فرهنگ شهری

لوییز مامفورد

مترجم:مهندس میثم پاپی مطلق

فرهنگ شهری

لوئیز مامفورد

مترجم :میثم پاپی مطلق

@memargold

از سال‌های بسیار دور، یعنی ۱۹۱۵ با تشویق پاتریک گدس به‌جمع‌آوری مطالبی پرداختم که به‌کتاب حاضر تبدیل شد . نظیر تمامی مقالات و کتاب‌هایی که تا آن زمان دربارهٔ معماری ، برنامه‌ریزی واحدهمسایگی، مسکن ، و توسعهٔ منطقه‌ای منتشر کرده‌بودم ، این نیز کتاب بر تحقیقات دست‌اول متکی است که از مناطق مختلف گردآوری شده‌است و با بررسی دقیق محل تولدم ، نیویورک، و اطراف آن آغاز می‌شود. همهٔ تلاش‌ام در جهت کشف روشی یکپارچه در حوزه‌ای متمرکز بوده است که تا کنون متخصصانی با گرایش های مختلف، دربارهٔ آن با هدف عمل جمعی برای استقرار اصولی پایه که بتوان براساس آن محیط انسانی ــ ساختمان‌ها، محله‌ها ، شهرها و مناطق ــ را نوسازی کرد، کار کرده‌اند. بررسی جنبه‌هایی از زندگی که معمولاً تحت عناوین اخلاق ، مذهب و آموزش شناخته‌می‌شوند به زمانی دیگر موکول می‌شود. در این کتاب حتی با پذیرش مخاطرهٔ، می‌بایست بخش‌هایی از کتاب تکنیک و تمدن را مورد بررسی تطبیقی قراردهیم. دو کتاب مذکور در عین استقلال، مکمل هم نیز به‌شمار می‌روند: هر کدام از این کتاب‌ها به‌نوبهٔ خود درپی‌آنند که نشان دهند جهان معاصر تا چه اندازه منتظر انسان‌های پاک‌نیتی است که چگونگی فائق آمدن بر سازوکارهای تمدن‌ستیز و جاهلیت سازمند را که موجودیت تمدن را تهدید می‌کند، فراگیرند.

لوئیز مامفورد

@memargold

فهرست مطالب

پیش‌درآمد ....

فصل یک: دفاع و شهر قرون وسطایی

۱ـ رمزگشائی از افسانهٔ قرون وسطا ....

۲ـ ضرورت دفاع...

۳ـ ”رشد جمعیت و افزایش ثروت“...

٤ـ اسکادرهای اشرافی و بهشت‌های جدید قرون وسطایی ....

۵ـ سیطرهٔ کلیسا ....

٦ـ خدمات صنوف ....

۷ـ زندگی خانوادگی در قرون وسطا ....

۸ـ نظافت و بهداشت ....

۹ـ اصول شهرسازی قرون وسطا ....

۱۰ـ کنترل رشد و توسعه ....

۱۱ـ صحنه و درام ....

۱۲ـ چه چیزی شهر قرون وسطا را از صحنه بیرون کرد؟ ....

فصل دوم: دربار، میدان رژه و پایتخت

۱ـ بقایای قرون وسطا ....

۲ـ سرزمین و شهر ....

۳ـ ابزارهای اعمال جبر ....

٤ـ جنگ در مسند برنامه‌ریز ....

۵ـ ایدئولوژی قدرت ....

٦ـ حرکت و خیابان ....

۷ـ میدان خرید ....

۸ـ الهیات جدید ....

۹ـ موقعیت کاخ ....

۱۰ـ تأثیر کاخ بر شهر ....

۱۱ـ اتاق خواب و تالار پذیرائی ....

۱۲ـ تباهی ناشی از ازدحام سوداگرانه ....

۱۳ـ طرح شهر دورهٔ باروک ....

۱٤ـ اشکال معماری ....

۱۵ـ آنچه اُلمپ‌نشینان را نجات داد ....

۱٦ـ احساس رضایت و نوسازی ....

فصل سوم: شهر صنعتی ملالت‌بار

۱ـ جابجایی جمعیت ....

۲ـ مکانیزه‌شدن و معدن‌کاوی..
۳ـ اصول موضوعهٔ مکتب اصالت فایده ....
٤ـ فنون تولید انبوه...
٥ـ کارخانه و آلونک ....
٦ـ خانه‌هایی که مایهٔ شرمساری بودند..
۷ـ مقاومت در برابر توحش ....
۸ـ حداقل زندگی ....
۹ـ درام پارینه‌فنی ....
۱۰ـ بی‌برنامه‌گی ناـ شهر..
۱۱ـ نمایی نزدیک از ذغال‌شهر ....
۱۲ـ فروشگاه قدیمی اشیای عتیقه ....
۱۳ـ پیروزی آهن ....
١٤ـ دور از ازدحام سرسام‌آور ....
۱٥ـ بیشه‌نشینان ....
١٦ـ عکس‌العمل..

فصل چهارم: اوج و حضیض مگالاپلیس

۱ـ ائتلاف جدید..

@memargold

۲ـ دیوان‌سالاری هشت‌پاگونه ....

۳ـ غول‌پیکرگرایی بی‌قواره ....

٤ـ ابزار تراکم ....

۵ـ هزینه‌های انسداد ....

٦ـ نواحی فلاکت‌زده ....

۷ـ پذیرش نقص ....

۸ـ مثله‌کردن طبیعت ....

۹ـ شهر کاغذیِ رویائی ....

۱۰ـ افزون‌طلبی متروپلیس بیمار ....

۱۱ـ جریان عادی امور و آرامش ....

۱۲ـ شرنگ سرزندگی عاریتی ....

۱۳ـ شمه‌ای از جهنم ....

۱٤ـ فاجعهٔ پایان ....

۱۵ـ چرخهٔ رشد و زوال ....

۱٦ـ امکانات نوسازی ....

۱۷ـ نشانه‌های نجات ....

فصل پنجم: چارچوب منطقه‌ای تمدن

@memargold

۱ـ الگوی جدید حیات و اندیشه ....

۲ـ چشم‌انداز منطقه‌ای ....

۳ـ منطقه به‌عنوان واحد جغرافیایی ....

٤ـ شهر به عنوان واقعیت جغرافیایی ....

۵ـ زمین به‌منزلهٔ خانه ....

٦ـ چشم‌انداز: منبع کشت و کار ....

۷ـ منطقهٔ اقتصادی ....

۸ـ قدرت به‌عنوان عامل منطقه‌ساز ....

فصل ششم: سیاست‌های توسعهٔ منطقه‌ای

۱ـ منطقه‌گرایی و سیاست ....

۲ـ فرایند منطقه‌ای شدن ....

۳ـ اصول موضوعهٔ منطقه‌گرایی ....

٤ـ برنامه‌ریزی منطقه‌ای : وظیفه‌ای نو ....

۵ـ پیمایش و برنامه به‌منزلهٔ آموزش اجتماعی ....

٦ـ شرایط بازسازی شهری ....

۷ـ شیوهٔ جدید توسعهٔ شهری ـ باغ‌شهر ....

فصل هفتم: مبانی اجتماعی نظام شهری جدید

۱ـ معماری به‌عنوان نماد ....

۲ـ مبادی قالب‌های معاصر، اصل صرفه‌جوئی ....

۳ـ نقش بهداشت ....

٤ـ طولانی‌شدن دورهٔ جوانی ....

۵ـ زندگی خانوادگی دو قطبی..

٦ـ مرگ یادمان ....

۷ـ انعطاف‌پذیری و نوسازی ....

۸ـ مأموریت موزه ....

۹ـ زمینهٔ نامتمایز..

۱۰ـ فردیت و جامعه‌پذیری ....

۱۱ـ از اقتصاد پولی به اقتصاد زندگی...

۱۲ـ مسکن معاصر از دیدگاه اجتماع ....

۱۳ـ مدرسه‌به مثابه هستهٔ اجتماعی..

۱٤ـ مفهوم اجتماعی شهر ....

۱۵ـ ساختار تألیفی...

۱٦ـ مبانی نظام شهری ....

ادامهٔ پیشگفتار..

واژه‌نامه ....

کتابشناسی ....

سپاسگزاری ....

نمایه..

معمار گلد

@memargold

تصاویر

توجه: تصاویر و شرح آنها بخش جدائی‌ناپذیر از کتابِ حاضر است: با این‌حال طوری طراحی شده‌اند که می‌توان بدون قطع متن به آنها رجوع کرد. تصاویر با ارقام داخل پرانتز مشخص می‌شوند.

I *شهر قرون وسطایی* ....

۱ـ نیمرخ و نما ....

۲ـ *لوبک: انتظام فضایی در قرون وسطا* ....

۳ـ نمایش‌های گروهی ....

٤ـ نمادها و ساختارها ....

II *شهر دورهٔ باروک* ....

۵ـ شهر ماشینی و احساس‌برانگیز..

٦ـ زندگی درباری ....

۷ـ دخل و خرج ....

۸ـ پاریس: نظم دکارتی ....

III *مرحله‌ی انتقال* ....

۹ـ محیط المپ‌نشینان ....

۱۰ـ شهرهای آلمانی: کهن و نو ....

IV شهر صنعتی ....

۱۱ـ ذغال‌شهر: نظام ماشینی..

۱۲ـ درام پارینه‌فنی ....

۱۳ـ رمانتیسیسم و انسانگرایی ....

۱٤ـ عصر آهن و شیشه ....

V. عناصر برنامه ....

۱٥ـ انواع برنامه‌های سنتی ....

۱٦و۱۷ـ آمستردام برنامه‌ریزی ارگانیک ....

VI. متروپلیس...

۱۸ـ قلب امپراطوری...

۱۹ـ امور روزمرۀ مگالاپلتین ....

۲۰ـ رویا و واقعیت ....

۲۱ـ تراکم نامحدود : نیویورک...

VII. مجتمع منطقه‌ای ....

۲۲ـ خطوط کلی برنامه ریزی منطقه‌ای...

۲۳ـعوامل توسعۀ منطقه‌ای ....

۲٤ـ درۀ تنسی

VIII. تمدن زیست ـ فنی ....

۲۵ـ منشأ قالب‌های نو ....

۲٦ـ یادمان در برابر ساختمان..

۲۷ـ زبان بومی جدید ....

۲۸ـ توان‌بخشی شهری..

IX. شهر و منطقه ....

۲۹ـ منطقه‌بندی کارکردی..

۳۰ـ گونه‌های جدید شهری ....

۳۱ـ شهرک‌های کمربند سبز..

۳۲ـ فرانکفورت ـ رومراشتات: نظام زیست ـ فنی..

مقدمهٔ ویرایش ۱۹۷۰

یک نسل پیش به‌هنگام انتشار کتاب «فرهنگ شهرها» ادبیات شهری بی‌نهایت کم‌مایه بود. علی‌رغم آثار مورخانی چون مارسل پوت[۱] و پیر لاودان[۲]، جامعه‌شناسی چون ماکس وبر و استادم پاتریک گدس، بخش عمدهٔ اندیشهٔ آن زمان دربارهٔ شهر بدون تعمّق در ماهیت،

۱. Marcel Poëte

۲. Pierre Lavedan

کارکرد، هدف، نقش تاریخی یا ابعاد پنهان شهرها شکل گرفته بود. درآمد موجزی که «فرهنگ شهرها» با آن آغاز شد فرایند توسعه شهری را در چشم‌اندازی جدید قرار داد؛ فصل‌های بعدی تا حدودی پیشگام‌تر از اندیشه رایج بود، در نتیجه بی‌هیچ درنگی و حتّی تغییر کلمه‌ای ــ گرچه مشاهدات و تجارب بعدی نیازمند تجدیدنظرهای جزئی است که در آثار مؤخر آن‌ها را مورد توجه قرارداده‌ام ــ اقدام به چاپ مجدد آن نمودم.

«فرهنگ شهرها» از همان ابتدا تا حد زیادی تفسیری شایسته، و جایگزینی ارزشمند برای کتاب «تکنیک و تمدن» تلقی شد. اما با وجود پاره‌ای موفقیت‌های کلی، تأثیر اندکی در *ایالات متحده* از خود برجای گذاشت. پیشنهادهای سازندهٔ آن در رابطه با الزامات سیاسی و مالی "کارآمد" برای بسیاری از برنامه‌ریزان، مدیران و متخصصان دانشگاهی غیرقابل قبول می‌نمود، حتی برخی از همکاران و دوستان قبلی‌ام، تصویر ارائه‌شده از فروپاشی و غیراخلاقی‌شدن فزایندهٔ مگالاپلیس‌ها را بدبینی بلاجهت و غیرممثل ارزیابی کردند.

اما در گوشه‌ای دیگر از جهان، همچنان‌که در نهایت مشخص شد، «فرهنگ شهرها» بسیار بجا و دلگرم‌کننده ظاهر شد؛ طی دو دههٔ بعدی ، در حالی‌که بیم آن می‌رفت [پیشنهادهای کتاب] "در نطفه خفه شود" تأثیرات چشمگیری را از خود برجای گذارد. همان قسمت‌هایی از کتاب که متخصصان برنامه‌ریزی شهری و مسکن را رنجانده‌بود مفهوم روشنی را برای *بریتانیایی‌ها* و کشورهای اشغال شدهٔ *اروپا دربرداشت که شهرهایشان* از *ورشو* گرفته تا *لندن*، به نخاله‌های ساختمانی تبدیل شده بودند. ساکنان این شهرها در به‌تصویر کشیدن نکروپلیس[1] *(شهرمردگان)*، هیچ مشکلی نداشتند:[زیرا] این شهر در برابر دیدگان آنها قرار داشت. آنان تمامی اشتباهاتی را که با نام تمدن درهم آمیخته‌بود،

---

۱ . Necropolis

می‌شناختند. هجوم بدبختی‌ها از سال ۱۹۱٤ به بعد، ذهن آنها را برای تحولات سازنده‌ای آماده کرده‌بود که برای بازسازی جهان بر پایهٔ مفاهیم انسانی ضرورت داشت.

در برخی از کشورها، بالاخص *انگلستان*، «فرهنگ شهرها» به عنوان کتاب راهنمای بازسازی و مرمت مورد استفاده قرارگرفت. با وجود قیمت گران کتاب، اولین چاپِ آن بلافاصله به فروش رفت؛ در حدود دوازده سال پیش در نظرسنجی‌که از کارکنان شهرداری به عمل آمد به اتفاق آراء به‌عنوان اصلی‌ترین کتاب آموزش برنامه‌ریزی شهری معرفی شد. کوچک‌ترین خدمتی که به‌وسیلهٔ این اثر فراهم آمد، احیاء سیاست کنترل رشد شهری نه با توسل به‌گسترش نامحدود حومه‌ها یا تراکم شدید بخش‌های مرکزی، بلکه با احداث شهرهای جدید بود: روشی که به‌وسیلهٔ *سِر ابنزر هاوارد* و همکارانش مورد حمایت قرارگرفت و با احداث موفقیت‌بار دو باغ‌ـ شهر پا به عرصه وجود گذاشت. این پیشنهادها که برای مدت‌های مدیدی با اصطلاحاتی چون "از مُد افتاده" و "احساسی" انکار شد ــ هم اکنون نیز به طور ناباورانه‌ای *جین جیکوبز* آن را به‌مثابه تلاشی در جهت تخریب شهرها تقبیح می‌کند ــ سابقهٔ پنجاه ساله‌ای از زمان انتشار کتاب *«باغ شهرهای فردا»*ی *هاوارد* از سال ۱۸۹۸ میلادی را یدک می‌کشند.

«فرهنگ شهرها» گر چه تعداد بی‌شماری را در *بریتانیا* [برای تداوم خط فکری آن] برانگیخت، به‌صورت خارق‌العاده امّا محدود، برنامه‌ریزان جوان قارهٔ *اروپا* را تحت تأثیر قرار داد.

به جز *فرانسه* که مُبلّغ بزرگ مسائل شهری آن، *لکوربوزیه*، بلندمرتبه‌سازی نامعقول را پیش‌کشید که با الزامات فن‌سالارانه و دیوانسالارانه، و "بالاتر از همه" قدرت مالی مسلط اقتصاد بازار انطباق داشت، تعداد انگشت‌شماری از نُسَخ چاپ‌های *انگلیسی* و *آمریکایی* در سال‌های قبل از ۱۹۳۹ به کشورهای اشغال‌شده راه یافت ، که توانست تأثیری بسیار فراتر از

شمار اندک خود برجای گذارد. بسی مایهٔ مباهات است که شنیده‌انم نسخ خلاصه‌شده‌ای از کتاب در مدارس زیرزمینی برنامه‌ریزی شهری در *هلند*، *لهستان* و حتی *یونان* مورد استفاده قرارگرفت. همان‌گونه که *ماتیو نوویکی*[۱] می‌نویسد تنها نسخه موجود از کتاب در *لهستان* بوسیلهٔ یک زندانی به *آشویتز*[۲] راه یافت و بطور معجزه‌آسایی به همراه صاحبش به *ورشو* بازگرانده‌شد. همینطور، یک نسخه از چاپ سوئدی کتاب از طریق *الوار آلتو*[۳] به *فنلاند* راه یافت و به‌عنوان هدیه‌ای دارای پیشنهادهای باارزش در امر مسکن و برنامه‌ریزی شهری پساـ جنگ، به نخست‌وزیر *فنلاند* اهداء شد.

بلافاصله پس ازپایان جنگ، در نامیدی که معمولاً گریبانگیر تلاش‌های هم‌جانبهٔ جمعی است، جریانات روزگار درست در مقابل رهیافت‌های بنیادین کتاب در زمینهٔ توانمندسازی شهری و منطقه‌ای قرارگرفت. ایده‌های مندرج در ”فرهنگ شهرها“ تأثیری غیرمستقیم بر طراحی شهرهای جدید در سال‌های پس از ۱۹٤۷ در *بریتانیا*، و نیز اثرات مستقیمی در بازسازی *کاونتری*[٤] آن هم نه فقط ”مرکز خرید آن“ که ایدهٔ غالب‌اش کشف گرایش‌های گذشته بود، از خود برجای گذاشت، اما از توجه به موضوعاتی چون تراکم بیش از اندازهٔ متروپلیتن با توسل به شیوه‌های مخرب اجتماعی ذیل ”نوسازی“ ساختمان‌های بلندمرتبه برای اسکان و ادارات، یا پراکنش بی‌پروای جمعیت با استفاده از بزرگراه‌های چند خطه که آلودگی ناشی از حمل‌ونقل را به شهرها تخلیه کرده، و بلوارهای با شکوه *پاریس* را به توقفگاه‌های صرف خودرو تبدیل کرده بودند، برکنار ماند. مخلص کلام این‌که، مفهوم

---

۱ . Matthew Nowicki
۲ . Auschwitz
۳ . Alva Aalto
۴ . Coventry

دیوانسالارانهٔ مورد نظر *لوکوربوزیه* از متروپل مدرن ـــ که به شکل هنرمندانه‌ای در *"شهر درخشان"*[1] تغییر چهره داده است ـــ به طور موقت پیروز شد.

در نتیجه در اواسط دهه ۱۹۵۰ میلادی اساتید برنامه‌ریزی شهری تردیدی برای انکار (فرهنگ شهرها) به عنوان قطعه‌ای موزه‌ای[2] نداشتند. در کتاب «*چشم انداز شهری*[3]» توجه خود را به قدرت‌های پیروز عرصه‌ی برنامه‌ریزی شهری یعنی فن‌سالاران و دیوانسالاران، آمارگران و کسانی که الگوهای ریاضی را تدوین می‌نمودند و از واقعیت‌های فرهنگی و بوم‌شناختی شهرها به امید انتقال تمامی وظایف اساسی به کامپیوتر روی گردانیده بودند معطوف کرده‌ام؛ و از تکرار همان تعاریف و ستایش‌های غیر محترمانه هیچ اِبایی ندارم. همین بس که آرزو می‌کنم تعداد بیشتری از همان *"قطعات موزه‌ای"*[4] را به نگارش درمی‌آوردم؛ زیرا هر بخش از «فرهنگ شهرها» که تحت عناوین "مطلق‌سازی و غیرمرتبط" مردود شد–فصل‌های مربوط به تلاشی مگالاپلیس، سیاست‌های توسعه منطقه‌ای، مبانی اجتماعی نظام جدید شهری، مانند نوشته‌های اولیه‌ام در توصیف آلودگی زیست محیطی– دقیقاً همان موضوعاتی بودند که بلافاصله به طور برجسته‌ای اهمیت یافتند. حداقل، نسل جوان‌تر اینک به همان نکات مشترک دست یافته است.

مضافاً اینکه اندیشه من نیز در همان نقطه‌ای که در سال ۱۹۳۸ به آن رسیده بود، متوقف نشد. به عنوان استاد برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای در *دانشگاه پنسیلوانیا* طی سال‌های دههٔ ۱۹۵۰ ، اشراف بر کلّ تاریخ شهری ضروری به نظرم رسید. به همین دلیل فصل‌های تاریخی «فرهنگ شهرها» را در چشم‌اندازی وسیع‌تر در اثر بعدی خودم یعنی "شهر از نقطه نظر تاریخی" بسط دادم: کتابی که به‌عبارتی می‌توان هنوز آن را ناتمام خواند، در ایده‌های اثر

[1] . La Ville radieuse
[2] . Museum Piece
[3] . The urban Prospect
[4] . Museum Piece

جدید برآن بوده‌ام که اندیشهٔ جامعی از چشم‌اندازهای شهری معاصر را به‌شکل خلاقانه‌ای در نیمه‌ی دیگر «فرهنگ شهرها» ارائه نمایم. امّا از آنجائی‌که احتمال تکمیل بلافصل آن دور از انتظار می‌نمود، دلایل کافی برای چاپ مجدد کتاب به همان شکل اولیه فراهم شد؛ زیرا درست در فصل‌های پایانی کتاب است که مبانی بوم‌شناختیِ محیط شهری متعادل تدارک شده است. برای کسانی که به تعقیب هرچه بیشتر خط فکری یاد شده راغب هستند پیشنهاد می‌نمایم که فصل پایانی تحت عنوان ”پنج ضلعی قدرت“ (۱۹۷۱) را مطالعه نمایند.

لوئیز

مامفورد

بهار ۱۹۷۰

@memargold

درآمد

شهر در معنای تاریخی خود، جایگاهی است که در آن حداکثر تمرکز قدرت و فرهنگ یک اجتماع واقع می‌شود. شهر جایی است که اشعه‌های منتشره از پرتوهای مجزای حیات در آن متمرکز می‌شود و کارآمدی و اهمیت اجتماعی دست آورد آن است. شهر، شکل و نماد روابط منسجم اجتماعی و جایگاه معبد، بازار، دادگستری و است. در شهر کالای تمدن تکثیر می‌شود؛ در آنجا تجارب انسانی به علائم ماندگار، نمادها، الگوهای رفتاری و دستگاههای نظم ترجمه می‌شوند. در آنجا مسایل تمدن متمرکز می‌گردد. آئین‌ها و تشریفات هرازگاهی به درام پر جنب و جوشی از یک جامعه‌ی کاملاً ناهمگون و خودآگاه تبدیل می‌شود.

شهرها زمین بشمار می‌روند. آنها زیرکی روستائیان در تسلط بر زمین را منعکس می‌کنند؛ اما به لحاظ فنی، بیشترین مهارت رادر تبدیل خاک به مصارف موّلد ، ایجاد مأمن برای گله‌ها، نظم‌ونسق آبهایی که مزارع را سیراب می‌نمایند و تدارک انبار و سیلو برای غلاتی که کشت می‌شوند از خود بروز می‌دهند. شهرها نماد زندگی یکجانشینی هستند که با کشاورزی آغاز شد: نوعی زندگی که با کمک سرپناه دائمی، بهره‌گیری مستمر از باغات میوه، تاکستان‌ها، تاسیسات آبیاری و ابنیه مستحکم برای دفاع و ذخیره‌سازی [اقلام مورد نیاز] همراه بود.

هر مرحلهٔ از زندگی در حومهٔ شهر، به هستی شهرها کمک می‌نمایند. آنچه که چوپان، جنگلبان و معدنچی می‌داند از طریق شهر به مؤلفه‌های پایدار میراث انسانی تبدیل و «تقدّس» می‌یابد: منسوجات و لبنیات اولی؛ خندق‌ها، سدها، لوله‌های چوبی و چرخ خراطی دوّمی، و فلزات و جواهرات سومی، نهایتاً به ابزارهای زندگی شهری تبدیل شدند: و با بکارگیری هنر و خِرد در جریان روزمرهٔ امور، هستی اقتصاد شهری استحکام یافت. در شهر

عصارهٔ تمامی اقسام زراعت، نیروی کار، و اهداف اقتصادی متمرکز می‌شود: و بدین‌ترتیب امکانات گسترده‌ای برای مبادله و فرآورده‌های نو که بطور مجزا در جایگاه طبیعی‌شان وجود ندارند، رواج می‌یابد.

شهرها محصول زمان هستند . آنها قالب‌هایی هستند که زندگی انسانها در آنها سرد و منجمد می‌شود، و به‌واسطهٔ هنر، شکل ماندگار به‌خود می‌گیرند که در غیر این‌صورت در زندگی تحلیل‌رفته و هیچ‌گونه وسیله‌ای برای تجدید یا مشارکت وسیعتر در ورای آنها باقی نمی‌ماند. در شهر، زمان مرئی می‌شود: بناها و یادمان‌ها و معابر عمومی بیش از آنچه که به‌طور مکتوب موجود است در معرض دید قرارمی‌گیرند، که به‌مقدار بیشتری در برابر دیدگان حریص انسانها در مقایسه با مصنوعات پراکنده نواحی غیرشهری هستند، و به همین دلیل نقش خود را بر اذهان همه، اعم از دانی و عالی، حک می‌نمایند. به‌واسطهٔ حفاظت آثار مادی، زمان با زمان به چالش درمی‌آید، زمان در تقابل و تعارض با زمان قرارمی‌گیرد: عادات و ارزشها به فراسوی گروههای انسانی معاصر انتقال می‌یابند و با لایه‌های زمان که مشخصهٔ هر نسل مجزایی است چینه‌بندی می‌شوند. ادوار گذشته لایه‌بهلایه تا زمانی‌که حیات تداوم دارد خود را در شهر حفظ می‌نمایند: و در نتیجه انسان معاصر در دفاع محض [از گذشته] موزه را اختراع می‌کند.

شهر، به‌واسطه تنوع و تغییر در ساختارهای زمانی‌اش، تا حدی از قدرت مسلط زمان حالِ تک‌ساحتی، و یکنواختی آینده که صرفاً تک مضراب گذشته از آن به گوش می‌رسد، جان سالم بدر بُرد . زندگی در شهر بواسطهٔ ارکستر پیچیدهٔ فضا و زمان [که جایگاه آن در تحولات اجتماعی] کم از تقسیم کار اجتماعی نیست، خصلت سمفونی بخود می‌گیرد: استعدادهای تخصصی انسان و ابزارهای تخصصی به چنان دستاوردهای پرطنینی سیلان می‌بخشند که نه در حجم و نه در کیفیت، نمی‌توان با قطعهٔ منفردی بر آنها دست یافت.

شهرها زائیده‌ی نیازهای اجتماعی انسان هستند و همین نیازها صور[1] و روشهای بازنمایی آنها را افزایش می‌دهد. در شهر، نیروها و مؤلفه‌های نواحی دوردست با نیروها و عوامل موثر محلی درمی‌آمیزند که تعارض میان آنها کم اهمیت‌تر از هماهنگی‌یشان نیست. در شهر بواسطهٔ تمرکز ابزار تعامل در بازار و در محل گردهم‌آیی‌ها، شیوه‌های متفاوت زندگی متبلور می‌شوند: راه و رسم تثبیت‌شدهٔ روستایی ویژگی اجباری، و اهداف پیشینیان کفایت خود را از دست می‌دهند: زنان و مردان غریبه، علائق غریب، و خدایان بیگانه علقه‌های سنتی همخونی و همسایگی را سست می‌کنند. کشتی‌ها و کاروان‌هائی‌که در شهر متوقف می‌شدند با خود ماده رنگی جدید برای رنگرزی پشم، لعاب جدیدی برای ظروف سفالی، سامانهٔ جدید علائم برای ارتباطات راه دور، یا اندیشهٔ جدیدی درباره سرنوشت آدمی به همراه می‌آوردند.

در محیط شهری، شوک‌های مکانیکی نتایج اجتماعی بار می‌آورد؛ و نیازهای اجتماعی به‌واسطهٔ تدابیر و ابداعاتی که صنایع و حکومت‌ها را به سوی مسیرهای جدیدی از تجربه رهنمون می‌شوند، شکل می‌گیرند. در همین حال نقطهٔ کاملاً مستحکم عمومی به‌عنوان پناهگاه که در مقابله با حملات غارتگرانه ضروری می‌نماید ساکنان روستاها را به سوی استحکامات دامنه‌ای سوق می‌دهد : به‌واسطهٔ اتحاد اجباری به‌منظور تسهیل دفاع، امکاناتی در جهت فعل و انفعال منظم بیشتر و همکاری گسترده‌تر فراهم میگردد. این امر آشیانه‌های روستایی را به شهر یگانه‌ای تبدیل می‌کند که دستاوردهای آن فزونتر و افق آن گسترده‌تر می‌باشد. اینک تجارب جمعی، و انگیزه چون و چرای عقلانی، آئین‌های روستایی را به صُوَر کاملاً هنرمندانه‌ای از درام تراژیک مبدل می‌سازد: تجارب، تعمیق‌یافته و به شکلی گسترده از طریق فرایندهای فوق به گردش درمی‌آید. در ساحتی دیگر، اندوخته‌ی منفصل

---

[1]. Form

زرگر به‌واسطهٔ الزامات زندگی شهری و فرصت‌های بازار، عنصر پویای سرمایه‌داری، بانک، وام پولی و همچنین ذخیره‌سازی آن، به گردش درآوردن سرمایه، برفرآیند تجارت و تولید مسلط می‌شود.

شهر نظیر یک غار، دسته‌ای از ماهیان خالدار یا یک تپه مورچه، حقیقتی در طبیعت است. اما در عین حال اثر آگاهانه‌ی هنری نیز بشمار می‌رود و در چارچوب اجتماعی خود، صور بسیار ساده‌تر و خاصِ هنر را حفظ می‌نماید. آگاهی در شهر شکل می‌گیرد؛ و صور شهری به نوبه‌ی خود آگاهی را مشروط می‌سازند. به همین دلیل فضا، به مثابه و همسان زمان، به‌طور هنرمندانه‌ای در شهرها شناخته‌می‌شوند: در خطوط مرزی و سایه‌روشن‌ها، در تثبیت سطوح افقی و نقاط اوج عمودی، در بهره‌گیری یا نفی موقعیت طبیعی، شهر نگرش یک فرهنگ و یک عصر را نسبت به واقعیت‌های بنیادیِ هستی خود ثبت می‌نماید. گنبدها و سرمناره‌های کلیسا، خیابانهای باز و حیاط‌های محصور، داستانی‌هایی نه تنها از سکونتگاه‌های متمایز فیزیکی، بلکه مفاهیم اساساً متفاوتی از سرگذشت انسانها را بازگو می‌نمایند. شهر [عنصر] مفید فیزیکی برای زندگی جمعی و نشانه توافقها و اهداف جمعی است که تحت شرایط مساعدی نضج می‌گیرد.

شهر از طریق کنترل مشخص و مشهود بر فضا، نه فقط در ارتباط تنگاتنگ با وظایف عملی تولید، بلکه با روابط روزانه شهروندانش قراردارد: همین تأثیر پایدار و همیشگی شهر به‌عنوان اثر هنری جمعی به‌طریق کلاسیک به‌وسیله‌ی *توماس‌مان*[۱] در خطاب به همشهری خود *لوبک*[۲] در جشن سالگرد مؤسسه‌ی *لوبک* بیان شد. هنگامی‌که شهر از نشانه‌ی هنری و نظم باز بماند، به‌طریق منفی عمل خواهد کرد: [بدین ترتیب] شهر بنیانگر و تعمیم‌دهنده‌ی

---

۱ . Thomas Mann

۲ . Lübeck

@memargold

فروپاشی خواهد شد. در نواحی همجوار آن، فساد و شر به سرعت گسترش می‌یابد و در سنگ سنگ آن واقعیتهای ضداجتماعی ریشه می‌دواند: این نه فتوحات زندگی شهری شرور است که خشم پیامبرانه‌ی *جرمیا*[1]، *ساناrول*[2]، *روسو*[3]، و یا *راسکین*[4] را برمی‌انگیزاند، بلکه فساد و شر دامن‌گستر آن است.

چه چیزی نظام منفصل کشاورزی روستا را به نهادهای فعال شهری تبدیل می‌نماید؟ تفاوت میان این دو صرفاً منوط به بزرگی، تراکم جمعیت، یا منافع اقتصادی نیست. زیرا عنصر فعال، عاملی است که عرصه‌ی تعامل محلی را گسترش می‌دهد و نیاز به یگانگی و همکاری، ارتباط و اشتراک را به‌وجود می‌آورد؛ و الگوی بنیادی مشترک برای رفتار، مجموعه مشترکی از ساختارهای فیزیکی را برای خانوارها و گروههای مختلف شغلی که شهر را به‌وجود می‌آورند، خلق می‌نماید. این فرصتها و فعالیتها یعنی انجمن‌های بسیار فعّال، عملکردهای تخصصی و گرایشات هدفمند گروههای ثانوی بر گروههای نخستین که بر پذیرش سنتی و الگوهای رودرروی روزانه مبتنی هستند، تحمیل می‌شود: در گروههای ثانوی هدف تعیین نمی‌شود بلکه انتخاب شده و عضویت و فعالیت انتخابی می‌باشند؛ این گروه‌ها تخصصی و ناهمگون می‌شوند.

به‌لحاظ تاریخی، افزایش جمعیت ناشی از گذار از شکار به کشاورزی، ممکن است تکوین گروههای ثانوی را تقویت کند و از سی دیگر گسترش راههای تجاری و تنوع مشاغل به این روند کمک می‌نماید. با این حال ماهیت شهر به‌سادگی از پایگاه اقتصادی آن حاصل نمی‌شود: شهر اساساً پدیده‌ای اجتماعی نوظهور است. علامت و نشانه‌ی شهر، پیچیدگی هدفمند اجتماعی‌اش می‌باشد. شهر نشان‌دهنده‌ی حداکثر ظرفیت بالقوه برای

[1]. Jermiah (از پیامبران قرون شش و هفت قبل از میلاد) (م.)

[2]. Girolamo Savonala (راهب، مصلح و شهید ایتالیائی) (۱۴۵۲-۱۴۹۸) (م.)

[3]. Rousseau

[4]. Ruskin

انسانی ساختن محیط طبیعی و طبیعی‌ساختن میراث انسانی است؛ شهر به محیط طبیعی، شکل فرهنگی می‌بخشد و میراث انسانی را در صُوَرِ جمعی پایدار متبلور می‌سازد.

همانطوری که *گدس* و *برانفورد* خاطرنشان کردند، "واقعیت مهم و محوری دربارهٔ شهر" "عبارتست از این است که شهر ... ابزار تخصصی میانجیگری اجتماعی است. شهر، میراث یک منطقه را متراکم و تجسم می‌بخشد، و آنرا تا اندازه‌ای و به اَنحاء مختلف با میراث فرهنگی واحدهای بزرگتر، ملّی، نژادی، دینی، و انسانی ترکیب می‌نماید. در یک سو فردیت شهر به عنوان - کتاب راهنمای علائم و نشانه‌ها از حیات منطقه‌ای و سرگذشت آن قراردارد- و در سوی دیگر نشانه‌های تمدن قرارمی‌گیرند که در چارچوب آن هر شهر خاص یک جزء سازنده به‌شمار می‌رود."

امروزه موانع بسیاری فرا راه تمسک به نقش شهر و نقش دگرگون‌کننده‌ی آن به‌عنوان ابزار هستی اجتماعی وجود دارد. در چند قرن گذشته، سازمان ماشینی و پرقدرت صنعت و برپایی دولتهای سیاسی ستمگر، بسیاری از انسانها را از وقوف بر اهمیت حقایق که به سادگی در تناسب با الگوی عام سیطره‌ی ماشینی، صور سرمایه‌دارانه‌ی استثمار و سیاستهای قدرت [مسلط] قرارنمی‌گیرند عاجز نموده است. مردم بنا برعادت، واقعیات مربوط به مقوله‌های شخصیت، ارتباطات، و شهر را به مثابه مفاهیم مجرد، درنظر می‌گیرند و مجردات غامض چون پول، اعتبار، سیطره‌ی سیاسی را درست بدان شکل که دارای واقعیت انضمامی با هستی مستقل از قراردادهای انسانی هستند، مدنظر قرار می‌دهند.

نظری به سیر تحول تمدن *غرب* پس از قرن پانزدهم به وضوح می‌توان دریافت که یگانش[1] ماشینی و فروپاشی اجتماعی در کنار هم گام برمی‌دارند. ظرفیت آدمی برای سازماندهی مؤثر فیزیکی به صورت چشمگیری افزایش یافته است؛ اما توانایی او در خلق

---

[1]. Fintegration (مفهوم یگانش از برابر سازهای آقای بهاءالدین خرمشاهی است) (م.)

@memargold

یک پارسنگ هماهنگ با این تحولات از طریق انجمن‌های مدنی و تعاونی در هردو مقیاس منطقه‌ای و جهانی، نظیر کلیسای *قرون وسطی* با دستاوردهای ماشینی همگام نبوده است. به واسطهٔ یکی از همین نقاط عطف فاجعه‌آمیز که در تاریخ بندرت از عواقب آن رهایی می‌یابد و دقیقاً در اثنای دوره‌ای که مشخصه‌ی آن انرژی‌های سیال طبیعی، فروپاشی اجتماعی و تجارب سیاسی گیج‌کننده می‌باشد جمعیت جهان به سرعت افزایش یافته و شهرهای جهان غرب با سرعت غیرمعمولی رشد می‌نمایند. برای شکلِ زندگی اجتماعی [شهرهای بزرگ] که دیگر برای خردمندان قابل درک نبود بی‌توجهی بیشتر برای ساختن اِعمال می شد. به بیانی روشن‌تر، اینان کاملاً تمایلی به این کار نداشتند، با این حال مانع ساختن [خانه سازی]آن هم نشدند.

حاصل این جریان، اغتشاش زودگذر و یا یک خطای اتفاقی در کارآئی نبود. آنچه متعاقب این جریان ظاهر شد تبلور آشفتگی بود: بی‌نظمی به صورت ناهنجاری در محلات کثیف و نواحی صنعتی ریشه د وانید؛ توسعهٔ فزاینده‌ی حومه‌های قابل سکونت و کارخانه‌ها که شهرهای در حال رشد را احاطه کردند، صرفاً گستره‌ی آشفتگی اجتماعی را بسط داد. در شهرهای در حال رشد بدنه‌ی مکانیزه‌شده بر هسته‌های مدنی پیشی گرفت: آدمی به موازات هر مرحلهٔاز تحمیل سازمانهای اقتصادی، ذیل مفهوم «شهروند» دچار از هم‌گسیختگی [روانی] شد. حتی صنعت که از چنین بناهای بدون طرح و ساختار بی برنامه‌یی بهره‌مند شد بطور جدی کارآیی خود را از دست داد؛ و از ایجاد اشکال جدید شهری که مستقیماً در خدمت فرآیندهای پیچیده‌ی آن باشند عاجز ماند. شهرها حتی با چشم‌پوشی از نبود وسایل حیاتی اجتماعی برای جمعیّت در حال رشد، فاقد تسهیلات ابتدایی مانند–نور آفتاب و هوای تمیز–برای زندگی شهری بودند. شهرهای جدید بدون بهره‌مندی از دانش اجتماعی منسجم یا تلاش‌های سنجیده‌ی اجتماعی رشد کردند: آنها فاقد راه و رسم‌های شهری *قرون*

@memargold

وسطی یا احکام زیباشناختی اطمینان بخش دورهٔ *باروک* بودند: در حقیقت یک روستایی *آلمانی* در قرن هفدهم در روستای کوچک خویش از اطلاعات بیشتری در مورد هنر زندگانی اجتماعی در مقایسه با اعضای شوراهای شهری *لندن* یا *برلین* قرن نوزدهم برخوردار بود. دولتمردان که از تلفیق منافع متفاوت منطقه‌ای در دولتهای ملی، یا راه‌اندازی یک امپراطوری که تمامی سیاره را در برگیرد، عاجز شده بودند حتی در ایجاد یک طرح ساده از یک همسایگی خوب نیز متحمل شکست شدند.

در هر حوزه‌ای، شکل زندگی از هم تجزیه و گسسته شد: شهر، به استثنای میراث گذشته‌اش، به عنوان تجسم هنر و فن جمعی تحلیل رفت. و در نقاطی نظیر *آمریکای شمالی*، که این خسارت به‌وسیلهٔ حضور دائمی یادمان‌های بزرگ و عادات دیرپای زندگی اجتماعی تخفیف نیافت، نتیجه محیطی متلاشی شده و خام، به همراه زندگی اجتماعی سردرگم، محدود و کوته‌فکرانه بود. حتی در *آلمان* و کشورهای *هلند*، *بلژیک* و *لوگزامبورگ* جائی‌که سنن حیات شهری از *قرون وسطی* لنگ‌لنگان به حیات خود ادامه می‌داد اشتباهات بسیار بزرگی در پیش پاافتاده‌ترین مسائل برنامه‌ریزی شهری و ساختمان به وقوع پیوست. به موازات تسریع گامهای شهرنشینی، ویرانگری اوج گرفت.

امروزه ما نه تنها با فروپاشی اجتماعی، بلکه با نتایج انباشته اجتماعی و همان فروپاشی مواجه هستیم، از قبیل: چشم‌انداز غارت‌شده، بخشهای درهم‌ریخته‌ی شهری، انواع بیماری‌ها، آفت‌ها، کیلومترها محله‌های کثیف که تا نواحی پرت شهرهای بزرگ امتداد یافته و با حومه‌های بی‌مصرف آنها ترکیب می‌شوند، مواجه هستیم. ماحصل این فرایند شکست و عدم موفقیت عمومی در تلاش‌های مدنی است. تا اینجا دستاوردهای ما در مقایسه با نیازهایمان کاستی داشته‌اند، حتی اصلاحات دیرپا و یکصد ساله‌ی *انگلستان* اولین کشوری

@memargold

که از *ناشهرنشینی*[۱] به شدت متضرر شد، صرفاً در دهه‌های اخیر به ثمر نشسته است. در حقیقت اینجا و آنجا بطور پراکنده ساخت و سازهای خوب و شکل‌های منسجم اجتماعی به وجود می‌آید: می‌توان گره‌های جدیدی از انسجام و یکپارچگی را مشاهده کرد که پس از سالهای ۱۹۲۰ به صورت پراکنده گسترش یافته‌اند. اما اثرات یک قرن ساخت‌وساز نامطلوب، معیوب، ازهم‌گسیخته و بی‌سازمان هنوز پابرجا است. اینکه نقطه دید خود را بر ساختار فیزیکی زندگی اجتماعی یا فرآیندهای اجتماعی که می‌بایست تبلور بیابند متمرکز نمائیم، هیچ تغییری در محتوای گزارش فوق به همراه نخواهد داشت.

امروزه شاهد آن هستیم که پیشرفت شهرها دیگر به واسطهٔ اصلاحات کوچک مقیاس یک‌جانبه امکان‌پذیر نیست: وظیفهٔ طراحی شهر مستلزم امر خطیر بازسازی تمدن است. ما می‌بایست شیوه‌های غارتگرانه و انگلی زندگی را که اینک نقش عمده‌ای را بازی می‌کنند تغییر دهیم، ما می‌بایست کارآمدی هم‌زیستی را منطقه به منطقه، قاره به قاره خلق نمائیم تا در کنار یکدیگر به تعاون زندگی کنیم. نقطهٔ ثقل موضوع فوق هماهنگی حول ارزشهای بنیادین انسانی و نه‌خواست قدرت و سود است: مجموعه‌ای از عملکردها و فرآیندهایی که تاکنون در شکل‌گیری شهرها و جوامع مورد سوءاستفاده قرارگرفته یا ما به طور خردمندانه از آنها بهره‌مند نشده‌ایم.

متأسفانه فلسفه‌های سیاسی رایج در قرن گذشته در تعریف این وظیفهٔ جدید کمک چندانی را نمی‌توانند ارائه نمایند. زیرا آنها عمدتاً با مجردات حقوقی نظیر فرد و دولت، مجردات فرهنگی، نظیر انسانیت، ملت، قوم، یا مجردات عریان اقتصادی نظیر طبقه سرمایه‌دار و کارگر– حال آن که زندگی به همان شکل انضمامی آن در مناطق، شهرها و روستاها، گندم‌زارها، ذرت‌زارها و تاکستان‌ها، معادن، نواحی صید ماهی به صورت سایه‌ای

---

۱. disurbanization

@memargold

از افسانه‌ها و توهمات خودبینانه‌ی طبقات حاکم تصویر می‌شد ـــ یا توهمات مبهم آنانی که این مفاهیم را به چالش می‌طلبیدند سروکار داشتند.

البته اینجا و آنجا کسانی رویاهای بزرگی را در نظریه و عمل خاطرنشان ساختند. *لابله*[۱] و *رکلوس*[۲] در *فرانسه*، *دبلیو.اچ.ریل*[۳] در *آلمان*، *کروپتکین*[۴] در *روسیه*، *هاوارد*[۵] در *انگلستان*، *گرانت ویک*[۶] در *دانمارک*، *گدس*[۷] در *اسکاتلند* نیم قرن قبل به تمهید مبانی نظری نظم جدید پرداختند. دیدگاه‌های این مردان در رابطه با نظام جدید زیست‌ـ فناوری که بر فرهنگ هدفمند زندگی مبتنی بود عیناً به‌مثابه معادلات *لئوناردو داوینچی*، *گالیله*، *نیوتون* و *دکارت* برای نظم بسیار محدود مکانیکی که دستاوردهای تمدن ماشینی بر آنها استوار بود کارآمد از آب درآمد. اصلاح گام‌به‌گام شهرها، آثار بهداشت‌کارانی چون *چادویک*[۸] و *ریچاردسون*[۹]، طراحانی نظیر *آلمستد*[۱۰]، معماران آینده‌نگری چون *پارکر*[۱۱] و *رایت*[۱۲]، مبانی مشخصی برای زیست محیط جمعی بنیان نهادند که در آن الزامات تولید مثل، پرورش، تکوین روانشناختی و فراگردهای اجتماعی می‌توانست آن طور که شایدوباید ساخته‌وپرداخته شوند.

در حال حاضر فضای شهری غالب قرن گذشته عمدتاً به محصول فرعی و محدود ایدئولوژی ماشین تنزل یافته است و بخش قابل توجهی از آن به واسطهٔ پیشرفتهای سریع علوم و فنون زیستی، و رخنه دائمی اندیشهٔ جامعه‌شناختی در هر بخش از آن منسوخ شده

---

۱. Frederic La Play (۱۸۰۶–۸۲) از اولین جامعه شناسان فرانسوی

۲. Elisee Reclus (۱۸۳۰–۱۹۰۵) از بانیان دانش جغرافیا در فرانسه

۳. W.H.Riehl

۴. Kropotkin

۵. Howard

۶. Grundtvig

۷. Geddes

۸. Chadwick

۹. Richardson

۱۰. Olmsted

۱۱. Parker

۱۲. Wright

@memargold

است. ما هم اکنون به نقطه‌ای رسیده‌ایم که در آن انباشت جدید بصیرت‌های تاریخی و علمی آماده سرایت به زندگی اجتماعی، قالب‌زدن صورت‌های شهری جدید، مترصد دگردیسی آماج و ابزار تمدن هستند. تحولات ریشه‌ای که پراکنش و افزایش جمعیت، کارآیی صنایع و خصوصیات فرهنگ غربی را تحت تأثیر قرار خواهندداد مشهود و محسوس می‌باشد. سروسامان دادن به برآوردهای دقیق ظرفیت‌های جدید و نشان‌دادن سمت و سوی آنها در راستای رفاه عمومی، یکی از وظایف اصلی دانشجویان علوم شهری است. نهایتاً اینگونه مطالعات، آینده‌نگری‌ها و طرح‌های خلاقانه می‌بایست مستقیماً تمامی افراد بشر را تحت تأثیر قراردهد.

شهر چیست؟ شهر در جهان غرب پس از آغاز قرن بیستم، هنگامی‌که نوسازی شهرها شروع شد چگونه عمل می‌نمود و چه تحولاتی فیزیکی و اجتماعی در ترکیب آن طی قرن گذشته رخ داده است؟ چه عواملی اندازۀ شهرها، توسعۀ آنها، نظم مستور در شبکه‌ی معابر و ساختمان‌ها، شکل‌گیری هسته‌ها، ترکیب و ساختار طبقات اقتصادی و اجتماعی، شکل‌گیری نظام فیزیکی و فرهنگی را مشروط می‌نماید؟ شهرها بواسطۀ کدامین فرآیند سیاسی از صور فدراسیونی یا ادغام، اتحاد جمعی یا تمرکزگرایی بوجود آمده‌اند؛ عصر حاضر کدامین واحدهای اداری جدید را در خود نهفته دارد؟ آیا ما تاکنون توانسته‌ایم شکل شهری مناسب را برای مهار تمامی نیروهای اجتماعی و فنی پیچیدۀ تمدن حاضر بدست آوریم؛ و اگر در صورتی‌که نظم جدیدی پیش‌رو داشته باشیم ویژگی‌های عمدۀ آن چه می‌تواند باشد؟ روابط و مناسبات میان شهر و منطقه چیستند؟ و چه گامهایی برای تعریف مجدد و بازسازی منطقه به‌عنوان مسکن و مأوای جمعی انسانها ضروری است؟ خلاصه اینکه توان‌های بالقوۀ تمدن حاضر در خلق شکل و نظم و طراحی چیست؟

سؤال‌های مطرح‌شده در بالا بخشی از مسائلی هستند که در صفحات بعدی پیگیری خواهندشد. در صورت امکان تلاش خواهم کرد برای یافتن پاسخ‌ها از مثالهای مشخص معاصر استفاده نمایم؛ فرآیندی که به خاطر منشأ و صُور ابتدایی نظم جدید که تاکنون بخش عمده‌ای از آن محقق شده است، سهل‌تر می‌نماید. اما در مواقعی که فرآیند یادشده غیرممکن باشد سعی خواهم نمود نوعی اصل اساسی را ارائه نمایم که بر مبنای آن یک پاسخ یا راه‌حل معتبر قابل پیش‌بینی باشد.

جهان معاصر با بحرانی مواجه است که پیامدهای آن وخیمتر از آنی است که به نظر میرسد و امکان حل‌وفصل آن‌ها حتی در قرن آینده نیز بطور کامل امکان‌پذیر نیست. در صورتی‌که نیروهای مخرب تمدن استیلا یابند فرهنگ جدید شهری در تمامی وجوهش ضربه خواهدخورد، و شهرهای تباه‌شده و متروک، به گورستان‌هایی برای مردگان تبدیل خواهند شد، و آشیانه‌های سرد و خاموش، برای حیواناتی با سبوعیتی کمتر از انسانها برجای خواهند ماند. اما ما می‌توانیم از این سرنوشت بگریزیم: فقط در مواجهه با چنین تلاشهای ناامیدانه‌ای است که نیروهای خلاق می‌توانند ضرورتاً با یکدیگر هم‌آواز شوند. بجای اتکا بر برج‌های ماتم‌زده و محقر مؤسسات مالی کلان شهر، می‌باید برای خلق الگوهای جدید کنش سیاسی در راستای سوق مقاصد انسانی از سازوکارهای نامعقول نظام‌های اقتصادی به طرف باور و خلق شکل‌های تازه فرهنگ انسانی به سوی عرصه‌های نوظهور به حرکت درآئیم.

بجای پذیرش آئین کهنه‌ی مرگ‌پرستی که تاج مناسبی برای ستون‌های سبوعیت و بیرحمی دولتهای فاشیستی است؛ ما می‌بایست آئین زندگی را برپا داریم: زندگی در عمل، همچنان‌که یک کشاورز یا مکانیک آنرا تجربه می‌کند، زندگی در احساس، همان‌گونه که یک هنرمند آنرا می‌شناسد؛ زندگی آن چنان که عشاق آنرا حس می‌کنند و والدین بدان

طریق عمل می‌نمایند؛ زندگی همان طور که برای انسانی پاک‌نیت که در صومعه مکاشفه می‌نماید، در آزمایشگاه تجربه، یا به شکل زیرکانه‌ای در کارخانه یا مؤسسات دولتی دست به طراحی می‌زند، شناخته می‌شود.

هیچ‌چیز، حتی رویاهای بی‌روح بربریت که اینک فاشیسم، ما را در مقابل آن قرارداده است جاودانه نیست. رویاهایی که به آسانی به‌واسطهٔ ضربات وارده از خارج خرد می‌شوند و بشکل خفّت‌باری نظیر داگون[1] سرنگون شده و بت نفرت درهم می‌شکنند: و یا به‌صورت موهوماتی، عاقبت بواسطهٔ روح گرمابخش مردان و زنان معمولی محو می‌شوند. هیچ‌چیز، به استثنای تداوم حیات: تولّد، رشد و نوسازی روزانه جاودان نیست. به‌موازات شورشی‌شدن هرچه بیشتر زندگی در تمدن حاضر و پیروزی بر تهاجم بی‌پروای بربریسم، فرهنگ شهرها، وسیله و هم هدف خواهند بود.

---

[1]. Dagon : داگون خدای ملی فلسطینیان است نیم‌تنه انسانی و پاهای آن به شکل دُم ماهی است. (م.)

فصل اوّل

”دفاع و شهرِ قرون وسطایی“

۱: رمزگشایی افسانه‌ی قرون وسطا

پیش از پرداختن به شهر قرون وسطایی می‌بایست شاخ و برگ‌های دروغینی را که طی نسل‌ها این دوره از گذشته‌ی *اروپا* را پوشانده است، کنار بزنیم. قرون *وسطی* طی دوران اولیه‌ی عصر *رنسانس* به خاطر شرارتهایی که در حقیقت از سوی رسواگران تعلق ایجاد می‌شد مورد بی‌حرمتی قرارگرفته است: تاریخ، شواهد بسیاری از ”زشتی‌های برون فکنی‌شده“ را در دل خود نهفته دارد. بدین ترتیب ساکنان اولیه شهرهای تاریخی به اتهام تخریب بناهای مجلل *رومی*–که تا همین اواخر، یعنی عصر *اومانیستهای* متأخر که به ارزش آنها اذعان داشته‌اند، تخریب نشده بودند–مورد هتّاکی قرارگرفتند.

اجازه بدهید از این عقیده که سالهای قرون دهم و شانزدهم ترکیبی از جهالت، هرزگی، توحش و خرافه‌پرستی بود، فاصله بگیریم؛ زیرا چنین تصویری روی‌هم‌رفته با حیات اروپا به‌طور کلی، حتی در بدترین *دوران تاریک قرون وسطا* که هنوز *اروپا* اثرات تمدن‌ساز *رهبانیت سلتی*[۱] و نظام و اقتصاد مستحکم *چالز کبیر*[۲] را تجربه نکرده بود، تناسب ندارد. بخشی از دیدگاه فوق در رابطه با قرون وسطا محصول ”افسانه‌های گوتیک“ قرن هیجدهم با تصاویر هیجان‌انگیز از اتاق‌های شکنجه، تار عنکبوت‌ها، کشف و شهود، و جنون

---

۱. Celtic Monacticism

۲. چارلز کبیر یا شارلمانی (۸۱۴-۷۴۲ ب.م.) پادشاه فرانک‌ها (ساکنان باستانی ناحیه راین در آلمان) طی سالهای ۸۱۴-۷۶۸ بعد از میلاد.(م.)

می‌باشد. بی‌شک وجود عناصر فوق غیرقابل‌انکار است؛ اما این ویژگی‌ها تمدن [آن دوره] را در کل قابل تشخیص نمی‌کند همچنان‌که وجود گانگسترها، تسلیحات پیشرفته و احزاب فاشیستی، شاخصه‌های تمدن حاضر نیستند [نکته قابل توجه اینکه] آدمی نبایست لکه‌های سیاه دوران گذشته را بزرگ و برعکس نقاط ضعف عصر خود را کوچک نماید.

می‌بایست فرشینه‌های زیبای *قرون وسطا* را که به‌وسیلهٔ پیوژین[۱]، *راسکین*[۲]، *موریس*[۳] و *نویسندگانی* از این دست بافته شده است را با عدالت تمام در کنار دیگر قرارداد: اینان غالباً اهداف و مقاصد را به مثابه واقعیت‌ها و ایده‌آل‌هائی که پنداری تحقق یافتند، مطرح کردند. اما مهمتر اینکه در روایت این موضوع در نظر گرفته نمی‌شود که اگرچه *قرون وسطا* مملو از جنگجویان نترس و پیشه‌وران با پشتکار و صبور است اما از طرف دیگر دورهٔ جنینی شرکتهای سرمایه‌داری و پیشرفتهای متهورانه‌ی فنی، سوداگران بی‌قرار، کارفرمایانی حادثه‌جو و مخترعینی محتاط نیز محسوب می‌شود: دوره‌ای که طی آن ساعت مکانیکی اختراع شد و اصلاحات بنیادی در بهره‌برداری از معادن، دریانوردی و عملیات نظامی فراهم آمد و قالب‌گیری آهن و تولید عینک و استفاده از انرژی طبیعی در مقیاسی که هرگز پیشتر تجربه نشده بود، امکان‌پذیر گشت.

قرون وسطا، در جزئیات خویش بسیار غنی‌تر از تمدن‌های متقدم می‌باشد: همچنانکه در رابطه با مدیریت صنایع و احداث شهرها در قرون وسطا می‌توان موارد بیشتری را برای تحسین در قیاس با حامیان پرشور پرهیزکاری *کاتولیکی* پیدا نمود. نوعی تشابه اجتماعی میان عصر ما و دورهٔ صنوف [منظور همان *قرون وسطا* است] وجود دارد که با رابطه‌ی میان مجتمع‌های عصر پارینه‌–فنی[۴] و نو– فنی[۱] که آنرا در کتاب *"تکنیک و تمدن"* خاطرنشان

---

[۱]. Pugin شارل اگوستوس پیوژین (۱۸۳۸-۱۷۶۲ م.) معمار فرانسوی که در انگلستان به باستان‌شناسی اشتغال داشت.(م.)

[۲]. Ruskin

[۳]. Morris

[۴]. Eotechnic

ساخته‌ام، برابری می‌کند. اما در قلمرو شهرها، ما کم‌کم به این باور دست یافته‌ایم که اکتشافات جان سخت به دست آمده در رابطه با هنر طراحی شهرها، بالاخص طراحی شهرهای بهداشتی، صرفاً–برحسب نیازهای اجتماعی خودمان–مرور مجدد اقدامات عادی و منطقی *قرون مسطا* است. آیا این امر اشتباه و خلط مطلب می‌باشد؟ بر عکس، افسانه‌ی قرون وسطی بی‌پایه و اساس است.

۲: ضرورت دفاع

حد فاصل سقوط روم و قرن یازدهم میلادی آن هنگام که شهرهای *غرب* برای دست‌یافتن به حیاتی جدید تحریک شدند، دوره‌ای قرار دارد که توصیف آن دشوار و درک آن بسیار بااهمیت می‌باشد. از درون وحشت و فلاکت علاج‌ناپذیر این دوره بود که دیدگاههای مشخص و معینی به سمت زندگی و حیات [مجدد] نضج گرفت و به‌طور توانمندی تکوین تمامی نهادهای مسلط اجتماعی غرب–بالاخص شهر– را متأثر ساخت. پنج قرن خشونت، درماندگی و بلاتکلیفی، میل عمیق به امنیت را در قلب *اروپا* زنده کرد. هنگامی‌که هر اتفاقی، امکان نامطلوبی را در دل نهفته داشته باشد، زمانی‌که هرلحظه به فرصتی از دست رفته تبدیل گردد، نیاز به محافظت و مصونیت در ورای دیگر دلواپسی‌ها قرارمی‌گیرد، و یافتن پناهگاه امن به مطلوبترین پدیده‌ی زندگی تبدیل می‌شود.

در *ایتالیا* و *فرانسه*، شیوه‌های قدیمی هرگز بطور کامل ناپدید نشدند به همین دلیل تمایلات شرک‌آمیز در زندگی رنسانس قرن دوازدهم بسیار سرزنده‌تر از گذشته به شکل تداوم و اِحیا، تعقیب شدند. اما بی‌سازمانی و تحلیل نیروهای تمدن، مشخصهٔ این دوره به‌شمار می‌روند: بدترین اثرات در حدود قرن نوزدهم آشکار شدند. بردگی که در کشاورزی

---

۱ . Neotechnic

عهد *روم* ریشه داشت، در مقیاس گسترده‌ای به‌وسیلهٔ فاتحین بربر به کار بسته شد؛ و شمار جمعیت که هرگز از قحطی خلاصی نداشت، بطور واقعی کاهش یافت. تروریسم نظامی و اقتصاد انگلی آن به انتقال قدرت از شهرها منجر شد: مردم از آنجائی‌که به نوعی زندگی با حدّاقل معیشت مجبور شده بودند شهرها را ترک کردند. حتی هنگامی‌که آنها در جوار شهرهای قدیمی نظیر *ماینز*[۱] یا *تریر*[۲] باقی ماندند، فقط پوسته‌ای از زندگی شهری برجای مانده بود، که دیگر بخش با معنایی از زندگی فعّال آنها به شمار نمی‌رفت. سنگهای به‌کار رفته در احداث شهرها به غارهایی در صخره‌ها–پناهگاههای خالی برای کسانی‌که از خشم و غضب عاجل می‌گریختند–تبدیل شد.

اگرچه محاصره‌ی *مدیترانه* توسط مسلمانان گذر از سازمان یکدست امپراطوری قدیمی به اقتصاد فئودالی مبتنی بر تولید محلی، تهاتر، مصرف را تحت سنن خاص محلی و قوانین بومی تسریع نمود، با این حال ضربه نهایی در منتهی‌الیه دیگر *اروپا* در قرن نهم به‌وسیله‌ی مهاجمین *نروژی* وارد آمد. این ضربه هنگامی وارد آمد که ضربه‌ی اولی کم‌کم التیام می‌یافت. حملات *نروژی‌ها* بوسیله قایق‌های کوچک، که به قلب نواحی روستایی حد فاصل *بریتانی* و *اِلب*[۳] نفوذ می‌کردند انجام می‌شد و هیچ جا از غارت، سوزاندن و کشتار *نروژی‌ها* در امن نبود. وحشت ناشی از بلای آسمانی [*نروژی‌ها*] اشتراک منافع جدیدی را میان مالکین فودال و وابستگانشان را خلق کرد؛ همان طور که عقب‌ماندگی فنی جنگجویان محلی را در برابر حملات بسیار جسورانه و پیچیده‌ی مهاجمین را نیز افشا کرد.

ضرورت محض، منجر به کشف مجدد یک عنصر مهم دفاعی شد. این عنصر در وضعیت ابتدایی فنون نظامی غرب در قرن نهم، قدرت و امنیت یک دژ مستحکم بر روی

---

۱. Mainz ماینز: شهری در آلمان در ملتقای دو رودخانه‌ی راین و ماین (م.)

۲. Trier تریر: شهری در آلمان در کنار رودخانه‌ی موزل- بنادر دورهٔ روم (م.)

۳. Elbe الب: رودخانه‌ای در اروپای مرکزی از غرب جمهوری چک سرچشمه گرفته و در جنوب‌غرب پس از عبور از آلمان به دریای شمال می‌ریزد. (م.)

صخره‌ای غیرقابل تسخیر را برای ساکنان تقریباً بی‌پناه سرزمین‌های پست را، به شرط آن‌که آنها دیوار چوبی یا سنگی‌ای حول روستاهای خود بنا می‌کردند، تأمین می‌نمود. چنین دیواری، بالاخص آن‌هنگام که به‌وسیله‌ی خندق محاط می‌شد، مهاجمین را مستأصل نموده و سلاح‌هایشان را خنثی می‌ساخت. برای مثال، ساکنان *ماینز* برای مقابله با خطر مهاجمین، دیوارهای فرسوده‌ی روم را مجدداً بازسازی کردند. تحت فرمان *هنری اول* امپراطور *آلمان*، حتی اطرافِ دیرها و صومعه‌ها را برای حفاظت در مقابل مهاجمین حصار کشیدند. در *ایتالیای* اواخر قرن نهم نیز برای عقب‌راندن *مجارها* و دیگر مهاجمین مجدداً به احداث حصار پرداختند.

کشف حصار، از حسن اتفاق، پدیده‌ای دو پهلو بود. اگرچه حصار توانست با موفقیت از شهر در مقابل تهاجم دسته‌جات نظامی فئودال‌ها دفاع کند، اما آیا دفاع از جامعه در مقابل حملات و نیروی غضب همین "مدافعین" متکبر و حریص توانست به کسب موفقیت نایل آید؟ به‌وسیله حصار هر روستا می‌توانست به یک دژ تبدیل شود: بدین ترتیب مردم به طرف جزیره‌ی آرامش و صلح سرازیر می‌شدند که پیش از آن، به ناچار و از روی استیصال به رهبران تبهکار فئودال تسلیم می‌شدند و یا به امید دست یافتن به زندگی خانوادگی به صومعه‌ها و دیرها پناه می‌بردند. زندگی در حومه‌های بدون حصار حتی در سایه‌ی یک قلعه در مقایسه با زندگی پشت دیوارها و حصارهای شهر، جذابیت خود را از دست داد . حصارهای چوبی نظیر همان‌که هنوز می‌توان از نقاشی روی چوب *لوکاس کرانچ* [۱] از محاصره‌ی "ولفن باتل" [۲] در سال ۱۵۴۲ مشاهده کرد، هزینه‌های قابل قبولی برای امنیت

---

۱ . Lucas Cranch

۲ . Wolfenbuttle

جمعی و [حفظ] مالکیت، نظم و ترتیب در تجارت و کار و صلح و ثبات در اندیشه و عبادت به‌شمار می رفت.

[در اینجا] توجه خواننده را به توالی [امور] جلب می‌کنیم. ابتدا؛ حومهٔ جمع وجور، با تولید محلی و مبادله‌ی تهاتری[در سطح] محلی: حیات اجتماعی در روستای کوچک یا در "حاشیه شهرها" به شکل سکونتگاه‌های کشاورزی زیر حمایت حصارهای قلعه قرارداشت . سپس؛ نوعی بازسازی فیزیکی محیط: حصارها، که [ضرورت] دفاع، آنها را دانشی و ثابت می‌نمود. در آرامش حاصل از خلاص‌شدن از یورشها و بارهای تحمیلی از بیرون حصارها، پیشه‌وران محلی و روستائیان و ماهیگیران در سایه‌ی امتیازاتی که از مالک محلی می‌گرفتند حول بازار هفتگی یا "دو هفته یکبار" گردهم آمدند و بلافاصله در پی محلات دائمی برای زندگی در بخش‌هایی که بیشترین امتیازها را داشتند برآمدند. همانطوری‌که *هگل* خاطرنشان ساخته است محله جدید *رجنزبورگ*[۱] در قرن یازدهم–در تمایز از محلات سلطنتی و روحانیون–به بازرگانان تعلق داشت. به‌موازات استحکام و انسجام حیات اجتماعی، محلات متعلق به صنعتگران و بازرگانان یعنی "حاشیه شهر" به مرکز شهر تبدیل شد؛ و جایگاه قدرتهای فئودالی و کلیسایی به "حاشیه‌ای شدن" بیشتر تمایل یافتند.

جنبش شهری [که به آن اشاره شد] جنبشی *متلوّن* بود. این جنبش تحت لوای پرچم‌های مختلف آغاز شد، از شرایط متمایزی نشأت گرفت، و در نتیجه به دستاوردهای متفاوتی رهنمون شد. در مواقعی شهرنشینی عمدتاً به‌وسیلهٔ مالکین فئودال رونق گرفت و برخی مواقع هنگامی که ساکنان شهرهای جدید مدعی استقلال سیاسی و اقتصادی شدند و این امر به‌وسیلهٔ *زعمای* کلیسا ترغیب شد، با مخالفت مالکین فئودال مواجه شد. در برخی

---

۱ . Regensburg

از کشورها نظیر *انگلستان* و *فرانسه*، آزادی داخلی [شهرهای جدید] به‌واسطهٔ اتحاد موقت با قدرت مرکزی به‌عنوان وسیله‌ای در جهت تضعیف اشراف فئودال که حاکمیت شاه را به چالش طلبیده بودند، ارتقاء یافت. اما جدای از مخالفت یا موافقت‌ها مردم به مراکز حفاظت شده سرازیر شدند و آنها را ساختند و یا بازسازی کردند و طی دو و سه قرن، پیشرفته‌ترین تمدن شهری را که در قرن پنجم در *یونان* تجربه شده بود در *اروپا* برپاداشتند.

۳: "رشد جمعیت و افزایش ثروت"

احیای تجارت، غالباً حتی به‌وسیله‌ی پژوهشگران برجسته‌ای نظیر *پیرن*[1]، علت بلافصل احداث شهرها و فعالیتهای تمدن ساز قرن یازدهم تلقی شده است. اما حقیقت است که نوزایی شهری و عناصر شاخص آن به قرون گذشته تعلق دارد: جایگاه این شهرها نه بازارهای دورافتاده بلکه صومعه‌ها بود.

تا هنگامه‌ی تهاجم *نروژی‌ها*، صومعه‌ها به‌عنوان پناهگاههای امن در بحبوحه‌ی تلاطم‌های اجتماعی عمل می‌کردند. در حقیقت طی همین دوران صومعه نقش شهر را در انتقال میراث اجتماعی و نه گسترش آن بر عهده داشت. برخی مواقع از برکت دانش بنیدیکن[2]ها حتی سنت کشاورزی رومی‌ها که در صومعه‌ها حفظ شد، به‌مراتب از وضعیت نواحی پیرامونی صومعه‌ها پیشرفته‌تر بود. در این صومعه‌ها هنر ساخت و ساز شکوفا شد و فن شیشه‌سازی و تزئین شکل گرفت و بالاتر از همهٔ اینها، اسناد مکتوب در آنها حفظ و تکثیر شد. صومعه‌ها در مواجهه با شرایط جدید زندگی در قرن نهم، کوچکترین کاستی و

[1]. Pirenne

[2]. Benedictines : پیروان سن‌بندیکته از قدیسان مسیحی ۵۳۰ بعد از میلاد.

نقصانی از خود بروز ندادند. دیر *گرنورد*[1] در *آلمان*، *کلوستر*[2] و *بورگ*[3] نامیده شد و این به معنی مکانی *فراتر* از جایی است که دارای استحکامات نظامی است.

بازار دائمی در جهت منافع مالک فئودال و صاحب دیر عمل می‌نمود. بالاخص قبل از احیای تجارت در قرن یازدهم، می‌توان مجوزی را یافت که از سوی *اتو دوم* (پادشاه *آلمان* ۹۸۳-۹۷۳ م.) به نام *ویدو ایما*[4] بانی یکی از صومعه‌ها در *کارنتن*[5] در جهت راه‌اندازی بازار، ضرابخانه و جمع‌آوری مالیاتها صادر شده است: [این عناصر] ویژگیهای شاخص شالوده‌های جدید شهری به شمار می‌رفت. در دورهٔ حکمروائی *اتو*، بنابر نوشته‌های *هگل*، غالب امتیازهای مربوط به بازار در مقایسه با ملاکین غیر روحانی به مالکان مذهبی واگذار مشد. این بازارها که زیر نظارت دیر قرارداشتند محتملاً قدیمی‌تر از دیوارها و حصارهایی هستند که بعدها امنیت یک نظام دنیوی [غیرروحانی] را بنیان نهادند: زیرا در زمانی بسیار متقدم یعنی سال ۸۳۳، *لوئیس پرهیزکار*[6] مجوز تأسیس ضرابخانه‌ای را برای بازاری که پیشتر وجود داشت به دیری در *آلمان* واگذار کرد. آرامش بازار که به واسطه نصب صلیب بازار نمادینه می‌شد در صورت تخطی، جرایم سنگینی را به‌دنبال داشت. بالاخره تحت نظارت سلطنت، قانون خاص بازار که در نمایشگاهها و بازارها اعمال می‌شد همچنین دادگاه ویژه که دارای اختیار قضایی در مورد بازرگانان بود، پا به عرصه وجود نهاد. اشکال متفاوتی از امنیت نظیر امنیت مذهبی، قضایی و اقدامات اقتصادی استاندارد به شالوده‌های شهر *قرون وسطایی* اضافه شد.

---

۱ . Gernorde
۲ . Kloster
۳ . Burg
۴ . Widow Imma
۵ . Karnton
۶ . Lewis The Piuns

بنابراین احیای تجارت در قرن یازدهم، نقطهٔعطفی در پایه‌گذاری شالوده‌های جدید شهرهای *قرون وسطایی* نبود، در حقیقت بسیاری از این شالوده‌ها پیشتر وجود داشتند. شور و اشتیاق تجاری نشانه‌ای از نوزایی جامع و کاملی بود که در تمدن غرب رخ نمود، و حتی فراتر از این، نشانه‌ای از مفهوم جدید امنیت به‌شمار می‌رفت که شهرِ دارای حصار، خود باقدرت تمام در ظهور آن مؤثر بوده است. در صورتی‌که احیای تجارت یکی از نشانه‌های نوزایی جامع شهری باشد، اتحاد سیاسی *نورماندی*[۱]، *فلاندر*[۲]، *اکویوتین*[۳] و *براندبورگ*[۴] دومین نشانه، و احیای زمین و پاکسازی جنگل‌ها از نظام دیرخانه‌ای نظیر *سیسترسین*[۵] (که در ۱۰۹۸ بنیان نهاده شد) سومینِ آنها به‌شمار می‌رفت. پژوهشگرانی که در نظریه فوق‌الذکر [پایه‌گذاری شالوده‌های شهری جدید بر مبنای تجارت]گرفتار آمده‌اند: به جهت تعمیم محرکها و انگیزه‌های زمان حال به ادوار گذشته، و نیز عدم تمایز دقیق میان بازارهای محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی این نظریه را ساخته و پرداخته‌اند. بازرگانان محلی که از پیشه‌ورانی که فروشنده‌ی محصول خود نیز بودند، متمایز می‌شدند نقش مهمی را در نوزایی قرن یازدهم برعهده داشتند.

در مجموع احیای تجارت در سالهای اولیه خود بر مبنای ویژگی‌های نیمه سرمایه‌دارانه به فروش اجناس تجملی که به بازارهای بین المللی وارد شده بود، محدود می‌شد، که این تجارت محدود قادر به تحریک رشد شهرها بیش از آن‌که خود پا به عرصه‌ی وجود گذارند، نبود. مضافاً بازار بین‌المللی، نمایشگاهی بزرگ بود که معمولاً سالانه یکبار برگزار می‌شد: در این نمایشگاه، بازرگانانی از سراسر *اروپا* گرد می‌آمدند. این بازرگانان با محافظین مسلح

---

۱. Normande

۲. Flander

۳. Aquitatine

۴. منطقه‌ای در جنوب غربی سرزمین فرانسه (م.)

۵. Cistercians

و کاروانیان و پیمان‌های ویژه برای حفاظت سیاسی، از جایی به جای دیگر در حال حرکت بودند: دوره گردان پرآوازه بسیار شبیه سردسته یا فرماندهان کاروان‌های تجاری در *آمریکای* اوایل قرن نوزدهم بودند تا تجّار شهری. مضحک‌تر اینکه تصور تجّار سرگردان به‌عنوان بانیان شهرهای قرون وسطایی به مثابه بستن اسب به پشت درشکه می‌ماند.

احیای شهرهای حفاظت‌شده به بازگشایی راههای تجاری بین‌المللی و منطقه‌ای کمک کرد و به گردش کالاهای مازاد در سراسر *اروپا*، بالاخص در مقیاس کوچک، نظیر شراب *راین*، ادویه و ابریشم *شرق*، تسلیحات *لومباردی*، محصولات پشمی *فلاندر*، چرم *پومر انیا*[1] با پای پیاده یا از طریق آبراهه‌ها منجر شد. شهرها نردبان ترقی در حکومت پیشرونده‌ی کالاها بودند:[کالاها]از *بیزانس* به *ونیز*، از *ونیز* به *آگسبورگ*[2]، از *آگسبورگ* به طرف *راین*- و بدین ترتیب از شهرهای *بالتیک* به سمت *مدیترانه*-در حرکت بودند.

نمایشگاههای بزرگ *قرون وسطا* بی‌شک شالوده‌ی سرمایه‌داری بین‌المللی قرن شانزدهم را بنیان نهادند که قبل از *لندن* قرن هیجدهم ابتدا در *فلورانس* و *آگسبورگ* و بعداً در *آنتورپ* و *آمستردام* پای گرفتند. بازارهای مکاره به اندازهٔ *جنگ‌های صلیبی*، تبادل الگو و شیوه‌های منطقه‌ای، زندگی را تسریع کردند. با وجود اهمیت فرهنگی تجارت بین‌المللی در خصوص اهمیت اقتصادی آن-بالاخص به‌عنوان منبع رشد شهری-به شکل فوق العاده‌ای در قیاس با دوران متقدّم *قرون وسطا* مبالغه شده است. حقیقت این است که حتی در دوره‌های متأخر بعد از قرن یازدهم، براساس یافته‌های *فون بی‌لاو*[3]، بازرگانان و مستخدمینانشان فقط بخش کوچکی از جمعیت شهری را تشکیل می‌دادند که در مقایسه با امروز بسیار کمتر نیز

---

[1]. Pomer ania: ایالتی که پیشتر در قلمرو *آلمان* قرارداشت و اینک عمدتاً جزء *لهستان* می‌باشد (شمال غرب *لهستان*)

[2]. Agsborg

[3]. Von Below

بود. در شهرهای متقّدم *قرون وسطا* ”تولیدکنندگان“ نزدیک به چهارپنجم ساکنان را در مقایسه با دو پنجم ساکنان شهر مدرن در خود جای داده بودند.

بلافاصله پس از افزایش عرضه‌ی مواد غذایی و ایمن‌شدن سکونتگاههای شهری، تجارت به‌عنوان محرک قدرتمندی در جهت رشد عمل نمود: فراتر از همهٔ موارد یادشده ضرورت پرداخت نقدی در مقابل کالاهای لوکس علت این رشد بود. به‌موازات افزایش تقاضا برای زیورآلات و پول بیشتری که برای تجهیز تشکیلات نظامی فئودالها لازم بود، ملاکین فئودال مشوق و محرک خاصی در انتقال دارائی‌شان به نواحی شهری، که بازده زیادی به شکل رانت‌نقدی دربرداشت، یافتند. رانت‌های شهری وجوه لازم برای تأسیس شرکتهای سرمایه‌دارای را فراهم نساخت، اما قطعاً آرزو و میل کسب رانت‌های شهری را برانگیختند. این میل نوعی تردید و دودلی نسبت به شهر را نزد مالک فئودال ایجاد کرد. به‌موازات این‌که مفهوم قدرت در ذهن مالک فئودال، معنای صرفاً نظامی‌اش را از دست داد، وی به کنارگذاشتن اندک اقتدار باقیمانده بر رعیت‌ها و وابستگانش در ازای حفظ کمک‌های جمعی آن‌ها به شکل پرداخت‌های نقدی اغوا شد،[در این شرایط] تقاضاهای ”سرف“ وابسته به زمین دیگر نمی‌توانست محقق شود. این فرآیند دومین محرک مهم در شکل‌گیری شهرها بود.

I : شهر قرون وسطی [۱] نیمرخ و نما

[تصویر بالا] ورونا: احداث به‌وسیلهٔ *رومی‌ها* در سال ۸۹ قبل از میلاد؛ شهر اصلی *اتحادیه لومباردی* در قرن دوازدهم. رودخانه‌های دارای دیواره‌ی این شهر کم‌اهمیت‌تر از بخشهای دامنه‌ای یا کانالهای بسیار مغلق، خندق‌ها و حصارهایی که دیگر شهرهای *قرون وسطایی* را حفاظت میکردند، نبود. به برج ناقوس که بطوره جزی در میان بناهای کم‌ارتفاع قرارگرفته است، توجه نمائید. نصب ناقوس‌های کلیسا در قرن سیزدهم به همزمانی فعالیت شهرنشینان و روستائیان در محدوده‌ی صدارس برجهای جدید کمک کرد.

تصویر سمت چپ از وسط: دینکنزبول[۱]. چشم‌انداز بی‌نظم و بسته، سایه‌نمایی که به سمت بالا اشاره می‌کند: شیروانی‌های سنتوری، برج و مناره مخروطی که با هماهنگی زیباشناختی طراحی شده است. تزئینات فلزی به شکل بوته‌های پیوندی و طرح سپر در پیش نما، ویژگی ظریف هنر شهری است که بالاخص در بخش جنوبی *آلمان* قابل توجه بود. نشانه‌ای خانوادگی، علائم و نمادها به مراتب اجتماعی و نقش یک طبقه یا شغل اشاره می‌کند که در تشریفات شهری، امری معمولی به شمار می‌رفت و نقطه اتصال آداب و رسوم و معماری بود. علائم و تابلوها، که به جای کلمات و اعداد، نشانها و تصویر را با خود دارند، آن هنگام که جان واتئو[۲] از نقاشی آنها اکراه نداشت جایگاه مهمی را در خیابانهای قرن هیجدهم به خود اختصاص می‌دادند. یراق‌سازی اسب و فروشگاههای سیگاربزرگ سرخپوستی، سراسر قرن نوزدهم در شهرها و روستاهای *امریکایی* پابرجا بودند. تبدیل علائم *قرون وسطایی* به تبلیغات وقیحانه‌ی تابلوی اعلانات قرن نوزدهم نشان‌دهنده‌ی تنزل هنر شهری به تغییرات همسنگ در گذار از تخته‌سنگهای متحدالشکل معمولی گورستانها به

---

۱. Dinkelsbuhl

۲. J.A.Watteau (۱۸۱۹-۱۷۳۶م.) نقاش فرانسوی

رقابت تجملی یادمان‌ها و آرامگاهها در گورستانهای قرن نوزدهم بود (عکس: اوینگ گالوی[۱])

[تصویر سمت راست وسط صفحه] روتنبورگ .اندر. تابر:[۲] نمایی دیگر، غیرمنتظم اما هماهنگ، تبعیت از شیب زمین، با بناهای مهم که در برابر آسمان قدعلم کرده‌اند. ساختمانها و طراحی انداموراه که نه برای اظهار وجود بلکه برای دفاع، اتحاد شهری و بیان ارزشهای مشترک [شکل گرفته‌اند]. عکس که در زمان حاضر تهیه شده است به‌لحاظ انواع ساختمانها و آرایش آنها در انطباق نزدیک با بسیاری از تصاویر چاپ‌هایی چوبی گاهشمار نورنبرگ قراردارد.(عکس : اوینگ گالوی).

[عکس پایین] سه‌گوآ[۳] : تپه بعنوان ابزار دفاعی، تسلط کلیسای جامع بر بناهای کم‌ارتفاع زندگی دنیوی. دیوار محصورکننده‌ی شهر هنوز در زمینهٔ قابل مشاهده است؛ و نظیر شهر *ورونا*، ساختمانها نشان‌دهنده‌ی سقف‌های کم‌شیب *مدیترانه‌ای* هستند؛ با وجود اصل سازماندهی اجتماعی و ترکیب بصری، شبیه شهرهای *شمالی* می‌باشد: همان سایه‌نماهای غیرمنظم، همان تنوع در چارچوب الگوهای عام، همان حرکت اوج یابنده در فضای قائم-در تناقض با حرکت افقی برنامه‌ریزی شهری *باروک*- از دنیوی به تقدس، از فردی به جمعی: قرینه‌ی سلسله مراتبی ملکوت اعلی (اولینگ گالوی).

I: شهر قرون وسطایی [۲] لوبک-انتظام فضایی در قرون وسطایی

[عکس بالا سمت چپ] کلیسای بزرگ *بانو*. برفراز شهر شهروندان آزاد . آن هنگام که کلیسای جامع ساده و بی‌پیرایه کانون روحانیون بود، کلیسای *بانو* به‌وسیله‌ی بورژوازی

---

۱ . Ewing Galloway

۲ . Rothenburg-an-der-tauber

۳. Segovia : شهری در بخش مرکزی اسپانیا که توسط رومی‌ها بنا شد.

به‌عنوان نماد ثروت و قدرتشان، در دوره‌ای که *اتحادیه هانستیک*[1] به *لوبک*[2] متعلق بود، ساخته شد. هنر مذهبی یکی از محصولات صادراتی مهم این شهر بود؛ از این‌رو، یکی از موزه‌های محلی عمدتاً جایگاه آثار هنری بومی از محرابها و کنده‌کاری‌ها است.

[عکس بالا سمت راست] بخش پابرجای دیوار و دروازه‌ی شهر که به سمت *لندستراس*[3] گشوده شده و به‌همراه ردیف درختان قدیمی زیزفون به روستای ماهیگیری و استراحتگاه تابستانی *تراوموند*[4] منتهی می‌شود. (همچنین به *بادن بروک*[5] اثر *توماس مان*[6] مراجعه نمائید.). زیبایی دروازه‌های پابرجای مانده، خوشامدگویی برج‌های هفتگانه را تکرار می‌نماید که یکی از راههای دسترسی *لوبک* از میان چشم‌انداز پیرامون است.

[عکس ردیف دوم]شهرداری و میدان بازار، که کلیسای *بانو* در سمت چپ آن قرارگرفته است. در حالیکه بناهای پیش‌زمینه به دوره‌های متأخر تعلق دارد، شهرداری و کلیسا از بقایای دوران برجسته‌ی گوتیک متقدم می‌باشد. اثر و نشانه‌ی شهر *ونیز* در طراحی ساختمان شهرداری نمی‌تواند در شهری که به‌خاطر "نان سن مارک" مشهور است، اتفاقی باشد.

[عکس ردیف سوم] خانه‌های شهروندان آزاد دوران متأخر *قرون وسطایی*: ادارات و انبارهای موقت همچنین [ساختمانهای] مسکونی. باغهای پشتی که به خانه‌های بسیار معمولی قرن سیزدهم تعلق دارند بسیار متراکم ساخته شده اند: [این ساختمانها] برخی مواقع دارای جناح‌های سراسری بودند که پنجره‌هایشان مستقیماً به باغ گشوده می‌شد.

---

[1]. Hanseatic League : اتحادیه‌ای قرون وسطایی از شهرهای شمالی آلمان و کشورهای همجوار برای ارتقاء و حمایت از تجارت.(م.)

[2]. Lubeck

[3]. Landstrasse

[4]. Travemunde

[5]. Buldenbrooks

[6]. Thomas Mann

آشپزخانه و دفاتر در دو طبقه‌ی پائین، پذیرائی‌ها در طبقات بالاتر قراردارد که غالباً به‌وسیله اتاقک شیشه‌ای بزرگترها را از جوانان در هنگام میهمانی‌ها و رقص جدا می‌کند. مکان‌هایی جادار و بزرگ با تهویه‌ی نامطلوب؛ پنجره‌های بزرگ بدون نور مستقیم خورشید؛ به‌لحاظ فیزیولوژیک این ابنیه از ظرافت بیشتری برخوردار بودند و در عین حال معیارهای اولیه‌ی بهداشتی را که مطلوب نیز بودند مورد تخطّی قراردادند. به شباهت صوری میان واحدهای مسکونی و انبارها توجه نمائید: بخشی از این [شباهت] به سبب نبود تمایز، و بخشی از آن روست که آنها به طور ارگانیک به یک نظم فضایی تعلق دارند. (عکس: کاترین بائر[1])

[عکس پائین سمت چپ] بیمارستان *هلیج گیست*[2]: بنیاد *قرون وسطایی* برای سالمندان، که هنوز هم سالمندان برای آفتاب‌گرفتن از سکوی جلویی آن استفاده می‌کنند. هرکدام از سالمندان دارای یک اتاقک در شبستان کلیسا هستند. طرح به بیمارستانهای دوران متأخر *قرون وسطایی* برای معلولین شبیه است تا به بناهای محلی از همین نوع که هنوز هم برای اسکان سالمندان در *انگلستان* و کشورهای *لوگزامبورگ*، *بلژیک* و *هلند* مشاهده می‌شود.

[عکس پایین سمت راست] انبارهای نمک بموازات رودخانه‌ی *تراو*: [این انبارها] آن هنگام که ماهی نمک‌سود در اعیاد مذهبی، نقش بی‌همتایی را در تجارت بین‌المللی بازی می‌کرد بسیار بااهمیت بود؛ در حقیقت، مهاجرت شاه‌ماهی‌ها از *بالتیک* به دریای شمال در اوایل قرن پانزدهم، عنصر تعیین‌کننده‌ای در انقراض شهرهای *هانسا*[3] و رونق *آمستردام* و *نورویچ* بود. شهرهای رودخانه‌ای نظیر *روئن*[4] و *لوبک* در قرون متقدم برای دریانوردی و

---

۱. Catherin Baur

۲. Heilige Geist

۳. Hansa : منظور همان *اتحادیه هانسیک* می‌باشد.

۴. Rouen

دفاع از موقعیت بهتری در قیاس با شهرهای نزدیک اقیانوسهای آزاد برخوردار بودند (عکس : کاترین بائر).

سرمایه‌دارای، درهر صورت نیروئی مخرّب در حیات درونی شهر *قرون وسطایی* بود تا نیرویی انسجام‌گر. سرمایه‌داری، اقتصاد تجاری مبتنی بر کسب و کار انفرادی و عطش سود را جایگزین اقتصاد حمایتی مبتنی بر سلسله مراتب [اجتماعی] نمود که بوسیله احکام مذهبی تعدیل می‌شد: تاریخ اقتصادی شهر، عمدتاً داستان تبدیل گروهی از تولیدکنندگان حمایت‌شده، که در شرایط بالنسبه برابری، زندگی می‌کردند، به گروه کوچکی از بازرگانان ممتاز بود که از قِبَل دسترنج دیگران زندگی می‌کردند. تحولات فوق‌الذکر هنگامی‌که *جفری چوسر*[۱] *اکونومیوم*[۲] پرحسرت خود دربارۀ *"دوران گذشته"* را می‌نوشت آن زمان که "ثروت و مکنتی به علت نبود وجود سود وجود نداشت" هنوز دور از دسترس می‌نمود. با فراهم‌شدن آشیانه‌ای که فاخته‌ی سرمایه‌داری می‌توانست در آن تخم بگذارد، شهر برج و بارودار امکان ازدحام جمعیت تازه واردان مشتاقی را که در آنجا لنگر می‌انداختند برای اخلاف خود فراهم ساخت.

آن روی سکه‌ی احیای صنعت بین قرن‌های یازده و سیزدهم، واقعیت بسیار بنیادی و اقتصادی مهم، یعنی گسترش عظیم زمینهای مزروعی و به‌کارگیری روش‌های پیشرفته کشت و کار در این زمینها بود. درختزاهای *آلمان* که در قرن نهم به برهوت شبیه بودند به زمینهای شخم‌خورده تبدیل شدند؛ سرزمینهای *لوگزامبورگ*، *بلژیک* و *هلند*[۳]، که تنها مشتی ماهیگیر مأیوس و ناامید را تغذیه می‌کردند به مالکیت درآمده وبه یکی از غنی‌ترین زمینهای *اروپا*

---

[۱]. Geoffery Chaucer (۱۴۰۰-۱۳۴۰م.) شاعر انگلیسی

[۲]. economium واژه‌ای است مرکب،که با پسوند ium ساخته میشود ک این پسوند حالت تضغیری دارد. بدین ترتیب معنی این واژه عبارت از "اقتصادک" یا "اقتصاد کوچک" میشود.

[۳]. Low Countries

تبدیل شدند. در حدود سالهای ۱۱۵۰ اولین *پولدرها* در فلاندر[۱] شکل گرفتند. (کشاورزی مبتنی بر آبیاری بسیار زود در سال ۱۱۷۹ در *میلان* به مورد اجراء گذاشته شد.) پرورش اسب، اختراع نوعی ساز و برگ اصلاح‌شده [شامل یراق، تنگ و افسار اسب] و استفاده از نعل آهنی، گسترش آسیاب‌های دستی، آبی و بادی؛ اجتماعات جدید رابا منابع نسبتاً گسترده‌ای از انرژی پشتیبانی کردند. این فرایند صرفاً استخراج و ذوب فلزات را دگرگون نساخت، [بلکه] نیاز به کار برده‌وار را از بین برد و بر مازاد انرژی‌های انسانی که همواره در مناطق بسیار مناسب وجود داشت، افزود.

اروپایی که امروزه ما آنرا می‌شناسیم طی سه قرن برای اسکان و اقامت، فتح یا فتح مجدد شد: معجزه‌ای که دقیقاً با فتح *قاره‌ی امریکا* طی قرون هفده تا بیستم قابل مقایسه است. در حقیقت فتح *امریکا* را می‌توان تداوم فرآیند فتح *اروپا* در سرزمینی جدید مدنظر قرارداد زیرا مستعمره‌سازی *نیوانگلند* به هرحال بر سیاق شهری *قرون وسطایی ویرجینیا* و *کارولینای جنوبی* بر مبنای الگوی فئودالی صورت پذیرفت.

گسترش چشمگیر شالوده‌های کشاورزی و افزایش منابع انرژی افزایش جمعیت را امکان‌پذیر ساخت. براساس یافته‌های *بویسناد*[۲]، جمعیت منطقه‌ی حدفاصل *راین* و رودخانه *موزل* طی دورۀ قرن دهم تا سیزدهم ده برابر افزایش یافت. کشورهای *انگلیسی* زبان که در سال ۱۰۸٦، ۲۰۰۰ و ۱۰۰ نفر را در خود جای میدادند در سال ۱۳٤۰ به رقم ۲۳۵۵۰۰۰ نفر نزدیک شدند. احتمالاً نرخ موالید بالا و امید به زندگی بسیار زیاد بود و این امر فقط به سرزمینهای تازه فتح‌شدۀ *شمال* محدود نمی‌شد. *ایتالیا* نیز چنین پیشرفتهایی را در اقتصاد کشاورزی تجربه کرد و در قرن چهاردهم حداقل ده‌میلیون نفر جمعیت داشت. *ایتالیا* با

---

[۱]. کشوری *قرون وسطایی* در غرب *اروپا*، که امروزه شامل ایالت‌های *فلاندر* غربی و شرقی در *بلژیک* و بخش‌های همجوار آنها در *فرانسه* و *هلند* می‌باشد.

[۲]. Boissonade

توجه به سوابق تاریخی و موقعیت مطلوب در رابطه با تمدنهای پیشرفته‌ی *شرق*، نقش راهبر در نوزایی معنوی و مادی برعهده داشت. در قرن سیزدهم، *ونیز* شهری با سازماندهی عالی بود؛ این شهر و *میلان* هرکدام به تنهایی جمعیتی بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر را در خود جای داده بودند.

شهرهای *آلمانی* احتمالاً به استثنای شهر قدیمی و *رومی وین*، به‌طور متوسط جمعیت به‌مراتب کمتری داشتند؛ با این وجود و بی‌کم و کاست توان لازم برای نهضت عمران و آبادی *آلمان*، یا فرآیند شهرنشینی را دارا بودند. زیرا در جریان چهار قرن، ۲۵۰شهر بنیان نهاده شد؛ و شالوده‌یِ شهریِ حاصله از آن اساساً تا قرن نوزدهم دوام آورد: خطوط اصلی منطقه‌ی شهری گرچه در همین اثنا کاملاً به تصرف شهرها درآمد اما همچنان پابرجای مانده است. طی سالهای اوج نهضت شهرنشینی نه فقط تعداد شهرها افزایش یافت، بلکه میزان جمعیت شهری نیز، تا آنجا که می‌توان تخمین زد،به جرأت با قرن نوزدهم قابل قیاس بود. در پایان قرن دوازدهم میلادی پاریس، ۱۰۰۰۰۰ نفر جمعیت داشت که در پایان قرن سیزده به حدود ۲۴۰۰۰۰ نفر بالغ شد. در سال ۱۲۸۰ *فلورانس* دارای جمعیتی در حدود ٤٥٠٠٠ نفر بود که در ۱۳۳۹ به حدود ۹۰۰۰۰ نفر افزایش یافت.

تجارت، تولید صنعتی، ماشینی‌شدن و سازماندهی، تماماً به گسترش حیات شهرها کمک نمود، اما این اقلام قادر به سیرکردن دهانهای گرسنه مردم به سکّه‌ها نیز زنده نیستند، حتی اگر ضرابخانه‌ی محلی، امتیاز انحصاری ضرب آنها را داشته باشد؛ مردم به هوا هم زنده نیستند حتی اگر "هوای شهر، برای مردم آزادی به ارمغان بیاورد". بالندگی حیات شهرها، ریشه در اصلاحات کشاورزی حومه‌ها داشت: اصلاحاتی که پراکنده بود و نهایتاً با جنگل‌زدایی غیرعقلانی [که همزاد رشد شهری بود] تضعیف شد، اما برای ایجاد منابع فوق‌العاده‌ی انرژی کفایت می‌کرد: حتی زمینهایی که به شکل نامطلوب در *پومرانیا* مورد

بهره‌برداری قرارمی‌گرفتند، می‌توانستند عسل، موم و پوست تولیدی خود را به شهرهای صنعتی غرب ارسال نمایند. اصلاحات کشاورزی به موقع از طریق باغات، زمین‌های مزروعی و چراگاههای عمومی موجود در محدوده‌ی شهر، به شهرها انتقال یافت. زیرا به استثنای تعداد انگشت‌شماری مراکز شلوغ و پرازدحام، شهر *قرون وسطایی* نه تنها [در]حومه بلکه [از] حومه بود: موادغذایی درست همان‌گونه که از زمین‌های تراس‌بندی، یا در باغات میوه و مزارع خارج از شهر به‌دست می‌آمد، در داخل حصارهای شهر نیز تولید می‌شد.

٤: *اسکادرها[۱]ی اشرافی و بهشت‌های جدید قرون وسطایی*

در صورتی‌که روشهای جدید دفاع نظامی مبین عمومیت شهرها به‌عنوان مکان سکونت و کار تولیدی باشد، مجموعه‌ی خاصی از محرکهای اقتصادی که با آن به‌وجود آمد نشان‌دهنده موفقیت جنبش [شهری] است. رهایی شهرها گامی در جهت تنظیم کارآمد حیات،یعنی جایگزینی تهاتر به‌وسیلهٔ پول، خدمات مادام‌العمر به‌واسطهٔ قطعه‌کاری شهری یا اجاره‌ی فصلی، و به نوشته‌ی *ماین*[۲] گذار از اعتبار به قرارداد بود. افسانه‌ی قرن هیجدهمی *قرارداد اجتماعی* [چیزی جز] عقلانی‌کردن پایه‌های سیاسی شهر *قرون وسطایی* نبود که *ژان‌ژاک‌روسو* بازمانده‌های آنرا در *ژنو* مورد شناسایی قرارداد. زیرا شهر شرکتی در حقیقت بر پایه‌ی قرارداد جمعی میان مالک زمین و ساکنان یا تازه‌واردین پایه‌گذاری می‌شد.

جنبش شهری از قرن دهم میلادی به این سو، داستان سکونتگاه‌های شهری قدیمی است که کم و بیش به شهرهای خود فرمان تبدیل می‌شدند. و [یا] سکونتگاه‌های جدیدی

---

۱ . Scadders

۲ . Maine

بودند که در سایه‌ی حمایت فئودال زمیندار با اعطای امتیازات و حقوقی، در جهت جذب گروههایی از پیشه‌وران و بازرگانان عمل می‌کردند. منشور شهری، نوعی قرارداد اجتماعی بشمار می‌رفت؛ شهرآزاد واجد امنیت حقوقی و نظامی و زندگی در آن بمدت یک‌سال و یک‌روز بمنزله‌ی لغو یوغ بردگی بود. از این‌رو شهر *قرون وسطایی* به محیطی برگزیده تبدیل شد که بسیاری از [افراد] با مهارت، ماجراجو و خوش‌بنیه‌ترین–و احتمالاً بسیار باهوش–بخش جمعیت روستایی را در خود گردآورد.

منافع سیاسی در این دوره معمولاً بر مبارزه برای کسب قدرت میان بورژوازی شهری و نجیب‌زادگان متمرکز بود. این مبارزه به بی‌توجهی نسبت به نقش فئودالیسم در تشویق رشد شهرها منجر شد. بخش عمدهٔ بحرانها در مراکز قدیمی [شهری] نه از مقاومت همه جانبه در اعطای انواع امتیاز [از سوی فئودالها]، بلکه ناشی از مدیریت مذاکرات توانفرسا با شهروندان جدید بود. به همین دلیل شهرها در مقیاس وسیعی در سراسر *اروپا* وبالاخص در نواحی مرزی بوسیله ملاکین بزرگ بنیان گذاشته شدند حتی در مراکز قدیمی، رسم به ارث‌گذاری زمین برای کلیسا یا صومعه،کلیسا را در موقعیت کنترل نواحی وسیعی از زمینهای شهری قرارداد. بسیاری از شهرهای جدید، نظیر *گاسکونی*[۱] در *ولز*، پاسگاههای مرزی بودند که بعدها در *امریکا* به‌عنوان ابزاری برای آغازی نو شبیه‌سازی شدند.

به لحاظ سیاسی به *توت*[۲] استناد خواهم کرد که بررسی‌هایش در مورد برنامه‌ریزی شهری *قرون وسطا* در حوزه‌ی سیاسی، نقطهٔ عطفی در *انگلستان* به شمار می‌رود.”ضرورت سیاسی برای ساختن شهرها بر نیاز اقتصادی تقدم داشت. در آغاز حقیرانه‌ی شهرهای جدید *قرون وسطایی*، ملاحظات نظامی همواره چشمگیر بوده است: حاکم مقتدری سرزمین

---

۱. Gascony
۲. Tout

همجوار قلمرو قدیمی‌اش را تصرف می‌کرد یا در پی دفاع از مرزهایش در مقابل دشمن هجوار برمی‌آمد. او استحکامات ابتدایی می‌ساخت و رعایایش را تشویق به زندگی در آنجا می‌کرد، بنابراین آنها وظیفهٔ دفاع دائم را بر عهده می‌گرفتند" اما از آنجائی‌که سرفها روی‌هم‌رفته همواره ادعای دائمی به زمینی داشتند که بدان وابسته بودند، وجود طعمه‌هایی برای دورکردن آنها [از مراکز] ضرورت داشت. زیرا برای اولین‌بار آنها دارای قدرت چانه‌زنی شده بودند و این امر مالک را به برآورده‌ساختن ناقص تقاضای ساکنان جدید مجبور می‌ساخت.

شهرها به واسطهٔ مبارزه، چانه‌زنی، خرید کامل [ویکپارچه‌ی زمین] و یا تلفیقی از اینها، حق داشتن بازار دائمی، داشتن قانون خاص بازار، ضرب سکه و تنظیم اوزان و اندازه‌ها، حق شهروندی در زمینهٔ محاکمه در دادگاههای محلی و برخورداربودن از ارتش برای دفاع از خود را به‌دست آوردند. تمامی حقوق یادشده به‌طور بالقوه می‌توانست [یا نمی‌توانست] به خودگرانی کامل محلی به مثابه‌ی شهرهای بزرگ *هنسا*[۱] منجر گردد؛ اما روی‌هم‌رفته حوادث، بسیاری از نشانه‌های آنچه را که امروزه ذیل عبارت حقوقی دولت خود مختار تمایز می‌یابد به جوامع محلی اعطا کرد. بطور کلی، عضویت در جوامع شهری، حتی در شهر کوچک و نه چندان با اهمیت *لوریس*[۲] در *فرانسه* (که حقوق عمومی دولت خودمختار را کسب نکرد)، به معنی رهایی از پرداختهای اجباری و خدمات نظامی همچنین آزادی در فروش مایملک و رفتن به جای دیگر بود. [مفهوم] شهروندی به دارنده‌اش تحرک شخصی را اعطا کرد که برای بالش طبقه‌ی بازرگان ضروری بود.

---

۱. Hansa: اتحادیه هنساتیک (م.)

۲. Lorris

زمانی‌که مالک زمیندار خواهان تجهیز ارتش برای پیوستن به صلیبیون بود و یا در پی استفاده‌ی بیشتر از کالاهای لوکس که پس از جنگهای صلیبی به *اروپا* روان شده بود، برمی‌آمد: تنها یک منبع اقتصادی از ثروت را در اختیار داشت [و آن] زمین‌اش [بود]. تحت قوانین فئودالی، او نه قادر به خلع خود از مالکیت زمینها و نه فروش آن بود؛ اما با تقسیم‌کردن آن، با تشویق رشد شهرها و ایجاد مراکز جدید، می‌توانست رانت سالانه‌اش را افزایش دهد. اگرچه با اجاره‌های بلندمدت معمولی، میزان اجاره[رانت] به تدریج برای ملّاک عمده افزایش می‌یافت، با وجود این وارثینش می‌توانستند به‌مرور زمان مدعی سود بادآورده‌ی رشد و رونق شهری شوند. همین شوق و اشتیاق برای "پول نقد" در نهایت حکم دینی [لازم را] کسب کرد، که به‌واسطهٔ توارث و هدایا به شکل تملک متداوم قلمروهای شهری که به‌صورت فزاینده‌ای بزرگ می‌شدند، درمی‌آمد. نباید فراموش کرد که در *لندن* تا اوایل قرن بیستم، املاک چند فئودال یعنی *دوک بدفورد*، *دوک وستمینستر* و *دولت سلطنتی*، لقب استثمارشده‌ترین نواحی را دارا بودند. در "قانون ژرمن"[۱]، زمین در مقوله‌ی خاصی قرارمی‌گیرد که آنرا از ابنیه یا مالکیت شخصی جدا می‌نماید.

تقریباً اهمیت رانت در شهرها که منبع ویژه‌ی درآمدهای شهری بود و مالک زمین در آن سهیم بود، [برابر با] عوارض به‌دست آمده از پل‌ها و بازارهای محلی، عوارض گمرکی واردات و جرایم حاصله از دادگاهها بود که با افزایش جمعیت شهرها چند برابر می‌شد. اساساً در شهرهای پیشگام، معافیت مالیاتی برای تازه‌واردین به‌شرط ساختن یک باب خانه ضروری بود: این معافیت ترفند بسیار قدیمی در زمینهٔ ارتقاء وضعیت مسکن بشمار می‌رود. اما بعدها امکان حذف این عوامل وسوسه‌برانگیز وجود داشت [زیرا] خانه‌ها ارزش بیشتری کسب می‌کردند، از نقطه نظر تمامی شرکتهای [ذی‌مدخل] در بورس بازی زمین بعضی از

---

۱ . Germanic Law

شهرها، آرزوها و آمال مالکین رابه طور وافی و کامل برآورده می‌سازند؛ [حال آنکه] دیگر شهرها نظیر شهرهای محصور (باستیدها) در جنوب *فرانسه* احتمالاً به‌لحاظ اقتصادی و اجتماعی در حالت رکود باقی می‌مانند. با این‌حال ساختن شهرها یکی از کسب و کارهای صنعتی دوران متقدم *قرون وسطی* بود. روستاهایی که در نیل به امتیازات ضرور موفق شدند امید تحصیل موقعیت شهری را بدست آوردند که [این امر] به‌واسطهٔ فعالیتهای تولیدی، تجارت و ثروتهای فرهنگی تقویت شد.

اینک می‌توان تردید فئودالیسم را در مواجهه با جنبش شهری درک کرد. شهر آزاد منبع جدید ثروت بود، اما به چالش طلبیدن خوداتکایی و استقلال کسانی که به اجتماعات غیرشهری متکی بودند تهدیدی برای کلیت نظام فئودالی بود. شهر، نیروی کار و قدرت اقتصادی و سلاحهای تدافعی را متمرکز کرد؛ و در عین حال نیروی کار حومهٔ [روستایی] را تحلیل برد و شمار قابل توجهی از افراد ساده‌اندیش و ناقص‌الخلقه را برجای گذارد؛ در نهایت نیاز شهرها به نیروی کار می‌توانست به اضمحلال نهاد بردگی منجر گردد. در *ایتالیا*، فرصت زندگی مدنی، نجیب‌زادگان را جذب شهر کرد، در کشورهای شمال *اروپا*، نجیب‌زادگان معمولاً گوشه‌گیری اختیار کردند و با چسبیدن به شکار گراز، "پرورش گوزن" و زندگی در فضای باز، شبیه روستائیان و نه شهرنشینان آزاد، باقی ماندند که آنها را زیر سیطره‌ی خود داشتند. به‌موازات اخراج گام‌به گام مشاغل روستایی به‌واسطهٔ مشاغل شهری که ابتدا با شور و حرارت یکسانی در شهر ریشه گرفته بودند، تضاد آشتی‌ناپذیر شهر و حومه تعمیق یافت. شهر جامعه‌ای متکبر به شمار میرفت؛ و هر شهرنشین در رابطه با جماعت روستایی چیزی از تکبر را از خود بروز می‌داد . تکبر از نوعی که می‌توان آنرا در نزد تازه به دوران رسیده‌ها و نوکیسه‌ها سراغ گرفت. این امر در نهایت به تباهی آزادی و خودگردانی شهری کمک کرد.

۵: *سیطره‌ی کلیسا*

آن بخش از انگاره‌ها و نهادهای تمدن قرون وسطائی در اینجا مورد نظر می‌باشد که ساختار شهرها و تکوین حیات فرهنگی آنها را تحت تأثیر قرارداد. در غیر این‌صورت و بدون درک این انگاره‌ها، نمود صرفاً فیزیکی [شهرها] قطعاً مبهم باقی خواهند ماند.

در *اروپای غربی* بعد از سقوط *امپراطوری روم*، کلیسا یکی از نهادهای قدرتمند و عمومی به شمار می‌رفت. عضویت در کلیسا منبع دائمی حیات ورفاه بود و بریدن از آن تا قرن شانزدهم چنان تنبیه بزرگی بشمار می‌رفت که پادشاهان نیز در مواجهه با آن به خود می‌لرزیدند . تقسیمات پایه‌ای سیاسی جامعه، که تمامی دیگر پیوندها و حمایتها بر آن استوار بود، ناحیه کشیش‌نشین و قلمرو اسقفی بود؛ متداولترین شکل [جمع‌آوری] مالیات عشری[۱] بود که صرف پشتیبانی از تشکیلات وسیع روم می‌شد. ذره‌ای از [دستاوردهای] حیات اقتصادی، صرف تجلیل خداوند، حمایت از روحانیون و آنانی که در خدمت روحانیون بودند و ساخت و نگهداری بناهای مذهبی–کلیساهای جامع، کلیساها، صومعه‌ها، بیمارستانها و مدارس–نمی‌شد. کلیساهای محلی فی‌نفسه "موزه‌ی ایمان مسیحی"، به‌علاوه محل عبادت بودند: وجود عابد مقدسی که در سلول محصور خویش در جوار درب کلیسا، یا حتی استخوانها و بقایای جسد یک قدیس، عامل جذب دینداران بود. کلیساها و صومعه‌هایی که دارای این مشخصات بودند به هدفی برای زائرین تبدیل می‌شدند: استخوانهای *توماس بکت*[۲] در *کانتر بری*، *چالیس ول*[۳] در *گلاستون بری*[۴] جائی‌که به نظر

---

۱ . Tithe
۲ . Thomas a Becket
۳ . Chalice Well
۴ . Glastonbury

می‌رسد جوزف *آرامتی*[1] *جام مقدس*[2] را در آنجا انداخته بود [از محل‌های زیارتی به‌شمار می‌آمدند.]-شمار کسانی‌که برای زیارت به سمت شهرها جذب شدند کمتر از جذابیت تجارت نبود.

در اوایل *قرون وسطی*، تجارت و مذهب دارای رابطه‌ای اندمواره بودند: به‌نحوی که تجارت در سازماندهی پایگاههای بازرگانی خود از نهاهای مذهبی گرته‌برداری می کرد: [بعنوان مثال] شهرهای *اتحادیه‌ی هنسا* به‌وضوح بر همان خط مشی صومعه‌ای برپاشدند، و همان نوع از وفاداری و ایمان را تحمیل و یا مطالبه می‌کردند. اما در پایان قرون وسطی مضامین دینی مفهومی دنیوی به خود گرفتند و این خود یکی از نشانه‌های افول قرون وسطا است: [برای مثال] جستجوی امنیت دیگر نه در گوشه‌ی کلیسا، بلکه در [لوای] وامی زیرکانه به پشتوانه یک سفته و در نهایت ضمانت قدرت نظامی دولت [تعقیب می‌شد]. رفته رفته "ایمان" جای خود را به "اعتبار" می‌داد.

محتملاً برجسته‌ترین اثر مدنی مذهب آن جهانی با حمایت‌های همه‌جانبه‌اش، تحریم‌ها و گوشه‌گیری‌هایش، تعمیم رهبانیت بود. فرهنگ *قرون وسطایی* در "عزلت گزینی" مستمرش، دارای *کلاستروم*[3] خود بود جائی‌که زندگی درونی می‌توانست [در آنجا] شکوفا شود. یک نفر عزلت در شب را انتخاب می‌کرد، و شخصی دیگر عزلت در روزهای یکشنبه و ایام روزه‌داری را برمی‌گزید: [بدین ترتیب] مادامی‌که نظام *قرون وسطایی* سالم و دست‌نخورده بود، جریان مستمری از انسانهای مأیوس در جستجوی تأمل همراه با آرامش، از بازار و میادین جنگ به صومعه‌ها روی می‌کردند. ناکارآمدی و بی‌ارزش‌بودن قالبها و

---

[1]. J.of Arimathea: از اعضای *شورای اورشلیم*. ضمناً آرامتی شهری در *فلسطین* باستانی بود. *جوزف آرامتی* از اعضای شورای سن هدرین بود که پیکر عیسی مسیح را در معبد قراردادند. *شورای سن‌هدرین* مرکب از ۷۱خاخام بود که در کلیه امور صلاحیت دخالت داشت. (م.)

[2]. Holy Grail: جامی که *حضرت مسیح* در شام آخر از آن استفاده کرد و آخرین قطره خون وی بر روی صلیب توسط *جوزف آرامتی* در آن جام قرارگرفت.(م.)

[3]. Clastrum: اتاق یا فضایی کوچک و محصور برای عزلت‌نشینی. (م.)

روشهای جعلی توضیح و تبیین، عزلت نشینی شبانه را طولانی کرد، و زمستان به دورهٔ اعتکاف سالانه مبدل شد. تأکید عمومی بر زندگی باطنی، تأثیر جانبی بر قدرت تخیل داشت: تعابیر و استنباطهای سحرگاهی به‌واسطهٔ اوهام پرهیجان و پندارهای عالم رؤیا تبیین می‌شد: هیاکل چشم باطنی به همان اندازهٔ [تصاویر] شبکیه واقعی بود. اگر چه *پروتستانیسم* در قرن شانزده شک و ظنی را نسبت به [دریافتهای] چشم خودسر به وجود آورد، اما آنرا برای استفاده‌ی خصوصی آداب و رسوم صومعه یعنی پیوند باطنی و دعا، حفظ کرد.

امروزه همچنانکه بعداً خواهیم دید، معماری ما از غار به باغ، و از بناهای تاریخی به خانه‌ی مسکونی انتقال یافته است. اما در گشودن ساختمانهایمان به روی روشنایی روز و فضای بیرونی، با به مخاطره‌افکندن خود، نیاز به هماهنگی برای آرامش، برای تاریکی، برای خلوت درونی، برای عزلت را فراموش می‌کنیم. صومعه هم در شکل عمومی و هم در شکل خصوص‌اش، عنصر پابرجا در زندگی انسانها در شهرهاست. بدون وجود فرصتهای صوری برای تنهایی و تأمل، فرصتهایی که مستلزم فضای محصور می‌باشند؛ آزادی از چشم‌های گستاخ و انگیزه‌های بیرونی و مزاحمتهای مادی، حتی زندگی، برونگرا و بسیار غیرباطنی، قطعاً متحمل لطمات خواهد شد. خانه بدون وجود چنین سلول‌هایی، سربازخانه‌ای بیش نیست: شهری که فاقد [فضاهای آنچنانی] است، اردوگاهی بیش نخواهد بود. در شهر *قرون وسطایی* [نیروی] روحی و روانی، پناهگاهها و اشکال پذیرفته‌شدهٔ رهایی از سماجتهای این جهانی را سازمان داده بود. امروزه، تنزل زندگی باطنی با این حقیقت مشخص می‌شود که تنها مکان مصون از دخالتها، توالت خصوصی است.

٦- خدمات صنوف

انسان مستقل و بدون وابستگی در *قرون وسطی* به تبعید و یا مرگ محکوم بود: و در صورت زنده‌بودن، بلافاصله می‌باید خودش را حداقل به یک گروه غارتگر متصل می‌نمود. برای بودن، آدمی می‌باید متعلق به یک جمع باشد: یک خانوار، ملک اربابی، صومعه و یا یک صنف، امنیتی ورای جمع وجود نداشت؛ و هیچگونه آزادی ورای تعهدات زندگی جمعی موجود نبود. انسان [*قرون وسطایی*] به سبک و سیاق طبقه‌اش و انجمن‌اش زندگی می‌کرد و می‌مرد.

خارج از [قلمرو] کلیسا، برجسته‌ترین نماینده‌ی زندگی جمعی، *صنف‌ها* بودند. صنف در *انگلستان* دورهٔ *انگلوساکسونها*، در وهله‌ی نخست، عبارت از برادری دینی در لوای حمایت یک قدیس بود که به‌منظور دلگرمی و آسایش گردهم می‌آمدند، و اعضایشان را در مقابل حوادث وحشتناک زندگی و تدارک مراسم تدفین آبرومندانه مورد پشتیبانی قرارمی‌دادند. ویژگی‌های *صنف*، شبیه انجمن‌های دوستی، یا انجمن *فراماسونری*، *الکز*[۱]، یا رفقای *اُد*[۲] در *انگلستان* دورهٔ متأخر نبود. *صنف* هرگز رنگ و بوی دینی را از کف نداد: *صنف* عبارت از [رابطه‌ی] برداری بود که با وظایف خاص اقتصادی تطبیق می‌یافت اما بطور کامل در آن تحلیل نمی‌رفت: برادران در فرصتهای مشخص در کنار یکدیگر می‌خوردند و می‌آشامیدند: آنها مقرراتی را برای اداره‌ی پیشه‌شان صورت بندی می‌کردند: آنها در نمایش‌های رمزی که به اجرا می‌گذاشتند به‌مظور تزکیه‌ی همشهریانشان نقش‌هایی را طراحی و مورد کیفر قرارمی‌دادند: آنها نمازخانه بنا می‌کردند، کلبه‌هایی را وقف نموده و مدارسی را بنیان می‌گذاشتند.

---

۱. Elks: اعضای انجمن‌های برادری برای شرکت در امور خیریه (م.)

۲. Odd Fellows: اعضای انجمن اجتماعی و خیریه‌ی سرّی که در قرن هیجدهم در *انگلستان* نضج یافت. (م.)

این اتحادیه‌ها و انجمن‌ها در میان پیشه‌وران شهری *امپراطوری روم* نیز وجود داشت، که در *بیزانس* نیز به حیات خود ادامه دادند؛ گرچه این رابطه [میان اتحادیه‌های *رومی* و *قرون وسطایی*] مبهم است، محتملاً یاد و خاطره‌ی آنها، نظیر حوادث بسیار دوری چون فتوحات چشمگیر *اسکندر*، نه در عمل بلکه در افسانه‌های مردمی طی دوران *قرون وسطی* زنده مانده بود. در *آلمان*، در میان نخستین صنوفی که اسناد آن موجود است جدای از انجمنهای تدفین، [میتوان به صنف] بافندگان ماینز بسال ۱۰۹۹، و ماهیگیران *وُرمز*[۱] در ۱۱۰٦ اشاره کرد. گرچه گسترش صنوف بازرگانی بطور کلی نیم‌قرن و بیشتر بر گسترش صنوف پیشه‌وری پیشی گرفت، [اما] می‌باید خاطرنشان نمود که به استثنای تجارت بین‌المللی، رابطه‌ی میان پیشه‌وران و بازرگانان تا قرن چهاردهم در قسمت شمالی *اروپا* به‌درستی ترسیم نشد. به‌نحوی که در همین دوره، همانگونه که از یافته‌های *گراس*[۲] برمی‌آید، پیشه‌وران در صنوف سوداگری پذیرفته می‌شدند و احتمالاً بخش عمده‌ای از اعضای آنها رابه خود اختصاص می‌دادند.

صنف بازرگانان ارگان عامی بود که زندگی اقتصادی شهر را به‌عنوان یک کلّ سازماندهی و کنترل می‌کرد: تنظیم شرایط فروش، حمایت از مصرف‌کننده در برابر اجحاف، حمایت از پیشه‌وران شریف در مقابل رقابت غیرعادلانه، حمایت از تجار شهر در مقابل بی‌نظمی بازار که از خارج متأثر می‌شد. از سوی دیگر، صنف پیشه‌وری عبارت از انجمن صاحبان [کارگاهها] برای تنظیم تولید و ایجاد موازین و معیار در کیفیت [محصولات] بود. در آن هنگام، هریک ازاین نهادها، بیان فیزیکی خود را در شهر یافتند: [این امر] ابتدا در واحدهای مسکونی کوچک یا اتاقهای استیجاری، و مؤخراً در تالارهای صنوف خاص و

---

۱. Worms
۲. Gross

تالارهای بازار که برخی مواقع در اهمیت با *تالار شهر* یا *کلیسای جامع* برابری می‌کردند ظاهر شدند. *اشلی*[1] خاطرنشان می‌کند که هزینه‌ی احداث این بناها "یکی از شرایطی بود که تصور می‌شود به تقاضای ورودیه‌های سنگین" منجر شد: این امر به‌نوبه‌ی خود به محدودیت عضویت [در صنوف]به اعضای ثروتمند اجتماع رهنمون شد. هیچوقت جلال و شکوه ابنیه بزرگ معماری، انسانی را که با خلق آنها بر خود بارگرانی تحمیل نموده، نابود نساخته است.

[در اینجا] توجه [خواننده] را به تفاوت جوامع *قرون وسطایی* و شهر معاصر جلب می‌کنم. سازماندهی فرآیند اقتصادی در حوزه‌ی صنعت پس از قرن هیجدهم، شکل مشخص جمعی را در کارخانه، شرکت تجاری و فروشگاه زنجیره‌ای به‌خود گرفته است. انجمن‌های سیاسی نظیر اتاق بازرگانی، انجمن کارفرمایان و اتحادیه‌ها کارگردی برای مدت طولانی جزء مکملی از سازمان اقتصادی به شمار نمی‌آمدند: آنها در حاشیه رشد کردند، و تنها بخشی از جمعیت را شامل می‌شدند که بسیار دیر ظاهر و مطرح شدند؛ و در هیچ موردی، حتی در مورد اتحادیه‌های کارگری، آنها بخش قابل توجهی از حیات فرهنگی اعضایشان را پوشش نمی‌دادند. در شهر *قرون وسطایی*، سازمان واقعی صنعت بسیار ساده بود؛ بنیان این صنعت بر همکاری و تعاون اتکا داشت. صنف در برآوردن اهداف اجتماعی خود به انجمن بهداشتی و بیمه‌ای سالمندان، انجمن نمایشی و آموزشی تبدیل شد.

به محض اینکه صنف انگیزه‌ی اقتصادی خود را مجزا کرده و به هدف والای فعالیتهای خود تبدیل کرد، این نهاد روبه اُفول گذارد: گروهی از استادکاران ثروتمند در درون صنف خواهان انتقال امتیازات خود به فرزندانشان، همکاری با یکدیگر در جهت محرومیت و سلب امتیاز از پیشه‌وران فقیرتر و پرولتاریای در حال رشد بودند. در همین زمان مناقشات

---

[1]. Ashley

دینی قرن شانزدهم برادری دینی را درهم شکست و ویژگی اقتصاد جمعی صنوف را بطور جدی تحلیل برد. [بدین ترتیب] ثروتمندان از قِبَل فقرا به امرار معاش پرداختند. در حقیقت، نضج و افول صنوف با شهر *قرون وسطایی* عجین بود: صنوف بیانگر شهر در جنبه‌های اقتصادی، و شهر تبلور صنوف در جنبه‌های سیاسی و اجتماعی بود.

تالار شهر مرکز فعالیتهای شهرداری بود. براساس یافته‌های دیحیو[۱] *تالار شهر* در آغاز، ساختمانی منفرد و بطور معمول دو طبقه، مشتمل بر دو باب تالار در بازار بود که طبقه اول آن برای فروش اشیاء ظریف به‌کار می‌رفت که نیازمند محافظت در مقابل شرایط آب و هوایی بودند که از عهده‌ی غرفه‌های اطراف بازار خارج بود. اتاق یا طبقه‌ی دوم برای گردهمایی شهردار و شورای [شهر]، برای اداره دادگاه، پذیرش سفرا، جشن‌ها و میگساری‌های ادواری مورد استفاده قرارمی‌گرفت. قسمت باقیمانده‌ی این طبقه در کنار شبح اتحادیه‌های صنفی قدیمی که هنوز هم در *لندن* معاصر به چشم می‌خورند در جشن مشهور "تالار صنوف" که پس از انتخابات سالانه‌ی شهرداری و به افتخار شهردار برپا می‌شد به شکل جسته و گریخته مورد استفاده قرارمی‌گرفت.

در اواخر *قرون وسطی*، خانواده‌های متشخص که عمدتاً از حلقه‌ی ثروتمندترین تجّار عمدۀ فروش بودند مراسم رقص و میگساری–که مایۀ رشک بقیه‌ی جمعیت بود–را در *تالار شهر* برگزار می‌کردند. [تالار شهر] در حقیقت به نوعی قصر جمعی برای اشراف تبدیل شد: از این‌رو آن‌را "تئاتر" یا نمایش خانه نامیدند. در اینجا مراسم ازدواج با جلال و شکوه جشن گرفته می‌شد: سورساتی که تا عصر کنونی با اندک کرنشی در مقابل دموکراسی هنوز پابرجا مانده است:[در این رابطه توجه خواننده را] به گرامی‌داشت این آئین قدیمی در دو اتاق مخصوص ازدواج، اتاق درجه یک و دو، در تالار شهر *هیلورسام* در *هلند* جلب می‌نمایم.

---

[۱] . Dihio

توماس‌مان در کتاب *بادن‌بروک* تصویر گذرا و توأم با تردیدی از آن زندگی قدیمی را برای ما فراهم کرده است.

به واسطهٔ عضویت در قلمرو یک شهرداری، آدمی از تعهدات فئودالی شانه خالی می‌نمود و وظایف آزاد–مرد شهری را می‌پذیرفت. نه تنها خدمات نظامی بر مردانی که از کارکنان کلیسا نبودند تحمیل می‌شد، بلکه نیروی انتظامی شهر نیز به‌طور گردشی از میان آزادمردان شهری انتخاب می‌گشت: [این نیرو] وظیفهٔ نگهبانی و حفاظت [را برعهده داشت]. در دوران معاصر این خدمات فقط برای دورهٔ جنگ و برخی بلایای طبیعی حفظ‌شده است که در قرون وسطی شامل خانه‌های همجوار نیز می‌شد، مهمتر این که واگذاری عملکردهایی نظیر دفاع، که با استفاده از ابزار کارآمد آموزش انجام می‌شود، بر عهده نیروهای انتظامی حرفه‌ای، مفهوم مسئولیت مدنی راتضعیف نکرده است. گشت‌زنی در شهر به هنگام شب، شناسایی کوچه‌های تاریک زیر نور مهتاب، یا بدون وجودهرگونه منبع نور جزء فانوس و لذت‌بردن از مجالست با شبگردان—آیا موارد یادشده که بسیار کارآمد و انسانی‌تر از طرح‌های آموزش نظامی در سطح ملی هستند نمونه‌های کارآمد و اولیه از "*اخلاقی جنگ*" *ویلیام جیمز*[1] نبودند؟ دانش‌آموزان امریکایی با قبول وظیفهٔ تنظیم ترافیک در تقاطع‌ها به هنگام رفت و آمد به مدارس، برخی مفاهیم مسئولیت‌پذیری را که در قرن هیجدهم با فروپاشی شهرداری *قرون وسطایی* از بین رفته بود مجدداً اِحیا کردند.

در شهر، به مثابه غالب بخش‌های دیگر، تفاوتهای عمیقی میان شرایط قرن یازده، که هنوز شهرها خالی و محدود و مخاطره‌انگیز بودند با قرن شانزدهم که ثروت به شهرها سرازیر و در آن انباشته شد، وجود داشت. شهر که در آغاز در به دنبال استقرار هستی خود به‌عنوان یک واحد اجتماعی بود، ناامنی شدید، علقه‌های همسایگی، و حتی همبستگی میان

[1]. W.James: از بانیان فلسفه‌ی عمل‌گرا در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در *امریکا*. (م.)

مشاغل و مراتب[اجتماعی] مختلف را ترفیع داد. اینها به یکدیگر نیاز داشتند، بدین ترتیب گروههای داوطلب، همان‌گونه که *اشویل*[1] تأکید کرده است، بطور گسترده نظیر روستاهای کوچک *نیوانگلند*، تحت فشار و اضطرار شکل گرفتند. هنگامی‌که [اقشار] ممتاز غلبه یافتند و تفاوتهای شدید در ثروت میان "موافقها" و "ناموفق" ظاهر شد، هنگامی‌که ثروت نیز به مثابه پایگاه [اجتماعی] موروثی گشت، دیوارهای میان طبقات بسیار بااهمیت‌تر از موانعی دفاعی شد که با پیدایش شهر به‌وجود آمده بودند.

در اواخر *قرون وسطی*، ثروتمندان به ساختن و وقف مدارس، پناهگاه برای سالمندان و ایتام پرداختند و وظایفی را که [پیشتر] به‌وسیله صنف انجام می‌شد برعهده گرفتند درست به همان شکلی که فرمانروایان مستبد جدید امتیازات سیاسی شهرهای آزاد را در یک کشور کنترل می‌نمایند. اما اگر شخصی درصدد تعمیم این‌دوره برآید، دیگری می‌تواند در نفی وی بر [یافته‌های] *گراس* تأکید نماید گرچه وی عمیقاً سرشار از نوعی سوءظن *ویکتوریایی*[2] نسبت به انجمن‌های بسته و سیاستهای حمایتی صنوف [در] خودبزرگ‌بینی ساکنان قلمروهای اشرافی بود؛ ... جمعیت [آن شهرها] بسیار همگونتر از شهرهای موجود بود؛ در شهرهای [اواخر قرون وسطی] تمایزات اندک طبقاتی، برابری بیشتر در ثروت، هماهنگی بیشتر در منافع [در مقایسه با شهرهای قرن شانزدهم به چشم می‌خورد]. کلمات فوق از طرف کسی است که دوستدار نظام اقتصاد *قرون وسطایی* نبود؛ بنابراین مفاهیم فوق حامل اهمیت و ارزش مضاعفی هستند.

فعالیتهای اجتماعی شهر [*قرون وسطایی*] به موازات رشد اقتصاد سرمایه‌داری جدید تحلیل رفت. در خارج از کلیسا، تنها یک نهاد از صنوف قدیمی باقی ماند و حتی قدرت و

[1] . Schevil

[2]. سالهای ۱۹۰۱-۱۸۳۷ م. دور سلطنت ملکه *ویکتوریا* در *انگلستان* (م.)

تأثیرش را فزونی بخشید، که احتمالاً مهمترین و یگانه نهاد شهر قرون وسطایی بود. نام این نهاد با نوعی شناخت ذاتی از اهمیت آن، *"یونیورسیتاس"*[1] بود که اساساً اصطلاح مشترک تمامی صنوف در *قرون وسطی* به شمار می‌رفت. به مثابه‌ی دیگر اشکال صنوف پیشه‌وری، هدف *یونیورسیته* آماده‌کردن زمینهٔ عمل یک حرفه و تنظیم شرایطی بود که ذیل آن اعضاء *صنف* وظیفهٔ خود را انجام دهند. تمامی مدارس بزرگ که یعنی حقوق، پزشکی و الهیات که در اصل ، یورنیورسیته را شکل می‌دادند از ویژگی حرفه‌ای برخوردار بودند: آموزش عام [علوم] انسانی که با کالج دورهٔ رنسانس بالاخص در *انگلستان* آغاز شد ناشی از جدیت و تلاش یکی از طبقات فرادست بر بنیان علوم فوق‌الذکر بود.

با آغاز [آموزش علوم انسانی] در *بولونیای ایتالیا* به سال ۱۱۰۰، *پاریس* ۱۱۵۰، *کمبریج* ۱۲۲۹ و *سالامانکا* ۱۲٤۳، *یونیورسیته* پایه‌ی نهادهای جمعی دانش را بر بنیانهای بین منطقه‌ای پی افکند: دانشمندان از گوشه‌گوشه‌ی *اروپا* به این مراکز سرازیر شدند، که به‌نوبه‌ی خود در مراکز دورتر به تدریس و تحقیق می‌پرداختند. تلفیق دانش علمی، دانش سیاسی و دانش مقدس که یونیوریسیته آنرا در دانشکده‌هایش ارائه می‌کرد، دقیقاً در دیگر فرهنگها مشابهی نداشت. نطفه‌ی دانشگاه بی‌شک در آزمایشگاه مدرسه‌های *اسکندریه* و یا نظامهای وعظ وخطابه‌ی شهرهای *رومی* نهفته بود: اما در دانشگاه سازمان دانش به سیستمی پا برجا ترفیع یافت، که برای تداوم موجودیت خود به هیچ گروه منفردی از متون اتکا نداشت: [در دانشگاه] سامانه‌ی معرفت بسیار مهمتر از چیزهای معلوم و شناخته شده بود. در دانشگاه عملیات مربوط به ذخیره‌سازی[اطلاعات]، اشاعه و ترویج [دانش] مضافاً [نیروی] خلاق، به‌قدر کافی به کار بسته شد. همانطوری‌که صومعه‌ی رهبانی را می‌توان دانشگاه منفعل

---

[1] . Universitas

نامگذاری کرد: دانشگاه یکی از کارکردهای صریح، مشخص و نظام‌مند شهر یعنی اجتناب از مسئولیت‌های بلافصل اجرایی، و ارزیابی نقادانه و احیاءمیراث فرهنگی را به اجراء گذاشت.

دانشگاه نوعی ابداع اجتماعی درجه یک به‌شمار می‌آمد: به همین دلیل به همراه *اتحادیه‌ی قرون وسطایی* می‌توانست دارای اهمیت باشد. استقلال دانشگاه از معیارها و استاندارهای بازار و شهر، نوع خاصی از مرجعیت را ترویج داد، مرجعیّت حقیقت قابل اثبات، که به‌واسطۀ جدل فلسفی، تحقیق عملی و روش علمی تائید می‌شد که از دوره‌ای دیگر به دورۀ تکوین یافته بود. نقاط ضعف چنین سازمانی می‌تواند بسیار باشد، و خدماتش طی قرون متمادی دارای ارزش یکسانی نباشد، به همین خاطر دانشگاه تا حال حاضر در محافظه‌کاری حرفه‌ای و اختصاصی نظام صنفی سهیم بوده و در پاره‌ای مواقع به مانعی فرا راه اکتشاف و خلاقیت تبدیل شده است، در نتیجه کمک‌های عمده‌اش به دانش، خارج از دیوارهای آن حاصل شده است. در طی سه قرن گذشته، گسترش و انتقال میراث اجتماعی بدون معاونت دانشگاه امکانپذیر نبود. به‌موازات کنار رفتن کلیسا از مرجعیّت ارزش‌های نو، دانشگاه به‌تدریج این وظیفه را برعهده گرفت. دانشگاه برای شهر معاصر، به مثابه‌ی *کاتدرال* [کلیسای جامع] برای فرهنگ مسلط مذهبی *قرون وسطی* است.

۷: *زندگی خانوادگی در قرون وسطی*

بر بخش عمدۀ زندگی *قرون وسطایی*، اتحادیه[یا صنف] بسته و محدود سیطره داشت: حتی شهر در ابتدا بسیار محدود بود. اما در قیاس با زندگی معاصر، خانواده‌ی شهری در قرون وسطی، واحد خصوصی به‌شمار نمی‌آمد: خانواده به‌عنوان بخشی از خانوار معمولی نه تنها شامل خویشاوندان نَسبی، بلکه گروهی از کارگران صنعتی به‌علاوه‌ی خدمه بود که اعضای درجه دوم خانواده به‌شمار می‌آمدند. جوانان طبقات فردست بواسطۀ انجام وظیفه در

خانواده‌های اشراف به‌عنوان خدمتکار، دانش [لازم] از جهان را کسب می‌کردند؛ حال آن که شاگردان و کارگران ماهر اعضای خانواده‌ی استاد پیشه‌ور به‌شمار می‌آمدند. گرچه ازدواج در مقایسه با زمان حال به تعویق می‌افتاد، با این حال از امتیازات زندگی خانوادگی حتی در مورد مجردها نیز غفلت نمی‌شد.

کارگاه به مثابه‌ی دفترخانه‌ی بازرگان، یک خانواده قلمداد می‌شد. اعضای [کارگاه] در کنار یک میز با همدیگر غذا می‌خوردند، در یک اطاق کارمی‌کردند، در یک خوابگاه استراحت می‌کردند، در دعاها و نمازهای خانوادگی شرکت می‌نمودند و سرگرمی‌های مشترکی داشتند. پاکدامنی و بکارت وضعیت ایده‌آلی به‌شمار می‌آمد؛ با این‌حال فواحش صنوف خود را در *هامبورگ*، *وین* و *اگسبورگ* شکل داده بودند و روسپی‌خانه‌ها تحت حمایت شهرداری قرارداشت. اگر به خاطر آوریم که سفلیس حداقل تا قرن پانزدهم به آن شکل فجیع رخ ننموده بود، فحشا تهدید ناچیزی نسبت به بهداشت و سلامت خانواده، در مقایسه با قرون بعدی بود.

وحدت نزدیک زندگی خانوادگی و کار، که اینک در کارگاههای کوچک و یا خانواده یک پیشه‌ور شهری به حیات خود ادامه می‌دهد، نظم و ترتیب عمده‌ای را در خانه مسکونی باعث شد. تفاوت میان کلبه‌های ابتدایی و چهاردیواری‌های سنگی قرون ده و یازده از یک طرف، و خانه‌های پرطمطراق بازرگانان که از قرن سیزده تا شانزده ساخته شدند به اندازۀ تفاوت خانه‌های مسکونی قرن شانزده و آپارتمان‌های امروز نیویورک می‌باشد. در اینجا تلاش خواهم کرد وجود اشتراک [موجود] در این فرآیند توسعه را استخراج نمایم.

[تصویر بالا سمت چپ] آنتورب: بازار در قرن شانزدهم، استفاده‌ی اولیه از نور برای جشنهای شهری. برخلاف جشن‌ها و ولخرجی‌های گهگاهی آئین‌های *قرون وسطی*، بزرگداشت ورود یک امپراطور، تولد یک قدیس، پیروزی یک ارتش با آذین‌بندی دائمی میادین *پیکادلی* و *برادوی* همراه بود. خاطرنشان می‌شود که اندازه و مقیاس تالار شهر، نشانه‌ی اهمیت نسبی حاکمیت [جامعه] مدنی در شهرهای جنوب خاوری *اسکاتلند* بود: [بعنوان نمونه] تالار *کلوث*[۱] در *وییپرس*[۲] قدرت و برتری صنوف نساجی را نشان می‌دهد. جائی‌که فئودالیسم یا نظام سلطنتی حاکمیت داشت مثلاً در *ادینبورگ* یا *دورهام*، قلعه یا دژ بسیار بزرگتر جلوه می‌کرد. اما در مورد *لندن* با تالارهای کوچک صنوف و برج‌های بزرگ‌اش، نشانه‌شناسی فوق چندان دقیق نیست.

[بالا–سمت راست] بازی بچه‌ها در فضای باز شهری در *آلمان*: حلقه‌های غلتان، فرفره، راه‌رفتن بر روی پایه‌هایی که بالاتر از سطح زمین قراردارند و بادبادکها. تخریب و امحای میادین بازی و نشانه‌های تیراندازی دورهٔ *قرون وسطی* یکی از اولین آثار ناموجه تراکم جمعیت در مراکز بزرگ و دیگر شهرهای پرجمعیت بود. حصار یا نرده موجود در زمینهٔ تصویر، از بقایای استفاده رایج از چوب در *هلند* و *بلژیک*، حتی زمانی‌که از جنگلهای *بالتیک* وارد می‌شده می‌باشد.

[تصویر وسط] مسابقات در مونیخ، با *کلیسای جامع* در سمت چپ. تداوم آئین‌های فئودالی در شهر *قرون وسطایی*، که ناشی از حفظ و مرمت قلعه توسط مالک و ملازمانش بود، مضحکه‌هایی این‌چنین، در تعارض با نمایش‌ها و نمایش‌نامه‌های تاریخی صنوف،

---

۱. Cloth

۲. Ypres: وییپرس (در تلفظ *انگلیسی*)شهری در غرب *بلژیک* (م.)

عمدتاً اشرافی به‌شمار می‌آمدند. بازار عملکردهای بسیاری نظیر *اگورا، آکروپلیس*، تئاتر و ورزشگاه را به تنهایی یدک می‌کشید. تصویر مربوط به سال ۱۵٦۸م. است.

[تصویر پائین] فلورانس. راه‌پیمائی مذهبی با حرکت در خیابانها و بازار در نهایت و در اوج مراسم به کلیسای جامع ختم می‌شد. نظم نامحسوس مراسم در تعارض با نظم ماشینی سریع راهپیمایی قراردارد: تمایز میان این‌دو نشان‌دهنده‌ی تفاوت میان دو تمدن می‌باشد که این نیز در طرح کلی شهر مضبوط می‌باشد. در شهر *قرون وسطایی* با بی‌نظمی هندسی که در نقشه آن وجود داشت، تنوع نامحدود، غیرمنتظره و پیچ و خم، بدون ارتقاء فضایی، از مشخصات طرح[شهر] قلمداد می‌شد. در شهر دورهٔ متأخر *باروک*، محورهای دید و خطوط مستقیم ما به ازای شهری حرکت مکانیکی به سمت هدف ثابت به شمار می‌آید: خیابان موجود در سمت راست برج ناقوس نشان‌دهنده جهشی نو می‌باشد. غیبت نسبی تماشاچی یا ناظر در این مراسم جای تأمل دارد: مراسم راهپیمایی، نظیر [نمایش‌های] درام در شهرهای *قرون وسطایی* برای شرکت‌کنندگانی ترتیب داده میشد که هم ناظر و هم بازیگر به شمار می‌رفتند.

I: شهر قرون وسطایی [٤] نهادها و ساختارها

[تصویر بالا سمت چپ] محله‌ی فوگری[1] در *آگسبورگ* : واحدهای مسکونی فقرا در قرن شانزدهم اغلب به‌وسیله صنوف ثروتمند ساخته می‌شد، این محله به‌وسیله‌ی *یاکوب فوگر*[2] سرمایه‌دار ساخته شد. این خانه‌ها دارای دو اطاق بزرگ، کاملاً نورگیر و در ردیف‌های موازی احداث شدند. نمونه‌ی اولیه این‌گونه [واحدهای مسکونی] *زیلن*

[1] . Fuggeri
[2] . Jacob Fugger

بائوا[1]می‌باشد. این محله واحد همسایگی یگانه‌ای را با یک نمازخانه‌ی کوچک و زیبا شکل داد. آب [در فوگری] تنها به فواره‌ها لوله‌کشی اشاره می‌شد. معیارهای خانه‌سازی در فوگری قابل قیاس با بهترین واحدهای مسکونی حال حاضر برای کارگران است.

[*تصویر بالا سمت راست*] خیابان *های*[2] در *استامفورد لینکن شایر:* سنتهای مطلوب و بومی قرون شانزده و هفده: پرقدرت، تمیز، نورگیر، جادار: پنجره‌های بزرگ در سراسر نمای جلویی خاص این دوره می‌باشد: به مکان–بازار *آنتورب* در تصویر شماره ۳ مراجعه کنید.

[*تصویر وسط سمت چپ*] *کالج ماگدالن*[3] *اکسفورد: ساخت ۸۱–۱۴۷۴ میلادی*. طرحی باز حول یک چهارگوش، نظیر بسیاری از صومعه‌ها، سازمانهای [خیریه] خانه‌سازی، و نظیر [ابنیه] انجمن‌های حقوقی در لندن . این جزایر که به‌وسیله‌ی دیوارها و ساختمانها محصور می‌شدند از حیاط سمت خیابان دارای دسترسی بوده، و این امر بیانگر نیاز به انزوا، حفاظت و حمایت است که عناصر راهبردی در فرهنگ *قرون وسطی* به‌شمار می‌آمدند: نوعی نظم که با زندگی نامتعادل زیادت‌طلب دوره *رنسانس* بیگانه بود. اما در تطابق سازواره با نیازهای دوران معاصر قرار دارد، طرحی یکسان برای هرنوع کابری، که به شکل منطقی در نواحی خاص و در محاصره فضاهای باز سازمان‌یافته و در قرن بیستم متداول شده است. به تصاویر ۳۲–۲۷ نگاه کنید .

[*تصویر وسط–راست*] *بازار برمن:* ابنیه‌های اواخر قرن شانزدهم به شکل مطلوب تاکنون حفظ شده‌اند. سازه‌های موقتی بازارهای ادواری معادل خود را در سازه‌های موقتی که برای مسابقات، نمایش‌ها و جشن‌ها استفاده می‌شد، می‌یافت. برخلاف انگاره‌های متداول

---

[1]. Zeilenbau

[2]. High

[3]. Magdalen

در خصوص *قرون وسطی* بخش متقدم آن دوره بسیار سرزنده‌تر و سیال‌تر از عصر کنونی، با حجم عظیمی از تاسیسات که سرمایه منجمد به شمار می‌روند، بود.

[ردیف پائین–تصویر سمت چپ] *بازار شام*[1] در *یورک*: ردیف فروشگاهها با پیش آمدگی سردرها. فروشگاههای فاقد چارچوب در و پنجره نیازمند به حفاظ در برابر شرایط آب و هوایی نامساعد بودند: از این‌رو خیابانهای کم‌عرض، الگوهای کج و معوج–برای جلوگیری از نیروی باد–و حتی پیش‌آمدگیها، در نبود طاق‌های کامل، به مثابه حفاظ عمل می‌کردند.

[ردیف پائین–تصویر وسط] باغ شهر در دوران قرون وسطی. طرح خطوط راست گوشه [شطرنجی] الگوی باغات در شهر قرون وسطایی بود: اندیشهٔ نظم *قرون وسطایی* که بالضروره ناپایدار و غیرمنتظم بود در تعارض با این طرح قرارداشت: استخر و باغات محصور [در این باغ–شهرها] عمومیت داشت: به تصویر ۱۵ مراجعه شود.

[ردیف پائین–تصویر سمت راست] بام شیب‌دار کلیسای جامع در شهر *اولم*. این بنا گرچه قبل از قرن نوزدهم ساخته نشده است اما طرح رفیع آن همزمان با ساخت مابقی کلیسای جامع صورت گرفته است: شکل نهایی آن بیانگر تداوم مبادی قرون وسطایی است که مشخصه‌ی شهرهای *آلمانی* می‌باشد.

خانه‌ها معمولاً به‌شکل ردیفی پیرامون باغهای عقبی ساخته می‌شدند: در این خانه‌ها قطعات بزرگ، بعضاً حیاط داخلی به همراه یک فضای سبز خصوصی را شکل می‌دادند که دسترسی آنها از دروازه‌ی مجزایی از خیابان تأمین می‌شد. خانه‌های مجزا که عناصر آن بیش از اندازه در معرض دید قرارداشته و مقداری زمین در هر طرف آن بلااستفاده رها می‌شد، به نسبت اندک بودند: حتی خانه‌های روستایی، بخشی از بلوک یکپارچه‌ای را شامل اصطبل،

---

[1]. منظور اوضاع درهم ریخته می‌باشد.(م.)

کاهدان و انبار غله به‌وجود می‌آوردند. مصالح خانه‌سازی از خاک محلی به‌دست می‌آمد [و بدین ترتیب] در مناطق مختلف متفاوت بود: برخی مناطق چپر و گل اندود و در بعضی سنگ و آجر [به‌کار گرفته می‌شد] . گونه‌ی مسکن به عوامل اقتصادی بستگی داشت، و بهره‌مندی گسترده از نیمه الوار گچ اندود، بعد از قرن پانزدهم عمدتاً به جهت نیاز به واحدهای مسکونی ارزان برای پرولتاریای در حال نضج بود. اولین خانه‌ها از این نوع، بازشوهای کوچکی به همراه کرکره برای محافظت از شرایط آب و هوایی داشتند؛ اما ابنیه متأخرتر از بازشوهای دائمی از پارچه‌ی مشماعی یا کاغذ برخوردار بودند. در قرن پانزدهم، شیشه که تاکنون به‌طور عمده، در ساختمانهای عمومی استفاده می‌شد، بسیار رواج یافت؛ که ابتدا در قسمت بالایی پنجره به‌کار بسته می‌شد. شیشه، سنگین، کج و معوج و چندان شفاف نبود و ریسمانهایی که آنرا نگاه می‌داشتند میزان نور را تقلیل می‌دادند. در هر صورت در حدود قرن شانزدهم، شیشه ارزان و متداول شد. ضرب‌المثل عمومی دربارۀ تالار *هاردویک*[1] –شیشه بیشتر از دیوار–دقیقاً در مورد خانه‌های بورژواها نیز صادق بود. در شمال *آلمان* و *انگلستان* ردیف گسترده‌ای از بازشوها در تمامی قسمتهای عقب و جلو ساختمان در هرطبقه وجود داشت که در نتیجه ساختمان را از عمق بیشتری [بطور مصنوعی] برخوردار می‌ساخت. تلاش حکومتها در قرن هیجده برای افزایش درآمد به‌واسطه مالیات بر بازشوها این حرکت عمومی–حماقت شرم‌آور– را تا حدودی متوقف ساخت. بدین قرار، خانه‌های قرن شانزدهم غالباً به ضروریات معاصر در زمینۀ نور و هوا، نزدیکتر از خانه‌های مجلل متداول در دورۀ *ویکتوریا* بودند.

تاسیسات گرمایشی [خانه‌ها] به‌سرعت بهبود پیدا کرد. این امر در کنار استفاده‌ی بیشتر از مشروبات تلخیص‌شده، برای تحکیم وضعیت در مقابله با آب و هوای نامساعد، عمدتاً

---

[1] . Hardwick

ناشی از قلیان انرژی انسانی در *شمال* بود: بدین ترتیب که زمستان به‌تدریج از شکل دوره‌ای از زمستان خوابی و کرختی بیرون آمد. کوره‌ای روباز در قسمت وسط خانه که به‌ندرت از کارآیی تجهیزات [مشابه] در خیمه‌های سرخپوستان برخوردار بود، جای خود را به بخاری دیواری و دودکش داد. نسوز بودن [مصالح] نیز به همراه این فرآیند پیش رفت؛ بورژواهای فقیرتر در ابتدا به جهت نبود مصالح مناسب، به استفاده‌ی از دودکشهای چوبی تمایل داشتند: عمل نادرستی که در آبادی‌های اولیه‌ی *نیوانگلند* تکرار شد. در سال ۱۲۷۶ م. شهر *لوبک* فرمانی را دال براجبار استفاده از مصالح نسوز در بامها و دیوارهای حائل از تصویب گذراند؛ در *لندن* پس از آتش‌سوزی شدید سال ۱۱۸۹م. امتیازات خاصی به کسانی که در ساختمان خانه از سنگ و کاشی استفاده می‌کردند، قایل شدند؛ تا آنکه در سال ۱۲۱۲ دستور داده شد که سقف‌های گالی پوش برای مقاومت بهتر در برابر آتش، با دوغاب آهک اندود گردند.

[ضوابط] ساختمانی در مورد نقشه‌ی خانه با توجه به منطقه و کشور تفاوت داشت؛ با اینحال ویژگیهای معین به شکل مشترک به چشم می‌خورد. *ویوله‌لدوک*[۱] پلان همکف یک خانه *فرانسوی* رابه ما نشان می‌دهد که یک باب کارگاه در طبقه همکف آن وجود دارد که از طریق یک راهرو بی‌سقف با آشپزخانه در پشت ساختمان مرتبط است. این‌دو، محوطه‌ای را شکل دادند که یک حلقه چاه گوشه‌ای از آن را اشغال می‌کرد. دودکشی در آشپزخانه و اتاق نشیمن یا تالار بزرگ روی کارگاه قرارداشت: از اتاق نشیمن یا تالار بزرگ به خوابگاههای فوقانی دسترس وجود داشت. پلان [ارائه‌شده توسط] هینه[۲] از یک خانه‌ی قدیمی نورنبرگ تفاوت اساسی با پلان *ویولو لودوک* ندارد؛ اما در خانه‌های برجای مانده از

---

۱ . Violet-le-Duc

۲ . Heyne

قرن هفدهم، اتاق‌های بیشتر، یک آشپزخانه، و یک اتاق کوچکتر در طبقه‌ی همکف، یک اتاق قابل گرم‌شدن بر بالای آشپزخانه، تعدادی خوابگاه و یک توالت در طبقه‌ی دوم درست برروی توالت طبقه‌ی اول به چشم می‌خورد.

شکل سرسرای معاصر فقط راهرو روباز آن خانه‌ها بود: این یکی از ویژگیهای مشترک خانه‌هایی بود که در حول یک حیات محصور ساخته نمی‌شدند. این‌گونه طراحی در ساختمان مسافرخانه‌ها حفظ شده است، جائی‌که گردش هوا از جایگاه خاص برخوردار می‌باشد و تالار داخلی به جهت نبود نور مصنوعی، راه حل جالبی به‌نظر نمی‌رسید. خصوصیات اصلی این‌گونه واحدهای مسکونی در سراسر قرن هفدهم و حتی بعد حفظ شد. اما با تعمیق صرفه‌های اقتصادی ناشی از مقیاس، آرایش واحدهای مسکونی که از تمایز کمتری برخوردار شد و فضا بسیار محدود گشت: آپارتمانهای یک اتاقه که هنوز در میان فقرای بسیاری از کشورها متداول می‌باشد، مبادی خود را از شهرهای صنعتی اواخر *قرون وسطی* به عاریت گرفته‌اند.

این حقیقت که خانه بورژوا به‌عنوان کارگاه، انبار و دفترخانه عمل می‌کرد مانع از منطقه‌بندی میان این کارکردها شد. رقابت برای فضا میان محلات خاص کار و اسکان، به‌موازات رشد تجارت و گسترش مقیاس تولید، احتمالأعلت اصلی تجاوز به باغات پشت‌خانه به‌وسیله انبار، انبار ذغال، و کارگاههای خاص بود. تولید انبوه و تمرکز دستگاههای جولایی در انبارهای بزرگ *فلاندر* قرن چهاردهم امری شناخته شده می‌باشد، کارهایی نظیر نمدبافی، آسیاب، شیشه‌سازی، فلزکاری نیازمند نوع جدیدی از کارگاه بود: با این صنایع اولین گسست میان اسکان و کار به‌وجود آمد. اما در ابتدا، الگوی خانواده بر صنعت درست به مثابه سازمان صومعه‌ی *بندیکتها* حاکم بود. تسلط الگوی خانواده [بر صنعت] در تمامی شهرهای *اروپا* به‌طول انجامید: عادت ”زندگی کردن در [کارگاه]“

به‌وسیلهٔ بزازان *لندنی* محفوظ ماند، تقسیم‌بندی زنان و مردان در اتاقهای خواب، یکی از [رسم‌های] پایدار دورهٔ *قرون وسطی* است. در ترتیب و تخصیص اتاقها در *قرون وسطی*، شیوه‌های اشرافیت به آرامی به بقیه جمعیت تسرّی یافت. وسایل آسایش که به‌وسیله ملاکین در طول قرن سیزدهم مورد استفاده قرارمی‌گرفت تا قرن هفده و حتی نوزدهم عمومیت نیافت. اولین تحول بنیادی، که بیان واحد مسکونی *قرون وسطایی* را دگرگون ساخت، تکوین مفهوم حریم بود. معنی حریم خروج از زندگی اشتراکی و حیطه منافع مشترک جامعه براساس خواست و اراده [ی فردی] بود. حریم خور و خواب، مذهب و آئین‌های اجتماعی و در نهایت حریم اندیشه. در سال ۱۳۶۲، در *لانگلند پاریس*، کشاورزی، مالک و همسر خود را به‌خاطر خروج از تالار عمومی برای صرف خوراک و تفریح خصوصی مورد سرزنش قرارداد. وی قطعاً پایان روابط اجتماعی دوجانبه میان طبقات بالادست و پائین‌دست نظام فئودالی را پیش‌بینی کرده بود: رابطه‌ای که ستم طبقات فرادست را [تاحدودی] تعدیل می‌کرد. تمایل به حریم با آغاز اتحاد جدید طبقاتی در اجتناب‌ناپذیربودن رقابت وحشیانه‌ی طبقاتی و ابراز وجود فردی متعاقب آن مشخص می‌شود. در قلعه‌های آن‌دوره، می‌توان نه تنها شاهد وجود یک تختخواب خصوصی برای نجیب‌زاده‌ها، بلکه توالت خصوصی که بر روی خندق–اولین نشانه از ترتیب و آرایش قرن دوازدهمی در خصوص توالت خصوصی– قرارداشت(صومعه‌ها از مدتها پیش دارای مستراح‌های جمعی در ساختمانهای مجزا بودند) بود.

انفکاک آشپزخانه از غذاخوری، احتمالاً مشخصه‌ی تمامی جوامع امروزی نیست. این امر ابتدا به ساکن، به جهت مقیاس تدارکات در صومعه صورت گرفته و عیناً در تالارهای اربابی و خانه‌های زیبای شهری گرته‌برداری شده است. اما سکونتگاه‌های مشترک، غذاخوری منفک از آشپزخانه را در زندگی اجتماعی به ارمغان آورد که به طور جداگانه

گرم می‌شدند. از آنجائی‌که خانه‌ی *قرون وسطایی* در زمستان سرد بود زمینه توسعهٔ اتاقهای داخلی به‌وجود آمد که به‌واسطهٔ هوا از دیوارهای بیرونی مجزا می‌شد. بدین ترتیب سرما دیگر غیرقابل تحمل نبود، در جاهای دیگر طی *قرون وسطی*، مردم به‌عوض "رفتن در تخت‌خواب‌های بدون حفاظ" همچنان‌که تصاویر بی‌شماری آنرا نشان می‌دهد از لباس‌های شب استفاده می‌کردند. حریم مربوط به محل خواب، اولین بار در *ایتالیا* در میان طبقات بالادست مشاهده شد؛ اما خواست و اراده‌ی آن به کندی پیش رفت؛ حتی در قرن هفدهم کلفت‌ها غالباً در تخت‌خوابهای پرسرو صدا، پای اربابان [زن یا مرد]می‌خوابیدند.

تا زمانی‌که تختخوابهای پرده‌دار رایج نشده بودند برای بخش عمدهٔ مردم روابط جنسی. جدای از اینکه تخت‌خواب پرده‌دار باشد یا نه، در تاریکی و در فضای پوشیده انجام می‌شد. حریم محل خواب بر تختخواب خصوصی تقدم داشت؛ حتی در کنده‌کاریهای قرن هفدهمی مربوط به اقشار بالادست طبقه‌ی متوسط در کشوری نظیر *فرانسه*، یعنی سرزمین اصلاحات، تختخواب هنوز بخشی از اتاق نشمن را اشغال می‌کرد. تحت این شرایط، روابط جنسی و معاشقه می‌باید کوتاه و تقریباً سرّی، به همراه اندک مقدمات هیجان‌انگیز از طریق گفتگو و لذت بصری یا حرکات آزاد صورت بگیرد: [تشریفات مربوط به روابط جنسی در فصل‌های خاص، بالاخص بهار تشدید می‌شد؛ سالنامه‌های نجومی که در اواخر قرون وسطی صحنه‌های مربوط به روابط جنسی را تصویر می‌کردند، عشاق را در حال معاشقه با لباس نشان می‌دهند. خلاصه اینکه، معاشقه در باغ و جنگل علی‌رغم وجود کاه‌بن، ریشه‌های خاردار یا حشرات، بسیار جذابتر از معاشقه در خانه برروی تشک بود که پر از کاه یا کُرک آن که هرگز از نم و رطوبت رهایی نمی‌یافت بود. در *قرون وسطی*، خانه برای عشاق در فصل زمستان قطعاً یک پتوی نمدار بزرگ بوده است. آبستنی‌های مستمر نقطهٔ پایانی بر

زندگی تمامی زوجها به استثنای زنان عقیم بود که بسیاری از آنها را راهی گورستان می‌ساخت. تعجبی ندارد که [در این دوره] بکارت وضعیت آرمانی به‌شمار می‌آمد.

مشخصه‌ی اصلی واحدهای مسکونی *قرون وسطی*، نبود فضاها و کارکردهای متمایز بود. با این‌حال نبود تمایز [در واحدهای مسکونی] به‌وسیله‌ی بسط کارکردهای مکمل خانگی در نهادهای عمومی در شهرها جبران می‌شد. گرچه بعضی از خانه‌ها فاقد تنور خصوصی بودند، می‌توانستند از تنور عمومی در نانوایی یا کارگاه پخت خوراک استفاده نمایند. و یا گرچه [بعضی واحدهای مسکونی] فاقد حمام خصوصی بودند [درشهرها] حمام شهرداری وجود داشت. در نبود امکانات برای جداسازی و پرستاری از اعضای بیمار خانواده، تعداد بی‌شماری بیمارستان عمومی به چشم می‌خورد. گرچه عشاق فاقد رختخواب خصوصی بودند، می‌توانستند بلافاصله در خارج دیوارهای شهر "میان بوته‌های چاودار عشق‌بازی نمایند". خلاصه اینکه، خانه‌ی *قرون وسطایی* به‌ندرت و به‌طور مبهم دو فقره از نیازهای خانگی با اهمیت دوره معاصر را برآورده می‌کرد: حریم و آسایش. تمایل به عمق‌بخشیدن به واحدهای مسکونی در اواخر *قرون وسطا* که عمدتاً ناشی از افزایش کرایه زمین بود، به‌سرعت کسانی را که در درون خانه کار می‌کردند یعنی مادر، خدمه و فرزندان را از هوا و نور ضروری محروم ساخت، چیزی‌که ساکنان حومه‌های عقب‌مانده در زاغه‌هایشان از آن برخوردار بودند این امر نشان‌دهنده وضعیت تناقض نمای "پیشرفت" می‌باشد. مادامی‌که شرایط ابتدایی در وضعیت مسکن حاکم بود–یعنی زمانی‌که مردم در فضای باز زندگی کرده، آزادانه در باغ یا خیابانهای ادرار می‌کردند، در خارج از خانه به خرید و فروش می‌پرداختند، کرکره‌های خانه‌های خود را باز کرده و در معرض تابش اشعه آفتاب قرارمی‌گرفتند– بدین‌سان نقائص واحدهای مسکونی در قیاس با وضعیت مطلوب چندان چشمگیر نمی‌نمود.

[در این شهرها] فقدان علاقه و مراقبت از کودکان [به زعم برخی] به اندازه‌ای نبود که آمار مرگ و میر کودکان را چنان بزرگ‌نمایی کنند که تخمین آن غیرممکن شود: گهواره، اسب‌های چوبی و حتی وسایل و ابزار راه‌رفتن، برای بچه‌هایی که راه‌رفتن را تازه یادمی‌گرفتند، در تصاویر مربوط به قرن شانزدهم مشاهده می‌شود: این کودکان معصوم با اتکاء به نیروی عشق پرورش می‌یافتند. با این حال، محیط خانوادگی به‌شکل روزافزونی بدتر می‌شد؛ بیماریهایی که از طریق تماس مستقیم یا تنفس شیوع می‌یافتند از حداکثر فرصت برای دروکردن خانواده در خانه‌های دورهٔ متأخر *قرون وسطی* برخوردار بودند. واحدهای مسکونی شهری در حقیقت ضعیف‌ترین حلقه‌ی ترتیبات بهداشتی *قرون وسطی* به‌شمار می‌رفتند؛ بنابر پاره‌ای ملاحظات، استانداردهای [زندگی] بسیار مطلوبتر از آنی بودند که شارحین عصر ویکتوریای—و آنهائی که کورکورانه اشتباه اینان را تکرار می‌کنند–آن را القاء می‌کردند.

٨: نظافت و بهداشت

آنچه علی‌رغم وجود حصار، مبنای بهداشتی شهرهای دورهٔ متقدم قرون وسطی را فراهم می‌ساخت، این بود که شهرها همچنان بخشی از حومهٔ باز به‌شمار می‌آمدند. تا حدود قرن چهاردهم حومه و شهر بندرت از یکدیگر متمایز می‌شدند. روستا صرفاً به امور کشاورزی اختصاص نداشت [بلکه در کنار آن] صنایع دستی همزمان با فهرست‌برداری از زمین‌های *انگلستان* [شامل مساحت، ارزش، مالکیت و ...بدستور *ویلیام فاتح* بسال ١٠٨٦ میلادی] کاملاً شکوفا شده بود؛ شهرها تا قرنها کاملاً صنعتی نشده بودند: بخش قابل‌توجهی از

جمعیت شهر دارای باغات خصوصی و مشاغل روستایی، عیناً به شکل شهرهای کوچک *امریکایی* تا حدود سالهای ۱۸۷۰ بودند. در هنگام درو، جمعیت شهرها به سمت حومه‌ها هجوم می‌بردند. درست نظیر زاغه‌نشینان نواحی شرق *لندن* که برای درو گیاه رازک به کنت[۱] مهاجرت می‌کردند. برای ملاحظه‌ی اینکه چگونه بورژواهای موفق پاهای خود را در هر دو جهان [شهر و روستا] استوار نگاه می‌داشتند آدمی می‌بایست فقط به توصیه‌های خانوادگی خرده مالک *پاریسی*، که او هم از بازرگانان مرفّه نیز محسوب می‌شد توجه نماید. نزدیک شهر، شکارچی خرگوش و پرنده می‌توانست بدنبال تفریح [خود] باشد. *فیتز استفانز*[۲] خاطرنشان کرده است شهروندان *لندنی* دارای حق شکار در *میدل اکس*[۳]، *هردفوردشایر*[۴]، *شیلترن*[۵] *هاندردز*[۶] ، و بخشی از *کِنت* بودند. و در رودخانه‌های حوالی شهر، ماهیگیری به جِدّ نه صرفاً در سواحل بلکه در آبهای داخل سرزمینی نیز دنبال می‌شد. برای مثال *اُگسبورگ* بخاطر ماهی‌قزل‌آلا مورد توجه بود: تا سال ۱٦٤۳ بسیاری از کارمندان شهر حقوق خود را به شکل ماهی قزل‌آلا دریافت می‌کردند.

تأثیر شدید سنن روستایی را می‌توان در نقشه‌ی شهرهای اولیه مشخص ساخت؛ بخش عمدهٔ شهرهای *قرون وسطی*، به آنچه ما امروز آنرا روستا یا یک شهرک کوچک روستایی می‌خوانیم شباهت داشتند: ”عظمت“ [یک شهر] به معنی جمعیت زیاد یا گسترش منطقه‌ای نبود. در شهرهای اولیه، به استثنای شمار اندکی از شهرهایی که توسط *رومی‌ها* بنیان گذاشته شده بودند یا به جهت موانع توپوگرافی غیرقابل گسترش بودند، باغات فراوانی در قسمت عقبی خانه‌ها گسترده بود. وسعت بلوک‌های واحدهای مسکونی در دورهٔ *قرون وسطا* از

---

۱. Kent

۲. Fitz Stephens (۱۹۵۰-۱۸۸۲م.) شاعر و رمان نویس ایرلندی (م.)

۳. Middlesex

۴. Herefordshire

۵. Chilten Hundreds

۶. Chilten Hundreds

ابعاد مشخصی تبعیت نمی‌کرد ؛ اما روی‌هم‌رفته طول آن یکصدفوت [تقریباً ۳۰متر] و عرض آن پنجاه فوت [حدود ۱۷ متر] بود. از آنجائی‌که ساختن خانه‌ها به شکل خطی به دلیل ارزانی، انسجام و بالاتر از همه به منظور حداکثر حفاظت در مقابل سرما متداول بود، واحدهای مسکونی در اکثر شهرها، ابتدا عریض‌ترین جانب خود را در بر معبر گسترش می‌دادند. چیزیکه هنوز هم در *گرانتهام انگلستان* مشاهده می‌شود، نوعی طراحی که تا احداث واحدهای مسکونی کارگری در دوران معاصر مجدداً رواج نیافت. باغات میوه، بعضی مواقع کشتزارها و چراگاهها، درست نظیر "درحومه" در داخل شهر قرارداشتند: تصاویر و طرح‌های بی‌شماری تا قرن هفدهم مؤید ان است که چگونه این فضاهای باز [در داخل شهرها] عمومیت داشت. گوته این باغ پشتی زیبا را برای یک زندگی خانوادگی گرم و صمیمی در کتابش "افسانه و حقیقت" به نحو مطلوب توصیف کرده است. مردم *قرون وسطا* به زندگی در خارج از خانه خوگرفته بودند: آنها دارای میادین تیراندازی، بولینگ، دست داشته، فوتبال، مسابقات دو و تیراندازی با تیر و کمان بودند. *بوترو*[۱] می‌نویسد هنگامی که فضاهای باز اشغال شد، *فرانسیس اول* چمنزاری را نزدیک رودخانه برای اساتید دانشگاه *پاریس* [برای انجام ورزش‌های فوق] اختصاص داد. روح این بازی غیررسمی دوستانه، حتی امروزه در باطراوت‌ترین پارکهای شهری، یعنی *"باغ لوگزامبورگ"* مشاهده می‌شود.

مجمل آن‌که شهر *قرون وسطایی* تا زمانی‌که فضاهای باز قابل استفاده وجود داشت مبادی خود را حفظ نمود و برای توده‌ی مردم استانداردهای بالایی را در مقایسه با تمامی شهرها، در بخش عمده‌ای از دورهٔ حیات خود تا ظهور اولین حومه‌های رمانتیک قرن نوزدهم فراهم آورد.

---

۱ . Botero

برای به تصویرکشیدن استانداردهای فضای باز ساختمانها در *قرون وسطی* می‌باید به ابنیه‌ی برجای‌مانده از آن‌دوره، نظیر بنای نیمه‌عمومی خوابگاه دانشجویان در *لندن*، کالج‌های *آکسفورد* یا کمبریج، خانه‌ی سالمندان نظیر آنچه در *هلند* وجود دارد، اشاره کرد. [در قضاوت پیرامون شهرهای *قرون وسطا*] نباید فقط به معابر تنگ، بدون توجه به فضاهای سبز و باز، یا باغات شطرنجی آراسته، که معمولاً پشت خانه‌ها قرارداشتند، بسنده کرد. من به دو دلیل ویژگی روستایی شهرهای *قرون وسطا* را مورد تأکید قرارمی‌دهم: نخست به جهت اندیشهٔ کاذب کثافت و ازدحام، که هیچ بنیادی در غالب شهرهای [آن‌دوره] به استثنای موارد انگشت شماری ازدحامهای پسا وسطایی ندارد؛ ثانیاً به سبب وجود فضاهای باز، که نشان دهنده‌ی آن است که ترتیبات بهداشتی ضرورتاً به آن صورتی که تصویر شده است ناخوشایند نبوده و بوهای نامطبوع به شکل فراگیر در همه جای شهر گسترده نشده بود. برای اینکه بدانیم فضاهای باز چگونه تحت ساخت و ساز قرارمی‌گرفتند می‌بایست به مورد [منقول از] *استوا*[1] مراجعه کنیم، کلیسای *سنت‌مری‌بو*[2] در حیاط خود برای دفن مردگان نیاز به فضا داشت، اما این فضا در حدود سالهای قرن پانزدهم به‌وسیله خانه‌ها محصور شده بود. *جان روتام*[3] به میل خود باغی را در کوی *هوزیر*[4] به‌عنوان حیاط کلیسا وقف نمود. یکصدسال بعد، این مرکز پرازدحام مجدداً فضای کافی برای مردگان نداشت در نتیجه این قطعه تحت ساخت و ساز قرارگرفت. [بنابراین، قطعه ابتدا] باغ؛ بعد گورستان، و بعدها به قطعات مسکونی تبدیل شد و در نهایت در قرن هفدهم می‌توانست به باغ پشت خانه تبدیل شود این مورد غیربهداشتی می‌تواند به‌وسیله‌ی محققین قرن نوزدهم به مثابه

---

[1] . Stow
[2] . St.Mary Bow
[3] . John Rotham
[4] . Hosier’s Lane

ازدحام "خاص قرون وسطایی" مدنظر قرارگیرد. [البته این جمله به طنز از سوی *مامفورد* تحریرشده است]

تا یک نسل پیش، شهرهایی در امریکا وجود داشت که در آنها خیابان و مستراح به مفهوم فنی آن پیشرفته‌تر از دوران متقدم *قرون وسطی* نبود. اما اینها آن‌طور که به نظر می‌رسد برای سلامتی آن‌قدرها هم کثیف و خطرناک نبودند زیرا طرح آنها بسیار باز و گشوده بود. نکته قابل توجه، این که ترتیبات بهداشتی ابتدایی ضرورتا به منزله‌ی معیارهای غیر قابل قبول بهداشتی نیست: در حقیقت خانه‌های روستایی *قرون وسطا*, جائی‌که توده‌ی فضولات دامی به مثابه‌ی مستراح خانگی بود, چندان خطری برای بهداشت, نظیر شهرهای دورهٔ ماقبل *پاستور* در قرن نوزدهم که به‌خاطر استفاده از آب تصفیه شدهٔ توالت به خود مباهات می‌کردند در بر نداشتند. آبی که از همان رودخانه که فاضلاب شهر بالادست به آن تخلیه می‌شد, بدست می‌آمد. شواهدی دال بر اینکه بلای آسمانی طاعون در شهرهای *قرون وسطی* بدتر از شهرهای *اروپایی امریکایی* نیمه‌ی اول قرن نوزدهم بوده, در دست نیست. همچنین قرائن کافی دال بر اینکه ترتیبات بهداشتی ابتدایی به تنهایی مسئول آغاز بیمارهای مهلک *قرون وسطا* باشند به‌دست نیامده است. [در همین رابطه بهتر است]میزان مرگ و میر ناشی از آنفولانزا در سال ۱۹۱۸ در کشورهای خارج از منطقه‌ی جنگی, همچنین مرگ و میر ناشی از فلج اطفال در حال حاضر را مورد ملاحظه قرار دهیم: اگر چه امید به زندگی در *قرون وسطا* پائین بود, سوء تغذیه بالاخص در فصل زمستان, احتمالا مسئولیت یکسانی را در شیوع بیمارهای واگیر دار به همراه دفع نامطلوب فضولات [دامی و انسانی] به عهده دارد.

با بزرگ شدن شهرها و انباشت جمعیت, پایه روستایی آنها تحلیل رفت و دشوارهای بهداشتی ناشی از تراکم افزایش یافت. این تراکم تنها به زندگانی محدود نمی‌شد بلکه

انباشت مردگان که به مناسبتهای خاص و زهد و تقوی, نه در خارج از دیوارهای شهر, بلکه در سردابه‌ها و محوطه کلیساها به خاک سپرده می‌شدند نیز در این جا مد نظر می‌باشد. در حدود قرن هفدهم ازدحام بیش از اندازهٔ اجساد در گورستان‌ها، خطر جدی بهداشتی را به‌واسطهٔ نفوذ به منابع آب زیرزمینی به‌وجود آورد. در چندین مرکز جهانی نظیر *پاریس* و *لندن*, این معنا بسیار بیشتر از قرن هفدهم نیز صادق بود. اما در قرون دوازده و سیزده, هیچ جائی برای شیوع بیماریها, مساعدتر از شهرهای شلوغ نبود. در اوایل قرن شانزده برنامه‌های خاصی در رابطه با کنترل و دفن مواد زائد تدارک دیده شد: *استو*[۱] به فرمانی اشاره می‌کند که براساس آن ”هیچ کس اجازه نداشت مدفوع و فضولات را در منطقه‌ی امن شهر دفن و زباله‌ها را قبل از ساعت ۹ شب (یعنی بعد از وقت خواب) حمل و نقل نماید.“

در رابطه با مباحث فوق, همانطوری‌که پروفسور *توزندایک*[۲] خاطر نشان کرده است شواهد موجود به نفع بسیاری از شهرهای قرون وسطی غیر قابل انکار می‌باشد. وی به تمجید *برونی*[۳] از *فلورانس* اشاره می‌کند, *برونی* می‌نویسد:"برخی شهرها بقدری کثیف هستند که مواد زائدی که در هنگام شب در آنها تخلیه می‌شود در صبح‌دمان در مقابل چشمان آدمی قرار گرفته تا پای خود را بر روی آنها بگذارد, و تصویری کثیف تر از این وجود ندارد. گرچه در این شهرها ثروتهای بی‌پایان و انبوه بی‌شماری از جمعیت وجود دارد من آنها را محکوم کرده و جز این نمی‌اندیشم, *للند* به دنبال استو, در مسافرتش به *انگلستان* بلافاصله پس از برخورد با مناظر نامطبوع آنرا گوشزد کرده است: این مشاهدات به‌قدری اندک است که شایسته‌ی بحث و گفتگو نیست. مادامی‌که فضاهای باز و باغات به حیات خود ادامه می‌دادند, مادامی‌که حومه برای کشاورزان متکی به فضولات دامی به آسانی در

---

۱. Thorndike

۲. Bruni

۳. Leland

دسترس بود, بوهای متعارف شهرهای *قرون وسطی* نامطبوع تر از مزارع, و کثافت و زباله فراگیر نبود.

فضولات انسانی و امعاء و احشا حیوانات به یکسان دفع می‌شد. بقایای این دو به وسیله سگها, طیور و خوکها که به عنوان لاشخورهای شهری عمل می‌کردند, به مصرف می‌رسید. محدودیت [حرکت] خوکها [در شهر] و سنگفرش خیابانها به‌طور همزمان شکل گرفت: در حدود قرن شانزدهم شهرهایی که از مدیریت مطلوب برخوردار بودند شروطی را برای نظافت خیابانها قایل شدند, همچنین ممنوع بودن نگهداری خوکها در تمامی قسمتهای شهر, حتی در باغات پشت خانه‌ها از جمله‌ی این موارد بود. با این حال در اولین روزهای احداث شهرهای *قرون وسطایی*، خوک عضو فعال هیات بهداشت محلی به شمار می‌رفت. نظیر بسیاری از نهادهای *قرون وسطایی*, خوک نیز در مراکز بسیار عقب افتاده، تا اوایل قرن نوزده, برای مثال در *منچستر* و *نیویورک* مراکز بزرگ تجارت جهانی آنروز, حضور خود را حفظ کرد.

ضایعات غیر قابل مصرف، نظیر خاکستر, ضایعات چرم سازی, ضایعات حاصل از شستشوی پشم مسایل بیشتری را به‌وجود می‌آوردند: اما به‌طور قطع مواد آلوده کننده کمتر از شهر دورهٔ معاصر بود: حلبی, آهن, شیشه‌ی شکسته و کاغذ, پشته‌های عظیمی را بوجود نمی‌آورند. در *قرون وسطی* نیز چند مرکز بسیار بزرگ, بی‌شک رودخانه‌های اطراف خود را آلوده ساختند. اما شهرهای بزرگ نظیر *لندن* و *پاریس* استثنا بودند. با این‌حال در دورهٔ *قرون وسطا* تخریب بسیار اندک بود. عمدهٔ ضایعات مواد آلی بودند که تجزیه شده و با خاک ترکیب می‌شدند. در قرون اولیه *دوران وسطا*, خانه‌های بدون استحکام در معرض آتش سوزی قرار داشتند که تقریبا در پیشینه‌ی تمام شهرها قابل پیگیری است, [آتش سوزی هایی که] تمامی محلات و خیابانها را با قوی ترین مواد ضد عفونی کننده [یعنی آتش] در

بر می‌گرفت. آتش سوزی به‌منزله آبکاری شهر *قرون وسطایی* با مواد فاسد نشدنی بود که جان بدر برندگان را در محلات کوچکتر, با فضاهای باز ناکافی گرد هم می‌آورد. این امر موجد شرایط نامطلوبی بود که در قرون هجده و هفده به چشم می‌خورد. هنگامی که شهر *قرون وسطایی* پایه و اساس روستایی خود را از دست داد و جایگزین ماشینی کافی برای آن ایجاد نکرد, شرایط بدتر شد.

دو موضوع دیگر یعنی گرمابه و منبع آب شُرب که دارای ارتباط نزدیک با بهداشت است هنوز مورد بحث قرار نگرفته است. گرمابه‌ی خصوصی از همان ابتدا یعنی قرن سیزده با فضایی برای پوشیدن لباس ظاهر شد و این عینا چیزی است که از نوشته‌های یک بازرگان *نورنبرگی* در قرن شانزدهم استنباط می‌شود. در حقیقت در سال ۱۴۱۷ احداث حمام‌های گرم در واحدهای مسکونی به‌طور اخص در بخش مرکزی *لندن* مجاز شمرده شد. در هر حال هر چیزی که موجد تمایل به پاکیزگی در قرون وسطی شده باشد تشریفات حمام عمومی برای آن کافی و وافی بنظر می‌رسد. گرمابه‌ها شاخصترین نهاد در هر شهری بودند و در محلات نیز مشاهده می‌شدند: از طرف شخصی به نام *قارینینوس* شکوائی در خصوص گرمابه‌ها مبنی بر اینکه دختران و پسران ده تا هجده ساله, لخت و بی هیچ شرم در خیابان برای رفتن به گرمابه‌ها ظاهر می‌شوند وجود دارد. حمام گرفتن [در دورۀ قرون وسطا] نوعی سرگرمی خانوادگی بود. گرمابه‌ها برخی مواقع به‌طور خصوصی و عمدتا بوسیله شهرداری اداره می‌شد. وجود گرمابه‌ها ابتدا در قرن سیزده در شهر ریگا[۱] گزارش شده است. بر اساس یافته‌های *فون بلو*[۲] در قرن چهارده هفت باب گرمابه در *ورز بورگ*, و در پایا ن قرون وسطا ۱۱ باب گرمابه در *اولم*, ۱۲ باب در *نورنبرگ*, ۱۵ باب در

---

۱. Riga: بندر و پایتخت لاتویا

۲. Guarinonius

فرانکفورت, ۱۷ باب در *آگسبورگ* و ۲۹ باب در *وین* وجود داشت. در سال ۱۳۸۷میلادی *فرانکفورت* ۲۹ نفر حمامچی داشت. بنابر این گسترش گرمابه‌ها به *قرون وسطا* مربوط است به نحوی که حتی استحمام به‌عنوان یک سنت به حومه‌های[شهری] نیز نفوذ کرد جائی‌که نویسندگان متقدم فابیلین,[1] ساکنان آنها را به عنوان خوکهای کثیف مورد سرزنش قرار داده‌اند. آنچه جلب توجه می‌نماید ادامه‌ی حیات گرمابه‌ی *قرون وسطایی* در حال حاضر در روستاهای *فنلاند* و *روسیه* می‌باشد.

عمل استحمام در فضای باز, در برکه‌های داخل باغ یا در رودخانه‌ها به هنگام تابستان همچنان پابرجاماند. در هر حال گرمابه‌های عمومی برای تعرق, گرفتن حمام بخار و نظافت عمومی بود: مرسوم بود که هر چهار شب یکبار استحمام صورت می‌گرفت. در آن‌زمان گرمابه مجددا به مثابه‌ی دوران *روم* به خدمت گرفته شد. گرمابه جائی بود که مردم برای ملاقات و اجتماعی شدن در آن گرد می‌آمدند, همان‌طوری‌که آلبرشت *دورر*[2]در یکی از نقاشی هایش نشان می‌دهد, گرمابه جائی بود که مردم برای وراجی و خوردن خوراک, همچنین مشغله‌های بسیار جدی نظیر بادکش گذاردن برای کاستن از درد و التهابات در آن جمع می‌شدند. همان‌طوری‌که زندگی خانوادگی در شهرهای اواخر قرون وسطی بدتر شد, گرمابه‌ها به تفریحگاه زنان هرزه, محلی برای بازی و شهوترانی مردان, و حظ جنسی تبدیل گشت: به‌نحوی که لغت گرمابه یعنی *stew* در انگلستان خیلی زود از همان دورۀ پیرز پلوم[3] مترادف روسپی‌خانه بوده است.

تهیه آب مشروب نیز کارکرد جمعی شهر بود. در ابتدا از نهر یا چشمه حفاظت بعمل می‌آمد: سپس فواره ای در میدان عمومی شهر و همچنین فواره‌های دیگر در مراکز محلات

---

[1] . Fabiaux : داستان‌های کوتاه اسطوره ای شعرای *قرون وسطی* در *فرانسه*. (م.)

[2] . Albrecht Durer : (۱۴۷۱-۱۵۲۸م) نقاش و حکاک *آلمانی*. (م.)

[3] - Piers Plowman

[نصب می‌شد]: و برخی مواقع فواره‌ها حتی در بلوکها و خیابانها نیز [به چشم می‌خورد]. با افزایش جمعیت, ضرورت یافتن منابع جدید و توزیع منابع قدیمی در منطقه‌ای وسیعتر پیش آمد. در سال ۱۲۳۶ م. جواز استفاده از لوله‌های سربی برای انتقال آب از تی‌بورن بورک[۱] به مرکز شهر *لندن* صادر شد: لوله‌ها به سال ۱۳۷٤ در *زیتا*[۲] بکار بسته شد و در سال ۱٤۷۹ آب از رودخانه پمپاژ و در سراسر شهر *بروکسل* چرخانده شد–همان‌طوری‌که در کتاب جورج*بوئر*[۳] ذیل "درباره فلزات" توضیح داده شده است از لوله‌های چوبی در جزیره‌ی *مانهاتان* تا اوایل قرن نوزدهم استفاده می‌شد. دیر زمانی تا قرن پانزدهم, تهیه‌ی لوله‌های آب در *لندن* برای بیمارستان یا نوانخانه‌ها محلی برای نوع‌دوستی بخش خصوصی بود.

نویسنده [کتاب] *میسون راستیک*[٤] به خوانندگانش در خصوص استفاده از لوله‌های سربی هشدار می‌دهد: خطرات مسمومیت ناشی از سرب با شک و ظن خاطر نشان شده است. آبرسانی به گرمابه‌ها و لوله گذاری برای فواره‌ها در حالی‌که آب به‌طور دستی در میان خانه‌ها توزیع می‌شد, به‌راحتی تامین خصوصی آب نبود که تدارک آن بی اغراق از قرن هفده شروع شده بود. اما برای تخفیف سختی تامین آب, فواره‌ها دو کارکرد عمده را مرتفع می‌ساختند که پس از رواج ابزارآلات مکانیکی کم کم ناپدید شدند هنر, در شکل فواره‌های زیبا, که میادین و مکانهای عمومی شهرهای *قرون وسطا* را زینت می‌بخشید, فرصت مغتنمی برای گرد هم آیی و وراجی کسانی که در انتظار نوبت آب در اطراف پمپ آب روستا بودند, فراهم می‌ساخت. پمپ آب که در اندازهٔ اتاق ارائه‌ی مشروبات در هتل‌ها و مسافرخانه‌ها بود بعنوان روزنامه محلی برای محلات عمل می‌کرد.

---

۱. Tvborn brook

۲. Zitta

۳. G Bauer ملقب Georgius Agricola (۱۵۵۵) مورخ, پزشک و پیشگام در علوم کانی اهل آلمان. (م.)

۴. Maison Rustique

تامین منابع آب در شهرهای *قرون وسطایی*, در نهایت تقویت موضع دفاعی [شهر] بود. در قرن هفدهم زمانی که شهرهای در حال رشد مجبور به استفاده از منابع آب در خارج از حصار شدند خود را در برابر ارتشی که بر حومهٔ باز فرمانروایی می‌کرد کاملا بی‌دفاع یافتند. اما در شهرهای بزرگ افزایش جمعیت بر تحولات فنی پیشی گرفت و آنها را وادار کرد منابع آب کافی را برای [رفع نیازهای] ساکنان خود به تصرف در آورند: بخشی از این نیازها ناشی از فراموشی عادات خوب و بخشی ناشی از کمبود آب بود که در قرن هفده بر مراکز شهری مستولی شد و توسعهٔ بعدی شهر صنعتی را بسیار نامطلوب جلوه داد.

در اقدامات ترمیمی بهداشت, شهر *قرون وسطا* از جایگزین‌های ویکتوریائی اش بسیار پیشرفته بود. فرامین مقدس به احداث بیمارستان‌ها در هر شهر منجر شد: بر اساس نوشته‌های *هیل*[۱] در غالب شهرهای *آلمان* حداقل دو باب بیمارستان وجود داشت که یک باب از آنها به جذامیان و دیگری برای انواع بیماری‌ها اختصاص می‌یافت. در شهرهای بزرگ نظیر *بروکسل* با ۳۰۰۰۰ نفر جمعیت در قرن پانزدهم در حدود پانزده باب بیمارستان, یعنی برای هر دو هزار نفر یک بیمارستان وجود داشت. امراض پیش پا افتاده که تا همین اواخر در خانه‌ها معالجه می‌شد در دورهٔ متاخر [*قرون وسطا*] دارای مراقبتهای نظام‌مند بیمارستانی بود: امری که باعث می‌شد فقدان تمهیدات خانگی چندان بزرگ جلوه ننماید.

پزشکان [وابسته به] شهرداری اولین بار در سال ۱۳۱۲ م. در شهر *کنستانس*[۲] وارد گود شدند به سال۱۴۸۵ در *ونیز* نوعی دادگاه دائمی تاسیس شد که در سال ۱۵۵۶م. به آن بازوی بازرسی و اجرا نیز افزوده شد و مدتهای مدید الگویی برای بقیه اروپا بود. بیمارهای واگیردار لزوما در خارج از دیوارهای شهر در قرنطینه قرار می‌گرفتند, بخشهای مجزایی با

---

۱. Heil

۲. Konstanc : شهری در آلمان (م.)

توالت‌های جداگانه از مدتها پیش توسط صومعه‌های مجهز به‌وجود آمده بود. تاسیس قرنطینه‌ها, برای کسانی که از نواحی خارجی به شهر وارد یا خارج می‌شدند, یکی از ابداعات عمدهٔ پزشکی *قرون وسطی* بود. بخش عمدهٔ مسافران از آن متنفر بودند, قرنطینه بر مشاهدات عمیق تجربی متکی بود, ریشه کنی تدریجی جذام در *اروپا* بر اساس اجرای سیاست قرنطینه, چیزی از یک پیروزی کم نداشت.

بنابراین, اساسا شهر *قرون وسطایی* محیط اجتماعی صرفا سرزنده و پر حرارت نبود: بلکه بسیار بیش از آنچه از بقایای آن بر می‌آید, به‌لحاظ زیست شناختی نیز از کفایت لازم برخوردار بود. اتاق‌های دودگرفته اش غیر قابل تحمل بود, اما در آنجا رایحه هایی از باغ حیاط پشتی خانه‌ی شهر نشینان [به هوا] برمی‌خاست: گل‌های معطر و گیاهان خوشمزه یطور گسترده کشت می‌شدند. در آنجا بوی آشیانه‌های طیور خانگی در خیابان می‌پیچید که به استثنای حضور روزافزون اسب, اندک اندک در قرن شانزدهم تحلیل رفت: در آنجا همچنین شمیم باغات به گل نشسته در بهار, با بوی کپه‌ی علف تازه درو شده که در سراسر تابستان در فضا می‌پیچید, به مشام می‌رسید. گرچه *کوکنی‌ها*[۱] [ساکنان بخش شرقی *لندن*] از اختلاط رایحه‌ها گره بر پیشانی می‌آوردند, اما عاشقان حومه‌ها بوی فضله‌ی اسب و تپاله‌ی گاو را حتی اگر به مدفوع آدمی نیز آغشته شده باشد, رها نخواهند ساخت: آیا بوی اگزوز اتومبیل ها, بوی ترشیدگی ازدحام در قطار زیرزمینی, بوی همه جا گیر زباله‌دانی, یا بوی متعفن و کلرزده‌ی توالت‌های عمومی محفوظ کننده‌تر است؟ حتی در رابطه با بوها, خوشبویی کلا منحصر به شهر معاصر نیست.

بدون شک چشم‌ها و گوش‌ها گواهند که در زمینهٔ امتیازات، توازنی میان شهر معاصر و شهر *قرون وسطایی* برقرار است: غالب شهرهای قرون وسطی بی‌نهایت بر شهرهای قرن

---

۱ . Cockneys

نوزدهم ارجحیت داشتند. در شهر قرون *وسطایی* آدمی با صدای خروس, جیک جیک پرندگانِ لانه کرده بر لبه‌ی بام, صدای زنگ ساعتها در صومعه‌های حومه, صدای ناقوس در برجهای جدید, از خواب بیدار می‌شد. ترانه‌ها, از سرودهای ساده‌ی راهبان گرفته تا ترجیع بندهای خوانندگان باله در بازار, و یا کارآموزان و کلفَت‌ها در هنگام کار بر لب جاری می‌شد. حتی تا همین اواخر, یعنی قرن هفدهم, توانایی مشارکت در گروه آواز کُر محلی بوسیله پیپز[1] به‌عنوان خصوصیت غیر قابل اجتناب دختران جوان ارزیابی می‌شد. در شهر *قرون وسطا* سرودهای مخصوص کار, به طور متمایز برای هر پیشه وجود داشت که غالبا ترکیبی از ضربات آهنگین چکش پیشه‌ور بود. *فیتزاستفانز*[2] در قرن دوازده چنین گزارش کرده است که صدای آسیابهای آبی یکی از اصوات دل انگیز دشت‌های سبز *لندن* بود. در شب, به استثنای شور هیجانی حیوانات و اعلام ساعت به‌وسیله‌ی نگهبان شهر, سکوت کامل حکمفرما بود. خواب عمیق که به‌وسیلهٔ سرو صدای ماشین و انسان آشفته شود, در شهر *قرون وسطی* امکان‌پذیر بود.

اگر گوش تکان می‌خورد, چشم عمیقا دچار شگفتی و مسرت می‌شد. پیشه‌وری که در دشت و جنگل در روزهای تعطیل قدم می‌زد با توشه‌باری غنی از احساسات بر سرکار خود در حکاکی سنگ یا نجاری به انتقال آنها به محصولات کار خود مشغول می‌شد. ساختمانها [که برخلاف امروز] چندان "الوان" نبودند, به مثابه‌ی تصاویر *قرون وسطایی* تمیز و براق بودند, و غالباً با دو قاب پوشانده می‌شدند به‌نحوی که تمامی رنگهای به کار رفته در نقاشی, یا برروی شیشه‌ی یا چوبهای رنگی بر روی دیوار به رقص در می‌آمدند, درست همان‌گونه که سایه‌ها به مثابه شاخه‌های گل یاس بر روی نماهای ساختمانهایی که با غنای

---

[1] Samuel Pepys. (۱۷۰۳-۶۳۳م). وقایع نویس و دریانورد انگلیسی.(م.)

[2] . Fitz.Stephens

هر چه تمامتر کنده کاری شده اند, به جنبش در می‌آیند. (زنگار برنز و مناظر بدیع که نه از نشانه‌های معماری, بلکه حاصل گذشت زمان بودند.) اندیشه و احساس انوار معمولی در تصورات, بسیار فراتر از تجربیات کلاس , به‌وسیله دانشمندان به‌کار بسته می‌شد: شاخه‌های [علمی] زیبایی شناختی احتمالا فاقد نام بودند, اما محصول آنها در همه جا قابل مشاهده بود. آیا شهروندان *فلورانسی* نبایستی در مورد نوع متونی که می‌بایست در *کلیسای جامع* به‌کار گرفته شود, رای دهند؟ شمایل‌سازان مجسمه‌ها را کنده کاری می‌کردند, نقاشی‌های سه لته[۱] ترسیم می‌کردند, دیوارهای *کلیسای جامع*, *تالار صنوف*, *تالار شهر*, *تالار محلات* را تزیین می‌کردند: رنگ و طرح در هر جایی مکمل‌های معمولی وظایف روزمره بودند. نوعی شور بصری در آرایش کالاها در بازارهای روباز وجود داشت: مخمل و پارچه‌های گلدوزی شده, مس و فولاد براق, چرم ابزار کاری شده و شیشه‌های درخشان, خوراکیهایی که در خورجین‌ها زیر آسمان پهن می‌شدند. بیائید در اطراف یکی از این نوع بازارهای قرون وسطایی پرسه بزنیم, اینکه آنها به کسل کنندگی بازار *یهودیان* در *وایت چاپل*[۲] باشد, یا به بزرگی و وسعت بازار *پلین‌پلایس*[۳] در *جنوا*, هنوز هم نوعی شور و هیجان از الگوهای *قرون وسطایی* را به همراه دارند.

تربیت روزمره حواس, شالوده‌ی اولیه‌ی بی‌تمامی صور آموزشی مراحل بالاتر است: هنگامی‌که [زمینه‌های] احساس در زندگی روزمره موجود باشد جامعه از بار اضافی تدارک رشته‌های, [علمی]در زمینه حس هنری فارغ البال خواهد بود. در صورتی‌که چنین محیطی فراهم نباشد فرایندهای محض منطقی و معنایی دچار اشکال خواهند شد: مهارت کلامی نمی‌تواند ضعف و توانایی جسمی را جبران نماید. همان طوری که *ماریا مرنسوری*[۴]

---

۱. triptych: تابلوئی متشکل از سه قسمت که به هم لولا شده اند.(م.)

۲. White Chapel : ناحیه ای در شرق لندن.(م.)

۳. Plain Palais

۴. Maria Montessoris : (۱۸۷۰-۱۹۵۲) آموزگار ایتالیائی. (م.)

می‌نویسد اگر توانایی درک حسی کلیدی در مراحل اولیه آموزش کودکی باشد, در مراحل بعدی نیز همچنان صادق خواهد بود:شهر, دارای تاثیر بسیار پایدارتر از مدارس رسمی است. زندگی, در رهایی احساس است که شکوفا می‌شود: بدون این یله گی, قلب آرامتر خواهد جنبید, عضلات ضعیفتر می‌شوند, اطمینان جسمی از میان می‌رود, قدرت تمییز بسیار دقیق چشم و گوش زایل می‌شود و نیرو و خواست زنده بودن درهم خواهد شکست. گرسنگی چشمها, گوش‌ها و پوست, عینا به مثابه محروم ساختن شکم از غذا, مفهوم حکم مرگ را دارد. گرچه غذای روزمره در دوران *قرون وسطا* غالبا بخور و نمیر بوده است, گرچه مذهب غالبا به شکل روزه داری و عذاب, امور ممنوعه‌ای را تحمیل کرده است, حتی ریاضت‌کش‌ترین افراد نیز نمی‌توانند چشمان خود را به‌طور کلی در مقابل زیبایی ببندند: شهر, خود اثر هنری همه جا حاضر است, و لباس شهروندانش در جشن‌ها به مثابه‌ی گُل در باغ بهاری است.

۹- اصول برنامه‌ریزی شهری قرون وسطی

طرح شهر *قرون وسطایی* از همان الگوی کلی روستا تبعیت می‌کرد. [در دوران قرون وسطی] روستاهای خطی [شکل گرفته در اطراف خیابان]، و شهرهای خطی وجود داشت: روستاهای واقع در تقاطع جاده‌ها، همینطور شهرهای واقع در تقاطع جاده‌ها وجود داشت؛ روستاهای مدوّر و شهرهای مدوّر وجود داشت؛ و در نهایت شهرها و روستاهایی که بی هدف و با الگوی تصادفی به شکل غیر منتظم رشد کرده بودند.

اشتباه رایج مبنی بر این‌که نوع اخیر [از طرح شهر] الگوی عام قرون وسطا است. بر سوء تعبیر از حقایق اتکا دارد؛ همین طور انگاره‌ی مشابهی نیز به‌وسیله *شپنگلر*[۱] سرهم

۱. Spengler

بندی می‌شود بدین مضموم که الگوی راست گوشه در طرح شهر، صرفاً محصول آخرین مرحلۀاز تثبیت فرهنگ در تمدن، یا مثال خاص از مکانیزاسیون بی روح است که به‌طور اخص با ظهور شهر *آمریکایی* مشخص می‌شود،[این قضاوت] نیز بسیار گمراه کننده است.

در همان ابتدای *قرون وسطا* می‌توان شاهد طرح منتظم و الگوی هندسی، با یک چهارگوش به‌عنوان مبنای تقسیمات بود. حتی صومعه‌ی سنت گال[۱] در قرن نهم میلادی، استفاده از خطوط مستقیم و زوایای راست گوشه در پلان همکف و آرایش ساختمانها را نشان می‌دهد. این آرایش و الگو بر مستعمرات نظامی و تکوین اشکال فضایی [دورۀ ی] سرمایه‌داری از نظم تقدم دارد. به‌طور کلی، می‌توان بر این باور بود که طرحهای هندسی مشخصه‌ی شهرهای نوبنیاد؛ و طرحهای بدون نظم با قطعاتی به ابعاد و وسعت متفاوت، محصول رشد کُند و اسکان غیر نظام‌مند می‌باشد. اما این تمایز نیز همواره صادق نیست.

برخی مواقع استفاده از قطعات چهارگوش با طرح چهارگوش شهر در کل همراه بود: [در این رابطه] می‌توان به *مون پازیه*[۲] در جنوب *فرانسه* رجوع کرد. برخی مواقع الگوی چهارگوش در محدوده‌ی حصار مدوّر شکل می‌گرفت؛ و در پاره‌ای مواقع نظیر شهر مون سگه[۳] طرح چهارگوشه چنان تعدیل می‌شد که با خطوط ارتفاعی و مرزهای طبیعی زمین انطباق می‌یافت. طراحی چهارگوشه به‌مقدار زیادی مورد تفسیرهای ساختگی واقع شده است، بالاخص به‌وسیله‌ی نویسندگانی که از این حقیقت غافل مانده‌اند که این الگو می‌تواند در اصل با تعریض غالب راههای مالرو، منشأ روستایی داشته باشد. به احتمال قوی، تقسیم بندی مزارع به شکل ردیفی یا قطعات چهارگوش حاصل کشاورزی مبتنی بر خیش بر روی زمین‌های بالنسبه هموار می‌باشد: در حقیقت کشیش‌های *اتروسکیایی*[۴]، محدوده‌ی شهر

---

۱. St.Gall

۲. Montpazier

۳. Montséqur

۴. Etruscan: صفت اتروسکا، کشوری باستانی میان رودخانه‌های آرنو و تیبره. امروزه تقریباً بر ایالت توسکانی ایتالیا منطبق می‌باشد.(م.)

راست گوشه‌ی *اتروسکائی* را با استفاده از خیش تعریف می‌کردند. یا حتی در دوران متقدم، شهر راست گوشه احتمالاً با بهره گیری از میخ‌های چوبی بزرگ و تیرهای چوبی دراز در روستاهای واقع در کنار دریاچه‌ها شکل گرفته است.

سردرگمی، از ناتوانی درک تفاوتها، که برای دانشجویان زیست‌شناسی میان گونه‌های مشابه و دارای ساختار یکسان (اما نه کارکرد یکسان) آشنا است، ناشی می‌شود. یک فرم مشابه ضرورتاً واجد اهمیت یکسان در فرهنگ‌های مختلف نیست؛ و همین‌طور، کارکردهای همسان محتملاً دارای فرم‌های کاملاً متفاوتی هستند. بدین ترتیب، مفهوم چهارگوش برای کشیش *اتروسکیایی* دارای یک معنی، معنای علی حده برای *هیپودام*[۱] طراح شهر *پیرنه*[۲]، و معنای سومی برای سردار *رومی* که اردوگاهش را برای اسکان در شب برپا می‌کند و معنای چهارمی برای مشاورین طراحی شهری *نیویورک* در سال ۱۸۱۱ میلادی دربرداشته باشد. برای اولی، چهارگوش نشانه ای از قوانین کیهانی، و برای آخری فقط به معنای امکان حداکثر در بورس زمین می‌باشد.

در حقیقت در زمینۀ مشخصی، طرح شهرهای *قرون وسطایی* منتظم‌تر از غالب شهرهای معاصر می‌باشد: این زمینه ناشی از وجود اراضی ناهمواری بوده که به وفور مورد استفاده قرار می‌گرفتند، زیرا آنها واجد امتیازاتی در خصوص دفاع و استحکامات بودند. سازندگان بناهای قرون وسطایی هیچ نوع دلبستگی از پیش تعیین شده دربارۀ تقارن نداشتند: [برای آنان] تبعیت از ناهمواریهای طبیعی، مهمتر از شیب بندی زمین بود. رفت و آمد وسائط چرخدار مستلزم معابر هموار نبود؛ مادامی‌که آب از چاه و یا چشمه‌ها استحصال می‌شد یک قطعه‌ی صخره‌ای شیب‌دار بر نوع کم شیب آن ارجحیت داشت. (خاطر نشان می‌شود که

---

۱ . Hippodamus

۲ . Piraeus

چگونه تپه‌های شهر بستن مدتها قبل از آنکه زمین‌های *بک بی فنس*[1] خشکانده شود و در تحت ساخت و ساز قرار گیرد اشغال و تسطیح شد). در حقیقت، به‌واسطهٔ قدرت دیرپای انطباق با عوارض طبیعی زمین و نیازهای عملی بود که شهر *قرون وسطا*، الگوهای متنوع الشکل و منحصر به‌فردی را به وجود آورد: طراح یا شهرساز از اشکال نامنظم، تصادفی و غیر منتظره استفاده می‌کرد؛ و به همین دلایل جائی‌که پلان یک طرح می‌توانست بر روی شیب واحدی در سرزمینهای تازه فتح شده، نظیر شهرهای مرزی، پیاده شود مخالفتی با تقارن و نظم نداشت. بخش عمدهٔ بی نظمیهای موجود در طرح شهرهای *قرن وسطایی* از پوشش انهار، قطع درختان و پرچین‌های قدیمی که روزگاری محدوده‌ی مزارع روستایی را تعیین می‌کردند، حاصل آمده است.

شهرهای *قرون وسطا* با اشکال هندسی یا جرح و تعدیل شده، با رشد کند یا توسعهٔ سریع، بر پایه شهرهای *رومی*، نظیر *کلن*[2] یا موقعیتی کاملاً جدید نظیر *لوبک* در سالیسوری[3]، از تجمع عناصری نظیر حصار، فضای باز مرکزی که در آن کلیسای اصلی شهر قرار داشت و در نهایت *تالار شهر*، *تالار صنوف*، بازار و مسافرخانه‌ها شکل گرفتند. حصار با خندقی که خارج از شهر قرار داشت شهر را تعریف و نشانه هایی از آن بودند: حصار، شهر را به‌صورت یک جزیره درمی‌آورد. برای پناه جستن، محصور ساختن یک مکان امن، قراردادن زره میان بدن و شمشیر، یا دین میان شک و حقایق سخت زندگی تمامی این اعمال در یک سبک و شیوه اندیشیده و به اجراء گذاشته می‌شد. [شهر *قرون وسطایی*] دنیایی با افقهای باز، مرزهای نامعلوم، پر از ایهام، دریاهای ناشناخته و فواصل گیج کننده نبود. این شهر دنیایی با تعاریف اکید بود: آنچه نمی‌شد آن‌را گز کرد و اندازه گرفت، تعریف کرد یا طبقه

---

۱. Back Bay Fens

۲. Köln

۳. Salisbury

بندی نمود که بلافاصله در قلمرو اسطوره‌شناسی قرار می‌گرفت. حصارها و دیوارهای آئینی، طبقات اجتماعی را محدود می‌ساخت و از تخطی آنها جلوگیری می‌کرد: نیکی سفید بود و شرسیاه. عدم وابستگی به طبقات اجتماعی و نبود حصار و دیوار به معنای بی پناهی بود. نامگرایی فلسفی که واقعیت عینی طبقات را به چالش طلبیده است درست به مثابه رابطه‌ی گلوله‌های توپ و حصار چوبی شهرها پدیده ای مخرب در رابطه با مفهوم *قرون وسطا* از جهان بود: تعجبی ندارد که کلیسا شمشیر آخته‌ی رفض [به جهت تحلیل مفهوم *قرون وسطایی* از جهان] را بیرون کشیده باشد.

اگر چه حصار به‌لحاظ امور دفاعی بوجود آمد و راههای اصلی شهر معمولاً طوری طراحی می‌شدند تا دسترسی به دروازه‌ها را تسهیل نماید، با اینحال نباید مفهوم روانشناختی حصار را مورد غفلت قرار داد. آدمی می‌توانست در داخل و یا خارج از شهر باشد؛ آدمی می‌توانست به یک شهر متعلق باشد یا نباشد. هنگامی که دروازه‌های شهر در موقع غروب بسته می‌شد و نرده‌های آهنین پائین کشیده می‌شد، شهر از جهان خارج مجزی می‌گشت. به مثابه کشتی، حصار به ایجاد احساس وحدت میان ساکنان شهر کمک می‌کرد: در هنگامه‌ی محاصره یا قحطی، اخلاقیات کشتی شکسته سهم و حصه‌ی مساوی به سهولت مسلط می‌شد. با این حال حصار به ایجاد مفهوم کشنده ای از تنگ نظری منجر شد: که تماماً ناشی از فقدان راهها و وسائط سریع حمل و نقل بین شهرها بود.

معمولاً در حوالی مرکز شهر، به‌دلیل عملی تشکیل مجالس و هم به دلایل نمادین ،*کلیسای جامع* یا *کاتدرال* قرار داشت: در مرکز شهر، راههای اصلی به یکدیگر نزدیک می‌شدند، هر چند که آنها به‌ندرت همدیگر را قطع می‌کردند و تلاش بر این بود که مسیر ممتدی را ادامه دهند: مکان بازار، ابزاری برای جذب یا هدایت ترافیک سواره به خارج نبود.در سایه کلیسا، که برخی مواقع آغوش دیوارهایش را برای محافظت باز می‌کرد، بازار

دائمی شکل می‌گرفت: میدان جلوی کلیسا یک *آگورا* و یک *آکروپلیس* را در خود جمع کرده بود. برخی مواقع ساختمانهای اصلی بازار، جزایر چشمگیری را با دسترسی به تمامی جوانب بوجود می‌آوردند و برخی مواقع مستقیماً به واحدهای مسکونی همجوار وصل می‌شد : اما این که از چهارطرف به‌واسطهٔ یک میدان وسیع محاط گردد، همان‌طوری‌که مداخلات قرن نوزدهمی آنرا بدین شکل درآورد، تقریباً نادر بود.

موقعیت مرکزی کلیسا یا *کاتدرال*، نکته‌ی محوری در رابطه با شهر *قرون وسطایی* است: در میان حیاط کوچک کلیسا برجهایش، یا سایه‌ای که اینها می‌انداختند از هر نقطه‌ای قابل مشاهده بود، تفاوت میان اندازهٔ دیوارهای برج و خانه‌های کوچک که در زیر آن در شکم یکدیگر فرو رفته بودند، نماد رابطه‌ی امور دنیوی و معنوی بود. نباید ملاحظه‌ی محوطه‌ی بازار در کنار *کاتدرال* شهر *قرون وسطایی* به احاله‌ی ارزشهای امروزی به این نهادها منجر گردد. نخست اینکه همجواری فوق می‌تواند تصادفی باشد و دوم اینکه خدمات آن دو به شکل منظم ارائه می‌شد. بازار در پرتو کلیسا رشد می‌کرد زیرا در آنجا بود که مردم کراراً اجتماع می‌کردند. در روزهای نخست، دارائی شهر در کلیسا انبار می‌شد، برخی مواقع قباله‌ها و اسناد را پشت محراب بلند قرار می‌دادند؛ به جهت موقعیت مرکزی کلیسا در محله یا شهر، تسلیحات نیز در کلیسا نگهداری می‌شدند. در حقیقت در روزهای نخست کلیسا شبیه چیزی بود که امروزه در *آمریکا* آنرا مرکز *محله* می‌نامیم، با این تفاوت که دیگر چندان مقدس نیست که نتوان ازآن به‌عنوان سالن غذاخوری در ایام جشن‌های بزرگ عمومی استفاده کرد.

مقیاس بازار، مستقیماً به‌وسیله‌ی ارتفاع ساختمانهای اصلی یا اندازهٔ شهر تعیین نمی‌شد: اندازهٔ بازار با گستره‌ی خرید و فروش و جشن‌های عمومی تطبیق داده می‌شد، زیرا در ایوان *کلیسای جامع* بود که نمایشنامه‌های سحرانگیز به اجرا در می‌آمد: در همین محوطه بود که

صنوف صحنه‌های اجرای نمایش‌های افسانه‌ای خود را ترتیب می‌دادند؛ در همین جا بود که شمشیربازی‌های سواره‌ی *قرون وسطا* به اجرا درمی آمد. آنجا فقط *آکروپلیس* نبود بلکه یک آمفی تئاتر نیز بود. غالباً بازار به میدان فرعی دیگری منتهی می‌شد که به‌وسیله دالان باریکی به یکدیگر وصل می‌شدند: *پارما*[۱] در *ایتالیا* یکی از همین موارد است. به استثنای کلیسا، که عظمت و ارتفاع آن نشانه‌های مهمی به شمار می‌رفتند، شهرساز قرون وسطایی به استفاده از ابعاد انسانی تمایل داشت. نوانخانه‌ها نیز برای هفت یا ده نفر تأسیس می‌شد و به‌عوض ساختن یک بیمارستان بزرگ، برای هر دو یا سه هزار نفر یک بیمارستان کوچک برپا می‌شد: گمان می‌رود که در شهر *کولتون*[۲] برای هر هزار خانوار یک کلیسای بخش وجود داشته است. بر اساس نوشته‌های فیتز استفانز در قرن دوازده، ۱۳ باب کلیسای صومعه ای و ۱۲۶ کلیسای کوچک در *لندن* وجود داشت. عادت احداث این نوع ساختمانها، مدتهای مدیدی علی رغم از بین رفتن زمینه‌ها و نیاز اجتماعی همچنان تداوم یافت: خاطر نشان می‌شود که احداث کلیساهای متعدد در بخش مرکزی *لندن* که شرح آن رفت تحت [زعامت] *ورن*[۳] صورت پذیرفت. تمرکز زدایی کارکردهای اجتماعی پایه نه تنها مانع از ازدهام بیش از اندازه و حرکت بی‌مورد در شهر شد، بلکه کل شهر را به مقیاس درآورد. کالبد شهر *قرون وسطایی* واقعیت اجتماعی را ابرام می‌کرد و بالعکس واقعیت اجتماعی به فرم فیزیکی معنی می‌بخشید. تحلیل مفهوم ظریف مقیاس، که آدمی در خانه‌های خارج از اندازهٔ شهروندان آزاد شمال *امریکا* (شمال رودخانه‌ی *اوهایو*) یا قلعه‌های سست بنیان و برج و بارودار شهری در *ایتالیا* مشاهده می‌کنند، نشانه‌ی آسیب‌شناسی اجتماعی است.

---

۱. Parma

۲. Coulton

۳. Sir Christopher Wren : معمار انگلیسی (۱۷۲۳-۱۶۳۲م.) (م.)

خیابان در شهر *قرون وسطایی*، جایگاه کاملاً متفاوتی را در قیاس با عصر ماشین اشغال می‌کرد. به استثنای حومه، خانه‌ها به‌موازات خیابان مسلط و اصلی ساخته می‌شدند. اما در اراضی نه چندان هموار شهرهای *قرون وسطا*، این [فرایند] می‌توانست شکل دیگری به‌خود بگیرد: گروهی از حرفه‌ها یا ابنیه مربوط به نهادهای آن دوره، محلات یا "جزایر" خودکفایی را شکل می‌دادند. در داخل و حتی خارج از این "جزایر"، خیابان‌ها به‌عنوان بخشی از بافت ارتباطی شهر، اساساً شکل راههای پیاده ای را داشتند، که رفت و آمد روزانه ساکنان را تنظیم می‌کردند. این "جزایر" که در قلعه‌ها، صومعه‌ها و بخش‌های صنعتی خاص شهرهای بسیار پیشرفته‌ی صنعتی شکل گرفتند از ویژگی‌های شاخص به شمار می‌آمدند؛ معادل این جزایر در کشورهای شمال [اروپا] "جزایر" کوچک داخلی بودند که به شکل بنیادهای خانه‌سازی برای سالمندان یا فقرا عمل می‌کردند .[ساختمانهای] محله‌ی *فوگری* در *آگسبورگ* علی رغم آن که مبانی خانه سازی *انگلیسی* و *آلمانی* به لحاظ وسعت از آن سبقت گرفتند، از زیباترین این مبانی به شمار می‌رود.

در شهرهای اولیه‌ی دورهٔ *قرون وسطا*، خیابان نه وسیله‌ی حمل و نقل که خط ارتباطی به‌شمار می‌رفت: خیابانهای سنگفرش نشده آن زمان بیشتر شبیه محوطه‌ی مزرعه بود. در بسیاری مواقع خیابانها، باریک، کج و معوج و غالباً بن بست بودند: [اما] عرض خیابانهای اصلی با خیابانهای فرعی تفاوت داشت. عرض کم و پیچ و خم خیابان، مضافاً انسداد آن به تقلیل فشار بادهای زمستانی و کاهش گل و لای منجر می‌شد: جلوآمدگی خانه‌ها نه تنها فضای بیشتری را برای ساکنان فراهم می‌کرد بلکه معبری نسبتاً پوشیده را برای عابرین تدارک می‌دید. برخی مواقع ساختمانها طوری بنا می‌شدند که معبری طاقدار را شکل می‌دادند درست نظیر خیابانی که در شهر *اینسبورگ* به *گولدن داشل*[۱] منتهی می‌شد: و

---

۱ . Goldene Dachl

حفاظی در مقابل آفتاب تابستان و برف و باران زمستان شکل می‌گرفت. از آنجائی‌که غرفه‌ها و مغازه‌های صاحبان صنایع دستی و بازرگان تا قرن هفده پشت شیشه قرار نداشت، مضافاً بخش عمدهٔ زندگی فعال شهروندان در خارج از خانه صرف می‌شد، نباید اهمیت این عوامل حفاظت فیزیکی را در برابر شرایط آب و هوایی فراموش کنیم. خیابان باریک و بن بست مکمل کارگاهها و فروشگاههای بی حفاظ بود و تا زمانی‌که، شیشه به‌عنوان محافظ وارد عمل نشد مفاهیم جدید برنامه‌ریزی شهری به عرصه‌ی خیابان قدم نگذاشتند.

سه کشور، پیش از آن‌که وسائط چرخدار در خیابان متداول شوند، ویژگی‌های روستایی خود را از دست دادند. سنگفرش پیاده روها به سال ۱۱۸٤م. در *پاریس*، ۱۲۳۵ در *فلورانس* و ۱۳۱۰ در *لوبک* به‌منصه‌ی ظهور رسید، حال آنکه در اواخر قرن چهارده حتی در *لاگلند*[1] *انگلستان* بقدری از این روش استفاده کردند که "هرکسی می‌توانست بر روی آن قدم بزند" [منظور نگارنده همانگونه که از سطور بعدی استنباط می‌شود تعمیم سنگفرش به تمامی سطح شهر می‌باشد(م.)]. البته تلاش‌های اولیه [در سنگفرش کردن] فقط به مهمترین خیابان ختم می‌شد؛ جنبش سنگفرش خیابانها به‌قدری کند گسترش یافت که به‌عنوان مثال تا سال ۱٤۹٤ م. به *لاندشات*[2] ایالت *باواریا*[3] [در *آلمان*] راه نیافت، حال آنکه دیگر ابداعات و اختراعات فنی، یعنی بر اساس نوشته‌های هینه[4] پنجره‌های شیشه ای در قرن سیزدهم در *باواریای* جنوبی به‌وسیله‌ی کشاورزان مورد استفاده قرار گرفت. تدارک و مراقبت از سنگفرشها، یکی دیگر از ویژگی‌های مدیریت شهر قرون وسطایی است: این امر مبانی و پایه‌های همکاری عمومی را فراهم ساخت، هر چند سازماندهی فیزیکی آن، اما نه همیشه، بنیانی خصوصی داشت. قطعاً این رابطه در خصوص سنگفرش، روشنایی، و تأمین آب لوله

---

١ . Langland
٢ . Landshut
٣ . Bavaria
٤ . Heyne

کشی نیز به‌کار بسته می‌شد. در حدود قرن شانزدهم، دو مورد نخست معمولاً در قیومیت [دولت] قرار داشت؛ که بوسیله مالکین برای ملک خصوصی خود به اجرا گذاشته می‌شدند . نظافت خیابانها برای مدت طولانی امر خصوصی بود، آئینی که در سراسر قرن نوزدهم در لندن، ذیل مفهوم نظافت معابر پیاده به حیات خود ادامه داد. (هنوز نیز رویه‌ی *قرون وسطایی* در رابطه با احداث پیاده روها و نگهداری آنها به‌کار می‌رود.) ذیل *قانون سنگفرش* که در سال ۱۴۳۱ م. در *نورث هامپتون*[۱] جاری بود، شهرداری این حق را داشت که به مالکین خصوصی دستور دهد که خیابان همجوار ملک خود را احداث یا تعمیر نمایند؛ با این‌حال هیچ مالکی مجبور به احداث سنگفرشی [برای اتصال به خیابان مجاور] بیش از ۳۰ فوت [معادل ۱۰ متر] نمی‌شد، به همین قرار سنگفرش بازار و دیگر مکانهای عمده بر عهده‌ی شهر بود.

با پیچیده تر شدن خدمات فیزیکی شهر، نیاز به مقررات تفصیلی ایضاً تعهدات بسیار مال اندیشانه و اکید شهری بسیار گسترش یافت. افزایش جمعیت بتدریج موجب تمرکز هر چه بیشتر توجهات سیاسی بر ابزار مکانیکی گشت، در نتیجه نهادهایی که به منافع و احساسات مشترک، به ایدئولوژی مشترک اتکا داشتند، هر چند ناپدید نشدند اما به شکل چشمگیری تحلیل رفتند. این تحولات دارای ارتباط نزدیکی با تغییرات پردامنه ای بود که با رشد فرهنگ فنی و سرمایه‌دارانه مشخص می‌شد. در نهایت، در قرن بیستم فعالیت‌ها و ابزارهای فیزیکی به مؤلفه‌های تعیین کننده و عمدهٔ طرح [شهر] تبدیل شدند و حیات اجتماعی شهر، همان‌طوری‌که پیشتر نیز بود، در روزنه‌های غیرقابل‌پیش‌بینی که از گزند گسترش خط آهن و بورس بازی در امان مانده بود، گرفتار آمد.

---

۱ . Northampton

۱۰ـ کنترل رشد و گسترش

شهر قرون وسطایی چگونه رشد کرد؟ این شهر تا چه حد و گستره‌ای رشد نمود؟ این پرسش‌ها ما را در مواجهه‌ی با جنبه‌های با اهمیت شیوه‌ی حکومت و فرهنگ، مضافاً ضرورتهای فیزیکی حیات *قرون وسطایی* قرار می‌دهد.

مادامی‌که پرچین‌های چوبی ساده و دیوارهای بنّایی برای حفاظت از شهر کفایت می‌کرد، دیوار مانع واقعی بر سر راه گسترش شهر نبود. به‌لحاظ فنی تخریب این دیوارها و گسترش مرزهای شهر با پر شدن فضاهای داخلی امر بسیار ساده‌ای بود. برای مثال، *فلورانس* حصارهای مدور خود را برای دومین بار در سال ۱۱۷۲م. گسترش داد و در مدتی نه چندان بیش از یک قرن حصار سوم را بنا کرد که محدوده‌ی بیشتری را محصور می‌ساخت. این عمل، رویه معمول شهرهای در حال رشد تا قرن شانزدهم را تشکیل می‌داد. با اینحال شهر قرون وسطایی در گسترده‌ترین شکل خود، در مسافتی بیش از نیم مایل از مرکز خود گسترش نیافت. «گستره‌ی تاریخی» *ادینبورگ* از مرکز قلعه تا صومعه‌ی *هولی‌رود*[۱] در حومه امتداد داشت.

محدودیت‌های رشد شهر *قرون وسطایی* از ماهیت و طبیعت متفاوتی برخوردار بود: محدودیت منابع آب و تولید محلی، محدودیت ناشی از احکام و فرامین شهرداری و مقررات صنفی، که از امکان کنترل نشدهٔ حومه جلوگیری می‌کرد: محدودیت‌های ناشی از امور حمل و نقل و ارتباطات که فقط در شهرهای پیشرفته دورهٔ ما قبل صنعت، نظیر *ونیز*، که آبَر راه‌ها را جایگزین راهها نمودند، تا حدی برطرف شده بود. به‌دلایل عملی صرف، محدودیتهای گسترش افقی به‌سرعت پشت سر گذاشته می‌شد. در نخستین دورهٔ رشد و

---

[۱] -Holy rood

توسعهٔ شهری، یعنی فاصله‌ی قرن یازده تا قرن چهاردهم، جمعیت اضافی همان‌گونه که در انگلستان قرن هفدهم عمل می‌شد به‌واسطهٔ ساختن شهرهای جدید که برخی مواقع در نزدیکی [مراکز قدیمی] قرار داشتند و واحدهای خودکفا و مستقلی به شمار می‌آمدند، اِسکان داده می‌شدند . شهر *قرون وسطایی* حصارهایش را برنچید و به شکل لکه‌های نامنظم در حومه گسترش نیافت.

برخلاف پیش‌داوریهای متداول، شهرنشینی *قرون وسطی* از رکود بسیار دور بود. نه تنها هزاران شهر جدید در اعصار اولیه‌ی *قرون وسطی* بنا شد؛ بلکه شهرهای قدیمی که به‌لحاظ نزدیکی در فشار قرار داشتند یا از موقعیت نامناسبی برخوردار بودند به اراضی دیگری نقل مکان کردند : شهر *لوبک* برای تسهیل تجارت و دفاع جابجا شد، شهر قدیمی ساروم[۱] تخلیه و شهر *سالیسبوری*[۲] با منابع غنی انرژی که موارد مشابه انگشت شماری از آن را در دورهٔ معاصر در خارج از نواحی غارت شده می‌توان مشاهده کرد، تولد یافت. تعیین اینکه طرح [شهر] تا چه اندازه ای می‌تواند کار معمار رسمی شهر باشد دشوار است. اما در اواخر *قرون وسطا* ساختمانهای [مربوط به] شهرداری به‌وسیلهٔ معماران رسمی طراحی می‌شدند؛ در همین زمان معمار شهر غالباً در بالاترین مرتبه‌ی حرفه‌ی خود قرار داشت [که می‌توان در این رابطه] به *الیاس هول*[۳] در *آگسبورگ* [اشاره کرد]. رعایت ضوابط و مقررات در احداث ابنیه‌ی خصوصی نیز از طریق نظارت آنان حاصل آمد.

با این‌حال رشد جمعیت تحت تأثیر طمع کاری بورس بازان قرار نداشت: حتی شهرهای مستعمره[۴] نیز به‌لحاظ رشد جمعیت محدودیت داشتند. الگوی کلی توسعهٔ شهری،

---

[۱]. ساروم نام باستانی شهر سالیسبوری در انگلستان است. (م.)

[۲] . Salisbury

[۳] . Elias Holl

[۴]. منظور از شهرهای مستعمره، نوشهرهایی می‌باشند که بدلایل مختلف در پهنه‌ی ملّی یا سرزمینهای مفتوحه بنا می‌شدند. (م.)

از پراکندگی شهرهای کوچک بر پهنه‌ی مورد نظر تبعیت می‌نمود: رکلوس[1] بر این نکته دست یافت که شهرها و روستاهای *فرانسه* را می‌توان با نظم چشمگیری بر مبنای الگوی رفت و آمد روزانه با پای پیاده میان آنها به تصویر کشید. این الگوی شهری در انطباق با الگوی اقتصادی قرار دارد: [درآن زمان] امکانات جابجایی مواد غذایی بی نهایت محدود بود *فرانسیس بیکن*[2] در هنگام انجام یکی از آزمایشهای خود برای ذخیره سازی مواد غذایی از سرما جان سپرد – و انرژی جدای آنکه از آسیابهای بادی یا آبی و یا کشتی‌های دریانوردی بدست آمده باشد، به طور یکسان توزیع می‌شد. در حالی‌که اهمیت کلیسا [در محدوده شهر] و موسسات تابعه‌ی آن تقریباً به مثابه‌ی رابطه‌ی رشد شهر و حصارهایش، به توسعهٔ شهر وابسته بود، ابنیه‌ی مربوطه به آن به‌عنوان هسته‌ی پیوند دهنده‌ی[عناصر شهری] عمل می‌کرد.

در پشت صحنه تمامی حوادث، واقعیتهای ساده‌ای نهفته بود. اندازهٔ جمعیت شهر *قرون وسطایی* از سه یا چهار هزار نفر، که جمعیت یک شهرستان کاملاً ممتاز در *آلمان* بود، تا چهل هزار نفر که جمعیت *لندن* در قرن چهارده بود و یکصد هزار نفر که ابتدا به ساکن در *پاریس* و *ونیز* مشاهده شد و بسیار غیر مترقبه می‌نمود، در نوسان بود. با حرکت به سوی اواخر این‌دوره، *نورنبرگ* که مکان رشد و ترقی بود به‌سال ١٤٥٠ م . بیست هزار نفر سکنه داشت در حالی‌که شهر بازل[3] در حدود هشت هزار نفر جمعیت داشت. حتی در خاکهای خوب نواحی کم‌ارتفاع که به‌وسیله‌ی پیشرفتهای فنی و صنایع نساجی که بر مبنای استثمار سرمایه دارانه پشتیبانی می‌شدند، روند جمعیت پذیری بر همین منوال بود: در سال ١٤١٢ م. ویپرس[4] تنها ١٠٧٣ نفر سکنه، *لوان*[1] و *بروکسل* در میانه‌ی همان قرن جمعیتی بین

---

١ .Reclus

٢ . Francis Bacon

٣ .Bazel

۴ . Ypres

٤٠٠٠٠ –٢٥٠٠٠ نفر داشتند. در *آلمان*، زندگی شهری در ۱۵۰ شهر بزرگ متمرکز می‌شد که از آن میان بزرگترین شهر جمعیتی بیش از ۳۵۰۰۰ نفر نداشت. تمامی آمار و ارقام که به قرن متعاقب *مرگ سیاه*[۲]، مربوط می‌شود که جمعیت برخی از ایالتها را به نصف تقلیل داد، واقعی است: اما حتی در صورتی‌که آمار و ارقام را دو برابرنمائیم، خود شهرها در مقایسه با جمعیت انبوه شهرهای معاصر، کوچک بودند. تنها در *ایتالیا*، این ارقام به سبب نضج اولیه‌ی سرمایه داری می‌بایست بیشتر بوده باشد. پدیده‌ی ازدحام جمعیتی و ساخت و سازهای بیش از اندازه همچنین گسترش نامحدود حومه تا هنگام تحلیلِ قابل توجه ظرفیت احداث شهرهای جدید، به‌دلایلی که در فصل بعد به آن خواهیم پرداخت، به منصه‌ی ظهور نرسیده بود.

۱۱ـ صحنه و درام

هر فرهنگی درام ویژه‌ی خود را دارد. درام از مجموعه‌ی تمامی امکانات بشری، اعمال و منافع معین، ارزشها و فرآیندهای مشخصی را برمی‌گزیند و به آنها معانی خاص می‌بخشند: جایگاهی را برای آنها تدارک می‌بینند: آئین‌ها و مراسم عبادی را سازمان می‌بخشند: از حلقه‌ی واکنشهای دراماتیک، هزاران عمل روزمره را، که همچنان به شکل بخشی از جهان "واقعی" باقی می‌مانند و جزء مؤلفه‌های اثر گذار در خود درام نیستند کنار می‌گذارند. صحنه‌ای که درام بر روی آن، با متبحرترین هنرمندان و پشتیبانی کامل یک گروه هنری و صحنه ای که به شکل ویژه ای طراحی شده به اجراء در می‌آید، شهر است: در اینجاست که درام به نقطهٔ اوج خود می‌رسد.

---

[۱]. Louvain: شهری در بخش مرکزی بلژیک. (م.)

[۲]. The Block Death: طاعون قرن چهاردهم در اروپا که یک چهارم جمعیت را به دام مرگ کشید. (م.)

میان حقایق بنیادین زندگی و درام یک فرهنگ رابطه‌ای به مثابه‌ی حوادث روزانه و رویاهای انسان در حال خواب وجود دارد که وی بخشهای معینی از واقعیت را در رابطه با رویاها و تعارضات زندگی خود جابجا و بزرگ نمایی می‌نماید. زندگی واقعی مواد لازم را برای رؤیا و فرهنگ تدارک می‌بینند: اما هر دوی اینها به‌واسطهٔ فشارهای ناشی از ترس، قدرت، مسایل و معضلات روحی که از پیش وجود داشته ، یا آرزوهایی که جدیداً برانگیخته شده، منحرف می‌شوند. اشتغالات روزمره و عملی، مطالب بیشتری در رابطه با فرهنگ ارائه می‌کنند؛ اما تا زمانی‌که آدمی درام اصلی خود را مکان‌یابی ننموده و تجسم نکرده است، ارزشگذاری واقعی صحنه و هنرمندان از سوی شرکت کنندگان و تماشاچیان غیر ممکن خواهد بود. در برخی از فرهنگها، گل رز صرفاً یک گونه‌ی گیاهی است: در فرهنگ دیگر، دارای اهمیت بیشتری به‌عنوان نشانه‌ی تمثیلی از احساس می‌باشد.

درام اصلی فرهنگ *قرون وسطایی* چه بود؟ این درام در کلیسا روی می‌داد، این درام به گذار شخص گناهکار از یک جهان شر و درد آلود مربوط می‌شد، که می‌تواند به‌واسطهٔ توبه از آنجا به بهشت رهسپار شود، یا در شقاوت و عذاب مطلق جهنم فرو رود. زمین توقفگاه میانی بود، میخانه‌ی گناه آلود در کنار جاده ای بر سر راه جهان دیگر قرار داشت. اما بر عکس، چیزی که به این درام مربوط نمی‌شد کلیسا بود، که به حکم خداوند پدید آمد، و با خود رحمت و زیبایی جاودان را به ارمغان آورد؛ گرچه هنر و موسیقی می‌توانند موجبات اغوای آدمی و دوری او از حیات برین شوند؛ این نیز یکی از وجوه بالقوهٔ هنر و موسیقی، و در حقیقت ویژگی ذاتی و عام آن می‌باشد. زندگی، توالی بخش‌های با اهمیت در مسیر آدمی به بهشت است: [به همین دلیل] کلیسا برای هر لحظه‌ی با اهمیت [از زندگی] آئین‌های مذهبی یا جشن‌های خاص خود را دارد. اما بنیاد این درام پرانرژی، دعا و ذکر

همیشگی انسان نمازگذار ،در تنهایی و یا در جمع بود، که با خدای خود گفتگو می‌کرد واز او به بزرگی یاد می‌نمود. تنها و تنها، در این لحظات بود، که انسان حقیقتاً زندگی می‌کرد.

شهر *قرون وسطایی* هر چه می‌خواهد باشد، این شهر متلاطم‌ترین شکل زندگی خود و بالاتر از هر چیز، صحنه ای برای آئین‌ها و مراسم مذهبی بود. درست همان‌طوری‌که در دورهٔ صنعت، تصورات در اوج خود به ایستگاههای راه آهن و پل منتهی می‌شد، در فرهنگ *قرون وسطایی*، دستاوردهای عملی در خدمت به یک نماد بزرگ به نقطهٔ اوج رسید. انسان، که چیز اندکی برای خوردن داشت بخشی از همان اندک را برای خواندن دعا و عشاهای ربانی، خرید شمع، و ساختن بنایی بزرگ می‌بخشید تا اسطوره‌ها، تمثیلات و علوم [الهی] بر محراب و صحن کلیسا، پرده و نقاشی‌های دیواری آن متبلور شود. در ایام بسیار نادر جشن‌های بزرگ دینی، نظیر آنهائی‌که *هنری آدامز* در "*فرامین و کوه سن میشل*[۱] " شرح داده است [ساکنان شهر قرون وسطی] از فقیر گرفته تا غنی، بطور یکسان سنگهای زیادی که برای ساختن کلیسا لازم بود، حمل می‌کردند. احتمال آن وجود دارد که *گناه اول* یعنی کبر[۲] به بنای چنین ابنیه‌های یادمانی وارد شود: *یوجین‌اونیل*[۳] [در توضیح این امر] بشکل وافی و کافی در ارائه‌ی چهره مارکوپولو به‌عنوان یک *بابیت*[٤] *قرون وسطایی* تلاش کرده است؛ در کتاب وی مطالبی فراتر از لاف و گزافهای اعلامیه‌ی مشهور *بورگرهای فلورانس* به هنگام ساختمان *کلیسای جامع* این شهر به چشم می‌خورد. با این‌حال، کبر چندان کم اهمیت نبود: [به‌عبارت دقیق‌تر] تجمل و هنر، امتیازات کم مایه‌ای نبودند که آنها را به‌نحوی از انحاء به فرهنگ بیگانگان نسبت داد. *دومو*[۵] در *فلورانس* ساختمان بزرگی است، در ساخت چنین

---

[۱] . Henry Adams

[۲]. اولین گناه بزرگ یا کبیره در فهرست هفتگانه‌ی گناهان پاپ گریگوری کبیر. (م.)

[۳] . Eugene Óneill

[۴]. Babbitt : شخصی که معیارهای طبقه‌ی متوسط در رابطه با حیثیت وابرو را مستقیماً به موفقیتهای مادی ارتباط می‌دهد و از ارزیابی ارزشهای هنری و فکری عاجز است.

[۵] . Dumo

ابنیه‌هایی است که توانائی‌های معمولی جامعه‌ی *قرون وسطایی* ظرفیت‌های خود را بروز می‌دهند.

نه یک دانشجوی کم مایه که معماری *قرون وسطا* را از لابه لای تصاویر بررسی می‌کند و نه یک مشاهده‌گر سطحی و ظاهربین که با قرار گرفتن در یک موقعیت در تلاش به تصویر کشیدن محورها و روابط صوری [این بناها]می‌آیند، هیچ یک در وضعیتی قرار ندارند که حتی به جنبه‌های زیباشناختی صرف این جایگاه شهری نفوذ کند. زیرا کلید نفوذ به این شهر در [کشف راز و رمز] حرکت دسته جمعی قرار دارد، بالاخص در راهپیمائیهای بزرگ مذهبی که پس از پیچ و تاب خوردن در خیابانها و میادین، بالاخره از مقابل *کلیسا جامع* برای اجرای مراسم سر در می‌آورد. در اینجا [شهرهای قرون وسطی] معماری ایستا وجود ندارد. درست همان‌طوری‌که یک نفر به این احجام نزدیک و یا از آنها دور می‌شود، ساختمانها به ناگهان گسترش یافته و [سپس] ناپدید می‌شوند: چند گام می‌تواند رابطه پس زمینه و پیش زمینه را تغییر دهد، و یا خط دید را بالا و یا پائین ببرد. سایه‌ی ساختمانها، با سرزندگی نه چندان کمتر از خود ساختمانها، با شیروانی‌های بسیار شیبدارشان، با خط بامهای نوک تیزشان، با سرمناره‌ها و برج‌هایشان، موج برمی داشتند و جاری می‌شدند، می‌شکستند و استحکام می‌گرفتند، اوج می‌گرفتند و سقوط می‌کردند. به‌مثابه یک قطعه‌ی ظریف در مجسمه سازی، سایه نماها به‌لحاظ تنوع، بی پایان بودند: خطوط کناره ساز،به همان اندازهٔ روابط سطوح متغیر بودند.

در چارچوب الگوی عمومی *قرون وسطایی*، تحولات عمیقی در زمینهٔ احساس [و دریافت] به‌وقوع پیوست. تجارب کاملاً متفاوت زندگی، به‌طور بنیادی متانت گستاخ ابنیه‌های بزرگ *رمانسک*[۱]، نظیر قلعه‌های مستحکم را از انسانگرایی با شکوه کلیساهای با

۱. Romanesque

نو[1] جدا ساخت که جزم دیوار را با بدعت پنجره‌های ظریف و پشتبندهای معلق به مبارزه می‌طلبید؛ یا، از زیباشناسی کاملاً جا افتاده و کسل کننده‌ی قرن پانزدهم، که ابنیه‌ی خود را بدان جهت که فاقد استقامت، صداقت و شجاعت در بکار گرفتن روح در تار و پود ساخته‌هایشان بودند، جدا ساخت. اما به‌واسطهٔ تمامی این تحولات، کلیسا خود سرزندگی را به‌دست آورد. این جایگاه، تمامی لحظات متوالی روح را بدون از دست دادن فرم به یکدیگر آمیخت. برج کلیساها چشمان آدمی را تا عرش بالا برد : حجم آنها به شکل سلسله مراتبی، بر تمامی نشانه‌های حقیر قدرت و ثروت زمینی قد برافراشتند: از میان شیشه‌های رنگی پنجره های [کلیسا]، نور در تاج طلایی رنگهای شگرف منفجر می‌شد. تقریباً از تمامی بخش‌های شهر، انگشتان نصیحتگر مخروطی‌های کلیسا، شمشیرهای فرشته‌های مقرب که دارای نوک طلایی بودند، مشاهده می‌شد: و اگر برای لحظه ای ناپدید می‌شدند به ناگهان جائی که بامها از یکدیگر جدا می‌شدند به مثابه ضرب آهنگ ترومپت‌ها ظاهر می‌گشتند.

خطوط بناهای فرعی[کلیسا] ضرورتاً با خیز همراه نبود: ردیف افقی پنجره‌ها در واحدهای مسکونی مرسوم بود که رشته‌های خطی پنجره‌ها غالباً بخش‌های مربوط به برج کلیسا را جدا می‌ساخت و در *انگلستان* و *ایتالیا* بطور یکسان متداول بود. در کاخ دوج[2] *ونیز* که ساختمان آن در ۱٤۲۲ م. آغاز شد، احتمالاً هنوز نشانه‌ای از نظم دیوانسالارانه وجود دارد. با این‌حال چشم همچنان به بالا و پائین در حرکت است، این در حالی است که منظر بسته فقط مشخصه‌ی برنامه‌ریزی شهری و طراحی قرون وسطی است . چشم در نتیجهٔ منظر بسته، به سمت بالا حرکت می‌کند. بدن از حرکت بازداشته می‌شود، بنابراین موقعیت ناظر عوض می‌شود و مسیر دیگر انتخاب می‌گردد. یکی در خیابانها به قدم زدن می‌پردازد،

---

[1]. Lady churches

[2]. Doge : قاضی القضات در جمهوری ونیز

دیگری به تظاهرات صنفی، یا یک راهپیمائی مذهبی می‌پیوندد، می‌چرخد و می‌پیچد تا سرانجام به دروازه‌های کلیسا می‌رسد. بیاید راه پیمائی *قرون وسطایی* را از چشم کسی که در اواخر این‌دوره می‌زیسته است و تصویر گرانبهائی از خود بر جای گذاشته است، مرور نمائیم. زمان، اوایل قرن شانزده، مکان، *آنتورپ*[۱]، شاهد *آلبرخت دورِر* [۲] است:

"یکشنبه‌ی پس از عید *عروج*[۳] *حضرت مریم*، راهپیمائی بزرگی را از "کلیسای بانوی ما" در *آنتورپ* دیدم که تمامی شهر از هر دسته و پیشه در آن گرد آمده و بسته به موقعیت خود، بهترین لباس را بر تن کرده بودند. تمامی رسته‌ها و صنوف نشان خود را به همراه داشتند که به‌واسطهٔ آنها شناخته می‌شدند. و به تناوب، شمعدان بزرگ گرانبها و سه ترومپت بزرگ و قدیمی *فرانکی*[٤] که از جنس نقره بودند، حمل می‌شد. همچنین تعداد زیادی نی زن و طبل‌زن به سبک *آلمانی* در آنجا وجود داشت. تمامی آلات با صدای بلند نواخته می‌شدند.

من راهپیمایی را در طول خیابان دیدم، که مردم به‌ردیف، هر کس در فاصله‌ای از همسایه‌ی خود ، درست پشت سر یکدیگر به ستون درآمده‌اند. در آنجا، طلاکاران، نقاشان، بنایان، برودری دوزان، مجسمه سازان، نجاران، ملاحان، ماهیگیران، قصابان، دباغان، پارچه بافان، نانوایان، خیاطان، زهتابان و در حقیقت انواع صاحبان حِرَف، و بسیاری از پیشه‌وران و فروشندگان که برای امرار معاش کار می‌کنند، حاضر بودند. به‌دنبال اینان، تفنگداران ،کمانداران و دارندگان کمانهای پولادی، سواران و سربازان پیاده آمدند. سپس محافظان کلانتر ظاهر شدند. [و از پس آنها] سربازان که ملبس به لباسهای عالی قرمز رنگ بودند. قبل از اینان، وابستگان سلسله مراتب کلیسا، و اعضای برخی از سازمانها [ی دینی] به شکلی پارسا نشانه و در خرقه‌های متفاوت عبور کردند.

---

[۱] . Antwerp

[۲] . Albrecht Dürer

[۳] . عید عروج برابر ۱۵ آگوست (م.)

[٤] . آلمانی هایی که سرزمین گل را به تصرف درآوردند. (م.)

دسته‌ی بزرگی از بیوه زنان در راهپیمایی شرکت کرده بودند. آنها دست در دست یکدیگر داشتند و نظم خاصی را رعایت می‌کردند. آنها از سرتا پا لباس کتانی سفید برتن داشتند که برای موقعیت خاص دوخته شده و تماشای آنها تأسف انگیز بود. من در میان آنها اشخاص بسیار معتبری را دیدم . آخر از همه اعضای *"کلیسای بانوی ما"* به همراه تمامی روحانیان، علما و خزانه‌دار نشان آمدند. بیست نفر تمثال *مریم باکره* با *حضرت عیسی* را که به پرهزینه ترین روش تزئین شده بود در بزرگداشت حق *تعالی* حمل می‌کردند.

در این راهپیمائی، چیزهای دلچسب زیادی که به شکل باشکوهی به راه انداخته شده بودند، به نمایش درآمد، گاری‌ها به موازات نمایشات *ماسک* [۱] به حرکت درمی آمد که بر روی آن کشتی و دیگر چیزها قرار داشت. پشت سر اینها، به ترتیب گروه پیامبران، و صحنه هایی از *عهد جدید* [۲]، نظیر *عید تبشیر* [۳]، سه پادشاه قدیس، سوار بر پشت شتران و دیگر چهارپایان کمیاب قرار داشتند.... راه پیمائی از ابتدا تا انتها، قبل از آن که از جلوی خانه‌ی من عبور کند بیش از دو ساعت طول می‌کشید؛ در اینجا توجه خواننده را به شمار کثیر کسانی که در این راهپیمایی شرکت داشتند، جلب می‌نمایم. نظیر کلیسا، تماشاچیان هم در مراسم مشارکت داشتند و هم طرف گفتگو بوند: آنها درگیر صحنه بودند، آنرا از درون و نه از بیرون تماشا می‌کردند: بلکه بهتر آنرا از درون احساسی می‌کردند و در عین یگانگی و نه تقلیل یافته به هستی‌ها مجزی و نقش منفرد تخصصی عمل می‌کردند. شهر صحنه‌ی سکانسهای مجزای–قرائت دعا، آئین عشای ربانی، نمایش تاریخی، جشن تولد و تعمید، ازدواج یا تدفین–درام بود، و شهروند خود بازیگر به شمار می‌رفت. به محض آنکه وحدت

---

[۱]. نمایش masque: برنامه تئاتری که در قرون ۱۶ و ۱۷ برای شاهان، ملکه‌ها، یا اشراف اجرا می‌شد و به شعر نوشته می‌شد و با موسیقی، رقص و آواز همراه بود. (م.)

[۲]. New Testament : اناجیل چهارگانه در کتاب مقدس به همراه کتاب اعمال رسولان، رساله‌های پولس رسول و مکاشفه‌ی یوحنا. (م.)

[۳] . Annunciation، ۲۵ مارس . روزی که جبرئیل بشارت تولد عیسی را به مریم داد. (م.)

این نظم اجتماعی از هم گسیخت ،هر چیزی که در اطراف آن وجود داشت دچار سردرگمی شد : کلیسای بزرگ خود تبدیل به یک فرقه شد و شهر به میدان جنگ فرهنگهای متعارض و شیوه‌های ناهماهنگ زندگی مبدل گشت.

۱۲ـ چه چیزی شهر قرون وسطی را از صحنه بیرون کرد؟

همان‌طورکه انگاره‌ی ترقی و تحول مداوم که بر سراسر قرن نوزدهم سیطره داشت و امروزه ما را با معضل ثبات و تعادل مواجه ساخته است، انگاره‌ی *قرون وسطایی* حفاظت که از قرن چهاردهم به بعد سربرآورد، مسئله‌ی چگونگی بروز و ظهور رشد، تحرک و زندگی در جهانی را که تحت تسلط انگاره‌های امنیت و رستگاری است را پیش کشید. آیا تجهیزات دفاعی را می‌بایست کنار گذاشت ؟ آیا دیوار شهر را می‌باید تخریب کرد؟ و یا اینکه، تمدن ظرفیت آن‌را دارد که بدون فروپاشی و در برابر نهادی دیگر از راه برسد؟

در اینجا فرصت اندکی برای بحث پیرامون نتایج حاصله [از تحولات] وجود دارد. پس از قرن شانزدهم، شهر *قرون وسطایی* به یک پوسته تقلیل یافت؛ هر چه پوسته بهتر حفظ می‌شد حیات از میان آن رخت برمی‌بست. زمان خلاقیت [شهر قرون وسطی] طی شده بود. این [داستان]، سرگذشت [شهرهای] *کارکازونه*[۱]، *بورگز*[۲]، چیپینگ *کامدن*[۳] و *برانشویک*[۴] است. جائی‌که پوسته و شکل بیرونی به‌سرعت زیر فشار جمعیت و عملیات جدید شرکتهای اقتصادی تغییر یافت و روح درونی نیز دگرگون شد در اولین سری از این شهرها، جسم و اندام شهر، شکل خود را حفظ کرد. زیرا جریانات جدید زندگی به جاهای دیگر رانده شدند. با این‌حال شکل قدیمی، حیات جدید را برنمی‌تاباند: در نتیجه شهر به موزه ای

---

[۱]. Carcassonne : شهر قرون وسطایی در جنوب فرانسه(م.)

[۲]. Burges

[۳]. Chipping Camden

[۴]. Braunschweig

از گذشته و ساکنانش تبدیل شد، گرچه موزه داران [ساکنان شهر] مشارکت بسیار محدودی در فرهنگ جدید بر عهده داشتند. این نقاط یا برکه‌های زندگی *قرون وسطایی* برخی مواقع خشکیدند، برخی مواقع در مرحله‌ای از اضمحلال قرار گرفتند، و هنوز نیز به‌طور پراکنده در *اروپا* قابل مشاهده هستند.

اقتصاد حمایتی شهر *قرون وسطایی*، صرفاً به‌واسطهٔ وجود یک واقعیت، یعنی تسلط شهر بر حومهٔ غیر متمدن و زندگی ناامن آن تداوم یافت. صنعت به جهت امتیازات زیادی که از طریق آموزش انسانها در جهت تلاش اقتصادی منظم و تعلیم انواع مهارت به‌واسطهٔ رقابت و سود بدست می‌آورد برای مدت‌های مدید شیفته‌ی دستمزدهای پائین حومه یا استانداردهای پائین و تجهیزات حقیر فنی پیشه‌وران روستایی نشد. محدودیت‌های شهری برای اقدامات جسورانه بسیار شاق بود اما تحمل آنها سهلتر از موانع فئودالی بود، و از آنجائیکه محدودیت‌های شهری بر موافقت منطقی جمع تکیه داشت، مکرراً دچار تغییر و تحول نمی‌شد. حتی اشرافیت نیز همین امتیازات شهری را دریافته بود: حداقل در شهر، زندگی و کالاهای زندی از چاشنی تنوع برخوردار بودند.

در حدود قرن شانزده، تفاوت میان شهر و روستا، به‌لحاظ سیاسی تقریباً تحلیل رفته بود. بهبود وسائط حمل و نقل آبی، فاصله میان شهر و حومه را کاهش داد؛ و سپس تعهدات فئودالی را در بسیاری از مناطق به پرداختهای پولی تبدیل کرد، مردم می‌توانستند در حومه اسکان یابند و یا مکرراً به آن رفت و آمد نماید بدون اینکه در وضعیت سرف یا رعیت قرار گیرند. یکی از قرائن ایجاد موازنه [میان شهر وروستا] در شمار گفتگوهایی است که در قرن شانزدهم دربارهٔ ارزیابی امتیازات ایندو محیط به رشته‌ی تحریر درآمده، می‌باشد: این‌دو شیوه‌ی زندگی به اندازهٔ کافی نزدیک یکدیگر بودند که مورد مقایسه قرار گیرند.

مشابهت و مماثلت میان شهر وروستا با استقرار تدریجی امنیت در حومه، با نضج حکومتهای مرکزی با دولتهای جدید تثبیت شد. هنگامی‌که اشراف در حال جنگ، شاهان را از تخت به زیر کشیدند، صنعت توانست خارج از مناطق تحت کنترل سازمانهای شهری رونق پیدا کند: صنعت تحت حمایت اسطوره‌ی نمادین قانون، می‌توانست آن‌سوی قلمروی هر حکومت شهری قدیمی در یک روستایی که هنوز [از قیود فئودالی] آزاد نشده بود، گسترش یابد. بازرگانان با سرمایهٔ کافی برای خرید مواد خام و وسایل تولید—برای مثال ماشین نساجی—می‌توانستند کارگاه خود را در حومه بنا نهند و بجای پرداخت مزدهای شهری، با فرار از قوانین کار صنوف، حداقل دستمزدها را زیر استانداردهای زندگی شهری پرداخته، و نقشی شیطانی را در مواجهه با بازار قانونمند بر عهده بگیرند. تحت این شرایط، طبقه کارگر در شکل نطفه ای خود متولد شد.

مضافاً با نزدیک شدن به اواخر دورهٔ *قرون وسطی*، صنایع معدن و شیشه، نقش بسیار گسترده تری را در مقایسه با آغاز این دوران بازی کردند. این صنایع بنابر ماهیت خود، معمولاً خارج از محدوده‌های سکونتگاه‌های اولیه قرار گرفتند؛ و از همان ابتدا غالب ویژگی‌های صنایع سرمایه داری متأخر را به همان دلایلی که بعداً تعیین کننده بودند، به خود گرفتند: ماشین تولید گرانتر از آن بود که توسط یک نفر خریداری شده و توسط یک خانوار به کار گرفته شود؛ شیوه‌ی تولید نیازمند سازماندهی نیروی کار استیجاری گروههایی بود که معمولاً به‌عنوان کارگران مزدبگیر به‌کار گرفته می‌شدند و بین فصل تولید و لحظه ای که نهایتاً محصولات به فروش می‌رفت به استخدام صاحبان سرمایه درمی‌آمدند، از طرف دیگر بخش عمده ای از جامعه‌ی صنعتی وسایل معاش خود را از خارج از قلمروهای شهری متحد بدست می‌آورند: اگر چه صنایع، موجب نضج سکونتگاه‌های شهری شدند، با این‌حال همچنان به‌عنوان رقبای مراکز تحت حمایت صنوف باقی ماندند.

انحصارهای قدیمی به‌واسطهٔ اقدام مشترک *بورگرها* [شهروندان آزاد] در راستای منافع شهر پا به عرصه گذاشتند. از قرن شانزده به بعد، اتحادیه‌های که در *فرانسه* و *انگلستان* شکل گرفتند، دیگر اتحادیه شهری نبودند بلکه اتحادیه‌های تجاری به شمار می‌رفتند: این اتحادیه‌ها در راستای منافع افراد ممتاز که تجارت را کنترل می‌کردند جدای از پراکندگی آنها، عمل نمودند. برای انحصارهای تولیدی، تمامیت کشور به منزله‌ی یک ایالت بود، و بانیان آنها مثلاً *سر ریچارد مانسول*[۱]، تولید کننده‌ی شیشه در انگلستان، یا از نجبا بودند و یا به‌سرعت در این طبقه جذب شده بودند. صنایع بزرگ، بانکهای سرمایه گذار، و تجارت عمده بر پایه‌ی یک شهرهای منفرد شکل نگرفته بودند. حتی در محدوده‌ی شهرهای متحد، ابتدا در *ایتالیا* و سپس در سایر نقاط قبل از تهاجم گروههای قدرتمند مالی که غالباً تمامی کارکردهای حکومت شهری را به‌واسطهٔ توانایی استخدام مزدوران غصب کردند، صنوف و شرکت‌های قدیمی منحل شدند.

گسترش روزافزون تجارت بین المللی از قرن پانزدهم به بعد از ضعف ذاتی صنوف پیشه وری و شهر محصور بهره مند شد. ضعف اولیه‌ی این‌دو در وهله‌ی نخست آن بود که هر دو صرفاً بر پایه‌های محلی اتکا داشتند: برای اعمال کنترل انحصارگرایانه در حصار شهرها، سلطه بر قلمرو خارج از دیوار امری اساسی بود، و این به مفهوم هماهنگی با حومه، مضافاً اتحادیه‌ی فئودالی شهرها بود. هر چند وقت یکبار، صنوف یک شهر به صنوف شهرهای دیگری یاری می‌رساندند، در این‌مورد می‌توان به حمایت صنوف همسایه‌ی *کولمار*[۲] از اعتصاب دهساله‌ی صنف نانوایان این شهر اشاره کرد. اما در کل، صنوف فقط

---

۱. Sir Richard Maunsell

۲. Calmar: شهری در شمال شرق فرانسه (م.)

قادر به اعمال حاکمیت خود عملاً در چارچوب حصار شهر بودد. بلافاصله پس از آنکه راهها و جاده‌های سفر گشوده شد و حومه ایمن گشت، شهرها بدون کمک ماندند.

صنف، به‌عنوان سازمان پیشه وری دارای یک ضعف عمده بود و آن اینکه قادر به مواجهه با وضعیت جدیدی که در صنعت گسترش می‌یافت–درست به همان ناتوانی اتحادیه‌های صنفی *فدراسیون کار آمریکا* در سازماندهی صنعت تولید ماشین–نبود. مجادلات مربوط به قلمرو حقوقی در میان اتحادیه‌ها بالا گرفت: این امر نیروی آنها را تقسیم کرد و باعث شد که به‌جای مبارزه با بازرگانان بزرگ که قدرتمند تر شده و به استثمار هر چه بیشتر مالکان کوچک و طبقه کارگر متمایل بودند با یکدیگر به مبارزه بپردازند. با انحصاری شدن هر چه بیشتر صنوف، محروم شدگان [از انحصار] به صنایع حمایت نشده روی آوردند . به‌علاوه، انواع جدید کارگران غیر ماهر،مثل کارگران بار انداز، کارگران بندر، دریانوردان که وزن و اهمیت روزافزونی نیز در صنعت موجود داشتند در حیطه‌ی سازمان صنفی قرار نگرفتند. این طبقه‌ی در حال رشد به تحت فشار گذاشتن استانداردهای زندگی کمک کردند و ذخیره نیروی کار فصلی را به‌وجود آوردند که صنعت مبتنی بر سرمایه شکل سازمانی خود را بر اساس آن قالب‌بندی کرد.

مسئله دیگر در این خصوص گسترش مبارزه‌ی طبقاتی بود. نظام *قرون وسطایی* مبتنی بر سلسله مراتب اجتماعی البته مفهومی از برابری اقتصادی را نمی‌شناخت: در آن نظام، شکاف عمیقی میان غنی و فقیر، ثروتمند و گدا وجود داشت. اما در دورهٔ متقدم آن، یعنی زمانی‌که زمین به شکل نسبتاً مساوی تقسیم شده بود و وسایل تولید عمدتاً در مالکیت فردی بود، تحرک پیله ور ماهر تا حدودی از قربانی شدن وی جلوگیری می‌کرد. در آن‌روزها فاصله‌ی اندکی میان اقشار فرادست و فرودست وجود داشت: آنها دارای یک شهر مشترک، فرهنگ مشترک و سرنوشت مذهبی مشترک بودند.

در صنعت نساجی *فلاندرز* و *ایتالیای شمالی*، شکاف و رخنه‌ی مشخص میان کارگران و مالکان خیلی زود یعنی در قرن سیزده ظاهر شد: چرخ‌های ریسندگی و بافندگی جدید تأثیری را از خود بر جای گذاشتند که قابل مقایسه با ماشین نخ ریسی و بافندگی بخار پنج قرن بعد بود. در *کلن* [*آلمان*] بافندگان موقتاً در براندازی اشراف طی سالهای ۷۱–۱۳۷۰ موفق شدند. اما زمان بر علیه صنوف بود و پیروزی آنها مختصر جلوه کرد. در حالی‌که صنوف در چارچوب محلی عمل می‌کردند مخالفینشان از طریق ازدواج‌های فامیلی، اتحادها و قراردادهای بین‌المللی در گستره‌ی *اروپا* با یکدیگر متحد شدند. از این‌رو، طبقات حاکم توانستند انواع فشارها و نیروها را که بر یک نقطه وارد می‌شد تحمل نمایند.

جدای از ضعف صنوف، نقص سیاست شهری *قرون وسطایی* این بود که هرگز قادر نشد ناحیه‌ی وسیعی از حومه–بجز مناطق معینی از ایتالیا–را به کنترل خود درآورد. به‌لحاظ زیست شناختی، شهر و حومه یک واحد یگانه بشمار می‌روند؛ اگر قرار باشد یکی از این دو بدون دیگری به حیات خود ادامه دهد این حومه و کشاورز خواهد بود نه شهر و ساکنان آن. پیروزیهای هنری و ابداعات، شهر را به‌طور مضاعف از همسایگان روستایی خود بیزار ساخت؛ شهرنشینان، حومه نشینان را به چشم وابسته، یا بلکه بدتر یک بیگانه می‌دیدند. شهرها تلاش کردند مسئله‌ی اتحادیه مشترک را با راندن روستاهای همسایه به وضعیت انقیاد، حل و فصل نمایند. در ایتالیا، شهرها منکر حقوق شهروندی روستائیان شدند ؛ و در آلمان بامیلوشت[۱] آنان را وادار به تأمین مواد غذایی و لوازم صنعتی کرد. صنوف به‌عوض خلق متحدینی در حومه که می‌توانستند در پایگاه قدرت فئودالی به اعتصابات یاری رسانند، دیوار سیاه دشمنی را به‌وجود آوردند.

---

۱ . Bannmeilenrecht

گرچه قدرت اشرافیت فئودالی و سلسله‌های سلطنتی به چالش کشیده شده اما در هیچ دوره‌ای به‌واسطۀ اتحاد شهرهای *اروپایی* با موفقیت سرنگون نشد. هنگامی‌که شهرها به‌منظور کاهش بارهای تحمیلی اشراف و روحانیون با پادشاهان متحد می‌شدند فقط در جابجایی یک مستبد محلی با یک حاکم مستبدتر موفق می‌شدند و به‌زودی آنها خود را در وضعیت رعایای دولتی که خود به خلق آنها کمک کرده بودند، می‌یافتند. معضل اساسی این بود که واحد سیاسی، واحد اقتصادی و واحد مذهبی در یک ارتباط متقارن [با یکدیگر] قرار نداشتند و در هیچ چارچوب مشترکی به استثنای دولت سلطنتی، گردهم نمی‌آمدند. قدرت، امتیاز، رسومات قدیمی، نقشه‌ی سیاسی *اروپا* را به یک رورانداز پشمی از قلمروهای متعارض، حمایت‌ها و وفاداری‌های ناهمخوان و خاص‌گرایی‌های بی‌معنا مبدل ساخته بود.

تلاشهای مختلفی در اتحادیه، میان شهرهای مرتبط صورت می‌گرفت. علاوه بر اتحاد متهورانه و نسبتاً بادوام شهرهای *هنسا*[۱]، اتحادیه شهرهای *سابی*[۲] در سال ۱۳۷٦ م . و *اتحادیه رانیس*[۳] در ۱۳۸۱ وجود داشت. حال آنکه از انگلستان دارای اتحادیه بنادر سینک[٤] بود. در *ایتالیا* طی قرن چهاردهم *لومباردی*[٥]، *رومانا*[٦]، *توسکانی*[۷]، *امبریا*[۸] و *مارچر*[۹] میان ۸۰ دولت-شهر تقسیم می‌شدند. یا همانطوریکه توین بی[۱۰] می‌نویسد در سال ۱۳۰۰ بعد از میلاد در نیمی از *ایتالیا* دولت‌های خود گردان بیش از دول موجود در جهان به سال ۱۹۳۳ بود.

---

۱ . Hansa

۲ . Swabian Cities: قلمروهای دوک نشین در آلمان قرون وسطی. (م.)

۳. Rhenish League: شهرهای منطقه‌ی رودخانه‌ی راین بالاخص در قلمرو آلمان. (م.)

۴ . Cinque Ports

۵ . Lombardy

۶ . Romagna

۷ . Tuscany

۸ . Umbria

۹ . Marches

۱۰ . Toynbee

اتحادهایی که طی دو قرن بعدی صورت گرفت شهرهای خودگردان *ایتالیا* را به ده واحد سیاسی تقلیل داد: اما این تحول با از دست رفتن آزادی، خودمختاری و قدرت همراه بود.

در *سوئیس* و *هلند*، مسئله یکپارچگی فدرالی حومه‌ها و شهرهای متحد بدون تحلیل بردن انسجام سیاسی واحد شهری حل و فصل شد؛ در شهرهای *سوئیس* و *آلمان* است که می‌باید به‌دنبال مثالهای موفقیت‌آمیز در گذار از نظم *قرون وسطایی* به دورهٔ معاصر گشت . نیل به وحدت در *سوئیس* بدون غلتیدن دردامن دیکتاتوری یا انقیاد به اشکال اختیاری قدرت متمرکز نشان داد که این پیروزی به‌لحاظ فنی امکانپذیر است: وجود سه گروه زبانی در سوئیس، و موانع کوهستانی در مقابل مبادلات و حمل و نقل بیانگر آن است که موانع بسیاری در برابر وحدت آن در مقایسه با مناطق مختلف *اروپا* وجود داشت و این بدان معناست که وحدت گسترده در پهنه‌ی *اروپا* به‌لحاظ انسانی، عملی بوده است. شاهد مدعا بسیار موثق می‌باشد، اما این الگو همه گیر نشد : زندگی واقعی در دیگر مناطق جریان متفاوت سیاسی را در پیش گرفتند.

وحدت منطقه‌ای، صلح داخلی و آزادی جابجایی و حرکت، شرایط بسیار ضرور نظام صنعتی سرمایه داری بود. قدرت متمرکز در دولت‌هایی نظیر *انگلستان* و *فرانسه* با غمض عین در مورد جوامع و انجمن‌های پنهان شهری توسعه یافت. زیرا منافع چشمگیری از استقرار صلح شاهانه، عدالت شاهانه و حمایت شاهانه که سفر در بزرگراههای شاهی را ایمن ساخت ،[به دربار] جاری می‌شد. شرایط از نقطه نظر تجاری، حمل و نقل و سفر، به‌طور واقعی پس از قرن دوازدهم بدتر شده بود. در اواخر قرن دوازده، برای مثال بر روی *راین*، ۱۹ ایستگاه عوارضی وجود داشت : در قرن سیزده، بیست و پنج ایستگاه جدید، و در قرن چهاردهم بیست ایستگاه دیگر برآن اضافه شد: یعنی در اواخر *قرون وسطا* قریب

شصت ایستگاه عوارضی بر روی *راین* فعال بودند: و این به معنی یک توقفگاه با عوارض تحملی در هر شش مایل بود.

عوارض جاده‌ای، عوارض پل، عوارض رودخانه ای و عوارض شهری، این تحمیلات با طولانی شدن مسیرهای تجاری و جریان مداوم کالاها مضاعف می‌شد و برای بازارهای ثابت اقتصادی بسیار بااهمیت بود. بعلاوه، فقدان نظام یکنواخت ضرب سکه، که با سیاستهای مشکوک تورمی این یا آن حاکم یا شهر همراهی می‌شد، معضل دیگری را بر سر راه تجارت بوجود می‌آورد. علاوه بر قلمروهایی که در بالا به آن اشاره شد، شهرهای *اروپا* بسیار منزوی، واجد دید محدود و در رابطه با امتیازهای خاص خود در حل مسایل بطور معمول بسیار محافظه کار بودند. هماهنگی خارجی [با دیگر شهرهای اتحادیه]، که به‌وسیله‌ی نیروی نظامی دولت تقویت می‌شد، زمانی پا به عرصه‌ی وجود گذاشت که در اجرای آنها از روشهای متکی بر همکاری طفره می‌رفتند و یا استفاده از آن به‌قدری ناقص و با اکراه همراه بود که [در نهایت] به شکست منجر می‌شد . خودگردانی بی مورد که به ورشکستگی منتهی می‌شد غالباً فرصت دخالت حکومت مرکزی و تنظیم امور را به قیمت قربانی کردن آزادی‌های شهری، برای نمونه فرانسه، فراهم ساخت.

ما، یعنی کسانی که جهان را با حماقتی یکسان تحلیل می‌کنیم و این امروزه نه تنها *اروپا* که کل سیاره‌ی زمین را شامل می‌شود قادر هستیم بدون هر گونه مفهوم تمسخرآمیز از سیطره، این بن بست فاجعه آمیز را دریابیم؟ انجمنهای *قرون وسطایی*، در پی حل و فصل مسایل در محدوده‌ی حصار شهر بودند که می‌توانست با تخریب دیوارها و تمرکز عامدانه‌ی حاکمیت و نظارت در یک واحد گسترده تر رفع و رجوع شود. تمامی جوانب *زندگی اروپائی* مستلزم همین تجدید نظر بود: این تجدید نظر به سادگی سئوالی، نظیر آنچه که *دانته* فکر می‌کرد انتصاب یک *پاپ* و یا *امپراطور* در رأس هرم قلمرو دنیایی نبود. شهر *قرون*

وسطایی، به‌عنوان طلایه دار بسیاری از سازمانهای سیاسی دولت ملی عدم امکان نیل به این وضعیت را از طریق تعدیل‌های محلی صرف اثبات نمود. دولت‌های جزیره ای شکل امروز، به همان دلایل در ورطه‌ی آشوب درمی غلتند، زیرا هنوز همان شیوه‌های خود محور را تعقیب کرده و نوعی استقلال اقتصادی موهوم را پی می‌گیرند.

تنها یک نهاد، احتمالاً قادر به فرارفتن از این اندیشهٔ محدود و تلاشهای انحصارگرایانه‌ی بیهوده بود: کلیسای واحد جهانی. اما افول روند جهانی شدن کلیسا، خود یک مرحلهٔاز این بیماری بود که فرهنگ *قرون وسطایی* را تحلیل می‌برد: [این به‌نوبه‌ی خود] نشانه‌ی دیگری از سازمان اجتماعی جدید سرمایه داری به‌شمار می‌رفت که نیروی معنوی، علوم طبیعی، نظم جدیدی برای انسان متعهد، ماجراجویان تجاری و دیوانسالاران، سلسله مراتب جدیدی از ارزش خلق می‌کرد که بر سلطه و ارجحیت جهان محسوس و کالاهای مادی تکیه داشت. از قرن سیزده به بعد، گر چه کلیسا حاکمیت معنوی خود را که از مایملک دنیایی کسب کرده بود بلافاصله از دست نداد [با این‌حال] این یکی از مطمئن ترین راههای تحلیل حاکمیت معنوی اش بود. فقرا از روحانیون ثروتمند متنفر بودند: در دفترخانه‌های تجاری خطابه‌ها و وعظهای بیشتری در رابطه با ترک دنیا در مقایسه با صومعه‌ها مشاهده می‌شد.

یا کلیسا به‌لحاظ اقتصادی بی‌طرف باقی مانده و کلیسا توانسته بود نیروهای [مختلف] را به شهر متصل نماید و چارچوبی را برای اتحادشان فراهم سازد. با آنکه آئین‌های *دومینیکن*[۱] و *فرانسیسکن*[۲] در قرن نوزده نضج یافته و به‌سرعت راه خود را باز کرده، در شهرها به ساخت و ساز پرداخته و موعظه می‌کردند اما کلیسا همچنان در قالب فئودالی

---

۱. Dominican

۲. Franciscan

گذشته باقی ماند. وقتی کلیسا از این قالب فراتر رفت می‌بایست در مقابل تمامی نیروها و بسیاری از شیوه‌های زندگی که آموزه‌هایش آنها را محکوم می‌کرد سر تعظیم فرود می‌آورد. در حدود قرن شانزده، حاکمیت کلیسا بشدت از درون تحلیل رفت. فساد و تباهی، بوی گندی بود که دائماً در رم استشمام می‌شد و تمامی دعاهای کلیسا و تساهل و آزادی بوسیله *هاکوب فوگر* یکی از بزرگترین بانکداران زمان به شکل سهامی اجاره داده می‌شد.

اگر منشور دینی بین الملل قادر به حفظ نظام *قرون وسطایی* از طریق باسازی درونی نبود، [به فرض ارجح] *پروتستانیسم*[1] که بر پایه‌های ملی اتکا داشت و کلیسائی با پشتوانه‌ی دولتی به‌راه انداخته بود از توانایی نسبتاً کمتری در ارضای نیازهای شهری برخوردار بود. آموزه‌ی *پروتستان* در رابطه با برائت، از طریق عقیده و ایمان مذهبی و همچنین آموزه‌ی انتخاب *ربوبی*، با اعتبار مالی و نضج مفهوم جاودانگی اشرافیت شهری، یعنی انتخاب علنی و آشکار، و دستکاری ارزشهای معنوی هماهنگی داشت. با تقویت *پروتستانیسم* مفهوم وفاداری قدیمی در شهر تضعیف شد: شکاف در موضوعات ایمان و عقیده‌ی مذهبی نیروی فروپاشی اقتصادی را افزایش داد و امکانات خلق جبهه‌ی متحد را تخریب کرد. اعتبار کلیسای جهانی انکار شد؛ واقعیت جمع نفی شد ؛ فقط فرد همچنان که در عرش بر روی زمین همه کاره بود : [و این چیزی نبود جز] *نام‌گرایی* یا *ذره‌گرایی اجتماعی*. این شکست کامل و ناگهانی در سطور سحرآمیز *روبرت کرولی*[2] در قرن شانزدهم چنین به تصویر کشیده شده است:

و شهر

نه در عمل که در لفظ،

---

۱ . Protestatism

۲ . Robert Crowley

مشتی انسان

که در پی روزی اند.

زیرا مقامات، و همه

در پی روزی خویشند

اما برای ثروت عموم

هیچکس تحمل زحمت نمی‌کند.

آن را جهنمی آشفته می‌نامم

جائی‌که هر کس برای خود است

و نه کس برای همه.

آنچه *لانگلند*[۱] در قرن چهاردهم در نطق آتشین و بلند خویش دربارهٔ حیله و هرزگی *لیدی مید*[۲] پیش بینی کرده است بالاخره طی دو قرن تمامی جوامع *اروپایی* را درنوردید. شهر تقریباً از اینکه دستگاه مشترکی برای خیر عموم باشد بازمانده بود؛ و نه حاکمیت محلی اتحادیه‌های شهری و نه حاکمیت جهانی کلیسا، برای هدایت نیروهای جدیدی که راه خود را در سراسر تمدن *اروپا* باز می‌کردند در راستای حفظ منافع عموم کفایت نمی‌کرد.

هنوز هم می‌توان دربارهٔ شهر *قرون وسطا* داد سخن داد. پایه‌های اقتصادی و اجتماعی آن از هم گسیخته، و الگوی اندامواره‌ی زندگی آن در هم شکسته بود و به‌تدریج، فرم شهری آن رو به زوال می‌رفت. و حتی در جاهائی‌که این فرم پا برجامانده بود، دیوارهایش پوسته ای توخالی بودند و نهادهای مرجع نیز پوسته ای بیش نبودند . شهر *قرون وسطایی*، نظیر صدایی که از نزدیک کردن صدف دریایی بگوش می‌رسد، غریو سکون مبهمی از

---

۱. William Langlan (۱۴۰۰-۱۳۳۲م.) شاعر انگلیسی (م.)

۲. Lady Meed

زندگی قدیمی بود که با ایمانی شگرف و هدفی پرهیبت در درون حصارهایش به حیات خود ادامه می‌داد.

فصل دوم

دربار، میدان رژه و پایتخت

۱: بقایای قرون وسطی

نهادهای انسانی به مثابه جانداران نمی‌میرند. عناصری از فرهنگ که مدت زمان طولانی پس از نابودی جوامعی که ابتدا آنها را به‌وجود آورده بودند به حیات خود ادامه می‌دهند، حیات این عناصر حتی هنگامی که پاسخ منطقی یک موقعیت یا بیان یک نیاز نیز نباشد، می‌تواند مدت مدیدی استمرار داشته باشد. فرهنگ دورۀ *قرون وسطایی* در همه جا به چشم می‌خورد . برخی از نهادهای [قرون وسطایی] خودشان را با شرایط زمان انطباق دادند: رهبانیت، حیات جدیدی را در سازمانهای نظامی یسوعیان [انجمن عیسی (ع)] پیدا کرد: در حالیکه دیگر نهادها، نظیردانشگاه به خواب زمستانی فرو رفتند.

در حومه هیچ‌گونه تداخل واقعی میان بناهای *گوتیگ* و *گوتیک جدید* وجود نداشت . دست اندرکاران محلی ساخت و ساز در *انگلستان*، شیوه‌های سنتی ساخت و ساز را به قرن هیجدهم انتقال دادند، شیوه هائی که فرهیختگان غافل از زندگی خارج از حلقه‌ی خود، نظیر سرهوراس والپیت[1] به احیای این سنن به‌عنوان تزئین و سرگرمی مشغول بودند. حتی در جهان جدید قوانین *قرون وسطایی* بازار همچنان در شهرها پا بر جا باقی می‌ماندند.

برج تام[2] ساخته‌ی *ورن*[3] در *آکسفورد* بر اساس کدام یک از دو سبک، گوتیک یا گوتیک جدید بنا شده است؟ برای هر دو سبک می‌توان دلایل قابل قبولی در این بناها یافت.

---

۱. Sir Horace Valpate

۲. Tom

۳. Wern

بخش عمده‌ای از ساختمانهای جدید قرن هفدهم، بالاخص تمامی ساختمانهای دورهٔ رنسانس پیش از قرن هفدهم در کنار خیابان‌های *قرون وسطایی*، درون حصار شهرهای *قرون وسطای*، به‌وسیلهٔ پیشه‌وران و صنوفی که سازمان *قرون وسطایی* داشتند احداث شدند . کلیساهایی نظیر کلیسای *اوراتویرو*[۱] در *پاریس*، اشکال ساختمانی *قرون وسطایی* را با ستونهای دورهٔ رنسانس و پشتبندهای "گوتیک" در هم می‌آمیزد : معادل سنگی این کلیسا درآمیزه ای که *فرانسوا رابله*[۲] از صومعه‌ی *قرون وسطایی* و خانه‌ی ییلاقی جدید در توصیف *دیر تلما*[۳] ارائه می‌دهد، نهفته است. این‌دو نمادهای بسیار مهمی به‌شمار می‌آیند. هیچ واژه‌ی حاضر و آماده ای، حتی نظیر *"رنسانس"*، *"باروک"* یا *"گوتیک جدید"* نمی‌تواند تمامی جلوه‌ها و تحولات شکلی را که بیانگر ایندورهٔ انتقالی می‌باشد نشان دهد. حتی نمی‌توان دو شهر را یافت که ترکیب همسانی از مشخصات معماری از خود بروز دهند.

درواقع تعداد انگشت شماری از افراد را درهر دوره می‌توان یافت که فرزندان واقعی عصر خود می‌باشند. توده‌های مردم فقط به شکل بطئی به جریاناتی که طبقات حاکمه و نخبه گان را درمی نوردد، عکس‌العمل نشان می‌دهند؛ گرچه این امر امروزه نیز عمدتاً پیش از آنکه آموزش عمومی آهنگ ارتباطات را سرعت بخشیده باشد، صدق می‌کرد. آنچه که مورخین را به مشخص ساختن جریانات اصلی یک دوره اغوا می‌کند، کاملاً نشان‌دهنده‌ی دیدگاه و چارچوب مرجع آنها دربارهٔ واقعیات عینی است . مثلاً در رابطه با تبیین و توضیح، آدمی ممکن است برای جامعه شناسی، مجموعه اصلاحات همبستگی را با طبقه بندی *مندل*[۴] از خصوصیات زیستی ژن غالب یا نهفته اقتباس نماید؛ و شخص دیگری می‌تواند ضرورتاً از دو طبقه بندی مفید دیگر یعنی بقاء یا جهش، بهره‌برداری نماید. کلیسا در روم

---

۱. Oratoiro

۲. Francios Rabelais (۱۴۹۴-۱۵۵۳) نویسنده و طنزنویس فرانسوی (م.)

۳. Thelema

۴. Mendel

قبل از امپراطور *کنستانتین* یک جهش بود: در شهر کمتر کسی از وجود آن باخبر بود: زندگی در سرداب کلیسا و گورستانهای دخمه‌ای در بیرون شهر، حتی حضور فیزیکی کلیسا را پنهان می‌کرد. در شهر *قرون وسطایی* کلیسا عنصر غالب بود: هیچ بخشی از زندگی نمی‌توانست در ثبت وجود و تأثیر آن کوتاهی نماید. در مراکز بزرگ قرن هفدهم، کلیسا یک ژن نهفته بود؛ که هنوز حضور خود را تحمیل می‌کرد، اما دیگر یک نیروی اجتماعی پویا و متحد کننده‌نبود. در کلان‌شهرهای امروزین، کلیسا یک بازمانده به‌شمار می‌رود: قدرت کلیسا بر شمار [مؤمنان]، ثروت و سازمانهای دنیوی اتکا دارد و دیگر توانایی تأثیرگذاری بر فعالیتهای روزمره آدمی را از کف داده است: کلیسا ادعای زیادی دارد اما به جز تکرار و تقلید، کمک چندانی به زندگی معنوی پرانرژی شهر نمی‌کند.

چه چیزهایی عناصر "شاخص" یک دوره به حساب می‌آیند؟ ژن‌های غالب و نهفته به یک دوره تمایز می‌بخشند زیرا آنها میراث پربار گذشته را انتقال می‌دهند و بر نیروهای موفقیت آمیز آینده متمرکز می‌شوند. با این‌حال آثار بر جای مانده، بخش وسیعی از صحنه‌ی در معرض دید را بیشتر از ژن‌های غالب و پنهان اشغال می‌نمایند: بقایا و بازمانده ها، عناصر جدید را تعدیل می‌کنند و برخی مواقع حضورشان را به تأخیر انداخته، و در پاره ای موارد با تسلیم خود به فرایند بازسازی، جان تازه ای می‌گیرند. بازمانده‌های *دورۀ باستان*، مذاهب قبل از کلیسا، اعتقاد به تغییر و تحول جادویی، اعتقاد به سحر و افسون، هنوز در لایه‌های مختلف ذهن مدرن به حیات خویش ادامه می‌دهند و در مقابل عمل میکرب زدایی علوم اثباتی ایمن می‌شوند: در واقع آنها تمهیدات خودکار در مقابل استمرار کوته بینانه‌ی در میراث اجتماعی بشمار می‌روند. آیا بواسطۀ خواندن کتب جادویی خواب، نظیر *آرتمیدوروس دالدیانوس*[۱] نبود که دکتر *زیگموند فروید*[۱] تا حدودی اکتشافات روانشناختی

---

۱. Artemidorus Dalidanus

عمیق را دربارهٔ کارکرد رویا را به انجام رساند؟ همچنان در مورد جهش‌های جدید که غالباً منفرد و ضعیف بوده که برای موجودیت صرف مبارزه می‌کنند، آن ژن‌ها می‌توانند منشأ آثار، هر چند اندک، در زمان معاصر باشند: تأثیر آنها می‌تواند به همان محدودیت [تأثیر] پرسپکتیو حیرت‌آور فنی و ابتکار خلاقانه‌ی *لئوناردو داوینچی* در قرن پانزدهم باشد، تصور کنید این پدیده با ظهور در محیط مساعد اوایل قرن نوزدهم چندین برابر موثرتر می‌شد.

بین قرون پانزده و هیجده مجموعه‌ی جدیدی از ویژگی‌های فرهنگی در *اروپا* شکل گرفت. در نتیجه، شکل و محتوای زندگی شهری دگرگون شد.[در این فاصله] الگوی جدیدی از زندگی، از اقتصاد جدید یعنی سرمایه داری سوداگر؛ چارچوب جدید سیاسی ناشی از دیکتاتوری متمرکز حکومت اقلیت که معمولاً در دولت ملی متمرکز می‌شد؛ و شکل جدید ایدئولوژی حاصل از مکانیزم، که مبانی آن ابتدا به ساکن در صومعه‌ها و ارتش پایه گذاری شده بود، نضج گرفت. با این‌حال تمامی این تحولات تا قرن هفدهم شکلی گذرا و پراکنده داشتند : آنها فقط به یک اقلیت محدود بوده و در بخشهای کوچکی به شکل محدود عمل می‌کردند: در وضعیت نطفه ای و بدوی قرار داشتند که از جامعه‌ی کهن تغذیه می‌کردند، این تغییرات با فریاد پرقدرتی از این جوامع متولد شدند.

بمنظور درک آئین و نظم شهر پسا وسطایی، می‌باید، عمیقاً در فروپاشی ساختار *قرون وسطایی* نفوذ کرد. در اینجا ضمن اذعان به فرصت‌ها و گزینش‌های آدمی، ایضاً تکامل و توسعهٔ عظیم نهادها، می‌باید بیشترین وزن و اهمیت را برای حوادث چشمگیری چون خرابی و بدبختی ناشی از *مرگ سیاه* در قرن چهارده قایل شد. از آنجائیکه *رنسانس* واقعی

۱ . Dr. Sigmund Freud

در حیات *اروپا*، یعنی دوره بزرگ برنامه‌ریزی شهری و دستاوردهای فکری، دو قرن قبل از آن حادثه آغاز شده بود به آثار اکویناس[1]، آلبرت مگنوس[2] دانته و جیتو[3] راه یافته بود.

رنسانسی که در قرن پانزدهم دنبال شد حاصل توهم معاصرینش بود: آنها نور درخشان موشک در حال سقوط را با انرژی که آن را به هوا پرتاب کرده بود، اشتباه گرفته بودند ، *توِرندایک*[4] بدرستی این مسئله را مطرح کرد که در هر صورت افول تمدن و بازدهی علمی پس از قرون دوازده و سیزده عمومیت نداشته است. وی در این رابطه تعارض ذهنی *پترارک*[5] ، بین دورهٔ شاد و بی‌دغدغه‌ی جوانی را پیش می‌کشد، "زمانی که نیازی به بستن دروازه‌ها در تاریکی شب نبود یا دیوار حصار دیگر تعمیر نمی‌شد." در آن زمان *پترارک* قادر بود به تنهایی در کوههای نزدیک *آوینیون*[6] پرسه بزند و شرایط دورهٔ پیری وی، روزگاری که همه جا مملو از غارتگران و گرگها بود.

در همین حین طاعون شیوع یافت: توقف در تداوم و افول نیروی حیاتی که به‌دنبال طاعون رخ داد، درست به‌مثابه‌ی شرایط پس از یک جنگ تمام عیار بود. بی نظمی اجتماعی اوج گرفت: گسترش جنگ و استبدادهای نظامی، سرکوب آزادی علمی در دانشگاهها، مصادره‌ی عامدانه‌ی قدرت معنوی در راستای منافع حاکمیت این‌جهانی: چیزی شبیه آنچه امروزه [سالهای بین دو جنگ جهانی مدنظر مامفورد است] در *آلمان*، *ایتالیا* و دیگر بخش‌های اروپا روی داد. تبدیل دانشگاهها از انجمنهای بین‌المللی محققین به سازمانهای ملی، و در خدمت حاکمان جدید و غیر قابل نفوذ در برابر"اندیشه‌های خطرناک" [ی] که به‌سرعت انتشار می‌یافت.

---

۱. Aquinas

۲. Ablertus Magnus : فیلسوف و متکلم مسیحی (۱۲۷۴-۱۲۲۵ م.)

۳. Giotto(di Bondone) (۱۳۳۷-۱۲۶۶ م.) نقاش و معمار فلورانس.

۴. Edward L. Tharndike (۱۹۴۹-۱۸۷۴) روانشناس آمریکایی.

۵. Francesco Petrarch (۱۳۷۴-۱۳۰۴) شاعر و دانشمند ایتالیائی. (م.)

۶. Avignon : شهری در جنوب شرق فرانسه- مقر پاپ طی سال های ۷۷-۱۳۰۹ میلادی. (م.)

در طی فقط چند قرن، هر بخش از حیات اجتماعی، نشانه هایی را از ناتوانی و زوال از خود بروز داد. در قرن پانزدهم بر اساس نوشته‌های *فون بلو*، قماربازی‌های سازمان یافته‌ی در خانه‌ها شروع شد که به‌وسیلهٔ شهرداری‌ها تدارک می‌شد. روند مشابهی نیز در کلیسا روی داد؛ این روند تنها به خرید مناصب قدرت و فروش رحمت و بخشش محدود نبود، بلکه با ظهور مجدد خرافه پرستی همراه بود. اعتقاد به سحر و افسونگری که بوسیله *قدیس بونیفایس*[۱] در قرن هشتم مردود شناخته شده بود و در قوانین شارلمانی[۲] جنایت تلقی می‌شد در نهایت بسال ١٤٨٤ مجوز کلیسا را دریافت کرد. در قرن هفدهم که با ظهور *گالیله*، *نیوتون* و روش‌های دقیق علوم فیزیکی مشخص می‌شد، شکنجه و آزار جادوگران عمومیت یافت. در حقیقت برخی از شرورترین متخلفین در این زمینه، دانشمندان جدید و فلاسفه‌ی علم بودند: اشخاصی نظیر *گلانویل*[۳] که تقریباً همین نشانه‌ها را داشت و پیروزی علم و دگرگونی کامل جهان فیزیکی را بوسیله فنون پیش بینی کرد.

از جهان شمولی *قرون وسطا* تا یکپارچگی دورهٔ *باروک*، از محلی گرایی *قرون وسطا* تا مرکز گرایی *باروکی*، از مطلقیت *خداوند* و کلیسای کاتولیک تا مطلق گرایی حاکمیت اینجهانی و دولت ملی، تنها فاصله زمانی چهار تا پنج قرنی وجود داشت. اجازه بدهید ماهیت این تحولات یعنی از زیر خاک بیرون آوردن و اندازه گیری یادمانهای *کلاسیک*، کشف [مجدد] *افلاطون* و *ویتریوییوس*، پرستش *پنج فرمان*[٤] در معماری را با ارجاع به ضمائم زیباشناختی آن مبهم نسازیم. این واقعیتها فقط نوعی راهنمای جعلی و ساختگی را در رابطه با آنچه که اتفاق افتاد را ارائه می‌نمایند. روند و گرایشات بنیادین نظم جدید تا لحظه ای که تمامی جنبه‌های زندگی از کلیت *قرون وسطایی* جدا نشده و ذیل نشانه‌های

---

[۱]. St.Boniface (۶۸۰-۷۵۴م.) غالباً به نام رسول یا قدیس آلمان شناخته می‌شود. (م.)

[۲]. The Laws of Charlemagne : قوانینی که توسط شارلمان (۷۴۲-۸۱۴) پادشاه فرانک‌ها طی سال‌های ۷۶۸-۸۱۴م. رواج یافت. (م.)

[۳]. Glanvill

[۴]. The Five Orders

جدید مجدداً انسجام نمی‌یافتند، غیر قابل مشاهده بود. این امر تا قرن هفدهم به تعویق افتاد. در الهامات پیشگامانی نظیر *آلبرتی* بود که نهایتاً سبک زندگی *باروکی*، *طرح باروکی*، *باغ باروکی* و *شهر باروکی* بیان شد.

از آنجائی‌که تمامی این گریشات نهایتاً در شهر باروکی به اوج خود رسید، من استفاده از این واژه اصالتاً تحقیرآمیز را برای توصیف اجتماعی برگزیده ام که از محدودیت مرجع معماری به‌دور است. مفهوم *باروک* همانطور که در قرن هفدهم شکل گرفت، به‌طور اخص مفید فایده می‌باشد، زیرا دو عنصر متعارض عصر را افاده می‌کند. اول، جنبه‌ی روش شناختی، ریاضی و سوداگرانه، که به حد کمال در طرح‌های دقیق خیابانی در چارچوب صوری شهر، و در طرحهای منظر که به‌طور هندسی نظم یافته است، بیان می‌شود. و در همان زمان در نقاشی و کنده کاریهای آن دوره، تمامی جنبه‌های احساس برانگیز، سرکش، *ضدکلاسیک* و ضدماشینی را در بر می‌گیرد که در البسه و زندگی جنسی، تعصب مذهبی و سیاست بازی دیوانه‌وارش متبلور می‌شود. بین قرون شانزده و نوزده این دو عنصر در کنار یکدیگر قرار داشتند؛ که برخی مواقع به‌طور مستقل و در پاره ای مواقع در چارچوب یک کل بزرگتر در تعارض با یکدیگر عمل می‌کردند.

در این رابطه می‌توان اشکال اولیه *رنسانس* را در خلوص صرفشان، به‌عنوان *باروک* متقدم، و اشکال *کلاسیک جدید* از *ورسای* تا سنت *پترزبورگ* را به‌عنوان *باروک* "متأخر" مدنظر قرار داد: در عین حالی که می‌شود *رمانتیسم* بی‌دقت و کنترل نشدهٔ احیاگران گوتیک را به شکل متناقض بعنوان مرحله‌ای از *باروک* بینابینی مدنظر قرار داد. هیچیک از این واژه ها، در صورتی‌که *باروک* را به‌عنوان یک جنبش منفرد در تکامل سبک معماری در نظر بگیریم، مفهوم نخواهد شد. اما تعمیق واژه‌ی *باروک* بسرعت طی ربع دوم قرن بیستم اتفاق افتاد؛ و ابهام و تعارض مشخص اولیه در صفت [باروکی] ، نوعی ضمانت اجرایی را به

استفاده‌ی خاص از این واژه اضافه کرد. در رابطه با شهر، اشکال رنسانسی، اشکال جهشی و اشکال *باروکی* عبارت از ژن‌های غالب و اشکال *کلاسیک جدید* بقایا و بازمانده‌های این دگرگونی پیچیده‌ی فرهنگی به شمار می‌روند.

۲: سرزمین و شهر

از آغاز *قرون وسطا* دو قدرت برای رهبری *اروپای غربی* دست به‌کار شدند: سلطنت و تشکیلات شهری. حتی در روزهای با شکوه شهرهای آزاد، بخشهایی از *اروپا* وجود داشت که در آنها سلطنت تحکیم شده بود و شهرها در وضعیت رعیتی فئودالی قرار داشتند:[که می‌توان به] *انگلستان*، *سیسیل*، *اتریش* و بخشی از *امپراطوری روم* در جنوب غرب سرزمین *گل* اشاره کرد. جاهائی‌که قدرت امپراطوری و سلطنت ضعیف بود مثلاً در شمال *ایتالیا*، شهر به‌عنوان یک واحد سیاسی به استقلال کامل دست می‌یافت. اما در جاهائی‌که آن‌دو قدرت داشتند مثلاً در *آراگون*، قدرت سلطنت از حاکمیت مطلقه دور می‌شد: شاهد مدعا سوگند تابعین شاه آرگون می‌باشد "ما، که همشأن شما هستیم، به شما که برتر از ما نیستید سوگندی یاد می‌کنیم شما را به‌عنوان شاه و مالک حاکم می‌پذیریم به شرط آنکه تمامی آزادی‌های ما و قوانین را مدنظر قرار دهید؛ در غیر این صورت شاه ما نیستید."

انسجام سرزمین‌های پراکنده فئودالی و ایجاد قلمروهای یکپارچه از تشکیلات سیاسی در یک چارچوب کاملاً مشخص، برای رفاه جوامع بسیار بااهمیت بود. مسئله‌ی واقعی این بود که این یکپارچگی می‌بایست از طرف یک طبقه‌ی ممتاز کوچک تعهد می‌شد، یا اینکه از اتحاد شهرها و مناطق آزاد به‌وجود می‌آمد. متأسفانه همچنان‌که شاهد بوده ایم شهرها چندان مصون از تمایل به غارتگری و زندگی انگلی نبودند و این امر از تسلط بر سلاحهای نظامی حاصل می‌شد: شهرها که با تکیه بر زور سرزمین‌های خود و عمدتاً با تکیه بر

روشهای مخاطره آمیز امپریالیستی سرزمینهای دور را استثمار می‌کردند به‌نوبه‌ی خود اشتباهات سیاسی *اسپارت‌ها* و *آتنی‌ها* را تکرار کردند.

شهرهای قدرتمند در پی غلبه بر همسایه‌های ضعیف‌تر بودند، که هدف آن تصرف بازار رقیب بود: در هنگامه‌ی جنگ از اواخر قرن دوازده به این‌طرف، شهرهای *ایتالیا* اختیارات اجرائی بسیار گسترده ای را به یک مأمور مخصوص، یعنی *پودستا* می‌دادند که وی در مواقع اضطراری می توانست از اطاعت از قانون اجتناب نماید.

مَخلص کلام این‌که، شهرها برای سلطه استبدادی بر شهرهای همجوار، به از دست دادن آزادی داخلی خود رضایت می‌داند: مهمتر این‌که، آنها در برابر دیگر اشکال استبداد، به از دست دادن ظواهر اخلاقی نیز تن در می‌دادند. همچنان‌که پیشتر خاطر نشان کرده‌ام، تنها قسمتی از *اروپا* که انجمن‌های مدنی و دولت‌های منطقه‌ای بدون از دست دادن آزادیهای مدنی با یکدیگر متحد شدند اتحادیه *کانتونی*[۱] سوئیس بود .

در اوایل دورهٔ *قرون وسطا*، مالکان فئودال در رتق و فتق امور ملازمان موفق بودند، اجاره هایشان را جمع می‌کردند، صلح و نظم را تاحدودی، به‌واسطه حرکت دائمی از محلی به محل دیگر تأمین می‌نمودند. دربار یک اردوگاه متحرک بود: مراقبت و حرکت، هزینه‌ی قدرت به‌شمار می‌آمد. قدرت برای پادشاهان به‌علاوه‌ی اشراف رده پائین حفظ می‌شد. وزرای سلطنتی، قضات سلطنتی، دستگاه عمومی حکومت و کنترل مالی، همگی دائماً در حال حرکت بودند: حاکمیت به‌واسطهٔ نظارت شخصی حفظ می‌شد. طی قرن چهاردهم در سلسله‌های مشهور *انگلستان* و *فرانسه*، این فرایند دچار وقفه و توقف واقعی شد. اسناد دربار، فهرست‌ها ،دفاتر ثبت، آرشیوها، مکاتبات، همچنین خود مأموران چنان بیشمار و حجیم بودند که حرکت آنها دچار مشکل می‌شد. با افزایش جمعیت و وسعت سرزمین،

---

۱ . Cantonal

نظارت شخصی مستقیم غیر ممکن شد و تشکیلات غیر شخصی و تفویض حاکمیت ضرورت یافت.

اگر چه جنبش عمومی برای نظارت پارلمانی در هیچ کجا به استثنای *انگلستان* به‌طور موفقیت آمیز حفظ نشد،[با این‌حال] در قرن چهاردهم دولت مدرن شروع به شکل گیری کرد. نشانه‌های شکل گیری دولت مدرن وجود دیوانسالاری مستمر، دادگاههای دائمی، سوابق و آرشیوهای دائمی، ابنیه دائمی بود که کم و بیش برای هدایت امور اداری به‌شکل متمرکز استقرار یافتند. این فرایند به‌دقت توسط توت[۱] توصیف شده است: "*هنری دوم* پادشاه *انگلستان* به‌قدری حاکمیت را در ید اقتدار خویش متمرکز ساخته است که تمامی ثروتمندان مکرراً برای عدالت خواهی یا درخواست التفات و نظر مساعد در دادگاه [به وی مراجعه می‌کنند]". این جنبش یا به‌عبارت بهتر، این رویه ابتدا در تشکیلات مالی شکل گرفت که دارای جایگاه خاص در *وست مینستر*[۲] بود: این فرآیند بتدریج به تمامی وظایف دولت تعمیم یافت. اما خود این فرآیند، پدیده ای دو رویه بود: تمرکز حاکمیت ایجاد پایتخت را ضروری ساخت، در عین حالی‌که شهر مرکزی بر مسیرهای اصلی تجاری و حرکات نظامی مسلط بود، عامل مؤثری در راستای یکپارچه سازی دولت به‌شمار می‌رفت.

مشخصه‌ی شهر مرکزی وجود نقش اجتماعی به‌علاوه‌ی نقش سیاسی بود. در پایتخت، عادات شهرستانی، رسومات و لهجه‌ها در یکدیگر می‌آمیختند. و در ایده‌ی دربار سلطنتی یعنی نماد ملی، ملی به واسطهٔ احکام و نه در اصل، مجدداً قالب‌بندی می‌شدند، قرن‌ها وقت لازم بود تا این یکپارچگی در حوزه‌های فراشخصی، نظیر اوزان و مقیاس‌ها تأثیر نماید: این امر تا سال ۱٦٦٥ م. که *کلبرت*[۳] پیشنهاد "قرار گرفتن قلمرو پادشاهی با عظمت‌اش در

---

[۱] . Tout

[۲].Westminster: بزرگترین ناحیه‌ی لندن، مقر مجلس عوام و کاخ باکینگهام (م.)

[۳] . Colbert

چارچوب قانون و مقررات یکسان، و نظام واحدی از اوزان و مقیاس ها“ را ارائه کرد بطول کشید. حتی امنیت زندگی و املاک در تمامی اکناف قلمرو ملی جدید براحتی مورد تبعیت قرار نگرفت: تا سال ۱۵۵۳ م. راهنمای جاده‌ها [۱] *فرانسه* علائمی در فواصل میان شهرها با عناوین ”راهزنی“ یا ”جنگل خطرناک“ وجود داشت.

تحکیم قدرت در پایتخت سیاسی با از دست رفتن قدرت و ابتکارات در مراکز محلی همراه بود: تشخص ملی به مفهوم مرگ آزادی شهرها بود. منطقه‌ی ملی به شبکه‌ی اتصال میان گروههای مختلف، انجمن‌ها و شهرها تبدیل شد: ملت جامعه‌ای فراگیر بود که هر کس به هنگام تولد وارد آن می‌شد. نظریه پردازان حقوق جدید، همان‌طوری‌که گیرک [۲] خاطر نشان می‌سازد به سمت نفی اجتماعات محلی و ارگانهای مشارکتی که فی نفسه وجود داشتند کشیده شدند: خانواده تنها گروه خارج از نظارت دولت بود که وجود قائم به ذات داشت. تنها گروهی که برای اعمال حاکمیت بر کارکردهای طبیعی اش نیازی به مجوز نداشت.

به محض اینکه قدرت سیاسی تثبیت شده، امتیازهایی اقتصادی، نه از شهر بلکه از طرف شاه واگذار می‌شد: و این امتیازات به مثابه یک قاعده در همه جای قلمرو [ملی به وسیله دارندگان آن]می‌توانست به اجرا گذاشته شود. پس از قرن شانزدهم، که جمعیت، وسعت و قدرت شهرها به‌سرعت افزایش یافت، شهرها به پایگاه و لنگرگاه دربار سلطنتی و سرچشمه‌ی قدرت اقتصادی تبدیل شدند. در حدود یک دو جین شهر به سرعت به چندان جمعیتی دست یافتند که در دورهٔ قرون وسطی حتی یک مشت جمعیت نداشتند: *لندن* ۲۵۰۰۰۰ نفر، *ناپل* ۲٤۰۰۰۰نفر: *میلان* بیش از ۲۰۰۰۰۰: *پالرمو* و رم در حدود ۱۰۰۰۰۰،

---

۱ . Gides des chemin

۲ . Gierk

لیسبن بندر یک سلسله بزرگ، بیش ۱۰۰۰۰۰، همینطور *سویل*، *آنتورب* و *آمستردام*: در حالیکه *پاریس* در سال ۱۵۹۴م. در حدود ۱۸۰۰۰۰ نفر جمعیت داشت.

با شکل گیری دولت‌های بزرگ دنیای مدرن، پایتخت‌ها به انحصاری بودن در شمار جمعیت تداوم بخشیدند. در قرن هجدهم شهرهایی که دارای جمعیتی بیش از ۲۰۰۰۰۰ نفر بودند مسکو، *وین*، *سنت پطرزبورگ* و *پالرمو* و شهرهای دارای جمعیت ۱۰۰۰۰۰ نفر عبارت از ورشو، *برلین* و *کپنهاگ* بودند. در اواخر قرن هجدهم جمعیت *ناپل* در حدود ۴۳۳۹۳۰ نفر، *پاریس* در حدود ۶۷۰۰۰۰، و *لندن* بیش از ۸۰۰۰۰۰ نفر بود: این در حالی بود که شهرهای تجاری نظیر *بریستول* و نوریچ و شهرهای صنعتی نظیر *لیدز*، منچستر، *ایزرلون*[۱] و *پادربورن* عمدتا جمعیت اندکی داشتند: به نحوی که جمعیت آنها از ۵۰۰۰۰ نفر تجاوز نمی‌کرد. شهر تجاری *هامبورگ* و شهر صنعتیی *لیون* با بنیادهای *قرون وسطایی* و تداوم حیات اقتصادی، در این رابطه استثنا بودند. جمعیت این دو شهر در آغاز قرن نوزدهم از ۱۰۰۰۰۰ نفر تجاوز می‌کرد: اما از آن زمان به بعد آنها دیگر به نماد قدرت سیاسی و مالی غالب نبودند.

برخلاف دوران *قرون وسطا* دیگر قدرت و جمعیت، پراکنده، غیر متمرکز و ناپیوسته نبودند. فقط در کشورهای *آلمانی* زبان، الگوی قدیمی اقتصاد شهری به‌طور موثر به حیات خود ادامه می‌داد: رشد *براندنبورگ* پروسیا در قرن هفدهم حتی این کشورها را نیز دچار تحول کرد. دولت به هزینه‌ی اجزاء متشکله اش رشد یافت: پایتخت در جمیع جهات بر شهرهای ایالتی پیشی گرفت در این راستا کوچکترین اقدام نیز به هزینه‌ی پایتخت‌ها صورت نمی‌گرفت. پایتخت‌ها معمولا در نقاط دارای امتیازات خاص تجاری و دفاعی مستقر می‌شدند–اینها عناصری بودند که ابتدا به ساکن در گزینش آنها دخیل بودند–حاکمان

---

۱. Iserlonn

دورۀ *باروک* تمامی قدرت دولتی را برای تثبیت این امتیازات با خود به همراه آوردند. جائی‌که مراکز طبیعی [برای تاسیس پایتخت] وجود نداشت، آنها از روش *پطر* کبیر در بنیانگذاری *سن پطرز بورگ* تقلید می‌کردند.

خلاصه آن‌که، تکثیر شهرها متوقف شد: ساختن شهرها دیگر برای طبقه کوچک و در حال نضج پیشه وران و بازرگانان، ابزار دستیابی به آزادی و امنیت نبود. بلکه وسیله ای در جهت تحکیم قدرت سیاسی در یک مرکز منفرد زیر نظر مستقیم سلطنت و ممانعت از به چالش طلبیدن حاکمیت مرکزی از سوی سایر نقاط بود که در صورت وجود مراکز پراکنده، کنترل این چالش‌ها دشوار می‌نمود. دوران شهرهای آزاد، با فرهنگهای مختلط و شیوه نسبتاً دمکراتیک آنها در تشکیل اتحادیه، جایگاه خود را به شهرهای دورۀ مطلقه سپرد: چند مرکز بی اندازه رشد نموده و دیگر شهرها را در حالت رکود رها کرده یا آنها را بنحوی خنثی می‌کردند که در عین نا امیدی به حرکات تقلیدی بسنده نمایند.

قانون، نظم و متحدالشکل بودن، تمامی اینها محصولات خاص پایتختهای دورۀ *باروک* بود: اما قانونی برای تثبیت مراتب [اجتماعی] و تامین موقعیت طبقات ممتاز بوجود آمد: نظم عبارت از نظم ماشینی بود که نه برمبنای خون، همسایگی یا خویشاوندی و عواطف، بلکه بر تبعیت از پادشاه حاکم اتکا داشت: و اما متحد الشکل بودن نیز از همین هدف تبعیت می‌کرد که به معنی متحدالشکل بودن دیوانسالاران، با دخمه‌های لانه کبوتری شان [ادارات]، بایگانی هایشان، *روبان قرمزشان*[1]، و ابزارهای بیشمارشان برای تنظیم و نظامِمند نمودن جمع آوری مالیات‌ها بود. ارتش ابزار ظاهری تثبیت این الگوی زندگی، و بازوی اقتصادی آن سیاستهای سرمایه داری سوداگرا بود و ارتش دائمی، بورس، دیوانسالاری و

---

[1]. روبان قرمز اصطلاحی در زمینۀ سیطره‌ی دیوانسالاری و به معنی تلف کردن وقت می‌باشد. و از روبان قرمزی که پرونده‌ها را با آن می‌بستند اقتباس شده است. (م.)

دادگاه نهادهای نمادین آن بود. نوعی هماهنگی بنیادین برتمامی این نهادها حاکم بود: در لابه لای اینها، شکل جدیدی از زندگی اجتماعی، یعنی شهر *باروک* خلق شد.

۳: ابزارهای اعمال جبر

در رشد دولت مدرن، سرمایه داری، فنون و جنگ نقش تعین کننده‌ای بر عهده داشتند. اما برتری یکی بر دیگری غیر ممکن می‌باشد. هر کدام از این مولفه‌ها از طریق علل و عوامل درونی و در پاسخ به شرایط محیطی همسان تکوین یافتند و دولت نیز در موازات آنها رشد کرد.

آموزه‌ی مدرنیستی قدرت مطلقه‌ی سیاسی چگونه نضج گرفت؟ چرا استبداد سیاسی به آسانی از تمرکز گرائی‌های پایتخت اقتصادی و حاکمیت سیاسی که در شهرهای *ایتالیائی* قرن چهاردهم که دارای بیش از یک اتحادیه صنفی و بیش از یک خانواده در مبارزه برای موقعیت بودند، بوجود آمد؟ چگونه شیوه استبدادی با خلق مستبدهای بزرگ نظیر *تئودور*[۱] و مستبدین کوچک نظیر حاکمان دولتهای مناطق آلمانی زبان، در سراسر *اروپا* گسترش یافت–مستبدهایی که قرینه‌ی آنها و برخی مواقع مبادی تولد آنها در میان بازرگانان و سرمایه داران جدید قرار داشت؟ نام دیگری برای قدرت مطلقه در حال نضج وجود دارد: که می‌توان آنرا *توهم باروت* نامید.

ضرب المثل قدیمی که باروت موجب فروپاشی فئودالیسم شد بسیار دور از حقیقت است. گر چه استقلال فئودالی تاب مقاومت در برابر تمرکز قدرت در سلسله‌های سلطنتی ملی را نداشت، باروت توان ارائه‌ی مقر جدیدی در زندگی برای اشراف فئودال را داشت و آنها را از فشار شهرهای محصور نجات می‌داد: زیرا باروت، قدرت و تحرک سربازان حرفه

---

۱ . Tudors

ای را افزایش داد-[مضافاً] تدارک ارتش، حرفه‌ی قدیمی رهبران فئودال بود. ورود باروت به مفهوم واقعی کلمه، در همان اوایل قرن چهاردهم-قرنی که بسیاری از نهادهای قرون وسطایی تحلیل رفتند-ناقوس مرگ شهرهای آزاد را به صدا درآورد.

تا این زمان [قرن چهاردهم] امنیت به ابزارهای فنی بسیار ساده نظیر خندق و حصار اتکا داشت که دفاع کامل در برابر جنگ جویان سوار را که ابزارهای سنگین تهاجمی را حمل نمی‌کردند، ممکن می‌ساخت. یک شهر با استحکامات خوب، در واقع غیر قابل تسخیر بود: حتی در دورانی متاخر همزمان با *ماکیاول*[۱] ، استحکامات بسیار تعین کننده بودند به نحوی که وی خاطر نشان می‌کند که "شهرهای *آلمان* ... دارای استحکاماتی هستند که ... عبور از آنها بسیار دشوار و کسل کننده می‌باشد. زیرا دارای خندق‌ها و *باستیون*‌های[۲] ضروری و توپخانه‌ی کافی هستند، و همواره در انبارهای عمومی شان غذا و آب و سوخت برای یکسال ذخیره می‌شود."

تا قرن پانزدهم، دفاع امر دست بالا در تهاجم بود. رساله‌ی *آلبرتی* در شهر سازی که پس از مرگ وی منتشر شد [قدرت] توپخانه را [در طراحی شهر] چندان به حساب نیاورده بود. و هنر جدید استحکامات نقش بسیار کوچکی را [در طراحی] بازی می‌کرد. در حقیقت، توپخانه به قدری ناقص بود و در ابتدا چنان ناشیانه به‌کار گرفته می‌شد که بنابر قول *گوچاردینی*[۳] محاصره شهرها بسیار کند و غیر مطمئن بود: و تا هنگامه‌ی تهاجم *فرانسه* به *ایتالیا* تحت فرماندهی *شارل* هشتم، با شمار غیر منتظره‌ی سپاه ۶۰۰۰۰ نفری، و گلوله‌های توپ آهنی به جای گلوله‌های سنگی، که با سرعتی که تا آنزمان سابقه نداشت شلیک می‌شدند هیچ شهری بر شهر دیگر امتیازی به‌لحاظ دفاع نداشت. حتی بالاتر از این، در زمینه

---

۱. Macchiavelli

۲. Bastion: بیش آمدگی در دیوار حصار شهر برای تسهیل امر دفاع.(م.)

۳. Guicciardini

حمله نیز تعادل برقرار بود. پس از آن، شرایط معکوس شد: در حالی‌که یک گلوله‌ی آهنی یا سنگی غیر انفجاری که مدافعین از آن بهره می‌گرفتند خسارت اندکی را در میان سربازان مهاجم بارمی آورد در صورت استفاده مهاجمین، خسارات زیادی را با تخریب دیوار یا سقف بوجود آورد، توپخانه‌ی جدید در اواخر قرن پانزدهم شهرها را آسیب پذیر ساخت.

در تلاش برای متعادل ساختن شرایط نظامی، شهرها از آن‌زمان به بعد به رها کردن نظام قدیمی حصارهای ساده که عمدتاً به‌وسیله سربازان غیر نظامی [احتمالا منظور ما مفوود از غیر نظامی نبود ارتش دائمی است] حراست می‌شوند، مجبور گشتند. شهرها به اجیر کردن سرباز مجبور شدند زیرا آنها پیش می‌تاختند و با دشمن درگیر می‌شدند: پس از دفاع موفقیت بار از *میلان* به‌وسیله‌ی *پروسپرو کولنا*[۱] در سال ۱۵۲۱م. شهرها شیوه‌های جدید استحکامات را که بوسیله مهندسین *ایتالیائی* طراحی شده بود، اقتباس نمودند. استحکامات جدید بسیار ماهرانه تر از حصارهای قدیمی بنا شدند: این استحکامات دارای مواضع دفاعی مجزی، بیرون نشستگی در دیوارهای حصار و بدنه‌ی پیش آمده در دو نبشیهای باروی قلعه برای دیدبانی و ستاره ای شکل بودند که اجازه می‌داد توپخانه و پیاده نظام نیروهای مهاجم را از هر سمت که پیشروی نمایند از چپ و راست زیر آتش قرار دهند. با قرار دادن مدافعین در دورترین موضع، آنها می‌توانستند شهر را که صدها متر دور تر از آنان بودند از تیررس توپخانه قدرتمند دشمن مصون نگاه دارند. برای دو قرن این ابتکارات دفاعی به‌نظر امنیت شهر را تامین کرد: اما به مثابه دیگر اشکال دفاع نظامی، بار اجتماعی وحشتناکی را بر مردم تحمیل نمود، و در نهایت این ساکنان شهرها بودند که در بسیاری مواقع به خاطر شرایط نامقبول شهر *قرون وسطایی* که مکررا مورد نقد قرار گرفته است، مسئول [شکست ها] شناخته شدند.

۱ . Prospero Colonna

اینک به جای دیوار ساده‌ی آجری که یک بنّا می‌باید آنرا طراحی و بسازد، خلق نظام دفاعی پیچیده نیازمند دانش وسیع مهندسی و هزینه‌ی گزاف بود. احداث استحکامات جدید دشوار بود و تغییر یا اصلاح، مگر با تقبل هزینه‌های بسیار زیاد، فوق العاده دشوار بود. حصارهای قدیمی را می‌شد قدری امتداد داد که حومه را نیز در بر بگیرند: این حصارها مانع از رشد طبیعی و تغییر و سازگاری نبودند اما استحکامات جدید مانع از گسترش جانبی می‌شدند. در قرون شانزدهم و هفدهم، استحکامات دفاعی دارای همان بار مالی بود که احداث قطار زیر زمینی بر مادر شهر مدرن تحمیل می‌نماید: احداث استحکامات بار سنگینی را بر دوش شهرداری‌ها تحمیل می‌نمود و آنها را در معرض [خطر درخواست] کمک‌های گزاف سرمایه داری قرار می‌داد.

حتی در *فرانسه*، ذیل یک نظام متمرکز، ساکنان شهر *متز*[۱] خدماتشان را به رایگان ارائه می‌کردند به نحوی که تکمیل استحکامات با هزینه‌ی ۲۵۰۰۰ نیروی کار انجام شد که در غیر این صورت هزینه ۵۰۰۰۰ نیروی کار را می‌طلبید: [این امر] تلاش داوطلبانه برای فرار از بارهای سنگین مالی بود. علی رغم رواج استفاده از نیروی کار اجباری در *فرانسه*، هزینه اجتماعی [احداث استحکامات] چندان کم نبود. هزینه‌های سرمایه ای غیر مولد[منظور احداث استحکامات است] موجب انحراف منابع از تولید کالاهای مصرفی و خشکانیدن منابع نیروی انسانی حتی در مواقعی که هزینه‌ی انجام امور معادل پولی نداشت، می‌شد. احتمالا یکی از امتیازات چشمگیر شهرهای *قرون وسطایی* پس از قرن شانزدهم، که به کمک *انگلستان* در استیلای تجاری شتافتند ناشی از آن بود که این شهرها از مالیات بر منابع شان معاف بودند.

---

۱ . Metz

نتایج مستقیم رشد جمعیت به همان دهشتناکی هزینه‌ی احداث استحکامات بود. در حالیکه شهرهای قدیمی به بلوکها و میادینی تقسیم می‌شد که در محاصره‌ی یک دیوار بودند، شهرهای جدید، برج و بارودار و به‌عنوان استحکامات [نظامی] طراحی می‌شدند و شهر با جامه‌ی از پیش آماده که مانع رشد می‌شد، انطباق می‌یافت. شهر، قدیمی یا جدید، فضایی برای توسعه نداشت. توسعه فقط می‌توانست به شکل عمودی صورت پذیرد: و هیچ شهرنشین عاقلی خانه‌ی خود را خارج از حصار در زمینی که کسی در آنجا نبود، بنا نمی‌کرد. کارگزارانی نظیر *ریشیلیو*[۱] دستور دادند که تمامی ابنیه‌های موجود در منطقه‌ی محاط بر شهر دارای برج و بارو تخریب شود. شهر، هم چنان که بعدها در مورد *پاریس* اتفاق افتاد، در وسط زمین بایر که در معرض آتش توپخانه قرار داشت، بنا می‌شد.

استحکامات جدید نه فقط حومه‌ها را پاکسازی کرد بلکه باغات میوه را که در فواصل دور از شهر قرار داشتند و فقط در دسترس اقشار ثروتمند که از عهده‌ی تهیه اسب بر می‌آمدند نیز از بین برد: فضاهای باز داخل شهرها نیز به سرعت، بارانده شدن جمعیت از زمینهای دور از مرکز به‌واسطهٔ ترس و بلایا، و یا بر اثر فشارهای ناشی از حصارکشی زمین‌ها و انحصار زمین، زیر ساخت و ساز قرار گرفتند. ازدحام و تراکم به تحلیل معیارهای *قرون وسطایی* ساخت و ساز فضا، حتی در برخی از شهر هایی که شکل *قرون وسطایی* خود را برای مدتهای مدیدی حفظ کرده بودند، منجر گشت. در واقع از دحام بیش از اندازهٔ پایتخت‌ها بسیار زودتر از قرن هفدهم آغاز شد: استو[۲] خاطر نشان می‌سازد که در *لندن*، ابنیه‌ی چوبی برای استفاده بیشتر از فضای دیوارهای حجیم و سنگی، جایگزین ساختمانهای سنگی شدند، و نیز ابنیه‌ی چهار و پنج طبقه جایگزین بناهای دو طبقه شدند. (گذار از

---

۱ . Richelieu

۲ . Stow

سازه‌های آجری به اسکلت فولادی در اواخر قرن نوزدهم در شهرهای *امریکایی* به همین دلایل شکل گرفت.) با این‌حال این امور در قرن هفدهم عمومیت یافت و ساخت و سازهای نظام‌مند مستقلات بلند مرتبه–پنج و شش طبقه در *ژنو* قدیمی یا *پاریس* برخی مواقع ده یا دوازده طبقه در ادینبورگ–آغاز شد.

فشار رقابت برای فضا موجب بالا بردن ارزش زمین در مراکز سیاسی شد. ارزش بالای زمین در برلین پس از دورهٔ فردریک کبیر[1]، منجر به بدتر شدن الگوی مسکن یعنی زمین هایی با تراکم بیش از اندازه، فقدان زمین بازی برای بچه ها، کمبود نور، هوا و تسهیلات درونی و در نهایت اجاره‌های بالا شد. آلونک نشینی برای بخش زیادی از جمعیت و نه تنها گدایان، دزدان، کارگران فصلی و دیگر افراد بی‌خانمان، به مشخصه‌ی اصلی شهرهای در حال رشد قرن هفدهم مبدل شد. وجود آلونک‌ها، اصول زیبا شناختی عالی معماران و شهرسازان را به مثابه‌ی ادعاهای گزاف زیبا شناختی دربار [*فرانسه*] به جهت استفاده‌ی مستمر از دالانهای *ورسای* به‌عنوان محل ادرار عمومی، زیر سوال برد.

در حدود قرن شانزدهم، رویه مهندسان *ایتالیایی* بر برنامه‌ریزی شهری مسلط بود. رساله‌ی *دورِر*[2] در باره‌ی استحکامات شهری فقط به‌طور مختصر به شهر به معنی اخص کلمه می‌پردازد: در بخش عمده‌ای از دیگر طرحها و کتابها از شهر به‌عنوان زائده‌ی صرف امور نظامی بحث می‌شود: به‌عبارت دیگر، شهر، فضای "اشغال نشده ای" است که به حال خود رها می‌شود. *لئوناردو داوینچی* نظیر *پالادیو*[3] در دستنوشته‌هایش به‌طور اخص از شهر صحبت می‌کند و پیشنهاد می‌نماید که مسیرهای پیاده از شریانهای پررفت و آمد جدا شود و تا آنجا پیش می‌رود که *دوکِ میلان*[4] را ملزم به استانده کردن تولید انبوه خانه‌های کارگری

---

۱ . Frederick II (۱۷۸۶-۱۷۱۲م) پادشاه پروس (۱۷۸۶-۱۷۴۰م) ملقب به فردریک کبیر(م.)

۲ . Albereche Durer (۱۴۷۱-۱۵۲۸م) نقاش و حکاک آلمانی. (م.)

۳ . Anderea Palladio (۱۵۰۸-۱۵۸۰م)معمار ایتالیایی. (م.)

۴ . Duke of Milan

می‌نماید. با این‌حال با وجودِ این پیشنهادات معنی دار، کمک وی به هنر برنامه‌ریزی شهری در مقایسه با اشتیاق فوق العاده اش به بهبود هنر استحکامات و تهاجم، ناچیز است، می‌توان به سهولت ملاحظه نمود که فرصت و انرژی خلاق وی در چه عرصه ای تبلور یافته است.

در نهایت این جنبش در انواع استحکامات که در قرن هفدهم زیر نظر مهندس بزرگ واوبان[1] طراحی شد، به اوج خود رسید–این شیوه به‌قدری کامل بود و توسط وی به شکل نظام‌مند طراحی شده بود که مستلزم وجود بازوی جدید ارتش، یعنی معدن کاران و سربازان مهندسی، برای از میدان بدر بردن آن بود. گرچه هنر استحکامات نظامی مستلزم از خود گذشتگی‌های بی پایان بود، اما بلافاصله پس از آنکه به شکل نهایی خود دست یافت، دچار فروپاشی شد. دوربین‌های جدید، اجرای آتش توپخانه را بهبود بخشید و تحرک مضاعف در پشتیبانی ارتش از طریق کانالهای آبی، جاده‌ها و سازماندهی اداره‌ی خوار و بار ارتش، انگیزه‌ی جدیدی به تحرک ارتش داد. در همین اثنا، دولت محلی خود به "شهر[2]"مبدل شد که می‌بایست از آن دفاع نمود.

٤: جنگ به عنوانِ عاملِ شهر ساز

توسعهٔ اکید هنر استحکامات نظامی، توجه خاص در ساختمان را از معماری به مهندسی، از طرح زیباشناختی به محاسبات عینی وزن، عدد و موقعیت[3] منتقل نمود که پیش درآمدی بر [ساختار] گسترده‌ی ماشینی بود. اما به‌طور اخص، تصویر محدود شهر *قرون وسطایی*، با فواصل کوتاهش [که پیاده گز می‌شد]، چشم‌انداز بسته‌اش، فضاهای سرهم بندی شده‌اش را به جهان گسترده‌ی تفکر سیاسی عصر *باروک*، با آتش توپخانه و

---

[1]. Sebastien le Prestre vauban (۱۷۰۷-۱۶۳۳م.) معمار و مهندس نظامی فرانسوی. (م.)

[2]. به احتمال منظور مامفورد از کلمه شهر در اینجا گستردگی تشکیلات دولتی است و شاید هم به طور استعاری به ناحیه ای به همین نام در *لندن* اشاره دارد.

[3]. Position

وسائط حمل و نقل چرخ دار که در مسافات دور قادر به تحرک بودند، و خواست مضاعف برای غلبه بر فضا و محسوس ساختن آن از راه دور رهنمون شد.

بخش قابل توجهی از تدابیر جدید زندگی از تخریب، تخریبی گسترده نشات می‌گرفت. دینداری مسیحی و مال اندوزی سرمایه داری برای تحریک فاتحین جدید برای نفوذ به آن‌سوی آبها به منظور غارت *هند*، *مکزیک* و *پرو* متحد شدند. در همین حین، الگوی جدید استحکامات [نظامی]، الگوی جدید ارتش، الگوی جدید کارگاههای صنعتی، که به بهترین وجه در کارخانه‌های اسلحه سازی و تسلیحات متبلور می‌شد، زمینه را برای واژگونی شیوه‌های نسبتا مشترک و جمعی زندگی در شهرهای برج و بارودار را فراهم ساخت. حمایت جای خود را به استثمار سبوعانه داد: آدمی به‌عوض امنیت، بدنبال فتح و توسعه طلبی ماجراجویانه برآمد. طبقه‌ی کارگر در میهن خود تحت حکومت ددمنش و مستبدتر از آنچه که تمدنهای وحشی *شمال* و *جنوب امریکا* را در هم می‌کوبید، قرار گرفت.

جنگ، تمامی تحولات فوق را شتاب بخشید: و آهنگ حرکت تمام نهادها را تنظیم کرد. ارتش دائمی جدید، که در روزهای صلح به همان قدرت گستردگی و هیبت روزهای جنگ بود، جنگ را از شکل یک پدیده‌ی نامنظم به صورت فعالیت دائمی در آورد. نیاز به عضله‌های پرهزینه‌ی جنگ، شهرها را در چنگال الیگارشی رباخوار که زندگی مجلل داشتند و سیاستهای شریرانه‌ی حکام را به‌واسطهٔ سود و تاراج، تامین مالی می‌کردند قرار داد، الیگارشیِ مذکور در پی تحکیم موقعیت خویش از طریق پشتیبانی از استبداد بود. در مواقع بروز بحران اقتصادی، تفنگ سربازان اجیر، می‌توانست به سمت اولین نشانه‌های شورش و انقلاب، یعنی اقشار پائین دست نشانه رود. (*انگلستان* زودتر از بقیه کشورها توانست به‌واسطهٔ برانداختن خاندان مستبد *ستوارت*[1] از الگوی *باروک* رهایی یابد.)

[1] . Stuart

در *قرون وسطی*، سربازان وادار می‌شدند که در قدرت خویش، پیشه‌وران، بازرگانان و کشیشان را سهیم سازند: اینک در ذیل اندیشهٔ سیاسی دولتهای مطلقه، تمامی قوانین، به قوانین مادّی مبدل شدند. همان کسی که قادر بود ارتش و تسلیحات لازمه‌ی آنرا تأمین نماید، قادر بود آقا و صاحب شهر گردد. شلیک، هنر حکومت را آسان ساخت: قدرت شللیک، سریعترین راه پایان‌دادن به یک مجادله‌ی پیچیده بود. به‌عوض پذیرش اصلاحات که تنوع طبایع، منافع و اعتقادات را تأمین میکرد، طبقات حاکم فقط از طریق قدرت نظامی اقتدار خود را تأمین می‌کردند. در فرهنگ واژگان طبقات حاکمه فقط واژه‌ی "ستاندن" وجود داشت. تفنگ، توپ، ارتش دائمی به ایجاد رقابت میان حکامی که قانون دیگری را غیر خواست و هوس خود نمی‌شناختند، منجر شد–این رقابت وحشتناک میان مستبدین، سوءظن‌ها و اوهام را برخی مواقع به شکلی احمقانه و برخی مواقع به شکلی ماهرانه به آئین‌های سیاسی ارتقاء دادند. امروزه مقلدین تمامیت‌خواه آنها، بدون کوچکترین توهم و پندار اما با ظرافت بسیار زیاد برای تخریب، وجود و هستی تمدن جهانی را تهدید می‌کند.

دگرگونی در هنر جنگ به حاکمان دورهٔ *باروک* امتیاز پرقدرتی بخشید. این نیرو، بیش از هرنیروی منفرد دیگری، سرشت و خمیره‌ی شهر را دگرگون ساخت. قدرت به مترادف عدد و عدّه مبدّل شد. بوتر[۱] می‌نویسد "بزرگی شهر به معنای وسعت زیاد یا عظمت حصارها نیست، بلکه توده و شمار ساکنان و قدرتشان می‌باشد؛ ارتش که برای جنگهای دائمی به‌خدمت گرفته می‌شد به عنصر جدیدی در دولت و زندگی شهرمرکزی تبدیل شد. در *پاریس* و *برلین* و دیگر مراکز کوچکتر، ارتش تقاضای جدیدی در خصوص مسکن خلق کرد، زیرا امکان جادادن و اسکان دائمی سربازان در میان ساکنان شهر بدون نارضایتی و شکایت فراهم نمی‌شد. شاهد مدعا در این رابطه کوشش‌هایی است که در مستعمرات

---

۱ . Boter

انگلستان در *امریکای شمالی* شکل گرفت.» پادگانهای نظامی در نظام *باروک*، همان جایگاه صومعه‌ها در نظام قرون وسطایی را داشتند؛ و میادین مشق و سان–برای امثال اردوگاه جدید *مارس* در *پاریس*–که در شهرهای جدید به‌عنوان *مارس* شناخته می‌شد در نقاشی‌های دورهٔ *رنسانس* نیز وجود داشت. گردهمایی برای مراقبت و محافظت، مشق [نظامی] و سان، به یکی از نمایشات توده‌ای بزرگ برای توده‌ی برده صفت در حال افزایش مبدل شد: صدای شیپور، ضربات طبل، صدای شاخص مرحلهٔجدید زندگی شهری، درست به‌مثابه به‌صدا درآمدن ناقوس‌ها در شهرهای *قرون وسطا* بود. استقرار طاق نصرتها، خیابانهائی‌که ارتش پیروز می‌توانست با حداکثر تأثیرگذاری بر تماشاچی رژه برود، مرحله‌ای غیرقابل اجتناب در طراحی مجدد مراکزی جدید شهری بالاخص *پاریس* و *برلین* بود.

به‌موازات پادگانها و زمین‌های مشق، که قطعات وسیعی را در مراکز بزرگ اشغال می‌کردند، کارخانه‌ها و انبارهای تسلیحات جای گرفتند. در قرن شانزدهم شمار زیادی از این ابنیه‌ها [در شهرها] احداث شد. در حدود سال ۱۵۴۰ *فرانسیس اول*، یازده کارخانه و انبار تسلیحات احداث کرد: این روند در تمامی دیگر مراکز [پایتخت‌ها] به شکلی ضعیف و با روندی کندتر اتفاق افتاد. همانطوریکه *سومبارت*[۱] خاطرنشان کرده است، سربازان، مصرف‌کنندگان صِرف بودند، و حتی در واقع تولیدکنندگانی که خط تولیدشان گرایش منفی داشت. تقاضای مسکن برای سربازان، با تقاضای مشابهی در زمینهٔ تدارک مواد غذایی، آب مشروب و پوشاک همراه بود. از این‌رو ردیفی از مشروب‌فروشی‌ها و خیاطان ارتش در اطراف پادگانها؛ یعنی دومین ارتش دائمی از مغازه‌داران، خیاطان، می‌فروشی‌ها، و فاحشه‌خانه‌ها رشد نمودند–بدبخترین کسانی که گرفتاری خود را مرهون تعارضات نظامی

---

۱ . Sombart

بی‌پایانی می‌دانستند که *اروپا* را دربرگرفته بود و در قرن هیجدهم به اوج خود رسید (مراجعه کنید به خلاصه آماری که توسط *سوروکین*[1] به شکلی استادانه تدوین شده است).

[نکته‌ای که می‌بایست در اینجا بدان اشاره کرد] توجه اندک به حضور پادگان به‌عنوان یک عنصر در ایجاد شهرهاست. در سال ۱۷٤۰م. شماره نظامیان مستقر در *برلین* ۲۱۳۰۹ نفر از کل جمعیت ۹۰۰۰۰ نفری شهر بود که در حدود یک‌چهارم جمعیت شهر بود. حضور انبوه انسانهای فرمانبردار و ماشینی صفت، ضرورتاً بسیاری از جنبه‌های زندگی را تحت تأثیر قرارداد. ارتش، به‌واسطه نظم و انتظام‌اش، الگویی را برای دیگر اشکال اجبار سیاسی فراهم ساخت: مردم به پذیرش عربده‌های ستیزه‌جوی گروهبان مشق [نظامی] و شیوه‌های وحشیانه و متکبرانه‌ی طبقات فرادست وادار شدند: این روشها به‌وسیله صاحبان صنایع، که در کارخانه‌های خود شبیه مستبدین مطلقه العنان بودند، تکرارشد. *هوتون*[2] در تاریخ *بیرمنگام*[3] نقل می‌نماید که چگونه یک مالک در سال ۱۷۲۸" ... به زور یک بنای عمومی را ابتدا، *تالار* چرم نامید و سپس به ملک خصوصی تبدیل کرد... [وی] مکرراً ساکنان [شهر] را در رابطه با ادعایشان [در مورد ساختمان فوق] فرا خواند، اما کسی قدم پیش ننهاد، مالک به کرختی و سستی آنان خندید و ملک را در اختیار خودگرفت؛ در زیر جلا و لطافت رفتارهای طبقات فرادست دورهٔ *باروک*، تهدید دائمی و نظم اجباری نهفته بود. این دو مشخصه، تمامی جنبه‌های زندگی *باروک*، حتی تجمل و حماقت آنرا تهدید می‌کرد.

(F2) ۵: ایدئولوژی قدرت

---

[1]. Sorokin
[2]. Hotton
[3]. Birmingham

دوبازوی نظام جدید، ارتش و دیوانسالاری بود: این دو، پشتیبان معنوی و دنیوی استبداد متمرکز به شمار می‌رفتند. هردو عنصر، اثربخشی خود را به هیچ وجه مرهون قدرت بزرگتر و بسیار فراگیر مالیه و صنعت سرمایه‌داری نبودند. می‌بایست همراه با *ماکس وبر*[۱] این نکته را خاطرنشان نمود که مدیریت عقلانی [گردآوری] مالیات، دستاورد شهرهای *ایتالیایی*، بعد از زمان از دست‌رفتن آزادی بود. الیگارشی جدید *ایتالیا*، اولین قدرت سیاسی بود که مالیه خود را در تناظر با اصول دفترداری تجاری انتظام بخشید—و بلافاصله می‌توان دست ظریف کارشناسان مالیاتی و مدیران مالی *ایتالیائی* را در تمامی مراکز اروپایی مشاهده کرد. گذار از اقتصاد معیشتی به اقتصاد پولی، به‌مقدار زیادی منابع دولتی را افزایش داد. انحصار رانتِ به‌دست‌آمده از راهزنی دریایی و غارت، جزیه حاصله از سرزمین‌های مفتوحه، انحصار امتیازات خاص در تولید و فروش به‌واسطهٔ امتیازاتی که از سوی دولت اعطا می‌شد، و کاربرد آن در رابطه با اختراعات صنعتی، تمامی این منابع، خزائن فرمانرمایان را انباشت. گسترش مرزهای دولتی به منزله افزایش جمعیت مالیات‌دهنده بود: افزایش جمعیتی شهر مرکزی به مفهوم افزایش رانت[۲] بود. هردو شکل افزایش [درآمد دولت]، نهایتاً به پول تبدیل شده و به خزانه‌داری مرکزی واریز می‌گشت، حکومت‌های سلطنتی نه تنها در زمینهٔ بنیانگذاری صنایع، در تسلیحات، در تولید چینی‌آلات و فرشینه‌ها، شیوه سرمایه‌داری را در پیش گرفتند؛ بلکه ذیل اندیشهٔ "موازنه مطلوب تجاری" در پی ایجاد نظام استثماری بودند که هردولت می‌بایست در مبادلات [بین‌المللی] برحسب طلا، چیزی بیش از آنچه از دست می‌داد، به دست آورد.

---

[۱] . Max weber

[۲] . Rent در نزد ریکاردو بخشی از ارزش تولیدی زمین می‌باشد که به مالک زمین پرداخت میشود. در نزد مارشال به معنی درآمد حاصله از مالکیت مالکیت زمین و دیگر منابع رایگان خداداد می‌باشد. (م.)

سرمایه‌داری به‌نوبه‌ی خود نظامی‌گرا شد، و بر بازوان دولت، بالاخص پس از تأسیس بنیادهای استثمار مستعمرات و امپریالیسم که دیگر قادر به چانه‌زنی برای کسب امتیاز نبودند، اتکا داشت. بالاتر از همهٔ اینها، توسعهٔ سرمایه‌داری رفتار سکولار[۱] در زمینهٔ اندیشه و شیوه‌های عینی ارزیابی در تمامی عرصه‌ها را گسترش داد: زندگی دورهٔ *باروک* بر همین [روشهای] پیچیده، دقیق، منتظم، و به‌طور ساختگی کارآمد اتکا داشت. طبقات جدید بازرگان و بانکدار بر نظم، جریان عادی امور، قدرت، روش و تحرک تأکید می‌کردند، رفتارهایی که به افزایش نظارت عملی مؤثر تمایل داشتند. *هاکوب فوگر*[۲]، حتی دارای مجموعه‌ی مسافرتی مخصوص برای خود بود که شامل سیستم غذاخوری می‌شد و به‌شکل منسجم سازمان‌یافته بود: [به‌طور خلاصه] هیچ‌چیز به شانس و اتفاق برگزار نمی‌شد. قالبی که در ضرب سکه در ضرابخانه‌ی ملی به‌کارگرفته می‌شد نماد ویژگیها و خواص درحال ظهور نظم جدید بود. تمایلاتی که بعدها در علوم طبیعی گسترش یافتند، ابتدا در دفترخانه‌های حسابداری ظاهر شدند: تأکید بازرگانان بر ریاضیات و ادبیات—که هردو برای تجارت راه دور، بواسطهٔ آنکه عامل پرداخت برمبنای دستورات مکتوب عمل می‌نمود، ضروری بودند–به مؤلفه‌ی اصلی آموزش جدید مدارس دستور زبان تبدیل شدند. تصادفی نبود که *نیوتون*، رئیس ضرابخانه شد یا اینکه تجّار *لندن* به تأسیس *انجمن سلطنتی* و انجام آزمایشات در فیزیک کمک کردند. این رشته‌های مکانیکی در واقع قابل تبدیل [به امور اجتماعی و تجاری] بودند.

در ورای منافع بلافصل سرمایه‌داری جدید، با عشق تجریدی پول و قدرت، تغییری در تمامیّت چارچوب مفهومی بوقوع پیوست. اولین تغییر، مفهوم جدید فضا بود. سازماندهی

---

۱. Secular

۲. Jacob Fugger (۱۴۵۹-۱۵۲۵) بازرگان و بانکدار آلمانی. (م.)

فضا یکی از بزرگترین پیروزی‌های اندیشهٔ باروک بود که فضا را ممتد ساخت، آن‌را تا حد اندازه‌گیری و انتظام تقلیل داد، حدود آن‌را برای شمول فواصل بی‌نهایت دور و بی‌نهایت کوچک گسترش داد؛ و در نهایت فضا را با حرکت درهم آمیخت.

این تحولات ابتدا به‌وسیلهٔ نقاشان و معماران شکل گرفت که با *آلبرتی*[۱] *برونولسکی*[۲] و *اوچلو*[۳] آغاز می‌شد. در حالی‌که واقع‌گرایان *فلاندری* با کار برروی وسایل پیشرفته صنایع ریسندگی درک دقیقی از فضا داشتند، سازماندهی فضا برمبنای ریاضی در قرن پانزدهم توسط *ایتالیائی‌ها* در محدوده‌ی دو سطح هندسی یعنی چارچوب-پیش‌زمینه و خط افق صورت گرفت. ایتالیائی‌ها نه تنها فاصله را به شدتِ رنگ و کیفیت نور ارتباط دادند، بلکه [فاصله] رابه حرکت اجسام از طریق تصویر بعد سوم مرتبط ساختند. در کنار هم قراردادن خطوط و اجسام نامربوط که تاکنون بی‌سابقه بوده است در چارچوب چهارضلعی *باروکی*- که از مرزها و حدود نامنظم نقاشی قرون وسطی متمایز شد،-با تثبیت سیاسی منطقه درچارچوب منسجم دولت همزمان بود. اما تکوین‌خط مستقیم و بَر ساختمانی یکنواخت، به‌عنوان ابزار بیان حرکت یکسان، حداقل یک قرن قبل ازساخت نماهای واقعی در کنار خیابانهای بی‌انتها (به لحاظ بصری) شکل گرفت.

به همین روال، مطالعهٔ پرسپکتیو دیوار حصار را حذف کرد و فاصله را در سمت افق افزایش داد و توجه را بر سطوح دورشونده متمرکز ساخت . این پدیده مدتهای مدیدی قبل از آنکه دیوار به‌عنوان یکی از ویژگیهای برنامه‌ریزی شهری حذف شود مرسوم شده بود. این امر مقدمه‌ی زیباشناختی برای خیابانهای بزرگ دورهٔ *باروک* بود، که غالباً دارای یک تک ستون هرمی، یک طاق یا یک ساختمان منفرد برای پایان‌بخشیدن به اشعه‌های خطوط

---

[۱]. Leon Battista Alberti (۱۴۰۴-۱۴۷۲م.) معمار و نقاش ایتالیائی. (م.)

[۲]. Fillipo Brunelleschi (۱۳۷۳-۱۴۴۶م.) معمار و حکاک فلورانسی. (م.)

[۳]. Paolo Uccello (۱۳۹۷-۱۴۷۵م.) نقاش ایتالیائی. (م.)

گچبری و لبه‌های سنگفرش بود. دید و چشم‌انداز بلند به فضا—که از نشانه‌های طرح *باروک* است—ابتدا به‌وسیله‌ی نقاشان کشف شد.عبور [از مقابل یک شیء] بسیار مهمتر از نزدیک شدن به آن بود: در پیش زمینهٔ قصر *فارنیز*[1] در مقایسه با نمای زشتی که تپه را می‌پوشاند، جذابیت نسبتاً کمتری وجود داشت. پنجره‌ی جدید *رنسانسی*، به‌طور قطع یک قاب عکس بود، و نقاشی *رنسانسی* یک پنجره‌ی تصوری در شهر است که باعث فراموشی حیاط کسل‌کننده‌ای است که یک پنجره‌ی واقعی می‌تواند ارائه نماید.

گرچه نقاشان متقدم بر دکارت، ریاضیات *دکارتی* را ارائه کردند در سیستم مختصات آنها، مفهوم کلی زمان نیز بیان ریاضی یافت. از قرن شانزدهم به بعد، ساعت خانگی در خانواده‌های طبقات فرادست بسیار مرسوم شد. اما در حالی‌که فضای *باروکی* موجد حرکت و سفر بود خود به تصرف سرعت درآمد —شاهد مدعا گاری‌های چرخدار اولیه و دوچرخه می‌باشد—زمان *باروکی* فاقد ابعاد بود: زمان *باروکی* پیوستار لحظه به لحظه به‌شمار می‌رفت. زمان، نه به شکل استمرار و انباشتی، بلکه به‌صورت ناپیوسته ظاهره می‌شد و از شکل زمان همیشگی و دائمی به‌درآمده بود. شیوه‌ی اجتماعی زمان *باروکی* مفهومی از مُد را یدک می‌کشید که هرسال تغییر می‌کرد؛ و در جهان مُد خطا و اشتباه جدیدی—منسوخ شدن—ابداع می‌شد. و آن ابزار عملی [زمان باروکی] روزنامه بود که با "حوادث" منطقاً گسسته و پراکنده، فقدان هرگونه اتصال بنیادی به استثنای همزمانی، سروکار داشت. اگر در اشکال فضایی، الگوهای تکراری معنای جدیدی به‌خود می‌گرفتند—ستونها در نمای ساختمان‌ها، ردیف انسانها در میدان سان و رژه—در زمان، تأکید بر تازگی بود. همچنان‌که در مورد تب و موج باستان‌شناسی این نه کشف تاریخ، که انکار آن مدنظر بود. تاریخ واقعی را نمی‌توان کشف کرد.

---

[1]. Farnese Palace

مجرداتی نظیر پول، پرسپکتیو فضایی و زمان ماشینی، چارچوب محصور زندگی جدید را فراهم آورد. تجربه، مستمراً به تنها عناصری که امکان تفکیک و جداسازی آنها از کل فراهم بوده و به‌صورت جداگانه سنجیده می‌شدند تقلیل یافت. بدین ترتیب تعدد اجزا و عناصر جایگاهسازمان و نظام را اشغال کرد. آن بخش از تجربه که بقایای مبهم از خود برجای نمی‌گذاشت، واقعی قلمداد میشد؛ و اگر چیزی برحسب حس بینایی و نظم ماشینی قابل بیان نبود، ارزش ابراز را نیز نداشت. در هنر، پرسپکتیو و کالبدشکافی؛ در اخلاقیات، اعتراف نظام‌مند به گناهان درنزد *یسوعیان*؛ در معماری، تناسب ثابت پنج فرمان، و در برنامه‌ریزی شهری، پلان هندسی که به شکل ماهرانه طراحی شده بود مضامین اشکال جدید زندگی بودند.

اشتباه نکنید؛ عصر تحلیل‌های تجریدی، همچنین دورۀ تبیین‌های فکری درخشان نیز بود. نظام جدید سروکارداشتن با اجزای قابل تحلیل ریاضی به جای ”کلّ‌ها“ برای اولین بار ابزارهای عام قابل فهمی را برای تقرب به این کلّ‌ها فراهم آورد: ابزار نظمی که نظیر دفترداری دوبل درتجارت مفید بود. در علوم طبیعی، روش تجرید منجر به کشف واحدهایی شد که می‌توانستند بطور کامل مورد بررسی قرارگیرند، درست بدان دلیل که آنها تکه‌تکه و جزءجزء بودند. دستاوردهای مربوط به قدرت نظام‌مند اندیشه، و پیش‌بینی دقیق حوادث طبیعی، به‌واسطۀ یک سری پیشرفتهای بزرگ فنی موجه جلوه نمودند.

اما درعرصه اجتماع، تفکر برحسب تجریدات، آثار فاجعه‌آمیزی به همراه داشت. نظم جدیدی‌که درعلوم طبیعی مستقر شد برای تشریح یا توصیف واقعیتهای اجتماعی بسیار محدود بود و حتی تا قرن نوزدهم تکوین مقوله تحلیل آماری نقش بسیار اندکی در بسط اندیشۀ اجتماعی داشت. در قانون و عرصه‌ی حکومت، انسانهای واقعی، انجمن‌ها و شهرهای واقعی، به‌مثابه اجسام تصوری و غیرواقعی درنظر گرفته می‌شدند؛ در حالی‌که

موهوماتی نظیر حقوق الهی، سلطه‌ی مطلقه، دولت و حاکمیت به‌مثابه واقعیات مدّنظر قرارمی‌گرفتند. "انسان رهاشده" از مفهوم وابستگی به انجمن و همنوع، جدا افتاده و بی‌جا و مکان بود: به مثابه اتم قدرت، بیرحمانه در پی فرمان بود که از سوی قدرت صادر می‌شد. بواسطهٔ جستجوی قدرت مالی و سیاسی، انگاره‌ی محدودیت یعنی محدودیت نفرات، محدودیت ثروت، محدودیت رشد جمعیت، محدودیت گسترش شهری ناپدید شد؛ و گسترش کمّی به پدیده‌ی غالب تبدیل شد. [این در حالی است که در دورهٔ قرون وسطا] بازرگان نمی‌توانست زیاد ثروتمند باشد، دولت نمی‌توانست منطقه‌ی وسیعی رابه تصرف درآورد و شهر چندان بزرگ نبود.

بوترو که معاصر این بسط کمّی بود، چنین خاطرنشان می‌نماید "بنیانگذاران شهرها براین باور بودند که قوانین و نظام مدنی را جائی‌که انبوه عظیمی از انسانها در هم می‌لولند نمی‌توان به‌سادگی حفظ کرد (زیرا انبوه جمعیت، تولیدمثل نموده و موجب اغتشاش می‌شود) آنها شمار شهروندان را تا آنجا محدود کردند که ورای آن، فرم و نظمِ حکومتی مورد نظر آنان در شهرها، دیگر قابل دوام نبود. اما *رومی‌ها*، از آن جائی‌که تصور می‌کردند قدرت (که بدون آن شهر دیگر نمی‌تواند پابرجا بماند) عمدتاً ناشی از شمارجمعیت می‌باشد تمامی راهها و ابزارها را برای گسترش و عظمت کشورشان بکار می‌بستند".

آرزو و خواست هرچه بیشتر پیروان و تابعین—که به منزله‌ی گوشت گاوهای شیرده که می‌توان از آنها مالیات و رانت دریافت کرد–با آرزوی سلاطین و سرمایه‌داران که در پی بازارهای هرچه متمرکزتر و بزرگتر بودند، متناظر می‌شد. قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی یکدیگر را تقویت می‌کردند در نتیجه شهرها رشد کردند؛ رانت افزایش یافت و مالیات بیشتر شد. هیچ یک از این دستاوردها تصادفی به دست نیامد.

(F2) ٦: حرکت و خیابان

از آنجائی‌که با عصر تجریدات سروکار دارم، بر آن هستم تا این شیوه را ادامه دهم. [بنابراین] پیش از آنکه به کل بپردازم به جزء خواهم پرداخت. ابتدا به خیابان می‌پردازم و سپس به ساختمانها و نهادهای مجزا خواهم پرداخت، و فقط پس از اینها است که به شهر خواهیم رسید، که آن‌هم نه به‌عنوان یک واحد اجتماعی کامل بلکه به‌عنوان یک واحد زیباشناختی، مورد بازبینی قرارخواهد گرفت.

خیابان مهمترین نماد و واقعیت اصلی شهر دورهٔ *باروک* بود. نه تنها امکان آن وجود داشت که یک شهر را در کل به سبک دوره *باروک* طراحی نمائیم ؛ بلکه امکان آن وجود داشت که با احداث نیم‌دوجین خیابان و یا یک محله‌ی جدید، مشخصات شهر *باروکی* را مجدداً خلق کرد. در گسترش خطی طرح شهر، حرکت وسائط چرخ‌دار نقش اساسی داشت؛ و هندسی‌کردن عمومی فضا که مشخصه‌ی این دوره بود، می‌توانست رویهمرفته فاقد کارکرد بوده و حرکت ترافیک و حمل و نقل را تسهیل نکرده و در عین حال، بعنوان بیان مفهوم مسلط زندگی عمل می‌نمود. طی قرن شانزدهم استفاده از چهارچرخه‌ها و گاری‌ها در شهرها عمومیت یافت. این امر تاحدودی ناشی از اصلاحات فنی بود که چرخهای توپر قدیمی را با چرخهایی که از قطعات مجزی توپی، طوقه، پره، و یک چرخ اضافی برای تسهیل چرخش [درجهات مختلف] ساخته شه بود، جایگزین کرد.

در مقابل به‌کارگیری وسائط چرخ‌دار مقاومتهایی شکل گرفت، که دقیقاً مشابه مقاومتهایی بود که سه‌قرن بعد در برابر راه‌آهن ظهور کرد. خیابانهای شهر *قرون وسطا* نه در اندازه و نه در مفصل‌بندی‌ها با چنین شیوه‌ای از رفت و آمد انطباق نداشت. *توماس* می‌نویسد که در *انگلستان* اعتراض‌هایی با این ادعا که در صورت حرکت گاری‌های آبجوفروشی سنگفرش خیابانها غیرقابل نگهداری خواهند شد، رخ داد. این درحالی بود که

در *فرانسه* به سال ١٥٦٣م. پارلمان از پادشاه درخواست کرد حرکت وسائط چرخ‌دار در خیابانهای *پاریس* را منع گردد –و همین امر مجدداً در قرن هیجدهم تکرار شد. با این همه، روح جدید در جامعه، ناشی از حمل و نقل سریع بود. تسریع حرکت و غلبه بر فضا، آرزوی تب‌آلود "به جایی رسیدن" از نمودهای اراده‌ی معطوف قدرت بود. همان‌گونه که *استو* خاطرنشان می‌سازد، زمانی‌که مُد [و رسم و روش نو] در *لندن* مرسوم شد "جهان بر روی چرخ حرکت می‌کرد." پیش از آنکه قانون جاذبه‌ی *نیوتن* صورت‌بندی شود، حجم، شتاب اولیه و زمان، مقولات تلاش‌های اجتماعی بودند.

حرکت در خط مستقیم درخیابان صرفاً [عملی] صرفه‌جویانه نبود بلکه نوعی تفریح خاص به شمار می‌آمد: حرکت درخط مستقیم نوعی شعف و حرکت نرم را که پیش از آن فقط به واسطهٔ چهار نعل تاختن سوارکاران در دشتها و مناطق جنگلی خاص شکار شناخته شده بود، امکان‌پذیر ساخت. این شعف و لذت را می‌شد با مکانیابی منظم ساختمانها، با نماهای منتظم حتی کتیبه‌ها و گچبری‌ها، که خطوط افقیشان به یک نقطه گریز تمایل داشتند درست در جهت حرکت کالسکه بیشتر کرد. درهنگام پیاده‌روی، چشم با تنوع و گونه‌گونی‌ها نرد عشق می‌باخت، اما بالاتر از شیوه‌ی راه‌رفتن، جابجایی و حرکت خواستار تکرار واحدهایی بود که می‌بایست دیده شوند: به این ترتیب که یک بخش مجزا، همانطوری که لحظه‌ای جلوه کند، بتواند مجدداً بازیافت شده و به صورت ترکیبی جلوه‌گر شود. آنچه در مقایسه با موقعیت ثابت و یا حرکت و پیاده کسل‌کننده می‌نمود به وزنه‌ی تعادل ضروری در حرکت اسبان تیزرو تبدیل می‌شد.

با تأکید بر تقاضاهای ترافیک متکی بر حرکت وسائط چرخدار که در قرن هفدهم به پدیده‌ای ضروری تبدیل شد، مایل نیستم نیاز تعیین‌کننده و شاخصی،[یعنی] نیاز و ضرورت خیابان برای حرکت نظامی را که پیشتر خود را نشان داده بود مورد چشم‌پوشی

قراردهم. *آلبرتی* که در هرصورت نظریه‌پرداز شهر دورهٔ *باروک* به‌شمار می‌رود،میان خیابانهای اصلی وفرعی تمییز قایل شده است. خیابان نوع اول—که نام آن نیز مهم است– خیابان نظامی بود: به‌نظر وی این خیابانها می‌بایست مستقیم باشند. کسی که عده‌ای را در شهری با طرح غیرمنتظم هدایت کرده باشد، دشواری هدایت آنها با آرایش نظامی را در پیچ و تابها، بالاخص خیابانهایی که شیب‌بندی نشده باشد را می‌شناسد: به ناگزیر افراد از نظم ترتیب خارج شده و نوعی بی نظمی ظاهر می‌شود. برای دست‌یافتن به حداکثر تأثیرگذاری در میادین [سان]، حداکثر نمایش نظم و قدرت، تدارک دسته‌ای سرباز با یک میدان باز یا خیابان مستقیم و طولانی ضروری است.

طراحان شهرهای جدید، نیاز مستمر به ارتش را همواره در ذهن خود داشتند: *پالادیو*[۱] در این خصوص از دیدگاههای *آلبرتی* تبعیت می‌کرد. به علاوه به واسطهٔ طراحی خیابان‌های مستقیم، آنها کوتاه و راحت و مناسب شده و به‌قدری عریض خواهند بود که اسب و درشکه هنگام تلاقی با یکدیگر بدون هیچ مانعی عبور نمایند، *پالادیو* می‌نویسد که "راهها به‌شرطی مناسب وراحت خواهند بود که تماماً به یک اندازه احداث شوند، بدین ترتیب که نیروی نظامی بتواند درهمه‌جای آن به‌سهولت سان و رژه برود." این خیابانهای هم‌شکل و بیش از اندازه بزرگ که آفت توسعهٔ واحدهای همسایگی در شهرهای جدید و بسیار پر هزینه بودند، صرفاً مبنای نظامی داشتند.

تعریف *پالادیو* از خیابان‌های نظامی نیز دارای اهمیت است: وی آنها را از خیابانهای غیرنظامی با ذکر این نکته که اینها از وسط یک شهر تا شهر دیگر امتداد یافته "برای مصارف عامه‌ی مسافرین در هدایت درشکه‌ها و ارتش برای سان مورد استفاده قرارمی‌گیرند" متمایز ساخت. به همین دلیل *پالادیو* فقط با خیابانهای نظامی سروکار داشت، زیرا خیابانهای

---

۱ . Palladio

غیرنظامی نیز براساس همان اصول نظامی تعدیل یافته و بسیار بیش از آنکه هستند "قابلیت تحسین خواهند یافت." با بررسی اهمیت ارتش برای طبقات حاکم، تعجب‌آور نخواهد بود که عبور و مرور نظامی از حرکت اولیه‌ی *آلبرتی* تا ادامه نهایی این کار در طراحی بلوارهای *پاریس* توسط *هوسمان*[۱]، عنصر تعیین‌کننده در طراحی شهرهای جدید باشد.

تأثیر زیباشناختی صفوف منظم و خطوط مستقیم سربازان به‌واسطهٔ انتظام معابر افزایش می‌یابد: خطوط استوار سان و رژه به مقدار زیادی به نمایش قدرت کمک می‌کند و بدین ترتیب حرکت یک هنگ این اثر را برجای می‌گذارد که این فوج می‌تواند یک دیوار محکم را بدون از دست دادن یک نفر درهم بشکند. و این دقیقاً اعتقادی بود که نظامیان و پادشاهان می‌خواستند در جمعیت شهرها القاء نمایند: این امر به آنها کمک میکرد که بدون اعمال قدرت، که همواره این امکان صرف را با خود به همراه دارد که ارتش را دچار زیان و فاجعه سازد، مردم را زیر فرمان خود نگاه دارند. مضافاً خیابانهای غیرمنتظم، با سنگفرش ناهموار، و با مقدار زیادی قلوه سنگ و مخفیگاهها و تشکل‌های خود جوش افراد دارای امتیاز و تسلط بر سربازان آموزش دیده بودند: سربازان قادر به شلیک به گوشه‌ها و زوایا نبودند و نمی‌توانستند خود را از پاره آجرهای پرتاب شده از دودکش‌ها که بربالای سرآنها قرارداشت، محافظت نمایند: آنها نیازمند فضا بودند که بتوانند در آنجا مانور نمایند. آیا خیابانهای *قرون‌وسطایی پاریس* از آخرین پناهگاههای آزادی خواهان شهری نبود؟ تعجب ندارد که *ناپلئون سوم*، ایجاد انحناء در طرح خیابانهای باریک و بن‌بست‌ها را قدغن کرد و تمامی محلات را برای تدارک بلوارهای وسیع منهدم ساخت: این امر بهترین روش دفاعی در مقابل تهاجم از درون بود. برای حاکمیت مبتنی بر زور و اجبار بدون رضایت و مهربانی، می‌باید زمینهٔ مناسب شهری را بوجود آورد.

---

۱ . Houssmann

در شهر جدید یا در الحاقات منظم وهندسی مراکز قدیمی، ساختمانها جایگاهی را برای خیابان فراهم می‌آوردند و خیابان اساساً یک زمین یا میدان رژه بود: مکانی که تماشاچیان در کنار پنجره‌ها و یا پیاده‌روها جمع می‌شدند تا تحولات و تمرین‌های نظامی ورزه‌های پیروزی را نظاره نمایند—و به‌موقع شگفت‌زده شوند وبه هراس افتند. ساختمانها در دو طرف خیابان به‌طور هم‌شکل و خشک و رسمی نظیر سربازان به حالت خبردار قرارداشتند: سربازانی که با لباس متحدالشکل در خیابان رژه می‌رفتند ساختمان کلاسیک در حال حرکتی را شکل داده و تکثیر می‌کردند. [اما] تماشاچی یا ناظر ثابت بود: زندگی از مقابل دیدگان وی، بدون اجازه‌ی او، بدون کمک او، رژه می‌رفت: او می‌توانست از چشمانش [برای تماشای رژه] استفاده کند، اما اگر می‌خواست لبانش را بگشاید، یا جایگاهش را ترک کند، بهتر آن بود که ابتدا اجازه می‌گرفت.

در شهر *قرون وسطایی*، طبقات فرادست و فرودست در خیابان یا در بازار، همچنان‌که در *کلیسای جامع*، دوش به‌دوش یکدیگر حرکت می‌کردند: ثروتمندان سوار بر اسب بودند اما [برای عبور فقرا با باری که بردوش داشتند یا گدای کوری که با عصایش به‌دنبال کناررفتن از سرراه بود، منتظر می‌ماندند. حال، با گسترش خیابانهای عریض، جدایی‌گزینی این دو طبقه به شکل [خاص] خود در شهر نایل می‌شد. ثروتمند سواره بود و فقیر پیاده. ثروتمند [سوار بر اسب یا درشکه] در محور خیابانهای عریض به چپ و براست می‌رفت: فقرا در خارج از محور، در کنار خیابان و در باند مخصوصی که برای پیاده‌ها تدارک شده بود یعنی در پیاده‌رو [حرکت می‌کردند]. ثروتمندان خیره‌خیره نگاه می‌کردند و فقرا با دهان باز و حالت تعجب، وقاحت درکنار پستی و فرومایگی قرارداشت. رژه‌ی روزانه‌ی قدرت، یکی از نمایشات اصلی شهر دورۀ باروک بود: زندگی، غیرواقعی، شتاب‌آلود، زرق و برق‌دار و پرهزینه در مقابل دیدگان شاگرد قصاب با سبدی بر روی سر، بازرگان بازنشسته‌ای که

سلانه‌سلانه راه می‌رفت، خانم خانه‌دار، اهل مد روز که اجناس ارزان و بنجل خرید می‌کرد، اوباش عاطل و باطلی که سربار اشرافیت فرومایه و به تمام معنی فلاکت زده بودند، رژه می‌رفت-[این صحنه‌ها] به مراجعان و مشتریان روم دورهٔ امپراطوری شباهت داشت.

مرسیه[۱] در "*تابلو پاریس*" خود که در قرن هیجدهم تصویر کرده است فریاد می‌کند "مواظب باش درشکه!" "در *پاریس* است که پزشکان کت مشکی در ارابه‌های خود، استادان رقص در درشکه‌ی دوچرخ خود، استاد شمشیربازی با اغواگری خاص خویش به حرکت درمی‌آیند—و پادشاه پشت درشکه‌ی شش اسبه، همچنان‌که گویی در حومه، به تاخت می‌آید… . چرخ‌های تهدیدآمیز [درشکه‌های] ثروتمندان پیروز، به‌سرعت از روی سنگهایی که به‌خون قربانیان ناراضی خود آغشته است، عبور می‌کند. "تصور نکنید که در مورد خطر، غلوّ شده است. در *فرانسه* که دلیجان‌ها در قرن هفدهم براه افتادند، کشته‌ها سالانه از میزان تلفات راه‌آهن که پس از آن مرسوم شد، بیشتر بود. افزایش ضرب‌آهنگ زندگی، حرکت سریع، خطرات و هیجانات سطحی، همگی برای شیرین‌کردن روانشناختی طعم تلخ نظام سیاسی استبدادی بودند. می‌توان گفت که در شهر *باروک* "درشکه‌ها به‌آرامی حرکت می‌کردند"، این جمله نظیر آن است که کسی بگوید در *ایتالیای* فاشیست "ترن‌ها بموقع حرکت می‌کنند."

تنها یک جایگاه مطلوب در این نظام استبدادی وجود داشت و آن جایگاه ثروتمندان بود. برای آنان بود که خیابان ساخته می‌شد و هموار می‌گشت و فنرها و بالشتک‌ها به چرخ‌ها [ی درشکه] اضافه می‌شد: در دفاع از آنان بود که سربازها رژه می‌رفتند. داشتن اسب و درشکه [در شهر باروک] نشانه‌ی جدایی‌ناپذیر موفقیت تجاری و اجتماعی بود؛ داشتن اصطبل به معنای وفور نعمت بود. در قرن هیجدهم اصطبل و آغل به محلات کمتر

---

۱. Mercier

مطلوب مراکز شهری نفوذ کردند، پشت خیابانهای عریض و میادین مجلل بوی کاه و کود به مشام می‌رسید. اگرچه مرغ و خروس‌ها دیگر به هنگام طلوع قدقد نمی‌کردند، گام‌های سنگین و خستگی ناپذیر اسب دورگه به هنگام شب از پشت پنجره‌ها شنیده می‌شد، مردی که سوار اسب بود مالکیت شهر را در اختیار داشت.

(F2) ۷:میدان خرید

در کنارِ میدان سان نظامی، میدان خرید در مراکز شهری نیز وجود داشت. تشریفاتِ زائد سرشناس و متمایز بودن، بخش عمده‌ای از زمان و تلاش‌های مردم را به‌خود اختصاص می‌داد: هزینه‌هایی [که برای شکل] رقابت صورت می‌گرفت هرطبقه را تحت تأثیر قرارمی‌داد؛ زیرا "افتخار کسب شهرت روش‌های جدید زندگی را برتمامی مردم تحمیل می‌کرد، در این میان شهروندان فقیر مثل ثروتمندان زندگی میکردند، ثروتمندان نظیر نجبا، نجبا نظیر اشراف می‌زیستند، و اشراف تلاش می‌کردند بر یکدیگر پیشی بگیرند، تعجبی ندارد که کار و کسب [مربوط به] هزینه‌های [مصرفی] افزایش یافت". در دورهٔ *باروک*، قوانین هزینه‌ای قرون وسطایی [علی‌الظاهر در مورد هزینه‌ها، قوانینی وجودداشته است] که پوشاک و هزینه‌های هر طبقه رابر اساس سنت تحت پوشش قرارمی‌داد، تقریباً با وجود آنکه از کتابهای مجموعه قوانین حذف نشد، اعتبار خود را کم‌کم از دست داد. تجمل، به‌عوض جشن‌ها و جشنواره‌های عمومی و خاص به کالای روز تبدیل شد: تجمل رقابتی، بیشترخرج کردن با اهمیت‌تر از به حد کافی خرج کردن بود.

بازار روباز قدیمی، گرچه از شهرهای جهان غرب ناپدید نشدند، اما به‌مقدار زیادی به تهیه‌ی موادغذایی محدود شدند: فقط در محلات فقیرنشین، نظیر *بازار یهودیان* در

وایت‌چاپل[۱] بود که امکان خرید لباس، یا شلوار یا یک اجاق از گاری روباز وجود داشت؛ گرچه در *پاریس*، که در مورد عادات قرون وسطایی سخت‌گیرتر از آن بود که در ظاهر دیده می‌شد، فروشگاههای بزرگ قرن نوزدهمی مجبور شدند حداقل در واحدهای همسایگی اقشار فرودست طبقه‌ی متوسط دکه‌های خیابانی را توسعه دهند. میادین موجود در بازار که مردم در آنها گردهم می‌آمدند دیگر جایی در طرح شهری نداشت: دوایر و ستاره‌های طرح‌های شهری جدید، با مخمصهٔ ترافیک وسائط نقلیه چرخدار، دیگر محلی برای چانه‌زنی و ارزان فروشی نداشت.

فروشگاههای روباز، که مَفرّی برای اتاق کار در پشت ساختمان بودند، کم‌کم ناپدید شدند: نوع جدیدی از فروشگاه‌ها پشت پنجره‌های شیشه‌ای که کلّ نمای فروشگاه را اشغال می‌کرد و محلی برای نمایش کالاها بود، شکل گرفت. از هیچ کوششی برای تزئین قسمت داخلی، بخصوص در مورد کالاهای باب روز مضایقه نمی‌شد. تزئین مغازه‌ی قنادی با پنجره‌های شیشه‌ای و آینه‌های بزرگ [که فضای خالی میان دیوارها را بخود اختصاص می دادند] و فانوس‌های شیشه‌ای، بیست و پنج طاقچه برای شمع وشش سینی بزرگ نقره‌ای، نقاشی سقف و کنده‌کاری ستونها، زراندود کردن فانوس‌ها هزینه‌ی بیش از اندازه‌ای را می‌طلبید. این یک رسم مدرن است که *دانیل‌دفو*[۲] در [کتاب] ”مغازه‌دار به تمام معنا انگلیسی“ آنرا شرح می‌دهد ”مغازه‌دار، دوسوّم دارایی خود را در مبله‌کردن مغازه‌اش بکار می‌بندد ... ، این موضوع کم اهمیتی بود که دو یا سه، و نه، پانصدپوند را خرج این‌کار می‌کند.“

---

۱. Whitechapel : محله‌ای در شرق لندن. (م.)

۲. Daniel Defoe

نمایشگاه فروش کالاهای مخصوص، جدای از محصولاتی که در یک سیستم منظم تولید می‌شدند کم‌کم به منصه‌ی ظهوررسید و از قرن هفدهم به بعد قدم به‌قدم پیشروی نمود و ضرب‌آهنگ فروش را شتاب بخشید و اضافه بهایی را برای اغوا و وسوسه‌ی بصری بر خریدار تحمیل نمود. بازار ایام خاص در روستاهای همجوار به کار خود ادامه داد؛ اما در شهرهای تجاری هرروز، روز بازار بود. خرید و فروش صرفاً حمل و نقل تصادفی کالاها از تولیدکننده به مصرف‌کننده نبود، بلکه این امر به یکی از مشغله‌های اصلی تمام طبقات تبدیل شد. "بازاریابی" بر نیازهای خانگی اتکا داشت: "خرید" مشغله‌ای چندان ضروری و بی‌معنی نبود. خرید، شور و شوق و هیجان را تدارک دید: خرید فرصت خاصی را برای بانوی خانه‌دار جهت لباس پوشیدن و خارج شدن از خانه و نمایش شخصیت خویش فراهم کرد.

دانیل دفو می‌نویسد"من شنیده‌ام"—و از این شنیده‌ی خود نیز شوکه شده بود—که برخی از بانوان و به‌خصوص آنها که پولدار هستند درشکه‌ی خود را سوار شده و یک بعد از ظهر تمام را در خیابان *لادگیت*[۱] و *کانت گاردن*[۲]، در رفتن از یک پارچه‌فروشی به مغازه‌ی دیگر برای دیدن ابریشم‌های زیبا و وراجی‌کردن و دست‌انداختن مغازه‌دار بی‌هیچ قصد و هدف خرید صرف کرده‌اند".

---

۱ . Ludgate

۲ . Count Garden

@@@

II : شهر دورهٔ باروک [۵] شهرمکانیکی و احساس‌برانگیز

نظام *باروک* به‌واسطهٔ مجموعه‌ای از دستاوردهای بزرگ ریاضی و مکانیکی پابه عرصه‌ی وجود گذاشت. تسلط بر فضا با بهره‌گیری از قطب‌نمای مغناطیسی در دریا، کشف مجدد مفهوم *یونانی* کرویّت زمین، ترسیم نقشه‌های دقیق با استفاده از مختصات عرض و طول جغرافیایی، و تکامل مثلثات، ابداع تلسکوپ برای دید از فواصل دور، کشف قوانین مکانیکی پرسپکتیو، مکانیزه شدن زمان: مکانیزه شدن فضا: مکانیزه شدن قدرت.

[*تصویر بالا*] *بازار جدید*: مراحل انتقالی میان بازار قرون وسطی و بازار واقع در خیابان و محوطه‌ی باز برنامه‌ریزی شهری متأخر. خط بام یکنواخت: قرارگیری ساختمانها به‌شکل قرینه، تکرار کلیسا و برج ناقوس در دو طرف خیابان دسترسی: مثال کاملی از نظم که به‌شکل نظری توسط *آلبرتی* و بعدها *پالادیو* طراحی شد.

[*تصویر سمت چپ از ردیف دوم*] سازماندهی فضا که حتی به طراحی پارک نیز بعد از *لنوتره*[۱] تعمیم یافت: قربانی‌کردن استقلال اشکال زنده در مقابل نظم بصری: *پروکرات*[۲] در *تفریح*. استفاده‌ی عمومی از فضاهای باز به‌عنوان گردشگاه در شهرهای *قرون وسطا* فقط در داخل حصار امکانپذیر بود. این ابزار جدید تفریح و جشن که محصول دربار به‌شمار می‌رود، در تضاد با پارکهای رمانتیک *ویکتوریایی* که پناهگاه افراد منزوی بود و به‌وسیلهٔ نشانه‌هایی از اشغال انسان، ضایع شد. این‌دو قطب نشان‌دهنده میدان رژه و جنگل طبیعی هستند. میدان رژه که با ردیفهای هم‌شکل درختان به سبک نظامی پرشده است و حاصل آن یک پارک با طرح هندسی است: جنگلی که به شکل نامنظم تنگ شده و به شکل پارک *رمانتیک* درآمده است. قرن نوزدهم تلاش کرد که نوع‌دوستی (ازدحام جمعیت) رابا

---

۱. Andre Le Notre (۱۶۱۳-۱۷۰۰م.) معمار و طراح فرانسوی. (م.)

۲. Procrustes: مشتق از نام پروکرات، دزد افسانه‌ای یونان قدیم که اشخاص را مجبور میکرد با پاهای خود تختخواب درست کنند.(م.)

طبیعت‌گرایی(خلوت) ترکیب نماید. امروزه، ما می‌بایست کل منطقه را با نواحی خاص و ساختمانها به شکل مناسب برای برآوردەساختن کارکردهای اجتماعی و شخصی طراحی نمائیم.

[*تصویر سمت راست از ردیف دوم*] *سقف* در دورۀ *رنسانس*: همان نظمی که در طراحی شهر جدید دیده می‌شود، با محوطه‌ی باز مرکزی، خطوط متقارب ترافیک، و بلوکهای نامنظم مسکونی: به تصویر ۸ مراجعه کنید.

[*تصویر ردیف سوم*] *گالری سلطنتی هُنری اولیه برای نمایش تابلوهای نقاشی* : هنر قابل جابجائی، که در رابطه با یک زمینه خاص اجتماعی طراحی نشده است.

[*ردیف پائین، تصویر چپ*] متوازن‌ساختن[مفهوم] مکانیکی از طریق حس شهودی: با نزاکت بودن، حرکت با ظرافت، آرامش هنرمندانه: تقاضای *ونوس* از *مارس* مراجعه کنید به کتاب Luxus und Kapitalismus[۱] اثر *سومبارت*.[۲]

[*ردیف پائین، تصویرراست*] اتاق خواب دورۀ *باروک*. همان هنرمند، در مجموعه نقاشی‌های مربوط به پنج حس، تختخواب را نیز در اتاق غذاخوری ترسیم کرده است. خلوت و کارکردهای خاص به‌آرامی ظاهر میشوند. درب‌های بسته و شور و شوق بی‌پرده در اتاق خواب به تلوّن جنسی جدید یعنی التذاذ از لُختی منجر گشت.

---

[۱]. تجمل و سرمایه داری

[۲]. Sombart

II : شهر دورهٔ باروک [٦] زندگی درباری

[تصویربالا] *میدان قصر سلطنتی تویلری*[1]: حرکت آرام با اسب، یکی از امتیازات ثروتمندان و اعیان بود: انبوه سواران در یک خیابان مستقیم میان *ورسای* و *پاریس*. به درشکه‌های شش‌اسبه، همچنین مردان سوار توجه کنید. "رژه‌ی چهارگروهان از گارد فرانسه و دو گروهان گارد *سوئیسی* که هر روز درمحوطه‌ی وزارتخانه میان دو ردیف نرده، و هنگامیکه *شاه* در کالسکه‌اش عازم *پاریس* یا *فاونتین بلو*[2] بود، منظره‌ی باشکوهی بوجود می‌آورد: درشکه‌های عمومی که بوسیله *پاسکال* پیشنهاد شد در اواسط قرن هفدهم در *پاریس* متداول گشت، و بسال ١٦٥٠م. برای نخستین بار *نیکولاس سایوگ*[3] در هتل *دوفیاس*[4] در خیابان *سن‌مارتین*، واگن‌ها و اسبهایی را برای کرایه ارائه نمود: که آغازی برای حمل و نقل جدید شهری بود. اما خیابانها برای مدتها از سنگفرش خوب برخوردار نبودند؛ جاده‌های خوب می‌باید در انتظار *تلفورد*[5] و *مک‌آدام*[6] می‌ماندند؛ از همین رو حمل و نقل آبی اهمیت روزافزونی یافت. در سال ١٨٠٣م. *لندن* دارای ٣٠٠٠ قایق سبک، در مقابل ١٠٠٠ درشکه کرایه‌ای و ٤٠٠ قایق مسافربری بود.

[*تصویر سمت چپ از ردیف وسط*] *تالار بال*[7]، ورسای. اشاعه‌ی شهوت در تجمل، و ویژگی اراده‌ی معطوف به قدرت در موفقیت که ظاهراً خارق‌العاده و با ابهت [می‌نماید]. آراستگی: اعمالِ ژست‌های آرام و حرکات بزرگ‌منشانه: تأکید بر جدایی از خودبرانگیختگی و بی‌نزاکتی "طبقات فرودست". ادب: فرونشاندن امتیازات و مزایا: قدرت تخیل و رابطه‌ی

---

[1]. Tuileries : قصر سلطنتی پاریس که به سال ۱۵۶۴م. در زمان کاترین‌دومریس بنا شد.

[2]. Fontainebleau : شهرکی در شمال فرانسه (جنوب شرق پاریس) که نام کاخ مشهوری نیز می‌باشد که مقرسلطان بود.

[3]. N. Sauvage

[4]. Hotel de Fiacre

[5]. Thomas Telford (۱۷۵۷-۱۸۳۴م. مهندس اسکاتلندی

[6]. J.L.Mac Adam (۱۷۵۶-۱۸۳۶م.)مخترع اسکاتلندی

[7]. Ball

متقابل در اَعمال جزئی زندگی. اظهار عشق: شیوه‌ی پرپیچ و خم برای رابطه‌ی جنسی: تفاوت میان نزدیک‌شدن شکارچی به شکار و قصاب به حیوان.

[*تصویرسمت راست از ردیف وسط*] *تئاتر سن‌کارلو در ناپل ایتالیا:* الگوی بسیاری از تئاترها و اپراها که به‌دنبال آن ساخته شدند. تئاتر در این‌دوره تسلط داشت و معماری به صحنه‌ی نقاشی تبدیل شد. زندگی طبقات فرادست تلاشی برای به صحنه‌درآوردن یک نمایش خوب یود: نخبه‌گان نقش سخنگوی اجتماع را برعهده داشتند . از قرن شانزدهم به بعد، ساختن تئاتر در *ایتالیا* رونق گرفت: یکی از اولین تئاترها، تئاتر *المپیکو*[۱] در *ویسنزا*[۲] بود که بوسیله **پالادیو** طراحی شد و توسط *اسکاموزی*[۳] در ١٥٨٤م. ساخته شد. کوچ و جابجائی تئاتر از کلیسا به دربار، و اسکان گروه بازیگران خانه‌بدوش در یک محل دائمی، از مشخصات توسعهٔ شهری بود: حتی تئاترهای مردمی *انگلستان* تحت نظارت اشراف بود.

[*تصویر پائین*] *لندن، رانلو گاردنز*[٤]. یکی از مجموعه تفریگاههای مسرّت‌بخش عمومی که به همین شکل و شمایل تا قرن نوزدهم دوام آورد. این تفرجگاهها پس از فراموشی موقت، در ظاهر و سیمای جدید در اواخر قرن نوزدهم به شکل پارک تفریحی، که خود ناشی از رشد نمایشگاههای بین‌المللی بودند، ظاهر شدند. بر اشکال اولیه، این تفرجگاهها فرمهای درباری مسلط بود: به توصیف *سِر راجر دوکاورلی*[٥] از *واکسهال گاردنز*[٦] در کتاب[٧] مراجعه کنید. راه چاره شادی و مسرت، شکل شهری همین جهش و تحول *باروکی* است: *بث،*[٨] *بادن بادن*[۱]*، مونا کارلو*[۲]*، ساراتوگا* [۳]

---

۱ . Olimpico

۲ . Vicenza

۳ . Scamozzi

۴ . Ranelagh Gardens

۵ . Sir R.de Coverly

۶ . Vauxhall Gardens

۷. کاغذهای تماشاگر

۸ . Bath

با شکل‌گرفتن بازار دائمی، تولیدکننده و مصرف‌کننده هر دو مجهول‌الهویه شدند در این میان واسطه یا دلال بود که با پیش‌بینی ذائقه‌ی خریدار یا تغییر ذائقه و قضاوت او، برای خود اسم و رسمی تدارک دید. برای پنهانکاری، چنین تظاهر می‌شد که حامی و خریدار جدیدی، [یعنی] *مادر مد*[4]، بازار را کنترل می‌کند. در اینجا مجدداً می‌بایست دست به دامن *دانیل دفو* گرانقدر شویم: هر خیاطی مدها را ابداع می‌کند، بزاز الگوهای جدید را بررسی می‌نماید، و بافنده آنها را به شکل زیبا و رنگارنگی می‌بافد و خود را با انواع شکل‌های زیبا برای وسوسه کردن تصور و خیال تجهیز می‌کند؛ درشکه‌ساز، دستگاهها، صندلی‌ها، کالسکه‌ها، درشکه‌ها و انواع وسایل جدید را برای برانگیختن هوا و هوس و خودپسندی بی‌حد و حصر اشراف تدبیر می‌کند... مبل‌ساز همین موضوع را در رابطه با مبلمان انجام می‌دهد، تا جائی که بانوان با روح و نشاط را به چنین حماقتی وادار می‌نماید که مبلمان منزل خود را هرساله تعویض نمایند؛ چیزی که بیش از یکسال دوام بیاورد، کهنه نامیده‌می‌شود و موجب میشود که منزل زیبایشان در صورتی‌که بیش از دوبار به‌وسیله شخصی دیده شود، بنظر معمولی و متوسط‌الحال جلوه کند.

پول والاترین [چیزها] بود: آئین و رسومات بازار فقط به مغازه‌ها محدود نمی‌شد. *ویکنت دِآونل*[5] که کتاب تاریخ مالکیت وی، اسناد گرانقدری را از کالاها و قیمت‌ها ارائه می‌کند، حق مطلب را بجا آورده است. درگذشته تحت رژیم قدیم، از اواخر *قرون وسطا* تا *انقلاب کبیر*، زمانیکه دیگر زور، موقعیت خود را از دست داد و افکار عمومی مورد اندک توجهی واقع شد پول بر *فرانسه* حاکم بود. تقریباً هرچیزی را می‌شد با آن خرید: قدرت،

---

[1]. Baden-Baden

[2]. Monte Carlo

[3]. Saratoga

[4]. Dame Fashion؛ Dame لقبی است که از سوی پادشاه یا ملکه‌ی انگلستان اعطا میشود و معادل Knight یا شوالیه زن می‌باشد. (م.)

[5]. Vicomte d’Avenel

افتخار، مشاغل کشوری و لشگری و خود اشرافیت را، که عناوینش از زمینه‌هایی که برآن اتکا داشتند، جدایی‌ناپذیر بود. برای اینکه کسی باشی، می‌بایست ثروتمند باشی، و در صورتی‌که نظر لطف پادشاه بطور اتفاقی شامل حال یک فقیر می‌شد، در یک چشم بهم زدن او را ثروتمند می‌ساخت زیرا ثروت نتیجهٔ قدرت بود.

زندگی، حتی زندگی اشرافی، به سهولت خود را در تجارت و پول عرضه می‌کرد. به این قطعه از وعظ‌های کسل‌کننده اخلاقی قرن شانزدهم دربارهٔ خادمین [کلیسا]توجه نمائید: "در بازار بورس یا سهام امور انسانی که روی‌هم‌رفته نظیر تجارت شامل خرید و فروش است، بسیار بجا و شایسته خواهد بود که تمامی انواع تعهدات و شرایط وجود داشته باشد .... اخذ جرایم دَه پوندی برای اعمالی که [از آدمی] سرمیزند، با پولی و کالایی که همه جا حاضر است [می‌باید] بازار دنیوی را حفظ کرد؛ زندگی شبیه این [بازار] بود. آدمی با چنگ و دندان، با تجارت یا دزدی، یا با به تباهی کشیدن مردم یا شرکت مالی پول بدست آورد: "غارت، آز و ولخرجی" زندگی را "به کاردستی حقیرپیشه‌ور، آشپز یا مهتر" تبدیل کرد. غزل *وود ورث*[۱] ادعانامه مختصر و موجزی به‌شمار می‌رود.

در مراکز بزرگ شهری، که ساکنان قادر به شناخت همسایه‌های خود نبودند، معیارهای بازار، به‌طور عام تسلط یافت. مردم با تظاهر و خودنمایی بیش از اندازه، در پی ایجاد تأثیرات قاطع بر پایگاه [اجتماعی] خویش در زندگی، ذائقه و سعادت خود بودند: هر فرد و هر طبقه جبهه‌ای می‌گشود. مُد، لباس متحدالشکل روز بود و ثروتمندان این لباس را در خانه و خیابان به مثابه‌ی سربازان در هنگام رژه، برتن می‌کردند شهر *ونیز* نخستین گام در مُد را با توجه به افسون زنان درباری‌اش بر زمین نهاد؛ در قرن هفدهم این وظیفه بر عهده‌ی *پاریس* بود و پس از آن هریک از پایتخت‌ها به‌عنوان الگو برای مابقی کشور عمل کردند.

---

[۱] .Wordsworth

بخشی از عملکرد اقتصادی پایتخت، از دیدگاه عوامل عمده و واردکنندگان، بی‌اعتبارکردن کالاهای محلی بود که در الگو، رنگ، بافت، تزئین، انطباق با سنن محلی و جنس متنوع بودند، و همچنین به گردش درآوردن کالاهای مرسوم پایتخت [درمابقی] کشور بود. سبک‌های بی‌ثبات مادرشهر، متانت و هوشیاری پیشه‌وران را به‌موازات از هم‌گسستن تمایلات فردی و ارجحیتهای سنتی سازنده و مصرف‌کننده، تحلیل برد.

برخی از نشانه‌های وضعیت فوق در قرن شانزدهم آشکار شده بود؛ برای آقای *استو*: پاسخ به اتهام کسانی‌که، *لندن* را به نابودی و اضمحلال بسیاری از شهرهای قدیمی، شهرکهای شرکتی، و بازارهای موجود دراین قلمروها متهم می‌کنند(رنج‌آور است...) اما راجع به خرده‌فروشان و کارکنان صنایع دستی، تعجب‌آور نیست که آنها شهرهای محلی را وانهاده و به *لندن* متوسل شدند؛ زیرا نه تنها دادگاه، که امروزه بسیار بزرگتر و باشکوهتر از دوران گذشته است ... بلکه همچنین برحسب مورد، ساکنان تمامی ایالت‌ها مثل مور و ملخ به شهرها هجوم میاوردند، جوانان آنها تکبر می‌بینند و تکبر نشان می‌دهند، میانسالانشان در هزینه‌ها صرفه‌جویی کرده و به مهمان‌نوازی و خانه‌داری می‌پردازند. رقابت برای مُد، که زندگی تجاری دورهٔ *باروک* بود(و به‌عنوان میراث اصلی به سرمایه‌داری رسید)، به مفهوم مرگ صنایع مصرفی شهرهای ایالتی بود. سرانجام آنها وادار شدند برای بازارهای دوردست ناشناس تولید نمایند و یا بکلی صنایع خود را از دست بدهند. تأثیر این امر در نظام غیرمنطقه‌ای تولید و توزیع در حال حاضر قابل مشاهده می‌باشد. اقتصاددانان غالباً آنرا با اثرات طبیعی تخصص‌گرائی منطقه‌ای خلط می‌کنند.

در این اقتصاد، تمرکزگرایی شهرمرکزی دورهٔ *باروک*، که مستلزم اتلاف هزینه در حمل و نقل بود به ویژگی خاص تبدیل شد. "بزرگی و حجم شهر *لندن* به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای بر

تجارت داخلی افزود، زیرا تمامی محصولات به بخش *سیتی لندن*[1] انتقال یافته و از آنجا به عنوان مرکز تجاری در تمامی کشور توزیع می‌شد ... "*دانیل دفو* مجدداً در جای دیگر ادعا می‌کند "چندین هزار" من می‌توانم بگویم چند هزار انسان و اسب در حمل و نقل، و انتقال مجدد رشد اقتصادی *انگلستان* و واردات آن از کشورهای خارجی به *لندن* و بالعکس اشتغال دارند؛ و بسیاری از اینها [انسان و اسب در لندن] توقف نموده و تقاضای کار می‌نمایند... اگر این شهر بزرگ به پانزده شهر تقسیم می‌شد... و آنها در مکانهای متفاوت و دور از هم قرارمی‌گرفتند حومهٔ بیست یا سی مایلی در اطراف آنها برای تدارکشان کافی بود و هر بندر می‌توانست کالاهای خود را از خارج وارد کند.

قطعه‌ی آخر،تبیین مختصری از تفاوت اقتصاد شهری *قرون وسطا* و اقتصاد دولتی باروک–که بهتر از این قابل ارائه نبود–می‌باشد. اما برحسب فعالیت و جنب‌و جوش اجتماعی و حیات فرهنگی، آنچه *دفو* آنرا مدح و ستایش می‌کند در حقیقت ادعانامه‌ی تند و زشت است.

در لباس‌های متحدالشکل که به طور سالانه تغییر می‌کرد همچنین در یونیفرومهای نظامی پایتخت نظامی نوعی عنصر تثبیت‌کننده‌ی همشکلی و استاندارد مشاهده می‌شد که تلاش ضروری برای استانده‌سازی ماشینی و از این طریق مکانیزه شدن کل فرآیند تولید را امکانپذیر می‌ساخت. هم‌آن طوری که می‌توان در نمای منتظم کاخ‌های جدید *سنت پطرزبورگ*، در زیر تزئین، استخوانبندی عریان کارخانه‌ی دورهٔ پارینه‌فنی را مشاهده کرد، می‌توان در زیبائیهای هندسی شهر *باروک*، تقسیمات مکانیکی یکنواخت شهر صنعتی را دید. توجه داشته باشید که تحولات تعیین‌کننده ابتدا در شکل نمایشنامه، نمایش و تجملات بوقوع پیوست، که دستاورد خاص دورهٔ *باروک* بودند.

---

[1] . City London

آخرین برآیند جریاناتی که من مورد بحث قرار داده‌ام، [یعنی] تکوین و تبدیل نمایش مدّ به نوعی شهر تخصصی، می‌باید در اینجا مورد توجه قرارگیرد. در حالی‌که مکانهای دارای آب معدنی، که مردم پیشتر به‌دلایل بهداشتی به آنها مراجعه می‌کردند هرگز از لحاظ انتفاع خارج نشد، در قرن هیجدهم این تفریگاههای قدیمی با هجوم مردم به طرف آنها بدلایلی تازه، یعنی نمایش مُد، جان تازه‌ای گرفتند. رژه و نمایش نه تنها به هسته، بلکه به دلیل وجودی تمام و کمال نوعی شهر تبدیل شد: شهرهایی نظیر *بث*، *مارگیت*[۱]، *برایتون*[۲]، *اُستند*[۳]، بعدها *بادن‌بادن*[۴]، *کارلسباد*[۵]، *تراموند*[۶]، *ریوریا*[۷]، *ساراتوگا اسپیرینگ*[۸] از این جمله هستند. در این شهرها طرفداران مُد یکدیگر را ملاقات می‌کردند: گردهمائی‌ها برای خودنمائی در فصول مناسب، بعضی مواقع به بهانه‌های بهداشتی، همچنین لذت بردن از زندگی که [علی‌الظاهر] به صنعت و تجارت یعنی مشغله‌هایی که پایتخت را با بوها، صداها و منظرهای نفرت‌انگیز انباشته بود، صورت می‌گرفت. در این مکانها تمامی انواع سرگرمی‌های دورهٔ *باروک* وجود داشت: بالاخص قماربازی، لاس‌زدن، موسیقی، انواع البسه و برخی مواقع تئاتر. این شهرها دربارهای کوچکی تحت حکومت یک پرنس خود–خوانده که متخصص در امر پوشاک و رفتار و حاکم مطلق مُد–یعنی ژیگلو–بود، اداره می‌شدند. یک شهر تمام‌عیار در اطراف میدان رژه و نمایش شکل می‌گرفت و کسب و کار مثل گذشته در آن رونق می‌یافت و برآراستگی [نظم و ترتیب] سبقت می‌گرفت؛ برای مثال *آتلانتیک سیتی*[۹]

---

۱. Margate : شهری در کنت شرقی در جنوب شرق انگلستان که تفرجگاه ساحلی است.(م.)

۲. Brighton : شهری در جنوب ساسکس در جنوبشرق انگلستان که تفرجگاه ساحلی است.(م.)

۳. Ostend : بندری در شمال غرب بلژیک.(م.)

۴. Baden Baden : شهری در جنوب‌غرب آلمان.(م.)

۵. Carlsbad : شهری در غرب چکسلواکی با چشمه‌های معدنی. (م.)

۶. Tramonde

۷. Riviera : ساحل استراحتگاهی در امتداد مدیترانه که از مارسی در جنوبشرق فرانسه تا لااسپیزا در شمال غرب ایتالیا کشیده می‌شود. (م.)

۸. Saratoga Springs : شهری در شرق نیویورک که مکانی درمانی است. (م.)

۹. Atlantic City: شهری در جنوبشرق نیوجرسی در امریکا، تفرجگاه ساحلی.(م.)

نوع عامیانه‌ی معاصر از شیوه‌ی زندگی دوره *باروک*، در جزئیاتش تعمیم خیابانهای *برادوی*[۱]، *فیفت اَونیو*[۲] و *مارکَت استریت* به‌شمار می‌آید که نه چندان آرامش‌بخش‌تر از خیابان *برادوی*، و از ویژگی ساحلی کم‌رنگ‌تری در قیاس با مارکت استریت برخوردار می‌باشد.

۸: الهیات جدید

فروپاشی کلیسای قرون وسطی "یونها"ئی را که مجدداً در شهر [دورهٔ] *باروک* متمرکز بودند، آزاد ساخت. می‌توان این فرآیند را، به شرط ملاحظه چگونگی انهدام هر عنصر در ساختار قدیمی از طریق یک نهاد، فرقه یا گروه خاص، به‌صورت انضمامی معنا کرد. به‌دنبال فروپاشی کلیسا، پروتستانها منبر وعظ را تصرف کردند و آنرا هسته‌ی نمازخانه‌های جدید خود قرار دادند، جائی‌که تصویر هیچ بت و یا صنمی با چهره سخنران هم‌آوردی نمی‌کرد، هیچ آئین و تشریفاتِ پرمایه‌ای توجه و نظر کس را از صدای مُصر سخنران منحرف نمی‌نمود. اشراف سالاری، بر نقاش و معمار حکمروائی می‌کرد: هنر به تالارها و گالری‌های ویژه انتقال یافت، و برای تسهیل این فرآیند، نقاشی‌های قاب‌دار جای دیوار نگاره‌ها را گرفتند. فرشته‌ها و مقدسین به خداوندان شراب و سه الهه زیبایی یونان مبدل شدند. اولین چهره‌های دنیوی از پاپ‌ها، درباریان و بازرگانان پیرامون شمایل مقدس را اشغال کردند، [و] بالاخره جایگزین آن شدند. دسته همسرایان، که سرودهای مذهبی را برای خداوند می‌خواندند به تالار کنسرت یا به ایوان سالن رقص منتقل شد. جشنواره‌های مذهبی، در بزرگداشت ولادتهای این جهانی و مراسم ازدواج، به نمایشات درباری مبدل شدند؛ در حالیکه درام، با ترک ایوان کلیسا، جائی‌که روحانی و پیشه‌ور آئین‌های رمزی و [نمایشهای

---

۱. Broadway : خیابانی طولانی در نیویورک در منطقه‌ی مانهاتان-که به داشتن سالنهای تئاتر شهره می‌باشد.(م.)
۲. Fifth Avenue : خیابانی در مانهاتان نیویورک و مشهور به فروشگاههای تجملی.(م.)

اخلاقی خود را به اجرا درمی‌آوردند، به بازیگران حرفه‌ای تحت نظارت نجبا تغییر ماهیت داد، اولین محلات جلف و هرزه‌ی این بازیگران در حومهٔ شهر قرارداشت. اتاق *شورای کلیسا* به‌همراه مکمل رسمی‌اش یعنی روحانی عزب، به کلوپ مردانه‌ی اشراف قرن نوزده تبدیل شد: [کلوپی]انحصاری، رهبانی، ولو در شکل و شمایلی خوش گذران: [از این کلوپ‌ها میتوان به] کلوپ *کارلتون*[۱]، *کلوپ رفرم*[۲]، و مقلدین آنها [اشاره کرد].

در نهایت صحن [کلیسا]، مکان گردهمایی، به [بازار] بورس تبدیل شد. چندان دور از واقع نخواهد بود که بازار بورس را معادل رام نشدهٔ صحن [کلیسای] *سنت‌پل* تلقی کنیم: در قرن هفدهم دلالان بساط تجارت خود را در صحن کلیسا گستردند و صرافان تمامی نمایندگان مسیح–حداقل تا زمانی‌که بوی گند آن به‌قدری فضا را آغشت که کلیسای پولکی نیز نتوانست آنرا تحمل نماید–را از معبد راندند. طرح *ورن*[۳] [که مورد استفاده قرارنگرفت] برای بازسازی *لندن* بعد از آتش‌سوزی، به زیبائی، این نظم جدید زندگی رادریافته بود. وی [در طرح خود] موقعیت مسلط را به *سنت‌پل* نداد: *ورن* خیابانهای جدیدی را طراحی کرد و این افتخار را به *بورس سهام سلطنتی* بخشید.

تجزیه کلیسا، فرصت خاصی را برای هرنهاد در جهت شکوفائی خود فراهم کرد. به لحاظ اثباتی، این پدیده شاهد دیگری بر تمییز بصری [نهادها] و تخصیص‌گرایی زیرکانه‌ی کارکردها بود که نظم [دورهٔ] *باروک* را تشخص بخشید. تمامی این نهادها از کلیسا منشعب شدند زیرا تعالی و زندگی جدید در آنجا خاموش شده بود: اگر کلیسا کنترل درام را به دست می‌گرفت در آنجا دیگر *شکسپیری* به منصه‌ی ظهور نمی‌رسید و اگر *رامبراند*[۴] به تصویرگری پرتره‌های گروهی حرفه‌ی [خاص] و شخصیتهای مغرور صنوف ادامه داده بود

---

۱. Carton

۲. Reform

۳. Sir Christopher Wren (۱۶۳۲–۱۷۲۳ م.) معمار انگلیسی (م.)

۴. Rembrand

پرتره‌های برجسته‌ی وی محقق نمی‌شد. اما اجزای مختلف هنر و فرهنگ با توجه به [ابعاد] جمعیتی خود به‌عنوان یک کلّ پراکنده شدند و خارج از دسترس قرارگرفتند. فقط در دربار پادشاهان بود که این اجزاء مجدداً با همدیگر متحد شدند تا کلّ جدیدی را در راستای منافع انحصاری شرکای قدرت شکل دهند.

ما شاهد آن بودیم که چه چیزی جایگزین کلیسای جامع قرون وسطا شد. اما چه چیزی جایگاه *خدا* را اشغال کرد؟ در اینجا این تبدیل و تبدل را فقط می‌توان برحسب کفر و زندقه پیگیری کرد. حاکم مطلق به‌واسطه حق الهی موقعیت الوهی را غصب کرد و مدعی جلال و جبروت خدایی شد؛ وی حتی خود را خدای آفتاب–مدعای موهوم *فرعون* و یا *اسکندر*– نامید. در آئین جدید، جایگاه *مریم باکره*، قدرتمندترین شفیع ملکوت اعلاء، به تصرف شاهزاده خانم‌ها درآمد. قدرت و امرای ملکوت جدید دراتحاد کامل با حکومت، درباریانی بودند که در اطراف تخت سلطنت ازدحام نموده و مراتب سرسپردگی خود را اعلام می‌نمودند. معادل این معنی، دور از اذهان پرهیزکار قرن هفدهم نیز نبود. *برویه*[1] می‌نویسد "کسی که سیمای پادشاه را سعادت اعلا می‌داند، و زندگی خود را در تماشای او و در تیررس نگاه او بودن می‌گذارند، تا اندازه‌ای چگونه زیستن در *خدا* را که مایه مباهات و شعف قدسین است درک خواهد نمود."

چاپلوسان دانا، رسائلی را در اثبات ارتباط مستقیم دیکتاتور باملکوت، برای برقرارداشتن قدرت مطلقه‌ی وی و توصیه اطاعت از فرامین الهی او، به رشته تحریر درآوردند. آن هنگام که عقلانیت‌گرایی‌شان در تقابل با ادعاهای گزافشان عاجز آمد، خود دیکتاتور نظیر *جیمز اول* پادشاه *انگلستان*، دست به نوشتن [رسائلی] در مدح خود زد. براساس نوشته‌های

---

[1]. Jean de La Bruyere: (۱۶۳۲-۱۷۲۳ م.) نویسنده‌ی فرانسوی. (م.)

کسلیونه[1]، که رساله‌ی کلاسیکی را در باب درباریان نوشت "پادشاه می‌بایست سخی و باابهت باشد، و بدون خویشتنداری در حق اطرافیانش سخاوت به خرج دهد، زیرا *خداوند*، همانطوریکه از گذر ایام برمی‌آید، خزانه‌دار پادشاهان سخی است." *شاخ فراوانی و ثروت*[2] نبایست به میزانی که از آن در دربار برداشت میشود تخلیه گردد: [شخصی بنام] *آونل*[3] گزارش نموده است که یکی از باله‌های بزرگ *ورسای*، که در آن ۱۵۰نفر شرکت داشتند یکصد هزار فرانک درآمد داشته است.

تقاضای نامحدود بودجه، تمامی اقشار جامعه را متضرر ساخت؛ این تقاضا، راهنمای سیاستهای اقتصادی دولت مطلقه بود. زمانیکه اخذ مالیات ابزار کافی برای پادشاه ومطامع وی فراهم نمی‌ساخت او به غارت-چپاول سرزمین‌های دوردست توسط *فیلیپ* پادشاه *اسپانیا* یا غارت صومعه‌های نه چندان دوردست توسط *هنری* هشتم-متوسل می‌شد: و هنگامی‌که این امور نیز کفاف نمی‌کرد، پادشاه دینارهای آخر فقرا را به‌منظور بخشش و اعطای طلا به ثروتمندان چپاول می‌کرد. و همچنین بود سیاست کلی اعطای امتیازات و حقوق انحصاری: اگر کسی به امتیاز خاصی نیاز داشت، حتی ساختن یک خانه، می‌بایست قیمت آن‌را پرداخت نماید.

رشد بوروکراسی برای نظارت بر این دقایق و مضافاً توزیع امتیازات، بارتحمیلی بر جامعه را سنگین‌تر کرد: *اداره‌ی سرگردانی*[4] سهلترین ابزار تأمین مالی مستخدمین و فرزندان کوچکشان بود: از *سن پطرزبورگ* تا *وایت‌هال* این اداره تیول مادام‌العمر طبقه‌ی فرادست جامعه بود. *مرسیه* می‌نویسد "بوروکراسی هرگز به چنین درجه از ولخرجی، زیاده‌روی و مایه دردسر نرسیده بود... هرگز چنین مشغله‌ی پرزحمتی را پس از ایجاد ارتش کارمندان،

---

[1]. Count Baldassare: (۱۴۷۸-۱۵۲۹) دولتمرد ایتالیایی. (م.)

[2]. (Cornucopia) ظرفی تزئینی و به شکل شاخ که مظهر وفور نعمت بود.

[3]. Avenel

[4]. Circumlocution Office: اصطلاحی که نویسنده از *چالز دیکنز* به‌عاریت گرفته و منظور ادارات دولتی است.(م.)

که در کارشان بمثابه پادو عمل می‌کردند، انجام نداده بود.“ ارجاعات، مقررات، ثبت و ضبط‌ها و تمامی انواع تشریفات با چنین کثرت [در شمار کارمندان] و حداقل بصیرت [در ادارهٔ امور] صدچندان می‌شد.“

نهایت اینکه، کشور به تمام معنا در خدمت منافع چند خانوار، یا چند صدنفر، که مالک بخش قابل توجهی از زمین بودند–تقریباً نصف زمینها در *فرانسه* قرن هیجدهم–یا از رشد و ترقی بادآورده صنعت، تجارت و رانت شهری فربه شده بودند، اداره می‌شد.

۹: موقعیت قصر

برنامه‌ریزی شهری به مفهوم صوری، تجسم و مظهر درام و دکترینی است که در دربار شکل گرفت: در واقع، برنامه‌ریزی شهری پیرایه‌های جمعی حیات و اشارات دربار بود. قصر، با دو رشته شاهراه مواجه بود: از جانب شهر، رانت، خراج، مالیات، کنترل ارتش و سازمانهای دولتی از راه می‌رسید؛ و از جانب حومه، زنان و مردان خوش‌بنیه، ساخته و پرداخته، خوب پروار شده و شهوتران را جذب می‌کرد که بدنه‌ی دربار را تشکیل داده و افتخارات، درآمد و مزایای جنبی را که پادشاه سخاوتمندانه اعطا می‌کرد، پذیرا می‌شدند. قدرت و خوشی، نظم خشک انتزاعی و شهوترانی آشکار، دو قطب این زندگی بودند، و *مریخ* و *ونوس* الهه‌های مسلط، تا آنکه بالاخره *ولکان*[۱] تور آهنی مکارانه‌اش از سودجویی را بر اشکال تمناهای جنسی قالب زد.

دربار، دنیایی در خود بود؛ اما دنیایی که تمامی واقعیت‌های خشن زندگی در آن تحلیل و تقلیل می‌رفت، و تمامی سبکسری‌ها بزرگ‌نمایی می‌شد. خوشی وظیفه بود و بطالت خدمت، و شرفترین امور از پست‌ترین مراتب برخوردار بود. برای واقعی‌بودن در دربار

---

[۱]. Vulcan: خدای آتش و فلزکاری در اساطیر روم باستان. (م.)

[دورهٔ] باروک، ضرورت داشت که یک شی یا وظیفه، الزاماً نشانه‌های برجسته بیهودگی رابا خود یدک بکشد. پرقدرت‌ترین چرخ‌های آبی قرن هفده و بزرگترین مکنده‌های هیدرولیک، که مهمترین ابداعات در میان ابزارهای عمدهٔ فنی بودند صرفاً برای به‌کارانداختن فواره‌های باغات *ورسای* مورد استفاده قرارمی‌گرفتند. مکنده‌ی بخار *فیشرفون ارلاخ*[۱] که ابتدا در اتریش مورد استفاده قرارگرفت نه در معادن، که در باغات *قصر بلودر*[۲] *وین* به کاربسته شد؛ و بزرگترین عنصر تولید، یعنی ماشین برقی خودکار، به بزرگترین موفقیت‌های خود در ساختن شستی‌های (ماشین چاپ)، بافتن روبان (دستگاههای پارچه‌بافی کوچک)، و لباس متحدالشکل ارتش (اولین چرخ خیاطی‌ها) نایل آمد.

آئین دربار، تلاش در جهت حقنه‌کردن قدرت مطلقه از طریق یک درام خاص بود. من هیچ تصویری را بهتر، و هیچ نمایش چاپلوسانه‌ای از خیالات نشئه‌آور این محیط را از مدیحه‌ای که *نیکلاس برتون*[۳] بر زبان رانده است، نمی‌شناسم:

"آه، زندگی شکوهمند دربار، جائی‌که گزینه‌های بیشماری برای رضایت خاطر وجود دارد، چنانکه گویی بهشت جهان برروی زمین قرارگرفته است: شکوه اعلی، *خردشوری*[۴]، شرف لردها، زیبائی بانوان، مراقبت مأموران، نزاکت جنتلمن‌ها، مراسم الهی صبح و عصر، شوخ‌طبعی، فرهیختگی، نجابت و گفتگوهای خوشایند تمام طول روز، انواع ظرایف و صنایع بیان، غذاهای [باب طبع] مشکل‌پسندان، لباس‌های دل‌انگیز و خدمات مرتب، شراب‌های دلچسب ومیوه‌های نایاب، با موسیقی عالی و اصوات دوست‌داشتنی، نمایشات درباری، نمایش‌نامه‌ها، رقص و سواری، انواع بازی‌ها، دلچسب برای قماربازان، معماها، سؤالات، پاسخ‌ها، شعر، تاریخ، و ابداعات عجیب شوخ‌طبعی، شگفت‌زدگی ذهن از ادراک

۱. Fishcher Fon Erlach
۲. Belvedere
۳. Nicholas Breton
۴. The Council

عالی، جامه‌های گرانقیمت، جواهرات گرانبها، تناسبات زیبا، و روح‌های بلند، کالسکه‌های شاهانه، اسب‌های شاهوار، بناهای سلطنتی و معماری کمیاب، مصنوعات جذاب و خوشی‌های معمولی، و در حرکت دوست‌داشتی چنین کالسکه‌ای از رضایت خاطر، که روح را در دامان خوشی جای می‌دهد، اگر من تمام روز را در تمجید از آن سخن برانم، شامگاهان به‌طور قطع و یقین از بیان ارزش آن عاجز خواهم ماند.“

نیازی به ارائه شواهد نافی موارد مؤکد فوق از واقعیت [آن‌روز دربار] نیست: لِرد شراب، گفتگوهای پوچی که در باب شوخ طبعی رد و بدل می‌شد، و بچه‌های ناخواسته‌ای که موانع ضدآبستنی شناخته شدهٔ قرن شانزدهم نزد طبقات فرادست *فرانسه* و *ایتالیا* را پشت سرمی‌گذاشتند. اعتبار تصویر فوق اگر توضیحات غیراخلاقی را به حساب آوریم بیشتر خواهد شد . این شعار بر درب صومعه‌ی *تلما*[۱] اثر *رابله*[۲] حک شده بود: «هرطور که میل شماست.» برپیشانی دروازه‌های کاخ، شرط اضافه‌ای نیز مندرج بود: مادامی‌که «باب میل پادشاه» است. با وجود این می‌بایست حقیقت دیگری را که غالباً از مفهوم تشریفاتی و شهوانی زندگی دورهٔ *باروک* کنار گذاشته می‌شود، اضافه‌کرد،سبک و شعائر [زندگی دوره باروک] بقدری کسل‌کننده بود که بدون اغراق انسان را از آشفتگی‌ها آزرده می‌ساخت. برنامه روزمرهٔ شاه و ملازمین، مشابه برنامه کارگران کارخانه *فورد*[۳] در بخش مونتاژ بود: تمامی جزئیات این برنامه به همان اندازه که برای شاه، برای ملتزمین رکاب تنظیم و تثبیت شده بود. از لحظه‌ای که پادشاه چشمان خود را می‌گشود تا لحظه‌ای که شاهزاده خانم‌ها اتاق خواب وی را ترک می‌کردند، گویی شاه برروی خط مونتاژ قرارداشت.

---

۱ . Abbey of Thelema

۲ . Rabelais

۳ . Ford

محتملاً این کسل کنندگی نه تنها سبکسریهای شایع بلکه شرارت‌های آشکارا چار-واداری در سیاست دولتی دورهٔ *باروک* را نظیر شیطنت بچه مدرسه‌ای‌ها پس از خلاصی از نظارت سخت‌گیرانه، توجیه می‌نماید. بخش عمدهٔ توطئه‌های پیچیده و ضد توطئه‌ها، حاصل معرکه گردانان خسته از طرفندهای سیاست‌بازانه بود که هیچ‌چیز را بیش از تداوم این بازی‌ها دوست نداشتند. قطعاً، خبردار ایستادنها، کرنش‌ها، انتظار و نزاعهای همیشگی-که *تاین*[1] در تصویر فراموش ناشدنی از رژیم‌های قدیمی ارائه کرده است-می‌بایست در تقابل با مشرب و تمایل زنان و مردان خوب‌پروارشده قرارداشته باشد. تعجب‌آور اینکه سرگرمی‌های تماشایی تا بدین حد در زندگی آنها نقش داشت.

متأسفانه، تمامی بی‌برنامه‌گی‌های دربار به مأموریت تبدیل شد. اجرای [برنامه‌های] تفریحی، قربانیهای جدیدی را تحمیل کرد. ضیافت شام، [برنامه] رقص، دیدارهای رسمی که به‌وسیله اشراف و کسانی‌که بعد از قرن هفده از آنها تقلید کردند، فقط رضایت خاطر کسانی را که صورت ظاهر را از مضمون و محتوی با اهمیت تلقی می‌کردند، فراهم آورد. هیچ بخشی از زندگی این دوره از جمله ملاقات‌ها و تشریفات، در [کتابهای] *بازار غرور*[2]، و *سرخ و سیاه* درابتدای قرن نوزده، و توسط *پروست* در انتهای قرن به تصویرکشیده نشد. *پروست* خاطرنشان کرد که در دورهٔ لوئی چهاردهم نوعی تحول جدی در زندگی اشراف که برای اولین‌بار دارای مسئولیت‌های مؤثر، وظایف بااهمیت و منافع جدی شده بود، روی داد: تنها سؤالاتی که با جدیت و شوق اخلاقی مورد بحث قرارمی‌گرفت آنهایی بود که به ادا و اصول مربوط می‌شدند. دربار دورهٔ *باروک* به مثابه بسیاری از بخش‌های زندگی در این قلمرو نیز برعکس‌العملهای روانی و آئینی ما در شهرهای قرن بیستم، پیشی گرفته بود.

---

1. Hippolyte Adolphe Taine (۱۸۲۸-۱۸۹۳)فیلسوف و منتقد فرانسوی. (م.)
2. Vanity Fair رمانی نوشته‌ی دبلیوام.تاکری در خصوص هجو و ریشخند حماقت‌های ذات آدمی. (م.)

کسل‌کنندگی همسان: دلتنگی همسان: کوششی همسان برای در امان ماندن از "سرگردانی‌های" ناشی از ستمی وحشیانه که به جریان عادی امور، و از این جا به ستمی همه جاگیر تبدیل شده بود.

۱۰: تأثیر قصر بر شهر

می‌توان تأثیر دربار *باروک* را بر تمامی جنبه‌های زندگی پیگیری کرد: دربار *باروک*، منشاء بسیاری از نهادهای جدیدی است که بعدها مورد ادعای دموکراسی قرارگرفت. هیچ قسم تبادلی میان قلعه‌ها و بازارها در شهر *قرون وسطایی* برقرارنبود؛ در نبود این تبادل، تأثیرگذاری معکوس شد: [و] اشراف فئودال، شهری شدند.

با توجه به حمایت اشراف، تئاتر در *لندن*، *پاریس* و شهرهای کوچکتر شکل امروزی خود را پیدا کرد: تالار مخصوص، جائی‌که تماشاچیان براساس شأن اجتماعی و میزان پرداختی‌شان در جای خود قرارمی‌گرفتند، و تماشاچیان از موضع ثابت به ناظران منفعل درامی که از میان پنجره‌ای شفاف که با کناررفتن پرده هویدا می‌شد، تبدیل می‌شدند. باتوجه به آرزوی شاهانه در تصرف غنائم فتوحات خارجی و تحصیل چیزهائی‌که امکان بدست آوردن آنها به‌وسیله زور فراهم نمی‌شد از طریق خرید یا تشویق مجموعه‌های بزرگ هنری شکل گرفتند که موزه‌های *واتیکان*، *لوور* و *گالری ملی*، اولین آنها بودند. در همان لحظه‌ای که موسیقی به خارج از خانه رانده شد–[و این] بلاشک در نتیجهٔ شکاف روزافزون در زمینهٔ آموزش، عادات، و سلیقه میان مالک خانه و خدمه [وی بود]–هستی مستقلی را در ارکستر *باروک* کسب کرد و بلافاصله *تالار کنسرت* ظاهر شد.

نهادهای جدید، یک به یک در شهر جدید شکل می‌گرفتند. تئاتر ملی در *ناپل*، تالار کنسرت در *وین*، موزه و گالری در*لندن* [از این مقوله بودند] . برخی مواقع این نهادها از

پشتیبانی افراد برخوردار بودند و پاره‌ای مواقع در کنف حمایت دربار و شهرداری قرارداشتند؛ اما همواره و ابتدا به سکان به مُهر دربار مزیّن می‌شدند. احتمالاً نخستین عنصر [از شهر] دورهٔ *باروک* که به روی عموم گشوده شد و به‌نحو مطلوب با شهر ادغام شد، پارک بود که معادل جدید زمینهای کوچک تفریحی و میادین بازی شهر *قرون وسطایی* به‌شمار می‌رفت. حفظ پارکهای دارای چشم‌انداز گسترده در قلب شهرها، محتملاً چشمگیرترین کمکی بود که برنامه‌ریزی شهری دوره *باروک* به موجودیت شهر *مدرن* کرده است. اما حتی در اینجا نیز روح دورهٔ مدرن خود را نشان داد. هنگامی‌که پادشاه [دستور] طراحی *پارک ریجنت*[۱] در *لندن* را صادر کرد، پارک به‌عنوان ابزاری برای افزایش قیمت زمین املاک همجوار که در دست پاشاه بود ارزیابی شد.

به‌لحاظ تفریح و سرگرمی، تأثیر دربار [بر شهر] بسیار قوی بود. باغ تفریحی، نظیر باغات *رانلو* در لندن قرن هفده، *واکس‌هال* و *کرمورن*[۲] در قرن هجده، تلاش در جهت تأمین تفریحات دربار به قیمتی معقول به‌طور سرانه از منابع عمومی بود: معادل *فرانسوی* باغ تفریحات، بالماسکه و معادل بسیار بومی و معمولی آن در *آلمان*، *بیرگاردن*[۳] بود. این باغات در دورهٔ *باروک* بسیار متداول بود و تا شروع *جنگهای داخلی* [امریکا]، که جایگزینی برای آن پیدا شد، همچنان در *نیویورک* پابرجا باقی ماند. باغ تفریحات شامل ساختمان مرکزی بزرگی بود که رقص و مراسم و ضیافت‌های بزرگ در آنجا ترتیب داده می‌شد؛ [همچنین شامل] باغ و درختکاری بود که مردم می‌توانستند در یک شب زیبا در آنجا بخورند، بیاشامند، لاس بزنند، عشقبازی کنند، آتش‌بازی یا نمایشات فانوس را بینند و به گردش بپردازند. تاب‌بازی و چرخ‌فلک در آنجا ظهور کرد ؛ در طلوع قرن نوزده، عشق اشرافانه‌ی

---

۱. Regent
۲. Cremone
۳. Bear Garden

سرعت نیز در همین‌جا به‌شکل بسیار عمومی گردش هوایی، یا ریزش آب از ارتفاع ظاهر شد. همزمان ویژگیهای زیبای دورهٔ *باروک* با پیدایش اشکال بسیار جنجالی و خطرناک از سرگرمی و تفریح–نظیر چرخ فلک–که برای اولین بار از نمایشگاههای بین‌المللی نشأت گرفت، ناپدید شد: فقط تلألو پرزرق و برق [دورهٔ باروک] در جزیره *کُنی*[۱] پابرجا ماند. اما نقطه شروع آن [نضج سلایق و ذائقه‌ی دورهٔ *باروک*] اظهر من الشمس می‌باشد.

در صورتی که باغ تفریحات بر یکی از ساقه‌های حیات دورهٔ *باروک* رشد کرده باشد، موزه–نقطه اوج زندگی زیادت طلبانه–بر ساقه دیگر آن رشد یافت. ابتدا موزه با انگیزه‌ی کنجکاوی علمی، نظیر مجموعه آثار *ارسطو*، نشأت گرفت و پس از دورهٔ *علم اسکندرانی*[۲] و دانش، به گردآوری بقایای قدیسین نظیر استخوان، دندان و یا شیشه‌خون، در *قرون وسطا* تقلیل یافت. اما مجموعه‌های موزه‌ای به مفهوم مدرن آن با جمع‌آوری سکّه‌ها و کتیبه‌ها در اوایل قرن پانزدهم در *ایتالیا* شکل گرفت: [این مجموعه‌ها] چند سالی بر مجموعه‌های تاریخ طبیعی *فون نتشن*[۳] *پاراسلوس*[۴] یا *اگریکولا*[۵] پیشی گرفته بودند. در حقیقت، نوشته‌های *اگریکولا* موجبات شکل‌گرفتن مجموعه‌هایی به‌وسیله *الکتور* آگوستوس ساکسونی[۶] شد که بعدها بصورت موزه‌های درسدن درآمد.

در همه جای *اروپا* جستجوی بدون برنامه‌ی اشیاء نادر، عجیب و نمونه‌ها، [به‌صورت] نوعی "اقتصاد جمع‌آوری" قدیمی از دانش درآمد. تملک به‌خاطر تملک، روح این‌دوره بود: نمایش اشیاء نادر موزه، نوعی معادل فرهیخته‌ی میادین خرید بود: نمایش اشیاء در ابتدائی‌ترین شکل خود، عمدتاً مثال دیگری از نمایش پوچی جلوه کرد. دربار و اشراف در

---

۱. Coney Island : ساحل تفریحی در بخش بروکلین شهر نیویورک.

۲. مکتب متأخر هلنی در ادبیات علم و فلسفه در سه قرن قبل از میلاد. (م.)

۳. Von Netteshyn

۴. Paracelsus (۱۴۹۳-۱۵۴۱) فیزیکدان و شیمی‌دان سوئیسی. (م.)

۵. naeus Julius Agricola (۹۳-۳۷م.) ژنرال رومی. (م.)

۶. Elector Agustus of Saxony

تبدیل قفسه‌های اشیاء نادر، جعبه‌های سکّه‌ها و قفسه‌های حکاکی‌شده به بناها و عمارت‌های مستقل عمومی نقش راهبردی داشتند. اما گشایش موزه بریتانیا در سال ۱۷۹۵، پس از میراث برجای‌مانده از *سر هانس سولان* شاخص برجسته ای در فرهنگ توده‌ای بود؛ زیرا پس از آنکه نمایش [اشیاء] از صرف رضایت شخصی مالک فراتر رفت، امکان تبدیل آن به ابزار آموزش عمومی فراهم شد.

در نیمه راه تفریح و کنجکاوی، آخرین میراث دربار، یعنی باغ جانورشناسی قراردارد. نگهداری حیوانات وحشی، بالاخص انواع غیربومی آن، نشانه‌ی دربار شاهان حتی در *قرون وسطا* بود: این حیوانات برخی مواقع در رژه‌ها و مراسم، نظیر حیوانات سیرکهای سیّار قرن نوزدهم، به‌کارگرفته می‌شدند. گسترش مجموعه‌های حیوانات، تدارک جایگاههای دائمی و میادین نمایش آنها، به‌عنوان بخشی از همان فرهنگ علمی و زیادت طلب که موجد موزه شد، به منصه ظهور رسید. این مجموعه‌ها، نظیر موزه، هدف مطلوبی را در راستای نشان‌های افتخار شکارچیان و کاشفان تدارک دیدند. این نیز کمک تازه‌ای به شهر بود: نمادی از طبیعت وحش، که انسان به محض پیگیری حضور راحت نوع خود در شهر، به آسانی از آن محروم می‌شد. بازیگوشی‌های دلقک‌وار میمون، خونسردی اسب آبی،حرکات لَخت و شاد شیرهای آبی، تمامی اینها، اگر ساکنان شهر را در تماس با طبیعت قرار نمی‌دادند، حدّاقل اثر آرام‌بخشی را بر شهر تحت فشار، از خود برجای می‌گذاشتند: آنها شادی و مسرت مشترکی را برای بزرگسالان و کودکان فراهم می‌ساختند. حتی بقایای بیذزده‌ی دوران *باروک*، نظیر خرس رقاص و میمون ارگ‌نواز، بعنوان تلنگری از خوشی حیوانی در میان دیوارهای یکنواخت و کسل‌کننده‌ی خیابانهای قرن نوزدهم عمل می‌کرد. آیا این تصادفی بود که مظاهر برجای‌مانده از زندگی درباری در سایه وسلطه‌ی یک ایتالیائی قرارداشت؟

۱۱: اتاق خواب و تالار پذیرایی

گرچه تأثیر دربار بر شهر مؤثر بود اما این تأثیر در حوزه‌ی خانوار، در تمامی عرصه‌ها، در خانواده‌های متعلق به طبقه متوسط و فرادستان اقتصادی کمتر از شهر نبود. در خانواده، عادات خوب و بد دربار شایع بود. از عادات بد دربار همان نضج استبداد (داخلی) که بود نشانه‌های آن ازدحام شمار زیادی از انسانهای ویژگی خوب آن، بهبود زیباشناختی رفتار و آداب بود که محتملاً از شناخت مضاعف اشکال کامل و ساده‌ی تمدن چینی تأثیر گرفته بود؛ [و یکی دیگر از ویژگی‌های مطلوب آن] بالاتر از تمامی موارد، گسترش خلوت [زندگی خصوصی] در خانه بود: عاملی که به روشی جدید در روابط جنسی و داشتن معاشقه رونق داد و به طولانی‌ترشدن روابط آماتوری [قبل از ازدواج] برای هردو جنس منجر گشت. کلمه معاشقه، از آن‌روز که نمایش‌های اولیه، بذله‌گویی و زیبایی را به موازات جذبه‌ی جنسی به نمایش می‌گذاردند؛ نشان‌دهنده آن است که زندگی جنسی ما تا چه اندازه‌ای مدیون دربار است: این [واژه‌ی نو] در اواخر قرن شانزدهم رایج شد.

تغییر در ترکیب خانواده، خود را به شیوه‌های مختلف بروز داد. این تغییر خود را به‌واسطهٔ جدایی تدریجی خانه، به‌عنوان محلی برای تغذیه و سرگرمی و نیز برای تربیت کودکان، از محل کار، نشان داد. سه کارکرد تولید، فروش و مصرف، اینک در سه نهاد متمایز، در سه مجموعه ساختمانی مختلف، و نیز در سه قسمت متمایز شهر مستقر شدند. سفرهای کاری در وهله نخست امتیاز بازرگانان ثروتمند در شهرهای بزرگ بود. فقط در قرن نوزدهم بود که این امر به دیگر طبقات شهر نیز سرایت کرد و به‌جای آنکه امتیازی باشد به نوعی تحمیل‌غم‌انگیز مبدل شد. از آنجائی‌که خانواده مستمراً به یک سازمان منحصراً مصرف‌کننده تبدیل می‌شد زن خانه ارتباط خویش را با امور جهان خارج از دست

داد. وی به متخصص امور خانگی و سکس، برخی مواقع به کلفت، پاره‌ای مواقع به یک فاحشه و غالباً ملغمه‌ای از هردو تبدیل شد. بلافاصله "خانه‌ی خصوصی" منفک از کار، به منصه‌ی ظهور رسید. و هربخشی [از خانه] برای سهیم‌شدن در این ویژگی[خلوت] به حرکت درآمدند.

رشد امور خانگی بر تضعیف علائق عمومی در میان شهروندان طبقه متوسط، بالاخص فرقه‌های مذهبی محروم دلالت داشت. در میان طبقه‌ی متوسط، نوعی تمایل طبیعی به جایگزینی زندگی خصوصی با امور عمومی وجود داشت. ظهور شهرنشینانِ محروم از آزادی، حتی ناتوان از انتخاب مأموران شهرداری یا مشارکت در مشاغل رسمی شهر خود زیرا آنها از سوی پادشاه منصوب می‌شدند جابجائی در منافع شهروندی، یا محدودیت آن طبیعی بود. در صورتی‌که این فرد عضو یک فرقه مذهبی ممنوعه بود، همان‌طوری‌که بسیاری از اعضای طبقه بازرگان اینچنین بودند، این محرک قویتر عمل می‌کرد. با استفاده از شعار دورهٔ *ویکتوریایی* می‌توان گفت: طبقه متوسط به حفظ خود برای خود آغاز کرد.

برای جبران نبود کار خانگی مؤثر، نوع جدیدی از خانه‌داری ابداع شد که جلوی سستی و رخوت را سدّ کرد و تشریفات تجملی مصرف را غنا بخشید. منظور من در اینجا مواظبت از مبلمان [خانه] بود. اثاث منزل در *قرون وسطا*، صندلی برای نشستن، تختخواب برای خوابیدن و شمایل برای دعاکردن بود و از این حدّ تجاوز نمی‌کرد. مبلمان، در واقع نوعی ابداع مجدد دورهٔ *باروک* بود؛ زیرا منظور از مبلمان می‌تواند وسایل بی‌مصرف یا بسیار ظریف، گلدانهای زیبا برای آنکه گرد و خاک آنها تمیز شود، چوبهای گرانبها و منبت‌کاری برای صیقل‌دادن، آثار فلزی برای برق‌انداختن، پرده‌ها برای تکاندن و تمیزکردن، خرت و پرت‌ها و چیزهای عجیب برای شستن باشد.[در اینجا] نمایش [اثاثیه] کاربرد [آنها] را عقب راند؛ و مراقبت از مبلمان، زمانی را که صرف بافتن فرشینه‌ها، گُل و بوته‌دار کردن پوشاک،

درست کردن مرباهای خانگی، عطرها و چیزهای ساده می‌شد، به‌خود اختصاص داد. این وظایف جدید بر زنان خانه‌دار و امور خانگی تحمیل شد و همزمان با آن شکل خانه نیز تغییر یافت. شمار فضاهای خصوصی که با ذغال، آب و چوب تأمین می‌شدند همچنین ارتفاع واحدهای مسکونی از دو طبقه به پنج طبقه افزایش یافت که یکی از طبقات در زیرزمین قرارداشت.

تا قرن هفدهم، حداقل در شمال،[فنون] ساختمانی و [سیستم] گرمایشی مانع از ساخت مجموعه‌ای از اتاق‌های خصوصی در واحدهای مسکونی را بود. اما اینک تفکیک کارکردها در خانه، درست به‌مثابه‌ی شهر بعنوان یک کل به منصه ظهور رسید. فضا، اتاق به اتاق تخصصی شد. در *انگلستان* بدنبال الگوی ساختمانهای بزرگ، آشپزخانه از اتاق شستشو که در آنجا کارهای مربوط به نظافت انجام می‌شد جدا شد؛ و کارکردهای مختلف اجتماعی آشپزخانه به اتاق نشیمن و هال محول شد. غذاخوری از اتاق خواب جدا شد؛ و با وجودِ آنکه اتاق خوابِ بانو [ی خانه] در قرن هفدهم به‌عنوان اتاق پذیرایی از میهمان، با وجود یا بدون وجود تختخواب در شاه نشین اتاق، عمل می‌کرد، در قرن هیجدهم اتاق مخصوصی برای دید و بازدید و گفتگو، سالن پذیرایی و هال به‌وجود آمد. اتاق‌های دیگر به روی هم گشوده نمی‌شدند: بلکه پیرامون یک راهرو، نظیر واحدهای مسکونی در خیابان، آرایش می‌یافتند. نیاز به خلوت موجد ظهور این عنصر خاص برای حرکت شد.

II: شهر دورهٔ باروک [۷]دخل و خرج

[*تصویر بالا*] *حیاط بورس سلطنتی لندن*. رونق بازار بورس بین‌المللی در قرن شانزدهم گذار از اقتصاد کالایی به اقتصاد پولی را اعلان نمود که در آن تجارت با مشاهده مستقیم کالاهایی که خرید و فروش می‌شدند صورت می‌پذیرفت. روزنامه‌ها، با ارسال گزارشات

بین‌المللی که به *تجارت‌خانه فوگر* ارسال می‌شد، مکمل ضروری این نهاد جدید بودند: زیرا قیمتهای بین‌المللی از بروز جنگ، انحصارات موقتی، عرضه‌ی بیش از اندازه و کمبودها متأثر می‌شدند؛ و آنانی که خبرهای دست اول از این حوادث را بدست می‌آورند از آن منتفع می‌شدند. بخش قابل توجهی از روزنامه‌های منتشره در کلان شهرها، هنوز هم به امور مالی اختصاص داشت.

[*تصویر چپ ردیف وسط*] *فضای بانک انگلستان*. تبدیل خزانه‌ی زرگر به بانک مدرن چنان پدیده‌ی پیچیده‌ی اجتماعی است که هنوز هم فرآیند بانکداری تحت پوشش چنان دستورالعملهای جادویی صورت می‌پذیرد که هیچ ارتباطی با مناسبات بنیادی ندارد. فرض برآن است که، بانک، عامل مسئول تخصیص انرژی جمعی و بالقوه اجتماعی به انبوهی از کانالهای همبسته‌ی ظریف است که تبدیل آنهابه انرژی جنبشی و بهره‌وری انسان می‌تواند با حداقل ضایعات صورت پذیرد. اما مفهوم بانکداری به‌عنوان عملکرد خصوصی بورس‌بازان و سودجویان، ضرورت ایجاد ارگانهایی که کنترل حوزه‌ی عمومی را که می‌توانند خدمات جمعی فوق را ارائه دهند تحت پوشش قرارداده است. بورس‌بازی و پرهیزگاری، تجمل‌گرایی و خسّت وظایف اقتصادی و افسون سرمایه‌دارانه، دست در دست هم قرارداشتند، تعارضی که در معماری شهر منعکس می‌شد.

[*تصویر چپ ردیف وسط*] از نخستین فروشگاههایی که در *پاریس* به ارائه کالاهای مختلف پرداختند: نمایشگاه و کالاهای آماده جهت فروش. *فیمل تاتلر*[۱] (لندن،۱۷۰۹) چنین گزارش می‌کند که "فروشگاهها، تئاترهای تمام و کمال اتحادیه صنفی هستند". با رشد و افزایش فاصله میان شهرها و نقاطی که کالاها، از آن نواحی وارد می‌شد، واسطه‌ها به‌عنوان رابط میان خریدار و فروشنده وارد صحنه شدند: [حمل و نقل با] دلیجان، حمل و نقل آبی،

۱. Female Tatler

انبارداری، دلّالی و خرید اعتباری، تماماًبه نهادهای اختصاصی با ساختمانهای اختصاصی تبدیل شدند. سهولت دسترسی به انواع بسیار متفاوتی از محصولات درهرلحظه چشمگیر بود، از این‌رو خرید و فروش به مشغله‌ی روزانه تبدیل شد: زندگی دست به دهان شهری‌ها در تضاد با آینده‌نگری فصلی ساکنان روستاها قرارداشت. با این‌حال هزینه‌ی سهولت یادشده بسیار زیاد بود: بعضی مواقع تهیدستی تولیدکننده، پاره‌ای مواقع ورشکستگی واسطه و همواره قیمتهای بالا برای مصرف‌کننده.

[*تصویر پایین*] *میدان خرید*، با مغازه‌های عریض، دارای نماهای شیشه‌ای، با عرضه‌ی محصولات جذاب، که در مقابل باران و خورشید محافظت می‌شدند. تلفیق خرید با ترافیک سواره، تبدیل تمامی خیابانها به مراکز خرید به‌عوض خرید متمرکز از میدان. بازار، [همگی] میراث مشخصه‌ی شهر سوداگر است؛ [این شهر] عامل بهم‌ریختگی و موجد تجزیه شد؛ و با امتداد خیابان‌ها، آشفتگی رابه محلات قدیمی سرایت داد. و به شکل بیهوده‌ای رقابت در عرصه‌ی فضاهای تجاری را بدون توجه به خدمات یا حتی میزان سود چند برابر نمود.

II: شهر دورهٔ باروک [۸] پاریس نظم دکارتی

[*تصویر سمت چپ ردیف بالا*] *قصر کنکورد*، روبروی *مادلین*[1] در خیابان *رویال*. محلی که فقط به ترافیک سواره و چشم‌اندازها اختصاص یافته بود؛ با این‌حال دارای موانعی برای ایمنی حرکت پیاده بود؛ و بدون تجمع وسائط نقلیه، اندکی خلوت می‌نمود. بیماری ترس از فضای باز *قرون وسطایی*، در اینجا به بیماری ترس از فضای بسته تبدیل شده است، که میراث ممیز دوره‌ای از تحرکات و استثمار بی‌پایان می‌باشد، احساسی که در فضاهای متأخر

---

[1]. Madelein

شبیه به آن، نظیر *قصر ویکتوریز*[1] که هنوز گرفتاریهای اشکال *قرون وسطایی* رابا خود به همراه دارد، خالصتر است. (عکس از اوینگ گالوی)

[*تصویر راست ردیف بالا*] *طاق نصرت*. خیابان دورهٔ *باروک* به هنگام فعالیت، تئاتری برای رژه سربازان و تماشاچیان. قصر *لتویل*[2] با خیابانهای شعاعی‌اش عبارت بود از سکوی بسیار مطلوب برای آتش توپخانه در مقابل تهدیدات، هدفی که کاملاً عاملانه پیگیری شده بود. این دایره‌ی دوبُعدی را با حرکت منظم ترافیکی‌اش، با الگوی برگ شبدری خیابانهای معاصر که برای حرکت مستقیم درجهات مختلف بدون مانع و هرگونه اصطکاک، با استفاده از زیرگذرها وروگذرها طراحی شده است، مقایسه نمائید. (عکس از اوینگ گالوی).

[*تصویر سمت چپ ردیف وسط*] خیابان *ریولی*[3]: که بخشی از آن در زمان *ناپلئون اول* ساخته شد و به‌وسیله‌ی *هوسمان* در زمان *ناپلئون‌سوم* گسترش یافت. از آنجائی‌که خیابان و ساختمانهای دارای *تاقگان* [پیاده‌رو سرپوشیده] که در یک طرف قرارگرفته بودند به‌عنوان یک واحد درنظرگرفته می‌شدند به نوعی برنامه‌ریزی شهری کارآ رهنمون شدند؛ و این در تضاد با طراحی بی‌برنامه‌ی محلات و بلوکها برای اهداف نامعلوم (در نتیجه بورس‌بازی) قرارداشت. (عکس اوینگ گالوی).

[*تصویر سمت راست ردیف وسط*] خیابانهای اریب و درختکاری شده. در اینجا اشکال غیرمنتظم بلوکها نسبتاً مطلوب طراحی شده‌اند؛ با این‌حال تعیین اندازه طرح و جهت‌گیری براساس نیازهای ترافیکی، نسبت به روش کارکردی طراحی واحدهای همسایگی مسکونی بیگانه است. در سراسر دورهٔ *رنسانس*، مستقیم بودن توصیف ستایش برانگیز خیابان بود: عریض و مستقیم. در خیابان به‌عنوان صحنه‌ی ترافیک ملایم، بسیاری از ضروریات شهری

---

۱ . Victories

۲ . L’Etoile

۳ . Rivoli

از قرن هفدهم به بعد قربانی شد: خیابانِ دارای انحناء یا بن‌بست به ناسزاگوئی‌هایی نظیر "از مُدافتاده" یا "مانع" تبدیل شد. بلوارهای درختکاری شده، نظیر خیابان *بوس دِ بولونا*[۱] که پیشگام بیشه‌راهها بودند، خیابان دورهٔ *باروک* به‌شمار می‌رفت. (عکس از اوینگ گالُوِی).

[*تصویر چپ ردیف پائین*] *قصر رویال*، که اینک *کاخ وسگس*[۲] نامیده می‌شود درسال ۱۶۰۵ ساخته شد. با *کاخ وندوم*[۳] که شاهکار طراحی‌های بیروح اولیه می‌باشد: نما[ی کاخ] بوسیله شیروانی‌های چارترک فاقد لطافت آسیب دیده است.

[*تصویر راست ردیف پائین*] خیابان *میدل‌کلاس*[۴] در *زوریخ*: ادامه طراحی‌های دورهٔ *باروک* در شکل معمولی آن، مشخصه‌ی انواع شهرها از *بستن*[۵] و *بالتیمور*[۶] تا *ژنو* و *مونیخ* است. نظم، ظرافت، سبک خوب، کسل‌کنندگی وبیروح‌بودن بخش قدیمی *براون‌استون*[۷] *نیویورک* یا بخشهای دود گرفته‌ی *کنزینگتون جنوبی*[۸] و *پیملیکو*[۹] در تضاد آشکار با حومه‌های رمانتیک قرارداشت.

حریم [خلوت] ابزار تجملی جدید ثروتمندان بود، که به‌تدریج خدمتکاران، دستیاران مغازه‌داران و کارگران صنعتی توانستند آنرا پیگیری نمایند. حتی در خانه‌های زیبای قرن نوزدهمی، اهالی خانه در آشپزخانه یا تختخوابهای دیواری مجاور آن، و یا در خوابگاهها می‌خوابیدند. منظور از حریم [همان است] که در قرون وسطا برای مجردین و اشخاص مقدس که در پی دوری از گناه و سرگردانی‌های دنیایی بودند. اینک فقط *لردها* و *لیدی‌ها*

---

۱ . Boos de Buluna
۲ . Vesges
۳ . Vendom
۴ . Middle Class
۵ . Boston
۶ . Baltemor
۷ . Brown Stone
۸. Kensington: بخشی در غرب شهر لندن (م.)
۹ . Pimilco

می‌توانستند آن را به‌نحو دیگری در رویای خود بپرورند. در قرن هفدهم، حریم [*خلوت*] دست در دست ارضای تمنیّات فردی پیش می‌رفت. *تالار لیدی* [بانوی خانه] به اتاق مخصوص تبدیل شد یا به‌عبارت دیگر، به محلی که وی به هنگام قهر بدانجا پناه می‌برد؛ آقایان دفتر یا کتابخانه‌ی مخصوصی برای خود داشتند که کاملاً محفوظ بود و در *پاریس* آنها می‌توانستند حتی اتاق خواب مخصوص داشته باشند. برای اولین بار نه تنها یک پرده، بلکه یک درب فضاهای خصوصی، افراد خانواده را از یکدیگر جدا می‌ساخت.

خلوت، آینه‌ها و اتاقهای گرم: اینها عشق‌بازی کاملاً نفس‌گیر فصلی را به مشغله‌ی همیشگی طول سال مبدل کردند: که مثال دیگری از مشخصه‌های دورهٔ *باروک* است. در اتاقهای گرم، نیازی به پنهان‌شدن زیر پتو نبود: هوسبازی بصری نیز به تحریکات لامسه‌ای اضافه شد: سرخوشی حاصل از تماشای اندام برهنه، به‌وسیله *تیتیان*[۱]، *روبنز*[۲]، *فراگونار*[۳] به‌صورت نمادین به نمایش درآمد که بخش اتساع و بسط احساساتی که با رفتارهای آزادانه‌تر، استفاده سخاوتمندانه از شراب و مواد الکلی قوی همراهی می‌شد. عشق‌بازی موجد حرکات تعلیقی و اتفاقی، اشتیاق و کناره‌گیری شد که به‌عنوان حفاظ و مانعی در مقابل اِشباع [جنسی] عمل می‌نمود: [که این به معنی] وزنه تعادلی نسبت به انضباط خشک بود. این زنان و مردان خوش‌بنیه، اغلب اوقاتی را که در خانه بودند در رختخواب صرف می‌کردند. لیدی‌ها، میهمانان خودرا در رختخواب به حضور می‌پذیرفتند؛ سیاستمداران نامه‌های خود را در رختخواب می‌نوشتند؛ احساسات و گرایشات نهفته‌ی علائق جنسی بدین ترتیب در خانه‌ها نفوذ کردند که گاهی شنیع، گاهی جانورخوی، گاهی عاطفی و گاه ظریف بودند–هرسایه روشنی از اتاق خواب *ژولیت*[۴] تقریباً باعث از دست رفتن تقوای

---

[۱]. Tiziano Veceli (Titian) (۱۴۷۷-۱۵۷۶) نقاش ونیزی (م.)
[۲]. Peter Paul Rubens (۱۵۷۷-۱۶۴۰) نقاش فنلاندی (م.)
[۳]. Jean H.Fragonard (۱۷۳۲-۱۸۰۶) نقاش فرانسوی (م.)

[۴]. Jolet

جوزف اندرو[1] می‌شد. نیازها و ضرورتهای خلوت اتاق خوابها، به باغ نیز سرایت کرد: خانه‌ی تابستانی، معبد عشق، یا جایگاههای پرپیچ و خم بسیار اشرافی، که ترکیبی از پرچین‌های جعبه‌ای شکل بلند بودند. مکانهایی دور از نگاههای فضول و صدای پای نصیحت‌گرانه خدمه.

در همین زمان، دیگر تحولات فنی به‌سرعت وارد خانه‌ها شدند. اختراع توالت به‌وسیله *سرجان هرینگتن*[2] در ۱۵۹٦ مهمترین عامل برای بهبود بهداشت در خانه‌ها؛ اما این روش به‌سرعت گسترش نیافت؛ تا جائی‌که توالت فاقدآب داخل خانه، در *فرانسه* قرن هیجده به‌عنوان ابداع *انگلیسی* به‌کار بسته شد؛ در حالیکه کاخ *ورسای* بی‌توجه به هزینه [گزاف آن] ساخته شده بود، فاقد آسایش قلعه‌های *قرون وسطایی* بود : [که در آنها] صندلی‌های چرخدار برای قضای حاجت مورد استفاده قرارمی‌گرفتند. پیش از اختراع سیفون [توالت] و مجرای تهویه برای توالت، انباشته‌شدن گاز توالت در واحدهای مسکونی، تقریباً امتیازهای حاصل از پیشرفتهای جدید را خنثی می‌کرد: [در این رابطه] می‌توان به مسئله مورد توجه بریتانیائی‌ها در قرن نوزدهم در خصوص [سیستم] "نامطلوب فاضلاب" [اشاره کرد]. به همراه ابزار متعلق به عصر صنعت، یعنی توالت، رویه‌ی دیگری به منصهٔ ظهور رسید که مستقیماً از چینی‌ها اقتباس شد: استفاده از کاغذ توالت، که در رابطه با بهداشت خانگی بسیار مهمتر از کاغذ دیواری بود که کم و بیش همزمان با آن پدید آمد.

شهر دورهٔ باروک، با تمامی جلوه‌های تجملی، در رابطه با معیارهای بهداشتی از نزدیک مورد بررسی قرارنگرفته است: شهر نوعی قرون وسطایی بسیار سالمتر بود. اگرچه [در دورهٔ باروک] بدن وجسم آدمی در شعر و نقاشی مورد توجه قرار گرفت و یا در رابطه با

---

[1] . Jozef Androw

[2] . Sir John Herengton

فیزیولوژی به‌طور روشمند مورد بررسی واقع شد، با این‌حال مردم این‌دوره تمیزکردن بدن به همان‌گونه که در فرهنگ پیشین انجام می‌شد را فراموش کرده بودند. احتمالاً به جهت خطر سفلیس بود که در قرن شانزدهم حمامهای *قرون وسطایی* از دور خارج شدند: حتی در میان *یهودیان*، که انتظار می‌رفت درگتوهای خود، عادات *قرون وسطایی* را بموازت [معیارهای] بهداشت *موزسی*[1] حفظ کنند، استحمام آئینی که برحسب عادت در *سین‌گوگ*[2]–*میکوه*[3]–انجام می‌شد در دورهٔ *رنسانس* متوقف شد. احتمال آن می‌رود که *باپتیست‌های*[4] جدید بر تعمید اصرار داشتند؛ اما به‌نظر می‌رسد که این تجربه نیز در سراسر عمر یکبار انجام میشده است.

محتملاً افزایش قیمت آب گرم، حداقل در میان مردم عادی براین امر تأثیرداشته است: همچنین می توانسته از کمیابی هیزم در جوار شهرهای بزرگ تأثیر گرفته باشد. امادر مورد اصل قضیه هیچ شبهه‌ای وجود ندارد. در سال ۱۳۸۷م. در *فرانکفورت* ۲۹ گرمابه‌چی و به‌سال ۱۵۳۰ م. تقریباً کسی به این حرفه اشتغال نداشت. در قرن هفدهم، پس از یک دوره انقطاع، حمام مجدداً بعنوان یک محصول وارداتی و تجملی وسیله پاک‌کردن بدن پس از عیاشی مطرح شد: حمام مشهور *روسی* و *ترکی*. اما تقریباً بلافاصله بعد از آنکه حمامها به شکارگاههای تفریحی و میعادگاههای عشقی تبدیل شد؛ *باجینو*[5] مجدداً به معنای فاحشه‌خانه بکار رفت. بیماریهای ناشی از عدم بهداشت، نظیر آبله در این‌دوره اوج گرفت؛ و با ازدحام جمعیت در شهرها، میزان آب که به هنگام نصب لوله‌ها در قرن شانزدهم کفایت می‌کرد دچار نقصان شد. از آنجائی‌که شبکه‌ی لوله‌ها نه بازسازی شده و نه گسترش یافته

---

[1]. Mosaic Sanitation موزائیک صفت موزس (Moses) از رهبران بزرگ یهود دورهٔ باستان می‌باشد. (م.)

[2]. Sycagogue محلی برای گردهمائی عبادی یهودیان (م.)

[3]. Mikveh

[4].

[5] – bagino در لاتین به معنای حمام است.

بودند، میزان آب سرانه ساکنان شهری در قرن هیجدهم کمتر از دو یا سه قرن قبل بود. بالاخره پس از آنکه در قرن نوزدهم به یُمن اوج‌گیری پیشرفتهای ماشینی، حمام وارد خانه‌ها شد؛ احتمالاً تنها یک عتیقه فروش براین نکته پی‌برده بود که *جان آندره*[1] چنین فضایی را برای هرآپارتمان سه اطاقه‌اش در شهر آرمانی خود *کریستیانوپلیس*[2] اختصاص داده بود. این درحالی است که چنین فضاهایی در خانه‌های شهروندان آزاد ثروتمند *آلمانی* در قرون وسطا متداول بوده است.

۱۲: تباهی ناشی از ازدحام سوداگرانه

هنگامی‌که از استانداردهای جدید زندگی خانوادگی سخن به‌میان می‌آید، فقط می‌توان به خانه‌های طبقه بال او متوسط استناد نمود. حتی در اینجا نیز، وسایل جدید رفاهی، حریم خصوصی به‌عنوان کالای تجملی، و تزئینات جدید احساس برانگیز به‌کندی ظهور یافت. این تحولات به‌سرعت در تزئینات [خانه]، از سقف‌های چوبی به سقف‌های رنگی، از دیوارهایی با ورق‌های چوبی به دیوارهایی که با کاغذ پوشش داده می‌شد، از مبلمان سنگین ساخته شده از چوب بلوط به مبلمان ظریف ساخته شده از چوب افرا و ماهون، از مضامین *گوتیگ* به *کلاسیک*، در قسمتهای اساسی‌تر بنا تبلور یافت. تغییر مقیاس، مفهوم جدیدی از جاداری، افزایش ارتفاع سقف در آب و هوای شمالی–ابداع مبتکرانه‌ی *وانبروگ*[3]–به‌تدریج منجر به نظم درونی شد که با سطوح خارجی خیابان جدید دورهٔ *باروک* انطباق یافت.

گسترش محلات طبقه‌ی فرادست به هزینه‌ی سکونتگاههای طبقه‌ی فرودست انجام می‌شد: در صورتی‌که محله‌ای [مربوط به فرادستان] احداث می‌شد محله دیگر [مربوط به

---

۱ . John Andreae

۲ . John Andreae

۳. Sir John Vanbrugh (۱۷۲۶-۱۶۶۴) نمایشنامه‌نویس و معمار انگلیسی. (م.)

فرودستان] محدودتر می‌شد. ازدحام و بورس‌بازی زمین، قانقاریایی بود که در قلب گل دوست داشتنی دورهٔ *باروک* رشد می‌کرد: به‌موازات آنها، قیمت زمین افزایش می‌یافت و رکود مالی متعاقب آن تثبیت می‌شد و شکل دائمی بخود می‌گرفت. برخی از شاهان دورهٔ *باروک* از خطرات ازدحام جمعیت در شهرها بی‌اطلاع نبودند؛ زیرا این جنبش از همان ابتدای قرن پانزدهم در شهرهای بزرگ آغاز شده بود: در *پیرز پاولمن*[۱]، در صورتی‌که مالک زمین قادر به‌فروش منصفانه آن می‌شد تمایلی به افزایش ارتفاع ابنیه آن نداشت؛ *رابرت کراولی*[۲] شعر پرشوری را درباره کسانی‌که موجب افزایش کرایه‌ها شدند سرود.

توقف ساخت و سازهای متراکم در شهرها، فقط از طریق کنترل منابعی که مردم را به طرف آنها می‌راندند، امکانپذیر بود: در صورتی‌که شرایط اقتصادی روستا بهبود می‌یافت، اگر صنایع محلی هم ارزِ صنایع شهرهای بزرگ قرارمی‌گرفت، شهرهای جدید احداث می‌شد و شهرهای قدیمی تحت نوسازی و توسعه واقع می‌شد، طبقات فرادست از انحصار زمین و دیگر امتیازات محروم می‌شدند، و مالیات به‌نحوی تعدیل می‌شد که مانع از درآمدهای بادآورده‌ی حاصل از تراکم در شهرها می‌شد [کنترل جمعیت امکانپذیر می‌شد]. متأسفانه، خلع ید روستائیان و ستم بر کارگران شهری دست در دست هم پیش می‌رفتند. برای به‌دست‌آوردن مکان زندگی به‌وسیله‌ی مهاجرین بی‌دفاع فقیر همان تأثیر را بر *پاریس* قرن هفدهم داشت که بر *منچستر* قرن هیجدهم و *نیویورک* و *لیورپول* قرن نوزدهم: کرایه زمین افزایش یافت و محلات مسکونی بدتر شدند. یک هکتار زمین در *پاریس* که در قرن سیزده، ۲٦۰۰ فرانک ارزش داشت، براساس نوشته‌های *آونل*[۳] در قرن بیستم در همان بخش به ۲۹۷۰۰۰ فرانک بالغ شد. چه کسی از این افزایش بهره‌مند شد؟ [مطمئناً] ساکنان شهر از

۱. Piers Plowman
۲. Robert Crowley
۳. Avenel

این امر بهره‌مند نشدند. چه کسانی در هماهنگی با آن قرارداشتند؟ به‌طور قطع کارگران هماهنگ با آن نبودند؛ کارگران *قرون وسطا*، که درآمد سالیانه‌ای معادل یکهزار فرانک داشتند، می‌توانستند بدون دشواری یکصد تا دویست فرانک را سالانه در قبال یک خانه کوچک بپردازند: وضعیت کارگران با کاهش چشمگیر کرایه‌ها در قرن پانزدهم به‌دلیل وفور واحدهای مسکونیِ خالی بهتر شد، این درحالی بود که دستمزدهای سالانه نیز به ۱۲۰۰ فرانک رسیدند. اما هنگامی‌که کارگران ماهر از سال ۱۵۵۰ تا اواخر قرن هیجدهم اندکی بیش از ٦٧٥ فرانک در سال به‌دست می‌آوردند، و ارزانترین خانه‌های پاریسی ۳۵۰ فرانک اجاره می‌شدند، می‌توان به‌دلیل این امر پی برد که چرا آنها به زندگی زیر یک سقف مجزا خاتمه بخشیدند؛ این امر بر سراسر *اروپا* حاکم بود. از دیدگاه طبقه کارگر، این‌دوره پس از اواسط قرن شانزدهم، یکی از دوره‌های افزایش استثمار بود و در خصوص محلات متعلق به آنها، دورۀ اوج خرابی و محدودیت به‌شمار می‌رفت.

تضاد میان محلات مسکونی جدید ثروتمندان و محلات در حال افول *قرون وسطا* که زیر فشار ازدحام جمعیت و ساختمان قرارداشتند، به‌لحاظ وسایل رفاهی جدید در هر شهری که این‌دو محل در مجاورت هم قرارداشتند: *پاریس*، *لندن*، *ادینبورگ* و *برلین* بسیار وحشتناک بود. برای احساس این نوع بردگی و ستم، می‌بایست به این نکته توجه داشت که پیش از تغییر نگرش‌های اجتماعی قرن نوزدهمی به‌واسطۀ شناخت انسانگرایانه، فقر وفاقه به‌عنوان سرنوشت محتوم زندگی برای بخش قابل توجهی از جمعیت پذیرفته شده بود. در قرون هفده و هیجده، بیش از یک‌چهارم جمعیت شهری را گدایان و معلولین تشکیل می‌دادند. در توافق‌نامه کتبی مورخ ١٦٨٤ رئیس پلیس *پاریس* به بدبختی وحشتناکی که زندگی بخش عمده‌ای از جمعیت این شهر بزرگ را تحت تأثیر قرارمی‌داد اشاره شده است: چهل تا شصت و پنج هزار نفر از طریق گدایی، در این شهر زندگی می‌کردند.

کار برده‌وار شمار زیادی از کارگران، مشخصه‌ی ضروری زرق وبرق و درخشش زندگی دورهٔ *باروک* بود. تا جائی‌که در هنگام بالابودن هزینه تأمین سنگ مرمر و تزئینات بسیار گرانبها، پادشاهان نیز به استفاده از گچ و آب‌طلا رضایت می‌دادند، در نتیجه کسانی‌که مایل به داشتن ملتزمین بی‌شمار بودند وادار شدند از فقرا و انسانهای گرسنه استفاده نمایند و باوجود لاف‌های مربوط به ثروت، آنها پول کافی برای پرداخت دستمزد خدمه‌ی خود را در رقابت با یک بازار سالم نیروی کار را نداشتند. بدون درنظرگرفتن معلولین، در آنجا [روستاها] کمیابی نیروی کار شایع بود و استفاده از خدمه چندان ارزان نبوده است. پادو، نوکر و تمامی انواع خدمه‌ی خانگی نه تنها از حومه ریشه کن نشد، بلکه از میان توده‌هایی که در مادرشهرها به مثابه کرم می‌لولیدند، بیرون کشیده می‌شد. برخی از این افراد طی دورهٔ خدمت نظام که با پوشاک، خوراک کم و بیش کافی، فرصت دله‌دزدی و تأمین شغل به‌شرط رفتار مطلوب تأمین می‌شدند، مدارج ترقی را طی کردند. از این لحاظ، خدمت نظام و خدمات خانگی دارای نکات مشترک فراوانی بودند. مابقی نیز به گدایی و دوره‌گردی و مشاغل متفرقه‌ی دیگری پرداختند و در دزدی، جیب‌بری، روسپیگری و قوادّی تبحّر یافتند و زندگی‌شان در زاغه‌های کوچه‌ی گین[۱] یا چوبه‌های دار *تی‌برن*[۲] به پایان رساندند.

این مثال‌ها را از لندن ذکر کرده ام : وین[۳]، مادرید[٤]، تایلز[٥] یا برلین[٦] به مانند یکدیگر عمل کرده اند.

با واگذاشتن پرولتاریای[۱] کثیرالشمار به رحمت بازار، سقوط در تسهیلات مسکن برای توده‌ی مردم، که قادر به تأمین هزینه‌ی کلبه‌ای برای خود و پانسیون شدن در خانه مالک را

---

۱ . Gin

۲ - Tyburn میدان عمومی اعدام در لندن. (م.)

۳ . Wien

۴ . Madrid

۵ . Naples

۶ . Berlin

نداشتند هرسرپناهی را می‌توانستند اجاره نمودند. ساخت‌و ساز بیش از اندازه و بهره‌گیری بیش از حد از خانه‌ها، معضلات وخیم بهداشتی را در لندن، برای مثال در اوایل قرن شانزدهم، موجب شد. برای حدود پنجاه‌سال، از سال ۱۶۳۲-۱۵۸۲م.، مکرراً این معضلات مورد توجه قرارگرفت و تلاشهای نه چندان ریشه‌ای برای اصلاح آن بعمل آمد. در این خصوص طبقات بالادست [به منافع حاصل از آن] طمع کردند و طبقات فرودست بالضروره و عمدتاً [از سرناچاری] راه خود را پیش گرفتند.

لردهای [مجلس] *شوری* در سال ۱۵۸۳ به این نکته پی‌بردند که ابنیه پرازدحام به‌مقدار زیادی موجب تشدید شیوع طاعون و شورش می‌شود. تراکم [در واحدهای مسکونی] مرکز توجه واقع شد، و این به تقسیم خانه‌هایی منجر گشت که به معنای هرخانه برای یک خانوار بود: عملی که در تمامی شهرهای درحال رشد، در سه‌قرن بعد رواج یافت. در سال۱۵۹۳م. یکی از مصوبات پارلمان ناظر براین بود که "شرارت روز به روز رشد یافته و دلیل آن ازدحام واحدهای مسکونی با خانوارهای مختلف، افزایش تعداد نفر در اتاق، و تبدیل خانه‌های بزرگ به چندین واحد استیجاری بود، [از این‌رو] خواستار احداث ساختمانهای جدید در *لندن* و *وست‌مینستر*[۲] شدند."

لازم به‌ذکر است که بیانیه‌ها و فرامین ثمری دربرنداشت: این مرحم‌ها، شور دکتر را التیام بخشید، اما درد بیمار را تسکین نداد. تا جائی‌که تلاش‌های مربوط به جلوگیری از احداث بنا، موفقیت بدست آمده در احاث ساختمان‌های جدید را، بی‌توجه به ریشه‌های ازدحام، فقط شرارت موجود را تشدید کرد. اما اجاره‌ی زمین با بدترشدن شرایط زندگی افزایش یافت: شرارت‌های عمومی به‌شکل منافع خصوصی، تبدیل به سرمایه شد. خانه‌های

---

۱ . Prolectariat

۲ . Westminster

قدیمی نظامیان که در مراکز نظامی قرن هفدهم رونق گرفتند، قصرمانند بودند، که می‌توان دراین باره به مورد خانه‌های احداث‌شده توسط *رن*[۱] در *چلسی*[۲] اشاره کرد، اما خانه‌های کارگری جدید عامدانه به‌شکل کلبه‌های غیرقابل زیست طراحی می‌شدند.

تبدیل مستغلات قدیمی به واحدهای استیجاری، که درهریک از اتاقهای آن یک خانواده زندگی می‌کرد برای تأمین مسکن جمعیت درحال افزایش، کافی نبود. محلات جدید می‌بایست این شرایط بحرانی را به‌عنوان استاندارد می‌پذیرفتند. براساس شرح حال *راجر نورث*[۳] بورس‌بازی ساختمان در مقیاس کلان پس از آتش‌سوزی سال ۱٦٦٦م. *لندن* توسط *دکتر باربن*[٤] آغاز شد . بدین ترتیب که کاهش محلات مسکونی فرصت مناسبی را برای وی فراهم آورد. ”وی مبدع روش جدید ساختمانی بواسطهٔ قالب‌بندی زمین در محدوه‌ی خیابانها و خانه‌های کوچک، و فروش زمین به کارگران برحسب متراژ بَرِ زمین بود، و آن مقدار که به فروش نمی‌رفت توسط وی ساخته می‌شد. این امر اجاره زمین را به جهت رهن‌گذاری افزایش داد. و دیگران در ادامه، شیوه‌ی کار وی را اصلاح کردند و اَبَر–جنینی از خانه‌ها در اطراف *لندن* شکل گرفت.“

به سبب نقص این نظام، می‌توانیم قدردان قرن هفدهم باشیم اما برای اینکه این روش کم و بیش در سراسر جهان غرب به عمل استانداردی تبدیل شود می‌بایست به انتظار تولّد ماشین بخار و کارخانه‌های کلان مقیاس می‌ماندیم که غالباً در اشکال نامطلوب ظاهر شدند. باافزایش ارزش زمین، ارتفاع ساختمانها، در شهرهائی‌که انحصار زمین یا موانع مربوط به عوارض زمین، مقدار زمین در دسترس را کاهش داده بود، بیشتر شد. تراکم بیشتر به افزایش درآمد منجر شد؛ و افزایش درآمد به بیشترشدن ارزش سرمایه‌ای زمین منتهی گشت. *لندن* از

---

۱ . Wren

۲ . Chelsea

۳ . Roger North

۴ . Dr.Barbone

نتایج مخرب این دوره خطرناک به‌واسطهٔ آنکه بخش عمدهٔ زمینها در تصرف فئودال‌ها با اجاره بلندمدت قرارداشت رهایی یافت؛ اما زمانی‌که *فردریک کبیر*[۱] [در آلمان] از رسوم *آلمانی* [در مورد مالکیت زمین] انصراف داد و به *سنن رومی* مالکیت زمین و ساختمان اتکا کرد، راه برای بورس‌بازی لگام گسیخته‌ی املاک باز شد که اثری مخرب بر برنامه‌ریزی و بلوک‌بندی *برلین* تا تشکیل *جمهوری آلمان* به‌سال ۱۹۱۸م. برجای گذاشت.

خلاصه آن، تراکم موجد دستاوردهای مالی شد: املاک زاغه‌ای درآمدهای بیشتری را در مقایسه با سرمایه‌گذاری در بخش‌های مورد توجه شهر به‌دست آوردند. تبدیل فقر بخش شرقی به ثروت بخش غربی، یعنی ثروتی که از بدبختی استخراج می‌شد، افسانه‌ی تمام‌عیار سیستم مالیه دورهٔ *باروک* بود. این امر که نقش چشمگیری را در گسترش و تمرکز بیش از اندازهٔ شهرها برعهده داشت در *دوره‌ای* که *کابه*[۲] لقب خویش *"ون"*[۳] را کسب کرد توصیف دقیق هر شهر بزرگ بود.

۱۳: نقشه‌ی شهر دورهٔ باروک

به استثنای استعمار ماورای دریاها، تمامی شهرهای بزرگ جدید که از قرن شانزده تا نوزده ساخته شد همگی "رزیدن اشتات[۴]" بودند، مکانی که مقرّ دائمی پادشاهان و درباریان انتخاب می‌شد. *مانهایم*[۵]، *کارلسوهه*[۶] و *پتسدام*[۷] به این گروه تعلق داشتند. گسترش شهرها به‌شکل جدید معمولاً در شهرهای بزرگ نظیر *ناپلز* و *مونیخ*[۸] یا شهرهای نظیر *ادینبورو*[۱] و

---

۱. Frederich the Great

۲. Piers Plowman

۳. Wen لقبی سلطنتی در انگلستان که بیشتر به شهرها اعطا شده و به معنی نگین و تاج مرجع می‌باشد.(م.)

۴. Residenz Städte

۵. Mannheim

۶. Karisrune

۷. Potsdam

۸. München

نانسی[2] اتفاق افتاد جائی‌که بورژوازی تقریباً تمامی مدعاهای آریستوکراسی[3] را به چنگ آورده بود. طرح جدید شهر، خود را از ملحقات *قرون وسطایی* با استفاده از خطوط مستقیم قطعات منتظم با ابعاد یکسان–تاجائی که امکانپذیر بود–جدا می‌ساخت؛ نظم جدید با میدانی به‌همراه خیابانهای شعاعی که به‌طور جزئی به‌وسیله گره‌های قدیمی یا شبکه شطرنجی جدید تعدیل می‌شد، نمادینه شد.

الگوی ستاره‌ای خیابانها، همچنان‌که انتظار می‌رفت، شکارگاه سلطنتی بود. در این جا معابر طولانی که در میان درختان قرار داشتند، شکارچیان را قادر می‌ساختند از یک نقطه مرکزی به تاخت در هر جهتی که می‌خواستند به حرکت درآیند. شکار و سواری خطرناک که مکمل شکار بود، تا امروز نیز ورزش برگزیده‌ی آریستوکراسی هرکشور می‌باشد. نقطه مرکزی، محوطه‌ای مدوّر یا کانون طرح جدید، در اصل محل کلبه‌ی شکار بود. هنگامی‌که کاخ *ورسای* طراحی شد کاخ در محل کلبه قدیمی شکار قرارگرفت. جائی که *لوئی‌چهاردهم*[4] برای اولین‌بار از شاهزاده خانم *مادام والیری*[5] خواستگاری کرد. *کاخ کارلسروهه*[6] نیز بر روی کلبه‌ی شکار بنا شد. اما این نقطه دارای زمینهٔ متفاوتی بود. کاخ، خیابانهای جدید شهر را به طرف خود فرامی‌خواند. همانگونه که حاکم قدرت پراکنده‌ی سیاسی در میان تعدادی از گروهها و انجمن‌ها را در یکجا گردهم می‌آورد. تمامی خیابانهای اصلی به کاخ منتهی میشد. هنگامی‌که کسی چشمانش را در خیابان باز می‌کرد، کاخ در چشم‌انداز قرارمی‌گرفت.

---

۱ . Edinburgh

۲ . Nancy

۳ . Aristocractica : اشرافیت

۴ . Louis XIV

۵ . Madame de la vallie’re

۶ . Karlsruhe

این طرح در *فرانسه* بی‌نهایت عمومیت داشت و در واقع تأثیر خود را بر بخش‌های حومه‌ای *گارشز*[۱] و *مدون*[۲] برجای گذاشت. با این وجود در گستره‌ی *تمدن غربی* از مکانهای بسیار دور نظیر *سمرقند* تا واشنگتن مورد تقلید قرارگرفت. طرح *سمرقند* که تا اواخر قرن نوزدهم پا برجای بود از همه لحاظ کلاسیک است. در آن قلعه‌ای وجود دارد و به طرف شرق شهر قدیمی گسترده شده است. از قلعه، خیابانها و بلوارهای شعاعی شهر جدید به سمت غرب درحرکتند. آیا منتهی‌شدن این بلوارها در شمال و جنوب به پادگان و بیمارستان نظامی تصادفی است؟

در طرح ستاره‌ای شکل این شهر، نقطهٔ مبدأ همسنگی نیز وجود دارد .در طرح اولیه ستاره‌ای شکل، استحکامات شهر یک چند ضلعی منتظم بود که هشت ضلع داشت؛ و خیابانهای اصلی به شکل ضربدری توزیع شده، یا به شکل متقارب از مرکز هریک از زوایای هشت ضلعی امتداد یافته‌اند. هنگامی‌که استحکامات کارایی خود را از دست داد، تأثیر اصلی این الگو بر شهر، یا محله، تبدیل آنها به بخشی از طرح تارعنکبوتی اولیه بود که به‌همراه خیابانها به پارک یا حومه باز منتهی می‌شدند.

طرح مکانهای مرکزی که در سیطره *مونومانها*[۳] قرارداشت، که به‌واسطهٔ ابنیه عمومی به شکل متقارن درمیان گرفته می‌شد و خیابانهایی که از این مرکز منشعب می‌شدند به شکل اساسی تمامی ابعاد طراحی را تغییر دادند. به همین دلیل خیابانها مشخصاً به چارچوب افقی ابنیه واقع در منتهی‌الیه خود مبدّل شدند: گرچه این عمارتها دارای یک گنبد [یا نقطه اوج] بودند، تأثیر اصلی این گونه طراحی افزایش اهمیت خطوط افقی تنظیم و تعدیل بود. نه تنها گنبدهای ساختمانهای مرکزی شناور به‌نظر می‌رسیدند بلکه خود ابنیه عمده وقتی جدای از

---

۱ . Garches

۲ . Meudon

۳ . Monuments

خیابانهای عریض مورد ملاحظه قرارمی‌گرفتند، شناور به‌نظر می‌رسیدند: اگر شهر *قرون وسطا* سرچشمه ترس مرضی از فضای بسته باشد، شهر خودکامه‌ی [باروک] تأثیر دیگری داشت و آن ترفیع ترس مرضی از فضای باز بود. موتیف‌های تکراری، استفاده از جایگاه کوچک اشکال کلاسیک، فقط بر مفهوم چشم آزار بودن تصاویر جدید خیابانی افزود. فقط با گره زدن مستقیم پارک و معابرِ درختکاری شده به تصویر خیابانهای شهری، امکان اجتناب از کسل‌کنندگی معماری امکانپذیر بود: خیابان *لابزرور*[۱] و *کاخ الیزه*[۲] دارای ویژگی صمیمی و باحرارتی هستند که رویهمرفته در بلوارهای *پاریسی* قرن نوزدهم فراموش نشدند.

اما همچنان‌که پیشتر اشاره کرده‌ام، شهر قربانی طرح جدید شبکه‌ی خیابانی شد. خیابانهای هم‌شکل، ترافیک و سردرگمی را به آن بخش‌هایی از شهر که کاملاً آرام و خودکفا بودند منتقل نمود. مضافاً طرح جدید شبکه‌ی خیابانی به امتداد بازار در محازی خطوط ترافیک، و نه تدارک نقاط محلی در واحدهای همسایگی متمایل بود. خیابان همچنین اندازه و شکل قطعات را تعیین می‌کرد؛ و نیازمندیهای مسکونی مستمراً تحت تأثیر خواسته‌های فضل فروشانه‌ی ترافیک سواره قرارگرفتند.

اینک امکان عرضه‌ی روش جدید طراحی شهرها با استفاده از نماد هندسی : شهر دایره‌ای شکل نظیر *فریدن اشتات*، هشت‌ضلعی نظیر *ویلا نور*[۳]، ستاره‌ی ناقص نظیر *کارلسروهه* یا *مانهایم* فراهم شده بود. معنی اشکال هندسی در طراحی شهرها چیست؟ استفاده از آنها بدین معنی است که صور انتزاعی تعیین کننده‌ی مضامین اجتماعی هستند: نهادهای اجتماعی دیگر طرح شهر را بوجود نمی‌آورند بلکه طرح در انطباق با نیازهای

---

۱ . L’observatorie

۲ . Champs Elyse’es

۳ . Villa Noova

خاص زندگی تعدیل می‌شود. مثلاً در صورتی‌که عوارض زمین غیرمنتظم باشند، زمین می‌بایست علی‌رغم هزینه‌های گزاف مصالح ونیروی انسانی، صرفاًبه جهت عملی ساختن نقشه‌ی [طراحی شده] تسطیح گردد. درهرصورت و با وجود دشواری، غالب شهرهای دورهٔ *باروک* در زمین‌های هموار ساخته می‌شدند. این موضوع به تنهایی برهزینه توسعه شهری نمی‌افزاید: بلکه رونق وسایل نقلیه چرخدار نیز به جهت الزام به استفاده از سنگفرش‌های مستحکم هزینه‌ساز است: تعریض و امتداد این خیابانها، هزینه‌های [توسعهٔ شهری] را مضاعف ساخته بود.

در آن زمان، کارکرد هندسه در طراحی عبارت از ایضاح و هدایت بود. به‌مثابه تمامی انواع تجریدات مفید، هندسه می‌بایست به‌واسطهٔ واقعیت‌ها مشروط می‌شد و هنگامی‌که این واقعیتها در برخی از جوانب زندگی از چارچوب فرمول [تجریدی] می‌گریختند راه را بر آنها هموار می‌ساخت. تا نقطهٔ مشخصی رهیافت مبتنی بر ریاضی طراح مطلق‌گرا، در به هنجارنمودن فرآیند طراحی محلات، بلوک‌ها و قطعات ارزشمند بود. در دوره‌ای که تحولات بسیار سریع شکل می‌گرفتند و آداب و سنن، دیگر به اندازهٔ کافی وظیفهٔ هدایت را برعهده نداشتند این رهیافت حداقل به‌طور مصلحتی نیز می‌توانست مفید فایده باشد. متأسفانه طراحان دورهٔ *باروک* به نظمی که تحمیل می‌کردند بسیار اطمینان داشتند: آنها در طرحهای سه‌بعدی خود جایی برای عامل زمان باقی نمی‌گذاشتند و هیچ فرصتی را مصروف بررسی ویژگیهای عوارض زمین نمی‌کردند. باعطف توجه به یادمان‌های *یونانی* و *رومی* به‌عنوان منبع الهام، اذهان *کلاسیک* آنان فاقد مفهوم زمان در فرآیند توسعه بود. تمامی تحولات و تعدیل‌ها که به‌موازات رشد غیرقابل اجتناب می‌شوند، [تأثیرات] خود را [براین طرح‌ها] برجای گذاشتند: طرح این شهرها به اندازه‌ای متقارن و نظم مندرج در آنها به‌قدری خشک و بسته بود که امکان پذیرش نیاز نسل‌های بعدی را فراهم نمی‌ساخت. طرح دورهٔ

باروک نوعی دستاورد هندسی بود: این طرح می‌بایست در یک آن و در صورت امکان با هدایت یک معمار خودکامه طراحی و ساخته می‌شد. از آنجائی‌که تغییر در این طرح‌ها برای کاربست عناصر جدید مستلزم تضییع تقارن آن بود، بنابراین حفظ مضامین صوری زیباشناختی آن فقط به‌واسطهٔ مقررات اکید اجرائی امکانپذیر بود. در جائی که این مضامین حفظ شدند نظیر *پاریس*، امکان حفظ انتظام صوری برای سالهای متمادی فراهم شد.

مادامی‌که یک مالک یا سازنده‌ی منفرد، طراحی و ساخت محله جدیدی را در برهه‌ی محدودی از زمان به اجرا درمی‌آورد، این طرح می‌توانست واجد هماهنگی و زیبایی باشد: شاهد مدعا در این مورد، شهر *بث*[۱]، *نانسی* و *پتسلام* می‌باشد. اما در مواقعی که طرح به‌صورت وصله و پینه‌ای وجود داشت، نظیر *لندن* و یا هنگامی که اجرای بخش قابل توجهی از طرح به آینده موکول می‌شد، نظیر واشنگتن، نتیجه کار می‌توانست به بی‌نظمی بیانجامد و تمییز آن از آنچه بدون نقشه بوجود آمده بود به سختی امکانپذیر می‌شد، در این‌مورد می‌توان به زاغه‌هایی اشاره کرد که امروزه خیابان *پنسیلوانیا* نامیده میشود. در حالی‌که این طراحان هم توانِ خود را مشتاقانه وقف خلق مواضعی برای ابنیه عمومی کردند، یافته‌های دورهٔ معاصر عمیقاً نشانه‌های بسیار صمیمی *کاخ وگس*[۲] (در ابتدا *کاخ رویال*) در *پاریس* به سال ۱۶۱۲؛ *کاخ وندوم*[۳]؛ بخش‌هایی از نانسی در سالهای ۱۷۶۳-۱۷۰۵م. و بخش‌هایی از شهر بث در سالهای ۱۷۶۷-۱۷۶۳م.، میادین قرن هیجدهمی *بلومزبری*[۴] و *میفر*[۵]، یا میادین قرن نوزدهمی *بلراویا*[۶]، احداث شدند را تحسین می‌نماید.

---

۱. Bath
۲. Vosges
۳. Vendôme
۴. Bloomsbury
۵. Mayfair
۶. Belgrania

نظم جدید در این موقعیت‌ها به بهترین وجه خود شکل گرفت. عناصر و اجزای نظم جدید بسیار ساده بودند و به‌مقدار ناچیزی مدیون رویه‌های ساختگی گذشته بودند. یک دایره، بیضی یا چهارگوش، با پارک نرده‌کشی‌شده در وسط آن که درختان و بوته‌ها، فضای سبز محصوری را برای خیابانی که به آن منتهی می‌گشت بوجود می‌آوردند. مصالح ساختمانی کلاً یکسان بود: آجر، گچ یا سنگ، که نمای عمومی رابه یک رنگ درمی‌آورند. یک خط بام مشترک با یک نقطه تأکید به‌شکل سنتوری، نه ناشی از خواست افراد برای تشخص، بلکه در نقطه‌ای که طرح آنرا تحمیل می‌کرد شکل می‌گرفت. این ویژگی‌ها در طراحی بر پایگاه همسان مالی، بر وضعیت همسان اجتماعی و استانداردهای یکسانی از سلیقه‌ها مبتنی بود.

اما نمی‌بایست از فاصله‌ی نزدیک، حتی در محلات طبقات فرادست، پشت این نماهای زیبای *کلاسیک* را مورد بازبینی قرارداد. پشت خانه‌های زیبای میدان *شارلوت*[۱] در *ادینبرگ*[۲] و سربازخانه‌ها قرارداشتند. و اگر در کوچه‌ها که به خیابانهای بزرگ منتهی می‌شدند حرکت می‌کردید به یک آلونک می‌رسیدید.

به‌طور قطع، این نظم ناشی از طراحی طبقاتی بود؛ و جبهه‌ی مشترک طبقات مالک را نمادینه می‌کرد. این نکته به‌شکل تحسین برانگیزی در گفتگوی میان روستایی و شهری در قرن شانزدهم تبیین‌شده است. روستایی امتیازات روستا را مورد تمجید قرارداده و از زندگی اجتماعی که با همسایگان شریف–"دامداران، قصابان، کشاورزان، سنگ‌تراشان، فرش‌بافان، حکاکان، خیاطان و نظایر اینهاکه همراهان بسیار خوبی هستند"–خود دارد، لذت می‌برد. مرد شهری در پاسخ می‌گوید: "من به تشخص فکر می‌کنم، اما نه برای شما". روستایی فریاد

---

۱ . Mayfair
۲ . Mayfair

می‌زند ”و چه، شما می‌خواهید من تنها و یگانه زندگی کنم. اینکه بدتر از مُردن است“ شهری در پاسخ می‌گوید: ”نه، زیرا اگر شما مدت زیادی در دربار و شهر درمیان آدمهای خوب زندگی کنید، در آنجا دوستانی خواهید یافت، که با وضعیت و موقعیت شما سازگارند.“

۱۴: اشکال معماری

طی قرون شانزده و نوزده سه سبک رسمی وجود داشت که هریک نشانه‌های مرحلۀاجتماعی معینی را در توسعه اجتماعی و اقتصادی یدک می‌کشیدند. این سبک‌ها که متوالی بودند بایکدیگر درآمیختند؛ در این شیوه‌های جدید ساختمانی، اشارت‌ها و نشانه‌های مرحله‌ی آخر در قرن شانزده [نیز] حضور داشتند.

مرحلۀنخست برچسب *رنسانس متقدّم* را بر خود دارد. چشم‌گشودن آرام قرن پانزدهم: برون‌کشیدن مجسمه‌ها و یادمان‌ها در بهت و شعف: در این‌دوره جستجو به افق و از آن به آسمان طاقی شکل منتهی شد. نماد این مرحلۀکمان یا هلال بود: هر شیء، از آینه‌ی *لیدی‌ها* و یادمان‌های جدید این نشان را یدک می‌کشید در عین حالی که فرایند استانداردسازی می‌توانست در تکرار الگوی ستون‌ها و پنجره‌ها تحقق یابد، یکنواختی و انتظام جدید برای اولین بار در فاصله کوتاهی در خیابانها به اجرا درمی‌آمد. می‌توان میدان متعلق به دورۀ *رنسانس* یا یک معبر[۱] یا ساختمان متعلق به آن دوره را کشف کرد: اما جستجوی *خیابان*[۲] *رنسانسی* یا شهر *رنسانسی* بیهوده است، زیرا اینها فقط در اذهان وجود داشتند.

---

[۱]. Streot

[۲]. Avenue

نبض حیات سیلان گرفت و نیروهای پرجنب و جوش تنقید دینی و ماجراجوئیهای اقتصادی و اختراعات ماشینی، فشارها و ضد فشارهای جدیدی را فراهم آورد. اختراع چاپ راه را برای استاندارد کردن اقتدار کلمات چاپی و طرح‌ها و ترسیماتی که با ماشین تکثیر می‌شدند فراهم ساخت: دانش مکتوب بر تجربه‌ی پیشه‌وری سبقت گرفت و سواد به نشانه‌ی ضرور و حیاتی ساخت و ساز مطلوب تبدیل شد. شناخت اشکال *کلاسیک* در آثار چاپی جدید *ویترویوس*[۱]، آشناشدن با توصیه‌ها و رهنمودهای مکتوب اشخاصی چون *آلبرتی*[۲]، *ویگنولا*[۳] و *پالادیو*[۴]، بسیار مهمتر از درک نیازها و فرآیند زندگی معاصرین شد. دربار این رویه را تشویق کرد [این درحالی بود] که بسیاری از گروههای فعال شهری برای مقابله با آن ضعیف بودند: فقط خانه‌ها و کارگاههای متعلق به مردم عمدتاً براساس شیوه‌های بومی ساخته می‌شدند. در همان زمان دیگر عناصر استاندارد شده یعنی ارتش متحدالشکل، آئین‌نامه‌ها و قوانین متحدالشکل و سکه‌های متحدالشکل، درکنار حروف چاپی ظاهر شدند. گرچه در تعارض [با این فرایند] نوعی بی‌قانوی جدید نیز به منصه‌ی ظهور رسید: در مذهب، اقتدار آگاهی فردی در مقابل نهادهای کلیسا؛ در حکومت، خواست پادشاه در مقابل قوانین محلی و آئین‌ها و رسومات تخطی ناپذیر؛ در زندگی خصوصی، نوعی شهوت افسارگسیخته برای طبقات فرادست که حدی را برای خوردن، نوشیدن و روابط جنسی به استثنای افنای نفسانی نمی‌شناخت. ماشین و زندگی شهوانی، اصلاح و بی‌بند و باری، فناتیسیسم[۵] و سبکسری، بیانگر نظم جدید بود که در قرن هفدهم دست بالا را داشت.

---

۱. Vitruvius

۲. Alberti

۳. Giacomo Vignola (۱۵۰۷-۱۵۷۳) معمار ایتالیایی.

۴. Palladio

۵. Fanaticism

از یک طرف، قرائت و بررسی خشک *پنج فرمان* و تلاش صادقانه برای هندسی کردن زندگی به تطویل چشم‌انداز خیابان و استاندارد شدن مسکن در نما منجر شد. از طرف دیگر، هوسبازی گستاخانه در مواجهه با توده‌ی [ساختمانی] که به‌شکلی فضل فروشانه ترکیب یافته بود [بدان منجر شد] که اشکال کلاسیک صرفاً به‌عنوان استخوان‌بندی اندام‌های شهوت‌انگیز به‌کار گرفته شود: ستون‌های کلیسا به مثابه‌ی بدن رقاص آفریقایی به پیچ وتاب درمی‌آمدند، و فضای داخلی آن به بهانه‌ی صرف جابجایی محراب، به سالن رقص مبدل شد. ستوری شکسته و حلزونی، این مرحلۀجدید را نمادینه می‌کرد. تزئینات بسیار زیاد شد و قسمتهای داخلی از حیات و نمادهای زندگی: صدفهای دریایی آب‌طلاکاری شده، *شاخ تزئینی* [نماد فراوانی] و تاج‌های گل و ملائک مقرّب و اندام معطر و گرم زنان و مردان در عشق‌بازی، درست به همان شکلی که توسط *فراگونار*[۱]، *واتئو*[۲] و *گروئز*[۳] نقاشی شده بود، انباشته شد. ابهت رنگهای قرمز و آبی رزهای قدیمی پنجره‌های *کلیسای جامع* به رنگهای سفید، صورتی، آبی کم رنگ قسمتهای داخلی [کلیسای] *باروک* مبدل شد: در کلیساهای *روکوکو*[٤]، عرش اعلی به کمک آب طلا و گچ قابل رؤیت شد. و رویاهای هرزه‌ی سنت جان پاتموسی[۵] محقق شد.

به اعتباری، مرحله‌ی دوم *رنسانس* بیانگر نوعی ارتداد از خلوص محض جنبش اولیه بود: درست به‌مثابه غلیانهای موجود ایمان دینی، با این تفاوت که جایگزین زرق و برقداری برای ایمان کامل کلیسای قرن دوازدهم بود. این واقعیت برای نخستین بار محمل استفاده از واژه‌ی *باروک* را فراهم آورد.

---

۱. Fragonard

۲. Jean Antonic Watteau (۱۶۸۴-۱۷۲۱) نقاش فرانسوی. (م.)

۳. Jean Baptiste Greuze (۱۷۲۵-۱۸۰۵) نقاش فرانسوی. (م.)

۴. Rococo

۵. St.Johon of Patmos سنت‌جان از قدیسین کلیسا و از اهالی جزیره پاتموس از مجموعه جزایر دودکان یونان می‌باشد. وی مؤلف مکاشفه‌ی یوحنا است.(م.)

همانطوریکه *کروچه*[1] معتقد است مفهومی موهن از چیزی گزاف و مبهم. اما معماری جدید انشعابات و تعارضات در حال نضج تمامیت زندگی *اروپائی* را نمادینه کرد. باوجودآنکه این معماری [دورهٔ دوم *رنسانس*] تجریدات مکانیستی را عمیقاً در یک جهت، در اشتیاق یکسویه‌ی قدرت ، به پیش راند [در عین حال] احساسات ضدمکانیستی را نیز عمیقاً در جهت دیگری به حرکت درآورد. غالباً یک بنا یا صحنه‌ی یک خیابان، هردو گرایش فوق را درخود داشت. به احتمال، آزارنده‌ترین نماد هرم کلیسا بود که در قرن هفدهم متداول شد: این نماد *قرون وسطایی* که اشاره به عرش اعلا دارد به صورت نوعی کاریکاتور احیا شد: ارتفاع [لازم] بوسیله برروی هم‌گذاشتن مجموعه‌ای از ستونها برروی مجموعه‌ای دیگر فراهم می‌شد و در نهایت معبد مینیاتوری عشق بر روی این حجم پرشاخ و برگ و نه‌چندان ضخیم قرارمی‌گرفت.

نماد بسیار مشخص طراحی *باروک* در ضعیفترین و خلاقانه‌ترین مراحل آن، باغ یا پارک بسیار منتظم قرن هفدهم می‌باشد. این نماد نوعی ترکیب صوری در فضاست که در آن شکوفائی و رشد طبیعی به الگوهای صرف تابع طراحی هندسی تبدیل می‌شوند: قالیچه و کاغذدیواری صرف که جدای از مصالح طبیعی بطور هنرمندانه ترکیب می‌شدند: کوچه های نه چندان طویل، که در آن درختان به دیوار سبز منعطف تبدیل می‌شدند: پرچین‌های کم‌عمق: برهم‌ریختن سازمان زندگی در راستای الگوی خارجی نظم–در اینجا چیزی وجود داشت که در یک‌آن بااهمیت و نامعقول [غیرطبیعی] جلوه می‌کرد، همانگونه که *پروکراتز*[2] به *رافائل*[3] الهام بخشیده بود.

---

[1] Benedetto Croce (۱۸۶۶-۱۹۵۲) فیلسوف، دولتمرد، منتقد و مورخ ایتالیایی(م.) .

[2] Peocrustes غارتگری در اساطیر یونانی، که قربانیان خود را برای هم‌اندازه شدن با تختخواب پا می‌برید یا آنها را بقدری می‌کشید که با تخت هم‌اندازه شوند. (م.)

[3] . Raphael

مرحلۀسوم ، لحظه‌ی هشیاری *رنسانس* متأخر و وجدان عذاب‌آلود اصلاحات و ضداصلاحات است که جایگزین صحت و درستی بی‌چون و چرای [گزاره‌ها و قضیه‌های] دوران قدیم شد: به‌همراه قرن هفدهم، عصرآکادمی‌ها فرارسید، و صحت صوری [گزاره‌ها و قضیه‌ها] بر محتوای درونی و خلاقیت غیرقابل مقاومت هنر زنده و مستحکم سبقت گرفت. آئین‌نامه‌ای شدن طرح معماری، تلاش طبیعی برای حفظ جبهه مشترک در لحظه‌ای بود که فعالیت‌ها و منافع واقعی مردم دچار انشعاب و تفرقه می‌شد و از تعارضات درونی آکنده می‌گشت. انتشار *"آرشیتکتورا"* توسط *دو وریس*[۱] در سال ۱۵۵۷م. پیش‌درآمدی برجنبشی بود که در قرن هیجدهم برمعماری استیلا یافت و در قرن نوزدهم به‌شکل دفتر مشق احمقانه‌ای درآمد. با این پیشینه، اندازه‌گیری و تقلید، جایگاه طرح هوشمندانه را گرفت.

این مرحلۀاز معماری که نخست در *پرادو*[۲] و *ورسای* رخ نموده بود به مثابه سرمای کرخ کننده‌ای بر بخش عمدۀ اشکال حیاتی، هم از طریق تبدیل آنها به ساقه‌های سیاه پوسیده، و هم تحمیل و قالب کردن لعاب سرد خود بر اشکالی که پیشتر سرزنده و حیاتمند بودند، سایه افکند. این مرحلۀبیشترین اقتدار را کسب کرد و به بیان معمارانه، کمترین ارزش راداشت: در نهایت این مرحلۀبه اشکال مختلف یادمانهایی –بسیار بیروح و مهجور که حتی نابجا باشند– را بوجود آورد که مراکز شهری جدید در *ایالات متحده امریکا* را پس از ۱۹۰۰م. مزیّن کرده‌اند: کلاسیسم نعش مانند، *کتابخانه* عمومی *نیویورک*، *یادمان لینکن*، *ساختمان دادگاه عالی*، یا ساختمانهای جدید دولتی در [ناحیه] *تری‌انگل*[۳] واشینگتن.

---

۱ . De Vriese
۲ . Prado
۳ . Three angle

جمود مرحلۀنهایی در بسیاری از مباحث و پروژه‌های *رنسانس* متأخر موجود بود؛ اما برای استیلای آن، پیش ازآنکه سازمان اجتماعی آخرین نشانه‌های حیاتمندی آن را نابود نماید، دو قرن زمان لازم بود. این جنبش با طرحهای فاقد حیات سهولت را قربانی گروه‌بندی محوری، و تقارن انتزاعی، شکل و آرایش اتاق‌ها و پنجره‌ها را تحمیل می‌کرد، و باعث می‌شد که برای نیل به تعادل بصری در طرفین میدان، کلیسا ساخته شود، بعدها این نوع طراحی متداول شد و شاهد مدعا احداث ابنیه‌ی حکومتی *برلین* در قرن هیجدهم بود.

مرحلۀآخر دورۀ *باروک*، عصر الگوهای کاغذی، طرح‌های کاغذی و ترکیبات کاغذی است: حتی جنگ نیز به کنترل آکادمی درآمد و براساس قواعد پذیرفته‌ی استراتژی هدایت شد. گرچه دلایل و احتجاجات *راسکین*[1] غالباً نامطلوب بودند، و شکست وی در درک تکانه‌های خلاقیت در معماری جدید ناگوار بود، استعداد و شمّ وی دربارۀ شیوه‌های *کلاسیک* و *رنسانس* ساختمانی روی‌هم‌رفته مقرون به صحت بود. در این نظم جدید چیزی ناميمون وجود داشت:[این نظم جدید] خودآئینی حرفه‌ای کارگر را فدای خودبینی معمار کرد و به همان اندازه حیاتمندی را فدای مقررات و ضوابط پلان و نما نمود.

عقیدۀ قرن هفدهمی در رابطه با وحدت بیرونی، به بهترین وجه توسط *دکارت* جمع‌بندی شد، وی یکی از مهمترین نمایندگان اندیشه آن دوره، نه فقط به‌عنوان یک کهنه سرباز بلکه فیلسوف ریاضی‌دان به‌شمار می‌رفت. *دکارت* می‌نویسد "می‌توان شاهدآن بود که چگونه ساختمانهایی که توسط یک معمار طراحی شده‌اند کلاً زیباتر و راحت‌تر از آنهایی است که از سویِ چندین نفر تکمیل شده‌اند... همچنین شهرهای قدیمی که ابتدا روستاهایی بیش نبوده و در طی زمان به شهرهای بزرگ تبدیل شده‌اند زیبا هستند اما در مقایسه با شهرهائی‌که به‌شکل باقاعده‌ای توسط یک معمار متخصص آزادانه برروی زمین

---

[1] John Ruskin (۱۸۱۹-۱۹۰۰) منتقد ونویسنده‌ی انگلیسی(م.)

طراحی شده‌اند ناقص به‌نظر می‌رسند، با وجود آنکه مجموعه‌ای از ابنیه شهرهائی‌که به‌صورت تدریجی شکل گرفته‌اند می‌توانند در زیبایی همسان یا فراتر از انواع اخیر خود باشند بااین‌حال هنگامی‌که شخصی همجواری اینجا و آنجای این دو و بی‌نظمی‌های بعدی شبکه معابر را مشاهده کند به این نکته تمایل پیدا می‌کند که تصادف و نه طرح از پیش‌اندیشیده‌ی انسانی است که ضرورتا به چنین ترکیب و آرایشی منجر شده است. و اگر این نقطه را مدّ نظر قراردهیم که در تمامی دوره‌ها، مأموران معینی وجود داشته‌اند که وظیفه آنها نظارت بر ساخت ابنیه خصوصی در راستای کمک به زیباسازی [فضای] عمومی [شهرها] بوده است، دشواری دست‌یافتن به کمال مطلوب با تکیه بر تصمیمات دیگران [در امر ساخت و ساز] بلافاصله تصدیق خواهد شد.“

میان دونظام تفکر ارگانیکی و مکانیکی تعارضی شدیدتر از آنچه امروز شاهد آن هستیم ، وجود ندارد: تفکرنخست از وضعیت و زمینهٔ کلی نشأت می‌گیرد و تفکر دومی ، واقعیت‌های زندگی را در جهت نیل به نظام ظریفی از مفاهیم، ساده ساخته و پیش از زندگی وامدار ذهن است. تفکر ارگانیک در همیاری و همکاری با “تصمیمات دیگران” عمل نموده احتمالاً آنان را هدایت می‌نماید. اما پیش از دست‌زدن به چنین‌کاری نخست وجود آنها را تصدیق کرده و اهدافشان رادرک می‌کند: تفکر مکانیستی یعنی اندیشه مستبدانه‌ی دورهٔ *باروک* که برقانون خاص خود، نظام خود، جامعه خود پافشاری می‌نماید بواسطهٔ ذهنی منفرد تحمیل میشود. برای کسانیکه در بطن زندگی دورهٔ *باروک* قرارداشتند، یعنی درباریان و سرمایه‌گذاران، این نظام صوری در حقیقت ارگانیک بود: زیرا معیارهای ارزشی را که آنها به‌عنوان طبقه برای خود خلق کرده بودند، نمایندگی می‌نمود و برای کسانی‌که خارج از آن قرارداشتند این نظام بمنزله‌ی نفی واقعیت و نوعی ستم بود.

برای درک محدودیتهای غائی طرح دورهٔ *باروک*، می‌بایست این سؤال را مطرح ساخت که چه تدارکات و زمینه‌هایی برای هسته‌های شهری فراهم شده بود؟ [جواب اینست که] در مقیاس همسایگی، هیچ [محملی اندیشیده نشده بود] : در این طرح، موقعیت و جایگاه خاصی برای بازار محلی و مدرسه اختصاص نیافته بود؛ حتی پارک محلی در میادین بزرگ، عملکردی جزء زمین بازی کوچک به استثنای فرزندان کسانی‌که دارای دسترسی مجاز به آنها بودند را نداشت. اما در شهر به‌عنوان یک کل، در تبعیت از کاخ سلطنتی یک هسته شهری وجود داشت؛ و نظریه‌ی آن به‌شکل قابل قبولی بوسیله *پالادیو* تدوین شده بود. "بازگشت به میادین اصلی و عمده که می‌بایست با کاخ سلطنتی یا [محل] اجلاس دولت‌ها، جدای از اینکه [حکومت] سلطنتی یا جمهوری باشد، همجوار باشد. خزانه‌داری، جائی‌که پول و دارائی عمومی نگاهداری می‌شود به همراه زندانها، می‌بایست به آنها بپیوندد. زندانها از قدیم‌الایام سه‌گونه بوده‌اند؛ یکی برای هرزه‌ها و نامتعادلان... که در حال حاضر به مهجورین اختصاص داده می‌شود؛ زندان دیگری برای بدهکاران... و زندان سوم که به خائنان و اشرار اختصاص داشت".

کاخ، خزانه‌داری، زندان، تیمارستان–آیا این چهار نهاد می‌توانند نظام‌جدید، یا ویژگی‌های حیات سیاسی آنرا نمادینه نمایند؟ جامعه‌ی *باروک*، به‌واسطه ترکیب یک یا برخی از این نهادها شکل می‌گرفت؛ و براساس تنوع طرح و شکل یکی یا بعضی از این ساختمانهاست که خیابانها، توسعهٔ شهری و شهرهای جدید بنا می‌شدند.

حقیقت امر آن است که برخی نکات حیاتی از فرهنگ فرهیختگان دورهٔ *باروک* کنار گذاشته شده بود؛ و حذف شدن این مفاهیم از شهرهایی که توسط آنان به تصویر کشیده شده یا به اجرا درمی‌آمدند تا حدودی طبیعی بود. این عنصر فراموش‌شده چه بود–مذهب، [حداقل] در ظواهر این چنین نبود، زیرا کلیسا همچنان جایگاه خود را در شهر حفظ کرده

بود.[در شهردورهٔ *باروک*] علاقه‌ای در رابطه با کار مشاهده نمی‌شد: تدارک مناسبی برای کارگاههای صنعتی، یا حتی دفاتر حسابداری بازرگانی در طرح شهر درنظر گرفته نمی‌شد. ابنیه صنعتی خاص در حقیقت به‌شکل لکه‌هایی، در شهر دورهٔ آغازین صنعت شکل گرفتند: واحدهای مسکونی کنار کارخانه‌ها حتی نشانه‌ای از فرآیند شکل‌گیری صنعت بزرگ را در خود نداشتند.

آبجوسازی، ریخته‌گری، رنگرزی، قصّابی، دباغی و بافندگی، تاسیساتی که در یکصد کارگاه بافندگی گردهم آمدند–تمامی این پیشه‌ها متقاضی مکان خاص در شهر بودند. این کارگاهها به‌مثابه آسیاب‌های بادی و آبی، به هستی اساسی صنایع شهر، بعد از قرن دوازدهم تبدیل شدند: احجام مربوط به آنها بخش برجسته‌تری از تصاویر خیابانها و خط آسمان جدید شهرها را شکل داد. و اسکله‌ها و انبارها همچنان اهمیت خود را حفظ کردند.

تئوری معماری یا طراحی شهری در رابطه با تکوین ابنیه کارگاههای فوق چه سهمی دارد؟ به‌طور اخصّ هیچ؛ این ابنیه‌ها تحت پوشش طرح رسمی یا آئین پنج فرمان قرارنمی‌گرفتند. *ایولین*[1] ، که تلاشهای زیادی را برای ترفیع جنگلکاری انجام داد، در این خصوص پیشگام بود؛ او پیشنهاد کرد که صنایع نیازمند کوره‌های بزرگ را از قلب *لندن* به ناحیه‌ای میان گرین ویچ و ولویچ انتقال دهند، و از احداث ابنیه مشابه در حوالی *لندن* در آینده جلوگیری کنند. پیه‌سازی، قصابی و صابون‌سازی نبایست در محدوده‌ی شهر صورت گیرد، همچنین وی زمین‌های پست اطراف شهر را برای استقرار آنها پیشنهاد نمود که به‌وسیله کاشت بوته‌های معطر به شکل متراکم از شهر جدا شده و هوای آنرا تلطیف می‌نمودند. این‌ها پیشنهادهای مردی بسیار توانا و بصیر بود؛ با این‌حال می‌توان قطعه‌ای از پلان شهر ایده‌ال دورهٔ *باروک* را مورد بررسی قرارداد بدون اینکه متوجه این امر شد که

---

[1] - John Evelyn(۱۶۲۰-۱۷۰۶) وقایع نگار انگلیسی (م.)

طراح دارای ظریفترین اندیشه دربارهٔ نقش صنایع در شهر بوده است. شاخصترین وجه ممیزه‌ی برنامه‌ریزی شهری دورهٔ *باروک* تلاش برای دورنگهداشتن صنایع از دیدرس یعنی منطقه‌بندی "دید" بود. تلاش *لدوک*[۱] در اوایل قرن نوزدهم برای یادواره‌ای نمودن ابنیه صنعتی، استثنایی بسیار دیررس بود.

ویوله لدوک که یک مهندس بود، تلاش کرد همان قواعدی را که در یادواره‌های عمومی به‌کارمی‌بندند در ابنیه صنعتی نیز مورد استفاده قراردهد: فانوس دریایی اثر سیمتون[۲] و پل *واترلو* اثر رنیه[۳] نمونه‌هایی از این دست می‌باشند. با اینحال چنین منگوله‌های تزئینی به کتمان این حقیقت که اصلی برای ترکیب کارآمد و مؤثر وجود ندارد، قادر نبود. از این‌رو اشکال بسیار الهام‌بخش برنامه‌ریزی شهری *باروک* در جاهایی رخ نمود که این تعارضها و ناهماهنگی نمی‌توانست نظم صوری آن را، روی‌هم‌رفته در خانه‌های ییلاقی و املاک بزرگ واقع در آن، تضعیف نماید. در خارج از دربار حیات این دوره خود را در بی‌نظمی به مثابه‌ی کفشهای گِل‌اندود واقعیت بر روی فرش‌های زیبا و ظریف نمایان ساخت.

۱۵: آنچه المپ‌نشینان[٤] را نجات داد

تأثیر مطلق‌گرایی سیاسی، شرکتهای تجاری و نظام سبوعانه‌ی مالیاتی در رابطه با عامه‌ی مردم در شهر دورهٔ *باروک*، تخریب زیست محیط و نزول استانداردهای زندگی بود. بااین‌حال برگزیدگان اجتماعی تا زمانی‌که بخش قابل‌توجهی از حیات خود را در املاک بزرگ واقع در حومه صرف می‌کردند و شهر مورد هجوم شدید صنایع ماشینی با کثافت‌هایش و انبوه متراکم واحدهای همسایگی نبود و زیست محیط آن هنوز بهداشتی بود، از این امر مصون بودند. شهرها [بدون صنایع] به تنهایی دارای نظم و فضای کافی بودند.

---

۱. Ledoux

۲ John Smeaton (م.) مهندس انگلیسی (۱۷۹۲-۱۷۲۴)

۳ John Rennie(م.) مهندس اسکاتلندی (۱۸۲۱-۱۷۶۱)

۴ Olympians(م.) نخبه‌گان، برگزیدگان اجتماعی :

به محض اینکه شرکت‌های سرمایه‌داری به تهاجم [همه جانبه] علیه امتیازات کهنه و رویه‌ی کهنه‌تر صنوف تبدیل شد، آئین‌تجمل‌گرائی به تهاجمی علیه فضیلت فقر و پرهیزکاری-خست و عقل معاش طبقه‌ی متوسط-مبدل گشت.

بنابراین، نظم آزاد برنامه‌ریزی شهری *باروک*، تلاشی نه در جهت خنثی کردن نقائص عمدهٔ شهر قرون وسطایی، بلکه نقائصی بود که طی زمان به‌واسطهٔ انباشت "منافع هم‌جهت"[۱] و شکست برنامه‌ریزی مجدد در فرصت‌های پیش‌آمده—به احتمال زیاد، ساخت و ساز بیش از اندازهٔ فضاهای باز که به‌وسیله بورژوازی جدید پس از قرن شانزدهم به‌وقوع پیوست-بود. حتی نظم کلاسیک در معماری را می‌توان تاحدودی تلاش در زمینه پاکسازی تراوشات بی‌معنای تزئین توصیف نمائیم که *گوتیک* پرزرق و برق قرن پانزدهم را تشخص می‌بخشید. خلوص زیبایی شناختی پلان دورهٔ *باروک* تحمیل، و نظم خاص آن محدود شد. با این‌حال این نظم در چارچوب محدوده‌های خود به مثابه تلاشی برای آغازی نو و اندیشه‌ای دقیق در رابطه با ضروریات زندگی که به طور مستمر شکل می‌گرفت، مشخص می‌شد. در وضوح و دقت، چیزی حیاتی و زنده-چالشی مبرم برای *استرولدبروگ*[۲] خودپسندانه‌ی نظم *قرون وسطایی*-وجوداشت.

I: مرحله‌ی انتقال [۹] محیط برگزیدگان اجتماعی

[عکس بالا] *هلال سلطنتی در شهر بث:* یکی از نقاط اوج برنامه‌ریزی شهری طبقه فرادست در قرن هیجدهم. نظم و انسجام هندسی قصرگونه، که از اشتراک مساعی متصرفین و جمع‌آوری منابع لازم و کنترل یکپارچه‌ی زمین و طرحی جامع که به‌وسیله یک نفر که تمامی عناصر را کنترل و نظارت می‌کرده، به اجرا درآمده است: [این امر] زمانی امکانپذیر

---

[۱] - Vested interests

[۲] Struldbrug : یکی از گونه‌های فناناپذیر انسانی که در کتاب "سفرهای گالیور" جاناتان سوفیت توصیف شده است که پس از هشت سالگی دچار پیری زودرس شد و به تدریج تمامی نیروهای ارتباطی خود را از دست داد و در قیمومیت دولت قرارگرفت. (م.)

خواهد بود که نوعی اجماع در جامعه-دیدگاه و ارزش‌های مشترک-وجود داشته باشد. ارتباط ابنیه و فضاهای باز در اینجا نشان‌دهنده‌ی قرابت با زیباشناسی دورۀ مدرن و مفاهیم اجتماعی در مقایسه با پلان شهری کاونت گاردن[۱] (در تصویر زیر) می‌باشد. در اینجا وحدت و استاندارد به مفهوم اکید، بدون اشارات ضمنی از تکلف مشاهده می‌شود. (عکس از : اروفیلمز[۲])

[عکس چپ ردیف دوم] *منظره‌ی خیابانی از هلال دیگری در شهر بث:* فرم معماری از قرابت بیشتری با معماری کاملاً بومی قرن هیجدهم *انگلستان* در مقایسه با نماهای کلاسیک بسیار پرتکلّف هلال سلطنتی برخوردار می‌باشد. منازل پرتراکم خدمتکاران در زیر یک سقف همچنان به‌عنوان یکی از [وجوه]استثمار وسبوعیت طبقاتی این رژیم باقی ماند.

[تصویر سمت چپ ردیف سوم] *نمای طبقاتی در شهر جدید ادینبورگ:* نظیر *کالسروهه*، *نانسی*، و *بث* که نمونه‌های بسیار برجسته از برنامه‌ریزی شهری منسجم طبقات فرادست می‌باشد که به‌واسطۀ مالکیت واحد قطعات بزرگ زمین، ساخت و طراحی هماهنگ و متمرکز امکانپذیر شد: این ویژگی در قرن نوزدهم ناپدید شده و امروزه تنها در پروژه‌هایی که از کمک‌های دولتی بهره‌مند می‌شوند به چشم می‌خورد. ضرورتهای بعدی، خط بام را شکست و تأثیر زیباشناختی این نمونه [شهر جدید ادینبورگ] را ضایع کرد: بی‌قاعدگی که در نماهای قرون وسطا اجتناب ناپذیر بود، بی نظمی محض در منظر خیابانی دورۀ *باروک* بشمار می آمد.

[تصویر چپ پائین] پشت یک نمای زیبا در ادینبورگ: معماری سربازخانه ای در جوار یک خیابان کم عرض : عدم تمایز با چشم انداز پشت بنا که مشخصه‌ی نقاشی منظر [بود].

---

[۱] Covent Garden: بخش کوچکی در قسمت مرکزی لندن که بازارهای اصلی شهر در آنجا مستقر می‌باشد. (م.)

[۲] . Aerofilms

معماری نماهای نزدیک. ابریشم های زیبا: عطرهای گرانقیمت : بدن های کثیف. ظرافت و آبله. خارج از دید و خارج از ذهن. برنامه‌ریزی شهری عملکردگرایی مدرن خود را از مفهوم بصری صرف از پلان، به‌واسطهٔ توجه واقعی و شایسته به تمامی نماها، حذف تمایز فاحش میان پشت و جلو، زشت و زیبا متمایز می‌کرد، و ساختمان‌هایی را به‌وجود می‌آورد که در تمامی جوانب هماهنگ هستند: برنامه ریزی برای موجود انسانی به‌عنوان کل.

[تصویر سمت راست ردیف دوم] *تاقگان در کاونت گاردن*[۱]: آهنگ *رنسانسی* در شکل خالصانه‌اش.

[تصویر سمت راست ردیف سوم] *نقشه‌ی کاونت گاردن در قرن هیجدهم*: به استثنای محور خیابان *راسل*، جابجایی و مقیاس این میدان به مفاهیم ایتالیای *قرون وسطا* نزدیکتر از مفاهیم مطلقه گرایانه‌تر نظم باروک می‌باشد. با این‌حال به ازدحام بلوکها و حیاطهای محاط توجه کنید: نکته مهم اینکه بناهای بدون هوا بوسیله کوچه *مایدن*[۲] و خیابان *هالف مون*[۳] محدود می‌شوند. حیاط وسیع تقریباً چهارگوش که از الگوی *قرون وسطا* متأخر تبعیت می‌کند.

III: مرحله‌ی انتقال [۱۰] شهرهای آلمانی: قدیم وجدید

تسلط بر آب و خاک، خشکانیدن دریا با استفاده از سدهای خاکی و آبراهه‌ها، بهره‌گیری از آسیاب‌های بادی برای حفظ زمین‌های پائین‌تر از سطح دریا از سیل، تکثیر آسیاب‌های بادی به‌عنوان نیروی محرک، مزیت‌هایی را برای سرزمین *هلند* در قرن هفدهم فراهم ساخت. تسلط بر زندگی کارآمد در تمامی جوانب کشاورزی و صنعت، مهارت

---

۱ . Covent Garden
۲ . Maiden
۳ . Half Monn

مستمر در امور باغبانی، صنایع دستی ظریف در چوب وسفال و برقی‌کردن کامل خطوط آهن و مزارع به همان میزان شهرها، به این سرزمین نوعی جایگاه رهبری در امور بنیادی تمدن مدرن بخشیده است که فقط کشورهای *اسکاندیناوی* قدرت رقابت با آن را دارند. گرچه شهرهای بزرگ *آلمانی* از ویژگی مخرب عصر *پارینه‌فنی* خسارت دیدند–[این خسارت] به‌قدری برجسته است که آسایشگاهای خاص و موقتی برخی مواقع در انتقال و جابجایی زاغه‌نشینان به سکونتگاههای بهینه مورد استفاده قرارمی‌گیرند–با این‌حال آنها نوعی ظرفیت و توانمندی از سنت مدنی و معماری در بازسازی را به‌دست آورند. از این‌رو ارتباط و تداوم اساسی میان آمستردام قرن هفده (تصاویر بالایی و وسطا از چپ) و مسکن مدرن نظیر آنچه در *اود*[1] *رتردام*[2] (تصویر بالایی سمت راست) اتفاق افتاد شکل اثری مدرن با حداقل ویژگی سنتی را به خود گرفت. مجدداً رابطه‌ی میان مسکن مدرن و خانه سالمندان (تصویر ردیف سوم از چپ) با پنجره‌های بزرگ (تصویر ردیف سوم از سمت راست) در اوایل قرن هفده واقع در شهر *لاهه*[3] را خاطرنشان می‌نمایم. تصویر هوایی ناردن[4] (تصویر پائین) نشان‌دهنده شهر قرون وسطایی متأخر در وضعیت حفاظت مطلوب می‌باشد. خطوط استحکامات به‌خوبی هنر مهندسی نظامی دورهٔ *باروک* را توضیح می‌دهد: تبدیل این برج و باروها و خطوط برجسته به پارک، مثال کلاسیکی از ضربات ناگهانی شمشیر به تیغه گاوآهن و در جهت مزایای بهداشتی شهر می‌باشد. اما ملاحظه کنید که چگونه مهندسان بزرگراهها در آلمان، بی‌توجه به زیبائی و کارآئی و ابتذل حرفه‌ای ، به‌شکل احمقانه‌ای جاده‌های اصلی را به جای عبور از حاشیه شهر به داخل شهر هدایت کرده‌اند. فضاهای باز حاصلخیز پشت خانه‌ها جذابیت اجزاء را به همان میزانی که کلّ را تشخصّ می‌بخشد

---

[1] . Oud
[2] . Rotterdam
[3] . Hague
[4] . Narden

برجسته‌تر می‌سازد. [و تمامی اینها] به یک محیط جذاب شهری، تقریباً یک باغ‌شهر، کمربند سبز و تمامی چیزهای دیگر مبدل می‌شوند. روستای ویرنگرمر[1] (تصویر سمت راست از ردیف دوم) در [طرح] توسعهٔ *زویدر زی*[2] مثال دیگری از این تداوم می‌باشد، اما با تمایل بر تأکید بیش از اندازه بر سنتی که شهرنشینان دارای ذهنیت تاریخی غالباً در مواجهه با روستائیان یا کشاورزان به سرعت از خود بروز می‌دهند، می‌باشد: عادتی که واقعیت اشتیاق روستائیان و کشاورزان به تغییر مسکن سنتی خود برای دستیابی به مسکن مدرن، همچنین تبدیل پمپ به آب لوله‌کشی یا جایگزینی الکتریسیته به‌جای استفاده از نیروی اسب را مورد چشم‌پوشی قرارمی‌دهد: حقیقتی که در رابطه با *هلند* قابل توجه می‌باشد.

اما آنچه *ساکنان المپ* را نجات داد ایما، ژست‌های ساختگی باستانی یا نظام مستبدانه‌شان نبود، بلکه ناجی آنها مفهوم جدید فضا و تلاش سنجیده برای بازگردانیدن حومه به شهر برای بهره‌برداری شخصی‌شان بود، *المپ نشینان* به همراه باغ، پارک، با تاخت چهارنعل بامدادی، با شمشیربازی و دوئل، با دیدارها و عشق‌بازی‌هایشان در اتاق‌های بزرگ، با رقص‌ها و تئاترهایشان شیوه‌ای از زندگی را پیش کشیدند که جوانی‌شان را حداقل در سطح بالایی از تندرستی بیولوژیک حفظ می‌کرد: اندامشان به فرامین عکس‌العمل نشان می‌داد. جدای از ضرورت تبدیل کارآمدی سرگرمی به جریان عادی کار، آنها در بخشهای شهری مربوط به خود محیطی متوازن برای زندگی خلق کردند. آنها چیزی داشتند که *آلمانی‌ها* آنرا فضای زندگی[3] می‌نامند یا آنچه می‌توان آنرا به‌شکل ترکیبی "فضایی برای چرخیدن" نامید. از این‌رو در دوره‌ای که اشراف زمیندار وادار به رقابت با صاحبان صنایع و سردمداران امور مالی شدند، برای خودشان شهری را خلق کردند که می‌توانستند در آن

---

[1] . Wieringermeer

[2] .Zuyder Zee۳۴ ۸۰ مایل که بخش عمده‌ای از آن زهکشی وبه زمین ×: خور کم‌عمقی در دریای شمال در شمال غرب *هلند*، به وسعت کشاورزی مبدل شد. (م.)

[3] . Lebensruam

عوارض گمرکی و مسایل زیستی‌شان را به جهت قابلیت همه‌جانبه خود تکثیر ببخشند. زندگی مردم در دیگر واحدهای فضایی شهر برای *پیوریتن*[1]*هایی* که در درام‌ها و رقص اخم برچهره داشتند، برای بازرگانانی که به سبکسری و تنبلی شهره بودند، حمالانی که اشتغال ماشینی داشتند، در سطحی پائین‌تر از بخش‌های مربوط به نخبگان جریان داشت.

تلاش در گسترش این نوع زندگی در تمامی ابعادش، در گسترش سرخوشی [ناشی از] اسرافکاری‌های احساس‌برانگیز، در کشش و جذابیت اندام، در تمامی چیزهایی که گوش، چشم و حس می‌توانست به‌طور خاص از خود بروز دهد، نوعی نگرش کاملاً متفاوتی از آنچه تمامی *قرون‌وسطا* را تحت پوشش قرارمی‌داد، وجود داشت. گرچه [این نوع زندگی] ابتدا در میان هنرمندان، دانشمندان و درباریان *چینکوسنتو*[2] بسط یافت حداقل در قرن هیجده شکل خاص خود را در شهر گرفت. این چیزها همچنین دارای تأثیرات انقلابی نیز بودند. پس از *انقلاب کبیر فرانسه*، شهر قدم به قدم شروع به جذب نهادهای دربار و اشرافیت نمود، انسان عام کم‌کم شکل خود را گرفت، به‌عبارت دیگر، با استفاده از یک ترانه مشهور *آمریکائی* "آنچه به‌قدر کافی برای *راکی*[3] خوب است برای من نیز به‌قدر کافی خوب می‌باشد". صنعتگران موفق در ابتدا از اشراف تقلید کردند، در نتیجه جمع کثیری از مردم تقاضاهایی را مشابه همان امتیازات به‌طور گسترده برای شهر درخواست کردند. آنچه دمکراسی نامیده می‌شود تا جائی که به شهر مربوط است ترویج امتیازات دورهٔ *باروک* می‌باشد: به‌نحوی که در حدود قرن بیستم حتی غالب نارضایتی‌های اصلاح‌طلبان طبقه فرادست در زمینهٔ مسکن به شمول امتیاز حریم خصوصی بر فقرا معطوف بود. با

---

[1] Puritains. پروتستان‌های انگلیسی که در دوران ملکه الیزابت و بعد از آن علیه آداب و رسوم کلیسای کاتولیک روم قیام نمودند و طرفدار سادگی در عبادات و ایمان بودند. (م.)

[2] Cinquecento.(م.) سبک هنری متعلق به قرن شانزدهم در ایتالیا. (م.)

[3] Rockie.(م.) اسمی معادل زید و عمر در فارسی و عربی. (م.)

وجود این در همین زمان نمی‌توان امکانات زندگی مدرن را به‌طور مؤثر برحسب شرایط محیطی دورهٔ *باروک* تصور کرد.

۱۶: احساس رضایت و نوسازی

نمونه‌های برجسته‌ی یک فرهنگ همواره شاخصترین نمونه‌ها نیستند؛ زیرا آنچه الگو به‌شمار می‌رود[در حقیقت] محدودترین و زمان‌دارترین نیز است. [برای مثال] دکر[۱] و چپمن[۲] شاخص‌های *لندن* دورهٔ *الیزابت* هستند در حالیکه شکسپیر علیرغم حضور در آن محیط، بسیار فراتر از آن دوره قرار دارد. به‌عبارت دیگر، این امر در مورد فرهنگ شهرها نیز صادق است. در قرون شانزده و هفده اشکال جدیدی از شهر به منصهٔ ظهور رسید؛ این شهرها نه شاخصه‌ی دورهٔ *قرون وسطا* و نه تمدن *دورهٔ باروک* بودند. این انواع که "گذرا" نیستند و در راستا و مسیر خویش حرکت نمودند امروزه در مقایسه با نمونه‌های کلاسیک از اهمیت بیشتری برخوردار می‌باشند.

در صورتی‌که کسی شهر *آمستردام* را به‌عنوان برجسته‌ترین مثال از شهری بداند که دوران گذار را بدون از دست دادن ساختار شکلی پشت سر گذاشته است این امر به‌منزله‌ی تحقیر یا کم ارزشی شهرهای *هلند* نیست. با درنظرگرفتن برجسته‌ترین مثال، بهتر می‌توان نشان داد که گسترش سریع تجارت و رشد فیزیکی شهر پس از *قرون وسطا*، موانع غیرقابل رفعی را در برابر نظام به‌وجود نیاورده است. *آمستردام* در سراسر دوران گذار وحدت و یگانگی خودرا از دست نداد؛ گرچه بخشهای *قرون وسطایی* آن رو به اضمحلال نهاد، اما

---

۱. Thomas Dekker(۱۵۷۲-۱۶۳۲) نمایش‌نامه نویس انگلیسی.(م.)

۲. George Chapman(۱۵۵۹-۱۶۳۴) نمایش‌نامه نویس و مترجم انگلیسی. (م.)

شهر به‌عنوان یک کل به استثنای دورهٔ بسیار کوتاه در قرن نوزدهم راه زوال را در پیش نگرفت.

ساختار اصلی شهر *آمستردام* فاقد انتظام بود. با بصیرت عمیق شهرسازان قرن شانزده، یکسری آبراه‌ها و بلوکهای ساختمانی طویل و کم عمق ساخته شد که شکل شهر را انسجام بخشید و ارتباط مؤثر آبی را با بندر فراهم ساخت. آنها ساختار منسجمی را خلق کرد که یک شکل هندسی مجرد نبود. معماران محلی در خانه‌های جدید دارای پنجره‌های بزرگ، نوعی ساختار بومی بوجود آوردند که در طی قرن نوزدهم تا زمانی که نیازهای طبقه کارگر بورس‌بازان را به احداث مستغلات زشت و کریه وادار نمود پابرجا ماندند. ترکیب مسیرهای آبی سه‌خطه و نماهای یگانه‌ی بلوکها جذبه‌ی غیرقابل مقاومتی داشت: بیشتر بدان سبب که در *هلند*، آبراهه—آبراهه‌ای با قایقهایی مملو از سبزیجات و گلها—حومه را به قلب شهر تبدیل کرده بود: مسیرهای آبی متکلّف که قبل از *نیفنبورگ*[۱] یا *ورسای* جایگاههای خالی برای انجام بالماسکه‌های—تاریخی اما بی‌معنی—بودند.

بسط و توسعهٔ فنی شهرهای *هلندی* بر کنترل حیرت‌انگیز آب، نه در جهت ارتباطات و حمل و نقل بلکه در راستای شکل بخشیدن به منظر بود که از سویِ مهندسان *هلندی* به اجرا درمی‌آمد. تأثیر اینان، نظیر پرورش دهندگان گل با گلخانه‌های شیشه‌ای‌شان، در سراسر *اروپا* احساس می‌شد: مزرعه و باغ *هلندی* به الگویی برای کشاورزی پیشرفته و متوازن تبدیل شد. تسلط بر آب به یک اندازه در شهر و زمین‌های بازپس گرفته شده از دریا احساس می‌شد: این امر نه تنها به شهرهای *هلندی* چشم‌اندازی پاکیزه و چارچوبی از سرسبزی و تازگی، بلکه اندرونی بسیار تمیز، نظیر آنچه می‌توان با کمک شن و ماسه و آب دریا در مرتب‌ترین کشتی‌ها انجام داد، می‌بخشید. پنجره‌های بزرگ خانه‌های کوچک قرن

---

۱. Nymphenburg

هفدهم در *هلند*، امروزه به همان شکل در معماری بنیادگرای *اود*[۱] و معماری محافظه‌کارانه‌ی *گارنر مولیر*[۲] تکرار می‌شود که به خانه‌ها حجمی از نور و هوای تازه می‌بخشد که با صور ارائه شدهٔ *یوهان آندره*[۳] در اتوپیای خود انطباق دارد. نقاشی‌های هوخ[۴] تمامی رنگ و نور در این خانه‌ها را حفظ کرد. در مجموع طرح و اصلاح کلبه‌های آجری *هلندی* این دوره صرفاً پیشرفته‌تر از خانه‌های متعلق به طبقه‌ی فرادست معاصر خود قرار نمی‌گیرند. بلکه فراتر از سطحی قرار دارند که بخش عمده‌ای از مساکن مدرن بدان نایل شده‌اند.

یکی دیگر از پدیده‌های قرن هفدهم که مهمتر از چارچوب بیرونی خانه‌های دورهٔ *باروک* می‌باشد روستاهای *نیوانگلند* می‌باشند. مرکز این روستاها، فضای باز عمومی بود که در تسلط کاخ همایش و شهرداری قرارداشت. این سه نهاد نقطه گردهمایی، محل مشترک تمرینات نظامی و چرای گله‌ها بود. در پیرامون ناحیه مرکزی خانه‌هایی منفصلی–گاهی به‌صورت بلوک در یک خط–با طویل مطول پشتی که مساحت آنها برای احداث باغ و همچنین باغچه سبزیکاری مساعد بود، به چشم می‌خورد. درختان بلند نارون در هر طرف جاده سایه‌ای برای اجتناب از گرمای سوزان تابستان و بادشکن‌های کوچک در مقابل بادهای سرد زمستانی را–هماهنگی کامل انسان و طبیعت–فراهم ساخت زمانی که شهر *قرون وسطایی* در خود فرومی‌رفت، در *آمریکا* نوع بسیار بازتری از شهر به عرصه‌ی وجود پا می‌گذاشت که به‌مثابه بسیاری از شهرهای اولیه *قرون وسطا*، به‌وسیله نوعی نرده‌ی چوبی ساده احاطه می‌شد.

---

۱ . Oud

۲ . G.Molire

۳ . Johan Andrea

۴ .Pitter de Hooch(م.) نقاش هلندی (۱۶۸۸-۱۶۲۹)

در قرن هفدهم شهرهای بزرگ بی هیچ محدودیتی شروع به جذب جمعیت کردند. اما شهرهای *نیو انگلند* در طی همین دوره رشد خود را در حد امکانات اجتماع پذیری و برابر سازی شهروندان متوقف ساختند. در مرز ازدحام [جمعیتی]، گروه جدیدی به رهبری، یک کشیش به‌راه می‌افتادند، سالن اجتماعات جدیدی بر پا می‌داشتند، روستای جدیدی شکل داده و مزرعه‌های جدیدی طراحی می‌کردند. امکان بر پا داشتن مراکز جدید مانع ازدحام در مراکز قدیمی می‌شد و تقسیم هرچه بیشتر زمین در میان اعضای اجتماع بر حسب نیاز خانوار، همین طور ثروت و جایگاه اجتماعی، موجد برابری بسیار ابتدائی اعضا می‌شد، و یا حداقل معیشت را برای آنها تامین می‌نمود. هر خانواده‌ای حقوق مخصوص به خود را در زمین‌های عمومی داشت ،هر خانواده مزرعه‌ای را در حومه، همچنین باغی را در نزدیک خانه خود داشت، هر مردی دارای حق مشارکت در امور سیاسی شهر در سالن اجتماعات بود. [در این مراکز جدید] سیاست دموکراتیک حاکم بود–و غالباً دارای محیط‌های شهری سالم و دوست داشتنی نیز بودند که در تعارض با نظام مستبدانه ی مسلط بر شهر *باروک* قرار داشتند. در توصیف این شهرها می‌توان گفت هر چیزی که نظام مطلقه فاقد آن بود، این شهرها آن را به همراه داشتند.

در حالیکه شهرهای *اروپا* رو به اضمحلال نهاده بودند یا از الگوهای بسیار ماشینی تبعیت می‌کردند، حومه در حال احیاء بود. زیباترین روستای سنگی در *کوتزوولد*[۱] *انگلستان*–به‌عنوان مثال *بورفورد*[۲] و *بای بری*[۳] – به‌لحاظ فرم سنگی خود از دوره ای که می‌بایست آنرا دوره ی اضمحلال نامید قدیمی تر به‌نظر می‌رسیدند. اضمحلال تدریجی نظام

---

۱ . Gotswolds
۲ . Burford
۳ . Bybury

سه آیشی[1] و هماهنگ سازی قطعات پراکنده به ایجاد منظر یکپارچه در *اروپای* پسا –*قرون وسطا*، با تقسیم نسبتاً بزرگ زمین که برخی مواقع دارای مرزهای مشخصی از علائم و پرچین ها و برخی مواقع به شکل باز قدیمی بود، منجر گشت، که نظیر آنها را می‌توان در بعضی بخشهای *باواریا*[2] و *سوئیس* مشاهده کرد. جنگل طبیعی به پارک مبدل شد. روستاهای فئودالی به‌واسطه ی نضج صنایع دستی که از شهرهای تحت نظام سختگیر صنفی در شهرها می‌گریختند رونق گرفتندو تقریباً اولین فرصت خود را در دستیابی بر محصولاتی که از جهان خارج می‌آمد بدست آوردند. در نتیجه ظرافت و استحکامی که از شهر *قرون وسطائی* جدا می‌شد در روستای جدید سکنی گزیدند، و از همین روستاهای باقی‌مانده در *انگلستان*، *هلند*، *فرانسه* و *آلمان* است که می‌توان بهترین نشانه‌ها را از طرح شهرهای قدیمی بدست آورد که به شکل مایوس کننده‌ای با بقایای چندین دوره متفاوت فرهنگی در هم آمیخته‌اند.

پیشرفت‌های کارآمد عقل سلیم در توسعه شهری به واسطه ی ایدئولوژی غالب، از ایده‌های "ترقی خواهی" که اقتدار و قدرت اقتصادی را به شهرهای بزرگ بخشیدند محروم باقی مانده‌اند. بقایای یک منطقه متوازن، با انبوهی از شهرها و روستاهای کوچک که بوسیله شبکه‌ای از آبراهها و جاده‌ها به هم وصل، و به وفور با نیروی آب و باد تامین می‌شدند در تاریخ سیاسی کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. من در کتاب "*فنون و تمدن*" خاطر نشان کرده‌ام که چگونه ابداعات کارآمد بسیار متقدم یعنی توربین آبی *فورنیرون*[3] و توربین آسیاب بادی، معادن ذغال‌سنگ و آهن را که بر شیوه‌های *نو–فنی*[4] اتکا داشتند با رقبای بسیار جدی مواجه ساختند، که به همراه توسعه و بسط هماهنگ علوم می‌توانستند به سهولت به

---

[1] . Three –Field System نظام کشاورزی که در آن زمین عمومی به سه بخش تقسیم می‌شد یک یا دو بخش در آیش قرارمی‌گرفت و بخش سوم زیر کشت میرفت.(م.)

[2] .Bavaria

[3] . Fourneyron

[4] . Etechnic

مرحلهٔ‌کنونی از صنعت رهنمون شوند. در حالی که افسوس خوردن به گذشته بیهوده می‌باشد ، آدمی باید بی‌اعتنا باشد تا حقیقت وجودی آنها را مورد غفلت قراردهد. زیرا کسی که از پیچ و خم عجیب جریانهایی که سیر حوادث واقعی را دچار آشوب می‌کند آگاه نیست نمی‌تواند این دوره و فرهنگ شهری آنرا بشناسد.

امروزه می‌توان با دیدی تازه به این جهش‌ها، یعنی شهر *هلندی* و روستایی قرن هفدهم *نیوانگلند* نظر کرد. همچنانکه ما در روانشناسی دقیق از *اسپینوزا*[۱] یا *رامبراند*[۲] روحی شبیه خودمان را در مقایسه با تحلیل مکانیکی عمیق از دکارت یا تصویری از نقاشان درباری نظیر *ون دایک*[۳] پیدا می‌کنیم، همین‌طور در این طرح‌های شهری پیش‌بینی‌های تجربی اولیه از الگوهای یک محیط زنده، نظیر آنهایی که می‌بایست برحسب فرهنگ معاصر برای تمدن تمام عیار خلق نمائیم، پیدا می‌کنیم. زیرا معماران *هلندی*، واعظان و دولتمردان *نیوانگلند*، دارای فهم بسیار برجسته‌ای از انسان در مقایسه با شاهان دورهٔ *باروک* بودند: فهم و شناخت این پادشاهان، نظیر *لوئی چهاردهم* و *لنوتره*[۴] بسیار کلی است، که بر حسب زندگی واقعی می‌بایست آنها را کوته‌فکر بنامیم. *ورسای* در اصل یک اسباب بازی خراب بچه‌گانه است، دقیقاً چیزیکه *اشپینگلر*[۵] آنرا محترمانه سیاست والای دودمانی می‌خواند که در واقع به مثابه بازی کودکانه مدنظر قرارمی‌گیرد: کودک ماندگی بزرگسالانه که لباس مبدل عظمت و جلال معماری و دولتمردی به تن کرده است. شهرسازانی که *زویدر زی* را احیا کرده‌اند، معمارانی که انبوهی از محلات مدرن خوش بافت را برروی باغ بزرگی که هلند است ساخته‌اند، از سنتی سخت خوش بنیه تبعیت می‌کنند.

---

۱ . Spinoza

۲ . Rembrandt

۳ .Sir Anrhoney Vandyck(م.) نقاش فنلاندی (۱۵۹۹-۱۶۴۱)

۴ . Le Nôtre

۵ . Spengler

۱:جابجائی جمعیت

تمایل جبارانه در متوقف‌کردن جامعه کمتر از ایدئولوژی قرون وسطایی پیگیر و مصرّ نبوده است. ارتش‌ها، حکومتها و شرکتهای سرمایه‌داری هنوز اراده و شکل مشخص این نظم [تمایل جبارانه] را با خود بهمراه دارند. عجیب نیست که برنامه‌ریزی شهری حکومتی معمولاً به شکل و شمایل *باروکی* در سراسر جهان به تصویر کشیده می‌شود؟ این برنامه‌ریزی شهری سبک ویژه بوروکراتها یعنی معماری اصیل لانه کبوتری است، نهادهای خاص دورهٔ *باروک* نظیر هتل که ریشه در *روم* قرن ششم دارند، تا قرن نوزدهم به شکل کامل خود دست نیافتند.

گرچه در *پاریس* یا *وین* این سبک اندکی از سرزندگی قدیمی‌اش را حفظ کرد—به‌عنوان مثال در اپرا خانه‌ی *گارنیه*[۱] یا در طاق‌های بی‌پیرایه‌ی عصر *رنسانس* در خیابان *ریولی*[۲]—این بدان سبب است که تحولات اندکی ذیل مناسبات اجتماعی و اقتصادی در این شهرها رخ نموده است. سبک *باروک* علی رغم ضعفهای کارکردی‌اش تا قرن نوزدهم انگاره‌ی مسلط نظم بود. تقریباً تمامی عرصه برنامه‌ریزی شهری که واجد ارزش زیباشناختی هستند یعنی کار *شینکل*[۳] در *برلین*، کار برادران *آدام*[۴] در *لندن* و *ادینبورگ*، یا آثار *لانفان*[۵]، *بالفینچ*[۶]،

---

[۱] . Garnier
[۲] . Rivoli
[۳] . Schinkel
[۴] . James Adam معمار و طراح مبلمان اسکاتلندی (۱۷۳۰-۱۷۹۴) Robert Adam(م.) معمار اسکاتلندی (۱۷۲۸-۱۷۹۲)
[۵] . Charles Pierre L'Enfant سرباز، معمار و مهندس امریکایی فرانسوی‌الاصل که شهر واشنگتن دی.سی. را طراحی کرد. (۱۷۵۴-۱۸۲۵)
[۶] Charles Bulfinch(م.) معمار امریکایی (۱۷۶۳-۱۸۴۴)

جفرسون[1] ، *رمه*[2]، و *لاتروب*[3] در آمریکا، در دورهٔ زمانی پیش از اواسط قرن نوزدهم از سبک کلاسیک تبعیت می‌کردند.

در حالیکه ثبات و استحکام طبقات فرادست به شکل ملموسی فرومی‌ریخت، دربار به سیاهی لشکر تبدیل می‌شد. در همه جا اصول فرهنگ و آموزش اشرافی بواسطهٔ شیفتگی به موفقیت‌های مالی جایگزین می‌شد. بانکداران و صنعت گران جدید که در پی کسب پول و گسترش قدرت خویش از طریق ابداعاتی حسابگرانه بودند هیچ بهره‌ای از عادات زندگی که در راستای اعمال نفوذ بر رقبایشان نبود، نمی‌بردند. بورس‌بازان ثروتمند، انسانهای بی‌نزاکتی بودند که در قمار برنده شده بودند، سازمان دهندگان بی‌رحم کارخانه‌ها که راهشان را به طرف اقشار فرادست اجتماع بازکرده بودند، جاه‌طلبان، آزمندان، *ناپلئونهای* کارخانه‌ها و دفاتر حسابداری، اشخاصی به دور از اصول انسانی خویشتن‌داری، شبیه بچه قنداقی‌ها، خودشان را به درون طبقات ریشه‌دار اجتماعی فروکرده بود.

رویای *باروکی* قدرت و تجمل، حداقل دارای برآیندها و اهداف انسانی یعنی لذت محسوس شکار، میز شام و تختخواب همیشه در معرض دید بود. رویای جدید سرنوشت انسانی، همان‌طوری‌که پیروان [مکتب] *اصالت فایده* پیش‌بینی کردند، فرصت اندکی حتی برای خوشی‌های نفسانی باقی گذاشت. این رویا برآموزه‌ای از حرص و آز تولیدی، نفی روانشناختی و تحقیر تمام و کمال نیازهای زندگی تکیه داشت.

این در حالی است که هنوز تسلط نظم آهنین ماشین کامل نبود. نظم سرکوبگرانه‌ای که وارد کارحانه‌های جدید شد با آزادی چشمگیر از قواعد محدود کننده [از همه نوع] که با حرکت آزاد افراد برروی زمین ملازم بود، جبران شد. در این وضعیت تضادهای مشابه و

---

[1] . Jefferson

[2] . Rameé

[3] .Henry Benjamin Latrobe(۱۷۶۴-۱۸۲۰) مهندس و معمار امریکایی متولد انگلیس.(م.)

همسانی وجود داشت. *انقلاب فرانسه* شبیه پیروزی دموکراسی مردمی–حداقل پیروزی طبقات متوسط–بر امتیازات اشرافی بود. اما همین انقلاب بود که انرژی بی‌سابقه تخریب [یعنی] ارتش ملی را خلق کرد و برای اولین بار سربازگیری به‌شکل توده‌ای به منصه‌ی ظهور رسید: خدمت سربازی به حاکمان قدرتی بخشید که غالب شاهان مطلق‌گرا به‌ندرت جرأت اعمال آنرا به‌خود می‌دادند.

شهرهای قرن نوزدهم با نهایت وفاداری به تمامی معضلات و تعارضات دورهٔ گذار تبلور یافتند. این مراکز که در آنها انرژی‌های جدید و نظم جدید جامعه به‌شکل بارز و کامل متمرکز شد، حداکثر فاصله از بهترین هنجارها را نشان داد: بین سالهای ۱۸۲۰ و ۱۹۰۰ میلادی درهم‌ریختگی شهرهای بزرگ شبیه میدان جنگ بود و [شدت درهم‌ریختگی] در تناسب با گستره‌ی تجهیزات و قدرت نیروهای شاغل قرارداشت. در حوزه‌های جدید برنامه‌ریزی شهری می‌بایست به بانکداران و صاحبان صنایع و مخترعین ماشینها چشم دوخت. اینان مسئول بخش عمدهٔ خوبی‌ها و تقریباً تمامی بدی‌ها بودند. در تصور ما، آنها نوع جدیدی از شهر را خلق کردند که *چارلز دیکنز* در کتاب "*دوران سخت*[۱]" آنرا "*ذغال‌شهر*[۲]" نامید. تمامی شهرهای جهان غرب کم و بیش با ویژگی‌های "*ذغال‌شهر*" مشخص می‌شوند.

مبنای سیاسی این نوع جدید از تراکم‌های شهری بر سه ستون عمده اتکا داشت: حذف صنوف و خلق وضعیت ناامنی دائمی برای طبقه‌ی کارگر، تأسیس بازار آزاد برای نیروی کار و فروش کالاها. حفظ وابستگی خارجی به مثابه منبع مواد خام ضروری صنایع جدید، و به‌عنوان بازار حاضر و آماده برای جذب مازاد صنایع ماشینی. بنیادهای اقتصادی این بازار

---

۱ . Hard Times

۲ . COketown

بر بهره‌برداری از معادن ذغال‌سنگ، تولید هرچه بیشتر آهن و بهره‌برداری از منافع آماده و قابل اتکای-گرچه با ناکارآیی بسیار زیاد-نیروی ماشین بخار اتکا داشت.

در واقع، این پیشرفتهای فنی به‌لحاظ اجتماعی برابداع اشکال جدیدی از مدیریت و سازمان شرکتی وابسته بود. شرکت سهامی، سرمایه‌گذاری با مسئولیت‌محدود، تفویض قدرت اجرائی ذیل مالکیت سهامی ، و کنترل فرایند به واسطهٔ بودجه و حسابرسی تماماً به شیوه‌های سیاستگذاری جمعی مربوط می‌شد که موفقیت‌شان به نبوغ افراد خاص یا گروهی از افراد وابسته نبود. این امر در رابطه با ساختار ماشینی کارخانه‌ها نیز صادق بود که به‌مقدار زیادی کارآئی تولید را بهبود می‌بخشید. اما مبنا و پایه‌های این نظام در ایدئولوژی دوران مبتنی بر ساختار اتمی [جزء گرایانه‌ی] افراد بود و دفاع از مالکیت و حقوق افراد، و تأمین آزادی انتخاب و آزادی عمل در کل، وظیفه حکومتها بود.

افسانه‌ی آزادی عمل فردی در حقیقت دموکراتیزه کردن مفهوم *باروکی* شاه مستبد بود: بدین ترتیب که هرانسان شجاعی درپی آن بود که خود یک مستبد به تمام معنا باشد: مستبدین احساساتی شبیه شاعران رمانتیک و مستبدین عملگرا شبیه بازرگانان بودند. در حقیقت *آدام اسمیت*[۱] تئوری جامعی از جامعه سیاسی ارائه کرد: وی دارای مفهومی صحیح از پایه‌های اقتصادی شهر و بصیرتی معتبر از کارکردهای اقتصادی غیرانتفاعی بود. در واقع، علاقه وی به آرزوی ستیزه‌جویانه‌ی افزایش ثروت نزد افراد رهنمون شد: که این به منزله‌ی تنها هدف مبارزه جدید *مالتوسی* برای حیات بود.

احتمالاً عظیم‌ترین واقعیت در تحول عمومی شهری جابجائی جمعیت بود که در عرصه‌ی سیاره‌ی زمین اتفاق افتاد. زیرا حرکت و اسکان مجدد به‌واسطهٔ واقعیت دیگری یعنی افزایش حیرت‌آور در نرخ رشد جمعیت همراه شد.

---

۱ . Adam Smith

در سال ۱۸۰۰میلادی ، *انگلستان* جمعیتی بیش از ۹میلیون نفر، *آلمان* قریب ۲۵ میلیون، *فرانسه* در حدود ۲۷ میلیون و *ایالات متحده‌ی آمریکا*، اندکی بیش از ۵ میلیون نفر جمعیت داشتند. در حدود سال ۱۹۳۰ میلادی جمعیت این کشورها به ترتیب ٤٥ میلیون نفر، ٦٦ میلیون نفر، ٤٢ میلیون نفر و ۱۲۳ میلیون نفر بود. افزایش جمعیت که بدان اشاره شد، کشورهای عقب‌مانده را ، نظیر *روسیه* با جمعیت مسلط روستایی و نرخ بالای موالید و مرگ و میر، نظیر کشورهای پیشرفته که به‌طور برجسته‌ای غیرروستایی و مکانیزه شده بودند، تحت تأثیر قرار داد. افزایش عمومی در شمار جمعیت با جذب مازاد به شهرها، بزرگ شدن بیش از اندازه مراکز بزرگتر همراه شد. شهرنشینی تقریباً در رابطه‌ی مستقیم با صنعتی‌شدن نضج گرفت: در *انگلستان* و در *نیوانگلند* افزایش جمعیت باعث اسکان ۸۰ درصد کل جمعیت که روی‌هم‌رفته به بیش از ۲۵۰میلیون نفر بالغ میشد در مراکز بزرگ شهری شد.

سرزمین‌های تازه فتح‌شدۀ سیاره‌ی زمین که ابتدا محل اردوگاههای نظامی، موقعیت‌های تجاری، هیأت‌های مذهبی و سکونتگاههای کوچک کشاورزی بودند، مورد هجوم مهاجرینی که از ستم و فقر اقتصادی رنج می‌بردند قرارگرفت. حرکت جمعیت و استعمار مناطق دارای دو شکل بود: پیشاهنگی زمین و پیشاهنگی صنعت. شق اول، یعنی تصرف زمین، مناطق پراکنده قاره‌ی *امریکا*، *افریقا*، *استرالیا*، *سیبری* ودر آخر *منچوری* را شامل شد: صنعت، مازاد را به روستاها و شهرهای جدید انتقال داد. در غالب موارد این دو شیوه به شکل امواج متوالی بروز می‌نمود.

در قرون هیجدهم و نوزدهم، ساکنان *اروپای غربی* حرکتی که ریشه در قرون دهم و یازدهم داشت آغاز کردند: آنها میلیونها متر زمین جدید را فتح کردند که از آنجا خز، پوست، چوب، فلزات و غلات را به *اروپا* می‌فرستادند. در جهان جدید تشنگان سرکوب

شدهٔ زمین، که زمینهایشان به‌دقت به‌وسیله فئودالها یا پادشاهان *اروپایی* کنترل می‌شد به موازات افزایش جمعیت احساس فشار بیشتری را در قیاس با *قرون وسطا* می‌کردند به شکل غیرقابل مقاومتی دست به استعمار زدند. انسانهای فقیرشده و برخی مواقع گرسنه خواستار آن بودند که تمامی امتیازات یک زندگی پایدار و اجتماعی را به‌منظور نیل به حق اولیه، غذای کافی وزمین کافی برای تولید بیشتر غذا تحصیل نمایند. برخی مواقع آنها هرگز به اهداف خود نمی‌رسیدند و در بنادر بزرگ دریایی بی‌هیچ وسیله‌ای برای ادامه‌ی راه رها می‌شدند. با این حال خود هدف بسیار ساده بود. زمین به معنی امنیت بود. زمین به معنی قدرت و استقلال بود. زمین می‌توانست به معنی ثروت شخصی باشد [و این هنگامی عملی میشد] که جمعیت کافی برای شکل‌گرفتن شهر گرد هم می‌آمدند. با چنین وسوسه‌هایی هزاران خانوار به اکتشاف قلمروهای جدید جغرافیائی، آزمایش خاکهای جدید کشاورزی آغاز می‌کردند و عادات جدید کار و حیات را به‌دست می‌آوردند.

مهاجرت [به‌خاطر] زمین، بنوبه‌ی خود باعث شد منابعی بی‌نظیر از بخشهای جدید جهان به نظام کشاورزی *اروپا*، مجموعه‌ی کاملی از دانه‌های جدید انرژی‌زا، ذرت و سیب‌زمینی–و وسیله‌آرامش و آئین اجتماعی یعنی گیاه تنباکو–را وارد نمایند. بیشتر مواقع هجوم به سرزمین‌های مناطق مداری و نیمه مداری محصول انرژی‌زای جدید یعنی نیشکر را که برای اولین بار در مقیاس بسیار جدید به *اروپا* منتقل می‌شد به ارمغان آورد. همچنین مازاد غلات امکان تولید انواع نوشیدنی‌ها: ویسکی، کنیاک و نوشیدنی فقرا یعنی جین[۱] را فراهم ساخت که اجاق و بخاری‌های نسبتاً سرد را با نوشیدنی‌های گرمازا –قوی اما خطرناک در مواجهه با انواع آب و هوای خشن–تکمیل کرد. با کشت گندم در سرزمین‌های

---

۱ . Gin

جدید، آرد گندم مجدداً به جای آرد جو و جو دوسر در بخشهای زیادی از *اروپا* مورد استفاده قرار گرفت که این دو اجزاء اصلی تهیه نان در آنجا به‌شمار می‌رفتند.

افزایش چشمگیر تأمین غذا، امکان افزایش جمعیت را فراهم ساخت. بدین ترتیب استعمار مناطق جدید روستایی[در خارج از قلمروهای سرزمینی] به خلق مازاد مردان، زنان و کودکان منجر شد و اینان به‌طرف استعمار [داخل سرزمینی] شهرهای صنعتی جدید و بازارهای تجاری حرکت کردند. روستاها، گسترش یافته و به شهر تبدیل شدند؛ و شهرها به متروپلها بدل گشتند. شمار مراکز شهری زیاد شد و همچنین تعداد شهرهایی با جمعیت افزون بر پانصد هزار نفر افزایش یافت. تحولات فوق‌العاده‌ای در زمینه مقیاس انبوه ساختمانها و نواحی ساخت و ساز شده، به منصه ظهور رسید: بناهای بزرگ تقریباً یک شبه ساخته می‌شدند. انسان با شتاب هرچه تمامتر مشغول ساخت و ساز بود و فرصت اندکی به جهت بی‌اعتنایی برای پشیمانی از اشتباهاتش در فاصله‌ی تخریب و احداث مجدد داشت. تازه واردین، خردسال یا بزرگسال نمی‌توانستند در انتظار بخشهای جدید باشند، آنها در بناهای موجود جدای از چگونگی آنها تلنبار می‌شدند. و این دوره‌ای از سرهم بندی وسیع شهری قلمداد می‌شد: آجر روی آجر بند نمی‌شد.

رشد سریع شهرها صرفاً پدیده‌ی مربوط به جهان نو نبود. در حقیقت، نرخ رشد شهری در *آلمان* پس از ۱۸۷۰ میلادی که انقلاب *پارینه‌فنی* در آنجا به تمام معنی دست به‌کار بود از کشورهای جدیدی نظیر *ایالات متحده*، که به سرعت مهاجر می‌پذیرفت، سریعتر بود. گرچه قرن نوزدهم رقیب درجه یک دورۀ متقدم *قرون وسطا* در استعمار کلان–مقیاس زمین و احداث سکونتگاهها بود، فرضیه‌هایی که این اقدامات برمبنای آن هدایت می‌شدند بسیار ابتدایی‌تر از قرن یازدهم بودند. استعمار سرزمین‌های جدید بوسیله اقلیت‌ها، به استثنای

گروههای کوچک آرمانگرا که موفقترین آنها *مورمون*[1] بود قاعده محسوب نمی‌شد. هرکس برای خودش بود؛ و این *شیطان کوچک* گرچه نه بیشترین امتیاز بلکه، حداقل امتیاز احداث شهرها را برای خود نگاه می‌داشت.

مصیبتی که به بیان *ویلیام‌بلک*[2] ریشه درآسیابهای تاریک و شیاطینی *انگلستان* دارد، انگشتان بیمار خود را بر شهرهای جدید فرو برده و توسعهٔ اغلب شهرهای قدیمی را ضایع کرد. در این نقاط شانس ساختن شهرها بر بنیادی مستحکم و آغازی نو- نظیر شانس دموکراسی که مدعی حکومت سیاسی بود- وجود داشت. تقریباً در همهٔ موارد این فرصت بشکل ناشیانه‌ای ضایع شد. در عصر رشد سریع فنی، شهر بعنوان واحد اجتماعی درخارج قلمرو ابداع شد. به استثنای خدماتی نظیر خطوط گاز، لوله‌های آب و تجهیزات بهداشتی که غالباً با تأخیر و غالباً بدون دقت و ناکافی بکار گرفته شدند، شهر صنعتی نمی‌تواند مدعی بهینه سازی‌های اصلی و قابل توجه در شهر قرن هفدهمی گردد. در حقیقت متروپل‌های ثروتمند و "پیشرو" غالباً ضرورتهای اولیه‌ی زندگی نظیر نور و هوا را که حتی عقب مانده‌ترین روستاها از آن بهره‌مند بودند نفی کردند. تا سال ۱۸۳۸میلادی نه منچستر و نه *بیرمنگام* به لحاظ سیاسی به عنوان واحدهای منسجم عمل نمی‌کردند، این شهرها پشته‌ای از آدمها و هزار توی ماشینی و نه عناصر جامعه‌ی انسانی بودند.

۲: مکانیزاسیون و معدن‌کاوی

---

[1] Mormons: فرقه‌ای از مسیحیت که در سال ۱۸۳۰م. توسط ژوزف اسمیت در امریکا پایه‌گذاری شد.(م.)

[2] William Black (۱۷۵۷-۱۸۲۷) شاعر،حکاک و نقاش انگلیسی. (م.)

قبل از بررسی اینکه چگونه جریان سیل‌آسای جمعیت به بنیان تسهیلات و تجهیزات شهری منجر شد، اجازه دهید فرضیات و رهیافتهایی را که به وظیفهٔ جدید "برنامه‌ریزی شهری" رهنمون شد [مورد تدقیق قراردهیم].

فلسفه اصلی و بنیادی زندگی، ماحصل دو قسم تجربه کاملاًمتفاوت است. یکی از این دو قسم تجربه، مفهوم اکید نظم ریاضی است که از مطالعه حرکت اجرام آسمانی که بالاترین الگوی نظم مکانیکی است مشتق شده است. دومین تجربه، فرایند فیزیکی خرد کردن، آسیاب‌کردن ، اکسیده کردن به‌وسیله سوزندان و ذوب کردن می‌باشد که شیمی‌دانان به‌همراه کارگران ماهر و کارآزموده‌ی معادن در اواخر *قرون وسطا* آن‌را از یک فرایند مکانیکی صرف به جریان بررسی علمی تبدیل کردند. همچنان‌که فلاسفه جدید طبیعت مدعی شده‌اند نه نظم ریاضی و نه تحلیل نظام‌مند مواد، نه الگوهای نهادی، و نه الگوهای زیباشناختیِ مشتقِ از تحلیل خارجی *"جهان طبیعی"* هیچ سنخیتی با موجودات زنده و جوامع ندارند، ماشین فقط می‌تواند این نظم را مجسم سازد.

هنر، مذهب، تربیت شخصی و احداث شهرها، تماماً اثرات این بی‌توجهی نظام‌مند به پدیده‌های طبیعی یا الگوهای سازمند را لمس کرده‌اند؛ تاجائی که این نظامها متکی به خود باقی ماندند به از دست دادن رابطه اساسی با بافت اجتماعی تمایل داشتند؛ گرچه افرادی که در هماهنگی با این بافت قرارداشته و آن را تبلور بخشیده و از آن بهره‌مند شدند، برخی از خصائص انسانی را قربانی کردند. در این محیط جدید، تنها ماشین است که احساس بیگانگی نمی‌کند، زیرا آنها نظم، هدف و نظام‌مندی را بدون نیاز به عشق، یا همدردی، یا زیبایی ابراز می‌دارند.

حتی تا همین اواخر ما به‌قدری در فضای برجای مانده از باورهای دورهٔ پارینه‌فنی غرق بودیم که به شکل کافی از ناهنجارهای عمیق آنها آگاه نیستیم. تعداد قلیلی می‌توانند

تصورات مخرب، یعنی تجویز [اصول و قواعد] ضدحیاتی و ضدطبیعی را که بهره‌برداری از معادن به تمامی حوزه‌های فعالیت رسوخ داد را به درستی ارزیابی نمایند. به‌لحاظ کمّی، معدن قبل از قرن نوزدهم فقط سهم و نقش فرعی در زندگی صنعتی بشر داشت. در اواسط قرن نوزدهم معدن به اساس تمامی بخشهای زندگی صنعتی مبدل گشت و گسترش آن به از دست رفتن نظام و ساختار عمومی، یعنی تباهی منظر و بی‌نظمی مشهود محیط اجتماعی، از جامعه به عنوان یک کل منجر شد.

کشاورزی موجد توازن میان طبیعت وحشی و نیازهای اجتماعی انسان است. کشاورزی به شکل سنجیده آنچه را که انسان از زمین بیرون می‌کشد، بازمی‌گرداند؛ در عین حال زمین‌های شخم خورده، باغات آراسته، تاکستان‌های انبوه، سبزیجات، غلات و گلها تماماً نمونه‌هایی از اهداف منضبط، رشد منظم و قالبی زیبا هستند. از طرف دیگر، معدن‌کاوی فرایندی مخرب بوده که محصول بلافصل آن، بی‌سازمانی و فقدان [نظم] ارگانیک می‌باشد؛ و آنچه را که از معدن و محوطه معدن بیرون کشیده می‌شود نمی‌توان جایگزین نمود. مضافاً این‌که اشغال مستمر در کشاورزی موجب بهینه‌سازی مستمر و فزاینده‌ی منظر و تطابق ظریفتر آن با نیازهای انسانی می‌شود؛ در حالی‌که به‌عنوان یک قاعده، معادن طی چند نسل به‌سرعت از غنا به سمت فقر و از فقر به سمت بیابان‌زایی سیر می‌نمایند: معادن تصویر واقعی عدم تداوم و انقطاع حیات انسانی هستند، امروز اینجا و فردا در جایی دیگر، زمانی تب‌آلود و سراسیمه برای کسب سود و منفعت و زمانی به یغما رفته و برهوت.

از دهۀ سی قرن هیجدهم به بعد، معادن که روزگاری به همان موقعیت اصلی خود محدود می‌شدند به‌واسطۀ خطوط راه‌آهن همه‌جاگیر شدند. هرجائی که راه‌آهن راه می‌یافت معدن و کثافت ناشی از فعالیتهای مربوط به معدن نیز به آنجا رسوخ می‌کرد. در حالی‌که کانال‌های مربوط به دورۀ نوفنی، به‌همراه دریچه‌ی کانال‌ها، پلها و گمرکات، با سواحل و

کناره‌های آراسته و دوبه‌هایی که برروی آب سُر می‌خوردند عنصر جدیدی از زیبایی را به منظر روستایی اضافه کردند، راه‌آهن دورهٔ پارینه‌فنی بریدگی‌ها و زخم‌های عظیمی را به‌وجود آورد: بریدگی‌ها و دیواره‌ها برای مدت‌های مدیدی بدون کشت باقی ماندند و جراحت‌های زمین التیام نیافت. لوکوموتیوهای پرشتاب، سروصدا، دود، شن و ریگ را به قلب شهرها انتقال دادند: تعداد بی‌شماری از نواحی بسیار زیبا، نظیر *پرنس گاردن*[۱] شهر *ادینبورگ* و با تهاجم راه‌آهن ارزش خود را از دست دادند. و کارخانه‌هایی که در کنار خطوط راه‌آهن مستقر شدند صرفاً درهم‌ریختگی آن را منعکس می‌کردند. گرچه در شهر معدنی بود که فرآیند مشخص *آبو*[۲] –معدن کاوی یا فروپاشی–در ناب‌ترین شکل خود مشاهده شد. با این حال این فرآیند بواسطهٔ راه‌آهن تا ربع سوم قرن نوزدهم تقریباً تمامی جوامع صنعتی را درنوردید.

همچنانکه *هیلر*[۳] خاطرنشان نمود فرایند *فروپاشی*[٤] در جهان موجودات زنده نیز ناشناخته نیست. در فروپاشی شکل بسیار پیشرفته‌ای از حیات، پیچیدگی خود را از دست می‌دهد؛ در اینجا تحولی پسرونده به‌طرف سادگی و موجوداتی با انسجام کمتر مشاهده می‌شود. *هیلر* می‌نویسد "در اینجا نوعی تکامل از طریق تباهی همچنین افزایش پیچیدگی وجود دارد و هردو فرآیند به‌طور همزمان اما در درجات متفاوت پیش می‌روند". این امر دقیقاً در مورد جامعه‌ی *پارینه‌فنی* صدق می‌نماید: این دگرگونی خود را به‌وضوح در سازمان اجتماعات شهری نشان داد. فرآیند تشکّل[٥] [در تعارض با فروپاشی] بموازات افزایش تمایز، انسجام و انطباق اجتماعی عناصر منفرد در ارتباط با کل، یعنی پیوند درونی در

---

۱ . Prance Garden

۲ .Abbau

۳ . W.Wheeler

۴ . Unbulding

۵ . Up-building

محیطی دائماً در حال بسط در یک کارخانه و در حقیقت در چارچوب کل نظام اقتصادی پیش می‌رود. زنجیره‌ی غذایی و زنجیره‌ی تولید با ویژگی بی نهایت پیچیده در سراسر سیاره شکل می‌گیرد: بستنی از *بُستن* به *کلکته* و چای از چین به *ایرلند* انتقال می‌یابد در حالی‌که ماشین‌آلات از *بیرمنگام* و منچستر راه خود را به دورترین گوشه‌های زمین بازمی‌کند. خدمات پستی در عرصه‌ی جهانی، حرکت سریع و ارتباطات فوری به‌وسیله‌ی تلگراف و کابل، فعالیتهای بی‌شمار انسانها را همزمان می‌نماید که تاکنون فاقد ابتدایی‌ترین تسهیلات برای هماهنگی وظایفشان بودند.

اما هم زمان نوعی "فروپاشی" با سرعتی یکسان در دیگر بخش‌های زیست محیط شکل می‌گرفت: جنگلها غارت می‌شدند، استخراج معادن گسترش می‌یافت، تمامی گونه‌های حیوانی نظیر سگ آبی، گاو وحشی، کبوتر وحشی عملاً نابود شدند. در حالیکه نهنگ‌های اسپرمی[۱] نهنگ سفید[۲] واقعاً نابود شدند، در نتیجه توازن طبیعی مناطق بوم‌شناختی از هم پاشید و نوعی انتظام بوم‌شناختی ساده‌تر–که پاره‌ای مواقع به‌وسیلهٔ انهدام کامل اشکال رایج حیات مشخص می‌شود–متعاقب استثمار بیرحمانه‌ی طبیعت از سوی انسان غربی در جهت استفاده موقتی و جزئی اقتصاد سودجویانه‌اش شکل گرفت.

"فروپاشی" فراتر از این فرآیند در محیط شهری بوقوع پیوست. از دست رفتن ساختار و نهادهای مؤثر اجتماعی در انتقال و گسترش میراث اجتماعی را حقیقتاً می‌توان در بدترین شکل خود در شهرهای معدنی که در طی این دوره گسترش یافتند مشاهده نمود: نفت‌شهر، ذغال‌شهر، طلاشهر، مس‌شهر و الماس‌شهر حیات خود را به شکل "تصادفی و جهشی" نظیر پرواز شب‌پره به‌طرف نور قوی آغاز کرده و بارها و بارها تخریب شده و به کشتی‌های

---

[۱] Sperm Whales : نهنگی دارای ماده‌ای سفید، چرب و روغنی در ناحیه ی سر که در ساختن شمع و غیره بکارگرفته می‌شود. (م.)

[۲] در متن right Whales . بنظر می‌رسد با کلمه‌ی White به معنی سفید اشتباه شده است. نوشته شده است. (م.)

قدیمی و خالی مبدل شدند، یا به حیات خود به عنوان مراکز تولید و فاقد هرگونه نشانه‌ای که زندگی را در حشر و نشر نزدیک برای انسان ارزشمند می‌سازد، ادامه دادند. این شهرها، علی‌رغم تلاشهای ارزشمند در نوعدوستی، همچنان در میان سیاه‌ترین و کم مایه‌ترین بخشهای جهان باقی ماندند؛ ساکنان این شهرها به‌خاطر قطع ارتباط با بقیه جهان به سبب کوهستانی بودن منطقه، قطع ارتباط ناشی از فقر و رویاهای حقیر، حتی در کشورهای آزاد در میان بخشهایی از جمعیت که بر مبنای نظام فئودالیته سازمان یافته‌اند، مشاهده می‌شوند: در این نقاط شهر شرکتی، با توان ضعیف استثمار و جباریت شکوفا شده است.

زندگی در نواحی معدنی به طور طبیعی در حداقل خود قراردارد؛ و به‌لحاظ اجتماعی فراتر از معاشرت و همکاری، چنان مخاطره‌آمیز که خواهان تلاشها و فداکاریهای قهرمانانه برای هم قطاران می‌باشد ، این شهرها بسیار تهیدست نیز هستند. هسته‌ی معدن، هسته‌ی کارخانه، بخش صنعتی به هم پیوسته ، اینها پست‌ترین اشکال معاصر از حیات سازمان یافته‌ی نیمه دائمی هستند. شهرهایی که به‌وسیله گسترش فیزیکی و ترکیب این هسته‌ها شکل گرفته‌اند عمدتاً به‌شکل نواحی بی‌فرهنگ باقی ماندند. در اینجا استثناهایی وجود دارند: احیا و برنامه‌ریزی جامع ناحیه‌ی رور[1] به‌عنوان منطقه‌ای برای زندگی و کار نشاندهنده‌ی تعارض دلپذیر با مصائب و گرفتاری‌های رایج می‌باشد؛ با این حال برحسب تصادف راین‌لند[2] یکی از قدیمی‌ترین مراکز صنعتی جهان است که فرهنگ آن ریشه در دوران روم دارد.

مادامی‌که بُت ماشین همچنان دست بالا دارد، دو فرآیند "تشکل" و "فروپاشی" به‌موازات یکدیگر حرکت خواهند نمود: فرایندفروپاشی در حدود سالهای ۱۸۴۰میلادی در

---

[1] Ruhr.(م.) ناحیه‌ای در آلمان :

[2] Rhineland. حوزه‌ی رودخانه‌ی راین در آلمان :

انگلستان و در سال‌های دورتر در دیگر کشورها به نازل‌ترین حد خود رسید. بخش عمدهٔ مشاهدات من به *انگلستان* محدود می‌شود. در *انگلستان* ناشهر[۱] به شکل کلاسیک خود نایل شد و برای نخستین بار در همانجا بود که عکس العملهای بسیار قطعی بر علیه فروپاشی شکل گرفت.

۳: اصول موضوعه‌ی مکتب اصالت فایده

هرگونه تعدیل آگاهانه‌ی سیاسی رشد و توسعهٔ شهرها در دورهٔ *پارینه‌فنی* در انطباق با اصول موضوعه‌ی مکتب اصالت فایده صورت گرفت. بنیادی‌ترین این اصول موضوعه اندیشه‌ای است که فایده گرایان در بی‌گناهی محض از الهیون اقتباس کردند: نگره‌ای که در آن مشیت الهی بر فعالیت اقتصادی مسلط شد و مادامی‌که انسان به‌شکل گستاخانه‌ای در این فرایند دخالت نمی‌کرد، حداکثر خیر به‌واسطه تلاشهای غیرمدون و پراکنده هر فرد تأمین می‌شد. طریق دیگر نیل به خیر این بود که فایده گرایان صنعت را به‌صورت نظامی خودتنظیم درنظر گرفتند که به‌واسطهٔ تعقیب منافع توسط افراد به توازنی هماهنگ دست می‌یابد. عنوان غیرخداشناسی برای این هماهنگی مقدّر، بازار آزاد بود. “حق آزادی وجدان” *پروتستان‌ها* به محاسبات نظام‌مند در جامعه تبدیل شد.

توجیه تاریخی بازار آزاد نیازی به شواهد و قرائن ندارد: بازار آزاد تلاش برای نفوذ به شبکه امتیازات و مصونیت‌های کهنه و ترتیبات تجاری دولت مطلقه بود که بر ساختار اقتصادی تحلیل رفته و اخلاقیات تضعیف شدهٔ اجتماعی شهر *قرون وسطا* تحمیل شده بود. شرکتهای جدید دلیل خوبی برای بی‌اعتمادی به روح عمومی دربار پولکی یا کارآئی

---

[۱] . Non-city

اجتماعی *اداره سرگردانی*[1] از رشد مالیات و دیوانسالاری داشتند. از اینرو فایده‌گرایان در پی تقلیل وظایف حکومتی به حداقل بودند: اینان آرزو می‌کردند از آزادی کاملی در سرمایه‌گذاری، احداث صنایع، خرید زمین، اجاره‌ی نیروی کار برخوردار باشند. متأسفانه هماهنگی مقدّر نظم اقتصادی به خرافه تبدیل شد: تلاش برای کسب قدرت در حد تلاش باقی ماند و رقابت فردی برای سود هرچه بیشتر به موفقیت افزونتر در اعمال انحصار منجر شد.

برابری سیاسی که به‌آرامی در حکومتهای *غربی* از سال ۱۷۸۹میلادی معرفی شد و آزادی اولیه‌ی مورد درخواست صنعتگران، متضمن ادعاهای متعارض شد. برای نیل به برابری سیاسی و آزادی فردی محدودیتهای اکید اقتصادی ضرورت داشت. در کشورهائی‌که تجربه‌ی برابری سیاسی بدون تلاشی برای اصلاح سالیانه‌ی اثرات قانون رانت صورت گرفت، نتیجهٔ معکوس به بارآورد. برای مثال در *ایالات متحده*، اعطای رایگان زمین به سکنه در قطعات ٦٥ هکتاری ذیل *قانون هامستید*[2]، به آزادی سیاسی منجر نشد: در طی یک نسل ویژگی‌های نابرابر خاک، استعدادهای نابرابر بهره‌برداران، به نابرابریهای اجتماعی محض منجر شد. بدون القای نظام‌مند تفاوتهای بنیادی که از انحصار خصوصی زمین، توارث ثروتهای بزرگ و انحصار امتیازات حاصل می‌شد، تنها نتیجهٔ بازار آزاد پشتیبانی از طبقه ممتاز با امتیازات جدید بود.

آزادی موردنظر فایده‌گرایان در حقیقت آزادی نامحدود تحصیل سود و بزرگترشدن نامحدود بود. سود و رانت فقط به‌وسیله آنچه داد و ستد می‌تواند تحمل نماید محدود می‌شد: رانت‌های معقول و قیمتهای عادله، محلی از اِعراب نداشتند. دستمزدها نیز، در

---

[1] Circumlocution Offices(م.): مفهومی در نوشته‌های بالزاک و اشاره به کاغذ پراکنی و کارهای لغو و بیهوده در ادارات دولتی.

[2] . Homestead Law

جریان نزولی خود فقط بواسطهٔ تداوم فقر، محدود می‌شدند: به‌طور نظری، دستمزد می‌باید به نازلترین سطح [انتفاع] غذایی و پناهگاه ضروری برای بازگرداندن کارگر به سرشغل باقی بماند. طبقات حاکم آرزو داشتند که ابتکار فردی و آزادی قرارداد (یعنی درماندگی اجتماعی) برای کارگران را حفظ نمایند: حق کارگران برای پذیرش مزدهای بخور و نمیر مقدس شمرده می‌شد. کارگران خود به‌هرحال یک جبههٔ طبقاتی تقریباً خدشه ناپذیر را در برابر هرمسئله‌ای که به هویتشان به‌عنوان یک طبقه مرتبط می‌شد حفظ کردند؛ آنها هرگز در مقابل مسئلهٔ سرکوب طبقهٔ کارگر به مقابله جمعی وسوسه نشدند.

اعتقاد خداشناختی به هماهنگی *مقدر*، تأثیر مهمی بر سازمان شهر *پارینه‌فنی* داشت. این باور باعث ایجاد انتظار طبیعی شد که تمامی اقدامات می‌بایست به‌وسیلهٔ افراد با حداقل میزان تداخل با حکومتهای محلی و ملی هدایت شوند. موقعیت و مکان کارخانه‌ها، ساخت محلات کارگری، حتی تأمین آب و جمع‌آوری زباله می‌بایست به‌شکل انحصاری به‌وسیله شرکتهای خصوصی انجام شود که به دنبال کسب سود هستند. چنین تصور می‌شد که رقابت آزاد به انتخاب بهترین مکان، تأمین توالی زمانی بهینه در توسعه منجر شود و از هزاران تلاش هماهنگ نشده نوعی الگوی اجتماعی منسجم به منصهٔ ظهور برسد.

بازار آزاد حتی بسیار بیشتر از مطلق‌گرائی، نگره و رهیافت سیاست [مبتنی بر] تعاون و برنامهٔ مشترک را تخریب کرد: آیا فایده‌گرایان تصور می‌کردند که "اثرات" برنامه را می‌توان از اقدامات نامحدود و پیگیری منافع خصوصی و بی‌برنامه به‌دست آورد؟ با سپردن عنان به دست بی‌برنامگی، منطق و نظم می‌بایست پدیدار شوند: در حقیقت برنامه‌ریزی عقلانی با جلوگیری از تعدیلات ذره گرایانه می‌توانست فقط با عملکرد والای مشیت اقتصادی تداخل پیدا کند. آزمون موفقیت‌های اجتماعی به منزلهٔ مسکن خوب و زندگانی سالم و محیطی صمیمی نبود: تنها آزمون [موفقیت اجتماعی] پاداش مالی متعاقب فعالیت

اقتصادی است. در صورتی‌که پاداش کاهش یابد، فعالیت، ناعاقلانه بوده و توقف خودکار نه به‌وسیله‌ی انتخاب بلکه به‌واسطهٔ ورشکستگی اجتناب ناپذیر خواهد شد: در صورتی‌که پاداش مالی افزایش یابد، فعالیت، مطلوب تلقی شده و گسترش خواهد یافت. ما می‌بایست از نتایج این آموزه‌ی جادویی در مورد تأمین مسکن کارگران شهری تبعیت کنیم.

نکته‌ی اصلی در اینجا آموزه‌هایی است که مرجعیت اجتماعی را که تاکنون پابرجا مانده بودند مورد تحلیل قرار دادند و شهر را به مفهوم "اجتماع تصادفی اتمها"–همانطوری‌که فیزیک آن دوره جهان را توصیف می‌کرد–تقلیل دادند که موقتاً به‌واسطهٔ محرکهای خودخواهی و سود شخصی گردهم می‌آمدند. حتی در قرن هیجدهم، قبل از وقوع کامل *انقلاب فرانسه* و *انقلاب پارینه‌فنی*، فایده‌گرائی به شیوه‌ای برای بی‌اعتبارکردن مراجع اجتماعی و استهزاء منافع محلی تبدیل شد. در دولتهای جدید، حتی در آنهایی که بر اصول جمهوری ابتنا داشتند موضوعات بااهمیت ملی که به‌وسیله‌ی احزاب سیاسی سازمان داده می‌شدند فقط در رویاها و امیدهای انسانی جای می‌گرفتند.

عصر *روشنگری* همچنان‌که *دبلیو.اچ.ریل*[۱] با تأکید اذعان داشته است، دوره‌ای است که مردم در آرزوی انسانیت بودند و خواستی برای مردم خود نداشتند، آن هنگام که دربارهٔ دولت به فلسفه‌بافی می‌پرداختند و جامعه را فراموش می‌کردند. "هیچ دوره‌ای فقیرتر از قرن هیجدهم در بسط روح مشترک اجتماعی نبود؛ جامعه‌ی *قرون وسطایی* تحلیل رفته و جامعه‌ی مدرن هنوز تکوین نیافته بود .... در ادبیات طنز آن دوره کسی که می‌خواست انسان *کوته فکری* را تصویر نماید او را به شکل *شهردار*[۲] نشان می‌داد و در صورتی‌که

---

۱ . W.H.Riehl

۲ burgomaster(.م) شهردار در شهرهای آلمانی هلندی :

می‌خواست اجتماع احمق‌ها را نشان دهد گردهمایی اعضای شورای شهر را به تصویر می‌کشید.

تحقیر مشاغل و وظایف مدنی جوامع محلی، خوارشمردن مؤلفه‌های قدیمی سعادت عمومی و باور کودکانه‌ی صنعت‌گران در انتصاب عرشی عنصر قدرت اعلی، راه را برای فروپاشی کامل شهر آماده کرد. سنن وآئین‌های محدودکننده‌ی استمار زمین حذف شد؛ محدودیتی برای تراکم وجود نداشت، محدودیتی برای افزایش رانت نبود، هیچگونه استانداردی از نظم، شایستگی یا زیبایی برای دیکته کردن تقسیم و طرح و ساخت بناهای شهری موجود نبود. تنها یک عنصر کنترلی باقی مانده بود و آنهم سود بود.

رشد شهری به دلایل تجاری و صنعتی ، حتی قبل از انقلاب *پارینه‌فنی* به‌شکل مطلوب آغاز شده بود. در سال ۱٦۸۵میلای *منچستر* دارای شش هزار نفر سکنه بود؛ و در سال ۱۷٦۰ بین سی تا چهل و پنج‌هزارنفر سکنه داشت. اما به ناگهان تمرکز کارخانه‌ها رشد شهرها را سرعت بخشید و افزایش شمار جمعیت چشمگیر شد. سپس افزایش جمعیت، فرصت‌های فوق‌العاده‌ای را برای کسب سود فراهم ساخت. هیچ‌چیز در سنت‌های رایج جامعه برای مقابله با این رشد موجود نبود؛ به عبارت دیگر، هرچیزی برای ترفیع این رشد بود. هرجا که امکان داشت زمین را به قطعات مجزا تقسیم می‌کردند که بوسیله افراد رقیب مورد بهره‌برداری قرارمی‌گرفت. هرکجا که جمعیت بدون مانع افزایش می‌یافت موانع رشد حذف می‌شد. هرگونه هنجار مورد بی‌احترامی قرارمی‌گرفت و هر محدودیتی به کنارنهاده می‌شد. "*سقف، محدودیت بود*" و تجارت در برداشتن سقف موفق شد.

به نکاتی دیگر توجه کنید. در ارتباط با زمین منافع صنعتی جدید *دورویه* بودند. به لحاظ تاریخی، الیگارشی صاحبان شرکتها، بانکداران و صنعت‌گران در تعارض با کسانی قرارداشتند که ثروت آنها عمدتاً برخاک متکی بود. اما با وجود اعلامیه‌های پر سروصدای

بازار آزاد، منافع صنعتی جدید در پی تحصیل انواع خاص انحصار خود از طریق امتیازات علائم تجاری، یارانه‌های خاص، عوارض گمرکی و حقوق انحصاری بهره‌برداری در بازارهای استعماری بودند: بالاتر از اینها، آنها نیازمند امتیاز فراخوانی سرباز از دولت برای دفاع از دارایی و کارکنانشان در موارد شورش کارگران–حادثه‌ای که آنها عملاً از آن در هراس بودند و ترسی که از ظرفیت آنها در جهت ایجاد رعب و بی‌عدالتی ناشی می‌شد تا از ارزیابی واقعی استعداد کارگران برای کینه‌جوئی–بودند. حتی فیلسوف بزرگ این دوره یعنی *هربرت اسپنسر*[۱]، که فردگرائی نظری‌اش به‌قدری پیش رفت که به ردّ وظایف دستگاه دولت حتی در سنگفرش کردن خیابانها یا دفع فاضلاب به آنارشیسم[۲] رسید اکیداً از کارکرد دولت به‌عنوان پلیس حمایت می‌کرد.

صاحبان صنایع با تجویز استثمار انحصاری از زمین شهری توسط صاحبان زمین، نه تنها به نوعی تعادل امتیازات رضایت دادند بلکه خودشان را به‌عنوان مالک بالقوهٔ زمین مطرح ساختند و عملاً نه دکترین موهوم خود از "تجارت آزاد"، بلکه سیاست واقعی خود مبنی بر انحصار محدود در راستای منافع اعضای بسیار متجاوز خود را به اجرا درآوردند. ضعف *هنری جورج*[۳] در کتاب *"پیشرفت و فقر"*[۴] (۱۸۷۹میلادی) برای تفکیک بنگاه تجاری از زمینداری از همین نکته نشأت می‌گیرد. در جامعه‌ای که ارزش‌های مادی از موقعیت دست بالا برخوردارند و هیچ انگیزه‌ی اجتماعی اجازه‌ی مقاومت در مقابل انباشت مالی نمی‌یابد چنین انگیزه‌هایی نمی‌توانند در مقابل منافع صنعتی قد علم نمایند. جابجائی امتیاز زمین فقط می‌تواند از طریق ابتکار جامعه به‌عنوان کل، به‌همراه طبقه‌ی کارگر مبارز و روشنفکر به مثابه

---

۱. Herbert Spencer

۲. Anarchy

۳. Henry George(۱۸۹۷-۱۸۳۹) اقتصاددان امریکائی. (م.)

۴. Progress and Paverty

نوک پیکان عملی شود. از این منظر *توماس اسپنس*[1] واقعگراتر از *هنری جورج*[2] یا *تئودور هرتزکا*[3] بود.

٤: فنون و روش‌های انبوه سازی

نیروی حاصل از آب در مرحلهٔنخست نظام کارخانه‌ای در *انگلستان* از اهمیت همه‌جانبه‌ای برخورداربود: از این رو صنعت پشم‌بافی به‌دلیل وفور چنین نیرویی در سراسر دره‌ی *یورکشایر* گسترش یافت. حتی در منطقه‌ی منچستر کارگاههای کتان‌بافی در وهله‌ی نخست به‌واسطهٔ زمین ارزان برای کارخانه‌های بزرگ و نیروی کار مطیع، و دسترسی سهل به انرژی [آبی] به حومه جذب شدند: در نیوانگلند نیز این امر اتفاق افتاد.

این فرایند بخش عمده‌ای از یک قرن را پیش از آنکه تمامی مؤلفه‌های انباشت به یک اندازه توسعه یابند به خود اختصاص داد: پیشتر امتیازاتِ محوله به صنایع در شهرها که برای استیلای نظام صنعت کفایت می‌نمود به واسطهٔ جذبه‌ی نظام کارخانه‌ای مستقل روستا خنثی می‌شد. به‌محض اینکه تمامی این مؤلفه‌ها دست در دست یکدیگر دادند نیروی جاذب شهر غیرقابل مقاومت شد؛ و شهرها به جذب سهم فزاینده‌ای از رشد طبیعی جمعیت نائل آمدند.

در اواخر قرن هیجدهم بخش عمدهٔ شرایط ضروری در *لندن*، *پاریس* و *برلین* فراهم شد: از این‌رو توانایی انباشت جمعیت در این مراکز پرجنب و جوش اینک فقط به‌واسطهٔ تحمل انسانی در برابر محیط نفرت‌انگیز محدود می‌شد. متأسفانه از این حیث، آدمیان خصوصیاتی که به شکل قابل ملاحظه‌ای مشابه خوک بود از خود بروز دادند: به خوک طویله‌ای پاکیزه برروی زمین سخت با مقدار زیادی نورآفتاب بدهید در نتیجه آنها طویله را

---

[1]. Thomas Spence
[2]. Henry George
[3]. Theodor Hertzka

به‌شکل چشمگیری تمیز نگاه خواهند داشت: [اگر] آنها را در میان کثافت زیرزمین قراردهید آنها خودشان را به این شرایط عادت خواهند داد. هنگامی‌که گرسنگی و بی‌خانمانی به عنوان دو امکان پیشِ‌رو باشند، آشکارا هیچ ترسی که انسانِ ناامید نخواهد خود را با آن انطباق داده و به حیات خود استمرار بخشد وجود خارجی نخواهد داشت.

جدای از محرک و مشوق سود، صنعت از آغاز قرن نوزدهم به این طرف، به مؤلفه‌ای جذاب درتراکم و انباشت شهری تبدیل شد. صنایع عصر *نوفنی* به‌لحاظ ماهوی و طبیعت پدیده‌ها تمرکززدایی شده بود: نیروی آب و باد موجب گسترش شهرها در خطوط ساحلی و رودخانه‌های پُرآب شد؛ اندازهٔ واحد تولیدی ضرورتاً محدود بود، و تنها به مقدار ناچیزی به تمرکز یک کارخانه یا صنعت منفرد وابسته بود. جدای از کارگاههای مهمات‌سازی بزرگ و کارخانه‌های نساجی، کارگاه کوچک، واحدی الگو به‌شمار می‌رفت.

استفاده از موتور بخار جیمز *وات*[۱] به‌عنوان نیروی محرکه در سال ۱۷۸۰میلادی همه چیز را دچار دگرگونی نمود. انرژی حاصل از نیروی بخار در واحدهای متمرکز بزرگ، که اجزای کارخانه از مرکز تولید انرژی بیش از یک چهارم مایل فاصله نداشتند بیشترین کارآئی را داشت: تمامی ماشین‌های بافندگی یا ریسندگی می‌بایست از نیروی حاصل از چرخ‌ها وتسمه‌ها که به‌واسطهٔ موتور بخار مرکزی کار می‌کرد، استفاده کنند: استقرار واحدهای بیشتر در یک فضای مشخص، به معنی کارآئی بیشتر منبع انرژی بود: از این‌رو تمایل به سمت بزرگ‌سازی در کارخانه‌های نساجی با یک فضای بزرگ سرپوشیده که معمولاً پنج طبقه ارتفاع داشتند بوجود آمد. کارخانه‌های بزرگ، نظیر آنهایی که از سال ۱۸۲۰ به این طرف بسط و گسترش یافتند–که در *نیوبدفورد*[۲] و *فال‌ریور*[۳] تکرارشدند–

---

[۱] . James Watt

[۲] .New Bedford (م.) از شهرهای انگلستان :

[۳] – Fall River(م.) از شهرهای انگلستان :

می‌توانستند از آخرین ابزارهای تولید انرژی بهره‌برداری نمایند، درحالی‌که کارخانه‌های کوچک از این امتیاز محروم بودند. یک کارخانه می‌توانست دویست و پنجاه دست را بکار گیرد. یک دو جین از این کارخانه‌ها به‌همراه تمامی خدمات و ابزار کمکی به هسته‌ی شهر قابل ملاحظه‌ای تبدیل می‌شد.

کارگاهها در تلاش برای تولید کالاهای ماشینی با قیمت‌های پائین برای بازار جهانی و افزایش سود، هزینه‌ها را کاهش می‌دادند. مهمترین محل برای کاهش هزینه‌ها دستمزد کارگران بود. همچنان‌که *رابرت آون*[۱] خاطرنشان ساخت، در قرن هیجدهم حتی غالب کارخانه‌داران آگاه و روشن‌بین نیز از نیروی کار ارزان کودکان و فقرا استفاده می‌کردند: اما هنگامی‌که سن کار به‌لحاظ قانونی محدود شد و منبع عرضه‌ی نیروی کار تحلیل رفت، بهره‌برداری از دیگر منابع ضروری شد. برای دستیابی به نیروی کارِ ضروری و برای تأمین نیروی کار در فصولی که تقاضای محصول افزایش می‌یافت، استقرار در حوالی مراکز بزرگ جمعیتی برای صنایع از اهمیت بسیاری برخوردار بود، زیرا در روستاهای دورافتاده هزینه‌ی نیروی کار در فصول بیکاری مستقیماً برعهده خود کارفرمایان قرار می‌گرفت. نوسان بازار، فوران و توقف‌هایش موجد اهمیت مراکز بزرگ برای صنایع شد. زیرا در سیطره‌ی نیروی کارِ سازمان نیافته، اشتغال، نامنظم و پرداختها، ناکافی بود که سرمایه‌داران جدید می‌توانستند دستمزدها را کاهش دهند و در برابر تقاضاهای اتفاقی تولید، موفق عمل نمایند. به‌عبارت دیگر، اندازه، شمار نیروی کار، جای بازارکار سازمان‌یافته‌ی کارآمد را گرفت. انباشتهای [جمعیتی] توپوگرافیک، به عنوان جایگزینی برای شیوه‌ی تولید به‌موقع و دقیقاً تنظیم شده درآمد.

---

۱. Robert Owen

اگرچه کارخانه‌های بخار که برای بازار جهانی تولید می‌کردند عنصر اولیه‌ی افزایش تجمعات شهری بودند، سامانه‌ی جدید حمل و نقل ریلی پس از سال ۱۸۳۰میلادی، به‌مقدار زیادی آنرا تشدید کرد. منابع انرژی در حوزه‌های ذغال‌سنگ متمرکز شدند، جائی که امکان استخراج و ذخیره سازی ذغال با وسائط ارزان حمل و نقل وجودداشت امکان تولید منظم سالانه بدون توقف در فصلهای کاهش انرژی وجود داشت. در نظام تجاری مبتنی بر قراردادهای زمانی و پرداختهای زمانی، این انتظام از اهمیت بسزایی برخوردار بود. ذغال‌سنگ و آهن جاذب صنایع فرعی و کمکی، ابتدا با استفاده از کانالهای [آبی] و پس از ۱۸۳۰ میلادی از طریق راه‌آهن شدند. ارتباط مستقیم با نواحی معدنی شرایط اولیه تجمع‌های شهری بود؛ همچنان که تا امروز نیز زغال‌سنگ محموله‌ی اصلی راه‌آهن برای تولید حرارت و انرژی است.

جاده‌های خاکی، دریانوردی و نیروی اسب، سامانه‌ی حمل و نقل عصر *نوفنی* در تناسب با پراکندگی جمعیت قرار داشت: در یک منطقه، نقاط دارای مزایای برابر وجود داشت. اما ضعف نسبی لوکوموتیو بخار، که قادر به صعود از شیب‌های بیش از شصت سانتیمتر درصد متر نبودند، باعث تمرکز مراکز صنعتی جدید در بسترهای ذغال‌سنگی و در دره‌های مرتبط با آنها نظیر بخش *لیل*[۱] در *فرانسه*، *مرزبورگ*[۲] و *رور*[۳] در *آلمان*، ناحیه *بلیک*[۴] *انگلستان*، منطقه *دریاچه‌های بزرگ آلگنی*[۵] و دشت‌های سواحل شرق *ایالات متحده* شد.

شهرهای بندری به جهت ارتباطات خارجی‌شان، نقش برابری را در به‌هم‌پیوستگی مناطق برعهده داشتند. این شهرها به شهرهای پایانه‌ای و مواصلاتی خطوط عمده تبدیل

---

۱ . Lille district
۲ . Merseburg
۳ . Ruhr district
۴ . Black Country
۵ . Allegheny-Great Lakes

شدند و بالعکس آنها از طریق همین خطوط ارتباطی به تمرکز جمعیت در مسیر سفرهای دریایی منجر شدند به‌نحوی که چند بندر بزرگ نظیر *لیورپول*، *لندن*، *نیویورک*، *آنتورپ* و *هامبورگ* سهم نامتناسبی از این ترافیک را به‌خود جلب نموده و زیر بار فشار قابل ملاحظه‌ای از تراکم جمعیت قرارگرفتند. با افزایش سریع در اندازه و طرح کشتی‌ها، این تفاوت بیشتر شد: بنادر کوچکتر، تجارت خودرا به نفع بنادر بزرگ که در آنها کانالها عمیق و اتصالات خط‌آهن مضاعف می‌شدند از دست دادند، جائی‌که تمرکز شرکتهای تجاری امکان سرمایه‌گذاری درلایروب‌ها، حوضچه‌های تعمیر کشتی، جرثقیل‌ها، انبارها و تسهیلات مشابه را فراهم می‌ساخت. (تسهیلات عمومی و دوراندیشانه‌ی *لیورپول* نظیر حوضچه‌های تعمیر و نگهداری، بازارها و انبارها در قرن هیجدهم موقعیت بی‌همتایی را به آن بخشید.) خلاصه اینکه تمرکز جمعیت به افزایش جمعیت منجر شد، و تمرکز به‌محض اینکه شروع شد به انباشته شدن در نرخهای فزاینده تمایل پیدا خواهد کرد، این افزایش براساس اینرسی تا جائی ادامه می‌یابد که دیگر امکان افزایش کارآیی اقتصادی وجود نداشته باشد. صنعت در مادرشهرهای بزرگ که در آنها مواد خام، کارگران بیکار و سرمایه معطل مانده بطور خودکار انباشته می‌شوند، رونق گرفت: سرمایه‌داری و تکنیک، طی قرن نوزدهم مجموعه‌های شهری را ارتقاء دادند.

رشد جمعیت طی حاکمیت نظام پارینه‌فنی دو الگوی مشخص از خود بروز داد: انباشت کلی [جمعیت] در نواحی دارای ذغال سنگ، جائی‌که صنایع سنگین جدید، معادن ذغال و آهن، ذوب فلزات، قاشق و چنگال سازی، آهن آلات، شیشه‌گری و ماشین‌سازی رونق پیدا کردند. به‌علاوه نوعی انباشتگی به‌موازات خطوط جدید راه‌آهن بالکه‌های مشخصی در مراکز صنعتی جدید در کنار خطوط مواصلاتی کامیونهای بزرگ و ازدحام بیشتر در شهرهای مواصلاتی بزرگ و مبادی صادراتی [به منصه‌ی ظهور رسید]. به‌موازات فرایند

فوق نوعی جمعیت‌زدایی و کاهش فعالیتها درمناطق عقب‌مانده به شکل افول معادن ذغال و استخراج دیگر کانی‌ها و کوره‌ها و استفاده رو به کاهش از بزرگراهها، کانال‌ها، کارخانه‌های کوچک و آسیابهای محلی شکل گرفت.

غالب مراکز سیاسی و تجاری بزرگ دورهٔ *باروک*، حداقل در کشورهای شمالی [*اروپا*] در این رشد سهیم بودند. اینها نه تنها به‌طور معمول موقعیتهای جغرافیایی راهبردی را اشغال کردند [بلکه] دارای منابع خاص استثماری از طریق نزدیکی با عوامل قدرت سیاسی و بانکهای مرکزی و بورس‌هایی بودند که جریان سرمایه‌گذاری را کنترل می‌کردند. مضافاً این شهرها برای قرن‌ها امتیاز تجمع افراد بدبخت که در حاشیه حداقل معیشت می‌زیستند را نیز داشتند: چیزی‌که با حُسن تعبیر "نیروی کار مازاد" خوانده می‌شود. حقیقت این که تمامی مراکز بزرگ شاهد و گواه خدمت مراکز بزرگ صنعتی برای ازدحام و مجتمع‌های بزرگ شهری هستند.

۵: کارخانه و زاغه

دو عنصر مهم در مجتمع شهری جدید، کارخانه و زاغه بودند. این دو فی‌نفسه چیزی را تشکیل دادند که *شهرک*[۱] خوانده می‌شد: کلمه‌ای که صرفاً نشان دهنده‌ی اجتماع بیش از ۲۵۰ نفر در یک محدوده‌ی معین و دارای ارتباط پُستی و یک نام خاص می‌باشد. چنین تجمعات شهری می‌توانست و می‌تواند صدها بار با بدست آوردن سایه‌ای از نهادهایی که یک شهر به مفهوم اجتماعی منطقی داراست گسترش یابد، [شهر] مکانی است که میراث اجتماعی متمرکز می‌شود و امکانات فعل و انفعال و تبادل مستمر اجتماعی به بالاترین حد خود ارتقاء می‌یابد.

---

۱. Town

کارخانه به هسته‌ی سازواره‌ای جدید شهری تبدیل شد. تمامی جزئیات حیات، تابع این سازواره بود. حتی تسهیلات شهری نظیر سامانه‌ی تأمین آب و حداقلی از بناهای دولتی که غالباً برای هستی شهر ضروری هستند، گرچه پیشتر به‌وسیله نسل متقدم ساخته نشده باشند با تأخیر–نوشدارو بعد از مرگ سهراب–وارد عرصه می‌شوند. این صرفاً هنر و مذهب نبود که به‌وسیله‌ی فایده‌گرایان به‌عنوان تزئینات و شاخ و برگ مورد بحث قرارگرفت: ساختار سیاسی هوشمندانه نیز در این مقوله قرار داشت.

کارخانه مدعی بهترین قطعات شهری و موقعیت‌ها بود: این امر عمدتاً در مورد صنایع پنبه، صنایع شیمیائی، و صنایع آهن صادق بود که به استقرار در جوار ساحل تمایل داشتند: زیرا مقدار زیادی آب برای فرایند تولید، دیگهای بخار، خنک کردن سطوح گرم و ساختن رنگها و حلّالهای شیمیایی ضروری بود: این موقعیتها ارزانترین و راحتترین محل تخلیه زباله‌ها برای انواع ضایعات محلول و نیمه محلول بود. تبدیل رودخانه‌ها به فاضلاب‌های روباز ویژگی شاخص اقتصاد پارینه‌فنی بود. نتیجه این فرایند آلوده ساختن حیات آبزیان؛ تخریب [منابع]. غذا و آلوده‌کردن آب بود به‌نحوی که برای استحمام نیز مطلوب نبود.

مدتهای مدید تمامی جوامع "پیشرو" شهری وادار به جبران راحت طلبی نکبت‌بار تولیدکننده‌ای بودند که محصولات فرعی و جانبی گرانبها را به دلیل فقدان شناخت علمی یا مهارتهای تجربی در استفاده‌ی از آنها به رودخانه تحویل می‌داد. با وجود آنکه رودخانه زباله‌دان سیّال بود، تپه‌های بزرگی از خاکستر ، تفاله،آشغال، آهن‌پاره و حتی امحا و احشا حیوانات دید [انسانها] را با مواد غیرقابل استفاده و به‌شکل نامطلوب مسدود می‌کرد. سرعت تولید در رقابت با سرعت مصرف بود و پیش از تدوین سیاست محافظه‌کارانه‌ای که بهره‌برداری از قراضه‌ها را سودمند نمود، محصولات نهایی از حیز انتفاع خارج شده،

چشم‌اندازها را اشغال می‌کرد. می‌توان "رونق" جوامع پارینه‌فنی را به‌واسطهٔ اندازهٔ تپه‌ها و توده‌های ضایعات سنجید.

شواهد مؤید این تصویر بسیار زیاد است؛ در حقیقت هنوز این موضوع در شهرهای قدیمی‌تر صنعتی *جهان غرب*، علی‌رغم تلاشهای سخت برای پاک سازی محیط جای بحث دارد. اجازه دهید[این موضوع را] بنقل از یکی از ناظران این وضع یعنی هوخ *میلر*[۱] فردی که در هماهنگی تام و تمام با روزگار خود قرار داشت اما نسبت به ویژگی‌های واقعی محیط جدید حساسیتی نداشت و نویسنده‌ی "ماسه‌های قرمز قدیمی"[۲] بود از نظر بگذرانیم. او از منچسترِ سال ۱۸۶۲م. صحبت می‌کند. هیچ چیز شاخصتر از رودخانه *ایرول*[۳] که در میان شهر جریان دارد مشخصه‌ی این شهر بزرگ تولیدی نیست ... این رودخانه‌ی فلاکت‌زده–رودخانه‌ای که چند مایل بالاتر به حد کافی زیباست، با درختانی که برکناره‌های آن معلق‌اند و چترهایی از جگن سبز که در کنارهایش ضخیم‌تر می‌شوند– که با عبور از آسیابها و کارگاههای رنگرزی این زیبایی را از دست می‌دهد. هزاران چیز کثیف برای شسته شدن به آن سپرده می‌شود، درحالی‌که واگنهای مملو از مواد سمی از کارگاههای مواد رنگی و کارخانه‌های تولید آب اکسیژنه به آن ریخته می‌شود. دیگهای بخار، محتوای مواد جوشیدنی، زهکش‌ها و فاضلابها ضایعات متعفن خود را در آن تخلیه می‌کنند؛ تا رودخانه در مسیر خود، اینجا میان دیوارهای بلند تیره‌رنگ، آنجا زیر پرتگاه ماسه سنگی قرمز آنها را هضم کند که به‌شکل قابل ملاحظه‌ای نه رودخانه که به جریان آشغال مایع مبدل می‌شود.

به اثرات محیطی انباشت صنایع که نظام جدید به تعمیم آن تمایل دارد توجه نمائید، ضایعات یک دودکش کارخانه‌ی منفرد، یک کوره‌ی هوای آزاد منفرد، یک کارگاه رنگرزی

---

۱. Hugh Miller
۲. Old Red Sandstone
۳. Irwell

منفرد به‌سادگی به‌وسیلهٔ محیط جذب می‌شود: [با این وجود] بیست باب از آنها در یک ناحیه‌ی کوچک، آب و هوا را به‌شکل غیرقابل جبرانی آلوده می‌سازند. بدین ترتیب صنایع آلوده‌ساز به شکل اجتناب ناپذیری در سراسر مجموعه‌های شهری، شکست ناپذیرتر از هنگامی شدند که در مقیاس کوچک و به‌صورت گسترده در حومه پراکنده بودند. هم‌زمان صنایع غیرآلوده‌کننده نظیر صنایع تولید کننده‌ی پتو، که هنوز در *ویتنی*[1] *انگلستان* به حیات خود ادامه می‌دهد، با عملیات سفیدکاری و خشک‌کردن (عملی برای جلوگیری از آب‌رفتن منسوجات) در هوای دلپذیر حومه ذیل شیوه‌های قدیمی روستا در مراکز جدید غیرممکن شد: غبار کبود جای نورآفتاب را گرفت، و کار تمییز فضای باز که غالباً همراه فرایندهای سنتی تولید بود، با تغییر صحنه به‌علاوه‌ی فرایند تجدید قوای نیروی کار به جان‌کندنی سنگین در ساختمانی کثیف محاط در دیگر ساختمانهای کثیف تبدیل شد. نمی‌توان دست به برآورد مالی این زیانها زد، مضافاً روشی برای محاسبه‌ی این که چه میزان از دستاوردهای تولید می‌بایست به‌وسیلهٔ قربانی ساختن حیات و محیط زندگی جبران شود، نداریم.

درحالی‌که کارخانه‌ها غالباً در جوار رودخانه‌ها یا خطوط راه‌آهن (به استثنای دشت‌های هموار که موجب پراکندگی می‌شد) که به موازی رودخانه‌ها احداث می‌شدند قرارمی‌گرفتند، هیچ اقدامی در جهت تمرکز کارخانه‌ها در ناحیه‌ای خاص، برای تفکیک صنایع پُرسروصدا و آلوده‌ساز که می‌بایست دور از سکونتگاههای انسانی مستقر شوند، یا منطقه‌بندی صنایع در راستای اهداف محلی و در تناسب با نواحی همجوار صورت نمی‌گرفت. کارخانه‌ها هرکجا که مالک می‌توانست زمین به اندازهٔ کافی خریداری نماید، مستقر می‌شدند: "رقابت آزاد"، به تنهایی بدون اندیشهٔ برنامه‌ریزی، مکانیابی [صنایع] را

---

[1]. Witney

تعیین می‌کرد؛ و امتزاج کارکردهای صنعتی، تجاری و خانگی به سرعت در شهرهای صنعتی شکل می‌گرفت.

در نواحی شدیداً ناهموار ، نظیر دره‌های فلات *آلگنی*[1] میزان معینی از منطقه‌بندی طبیعی شکل گرفت زیرا فقط بستر رودخانه فضای کافی برای گسترش آسیاب‌های بزرگ فراهم می‌ساخت. به‌عبارت دیگر محلات مسکونی غالباً در فضاهای خالی میان کارخانه‌ها و انبارها و ایستگاههای راه‌آهن شکل‌گرفتند. پرداختن به موضوعاتی نظیر آلودگی‌های صوتی، محیطی و ... از امور ظریفه و زنانه به حساب می‌آمد. خانه‌های کارگری، حتی خانه‌های طبقه‌ی متوسط نیز، دقیقاً در مقابل کارخانه‌های فولاد، کارگاههای رنگرزی ، کارگاههای تولید گاز [تولیدگاز از ذغال برای مصارف خانگی]، گذرگاههای خطآهن ساخته می‌شد. خانه‌ها را می‌شد در زمین‌های مملو از آشغال و شیشه‌های شکسته، جائی‌که حتی علف نیز نمی‌روئید، برپاکرد یا آنها می‌توانستند در حاشیه‌ی یک انبار موقتی یا تپه‌ای بزرگ و دائمی از ذغال و بقایای معادن فلزات مستقر شوند: تعفن پس‌مانده‌ها، تراوشات سیاه دودکش‌ها، صدای چکش‌کاری یا چرخش ماشین‌ها، با امور روزمرهٔ خانگی درهم آمیخته بود.

تخریب محیط به‌قدری گسترده بود که مردم ذائقه‌ی انسانی را در طول یک قرن در شهرهای بزرگ از دست دادند حتی طبقات غنی‌تر که می‌توانستند بهترین‌ها را در اختیار داشته باشند با بی‌اعتنایی بدترین‌ها را در آغوش گرفتند. برخی از زیباترین خانه‌های *خیابان پنجم* با ایجاد مستحدثات بر روی حیاط‌های پشتی خود، تقریباً به ابنیه‌ای کاملاً چسبیده و تنگ هم–تاریک، تیره‌رنگ ومناسب برای مریدان میداس[2]–تبدیل شدند. یکی از بخشهای سکونتی مدرن در *نیویورک* میان یک کارگاه تولید گاز و ایستگاه برق قرار گرفته بود؛

---

۱. Allegheny

۲. Midas: پادشاه افسانه‌ای فریجیا که به هرچیزی دست می‌زد به طلا تبدیل می‌شد و آپولو گوش وی را به شکل گوش خر درآورد. (م.)

ساوث ساید[1] *شیکاگو* که روزگاری مملو از عمارتهای مجلل بود در جوار بوی ناخوشایند محل نگهداری موقت دامها قرارداشت؛ این در حالی بود که زیباترین محلات مسکونی *لندن*، *وست‌مینستر* و *چلسی‌ریچ*، به‌وسیلهٔ کارخانه‌هایی که مدت‌های مدید سواحل *لامبث* [2] و *با ترسی*[3] را اشغال کردند به کثافت کشیده شد. تعجبی ندارد که ثروتمندان از درک مسئله‌ی مسکن عاجز بودند، آنها حتی مسئله‌ی مربوط به خود را نیز درنیافتند.

گزینه‌های مربوط به مسکن بسیار ساده بودند. در شهرهای صنعتی، که بر بنیانهای قدیمی رشد کردند، کارگران در وهله‌ی نخست با تبدیل خانه‌های تک‌خانواری قدیمی به مستغلات استیجاری اسکان یافتند. در این خانه‌ها هر اتاق یک خانواده را در خود جای می‌داد: به نحوی که از *دوبلین*[4] تا *گلاسکو*[5] و *بمبئی*،[6] معیار هراتاق یک خانوار مدتهای طولانی برقرار بود. ازدحام در رختخواب به قدری بود که سه تا هشت نفر در سنین مختلف در یک تشک کاهی می‌خوابیدند و غالب اتاقها به شکل طویله انسانی شلوغ بودند. این نوع ازدحام، همچنان که دیدیم در مراکز بزرگ، پس از قرن شانزدهم رواج داشت؛ و با شروع قرن نوزدهم برطبق نوشته‌های دکتر *ویلان*[7] که کتابی در مورد بیماریهای رایج در *لندن* به رشته تحریر درآورد وضعیت غیرقابل تصوری از کثافت در میان فقرا را به تصویر کشید. نوع دیگری از سکونتگاههای طبقه کارگر، اساساً استاندارد کردن این شرایط شرم‌آور بود که نقائص–طرح خانه‌های جدید و مصالح ساختمانی، معمولاً فاقد ظرافت اولیه خانه‌های

---

[1] . Lambeth

[2] . Lambeth

[3] . Battersea

[4] .Doblin

[5] . Glasco

[6] . Bambaei

[7] . Dr. Willan

قدیمی شهرنشینان بود-بیشتری داشت آنها به‌شکل پوشالی و غیرمستحکم از زمین سربرآورده بودند.

در محلات جدید و قدیمی انبوهی از کثافت و آشغال انباشته شده بود که کلبه‌های سرف‌های *اروپایی قرون وسطا* به ندرت به آن شکل بود. فهرست‌کردن جزئیات ساده‌ی این واحدها بدون خطر مبالغه و اغراق خودسرانه تقریباً امکان‌ناپذیر بود. اما آنانی‌که با چرب زبانی از اصلاح وضعیت شهری یا رشد استانداردهای زندگی سخن می‌گویند از واقعیتها می‌گریزند. اینان به شکل سخاوتمندانه‌ای تمامی چیزهایی را که فقط اقلیت ناچیزی از طبقه‌ی متوسط از آن بهره‌مند بودند به شهر نسبت می‌دهند، و آن اصلاحاتی را که سه نسل از قانونگذاری فعال و مهندسی بهداشت در نهایت فراهم آوردند در مقابل چشم قرارمی‌دهند.

در *انگلستان* که ساخت هزاران واحد مسکونی جدید کارگری در کنار هم [چسبیده به هم] در شهرهایی نظیر *بیرمنگام* و *برادفورد*[۱] شروع شد (که هم اینک نیز پابرجا هستند) دو اتاق از هرچهار اتاق در هر طبقه فاقد نورآفتاب مستقیم و تهویه بودند. هیچگونه فضای باز به استثنای راهرو میان این دو ردیف وجودنداشت. در حالیکه در قرن شانزدهم تخلیه‌ی زباله در خیابان، خلاف تلقی می شد، در شهرهای دورهٔ متقدم *پارینه‌فنی* روش معمول بود. زباله درهمه جا بی‌توجه به بوی تعفن و کثافت، پراکنده بود، "تا اینکه انباشت زباله کسی را وادار می‌کرد آنها را برای استفاده به عنوان کود جمع‌آوری نماید". محلات شلوغ و جدید شهر نیز از این معنا مبرا نبودند. مستراحها به‌صورت وصف ناپذیری کثیف بودند و معمولاً در زیرزمین قرارداشتند، وجود طویله‌ی خوک در زیر ساختمان مرسوم بود و خوکها در خیابان پرسه می‌زدند چیزی‌که برای قرنها در شهرهای بزرگ مشاهده نشده بود. فقدان

[۱] . Bradford

توالت به شکل فاحشی به چشم می‌خورد: *گزارش راجع به وضعیت شهرهای بزرگ و بخش‌های پرجمعیت* (۱۸۴۵م.) بیانگر آن است که "در بخشی از منچستر در سالهای ٤٤-۱۸٤۳م. برای جمعیتی بیش از ۷۰۰۰ نفر فقط ۳۳ توالت وجود داشت که به معنی یک توالت برای ۲۱۲ نفر است.

حتی با چنین وضعیت نازلی از طراحی و تسهیلات ، در بسیاری از شهرها خانه به اندازهٔ کافی ساخته نمی‌شد، در نتیجه شرایط وخیم‌تر نیز می‌شد. زیرزمین‌ها بعنوان محل اسکان مورد استفاده قرار می‌گرفتند. در *لیورپول* یک ششم از جمعیت شهر در "زیرزمینها" زندگی می‌کردند، دیگر شهرهای بندری نیز دست کمی از *لیورپول* نداشتند: *لندن* و *نیویورک* رقبای نزدیک این شهر بودند: حتی در دههٔ معاصر بیست هزار واحد مسکونی زیرزمینی در *لندن* وجود دارد که به‌لحاظ پزشکی برای سکونت غیرمناسب است. این مکانهای کثیف و پرازدحام که فی‌نفسه نامطلوب هستند حشرات را نیز جلب کردند: موشهای بزرگ، طاعون خیارکی را انتقال دادند و ساس‌ها رختخواب‌ها را مورد هجوم قرار دادند و خواب را عذاب‌آور ساختند، شپش‌ها تیفوئید را گسترش دادند و مگس‌ها مستراحهای زیرزمینی و شیرنوزادان را مورد هجوم قراردادند. مضافاً ترکیب اتاقهای تاریک و دیوارهای مرطوب و سرد، مطلوب‌ترین زمینهٔ رشد باکتری‌ها را بالاخص از آنجائی‌که اتاقهای شلوغ حداکثر امکان انتقال از طریق تنفس و لمس را فراهم می‌آوردند، تدارک دیدند.

در نبود آب لوله‌کشی و بهداشت شهری، تعفن، محلات جدید شهری را فراگرفته و در کنار فضولات پراکنده در سطح محلات و نفوذ آنها به چاه‌های محلی، باعث شیوع بیماری تیفوئید می‌شد. فقدان آب نیز پدیده‌ای شوم‌تر بود. نبود آب امکان نظافت خانه‌ها و بهداشت فردی را از بین برد. حتی در مراکز شهری بزرگ جائی‌که برخی از سنتهای قدیمی هنوز

پابرجا بود تمهیدات لازم برای تأمین آب در نواحی جدید صورت نگرفت. در سال ۱۸۰۹م. که جمعیت *لندن* به یک میلیون نفر رسید آب در بخش بزرگی از این شهر تنها در زیرزمین خانه‌ها و در برخی از محلات فقط در سه روز هفته در دسترس بود. گرچه لوله‌های آهنی در سال ۱۷٤٦م. به منصه‌ی ظهور رسیدند، با این‌حال به‌طور گسترده تا هنگام صدور قانون خاص در *انگلستان* در سال ۱۸۱۷م. که استفاده از لوله‌های آهنی در خطوط اصلی را پس از ده سال اجباری ساخت، مورد استفاده قرارنگرفتند.

در شهرهای جدید صنعتی، ابتدائی‌ترین سنن خدمات شهری وجود نداشت. برخی مواقع تمامی محلات حتی از آب چاههای محلی نیز محروم بودند. در مواقعی فقرا، خانه به خانه برای دریافت آب می‌رفتند درست به همان صورت که گدایان نان در مواقع بروز قحطی به خانه‌های متعلق به طبقه‌ی متوسط می‌رفتند. با نبود آب برای شرب و شستشو، انبارشدن کثافت و آشغال تعجب‌آور نبود. زه‌کش‌های روباز، علی‌رغم آلایندگی‌هایشان به‌طور گسترده مورد استفاده قرارمی‌گرفتند. بدین ترتیب برای آن‌که بدانیم کارگران مجرّد و همین طور کارگران فصلی که زباله‌ها را در آبروها رها می‌کردند به چه شکلی رفتار می‌کردند نیازی نیست که به اسناد رجوع نمائیم. خانه‌های رها شده به‌عنوان اتاق کرایه‌ای مورد استفاده قرار می‌گرفتند و پانزده تا بیست نفر در یک اتاق [زندگی می‌کردند] برطبق آمار سال ۱۸٤۱م. پلیس، در منچستر حدود ۱۰۹مسکن اجاره‌ای وجود داشت که زنان و مردان در کنار یکدیگر می‌خوابیدند؛ در این شهر ۹۱ باب نوانخانه وجود داشت . ”*پلیفیر*[1] در سال ۱۸٤۲م. به کمیسیون بهداشت شهرها نوشت در تمامی *لانگشایر* [ایالتی در *انگلستان*] فقط یک شهر یعنی *پرستون* دارای پارک عمومی و تنها *لیورپول* دارای حمام‌های عمومی بودند. ”

---

[1]. Playfair

فقر و فلاکت محلات به هنگام استقرار نظام *پارینه‌فنی*، تقریباً در میان کارگران شهرهای صنعتی جدید عمومیت داشت. برخی مواقع شرایط محلی امکان گریز از پلشتی را که پیشتر توصیف کردم فراهم می‌ساخت: وضعیت مسکن کارگران آسیابها در *منچستر* و *نیوهمشایر*، تا حدودی بهتر بود؛ در شهرهای صنعتی *امریکا* بالاخص در *غرب میانه* با ویژگی روستایی، حداقل فضای حرکت و باغات برای کارگران وجود داشت. با این حال به هرکجا که نگاه می‌کردی اصلاحات یک معنا بیشتر نداشت : اوضاع در همه جا بدتر می‌شد.

شهرهای جدید نه تنها در مجموع بی‌روح و زشت، بلکه به لحاظ روانشناختی با زندگی انسانی دشمن‌خو بودند. ازدحام بیش از اندازهٔ فقرا، در مورد مساکن طبقه‌ی متوسط و همچنین سربازخانه‌ها، اقشاری که مستقیماً مورد استثمار قرارنداشتند نیز تکرار می‌شد. خانم *پیل*[۱] یک عمارت گرانبهای اواسط دورهٔ *ویکتوریایی* را توصیف می‌نماید که آشپزخانه،آبدارخانه، اتاق مستخدمین، اتاق خدمتکاران، اتاق خواب پادوها و سرخدمتکار زن تماماً در زیرزمین قرارداشتند، بدین ترتیب دو اتاق در جلو و دو اتاق در عقب به سمت یک زیرزمین عمیق متوجه بودند: تمامی این قسمتها به‌وسیلهٔ جام شیشه‌ای که در سقف قرارداشت "نورگیری" و "تهویه" می‌شدند. اشکال متناظری از این گونه واحدهای مسکونی فلاکت‌بار در *برلین*، *وین*، *نیویورک* و *پاریس* اواسط قرن نوزدهم طراحی شدند. خانه‌های جدید آپارتمانی مشخصات زیرزمین‌ها را حتی وقتی بالاتر از سطح زمین ساخته می‌شدند، دارا بودند.

با قضاوتی سطحی، این نقائص اندک، طی قرن گذشته به‌واسطهٔ پیشرفت علوم و قوانین انسانگرایانه از چهره‌های شهرها زدوده شدند. متأسفانه سخنگویان عامه‌گرا–و حتی مورخین و اقتصاددانانی که با همین مجموعه از واقعیتها سروکاردارند–عادت انجام بررسی‌های دست

---

۱ . Peel

اول محیطی را نداشته‌اند: از این‌رو آنها حقیقت وجودی لکه‌های بزرگ مسکن دورهٔ *پارینه‌فنی*، حتی خانه‌های به هم چسبیده و زیرزمین‌های کرایه‌ای را که هنوز با اندک تعدیل در غرب به چشم می‌خورند را مورد غفلت قرار دادند. این لکه‌ها صرفاً شامل سکونتگاههای کارگری ساخته شده قبل از ۱۹۰۰م. را شامل نمی‌شوند بلکه علی‌رغم پاره‌ای اصلاحات بهداشتی، بخش عمده‌ای از ساخت و سازهای پس از آن را نیز دربرمی‌گیرند. انبوه موجود واحدهای مسکونی که طی سالهای ۱۸۳۰ و ۱۹۱۰ساخته شدند حتی فاقد استانداردهای بهداشتی دوران خود بودند؛ و به‌شدت زیر استانداردهایی که بر مبنای چارچوب دانش امروزی از بهداشت، نظافت و مراقبت از بچه‌ها تدوین شده است–جدای از پلشتی داخل منازل–قرارداشتند.

تامل شهرها به زاغه نشینی، نیمه زاغه نشینی و فرا زاغه نشینی، منجر شده است."اینها کلمات نیشدار *پاتریک گدس* می‌باشد که در رابطه با محیط جدید بیاف شده است. حتی پیشروترین منتقدین معاصر نیز از معیارهای اصیل ساختمان و زندگی غافل هستند: آنها حتی هیچ نگرشی در خصوص فقر محیط زیست طبقات فرادست نیز ندارند و بدین ترتیب *فردریک انگلس*[۱] نه تنها با تمامی اقدامات "سطحی" برای تدارک مسکن بهتر برای طبقه ی کارگر مخالفت نکرد بلکه به‌نظر می‌رسد وی نگرش ساده لوحانه‌ای دال بر حل و فصل واقعی معضل مسکن از طریق تصرف انقلابی محلات بزرگ و راحت که در تصرف بورژوازی است را برای پرولتاریا تجویز نماید. این نگرش اگر به صورت کمّی مورد ملاحظه قرار گیرد به شکل خودپسندانه‌ای خوش بینانه جلوه خواهد کرد؛ به بیان اجتماعی، این روند اقدامی انقلابی را الزام آور می‌نماید. فرایندی که در شهرهای قدیمی با خروج طبقات ثروتمند از محلات اصلی خود و تقسیم آن میان متصرفین کارگر اتفاق افتاد. اما مهم

---

۱ .Fredric Angles

اینکه این پیشنهاد بی‌نهایت خام بود زیرا از درک این‌که معیارهای موجود سکونت‌گاههای طبقات ثروتمند زیر استانداردهای مطلوب زندگی انسانی قرار دارد، عاجز بود. به‌عبارت دیکر این نقد انقلابی آشکارا از این حقیقت که محلات طبقات ثروتمند فرا زاغه‌هایی غیر قابل تحمل بیش نیستند ناآگاه بود. افزایش شمار مسکن، گسترش فضا، توسعه ی تجهیزات و تدارک تسهیلات اجتماعی بسیار انقلابی‌تر از هر گونه مصادره ی محلات اغنیا به نظر می‌رسید. نگرش مصادره‌ای صرفا احساس خام انتقام جویانه بیش نبود: نگرش دوم خواستار بازسازی انقلابی تمامیت محیط اجتماعی است–ما اینک در آستانه‌ی چنین بازسازی قرار داریم.

٦: خانه‌های که مایه ی شرمساری بودند

بیایید از نزدیک به خانه‌های جدید طبقه کارگر نظری بیاندازیم. در احداث این واحدهای مسکونی هر کشور و یا هر منطقه الگوی خاص خود را داشت: مستغلات بلندمرتبه در *گلاسکو*، *ادینبورگ*، *پاریس*، *برلین*، *هامبورگ*، یا ابنیه‌ی دو طبقه با چهار و پنج و برخی شش اتاق در *لندن*، *بروکلین*، *فیلادلفیا* و *شیکاگو*: این تله‌های آتش را در *نیوانگلند* سه طبقه می‌نامیدند، یا خانه‌های ردیفی کم عمق آجری که به الگوی ردیفی قدیمی *جورجیا* در *بالتیمور* شباهت داشتند. بااین‌حال همهٔ این الگوها ویژگیهای مشترکی داشتند: بلوک به بلوک یک شکل را تکرار می‌کردند: همه جا خیابانهای دلتنگ کننده، کوچه‌های بی‌روح و سرد، نبود فضاهای باز برای بازی کودکان و باغات؛ فقدان انسجام در عین حال تشخص و تمایز از واحدهای همسایگی محلی به چشم می‌خورد. پنجره‌ها معمولا کوچک بودند؛ نور داخل کافی نبود، هیچ تلاشی در جهت گیری مطلوب خیابانها با توجه به نور خورشید و جهت باد صورت نمی‌گرفت. پاکیزگی رنج آور و خاکستری رنگ محلات اقشار محترم

جامعه، جائی‌که پیشه‌وران یا کارمندان متمول در ساختمانهای ردیفی نیمه منفصل، با تکه‌ای چمن در جلوی خانه، یا یک درخت در حیاط کوچک پشتی زندگی می‌کردند، تقریبا بمانند شلختگی فاحش محلات فقیر نشین و شاید بیشتر از این‌ها بدان‌جهت که محلات فقیر نشین حداقلی از رنگ و زندگی، نمایش *پانچ و جودی*[1] در خیابان، وراجی در کنار دکه‌های بازار، رفاقت‌های پرسرو صدای بار و میکده و زندگی بسیار عمومی و دوستانه‌ای که در خیابانهای مناطق فقیرنشین شکل می‌گرفت، کسل‌کننده‌تر بودند.

عصر اختراع و تولید انبوه یعنی ظهور لوله‌های فلزی، بهبود وضعیت دستشوئی‌ها، استفاده از چراغِ گازی و اجاقِ گازی، وان حمام با لوله‌های آب و خروجی‌های ثابت؛ لوله کشی آب و سامانه‌ی فاضلاب تاثیر ملموسی بر واحدهای مسکونی طبقه ی کارگر و تسهیلات آن بر جای گذاشت. تمامی این اصطلاحات به تدریج در دسترس گروههای فرادست و متوسطه پس از ۱۸۳۰م قرار گرفت؛ طی یک نسل، این اصلاحات به ضروریات زندگی طبقه‌ی متوسط تبدیل شدند، اما در هیچ نقطه‌ای از مرحله‌ی *پارینه‌فنی* در دسترس اکثریت جمعیت قرار نگرفتند. مسئله‌ی اصلی برای سازندگان این واحدهای مسکونی دست یافتن به حداقل مقبولیت و برازندگی بدون توسل به تسهیلات جدید گرانبها بود که فقط بر حسب محیط ابتدایی روستایی قابل پیگیری بود. بدین‌ترتیب قطعه بندی اولیه ی شهر *مونسی*[2]، در *ایندیانا*[3] و ارزیابی *رابرت لیندوز*[4] در شهر *میدل تاون*[5] نشان‌دهنده‌ی هشت باب خانه با عرض حدوداً ۲۱ متر در هر بلوک بود که قطعاً شرایط بهتری را برای کارگران فقیر در مقایسه با دورهٔ پس از افزایش ارزش زمین که خانه‌ها را پرازدحام و فضاهای سبز و

---

[1] Punch-and-judy show(.م): نمایش منظوم برای کودکان که در آن پهلوان کچل با زنش دعوا می‌کند.
[2] . Moncie
[3] . Indiana
[4] . Robert
[5] . Middle

بازی را کاهش داد و یک چهارم واحدهای مسکونی دارای آب لوله کشی بودند فراهم می‌ساخت. در مجموع، تراکم در شهر صنعتی مشکلات تامین خانه‌ی خوب را افزایش داد و بر هزینه‌ی غلبه بر این معضل افزود.

در رابطه با مبلمان داخل خانه، تصویر *گاسکل*[۱] از مسکن طبقه ی کارگر در *انگلستان* پائین ترین سطح ر انشان می‌دهد؛ با این حال دامنه‌ی پلشتی‌ها علی رغم اصلاحات حداقلی به قرن بیستم نیز کشیده شد. اثرات فقر مالی در حقیقت به‌واسطۀ سقوط ذوق و سلیقه عمومی که فقرِ محیط زندگی را تشدید می‌کرد، با ارائه کاغذ دیواری‌های فاقد ظرافت به فقرا، آت و آشغالهای زرق و برق دار و قاب عکس‌های چاپ روغنی و مبلمانی که از بدترین الگوهای منسوخ ذائقه‌ی طبقه‌ی متوسط–پس مانده‌ی پس مانده–برگرفته شده بود، وخیم‌تر شد.

یکی از دوستان *چینی‌ام* نقل می‌کند که کارگر معدنی را که به زحمت خم می‌شد دیده بود که با مهربانی ساقه ی گل "زبان در قفا" را هنگامی‌که در جاده قدم می‌زد نوازش می‌کرد؛ اما در غرب با طلوع قرن بیستم هنگامی‌که تفکیک باغات به نضج اثرات تمدنی خود آغاز کرد چنین مقدر بود که همین کشش به اشکال با نشاط حیاتی به هیولای بی‌شاخ و دمی تزریق شود که صاحبان صنایع آن را ذیل هیئت مد و هنر به خورد طبقه‌ی کارگر می‌دادند. حتی آثار و بقایای مذهبی جامعه‌ی *کاتولیک* به چنان حد نازلی از زیبائی شناسی سقوط کرد که بی‌حرمتی به مقدسات قلمداد می‌شد. به مرور زمان ذائقه‌ی پلشتی پسند جای خود را در اذهان باز کرد: کارگران حاضر به جابجائی از محلات قدیمی خود نبودند مگر آن‌که بتوانند اندکی از پلشتی‌های مالوف، یعنی در هم ریختگی، سروصدا، و ازدحام را با

---

[۱] . Gaskell

خود انتقال دهند. هر حرکتی در راستای محیط بهتر با مقاومت مواجه می‌شد: و این مانع واقعی فرا راه تمرکز زدائی بود.

تعداد قلیل این خانه‌ها و شمار اندک این لغزش‌ها به سمت پلشتی می‌توانست یک خدشه و عیب تلقی شود، که تمامی ادوار دارای تعدادی از این واحدها که شرح آن رفت، بودند. اما امروزه شهرها و محلات تمام عیار کیلومترها در کیلومتر و ایالتها از چنین سکونتگاههایی پر شده‌اند، که تمامی دستاوردهای مادی "قرن پیشرفت" را به استهزا گرفته‌اند. در لانه خرگوشی‌های جدید، رقابتی از بیماری‌ها برپاست. فقر و محیط زیست فقیر، دگرگونی‌های ارگانیک: نرمی استخوان در کودکان ناشی از نبود نور آفتاب، بد شکل شدن اعضای بدن و استخوانبندی، عملکرد ناقص نظام تصفیه کننده ی هرمون ناشی از سوء تغذیه؛ بیماریهای پوستی ناشی از نبود آب؛ آبله، تیفوئید، مخملک، گلودرد عفونی ناشی از انباشت کثافت و مدفوع؛ سل، که به‌واسطهٔ ترکیب تغذیه‌ی بد، فقدان نور خورشید و اتاق‌های شلوغ، جدای از بیمارهای ناشی از نوع اشتغال که تا حدودی محیطی هستند را به همراه آورد، به نحوی که نظامیان حتی قادر به استفاده از جوانان دست پخت نظام به عنوان گوشت دم توپ نیز نبودند: کشف پزشکی در رابطه با بدرفتاری با کارگران در *انگلستان* طی جنگ بوئر و جنگ *جهانی*، احتمالا بیش از هر عنصر دیگری به ارتقاء وضعیت مسکن کمک کرد.

نتایج خام این شرایط را می‌توان در جداول مرگ و میر بزرگسالان، نرخ بیماریهای کارگران شهری در مقایسه با کارگران کشاورزی، در نرخ امید به زندگی مشاغل مختلف دنبال کرد. بالاتر از همه اینها، به احتمال حساسترین حرارات منبع تناسب محیط اجتماعی برای زندگی انسانی، جداول مرگ و میر نوزادان است.

هر کجا که مقایسه ی میان شهر و حومه، میان محلات طبقه‌ی متوسط و محلات فقیر، میان بخش‌های پرتراکم و کم تراکم صورت گرفت نرخ بیشتر همواره به طبقه فرودست تعلق داشت. حتی اگر دیگر مؤلفه‌ها یکسان باقی مانده بودند نیز به تنهایی برای حذف بخشی از دستاوردهای بالقوهٔ شادابی و سرزندگی کافی بوده است. کارگران کشاورزی علی رغم آنکه در سراسر قرن نوزدهم به شکل طبقه‌ای تحت ستم در *انگلستان* باقی ماندند امید به زندگی طولانی تری را در مقایسه با تعمیر کاران شهری که در مراتب بالاتر اجتماعی قرار داشتند از خود بروز دادند. در حقیقت با هجوم مستمر انسانها از حومه به شهر *پارینه‌فنی* بود که این شهر توانست به حیات خود ادامه داده و شهرهای جدیدی به‌وسیله‌ی انبوه مهاجران شکل گرفتند. در سال ۱۸۵۱م. از ۳۳۳۶۰۰۰ نفر جمعیت بیست ساله و به بالای ساکن *لندن* و ٦١ شهر دیگر *انگلیس* و *ولز*، تنها ۱۳۳۷۰۰۰ نفر در محل شهر سکنای خود متولد شده بودند.

آمار و ارقام مربوط به مرگ و میر نوزادان بسیار نامطلوب تر بود. برای مثال در شهر *نیویورک* نرخ مرگ و میر نوزادان در سال ۱۸۱۰ م. بین ۱۲۰و ۱٤٥ نفر در هزار در نوسان بود؛ که در سال ۱۸٥۰ م. به ۱۸۰ نفر در ۱۸٦۰ م. به ۲۲۰ و در ۱۸۷۰ م. به ۲٤۰ نفر افزایش یافت. این پدیده با انقباض سریع شرایط زندگی همراه بود: زیرا پس از ۱۸۳٥م. ازدحام در خانه‌های اجاره‌ای تازه ساز به پدیده استاندارد مبدل شد. محاسبات اخیر، آمار مربوط به مرگ و میر نوزادان در *انگلستان* طی همان دوره را تائید می‌کند: بدین ترتیب افزایش مرگ و میر پس از ۱۸۲۰م. با اندک کاهش در شهرها تداوم یافت. بی‌شک مولفه‌های متفاوتی در این خصوص موثر بوده‌اند؛ اما شهرهای جدید به مثابه تجسم مجتمع کامل اجتماعی، با تاثیر گذاری بر نظافت، تغذیه، شرایط کار، دستمزدها، مراقبت از کودکان و آموزش، نقش بزرگی در این راستا را برعهده داشتند.

دل خوشی‌های بی دلیل و غیر موجهی درباره ی پیشرفت بهداشت شهری ذیل صنعتی شدن وجود داشته است. زیرا آنهائی‌که معتقد بودند پیشرفت صنعتی در قرن نوزدهم به‌طور خودکار در تمامی عرصه‌ها تبلور یافته است از مواجهه با واقعیت‌های تلخ اجتناب می‌کردند. آنها به مطالعات تطبیقی میان شهر و روستا، میان امور ماشینی و غیر مکانیزه دست نزدند: و به‌واسطهٔ استفاده از جداول خام مرگ و میر و نه جداول تصحیح شده بر مبنای گروههای سنی و جنسی و بی‌توجهی به توزیع چشمگیر بزرگسالان در شهرها و حضور گسترده‌ی کودکان و سالمندان در حومه، به ایجاد ابهام کمک کردند. این آمارها نرخهای مرگ و میر شهری را بسیار مطلوبتر از تحلیل واقعی آماری نشان می‌دادند. تا کنون، اقداماتی در جهت تحلیل قانع کننده از میزان تولدها و مرگ و میر، سلامت و بیماری در ارتباط با محیط صورت گرفته است. با محاسبه‌ی نامتمایز آمار و ارقام مربوط به شهر و روستا در سطح "ملی"، آمارهای نسبتاً فقیر نواحی "پر رونق" صنعتی و شهری از نظر دور مانده است.

حتی امروزه نیز تحلیل‌های گمراه کننده‌ی مشابهی صورت می‌گیرد. *میبل بوئر*[۱] در همین راستا تلاش کرده است انقلاب صنعتی را ازمسؤلیت مصائب شهری با انجام مطالعه‌ای در تغییرات نرخ مرگ و میر پیش از ۱۸۱۵م–یعنی قبل از آنکه ازدحام و بهداشت نامطلوب و شهر نشینی اثرات سوء خود را آشکار ساخته باشد–مبرا سازد. شکی نیست که پیشرفت‌های حاصله [در بهداشت و...] موجب افت کلی نرخ مرگ و میر در سراسر قرن نوزدهم شد. اما این به معنای نفی واقعیت‌های غیر قابل تردید در خصوص وخیمتر شدن شرایط، در ادوار متاخر نیست.

به عوض بزرگ نمایی پیشرفتهای ادوار اولیه‌ی انقلاب صنعتی، می‌بایست جایگاه معتبری را برای افزایش مواد غذایی، که رژیم غذایی را بهبود بخشید و مقاومت در برابر

---

۱. Mabel Buar

بیماری‌ها را افزایش داد قایل شد. هنوز جای دارد عنصر دیگری، یعنی رواج استفاده از صابون را که حاصل دسترسی به پیه بیشتر بود را وارد این معادله نمود. استفاده از صابون در بهداشت فردی احتمالا از شستن نوک پستان مادران آغاز و در نهایت به نیمه‌ی مذکر جامعه تعمیم یافته است. گسترش استفاده از صابون را نمی توان به آسانی از جداول تجاری استخراج کرد؛ زیرا صابون در انحصار تجاری قرار داشت و کالایی تجملی به شمار می‌رفت: صابونهای معمولی در خانه تولید و مصرف می‌شد. گسترش استفاده از صابون تاثیر گسترده ای در کاهش نرخ مرگ و میر نوزادان در قرن نوزدهم داشت؛ همچنان‌که کمیابی صابون تا حدودی می‌تواند مسؤل مرگ و میر اسف‌بار شهر *پارینه‌فنی* قلمداد شود.

علامت مشخصه ی این وضعیت گسترش فقر بهداشتی بود. فقدان نور خورشید، نبود آب سالم، هوای آلوده، رژیم غذایی فاقد تنوع به‌قدری رواج یافت که عامل اصلی گرسنگی مزمن بخش وسیعی از جمعیت به‌شمار می‌رفت. به نحوی که حتی طبقات بسیار معمولی–که برخی مواقع به عیوب فاحش خود مباهات می‌کردند–را نیز از پای در آورد. *هربرت اسپنسر* که حتی نسبت به مرام فایده گرائی خود نیز انسانی سخت گیر نبود، وادار شد اصول بهره مندی از انبساط خاطر و آرامش جسمی را به معاصرینش موعظه نماید؛ و در مقاله‌هایش پیرامون آموزش بسیار فراتر رفته و از والدین درخواست نمود به فرزندان خود اجازه خوردن میوه بدهند. خطا و اهمال کاری همه جاگیر بود. تنها بازمانده‌های فرهنگ کهن، کشیشانی که در نواحی روستایی فعالیت داشتند، اشراف زمیندار و هنرمندان، دارای انگیزه‌ی کافی برای گریز از محیط *پارینه‌فنی*–همچنان‌که بانوان و جنتلمنهای *بوکاچیو دکامرونی*[1] از طاعون در *فلورانس* فرار کردند–را داشتند اینان با دست زدن به این عمل

[1] . Bo Ccaccio's Decameron

پاداش خود–نه تنها ثروت که طولانی شدن عمر را گرفتند. اگر تردید دارید به جداول مربوط به بیمه مراجعه کنید.

۷: مقاومت در برابر توحش

اینکه مردم توانستند تا حدودی خصائص انسانی را در این محیط کسل‌کننده و محنت زده حفظ نمایند خود یک پیروزی بود. اینکه اقشار طبقه ی کارگر توانستند خانواده هایشان را به مراتب بالاتر رهنمون شوند و کودکان خود را از فقر کامل اخلاقی و جسمی حفظ نماید در واقع این معنا نشانه‌ای از شخصیت و منش دلاورانه‌ی آنها بود. در سطح اخلاقی، معیارهای شهر *پارینه‌فنی* همچنان رفیع باقی ماند. گر چه *کاتولیسیسم*[۱]، باپتیسم[۲] و *وزلی نیسم*[۳] کارگران را نسبت به محیط واقعی زندگی خود بی خبر، همچنین ستم پذیر و راضی به وضعیت متوسط زندگی نگاه داشتند، این مفاهیم هرگز مانع از تنزل معنوی انسان به سطح محیط پیرامونی نشد.

این امر تا حدودی ناشی از بقایای فقر شهر معبد قدیمی[٤] که امروزه در عبادت‌گاه‌های ساخته شده از صفحات فلزی و کلیساهای پرزرق و برق ساخته شده از آجر قرمز، به شیوه ی گوتیک پیش پا افتاده بود–با همین بخش است که می‌توان پاره‌ای از فرصت‌های باقی مانده را که شهر را از بربریسم آشکار حفظ کرده منتسب ساخت. از تعالیم قدیمی تر مسیحیت و شاید از مرام اجتماعی که ابتدا به‌عنوان آموزه‌ی سیاسی در طی *انقلاب فرانسه* موعظه شد و بعدها به‌عنوان مرام اقتصادی در سوسیالیسم ساخته و پرداخته شد، جبران مافات امکانپذیر شد. بقا، اولین این جبران مافات و دومین آن تغییر و دگرگونی بود. در

---

[۱] . کاتولیسیسم: تعالیم مذهبی کلیسای روم. (م.)

[۲] . باپتیسم: غسل تعمید. (م.)

[۳] : پیروی از کلیسایی که بنیانگذار آن جان مزلی بود، این گرایش از شعبه‌های پروتستانیسم می باشد. (م.)Wesleyanism.

[۴] . The Old Temple City

زاغه‌ها و محلات طبقه‌ی کارگر، امید جدیدی متولد شد. از اعماق پرولتاریا رویای نظم اجتماعی صلح آمیز و شیوه‌ی انسانی تر زندگی در مقایسه با زندگی ای که سرمایه داری ماشینی آنرا به وجود آورده بود به گوش می‌رسید.

از این جوامع صلح آمیز و غیر ستیزه جو، میراث زنده ای از صنوف یعنی اتحادیه‌های کارگری جدید متولد شد. دور میز می‌فروشی ها، باشگاههای ابتدایی کارگران، جامعه پذیری مصمّم و قاطع ای شکل گرفت. در آنجا طرحهای اتحاد علیه کارفرمایان، تعمیم حق رای، افزایش دستمزدها و کاهش ساعات کار، تنظیم شرایط عمومی صنایع و تسلط بر دولت برای اولین بار به‌طور مبهم شکل گرفت و به‌شکل نطفه‌ای آغاز شد. در برخی از ساختمانهایی که به شکل جزئی مورد استفاده قرار می‌گرفتند اتاق‌های لخت و خالی نظیر نمازخانه‌های دیسنت[۱]، می‌توانست محل گردهمایی کسانی باشد که برای اندک امنیت اقتصادی یعنی مراکز فرماندهی اتحادیه‌های کارگری مبارزه می‌کردند. دیوارهای سرد این اتاق‌ها که به‌وسیله‌ی شعله‌ی مایل به آبی گاز روشن می‌شد، دسترسی به این محل که به‌وسیله راه پله‌های لغزان و سست و کوچه‌ای خاک آلود امکانپذیر بود، احساس اطمینان و قدرت را برنمی انگیخت. برای آنکه مراکزی چون *مایسون دو پی پل*[۲] در *بروکسل* و دیگر شهرها به‌عنوان مراکز اجتماعی به خدمت طبقه ی کارگر در آیند، دو نسل می‌باید سپری می‌شد. دیگر، اعضای اتحادیه‌ها ساختمان زیبا را با اتحادیه قوی خلط نمی‌کردند، روح و جان این اتحادیه‌ها بر خلاف ظاهرشان مستحکم و با صلابت بود.

بدین ترتیب، گروهی از بافندگان *روچدیل*[۳] اندک درآمد خود را برای خرید چای خارج از نظام خرده فروشی جمع کردند و جنبش تعاونی را در جهت حذف انگیزه‌ی مقدس سود

---

۱ . Dissenter(م.) کسی که از کلیسای انگلستان جدا شده است:

۲ . Maison du Peuple

۳ . Rochdale

بدون ذره‌ای کمک از طبقات فرادست بنیان نهادند. این جنبش در کمتر از یک قرن به رقیبی در قلمرو قدرت، اندازه و سرمایهٔ–همچنان‌که این امر به معنی سبقت گرفتن بسیار فاحش در جایگاه اخلاقی نیز بود–بزرگترین شرکتهای سرمایه‌داری جهان تبدیل شد: دلیلی انکار ناپذیر بر بیهودگی این مجادله که بدون فرصت‌های نامحدود کسب سود و جاه طلبی‌های نامحدود فردی، هنر و مهارت ضروری برای اداره‌ی شرکتهای بزرگ فراهم نمی‌شود.

بافندگان *روچدیل*: ریسندگان کتان در *لانکشایر*، که علی رغم گرسنگی، هدف و آماج ضدبردگی را پیش بردند؛ اعضای مصمم اتحادیه ها: کارگران شایسته‌ی تمامی شهرهای *پارینه‌فنی* جهان غرب–مثالهای بسیار برجسته‌ای هستند که کیفر خواست منصفانه‌ی ما علیه محیط زندگی را تا حدودی تعدیل می‌کنند. تمامی شرارت‌های جهان خارجی: سبوعیت، استثمار، کثافت و رکود اقتصادی هم چنان پابرجا باقی ماندند. این پدیده‌ها همواره در خصومت با زندگی آنرا در قید و بند قرار می‌دهند، انرژیهای آنرا تلف کرده، شیرینی و زرق و برق آنرا غارت می‌کنند. با وجود این عیوب دهشتناک روح طبقه‌ی کارگر که به‌شدت رنج دیده بود، از پای در نیامد: دوباره و دوباره این زنان و مردان شجاع شرایط را تغییر دادند و برانگیزه‌هایی مستولی بر حاکمان چیره شدند، حتی به محیط زیست ضایع کننده‌ای که سرمایه‌داری بر آنها و اربابانشان به یکسان تحمیل کرده بود، تسلط یافتند. محتملاً، حقیرترین محیط‌های شهری برخی مواقع دلیرانه‌ترین تلاشها را به مثابه تاوان و جبران مافات برمی انگیزند. آیا این معدنچیان نبودند که برای یکبار دیگر رهبری اتحادیه گرائی انقلابی را به‌دست گرفتند–و با عضویت خودشان در اتحادیه‌های کارگری اروپا، جوامع بزرگِ هم آوا را شکل ندادند؟

در حقیقت، زاغه نشینی مزایائی برای کارگران ارائه کرد که محلات ویلائی جدید فاقد آن بودند. در تالارهای بزرگ کشتی‌های بخار اقیانوس پیما، تکبر موج می‌زند، درحالی‌که در

قایق نجات پیچیده در طوفان خبری از آن نیست. وقتی انسانها از همه خوبیها و دستاوردهای دنیوی محروم می‌شوند، آنها همسایه‌های خود را کشف می‌کنند: در زندگی تقلیل یافته به یک قطعه نان، *لازاروس*[۱] تقسیم تهماندهٔ غذا را آسانتر از آنچه *دیویس*[۲] با مازاد ضیافتش می‌کند، می‌یابد. سیرکِ سرمایه‌داری ممکن است مسکن کارگران را به طویله‌ی خوک تبدیل کند؛ اما نمی‌تواند تمامی ساکنانش را به خوک مبدل سازد. کارگران *اروپا* پس از چپانده شدن در این محیط مشقت بار، پس از تحمل زیاد، انفعال را کنار گذاشتند: آنها اولین گام‌ها را به سمت نظم نوین تعاونی، که شهر به عنوان حافظ میراث انسانی می‌تواند مجدداً از آن سر برون آورد، برداشتند. این جنبش نیازمند آن بود که آخرین تماس شدید با جهنم *پارینه‌فنی*، در شوکی از روی استیصال، منظر تازه‌ای از بهشت را برای انسان به ارمغان آورد. در تمامی حوادثی که اتفاق افتاد این منظر به آرامی شکل می‌گرفت.

۸: حداقل زندگی

از دیدگاه نظری اقتصاد سرمایه‌داری، در شهر *پارینه‌فنی* مشکل مسکن وجود نداشت. حتی کارگران با درآمد متوسط می‌توانستند با نرخ سودی در انطباق اکید با درآمد شان صاحب مسکن شوند، به‌شرط آن‌که هیچ معیار بیرونی مبتنی بر بهداشت و ایمنی برای برهم زدن بازی آزاد نیروهای اقتصادی وارد عمل نشود. بدین ترتیب زاغه‌نشینی حاصل کار بست معیارهای بیرونی بود و نظام سود سالار در این امر مقصر نیست.

متاسفانه این روش اسکان مستمراً و به شکل دائمی رضایت بخش نبود. دیر یا زود، مسئله‌ی استانداردها، معادله‌ی محض عرضه و تقاضا را بر هم می‌زند. امکان کنترل

---

[۱]. Lazarus

[۲]. Dives

بیماری‌ها وجود ندارد: زن رختشوی یا شیرفروش می‌توانستند حصبه را وارد محلات انحصاری شهر نمایند. خودحفاظتی صرف، نیز مستلزم آن بود که طبقات فرادست به مسکن فقرا علاقمند شوند. به همین دلیل حمله‌ی عمومی به پلشتی‌های مسکن از ذهن و فکر کارکنان بخشهای بهداشت *لندن* و *نیویورک* تراوش کرد. رئیس بهداری خاطر نشان کرد که فقر، سوءتغذیه و مسکن نامطلوب با جنایت و بیماری مرتبط است.

در اواسط قرن نوزدهم، مسئله ی مسکن کشف شد، اما به صورت دقیق تعریف نشد. در شهرهای صنعتی کمبود مزمن محل زندگی برای کارگران کم درآمد محسوس بود؛ و کیفیت تسهیلات ارائه شده زیر استانداردهای حد اقل قرار داشتند.

تلاش برای اصلاح این وضعیت اشکال مختلفی به‌خود گرفت. بشر دوستانی نظیر بازرگانان *امریکائی*، *پیبادی*[۱] و *پرنس آلبرت*[۲] انجمن‌های بشردوستی را در *لندن* به‌منظور ترفیع وضعیت مسکن فقرا تشکیل دادند و در نیمه‌ی بعدی قرن، مجموعه‌های تجربی به‌عنوان خانه‌های کارگری را برپا داشتند. در سال ۱۸۵۱م. در *انگلستان*، به ابتکار *لرد شفتزبری*[۳] تلاشی در جهت تدوین استانداردهای حداقل بهداشت صورت گرفت: بازسازی آبرومندانه‌ی مسکن کارگران و تامین حداقل دستمزد، آب، فضاهای باز، زهکش فاضلاب در محلات جدید، از طریق قانون اجباری شد. مبتکرینی نیز چون شاگرد و مرید *راسکین*،[٤] *آلتاویا هیل*[۵] تلاش می‌کرد نشان دهد در چارچوب نظام سرمایه داری نظارت و نگهداری مناسب مناطق زاغه نشین و اصلاح و مرمت مستغلات نامطلوب به نفع مالک و مستاجر است. در اوایل سال ۱۸۵۱م. *هلندی‌ها* به کمون‌ها اجازه دادند زمین هایی را به‌منظور

---

۱. Peabody
۲. Prince Albert
۳. Lord Shaftesbury
۴. Ruskin
۵. Octavia Hill

احداث مسکن مصادره نمایند؛ و در سال ۱۸۷۳م. شهر *آمستردام* زمین و منابعی را برای انجمنی که در جهت ساخت سکونت گاههای بهداشتی برای کارگران تشکیل شده بود، تامین کرد. در نهایت در دهۀ هشتاد قرن نوزدهم، تلاش برای تامین منابع مالی با نرخهای بهره‌ی پائین برای انجمن هائی‌که در جهت تدارک مسکن خوب کارگری تاسیس شده بودند، شدت گرفت.

تمامی این ابداعات تجربی واجد نوعی ارزش آموزشی بودند، آنها اثبات کردند که می‌شود کار بهتری انجام داد. متاسفانه، نه در *آمستردام* و نه در *بلژیک* محلات جدید ساخته نشد؛ در همان حال حکومتهای محلی *انگلستان* در استفاده از قدرت خود برای اعلام بلااستفاده بودن. واحدهای غیر بهداشتی یا تخریب آنها، بسیار بی‌میل بودند، همچنان‌که در مورد *انجمن های مسکن الگو*[۱] تبلیغاتشان بهتر از توان اجرائی آنها بود.

برای مثال در *انگلستان انجمن متروپل برای بهبود مسکن فقرای صنعتی*[۲]-عنوانی که ناگفته‌های بسیار دارد-در سال ۱۸٤۲م. تاسیس شد. به سال ۱۸۵۱م. *انجمن* احداث خانه‌های استیجاری مدل موفق شد جایزه ای را در *نمایشگاه کریستال پالاس*[۳] به‌خود اختصاص داد. در مقایسه با محلاتی که تا آن زمان برای کارگران ساخته شده بود این واحدها قصرگونه بودند. براساس معیارهای مقبول انسانی این واحدها بی نهایت تنگ و کوچک بودند. بدتر از همه اینکه بهسازهای به عمل آمده در زمینۀ امور زندگی خصوصی، بهداشت، تاسیسات، و آب هزینه ساخت را افزایش داده بود.

اصلاح طلبان از همان آغاز در این خصوص، با واقعیت تحقق ناپذیر احداث مسکن کافی در چارچوب نظام سرمایه داری هرج و مرج طلب خصوصی مواجه شدند. جیمز

---

۱ . Model Housing Associations

۲ . Improuing the Dwellings of the Industrial Poor

۳ . Crystal palace Exposition

هول[1] از محققین معاصر امر مسکن اوج و گرهگاه مسئله ی مسکن را چنین توصیف می‌کند.” کارگران نمی‌توانند شاهد خیابانهای عریض و تسهیلات رفاهی مناسب در کنار خانه‌هایشان بدون پرداخت هزینه‌های این امتیازات باشند، این هزینه‌ها تعارضاتی را با این اصلاحات در پی دارد؛ در حقیقت، تمامی پیشنهادها برای ارتقای معیارهای مسکن کارگری به‌واسطهٔ الزامات قانونی یا احداث واحدهای مناسب از طریق انجمن‌های بشر دوستانه[به افزایش هزینه‌ها منجر می‌شود]. این استدلال و تعارضات همچنان موجه می‌نمایند.

نکته مذکور غیر قابل انکار است زیرا، استانداردهای بالا به معنی هزینه‌های بیشتر می‌باشد. تنها دو راه برای رفع و رجوع این هزینه‌ها وجود دارد: یکی از این دو راه افزایش سطح دستمزد گروههای کم درآمد و راه دیگر تامین یارانه‌ی عمومی حاصل از مالیات برای جبران تفاوت میان آنچه خانواده‌ی کارگر می‌تواند پرداخت کند و هزینه‌های بهره‌مندی از تسهیلات بهتر در محلات جدید می‌باشد. بدین ترتیب ساخت واحدهای دو خانواره به‌وسیلهٔ شورای *لندن* هزینه‌ای ٤٥٠ پوندی داشت؛ و کرایه از سه شلینگ و نیم در هفته تا چهار شلینگ در آن زمان در توانایی پیشه‌وران ماهر که به‌صورت منظم به کار اشتغال داشتند، بود: که این سطح نمی‌توانست مسئله‌ی مسکن انبوه عظیم کارگران کم‌درآمد را رفع نماید. به‌منظور جبران این هزینه‌ها، اصلاح طلبان–که می‌خواستند کاری انجام دهند–وادار شدند دامنه و گستره اصلاحات را کاهش دهند.

از همان آغاز،نوشداروی معمول، و بالاتر از همهٔ اینها، نوشدارویی که مجددا امروزه احیا شده است، یعنی تولید انبوه و مکانیزاسیون فرایند ساخت به کار بسته شد. در طراحی ساختمانهای *لانگ بورن*[2] آقای *آلدرمن واترلو*[3]، معمار ساختمان، نجار را به استفاده از اندازه

---

١. James Hole

٢. Langbourn

٣. Mr. Alderman Waterlow

و الگوی یکسان وادار نمود و تلاش کرد صرفه جویی را از طریق استفاده از دیوارهای ساخته شده از سنگ مصنوعی، شامل سوخته‌ی ذغال سنگ و سیمان *پورتلند* دنبال نماید. آیا این روش که محتملاً تعمیم یافته است، صرفه جوئی‌های واقعی به همراه داشت؟ اما حتی در واحدهای نسبتا ساده ی اوایل دوره ی *ویکتوریائی*، بدون استفاده از تسهیلات ماشینی دوره معاصر، امتیازات چنین صرفه‌جوئی‌هایی در اسکلت ساختمان به‌طور غیر منتظره‌ای ناچیز بود.

نتیجه: مستغلات الگو (که پیشتر به آنها اشاره شد) به تجدید نظر و عدول از معیارهای اولیه ی مسکن خوب وادار شدند. فقط در مقایسه با زاغه نشینی معاصر، این مستغلات، اندک مزایائی داشتند. در *لندن* پس از سال ۱۸۵۰م. این مستغلات شش طبقه بودند که در تعارض با ساختمانهای دو و سه طبقه ی رایج در محلات قدیمی *ایست اند*[۱] یعنی الگوهای پرتراکم قرار داشتند. در ایجاد این پادگانهای جدید برای فقرا، اصلاح طلبان در پی حفظ مایملک خود از طریق یکسری مقررات فرا قانونی بودند: مقرراتی که بر روی دیوار نصب می‌شد از طریق نظارت به اجرا در می‌آمد و مجازات اخراج نیز در پی داشت.

به‌عبارت دیگر این مستغلات بعضی از بدترین ویژگی‌های مسکن سرمایه داری را با استفاده از روشهایی که اگر در رابطه با محلات قدیمی به کار بسته می‌شد آنها را بسیار مطلوب تر از واحدهایی که اصلاح طلبان عرضه می‌کردند برای سکونت انسان قابل قبول می‌نمود، پنهان ساختند. از طریق همین مدیریت حسابگرانه، این واحدها، اضافه سودی بیش از شش درصد را موجب شدند. اما با از دُور خارج شدن سودهای کلان، تدارک امکانات و تسهیلات بهداشتی به کرایه‌های بالاتر منجر شد. از این‌رو این محلات معمولاً بوسیله اقشار اقتصادی فراتر از سطح آنانی‌که این سکونتگاهها برای آنها طراحی شده بود، اشغال شدند.

---

۱ . East End

نتیجۀ رواج مستغلات الگو و مقررات اصلاحی با هدف ارتقاء معیارها، محدود کردن تلاش‌های قانونی، بشر دوستانه و اصلاحات اجتماعی به محیط شهری نازل بود. *دولیتل*[۱] در کتاب "آشغال جمع کن پیگمالیون" (Pygmalion) برنارد شاو بی بند و باری خارج از نظارت آلونک نشینی را بر نکبت محلا تجدید ترجیح می‌داد. این معیارهای حداقلی در نهایت به جلب توجه سازندگان و بهره برداران از زمین به امکاناتی که مورد چشم پوشی قرار گرفته بودند، یعنی معیارهای حداقل شرایط و تسهیلات بسیار سخاوتمندانی که به واسطۀ سنتهای رایج محلی به حیات خود ادامه می‌دادند، منجر شد. *شوماخر* خاطر نشان می‌کند که این فرایند در *آلمان* نیز اتفاق افتاد که بی تردید نتیجۀ "رفرم مسکن"–بالاخص به تبعیت از قانون الگوی شهر نیویورک–در *امریکا* بود.

در این نکته کلید درک دستاوردهای اساسی انسانی از فرهنگ جدید شهری نهفته است: این کلید، معیار "زندگی حداقل" می‌باشد. دوره هایی در گذشته وجود داشته است که نشان‌دهنده‌ی درنده خویی بهیمی، دریدن یا سوزاندن مغز کسانی بود که بر علیه مقررات اخلاقی یا اعتقادات مذهبی مرتکب تخلف شده بودند. اما قرن نوزدهم با شناخت قانع کننده‌ای از اصول انسانگرایانه، این سبوعیت‌های فاحش را به فرایند تدریجی کاملی از فرسایش و تضعیف تبدیل کرد: حداقلی از آموزش؛ حداقلی از استراحت؛ حداقلی از نظافت؛ حداقلی از سرپناه: شال خاکستری تقوی سلبی بر گردن اصلاحات شهری این‌دوره آویزان بود که بالاترین افتخارش گسترش و تعمیم شرایط حداقلی و دستاوردهای سلبی بود.

جوهر و مخلص مفهوم زندگی حداقلی در زندان به‌دست می‌آید. در حقیقت می‌توان بدون هر گونه اغراق مدعی شد که رفرم زندان بر اصلاحات مسکن، همچنان‌که جان

---

۱. Doolittle

هاوارد[1] بر شفتزبوری مقدم بود؛ و زندانها اغلب پیشرفتهای سلبی به‌کار رفته برای کسب سود از شهروندان آزاد غیرجانی در کارخانه‌ها و مستغلات استیجاری را در خود مجسم می‌کردند. کارخانه زورگوئی زندان، یعنی سکوت اجباری، چرخه ی تکراری، به خط رفتن، نظارت دائمی سرکارگر یا زندانبان را حفظ کرد و غالبا دیوار پرهیبت زندان نیز در اطراف کارخانه‌ها احداث می‌شد؛ محلات جدید مسکونی با مقادیر دقیقا محاسبه شده‌ای از هوای تازه و سطوح بازشوها، از مشاهده‌ی چمنزارها و گلها به‌وسیلهٔ حیاطهای خاک آلود و معابر خاک آلوده‌تر محروم می‌شدند. با توجه به این که تنها هدف از احداث آنها تنبیه و مجازات ساکنان بود نمی‌توانستند آن طور که شاید و باید طراحی شوند.

گسترش چشمگیر شهر صنعتی به معنی رشد و گسترش محیط کسل کننده‌ی زندان بود. پاداش یک انسان شریف که در پی کار روزانه‌ی شرافتمندانه بود از مجازات عضو خاطی جامعه که تنبیه می‌شد متمایز نبود: در حقیقت، "آزادی" اولی نام دیگری برای اضطراب و ناامنی ترسناک بود. زندگی حداقل: یعنی سوءتغذیه در تمامی سطوح. براساس یافته‌های *آلمستد*[2]، هنگامیکه معلمان مدرسه‌ای در ناحیه ی فقیر نشین *نیویورک* در یک روز تعطیل دانش‌آموزان مدرسه را به حومه ی شهر بردند "کنترل و جلوگیری از جذبه‌ی باغ خصوصی انسان خیرخواهی که آنرا برای تفریح دانش‌آموزان در اختیار گذشته بود را غیرممکن یافتند." چه چیز برای آنان تعجب آور بود؟ بچه‌ها گرسنه بودند. در حقیقت، نیمی از نشانه‌های ضد اجتماعی شهرهای صنعتی، داد و بیدادها، الکلیسم رایج، گرایش به تجاوز، صرفا نشانه‌های خاص محرومیت و فقر درونی نبودند: اینها عکس العملهای کور نسبت به محیط بودند: قدمی فراتر از سرسپردگی محض به تحقیر.

---

[1] John Howard(.م) به احتمال مصلح امور زندان بوده است.

[2] . Olmsted

۹: درام پارینه‌فنی

در چرخه‌ی معمولی زندگی *ذغال شهر*[۱] از مشاغل کسل کننده که به بخش‌های کوچک‌تر تقسیم شده بودند، از تلاش یکسویه و انحرافی هدایت تمامی انرژی‌های انسانی به مجرایی منفرد، از تولید ماشینی و منافع مالی، چه آرامش و تمکینی حاصل شد؟ کارگران پس از عیاشی هفتگی در میخانه‌ها و فاحشه‌خانه‌ها، فریب خورده، شکست خورده و تهی از زندگی به کارخانه و معدن باز می‌گشتند. *چارلز دیکنز* واقعیتهای زندگی *پارینه‌فنی* را به عبارت‌های ساده‌ی *"کتاب مقدماتی بچه مدرسه‌ای"* تقلیل داد، اما مشاهدات وی رنگ و صبغه‌ای از حقیقت ر ابا خود به همراه دارد: *دامبی*[۲] همسرش را از دست می‌دهد، گردگریند[۳] پسر و دخترش را لو می‌دهد، زیرا این پیروان راسخ فایده گرایی عقلی مشرب، نیاز به لذت و سرمستی خود انگیخته و تفاهم و همدلی انسانی را مورد غفلت قرار دادند.

با وجود این، یک یا دو عنصر از درام *پارینه‌فنی* هنوز در شهر صنعتی باقی است، درام اصلی در اطراف کارخانه اتفاق می‌افتاد: بازیگران اصلی این درام، صاحبان صنایع و رهبران اتحادیه‌های کارگران بودند، کارگران گاهی به‌عنوان بازیگر و گاهی به‌عنوان گروه همسرایان منفعل در این درام شرکت می‌کردند و در تعطیلی کارخانه‌ها و اعتصابات–این سلاحهایی که به مثابه ی چاقوی دولبه دست کسانی را که به آنها متوسل می‌شدند را نیز می‌برید–بود که اعتبار لخت نیروهای طبیعی و تعدیل‌های منفعل [دستمزدها] به طور ناگهانی به‌واسطهٔ نوعی تعهد یا قرار داد روشن می‌شد. این درام افتضاح در صف اعتصاب یا در ورودی کارخانه به عملیات و درگیری مهلک تبدیل می‌شد: این در حالی بود که پشت صحنه، در

---

۱. Coke town(م.): شهرهایی که در جوار معادن ذغال سنگ احداث می‌شدند.

۲. Dombey(م.): از شخصیت‌های زمان‌های چارلز دیکنز می‌باشند.

۳. Gradgrind(م): از شخصیت‌های رمان‌های چارلز دیکنز می‌باشند.

قهرمانگرایی خاموش خانه‌های کارگری، فداکاری در سطح بالایی از شوربختی شکل می‌گرفت. دستاوردهای این درام: نیم ساعت کار کمتر، چند شیلینگ اضافه در هر هفته، بازگشت به‌کارِ یک رفیق اخراج شده، رضایت دادن به گفتگو و چانه زنی، پَست و در بهترین صورت ناچیز بود. اما برای کارگران این موضوعات کوچک به معنی مرگ و زندگی بود. تمامی آنچه رفت سوگنامه و مصیبت اصلی به شمار می‌رود: بدین ترتیب حداکثر موفقیت کارگران تنها نوعی از زندگی بود که در زندان *پارینه‌فنی* تحقق می‌یافت. بدون امکان اعتصاب، پلشتی، یکنواختی، گرسنگی و دلواپسی غیر قابل تحمل می‌شد: اعتصاب فی نفسه امکان–و از این‌رو ضرورت–رفاقت را فراهم می‌ساخت که می‌توانست بر روند ماشینی کارخانه فائق آید.

سیاست با تبدیل شهر به ناشهر[۱] صنعتی، دست بالا پیدا کرد. روح وحدت مدنی قدیمی به‌واسطهٔ حکومت نمایندگی و حق رای عمومی بر قلمرو امپراطوری و ملی گسترش یافت: جذبه‌ی برگ رای انسانها را به تمرکز منافع سیاسی بر مسائل مجرد وادار کرد، و مجالس نمایندگان تلاش کردند به‌واسطهٔ معادله‌های حقوقی محض موضوعاتی را حل و فصل نمایند که مستلزم تجارب مشخص و همکاری مهندسان، معماران، مدیران و هنرمندان بود. بیشترین موفقیت در ترویج درام سیاسی به مباحثی نظیر جنگ و صلح مربوط می‌شد که وامدار دوز و کلک سیاسیون بود: جنگ خوب در افغانستان یا سودان می‌توانست یک صلح بد را نجات دهد. [در این خصوص] می‌توانید به بایگانی مجله‌ی *"لندن نیوز مصور"*[۲] مراجعه کنید. در آشفته‌ترین سالها، خبری از صحنه‌های اعتصاب و تظاهرات نیست: در

---

۱. None city

۲. Webbs

عوض شاهد تصویرهایی از ارتش *بریتانیا* و مکانهای غیر معمول خواهید بود که آنها در آنجا به ماموریت‌ها و عملیات نظامی مشغول هستند.

برای مثال جشنهای اجتماعی *قرون وسطایی* که تا اواسط قرن هجدهم براساس نوشته‌های *وبز*[1] در شهر *لیدز* دوام داشت، ناپدید شد: در حدود اواسط قرن نوزدهم مراسم جشن میدان *لرد مایور*[2] در *لندن*، چنان احمقانه و کسل کننده بود که تمسخر آقای *پانچ*[3] را برانگیخت. اما در شهرهای بیروح صنعتی سیاست‌های ملی به درام جنگ و ورزش تبدیل شد: سخنگویان این عرصه‌ها بازیگران اصلی و رهبران آنها بزرگترین جایزه بگیران بودند. رهبران پارلمانی آنها ژنرالهای برجسته، و رقابتهای انتخاباتی‌شان به‌همراه سخنرانی‌ها و راه پیمائی هائی هایشان زیر نور مشعل، اشتیاقی جنون آمیز توده ای، فرصت‌های عمده‌ای برای تخلیه عاطفی بود که بسیار گسترده تر از گردهمائی مراسم تبلیغ مذهبی بود. در حقیقت سیاست در شهر صنعتی همان کاری را انجام می‌داد که سینما، و مسابقات فوتبال و کریکت در رژیم‌های متاخر. در هر یک از این مراکز تالارهای سیاسی به بهترین نهاد مدنی تبدیل شدند: تالار *اِکستر*[4]، تالار *آلبرت*[5]، *مادیسون اسکوار گاردن*[6] و *تالارهای بی‌شمار مکانیکز*[7]. سخنرانی پرطنین، کارکرد دوگانه‌ی تهییج و بی‌خبری عامه از واقعیت‌ها را بر عهده داشت. در سلسله مراتب جنبش اتحادیه ای وراجی صرف سیاسی به جایگاه رهبری ترفیع یافت: رهبری در دست کسانی بود که برای ارضاء خود شیفتگی بر عوام‌الناس احساساتی، عاری از اتکا به نفس و شکست خورده تسلط داشت. این معرکه‌گردانها آن شخصیتهایی را که درک

---

۱ . Illustrated London News
۲ . Lord Mayor
۳ . Mr. Punch
۴ . Exeter Hall
۵ . Albert Hall
۶ . Madison Square Garden
۷ . Mechanics Halls

شان از زندگی عملی و مهارت مدیریتی‌شان آنها را شایسته‌ی هدایت صنایع به‌نفع کارگران می‌کرد، در سایه قرار می‌دادند: این سازمان‌دهندگان شایسته یا مایوس می‌شدند و یا به اردوی سرمایه‌داری می‌پیوستند، جائی‌که استعدادشان به‌سرعت شناسایی می‌شد و امکان عمل و آزادی بیشتری به‌دست می‌آوردند. حرکت از جایگاه نخبگان پرولتاریا به دیوانسالاران سیاسی و تجاری، ضعفی بود که فقط جنبش تعاونی چگونگی مقابله با آنرا می‌شناخت.

کلام نهایی دربارهٔ استفاده‌ی نظام‌مند از حرف‌های مفت و الفاظی نه وسیله‌ی *لنین* یا *موسولینی* که بوسیله ی *ویلیام موریس* در "اخباری از هیچ جا" به تحریر درآمد. *موریس* در "مدینه‌ی فاضله‌اش" تنها استفاده‌ای که برای کاخ‌های قدیمی پارلمان در *وست مینستر* در نظر گرفت انبار فضولات بود. دموکراسی اصیل نیازمند ارگانهای مستحکمی از انجمن‌ها، استعدادها و صلاحیت‌های بسیار تخصصی و نه سخنگویانی که ترفندهایشان بر احزاب سیاسی حاکم سیطره دارد، می‌باشد. حتی امروزه می‌باید آن ارگانها و صلاحیت‌ها به روش متقابل و موثر به یکدیگر متصل شوند، جائی‌که اصل عقلانیت انتقادی و اجماع با پذیرش مرجعیتی تلفیق خواهد شد که علم و استعدادهای کارآمد می‌بایست در ذات امور ممزوج شوند.

۱۰: نا شهر فاقد برنامه

استاندارد کردن زاغه نشینی کارخانه‌ای، عمده‌ترین دستاورد شهری قرن نوزدهم بود. هرجایی که ماشین بخار، کارخانه و راه آهن وارد شد معمولا محیط زیست فقیر می‌شد. برای تسهیل توسعه، داشتن نوع مناسبی از طرح شهری ضروری بود. متاسفانه پلان مکانیکی شهر پیش از آنکه شهرماشینی به منصه ظهور برسد، متولد شده بود.

در صورتی‌که طرح شهر هیچ ارتباطی با فعالیت‌های اجتماعی و نیازهایی غیر از الزامات بورس بازی املاک، بساز بفروشی و مساحی نداشته باشد، ساده‌ترین ابزار سازماندهی آن به‌لحاظ توپوگرافیکی، قطعات مستطیلی است: قطعاتی هم اندازه که به‌وسیله‌ی خیابانها و کوچه‌هایی با عرض استاندارد از همدیگر جدا می‌شوند. این طرح در مقایسه با قطعات غیر منتظم با خطوط مرزی انحنادار، متضمن مسایل و مشکلاتی برای مهندسان نیست. یک پادو می‌تواند مساحت لازم برای خیابان یا فروش را محاسبه کند؛ و یک منشی در امور وکالت می‌تواند قرارداد لازم برای فروش را با گرته برداری از یک سند استاندارد تنظیم کند. با یک خط کش تی و یک گونیا، مهندسان می‌تواند با کمترین آموزش به‌عنوان معمار یا جامعه شناس، یک مادر شهر را "طراحی" کند. ظرافت طراحی ماشینی نظیر طرح سال ۱۸۱۱م *نیویورک*، می‌تواند عمق حماقت اجتماعی را پنهان کند.

طراحی چهارگوش سهم خاص *امریکائی‌ها* در عرصه ی برنامه‌ریزی شهری است که به مثابه‌ی بسیاری از ابداعات *"امریکائی"*، ریشه در جهان قدیم دارد؛ جذابیت این طرح‌ها در *شهرهای امریکائی* صرفاً به سبب تائید اندک دیگر اقسام برنامه‌ریزی پس از قرن نوزدهم می‌باشد. از قرن هفدهم به بعد گسترش شهرهای قدیمی، برای مثال *اشتوتگات* و *برلین*، با اضافه کردن قطعات منتظم شکل گرفت. این گسترش ماشینی می‌توانست تا بی‌نهایت در افقی که همیشه عقب نشینی می‌کند پیشروی نماید؛ و زمانی‌که حصارها و استحکامات به‌صورت مجازی یا تخریب اجازه دادند، شهرها به گسترش و رشد نامحدود آغاز کردند. واحد بنیادی شهر دیگر نه محله که بلوک بود که از شریانهای حمل و نقلی شکل می‌گرفت.

از منظر بورس‌بازان این نوع طراحی بی عیب و نقص بود. تمامی قطعات با شکل همسان نظیر سکه امکان ارزیابی و مبادله سریع را فراهم می‌کردند. این بلوکها حداکثر قطعات دونبش را فراهم می‌آورد؛ و اجازه می‌داد "طرحهایی" برای توسعه نامحدود در آینده

بدون آینده نگری و مسئولیت آماده شود. با تقلیل شهر به تجمع صرف ساختمانها، شهری که بر مبنای خطوط چهارگوش طراحی می‌شد قادر بود در هر جهت توسعه یابد و تنها به‌وسیله‌ی موانع طبیعی و سامانه‌ی حمل و نقل محدود می‌شد. تمامی خیابانها معبر ترافیکی تمامی بخش‌ها به‌صورت بالقوه برای بخش تجاری بودند. در حقیقت، تشدید دائمی استفاده از زمین و افزایش متناظر در ارزش املاک و اجاره، فضیلت اصلی طراحی غیر ارگانیک از دیدگاه سرمایه‌داری بود. این دیدگاه به‌قدری در اذهان نفوذ کرده بود که در طرحهای منطقه‌بندی که به‌وسیله ی طبقه‌های به ظاهر صلاحیت‌دار در امریکا طراحی می‌شد چیزی حدود شانزده درصد از مساحت شهر به صنعت اختصاص می‌یافت در حالی‌که نیاز واقعی همانگونه که در شهر *بارتلمو*[۱] مشاهده شد زیر پنج درصد قرار داشت.

حتی از محدود ترین منظر فیزیکی، غالب طرحهای چهار گوش شدیدا ناکارآمد بودند. با عدم تمایز کافی میان شریانهای حمل و نقل و خیابان‌های مسکونی، شریانها کم عرض و خیابان‌های مسکونی بسیار عریض طراحی می‌شدند. در نتیجه هزینه‌ی سنگفرشها و طولانی شدن شبکه‌ی زیر ساختمانها به نواحی مسکونی تحمیل می‌شد که به شکل ناقص در خدمت آنها قرار گرفتند.(ناخن خشکی خیابانهای *آئین نامه ای انگلستان* یک استثنا بود؛ اما حتی در اینجا همانطوری‌که *آنوین*[۲] در مقاله‌ی "چیزی از ازدحام حاصل نمی‌شود" نشان می‌دهد، هزینه‌ی به هدر رفته در احداث معابر اضافی را می‌شد در احداث پارکهای درون شهری و محل بازی هزینه کرد.) مهندسین شاغل در شهرداریها با بی توجهی به پستی و بلندی زمین، راه را برای قطعات پر چرب و نرم برای دلالان "شریف" شهرداری در تسطیح و پر کردن خیابانها گشودند. در زمینهای شیبدار، نظیر *سان فرانسیسکو*، طرح شطرنجی با بی

---

۱. Bartholomew
۲. Unwin

توجهی به خطوط منحنی تراز، هزینه‌های ثابتی از زمان و انرژی را بر ساکنان تحمیل کردند، و بر آنها و مستاجرانشان زیان روزانه‌ی اقتصادی تحمیل کردند که قابل اندازه گیری بر مبنای هزاران تن ذغال سنگ و گالن‌ها سوخت، قطع نظر از نابودی امکانات زیباشناختی دامنه‌ای که به شکل زیرکانه‌ای قطعه بندی می‌شد، نبود.

گرچه نبود میان برهای طرح قطری *باروک* نقطه ی تقابلی را علیه طرح شطرنجی در برداشته است، می‌بایست پذیرفت که در خصوص قطعات غیر قابل مصرف حاصل از طراحی خیابان‌های قطری در نقطهٔ تلاقی غلو شده است. آنچه در ایجاد سردرگمی و اتلاف زمین بسیار تاثیر گذار بود استفاده از طرحهای شطرنجی در شبکه‌ی بزرگراهی بود که به‌وسیله‌ی جاده‌های قدیمی شکل می‌گرفت: جهت نامنتظم این جاده‌ها غالبا موجد الگوی درهم برهمی از خیابانها می‌شود که مهندسین شاغل در شهرداری از هماهنگی آن‌ها عاجز می‌باشند: شهر *بروکلین* موارد زیادی در این خصوص را شاهد بوده است. بی‌تفاوتی به خطوط منحنی میزان در اعمال طرح شطرنجی برروی زمین در افراط کاری بی نظیر بود: خیابانهای مهندسی ساز از باتلاقها عبور کردند، انبوه زباله‌ها را در برگرفتند. تپه‌های مواد زاید را پذیرفتند، از پرتگاهها بالا رفتند و تا اعماق سواحل پیش رفتند.

در طرحها هیچ توجهی به جهت بادهای غالب، مکانیابی بخش‌های صنعتی، بهداشت، تاسیسات زیربنایی، یا دیگر عوامل حیاتی در بهره گیری مناسب از یک موقعیت صورت نگرفت. از این‌رو تمایز کارکردی میان طرح صنعتی، تجاری، شهری و نواحی مسکونی وجود نداشت. در نقشه‌ی خیابانها تمامی این بخشها یکسان در نظر گرفته می‌شد. گرچه الزامات جابه جائی در آنها و همچنین عملکرد موثرشان متفاوت بود: این بدان مفهوم است که در واقع هیچ بخشی در تناسب با عملکرد خاص به خود طراحی نشد. در نتیجه صنعت

و تجارت–تا هنگامی‌که مقررات منطقه بندی در مراحل متاخر توسعه به‌کار گرفته شد–هر جا که خواستند گسترش یافتند و حاصل این روند انتظام ظاهری و فروپاشی درونی بود.

از آنجائی‌که هدف اصلی طرح شطرنجی، بورس بازی و فروش زمین بود این روند در مجموع در نیل به اهداف خود قرین موفقیت بود. گام نخست در توسعهٔ شهر و محلات جدید، طراحی خیابانها بود: مرحله‌ی بعدی تقسیم بلوکها به قطعات ساختمانی و فروش آنها در قطعات تفکیکی، به مالکین خصوصی با سازندگان بود. به محض آنکه بلوکها به شکل اجتناب ناپذیری به تصرف مالکان متفاوت درآمد اجرای توسعهٔ هماهنگ اجتماعی در یک بلوک، اگر نگوئیم یک محله، غیر ممکن شد. هنگامی که زمینی برای اهداف اجتماعی اختصاص می‌یابد، خرید زمین از مالکین، بزرگترین نقطهٔ ضعف مدیریت مطلوب عمومی جلوه می‌کند: فرایندی که در تمامی شهرها، نه فقط به صورت تاخیرهای کسل کننده، بلکه بصورت اشکال متفاوتی از تهدید و نفوذ سیاسی تظاهر می‌کند. (قانون ادیدکس[۱] که هماهنگ سازی قطعات و توزیع متناسب میان مالکان منفرد را بر اساس طرحی بهتر تجویز نمود تاسال ۱۹۰۲ حتی در *آلمان* نیز متداول نشده بود، و اصل بسیار متاخر مصادره‌ی مازاد [زمین] که اجازه می‌داد شهرداری زمینی بیش از نیازهای واقعی را، برای اهداف عمومی به منظور کنترل توسعهٔ شهر تصرف نماید با تردید زیاد بکار بسته شد.

طرح‌های جدید به هیچ وجه حامل عملکردهای پایدار اجتماعی شهر نبودند. گرچه مراکز اجتماعی برخی مواقع می‌توانستند طرح هایی که در اوایل قرن نوزدهم در شهرهایی نظیر *سن سیناتی*، *سنت لوئیس* و *شیکاگو* شکل گرفتند در شهرهای جدید شکل بگیرند، به مرور زمان تب بورس بازی زمین موجب می‌شد که قطعات متعلق به شهرداری برای تامین هزینه‌ی خیابان کشی و آسفالت آنها به معرض فروش گذاشته شوند. هنگامی‌که نیاز به این

---

[۱]. Lex Adickes

قطعات به‌منظور احداث ساختمان شهرداری، دادگاهها، ساختمانهای اداری شهر، مدارس و دانشگاهها، پارکها و زمین‌های بازی اوج گرفت، این قطعات مناسب و مطلوب در مالکیت خصوصی قرار داشتند و برخی مواقع مورد ساخت و ساز قرار گرفته بودند. حتی در صورتی‌که امکان خرید این قطعات وجود داشت، هزینه‌ی یکپارچه سازی یا تملیک، هزینه‌ی تخریب و هزینه‌ی خرید ساختمانهای موجود بلااستفاده می‌توانست در مجموع به افزایش هزینه‌ها منجر شود، در حالی‌که اندازه و شکل قطعات جدید و وضعیت خیابانهای پیرامونی نیز می‌توانستند با کاربری‌های جدید از در ناسازگاری درآیند. فقط هنگامی که قطعات خاص قبل از آنکه مورد ساخت و ساز قرار گیرند، نظیر *باستیه‌های قرون وسطا*، *مکانهابی* و تعیین حدود شوند طرح شطرنجی امکان انطباق زیرکانه‌ی اجتماعی را فراهم می‌سازند. این مفهوم مستلزم درجه‌ای از هماهنگی مدنی است که مهندسان مستخدم شهرداری به تنهایی قادر به اعمال آن نیستند.

بسط و گسترش جسورانه و بدون ملاحظه ی شهر *پارینه‌فنی* باتخریب دائم فضاهای باز همراه بود؛ و به موازات ساخت و ساز نواحی پیرامونی، حومه از مرکز شهر فاصله می‌گرفت. تحتِ ساخت و ساز قرار گرفتن چشمه‌ها و رودخانه‌های کوچک، مجاری آب، ساخت و ساز در قطعات بایر، مستلزم تخصیص زمین کافی برای کودکان در محدوده‌ی شهر بود. اما تشدید رشد به افزایش ارزش زمین منجر شد؛ به‌نحوی که قطعاتی که می‌توانستند به آسانی به‌عنوان زمین بازی و ورزش تخصیص یابند، حتی در صورتی‌که برای توسعهٔ اولیه در نظر گرفته شده بودند، به‌قدری دچار افزایش قیمت شدند که تصرف آنها اگر نه غیر ممکن، بسیار دشوار شد. شناسایی عمومی ضرورت احداث زمین‌های بازی تا پس از سالهای ۱۸۷۰م اتفاق نیفتاد و این جنبش تا قرن بیستم پیشرفتی نکرد. از این‌رو خیابان *پارینه‌فنی* ناچار شد نقش باغ پشتی شهر *قرون وسطایی* یا فضای باز نظام *باروکی* را

بگیرد. بدین ترتیب سطوح مفروش خیابانها که عمدتا با آمد و شد وسائط نقلیه انطباق داشت به پارک، گردشگاه و زمین بازی تبدیل شد: پارکی ترسناک، یک گردشگاه خاک آلود و زمین بازی خطرناک.

حتی در نقاطی که ازدحام و تراکم وجود نداشت–برای مثال در بسیاری از شهرهای *میدلند امریکا* خیابانهای عریض به‌عنوان نماد خاص پیشرفت قلمداد می‌شدند؛ این خیابان‌ها چنان عریض بودند که فاقد ارتباط کارکردی با کاربری‌های روزگار خود یا بالقوه بودند. اینگونه طراحی ارزش برجستهی تزئینی داشت: نماد حمل و نقل بالقوه ،فرصت‌های تجاری و امکان تشدید کاربری‌ها بود: این نوع طراحی بهانه‌ی دیگری را برای قیمتهای موهوم زمین تدارک دید که پاره‌ای مواقع به شکل خوش بینانه‌ای به املاک مجاور تحمیل می‌شدند. سنتهای دیرپای نیو انگلند به بهترین وجه در تن دادن شهرهایی نظیر *پیتز فیلد* و *نیو بدفورد* به صنعتی شدن، که موجب حفظ خیابانهای کم عرض–ده تا بیست متر–شد تبلور می‌یابد که بدین ترتیب بار مالیات‌های تحمیلی بر دوش خانه‌ها و باغات را قابل تحمل تر نمود. بدین ترتیب این شهرها امتیازاتی را که نسل جدید شهرسازان می‌بایست در طرح ریزی باغ روستاهای صنعتی مدرن در پایان قرن نوزدهم مجددا کشف می‌کردند، حفظ نمودند.

در سراسر جهان غرب طی قرن نوزدهم شهرهای جدید بنیان گذاشته شد و شهرهای قدیمی در امتداد خطوطی که تشریح خواهم کرد، گسترش یافتند. اولین نشانه‌ی رونق، امتداد خیابانهای اصلی شامل جدول گذاری و شاه لوله‌های انتقال آب بود. گسترش این خیابانها به‌شکل غیر ضروری شهر را گسترش داد و بر هزینه سنگفرش، فاضلاب، و تامین آب افزود و اجازه داد رشد و توسعهٔ پرهزینه‌ای به شکل واحدهای مسکونی مجزا و پراکنده، به‌عوض توسعهٔ منسجم شکل بگیرد و بار غیر ضروری صرف ساعت‌ها وقت در جابه جایی را افزایش داد. تمامی این تسهیلات از نظر فنی بهترین، و از دیدگاه ارزش‌های

اجتماعی بدترین به شمار می‌آمدند. منابع مالی به شکل روزافزونی، گاه در عملیاتی نابجا و عمدتا به شیوه ی نامطلوب به هدر می‌رفت.

منافع مالی حاصله از رشد شهری شدیدا در تناسب با اندازهٔ شهر، اهمیت حیات تجاری و تراکم جمعیت آن قرار داشت. آیا سرمایه داران و صاحبان صنایع که بر شهرهای قرن نوزدهم تسلط داشتند، رشد و توسعه را نقطه محوری موفقیت‌های اجتماعی نمی‌دانستند؟ هر شهر جدیدی طرحی برای افزایش جمعیت خود فراهم می‌کرد و آینده‌اش را یک متروپلیس بزرگ منطقه‌ای قلمداد نمود. شهروندان *تولدو* و *اوهایو* در همان ابتدای رشد این شهرها به لحاظ آماری موفقیت خود را مبنی بر اینکه در اواخر قرن نوزدهم شهرهای *نیویورک* و *شیکاگو* ر ادر کورس رقابت عقب خواهند گذاشت، اثبات کردند. اعتقاد و باور به رشد نامحدود همه جاگیر بود. مردم برای نیل به رشد، مخاطرات را پذیرفته و تلاش می‌کردند از طریق جذب عامدانه‌ی تجارت، صنعت و جمعیت از شهرهای رقیب، پایه‌های آرزوهای خود را گاه به‌وسیله‌ی اهداء زمین و حتی ساختمان کارخانه، بدون اینکه تولید کنندگان را به پرداخت دستمزدی در سطح بالا برای حفظ کارگران جدید وادار نماید–به علت آنکه آن را مسئولیت عمومی می‌دانستند–استحکام بخشند. *نیویورک* در حقیقت نه تنها *"آبراه اریک"* را برای تامین ارتباط مواصلاتی خود با بخش‌های دور از ساحل احداث کرد بلکه بعدها با تضمین نرخهای حمل بار تقاضلی به هزینه‌ی دیگر شهرها در راستای حفظ انحصار مسیرهای اقیانوس و قاره‌ای عمل نمود.

نظام قطعه بندی و خیابانهای راست گوشه که می‌توانند بی نهایت در افق امتداد یابند، بیان عام خیالات و موهومات سرمایه‌داری بود. شبکه‌ی انتزاعی خیابانی، با قطعاتی که بر حسب متر مربع برای فروش و اجاره عرضه می‌شوند به انگاره‌ی رایج و فراگیر شهر تبدیل شد. امید به افزایش سریع در سودها و منافع باد آورده در شهرهای متوسط صنعتی در پائین

ترین حد قرار داشت که در مراکز بزرگ سیاسی و تجاری به حداکثر هیجان و شور و شوق تب آلود نایل می‌شد. این طرح‌ها بسیار فراتر از منافع آشکار هواداران مکتب اصالت فایده (غیر از سود)، نظام تجریدات استبدادی را از امور واقعی نیز فراتر بودند. برنامه‌ریزی *پارینه‌فنی* واجد انتظام ماشینی دوره *باروک* بدون انسجام نهفته در آن، یعنی محدودیت‌ها و تضییقات استبدادی بدون خبرگی زیباشناختی و محاسن بصری بود. حتی وقتی برنامه ریزی در سطح وسیع نظیر تبدیل حصار قدیمی شهر *کلن* به بلوار صورت می‌گرفت، واحدهای مسکونی واقع در لبه‌ها به بیانی سبک گرایانه، تصویری از هوس بازی مبهم زیباشناختی یعنی "فردیت" را ارائه می‌کردند:

واحد نهایی در طراحی معابر راست گوشه، یعنی اتم [به مفهوم عنصر تجزیه ناپذیر] طراحی ماشینی، قطعه‌ی منفرد مربع مستطیلی است که هر بلوک بر اساس آنها تقسیم می‌شود. در شهرهای بزرگ عرض این قطعات به ندرت از دو متر تجاوز می‌کرد؛ همچنان‌که در بخش هایی از *بالتیمور*، این مقدار فقط به چهار و نیم، و سه و هفت دهم متر بالغ می‌شد: اما طول این قطعات به سی الی سی و هشت متر می‌رسید. مادامی‌که خانه‌های ردیفی دارای دو اتاق عمیق بودند، این‌گونه طرح‌ریزی قابل تحمل بود؛ اما با افزایش تقاضا برای فضای مسکونی و با توجه به خط طبیعی گسترش فضای مسکونی که به جهت گرانی قطعه‌ی همجوار جانبی نبود بلکه به سمت عقب و تحلیل حیاط پشتی و در نتیجه افزایش فضاهای غیر آفتاب گیر بود، غیر قابل تحمل شد. [این روش] به اندازه کافی برای واحدهای مسکونی مجزا نامطلوب بود: و هنگامی که همان نظام قطعه بندی، واحدهای مسکونی چندخانواری یا بناهای اداری را کوچکتر ساخت، بدتر نیز شد.

آرزوی بهره برداری حداکثری از فضا حتی هنگامی‌که ساختمان برای استفاده‌ی خود مالک و نه برای بهره برداری صرفا مالی ساخته‌ی شد مالک را در چنبره‌ی خود گرفتار

می‌کرد؛ این فرایند در تحقق خود به لقمه‌ای بزرگتر از دهان تبدیل می‌شد، زیرا قطعه‌ای بیش از اندازه بارگذاری شده ضرورتاً به معنی سود حداکثر نبود. طرحهای غیر اقتصادی و پر دردسر با حداکثر فضای تلف شدهٔ راهروها و اتاقهای تاریک با تهویه‌ی نامطلوب مشخصه‌ی واحدهای دو خانواری، سه طبقه و مستغلات بلندمرتبه بود. . عادت به تبعیت از شکل قطعه‌ی منفرد در طراحی مسکن بر ذهن و اندیشهٔ معمار تسلط داشت: معمار توانایی طراحی آزادانه به شکل واحدهای بسیار کامل که برای زندگی مشترک و نه برای تقسیمات فردی، مالکیت فردی و فروش فردی ساخته شده بود را از دست داد. قطعه‌ی مربع مستطیلی منفرد تنها مولفه‌ی تعیین کننده برای معمار بود. این نوع طراحی نیازمند نقد اجتماعی نسل حاضر، با پشتوانه‌ی تحلیل تفصیلی هزینه است تا معمار را به تفکر بر حسب نور،آفتاب، فضای باز، دور هم نشستن وادار نماید؛ و امروزه که معمار عمیقاً در انتظام مالی محصور شده است تحصیل آزادی کامل بسیار دشوار می‌نماید.

مختصر اینکه، شیوه‌ی مسلط برنامه‌ریزی به مثابه طراحی عملی و کارآمد رویائی ناپسند بود. هم اینک میلیونها نفر در مناطق فلاکت زده، محروم از امکانات اجتماعی زندگی می‌کنند و روزانه هزینه‌ی گزافی را به جهت سیطره‌ی توهم فراگیر بر طراحی شهری *پارینه‌فنی*، متحمل می‌شوند.

۱۱: ذغال شهر: تصویری از نزدیک

می‌توان پذیرفت که در آغاز دوره ی صنعتی غرب، معضل احداث شهرهای جدید تا اندازه‌ای تقریبا لاینحل بود. محوطه و زمین‌هایی که می‌توانستند عملیات احداث شهرها را امکانپذیر سازند موفقیت انسانها را محدود می‌ساختند. چگونه یک شهر منسجم علی رغم تلاش هزاران رقیب که هیچ قانونی جزء منافع خود را نمی‌شناسند، شکل می‌گیرد؟ چگونه

کارکردهای جدید ماشینی در طرح جدید تلفیق شده و به‌سرعت بسط می‌یابند–این در حالی است که ماهیت تلفیق فوق بر نظارت اکید مراجع عمومی بستگی دارد که غالبا وجود خارجی ندارند؛ و در صورت وجود نیز هیچ مرجعیتی جزء مواردی را که دولت مجاز شمرده و حقوق مالکیت فردی در راس آن قرار دارد اعمال نمی‌کنند. چگونه حجم عظیمی از خدمات و تسهیلات جدید برای کارگران تدارک می‌شود که آنان قادر به پرداخت هزینه‌ی آنها مگر سرپناههای بسیار نازل نیستند؟ چگونه است که طرح نامطلوب فیزیکی برای کارکردهای اجتماعی بی‌ثمر احداث می‌شود؟ تعجبی ندارد که تنها نمونه‌های مطلوب در برنامه‌ریزی در راستای خط و مشی‌های سنتی قرار دارند: برنامه‌ریزی به بهترین وجه در شهرهای تاریخی، ذیل اصول برجای مانده از نظام دیوانسالاری *باروکی* (همچنانکه در *پاریس* و *مونیخ*) در مقایسه با مراکز جدید جائیکه علی الاصول آغازی نو می‌توانست شکل گیرد، شکوفا شد.

شهرهایی نظیر *اولم*[۱] که هنوز رسوبات حیاتی سنن *قرون وسطایی* را حفظ کردند، پاره‌ای مواقع بواسطهٔ شتاب آرام رشد و سیاست جسورانه در عرصه ی مالکیت کلان زمین شهری، دورهٔ گذار را با لطمات نسبتاً اندک از سر گذراندند. در شهرهایی نظیر *نورنبرگ* که صنعت شکل انفجاری بخود گرفت، نتیجه به مثابه شهرهایی که فاقد پوسته‌ی تاریخی بودند، فضاحت بار بود. در *امریکا* شهرهایی که اخیراً و تا سالهای ۱۹۰٦ م (نظیر *شهر گاری* در *ایندیانا*) ساخته شدند هیچ نکته‌ای را در رابطه با ویژگیهای فیزیکی به استثنای موقعیت کارخانه‌های صنعتی رعایت نکردند. همان قرنی که دستاوردهای ماشینی‌اش اوج گرفت و غیب گوئی‌های علمی‌اش فرایندهای اجتماعی را به امان تحولات رها کرد، خلق و خوی علمی اندیشه را به ماشین واگذار کرد و دیگر قادر به پیشرفت بیشتر نشد. سیلاب انرژی که

---

۱. Ulm

از معادن ذغال سنگ سرچشمه گرفت به واسطهٔ حداقل بهسازی محیط به هدر رفت: به نحوی که روستاهای مبتنی بر انرژی حاصل از آسیاب‌های بادی و مجموعه‌های صنعتی به‌لحاظ اجتماعی بسیار ابتدائی تر از روستاهای فئودالی *قرون وسطا* بودند.

شهرهای در حال ظهور، مجتمع‌های ذغال سنگ که *پاتریک گدس* آنها را *حومه شهر*[1] نامید، نه از حومه منفک شدند و نه توانستند به هسته تاریخی شهر ملحق شوند. حومه–شهر شکل انبوهی از ساختمانهای دارای تراکم یکسان برروی صدها مایل مربع زمین گسترش یافت. در این اجرام شهری هیچ مرکز واقعی و هیچ نهادی که توانایی انسجام عناصر متشکله در یک هیات فعال شهری را داشته باشد مشاهده نمی‌شد. تنها فِرَق مذهبی، عناصر باقیمانده از نهادهای اجتماعی کهن، نظیر پس مانده‌های رودخانه‌ی بزرگ پس از طغیان برجای مانده بودند: کویری تهی از حیات اجتماعی. این شهرهای جدید نه تنها از تولید هنر، علم یا فرهنگ عاجز ماندند، از وارد کردن این مفاهیم از مراکز قدیمی نیز ناتوان بودند. مازاد اقتصاد محلی بی درنگ پس از تولید به نقطه ی دیگری منتقل می‌شد: صاحبان مستغلات و سرمایه‌داران این مازاد را صرف تجملات یا امور نوع دوستانه نظیر احداث تالار *موسیقی کارنگی* در *نیویورک* می‌کردند که اغلب موارد پیش از آنکه مواریث مشابهی را برای مناطقی که این مازاد ابتداء به ساکن از آنجا بیرون کشیده شده بود فراهم سازد شهرهای بزرک متنفع را ساختند.

به آرامی به شهر *پارینه‌فنی* نزدیک شوید: آنرا با چشم، گوش، بینی و پوست مورد بازبینی قرار دهید. از چشم انسان متوسط الحال، به جهت تعارض اکید با محیط نو ظهور دوره ی *نو فنی*[2]، می‌توان چیزهایی را دید که فقط شاعرانی چون هوگو، *راسکین* یا *موریس*

---

[1] . Conurbation

[2] . Neo technic(م.) دوران اقتصاد جدید از قرن هجدهم به بعد. –

توانستند یکصد سال پیش آن را ادراک نمایند: واقعیتی که نافرهیختگان اسیر در رویای فایده گرایانه، یا آن را به مثابه‌ی گزافه گویی احساسی انکار کردند و یا مشتاقانه آنرا به‌عنوان نشانه ی غیر قابل انکار ”ترقی“ آنرا پذیرفتند.

شب بر روی *ذغال شهر* گسترده شد: رنگ غالب، سیاه بود. ابرهای سیاهی از دودکش کارخانه موج می‌زد، ایستگاههای راه آهن، شهر را اشغال و هر موجود زنده ای را لت و پار کرده و دود و ذغال نیمسوز را در همه جا می‌گسترند. اختراع گاز مصنوعی توسط *مورداک*[۱] برای روشنایی الزاما به گسترش دود و ذغال در شهر کمک کرد: این اختراع که به اواخر قرن هجده باز می‌گردد طی نسل بعد در کارخانه‌ها، سپس در خانه‌ها، ابتدا در شهرهای بزرگ و سپس در شهرهای کوچک عمومیت یافت؛ زیرا بدون استفاده از آن، روند کار مکررا بوسیله دود و مه قطع می‌شد. تولید گاز روشنائی در محدوده‌ی شهرها به ویژگی جدیدی تبدیل شد: تانکرهای بزرگ گاز، احجامی در مقیاس یک کلیسای جامع در منظر شهری استقرار یافتند. در حقیقت شبکه‌ی فلزی این تانکرها در برابر آسمان زرد مایل به سبز، زیر نور خورشید، یکی از عناصر زیباشناختی بسیار خوشایند نظم نوین بود.

این احجام ضرورتا زشت و زننده نبودن؛ بلکه در حقیقت با اندک دقت در فاصله گذاری آنها حتی می‌توانستند زیبا باشند. آنچه زشت و زننده بود استقرار این تانکرها نظیر تمامی ابنیه‌های شهرهای جدید بطور تصادفی در هر نقطه از شهر بود؛ نشت گاز بخش هایی از شهر را که از آن استفاده می‌کردند غیر قابل تحمل کرده بود و تعجب آور نیست که این بخش‌ها غالبا در میان مناطق فقیرنشین شهر قرار داشتند. تانکرهای گاز، نظیر برجی بر بالای شهر، هوای آنرا آلوده می‌کرد و تسلط ”منافع“ قابل حصول بر نیازهای زیستی را نمادینه می‌ساخت.

---

۱ . Murdak

شب در بخشهای سفال‌گری شهر قرن هجدهمی با استفاده از روغن جلاهای نمکی ارزان قیمت آغاز می‌شد؛ که دیگر در هیچ جا در *شفلید*، *بیرمنگام*، *پیتزبورگ* و *لیل* به کار گرفته نمی‌شدند. در این محیط جدید لباس سیاه فقط حفاظی [در مقابل آلودگی ها] بود و نشانه‌ی سوگواری به‌شمار نمی‌رفت؛ کلاه سیاه سیلندری تقریبا یک طرح کارکردی بود. روغن و لکه‌های نرم ذغال در همه جا می‌بارید؛ حتی آنهائی‌که دستانشان را می‌شستند طوقه‌ای از روغن گریس در کناره‌های ظرف شستشو باقی می‌گذاردند. به این لکه‌های ثابت برروی پوست و لباس می‌بایست. ذرات آهن ناشی از سنباده کاری، کلرین مصرف نشدهٔ کارگاههای سودا، ابرهای خاکستری تلخ کارخانه‌های سیمان و محصولات جانبی صنایع شیمیائی را اضافه کنید: این ذرات حتی اگر در صورتی که به جهت تماس مستقیم موجب بیماری مشخصی نمی‌شد باعث سوزش چشم، گلو و ریه می‌شد و آهنگ و تن صدا را پائین می‌آورد. آدمی با گذشته‌ی طولانی از توحش درمورد بوی بد ذغال که چندان هم غیر قابل تحمل نبود، دلبسته ی بوی ماندگی شده بود. بنابراین قصور عمدهٔ این وضعیت جایگزینی رایحه‌های قبلی و تحلیل حساسیت انسان نسبت به دیگر رایحه‌ها بود.

تحت چنین شرایطی، آدمی برای حفظ شادابی و سرخوشی می‌بایست حساسیت‌های خود را کنار گذاشته، و قبل از همه ذائقه‌ی خود را فراموش کند. از دست دادن ذائقه بر رژیم غذایی نیز موثر بود: ثروتمندان به استفاده از محصولات بسته بندی شده، و غذاهای بیات حتی هنگامی‌که اغذیه‌ی تازه در دسترس بود عادت کردند. زیرا آنها دیگر متوجه تفاوت این دو نمی‌شدند. از دست دادن تمایز ذائقه به دیگر بخش‌ها نیز گسترش یافت، تمیز رنگ بسیار تحلیل رفت: رنگ مایه‌های خاکستری، رنگهای تیره، ترکیبات دلگیر، بر رنگهای روشن خالص ترجیح داده شد و *پیشا رافائلیستها*[۱] و *امپرسیونیستها* به جهت

[۱] : تعلق به گروهی از نقاشان قرن نوزدهم انگلستان که آثارشان مبتنی بر اصول هنری و عملی قرون وسطای متاخر بود. (م.)Pre- Raphaelite .

رنگهای خالص که تعلیم می‌دادند و به تصور بورژوازی "غیر طبیعی" و "غیر هنری" بودند، مورد نفرت واقع شدند. اگر به طور تصادفی از رنگ روشن استفاده می‌شد صرفاً به علائم تبلیغاتی تعلق داشت–رنگ متعلق به کلمن[1] خردلی و ریکبت[2] آبی بود– روزنامه‌ها به جهت آنکه می‌بایست مستمرا تغییر یابند نشاط آور باقی ماندند.

این محیط جدید سیاه، بی رنگ، زننده و بد بو به کاهش کارائی منجر شد و هزینه‌های زیادی را در شستشو، استحمام و بهداشت–یا در حد نهایی درمان پزشکی–باخود به همراه آورد. هزینه‌ی پاکسازی و نظافت که چندان هم در شهر *پارینه‌فنی*، اندک نبود، حداقل پس از ضرورت این امر مورد تائید واقع شد: فقط در این خصوص یک قلم از این هزینه‌ها در شهری باقیمانده از دورهٔ *پارینه‌فنی* یعنی *پیتزبورگ* امروزی را در نظر بگیرید. براساس سندی مربوط به سال ۱۸٤۹م آلودگی بسیار سریع در این شهر شیوع یافت. امروزه هزینه سالانه ی تنظیف *پیتزبورگ* بدین قرار: یک و نیم میلیون دلار برای خشکشویی اضافی، هفتصد و پنجاه هزار دلار برای نظافت عمومی اضافی، و شصت هزار دلار برای شستشوی اضافی پرده ها،که به ۲۳۱۰۰۰۰ دلار بالغ می‌شود و شامل زیانهای ناشی از فرسایش ابنیه یا هزینه‌های اضافی رنگرزی و هزینه‌ی روشنایی اضافی در روزهای مه دود و زیانهای مالی دیگر نیست، تخمین زده می‌شود. اما هزینه ی زیان‌های غیر قابل محاسبه‌ی بیماری‌ها، بهداشت نامطلوب و تمامی اشکال بیماریهای روانشناختی از نوروزهای پیش پا افتاده تا کامل چقدر برآورد می‌شود؟ این حقیقت که خسارتهای فوق به سادگی قابل ارزیابی نیستند به معنی نبود آنها نیست.

بی تفاوتی نسبت به ضعف‌های دورهٔ *پارینه‌فنی* عمدتا بر بی خبری خلل‌ناپذیر استوار بود. در کتاب "*تکنیک و تمدن*"، عصبانیت و تعجب یکی از حامیان دو آتشه‌ی تمدن

---

۱. Reckitt, Coleman (م.) که احتمالا دو مارک تجاری بوده اند.

پارینه‌فنی یعنی *”اور“*[1] را دربارهٔ شهادت پزشکان در مقابل کمیته‌ی تحقیق در کارخانه *سادلر* نقل کرده‌ام. پزشکان با استناد به تفحص و آزمایشاتی که توسط *دکتر ادوارد*[2] در *پاریس* بر روی رشد نوزادان قورباغه انجام شده بود بر این باور بودند که نور خورشید برای رشد آنها ضروری است و از این نکته نظر نتیجه گرفتند–ما امروزه نیز این نتیجه کاملاً پذیرفته است– که نور خورشید به همان میزان برای رشد کودکان نیز ضرورت دارد. پاسخ متکبرانه‌ی *آقای اور* این بود که روشنایی گاز کارخانه‌ها جانشین کافی و وافی خورشید می‌باشد. این غارتگران طبیعت و یغماگران سنت‌های مقبول انسانی که بیش از یک نسل را بر اساس رژیم غذایی بی‌رمق و مبتنی بر مصرف صِرف کالری بار آوردند چه مغرور و مبتکر بودند، این رژیم غذایی طی بیست سال گذشته به‌واسطهٔ یافته‌های جدید علمی تعدیل شده است. متاسفانه، محیط *پارینه‌فنی* ظرفیت چندانی برای پذیرش اصلاح ندارد؛ و هنوز هم میلیون‌ها انسان را در چنبره‌ی مصائبش به اسارت گرفته است.

شهرهای جدید در کنار پلشتی، فضیلت [!؟]دیگری را با سربلندی اعلام کردند که برای تمامی ذائقه‌ها زیان آور بود. اثرات مضر این مصیبت با توجه به پیشرفتهای فنی که چندان هم بی‌ارتباط با ابداع دوره ی *نو فنی*، یعنی تلفن نیست، در سالهای اخیر مورد شناسایی قرار گرفته است. منظور من آلودگی صوتی است. اجازه دهید گزارشی از یک شاهد عینی از بیرمنگام اواسط قرن نوزدهم را مرور نمائیم.

”در هیچ شهری، صنایع، پر سروصدا تر [از *بیرمنگام*] نیستند. چکش‌ها بی‌وقفه بر سندان‌ها کوبیده می‌شوند؛ صدای مستمر موتورها؛ خش خش شعله‌ها، خش خش آب، هیاهوی بخار و گاهگاهی صدای خرخر و سوت، و غریو تندری از محل آزمایش

---

[1] . Ure

[2] . Dr.Edward

سلاح‌های گرم، کسانی که در این شهر زندگی می‌کردند با هیاهو به لرزش در می‌آمدند؛ و به‌نظر می‌رسد که گویی سرگرمی‌شان همین آهنگ کلی را به‌خود گرفته و نظیر اختراعاتشان پر سرو صدا شده است. "بی‌تفاوتی به دنگ دنگ و جار و جنجال همه گیر بود. آیا صاحبان صنایع در *انگلستان* مانع از آن نشدند که جیمز *وات* صدای موتور پیستونی خود را کاهش دهد زیرا آنها شاهدی بر قدرت موتور می‌طلبیدند؟

امروزه، تجارب و آزمایشات بی‌شماری این حقیقت را اثبات کرده است که سرو صدا می‌تواند به تغییرات عمیق روانشناختی منجر شود: موسیقی قادر است شمار باکتری‌ها در شیر را پائین نگاه دارد: به نظر می‌رسد کسالت‌های مشخصی نظیر زخم معده، به‌وسیله ی فشار و خستگی، مثلا قرار داشتن در کنار راه آهن [که نسبتا مرتفعتر از اطراف است] تشدید می‌شود. کاهش کارایی به‌واسطه ی سر و صدا به‌وضوح اثبات شده است. متاسفانه به‌نظر می‌رسد که محیط *پارینه‌فنی* به‌طور اخص برای ایجاد حد اکثر سر و صدا طراحی شده است: صدای بوق کارخانه، صدای لوکوموتیو، جرینگ جرینگ موتور بخار قدیمی، خس خس و غزغز تسمه و شافت، تلق تلق و چرخش دستگاه جولائی، ضربان پتک خود کار، نق نق و فین فین نوار نقاله، فریادهای کارگرانی که در میان هیاهو کار و زندگی می‌کردند–تمامی این صداها شریک جرم تهاجم همه جانبه ذائقه و طبایع آدمیان می‌باشند.

هنگامی که قابلیت‌های حومه را با شهر یا شهر *قرون وسطایی* را با شهر *پارینه‌فنی* مقایسه می‌نمایم، نباید عنصر مهم بهداشت را فراموش کنیم. به کردهای اخیر در بخش‌های معین، استفاده از پاشنه‌های لاستیکی در کفش‌ها و تایرهای لاستیکی سنگینی کیفر خواست [علیه آرمش محیط انسان] را کاهش نداده است. سرو صدای کامیونها، سواری‌ها در شهرهای شلوغ، موقعی که روشن می‌شوند، تغییر دنده می‌دهند، سرعت می‌گیرند، نشانه ی عدم تکامل فنی آنهاست. با صرف انرژی زیاد در طراحی کاپوت خودروها برای ساخت

موتورهای بی صدا، شهر *نوفنی* دیگر نباید در زمینه ی آلودگی صوتی از سلف *پارینه‌فنی* خود عقب مانده تر باشد.

آزمایشات اخیر در مورد آلودگی صوتی در *شیکاگو* نشان داد که اگر آن را تا ۱۰۰–صدای آتش توپخانه–درجه بندی نمائیم که به معنی رانندگی دیوانه‌وار در زمانی نسبتاً طولانی است، این شاخص در مناطق روستایی معادل هشت تا ده درجه، حومه پانزده، بخش مسکونی شهر بیست وپنج، بخش تجاری سی و بخش صنایع سی و پنج درصد خواهد بود. این آمار و ارقام تقریباً در یک قرن و نیم گذشته بر تمامی نقاط صادق بوده است گرچه حد بالای آن می‌تواند بسیار بیشتر نیز باشد. می‌توان مدعی آن شد که شهر *پارینه‌فنی* هیچ تلاشی در جهت انفکاک کارخانه‌ها از مسکن کارگری به‌عمل نیاورد؛ بنابراین در بسیاری از شهرها سروصدا در همه جا، در طی روز و حتی شب بلا انقطاع سیطره داشت.

با در نظر گرفتن این نواحی جدید شهری در پائین ترین حد از نظام فیزیکی، جدای از تسهیلات اجتماعی یا فرهنگی، این نکته به سادگی آشکار می‌شود که در طی تاریخ هرگز چنین انبوهی از انسانها در محیطی که وحشیانه تخریب شده است، زندگی نکرده اند. بردگان کشتی‌های بادبانی شرق، زندانیان نگون‌بخت معادن نقره‌ی *آتن*، پرولتاریای نگون بخت *اینسولاهای[1] روم*: همه این اقشار از پلشتی همسانی رنج می‌برده‌اند. اما فلاکت انسان هیچ وقت به گستردگی امروز نبوده است و هرگز به مثابه یک هنجار، هنجاری اجتناب ناپذیر، پذیرفته شده نبود. این نکته هنگامی ترسناک‌تر می‌شود که آدمی نه فقط عدم تناسب مطلق

IV: *شهر صنعتی* ذغال شهر نظم ماشینی [۱۱]

---

۱. Insulou(.م) خانه‌های به هم چسبیده در روم باستان. :

[تصویر بالا] *ذغال شهر*، موسوم به *اسموک اور*[1]، موسوم به *مشینزویل*[2] موسوم به منچستر، *لیدز*، *بیرمنگام*، *مرزبورگ*، *اسن*، *البرفلد*، *لیل*، *روباکس*، *نوارک*، *پیتزبورگ* یا *یانگ استون*. این تصویر متعلق به *پرستون* می‌باشد: شهر صنایع کتان در *انگلستان*. واحدهای کارخانه در مرکز تصویر و تانکرهای گاز سمت راست فضا را اشغال کرده‌اند: به‌واسطهٔ سوخت ناقص ذغال در موتورهای بخار و مصارف خانگی، دود چشم انداز را فراگرفته، جلوی تابش آفتاب را می گیرد و شش‌ها را خراش می‌دهد. ردیف خانه‌های کارگری در زیر سایه‌ی کارخانه‌ها ازدحام کرده‌اند و در فواصل دورتر به دور از هر گونه منطقه بندی و فضای باز به استثنای ایستگاه راه آهن در فاصله‌ای دور یا خیابانهای کم عرض با واحدهای مسکونی که به شکلی نامطلوب و حداقل استانداردها بدون پارک، بدون باغ و بدون زمین بازی طراحی شده‌اند. انتظام ضعیف پیش زمینه، بواسطهٔ بی‌نظمی پس زمینه خنثی شده است. (عکس: از اوینگ گالوی ، آروفیلمز)

[تصویر سمت چپ ردیف وسط] ایستگاه راه آهن و کارخانه ی فولاد در *کلیولند اوهایو*، کارخانه‌های صنعتی و راه آهن توسعه شهر *پارینه‌فنی*، را کنترل کرده و حتی انتظام صوری طراحی شطرنجی مکرراً به‌واسطهٔ ادعاهای سلطه‌جویانه خدشه‌دار می‌شد. آلودگی هوا، آلودگی صوتی و پلشتی، همیشگی و همه جاگیر بود. راه آهن که در منطقه صنایع سنگین و دور از نواحی مسکونی استقرار یافت و تا زمانی‌که ارزش زمین باعث انتقال کارخانه‌های آهن و شیمیایی به حومه شهر شود، این منطقه را به قلب شهر تبدیل کرد. بی نظمی و فقر به‌عنوان بقایای دیگر عصر *پارینه‌فنی* در سراسر جهان در شهرهای کوچک و

---

[1] . Smoke Over

[2] . Mechanicsuille

بزرگ همچنان به حیات خود ادامه داد که می‌توان در این خصوص به شهرهای *بستن*، *واشنگتن*، *شیکاگو*، و *دیترویت* اشاره کرد. (عکس: از اوینگ گالوی)

[تصویر سمت راست ردیف وسط] *فولاد و تسلیحات:* کارخانه‌ی بزرگ *کروپ*[۱] در شهر اسبن. در پیش زمینه و نزدیک کارخانه، مسکن کارگران دیده می‌شود. این آرایش، در تضاد با انتظام *نو فنی* در تصویر ۲۹ قراردارد. در حالی‌که کارخانه‌های تسلیحات، نظیر معادن، بدترین شرایط مسکن را که برای نمونه با کارخانه *گودین* در شهر *گیز* و *کروپ* در *اسن* شروع شد، به همراه داشتند. این طبقه نشاندهنده ی امکان انتظام متفاوت واحدهای مسکونی در عصر صنعت می‌باشد.

[عکس پائین] نوع دیگری از بی نظمی عصر *پارینه‌فنی*، *هینلی*[۲]، شهر تولید ظروف سفالی که در قرن هجدهم پا به عرصه گذاشت و نخستین بار فن چینی‌سازی را از چینی‌ها اقتباس کرد و جایگاه تولید کنندگان و طراحان را به بالاتر از جایگاهی که در شهر *وجوود*[۳] داشتند ارتقا داد. *وجوود* یکی از پنج شهری است که به شکل دوست داشتنی توسط *آرنولد بنت*[۴]، که خود متولد آنجاست، در کتاب *"افسانه‌ی پیرزنان و گرسنگان خاک رس"*[۵] تشریح شده است. در این شهر کوره‌های سفال پزی در جوار واحدهای مسکونی قرار داشتند، گر چه تفاوتی میان کوره‌های بلند، کوره‌های سفال پزی و کارگاههای خانگی وجود نداشت. تولید انبوه سفال برای ظروف غذاخوری، ظروف شستشو، کاسه ی توالت، ظرف پیشاب، دستاورد اصلی عصر *پارینه‌فنی* بود: اما نظیر بسیاری از دستاوردهای کوته بینانه اش،

---

۱. Krupp
۲. Hanley
۳. Wedgwood
۴. Arnold Bennett
۵. An Old Wive’s Tale and Clay-hanger

این ابزارها یا غالبا ناقص بودند و یا تا حدودی ناقض هدف و منظوری شدند که در جهت رفع آن طراحی شده بودند. (عکس: از اوینگ گالوی)

IV: شهر صنعتی **[۱۲]درام پارینه‌فنی.**

[تصویر سمت چپ ردیف بالا] کارخانه ی کتان منچستر: یک واحد بزرگ که در نزدیکی موتور بخار و شافت‌های متصل به آن شکل گرفت. در چنین کارخانه‌هایی ابداعات خاص عصر *پارینه‌فنی*، نظیر چراغ گاز برای غلبه بر نور ناکافی حتی در طی روز، و آسانسور که یک نسل زودتر از ساختمانهای اداری و مسکونی در صنایع به‌کار بسته شدند مشاهده می‌شد. آقای *شینکل*[۱] این کارخانه‌ها را پیام آور معماری عصر نوین می‌دانست: اما معماری بومی بی نظیر *انگلستان* سالهای ۱۷۸۰-۱۸۳۰را مورد غفلت قرار داد.

[تصویر سمت راست ردیف بالا] *بازار لندن*: تداوم دستفروشی پر سرو صدای شهر قرون وسطی، به مثابه ی ساختمان *هالاس* در *پاریس*، این ساختمان نیز ابداعات جدید فنی، یعنی دیرک‌های فلزی باریک، صفحات فلزی و سقف شیشه‌ای را نشان می‌دهد. رشد و تمرکز بازار مواد غذایی مکمل اجتناب ناپذیر مجموعه‌های شهری *پارینه‌فنی* بود: با این‌حال چند شهر از جمله *بالتیمور*، سنت بازارهای متمرکز و بزرگ منطقه‌ای را حفظ نکردند. (نک: (Zola's Le Ventre de Paris

[تصویر سمت چپ ردیف دوم] جشن افتتاح راه آهن در دهۀ چهل قرن نوزده. راه آهن گام به گام قلمرو خود را از کوهها به بنادر گسترش داد و شتاب زندگی را سرعت بخشید و جوامع دور را بهم دوخت، بازارها را گسترش داد، و شاهراهها و مسیرهای سریع السیر را به

---

۱ . Schinkel

جای اشکال قدیمی حمل و نقل توسعه داد. حجم عظیمی از بار راه آهن ذغال سنگ بوده و هست.

[تصویر سمت چپ ردیف دوم] اعتصاب اتحادیه کارگران صنعت گاز در ۱۸۸۰م: درام خاص عصر پارینه‌فنی یعنی مبارزه میان داراها و ندارها بخاطر پول، قدرت و امنیت. بر اساس اسناد *هاموندز*[۱] رعب و وحشت علیه طبقه ی کارگر از سوی استثمارگران به حدی بود که در سراسر شهرهای صنعتی *انگلستان*، پادگان ها–ارتش اشغالگر–به شکل آگاهانه‌ای پراکنده بودند. ساختمانهایی مشابه پادگان‌های *انگلستان* در بناهایی که شدیدا به تسهیلات دفاعی مجهز بودند پس از دهه ی هفتاد قرن نوزده در *ایالات متحده* شکل گرفتند.

[عکس سمت راست ردیف دوم] *زاغه نشینی*: جهنمی از ستم، بد بختی و ناامیدی، در *لندن* که توسط *گوستاو دور*[۲] برای هفته نامه *هارپر*[۳] ترسیم شده است. بوهای نامطلوب، ارازل و اوباش، غذای ناخوشایند، الکلیسم، و لاابالیگری که محصولات جانبی فلاکت و زندگی در مکان‌های شلوغ و پرازدحام بود: جنایت و بیماری که واکنشهای روانشناختی و فیزیولوژیک اجتناب ناپذیر به این محیط بودند.

[تصویر پائین] گردهمایی صلح در *تالار اکستر*. دل انگیزی، نور، امیدهای پرهیزگارانه و ملالت فراگیر: عدم امکان دسترسی به آموزه‌ی صلح و ترقی بر اساس مبارزه برای زندگی، رقابت کشنده‌ی اقتصادی و بقای انسب–یعنی نوع جانور خوی و غارتگر. سخنرانی [و یا دقیقتر لفاظی] عمدتا جای شخصی ترین نمایش تئاتری دوره *ویکتوریائی* گرفت: مباحث، سوالات، مسائل و موضوعاتی که می‌بایست دربارهٔ آنها به گفتگو نشست و یا بحث کرد به‌شکل قطعنامه درآمدند که به رای شرکت کنندگان در جلسه گذاشته می‌شدند: رویه‌ای که

---

۱. Hammonds

۲. Gustave Doré

۳. Harper

بر بلاغت سخنرانی اتکا داشت و رویه‌های دیگر هنری، علمی و مهندسی را با تکنیکهای برنامه ریزی، طراحی و تجربی شان به سخره گرفت.

این محیط ر ابرای هیات انسانی، بلکه گسترش روزافزون آنرا درک می‌نماید. در سال ۱۸۵۰م. شش شهر با جمعیتی بیش از یکصد هزار نفر در *ایالات متحده* و پنج شهر در *آلمان* وجود داشت که این ارقام در سال ۱۹۰۰م به سی و شش شهر در *ایالات متحده* و سی وسه شهر در *آلمان* افزایش یافت.

۱۲: فروشگاه قدیمی اشیاء عتیقه

ما به تفصیل فرایند تجزیه و فروپاشی شهر جدید صنعتی و تجاری را دنبال کرده ایم: ما ناظر ایدئولوژی تیره و رویه‌ی نسنجیده‌ی درمثله کردن چشم‌انداز، تحلیل بردن جسم[آدمی] و خشکاندن معنویت بوده‌ایم. ما از آن‌رو چشم به زاغه نشینی و کارخانه‌ها دوخته‌ایم که آنها آشکاراً عناصر غالب به شما می‌رفتند و به لحاظ کمی فضای وسیعی را اشغال کرده بودند.

بقایای گذشته، از جمله بسیاری از چیزهای مفید، که می‌توانستند فراتر از بناهایی که جای آنها را اشغال کردند مجددا در خدمت زندگی قرار گیرند، در تمامی شهرهای در حال رشد قرن نوزدهم در تب و تاب تخریب، کاملا جاروب شدند. فضاهای باز قدیمی زیر ساخت و ساز قرار گرفتند، و ابنیه ی قدیمی بسرعت تخریب شدند: بازارهای آراسته‌ی *قرون وسطا* به میادین پر گرد و غبار، و خاموش تبدیل شدند، محلات مسکونی خلوت به‌واسطهٔ گسترش نظام‌مند و مستقیم سازی خیابانهای قدیمی به روی ترافیک گشوده شدند. یک کارخانه، بلوک جدید اداری، ایستگاه راه آهن بر زیباترین یادمانهای گذشته ترجیح داشتند. آدمی نمی‌تواند در مواجهه با چنین جایگزینی هایی که یارای برابری با ابنیه‌ی قدیمی را نداشتند سکوت اختیار نماید. ساختمانهای جدید در بسیاری موارد بناهای

سردستی پرزرق و برقی بودند که بالاجبار راه خود را در وضعیت کنونی باز کردند و این امر نه به جهت تجسم بهتر نیازهای حیاتی دوران جدید، بلکه به‌خاطر فرصتهای هنرستیزانه‌ی سنگدلانه برای بورس بازی بود.

این زخم از هم گسیختگی در دیگر بخش‌های فرهنگ شهری نیز بوقوع پیوست که به طور ملموس در اشکال معماری جدید نمادینه شده است.

در حقیقت درست هنگامی که به‌نظر می‌رسید آمیزه و تلفیقی نو در *انگلستان* در راه است، جنبشی در بسط فرم شکل می‌گرفت. بین سالهای ۱۷۸۰و ۱۸۳۰م نظر به پافشاری و سماجت انگیزه‌های بومی به‌نظر می‌رسید که بدیل‌های دروغین *کلاسیسم* و *رمانتیسم* می‌توانند کنار گذاشته شوند. خانه‌های طبقه‌ی متوسط که در این دوره ساخته شدند–و همه جاگیرشدند–می‌توانستند با بهترین کارخانه‌های منچستر هماهنگی داشته و از در مصالحه درآیند. شینکل زمانیکه از منچستر دیدن کرد امکان استفاده از این ابنیه را به مثابه سرچشمه‌ی فرمهای جدید الهام گرفت: اگر او به میادین و خانه‌های ردیفی *بلومزبوری* به دیده‌ی مشتری می‌نگریست می‌توانست معادل بی برو برگرد آنها را پیدا کند. حتی طرحی که همراه مجتمع کارخانه ای پیشنهادی *رابرت آوئن*[۱] ارائه شد چگونگی استفاده از این فرمهای ساده و همگانی را در قلمروی مسکن کارگری ارائه نمود: هنوز هم طرح *رابرت آوئن* متین تر از طرحهای بسیار ماهرانه‌ی احداث مسکن که طی نسل گذشته در *انگلستان* شکل گرفته است، جلوه می‌نماید.

در تمامی این ابتکارات، پیش بینی‌های اولیه از تلفیق کارآمد مصالح جدید تا روش‌های مدرن ساخت و سازهای عصر حاضر، یعنی نمادهای علوم اثباتی و تلاش‌های جمعی و

---

۱ . Robert Owen

مشترک به چشم می‌خورد. سوان[۱] اهداف این مفاهیم را در برخی از آثارش در *انگلستان* و *شینکل* در *برلین* نشان دادند. اما گواه استحکام و عمق آنها همان روحی است که به شکلی واضح در آثار طراحان و سازندگان گمنام در فرمهای زیبا و واضح ظاهر شد. این جهش-علی رغم آنکه واقعی بود-در کثرت گونه‌های معماری مرسوم: گونه‌های سمی نظیر زاغه نشینی کثیف کارخانه‌ای، گونه‌های احساس برانگیز نظیر کلبه‌ها و کلیساهای مربوط به تجدید حیات گوتیک، گونه هایی از نواحی خشک نظیر ساختارهای شکننده‌ی *کلاسیک* که به مدارس، بانک، کاخ‌های دادگستری و ادارات دولتی تبدیل شدند، تحلیل رفت. این جهش‌ها در اواسط قرن نوزدهم زمانی که *فلیپ وب*[۲] *خانه ی سرخ* را برای *ویلیام موریس*[۳] طراحی کرد محو شده بودند[در نتیجه] *وب* به فرمهای محلی اواخر قرن هفدهم که به واسطهٔ استفاده از الگوهای *طاق رومی* [نوک تیز] در آجر کاری بمقدار زیادی شاخ و برگ گرفته بودند یعنی خانه هایی با پنجره‌های نسبتا کوچک-درست در نقطه ای شروع شد که بهترین ابنیه‌های بومی نسل پیش کنار گذاشته شده بودند-بازگشت.

در آنجا صرفا انقطاع در فرم شکل نگرفت. حرکت به سمت تلفیق و ترکیب به شکل قابل توجهی به‌واسطهٔ فروپاشی و اختلال زود هنگام در نمادها دچار کاستی شد. تقریبا تمامی معماران پ*یشگام اروپا* از *ورن*[۴] به این طرف این فروپاشی را نشان دادند. چه کسی گمان می‌کرد *شینکل* که طرح خوش ترکیبی برای یک فروشگاه بزرگ در *برلین* ارائه کرده بود و کلیساهای بی‌نهایت *رمانتیک* گوتیکی را طراحی کرده باشد، در عین حالی که تصاویر ساختمانهایش از راز و رمزی مهارنشدنی و اندوهی رازناک اشباع شده بود. چنین شکافی میان بنا و خیال، میان معماری به‌عنوان گوشت و استخوان تمدن، و معماری به‌عنوان پوشش

---

۱ . Soan

۲ . Philp Webb

۳ . William Morris

۴ . Wren

سبک گرایانه تزئینی، در حقیقت به‌وسیله‌ی معماران رنسانس به‌وجود آمده بود. اما اینان حداقل برای واقعی بودن لباس‌های عجیب و غریب‌شان عجالتاً دارای توجیهات متقاعدکننده‌ای بودند: آنها متون قدیمی را می‌خواندند: آنها نشانه‌ها و ایما اشاره‌های قدیمی را تقلید می‌کردند: آنها خودشان را ادامه دهندگان راه و روش بسیار اصیلی از زندگی، یعنی زندگی *یونانیان* و *رومیان* تصور می‌کردند. بدین لحاظ، اغلب *کلاسیستهای* جدید، *قرون وسطائیان جدید*، *التقاطی ها*، شیاد بودند: آنها هیچ تلاشی برای کاهش فاصله میان تجربیات و آموخته‌ها و زندگی‌شان انجام ندادند. گرچه *قرون وسطاگرایان* به دینداری تظاهرنموده و بازگشت به *قرون وسطا* را وعظ می‌کردند، تلاشهایشان چندان جدی نبود و ساخته‌های آنها به‌مثابه‌ی فرم‌های *رنسانس* که مورد تمسخر قرار می‌دادند سترون بود.

خلاصه اینکه، احیاء گوتیک ازاول تا آخر، *ازهوراس والپول*[۱] تا پیجین[۲]، از اسکات تا رالف آدامزکرام[۳]، به‌صورت کارفرقه‌ای باقی ماند.حتی هنگامی‌که این جنبش درصدد جذب تمامی عناصرتمدن برآمد فرضیاتش با این مأموریت آشتی‌ناپذیر بود: این نهضت خوب وبد را با یک چوب می‌راند فرقه‌های معماری نظیر مذهب طی قرن نوزدهم تکثیر شدند: به‌نحوی که، در اواسط این‌دوره، امید برای فرم مشترک مبتنی بر تعمیم برخی گرایشات بسیارضعیف فرمهای تاریخی به‌طور مضاعف ازدست رفت. پیشنهاد سبکسرانه‌ی *راسکین* بدین مفهوم که رهایی دربازگشت به یک سبک یگانه، یعنی سبک قرن سیزدهمی *لمباردی* نهفته است به واسطهٔ بررسی‌های تاریخی خود وی از آنجائیکه این پیشنهاد متضمن آن بود که رمان‌های چارلزدیکنز و رید[٤] درقالب *کمدی الهی* یا *ترانه‌ی رولاند* به رشته‌ی تحریر درآید غیر ممکن بود هر چند بررسی‌های وی می‌توانست هرچیزی را اثبات نماید.

---

۱ . Horace Walpole

۲ . Pugin

۳ . Scott

۴ . Reade

زمان، نیازمند فرمهای جدیدی برای کارکردهای جدیدی بود که راه خود را به زندگی باز کرده بودند، و انبوهی از انجمن ها و سازمان‌های جدید، نوع جدیدی از آئین مدنی- درکنار نگرش جدیدی به جهان و احساس تازه‌ای به طبیعت- در شهر نضج یافته بود. هیچیک از این تقاضاها نمی‌توانست در فرم‌های قدیمی قرار گرفته یا برآورده شوند: هیچیک از این احساسات جدید نمی‌توانست در *ستون رومی* یا *گنبد گوتیگ* نمادینه شوند. معماران این‌دوره با احیای نمادهای قدیمی نشانه‌های دوزخی این جامعه ی جدید را حس کردند: آنها در روح ومعنا، اگر نه در ماده به آهن بازگشتند. آنها همچنان‌که دکتر *بهرانت*[۱] در ارتباط با *پرسیوس*[۲] نشان داد-در طرح‌هایشان درجهت زمینه‌های معاصر حرکت کردند. کلبه‌های *بیزانسی*، کلبه‌های کوهستانی *سوئیس*، ویلاهای *ایتالیائی* و کاخ‌های *مراکشی*، چشم اندازهای *ویکتوریائی* محلات ییلاقی اطراف شهرهای *امریکائی* و *بریتانیایی* را پرکردند. *آلمان* که تا قبل از سال ۱۸۷۰م. در عزلت مانده بود، با ناشیانه‌گری احساسی تلاش نمود معماری رابه منزله‌ی تصویری ازگذشته‌ی *آلمان* مجددا تسخیر نماید.

در ربع سوم قرن نوزدهم فروپاشی کامل شده بود. یک خیابان به تنهایی فقط درطی یک دهه می‌توانست نشانه‌هایی ازفرهنگهای متفاوت و اقصا نقاط کره خاکی را که اینک به‌واسطهٔ تزئینات قاب-فلزی یا تهذیبهای مبتکرانه، یا گرته برداری تصویرگونه‌ی بیروح تعدیل می‌شد درخود جای دهد. تحت این شرایط هرشهری به نسبت ثروت و دانش تاریخی خود به یک مغازه عتیقه فروشی تبدیل می‌شد: توده‌ی آشغالی از سبکهای متفاوت، که بطور کامل از فرهنگی که بدانها مفهوم عقلانی می‌بخشید بیرون کشیده شده بودند.

---

۱. Behrendt
۲. Persius

نتیجهٔ این کهنه جمع کنی فرهنگی چه می‌توانست باشد؟ تنوع؟ نه، تثبیت هرج ومرج: نظمی ماشینی درنماهای غیرمنتظره و تزئینات تقلیدی به همان اندازهٔ محقرترین خیابان‌های آئین نامه‌ای واحدهای مسکونی همشکل. هر خیابان در انطباق با تغییرناپذیرترین قوانین– یعنی قانون تصادف و احتمال طراحی شد. تصویر خیابانی تمامی قوام و استحکام خود را از دست داد: خیابان ملغه‌ای ازسبکهای رقیب بود که در احداث آنها از مصالح یکسان استفاده نمی‌شد و به هدف بصری مشترکی منتهی نمی‌شد. پلان این معابر، شطرنجی و در بلوکهای چهارگوش بود ؛ اما این موضوع در راستای القای نظم صورت نمی‌گرفت زیرا یک بنای بزرگ می‌توانست به‌موازات یک ساختمان قدیمی کوچک ، و یک کلیسا تحت الشعاع انبار همجوار قرار گیرد. طرح واقعی نما و تطور طراحی داخلی بیشتر مواقع انتظام محدود ظاهری را نفی کرد. رقابت فردگرایانه درزمینهٔ سبک –که به خطا نشانه‌ی شرایط کاملا متفاوت یعنی فردیت مدنظر قرار گرفت–جای خبرگی ومهارت جمعی ”در زمینه خلق“ فرم را که مشخصه فرهنگ پویا می‌باشد را گرفت.

در همین حین تنها سبکی که پویائی عصر ماشین را از خود بروز داد دقیقاً از آموزش معماری کنار گذاشته شد . حتی مهندسان که درصدد جلب موافقت هنرشناسان بودند، باشرم زدگی فرمهای خوش ترکیب خود را ذیل شاخ و برگهای غم‌انگیز فلزی پنهان می‌کردند. در این وضعیت که طرح معماری به اندازهٔ کافی درهم ریخته بود سیمهای تلگراف، ستونهای تراموا، پلهای راه‌آهن، خط آهن هوایی برروی ستون و تبلیغات اغتشاش بصری راتکمیل می‌کردند.

فروپاشی فرم در داخل بناها به همان اندازهٔ خیابان مشهود بود. در درون خانه این فروپاشی با تزاید تزئینات زشت شبه–*باروکی* و تب آسایش همراهی می‌شد. آیا می‌توان گفت که این دورهٔ سخت و خشن تمامی لذات زیباشناختی قدیمی گوش و چشم را قربانی

لذت آسایش حسی کرد؟ به عوض زیبائی، خصیصه‌ی جدید، یعنی آسایش درخواست می‌شد. نیمکت‌هایی که بر روی آنها بالش‌ها ردیف شده بودند هر پشت گوشتالودی را با کوسن نرمی ازموی اسب و کرک نوازش می‌کردند: صندلی‌های روکش‌دار معرکه و عالی یکی در کنار دیگری قرار داشتند. قرائنی دال بر این معنا وجود دارد که طبقاتی متوسط عصر *ویکتوریا*، که می‌توانستند از تختخوابهای گرم برخوردار باشند، هرگز عشق بازی در زیر پتو و در تاریکی را ترجیح نمی‌دادند: بدین ترتیب آمیزش جنسی به تماسهای حسی صرف تقلیل یافت–واژه‌ی برهنه، واژه‌ای سرزنش‌آمیز در تزئینات *ویکتوریائی* بود. یکی از شخصیتهای اولیه رمان‌های *کانن دویل*[1] دیوانه می‌شود زیرا در اتاقی خالی و سفیدکاری شده قرار می گیرد، *تولستوی* به‌وسیله‌ی مریدانش به‌مثابه قدیس مورداحترام بود زیرا اتاق خوابش به مفهوم ویکتوریائی "بدون اثاثیه" بود. به محض اینکه برهنگی جسم حتی برهنگی مجسمه‌ها موجبات سرزنش زننده ای را فراهم می‌آوردند فرم‌های بدون تزئین در معماری نه تنها زمخت که زشت و هرزه به نظر می‌رسیدند این تغییر در همان ابتدا حاصل شد: به جزئیات *"درودگری ـ گوتیک"* توجه نمائید که حتی چهره‌ی برجسته‌ای چون *دانینگ*[2]، به واسطه آن معماری ساده وعالی خانه‌ی روستایی اوایل قرن نوزدهم را بهبود بخشید. بموازات آن‌که محیط بیرونی شهر *پارینه‌فنی* سردتر و دلتنگ کننده‌تر می‌شد، درون خانه‌ها از زیورآلات آکنده می‌گشت: هر مترمربع از دیوار می‌بایست با تصویری، هر چند نسخه‌ای بدل و نامطلوب، پوشانده می‌شد: تمامی کف اتاقها مفروش می‌شد و بدین ترتیب وظیفهٔ خدمتکاران که می‌بایست فرش‌ها را تمیز نمائید بیشتر می شد.

---

[1] سرآرتور کانن دویل (۱۸۵۹-۱۹۳۰) نویسنده داستانهای شرلوک هولمز. (م.)Conan Doyle.

[2] ۱۸۱۵-۵۲ معمار و طراح منظرامریکائی (م.) Downing Andrew Jackson.

هر تاقچه‌ای می‌بایست مملو از گلدانها، اشیاء تزئینی، یادگاریها، صدفهای دریایی، مواد معدنی از کوههای دوردست، جعبه‌هایی از *صندل هندی*، سینی‌های *لیکور چینی*[1] و *کلوی سون*[2] *ژاپنی* می‌شد. آویزهای دولایه وسه لایه نور را کمرنگ تر می‌ساخت و اجازه‌ی نفوذ کثافت و دوده‌ی کمتری از خیابان را می‌داد، اما خود کثیف‌تر می‌شد: روی میزی‌ها با منگوله‌ها و سوزن دوزیها پوشانده می‌شد، وقطعات تزئینی از پارچه بر روی آنها قرار می‌گرفت و لایه‌ی دیگری از تزئین را شکل می‌داد. گلهای مومی درجعبه‌های شیشه‌ای ، یا یک ساعت از جنس طلا، گلهای خشک شده درشومینه در فصل تابستان که در حلقه گلی بر گرد سر پرتره‌ی عضو متوفی خانواده جاودانه شده‌اند–گرد و غبار، چیزهای خشک شده، کارهای ذوقی، زیورآلات و خلاصه آثار هنری از هر آنچه که دلت بخواهد [فضا را به تصرف خود درآورده بودند].

بدین ترتیب تزئینات داخلی مسکن طبقه‌ی متوسط به‌مثابه‌ی منظر شهری به فروشگاه عتیقه فروشی مبدل شد؛ گرچه تا سالهای هشتاد قرن نوزدهم هواداران دورۀ *ویکتوریائی* غالبا ازتاریخگرائی اجتناب می‌کردند و اثاثیه‌ی خود را به اشکالی که زشتی باورنکردنی‌شان محصول تصوری وقاد، هر چند مخوف بود می‌ساختند ازآن سالها به بعد تب تجدید حیات گردآوری اشیاء عتیقه آن را کامل کرد. خانه‌های کارگری، که تمامی این زیورآلات را با بودجه‌ی اندک خود تقلید می‌کردند، فقط اندکی از مزبله بهتربود. بدین ترتیب جدای از اینکه اتاق تا چه حد می‌توانست حقیر باشد، می‌بایست از این زیورآلات خالی می‌شد من در *بلومزبوری* درخانه‌ی استیجاری زندگی می‌کردم که تمامی گلدانهای روی طاقچه‌ی بخاری شکسته بودند، و بدین ترتیب آنها ارزش زیباشناختی‌شان، یعنی گل بودن را از دست

---

[1] . ماده ای برای شفاف کردن سطوح (م.)

[2] - Cloisonne. شیئی تزئینی که درآن رنگهای مختلف بوسیله ی رشته ای ازفلزازهم جدامیشوند :

داده بودند. به نظر نمی‌آید آئین و کیش بی نظمی وآشفتگی درهیچ جائی به اندازهٔ تزئین پیش رفته باشد. این آئین برتمامی دوره‌ای که ازسال ۱۸۳۰م. شروع شد تسلط داشت؛ بدترین هجوم این آئین به‌وسیله‌ی تحسین چیزهای بسیار زشتی که در نمایشگاه برزگ ۱۸۵۱م. *لندن* و۱۸۷۶م. *فیلادلفیا* ارائه شد، مشخص می‌شود، و تا سالهای هشتاد قرن نوزدهم یعنی زمانی که جنبش زیباشناسی به رهبری *ویستلر*[۱] و *ویلیام موریس* و همکارانشان شکل گرفت، انتقادی را به خود ندیدند. را حتی با چیزهای زائد زشت، هنر نابجا، محصولاتی که کاربردی نداشتند و پلشتی تزئینی همراهی می‌شد.

با شکسته شدن فرم، بی شکلی به‌لحاظ نظری نظام‌مند شد: این‌دوره قابلیت و فضیلت ضرورت را خلق کرد. زیرا روح رمانتیسم، همانطوری‌که در خرابه‌های قرن هیجدهمی و چشم اندازهای بی‌پیرایه، یا در *جاردین انگلیز* [باغ انگلیسی] قرن نوزدهم؛ اساساً انکار اهمیت فرم، بسیار بیش از این توجیه فرایند فروپاشی بود. با عقب نشینی از نظارت منظم جمعی، بر "امور" طبیعی، نامنظم و نامحدود بیش از اندازه تأکید شد–و این نکته در تاقچه‌ی نسیان قرار گرفت که طبیعت بکر نمی‌تواند در حاشیه محیط *پارینه‌فنی* سرانجام بدون توسل به نظارت جسورانه جامعه برزمین وکاربری آن به حیات خود ادامه دهد. برای آنکه طبیعت، دست نخورده و تخریب نشده باقی بماند آدمی می‌بایست به‌طورجمعی ابزار مناسب بهره گیری را تعیین نموده و از گشودن باب مالکیت رقابتی به‌خاطر تأمین منافع عامه خودداری نماید.

سر ویدال پرایس[۲] یکی از هواداران عمدهٔ طراحی *رمانتیک* می‌نویسد"زیبائی تا کنون خود به تنهایی هدف بوده است" زیبائی در اندیشه و ذهن *رمانتیک*، به معنی نظم و هدف

---

[۱] . Whistler

[۲] . Jardin Anglais

مشخص فایده‌گرایانه بود: برنامه‌ریزان متاخر ذهن خود را در مسیر دیگری قرار دادند و تلاش کردند که مقوله‌های زمخت، نامنتظره، تباهی، سازمان زدایی شده و تکه تکه شده راحفظ–و درصورت ضرورت اشاعه–دهند. آنها درختان بدشکل رابه درختان خوش ترکیب چشم‌اندازهای صخره‌ای را به مرداب‌های زنده و دارای گیاهان پرپشت، مخروطیان بسیار ظریف را به درختان گرد متقارن نظیر شاه بلوط هندی وافرا ترجیح دادند. آنچه آنها درپی آن بودند نه چشم اندازی دارای قابلیت زندگی بلکه چشم‌اندازی خوش منظره و تماشایی بود. قصد و نیتی که آنها نسبت به طبیعت آشکار کردند تا حدودی ریشه در مفهوم موردنظر آنها در معماری یعنی صومعه‌های ساختگی وخرابه‌های جدید [*مامفورد* در اینجا به طعنه متوسل می‌شود] نظیر قلعه‌ی سست *پیشلزبرگ*[1] نزدیک *پتسدام*[2] که به سبک *انگلیسی* ساخته شد، داشت.

به‌عبارتی، پرستش تاریخ ملی چیزهایی را به رسمیت شناخت که معماران کلاسیک با فرمهای ایستای‌شان به چشم پوشی ازآنها–خصیصه‌ی پویائی زمان و تأثیر ماندگاری بر فرم–تمایل داشتند. اما متأسفانه رمانتیک ها علاقمندی خود را بر فرایند گذشته‌ی در چرخه‌ی رشد–مرحله‌ی زوال و مرگ–متمرکز کردند. آنها می‌بایست بدویانی باشند که بر فرض با نوزاد زنده شروع کرده‌اند: اما در حقیقت آنها منحطانی بودند که با جسد شروع کردند.

عاقبت الامرآئین و کیش را توسل به امور نامتعارف شکل مبدل بازار آزاد–کاربست عمده فروشی در مواجهه با محیط–بود. مفاهیمی چون تصادفی، پیش‌بینی نشده ونامعقول به ارزش‌های جدید تبدیل شد. هرآنچه به الگوی منتظم تقلیل نمی‌یافت، هرآنچه نظارت

---

۱. Pichelsberg
۲. Postdam

جمعی انسان را نفی می‌کرد و سازماندهی انسان را به چالش می‌طلبید و از سنجش انسانی تن می‌زده مورد ستایش واقع می‌شد.

این آئین و کیش همان طوری که ازواژه‌ی "منظرگرایی" برمی آید، ریشه در نقاشی منظر قرن هفدهم داشت، به نتیجه منطقی در نقاشی‌های ترنر[1]، که معاصر *وات*، *بنتهام*[2] و *استفنسون*[3] بود، رهنمون شد. از آنجائیکه *ترنر*، اعتقاد و باور به بی‌شکلی را به شکلی نمادی به وضعیت نهایی‌اش سوق داد؛ تمامی واقعیتهای حلب زمین، ساختمان، درختان، انسان در مضامین فوق‌العاده فضایی به باد و هوا مبدل شد. محیط جدید صنعتی زیر چادر سنگینی از دود، همان گونه که بود به شکل روحی بدون جسم درآمد.

ترنر این حقیقت را به چنگ آورد و آنرا خلاقانه به کار گرفت. معمار پشت پرده‌ی مضامین فضایی ناپدید شد: قلعه‌ای بر روی یک دماغه که به لکه‌ای نامشخص و دوست داشتنی تبدیل شد و همین طور یک کارخانه یا پل خط آهن درکنار رودخانه ای کثیف. تأثیر عام این جریان، کم اهمیت و ناچیز نشان دادن تلاش و کوشش جدی انسان در بیان منتظم امور بود. از این نقطه نظر برای موفق بودن ، ساختمانها می‌بایست به خرابه مبدل شوند و پلانهای منتظم ناکارآمد از آب درآیند.

به همین دلیل *رومانتیسم* به‌خاطر تمایل همه جانبه‌اش به ستایش نظم سازمانی *قرون وسطایی*، ضداجتماعی وضدمعماری بود. بی‌قاعدگی تنها قاعده‌ای است که *رمانتیسم* به رسمیت شناخت و طبیعت وحش تنها مأمن متناسب آن بود.

بی‌شک نیاز به بیان جدیدی از حالات روحی در مواجهه با زندگی یکنواخت و ایستا ضروری بود. اما کاربست این معنا و تمایل در رابطه با ساختمانهای شهری، شهر را به

---

[1] J.M.W.Turner(م.) (۱۸۵۱- ۱۷۷۵م.) نقاش انگلیسی.

[2] J.Bentham(م.) (۱۸۳۲-۱۷۴۸م.) فیلسوف و دانشمند علوم سیاسی اهل انگلستان.

[3] G.Stephenson(م.) (۱۸۴۸- ۱۷۸۱م.) مهندس انگلیسی. نخستین سازنده قطار حمل بار و مسافر.

جنگل ماشینی مبدل کرد که در حقیقت معادل شهری پارک چشم انداز به‌شمار می‌رفت که اساساً در نوشته‌های *ریتن*[۱]، *گیلپین*[۲]، *پرایس*، *دانینگ*، گرچه این *رمانتیستها* برای به‌رسمیت شناختن دستاوردهای شوم شهری خود تاحدودی آماده شده بودند–بسط یافت. غیرمنتظره، غیرمنتظم و تکه تکه شده، به اندازه‌ای در شهرهای قرن نوزدهم، قدیمی یا معاصر شایع یود که همان دقت و بهم پیوستگی انتظام ماشینی را که می‌بایست به شکلی معقول ظهور آن‌ها را در تمدن جدید انتظار کشید، از دست رفت شهرهای جدید به مثابه‌ی تبلور فرهنگ ماشینی یا بعنوان محیطی که عاملانه برای تولید ماشینس طراحی شده بودند معیوب و ناکارآمد بودند. بخش عمدهٔ معماری "نو" در بیست سال گذشته ، با ستایش یک‌جانبه از کارخانه به مثابه استاندارد فرم را می‌بایست به‌عنوان تلاشی بی‌نهایت بی‌موقع درساختن شهر فایده گرا مدنظر قرار داد:

۱۳: پیروزی آهن

به‌هرحال بخشی ازساختمان سازی به‌طور تصادفی چیزی فراتر از بی‌نظمی غیرمتعارف یا پلشتی استاندارد شدهٔ محض را از خود بروز داد که بر استفاده از آهن متکی بود. در اینجا و نه جاهای دیگر، *عصر پارینه‌فنی بی‌نظیر* بود؛ و در همین اینجا بود که نخستین رهیافت در خصوص فرم منسجم، در طراحی و ساخت بناهای بزرگ آهنی پدید آمد.

هواداران اصل سودمندی هنگامی که درخصوص فرم مصنوعات جدید صنعتی می‌اندیشیدند لاجرم، تبدیل آهن به مصالح طبیعی یا مصالح طبیعی به آهن را نیز مورد غور و تفحص قرار دادند. محرک اولیه برای این تغییر و تبدل احمقانه بود: شبیه سازی رگه‌های

---

۱ .Repton

۲ .Gilpin

چوب خوب طبیعی در چوب‌ها و فلزات بی‌ارزش دستاورد خاص تزئینات پیش پا افتاده‌ی *رومانتیک*، نظیر تبدیل نوعی گچ یا "سیمان" به مرمر در دورهٔ *باروک* بود: *شینکل* این انحراف و نابهنجاری را با خود از *انگلستان* به *آلمان* برد. اما محرک دیگر با در نظر گرفتن الزامات زندگی جدید و توانمندی‌های جدید ماشین به اندازهٔ کافی مطلوب بود. *رابرت دال آوئن* دربحث از معماری *مؤسسه ی اسمیتسونی*[1] جدید، پیش بینی کرد زمانی خواهد رسید که آهن به‌صورت گسترده در تمامی انواع ساختمان‌ها به‌کارگرفته خواهد شد. مدتها قبل فاستوس ورانتیوس[2] در قرن شانزدهم پیشنهاد کرده بود که از آهن در تمامی دیوارها و سقف ابنیه بزرگ، نظیر کلیسا استفاده شود.

در نهایت این پیش بینی‌ها و امیدها برآورده شدند. در اواخر قرن هیجدهم اولین پل فلزی درجهان *غرب*–چین مدتها قبل از آهن استفاده کرده بود–بر روی *سورن*[3] ساخته شد. و در همان اوایل قرن بیستم از آهن به‌عنوان چارچوب سقف در بازارهای مرکزی *پاریس* استفاده شد؛ زیرا کیفیت مطلوب آهن درفاصله‌گذاری، قدرت آن دربرش‌های مقطعی زیر فشار و کشش ، جایگاه خاصی را در احداث ساختمانها به آن بخشید. اولین قدم تعیین کننده در کاربرد آهن در ساختمان در اواخر قرن هیجدهم در *انگلستان*، احداث گلخانه‌های آهن و شیشه‌ای، به منصه‌ی ظهور رسید. این گرمخانه‌ها ابداع عصر *نو فنی* بودند: *آلبرتوس مگنوس*[4] که درقرن سیزدهم شهرتی به‌عنوان جادوگر بهم زده بود، گلهایی را به بازدیدکنندگان نشان داد که در اواسط زمستان که احتمالاً در گلخانه‌ی شیشه‌ای پرورش

---

[1] Smithsonian Institution: مؤسسه ای که درسال ۱۹۴۶ در واشنگتن دی.سی. از میراث برجای مانده ازجیمز اسمیتسون برای "نضج ونشر دانش" بنیان گذاشته شد. (م.)

[2] . Faustus Verantius

[3] .Seuern

[4] . Albertus Magnus

یافته بودند–این گلخانه‌ها به‌عنوان بخش‌هایی از واحدهای مسکونی یا بخش اصلی یک باغ، در خانه‌های بزرگ ییلاقی *فرانسه* و *انگلستان* متداول شد.

این تلاش در نهایت در طراحی *کریستال پالاس*–نمادگرایی که ازهمه لحاظ متناسب است–در *لندن* به‌وسیلهٔ جوزف *پاکستون*[۱] که به شهرت درساخت گرمخانه‌ها دست یافته بود، تبلور یافت. *کریستال پالاس* بزرگ درهاید پارک نمایشگاه صنعتی سال ۱۸۵۱م. را در خود جای داد که اولین نمایشگاه در مقیاس بین المللی بود. *کریستال پالاس* به‌عنوان شاهکار فنی و کاربست خلاق طراحی مدرن با مصالح جدید احتمالاً کمک مؤثری در فنون احداث ساختمان پس از رواج تاق *رومی* وپشتبند یا شمع معلق بوده است. اسکلت نسبتاً سبک آهنی جایگزین فرمهای سنگین و حجیم بنایی شد، مضافاً احجام صلب و دیوارهای باربر قدیمی جای خود را به فضاهای بازی دادند که با ورق‌های شیشه‌ای محصور می‌شدند. آنچه بزرگ و جادار بود. صرفاً با قراردادن خطوط ساخت میان چشم و چشم‌انداز یا آسمان از بیرون بزرگ وجادارتر شد.

در کلیساهای جامع قرن سیزده، عمارت‌های مجلل و منازل شهری قرن شانزدهم، درمسکن اوایل قرن نوزدهم *انگلستان*، انسانها از همچو سطوح وسیع شیشه‌ای نهراسیده بودند. حال آنها در برابر امکاناتی که دستاوردهای ماشینی پیش رویشان گشوده بود خود را جمع وجور "ترسیده" کرده بودند. هنگامیکه زمان آن فرا رسید اختراعات شجاعانه‌ی *پاکستون* به دیگر ساختمانهای شهری سرایت نماید، نتیجه اجتناب و کناره‌جویی بود. جیمز *باکینگهام* از پرکارترین نویسندگان *مدینه فاضله‌ی ویکتوریائی*، شهری را به تصویر کشیده بود که کوچه‌هایش به‌وسیله تاقهای آهن شیشه‌ای مسقف شده بود: این تاقگان را می‌شد اینجا و آنجا به‌عنوان بخش اِلحاقی به میادین خرید از ناپل تا *وست مینستر* احداث کرد. اما

۱. Joseph Paxton

هیچگونه تشابه و توافق واقعی میان این فرم معماری خلاق ومحیط جدید به چشم نمی‌خورد.

آیا نیازی به تأکید برعلل [این ناهماهنگی] وجود دارد؟ شیشه به مثابه ماده‌ای همه فن حریف نیازمند هوایی پاک و تمییز بود. سطح صیقلی آن جاذب دود و کثافت نبود اما امکان انباشت آنها را فراهم می‌کرد و بدین ترتیب کیفیت مطلوب خود را از دست می‌داد. شیشه می‌توانست به بهترین وجه درشهرهای عصر *نو فنی آلمان* که در اطراف آبراهه‌ها با مقدار زیادی آب وآلودگی کمتر قرار داشتند، به کار رود: اما در شهر *پارینه‌فنی* در تعارض آشکار با بقیه محیط قرار داشت: در هر حال هزینه ارزان اولیه به واسطۀ هزینه‌ی زیاد نظافت خنثی می‌شد.

حتی درخشانترین فروشگاههای بزرگ آهن وشیشه ، نظیر فروشگاه بن‌مارشه در *پاریس* به‌سرعت غرق کثافت ودوده می‌شد.

طرفه اینکه عدم بصیرت عصر *ویکتوریا* در مواجهه با محیط قابل مشاهده ، ناتوانی خود را به عمیقترین وجه در استفاده از شیشه نشان داد. زیرا تنها ساختمان که شیوه‌ی *پاکستون* به‌طور گسترده در آن به‌کار گرفته شد کثیف‌ترین بخش شهری، یعنی ایستگاه راه آهن ،آخرین جایی که شیشه می‌توانست بطور سودمند در آنجا به‌کار گرفته شود بود. بسیاری از آشیانه‌های قطار در ایستگاههای جدید پوسته‌های عظیم شیشه و آهن بود. این بناها از ایستگاه *سنت پانکراس* در *لندن* که درسال ١٨٦٦م. میلادی ساخته شد تا ایستگاههای بسیار متأخر *فرانکفورت* یا *هامبورگ* به‌طور مجرد بسیار زیبا بودند–بالاخص بناهائی که پس از *تالار بزرگ ماشین* در نمایشگاه سال ١٨٨٩م. *پاریس* ساخته شدند به راه حل کامل مهندسی ومعماری در زمینۀ فاصله‌گذاری دست یافتند.

اما تأثیر واقعی پوسته‌های شیشه‌ای ممانعت از انتشار دود و بوی بد لوکوموتیوها در هوای اطراف بود: از اینرو آنها موجبات تمرکز بیش از اندازهٔ گاز و گرد و غبار فراهم ساختند که به تازه واردین خوش آمد می‌گفت و باعث ترک سریع ایستگاه از سوی مستقبلین می‌شد. مضافا اینکه پوشش شیشه‌ای تقریبا نظیر آهن و آجر در مقابل اشعه‌ی خورشید مات و کدر می‌شد خلاصه اینکه استفاده بد از شیشه، بسیار مضحک بود. تعجبی ندارد‌که این روش جدیددرساخت وسازمی بایست منتظربهینه سازی دستاوردهای فنی عصر *نو فنی* یعنی برق، تقطیر ذغال سنگ و شهرهای بدون دود می‌ماند.

ارزان شدن فولاد با استفاده ازروش بسمر[۱]، تأثیر مستقیمی بر معماری برجای نگذاشت فرم "معماری" به آرامی در دههٔ هشتاد "قرن نوزدهم" بالاخص در دست معماران برجسته‌ای که برصحنه ی شیکاگو تسلط داشتند، یکپارچه شد. *معماران امریکایی* در نتیجهٔ رقابت بر سر بخش‌های مرکزی در شهرهای *امریکائی*–رقابتی که در وهله‌ی نخست به‌واسطهٔ ناکافی بودن سامانه‌های حمل و نقل زمینی و نبود امکان ارتباط فوری لفظی درفاصله‌ی دور– که از کنترل ارتفاع ساختمانی دنیای قدیم و مقررات شهرداری‌ها رها شده بودند، از سال ۱۸۶۰م. به بعد بنا بر درخواست مالکین زمین مجبور شدند ارتفاع ساختمان بنایی را افزایش دهند. برای بالاتر رفتن، دیوار تکیه گاه می‌باید به‌شکل غیرعادی در پایه ضخیمتر شود که باعث کاهش فضای قابل اجاره می‌شد. مصالح جدید وشیوه‌ی جدید ساخت و ساز راه حل موردنیاز برای مواجهه با این معضل بود.

در دههٔ چهل قرن نوزدهم یک مهندس *نیویورکی* به‌نام جیمز *بوگاردو*[۲] از عناصر فلزی به‌عنوان ستون تکیه‌گاه استفاده کرد و به‌مقدار زیادی نمای ابنیه‌ی تجاری را وضوح بخشید.

---

۱ . Bessemer

۲ . James Bogardus

همزمان آهن در تیرهای افقی نیز به‌کار بسته شد؛ و از آنجائی‌که آهن زیر حرارت قدرت خودرا از دست می‌داد، عناصر فلزی به‌وسیله‌ی مصالح ضد-آتش محاط شدند. زمانیکه قسمتهای مختلف به یکدیگر وصل می‌شدند همچنان‌که ابتدا به‌طور نظری به‌وسیله‌ی *لروی بوفینگتون*[۱] و عملا برای نخستین بار به‌وسیلهٔ *میجرجنی*[۲] در شیکاگو در *ساختمان بیمهٔ هوم*[۳] (۱۸۸۵م.) و به‌طور کامل در *لیتربیلدینگ*[۴] (۱۸۸۹م.) به‌کار رفت و نوع جدیدی از ساختمان یعنی قفسه‌ی آهنی و دیوار حائل پدیدارشد. این یافته‌ها، اسکلت‌های محلی و ابنیه‌ی تخته کوبی شدهٔ خانه‌های روستایی قدیمی *امریکا* را به فرم‌های عظیم *پارینه‌فنی* تبدیل کردند. دیوار بیرونی به حد و کرانه‌ی صرف فضای درونی ، نظیر *کریستال پالاس* تبدیل شد و ساختمان به جای آنکه یک پوسته باشد، اساساً به اسکلت-اسکلتی با ارگانها و اعضای داخلی برای متعادل کردن حرارت و سیرکولاسیون ، با یک پوسته‌ی سخت بیرونی- تبدیل شد.

این ابداع به‌مقدار زیادی ساخت ابنیه‌های پیچیده را تسهیل کرد؛ و استعدادهای برجسته‌ی معماری زمان، نظیر *لوئیس سولیوان*[۵]، به‌سرعت از آن بهره گرفتند و بسط منطقی آنرا تشدید کردند. متأسفانه، بمثابه بسیاری از ابداعات *ژانوسی*[۶]، ویژگی ضداجتماعی این شیوه‌ی جدید مورد استفاده قرارگرفت. این سیستم ساخت و ساز برای تحصیل حداکثر کرایه از قطعه زمین از طریق ازدحام بر روی آن و اسکان یک هزار نفر بر قطعه‌ای که پیش از این میزبان یکصد نفر بود، مورد بهره‌برداری قرارگرفت. نتیجه این روند، تشدید بورس

---

۱ . Leroy Buffington

۲ . Major Jenney

۳ . Home Insurance Building

۴ . Leiter Building

۵ . Louis Sulivan

۶ Janus دراساطیر یونان به الههی دروازه‌ها وآغاز و پایان اطلاق می‌شود که دارای دو چهره است که یک چهره به عقب و یک چهره به جلو نگاه می‌کند. که در اینجا منظور دوگانگی است. (م.)

بازی زمین، ازدحام، افزایش گره‌های ترافیکی-غالباً فقدان نور روزانه و فضای مطلوب کار در ابنیه جدید-همچنین تمایل دائمی به افزایش ارزش زمین و ساختمان نقدینه سازی مجدد ارزش‌های اولیه بر مبنای تراکم احتمالی، و توسل به ترقی ارزش زمین و ساختمان به‌عنوان بهانه‌ای برای افزایش تراکم بود. در نهایت فرم شهری به‌مثابه‌ی برجی سر به فلک کشیده درخواست‌های واقعی زنان و مردان را تحت الشعاع ملاحضات مالی قرار داد.

از نقطه نظر صرف زیباشناختی، اولین آسمانخراش *شیکاگو* نوعی پیروزی به شمار می‌رفت، که به‌وسیله طراحی‌های متأخر عقب رانده نشده‌اند: آنها را می‌بایست در کنار اولین کارخانه‌های پنبه‌ریسی *منچستر*، *کریستال پالاس*، *پل بروکلین* و ابنیه‌ی معاصرش یعنی *برج ایفل* قرار داد. این بناها تظاهر و بیان قدرت و نظم بودند که ذاتی مجتمع جدید ماشینی به شمار می‌آیند. آنها بناهایی بودند که به شکل هدفمند برای کمک به سازمان تولید ماشینی عرضه‌ی کالاها در ساختمانهایی با تهویه خوب، انتقال ترافیک از روی رودخانه‌های عریض و به‌عنوان نشانه‌ای از دستاوردهای فن شناختی، یعنی ابزار منطقی در جهت غایات منطقی طراحی شده بودند که تأثیر اندکی بر مابقی محیط داشتند. در عصر فایده گرایی، ماشینی شدن واقعی یک استثنا باقی ماند؛ مصالحه‌های خام در فرم که هنوز ماشینی نبودند، ماشینی شدن عاطفی و خیال برانگیز، ماشینی شدن ناکامل به سیطره‌ی خود تداوم بخشیدند.

با این‌حال تمامی این فرم‌ها مفهومی مقدماتی، مفهومی که می‌بایست به‌مقدار بیشتری با شروع عصر *نو فنی* در صنعت تعمیق شود، داشتند. *کریستال پالاس* راه را برای مصالح مصنوعی وسطوح تمیز و خوش ساخت باز کرد که در معماری شهری عصر *نو فنی* مورد استفاده قرار گرفت: *برج ایفل* راه را برای دیرک‌های برق و برجهای فرستنده‌های رادیویی باز کرد: آسمانخراش‌ها به‌واسطهٔ سازمان تجربی‌شان، نوع جدیدی از ساختمان را با فضای داخلی منعطف، قابل تنظیم از نسلی به نسلی دیگر در رابطه با تقاضاهای جدید امکانپذیر

ساختند. مردم از بالای برجهای فولادی که تقریبا از همان ارتفاع برج *ایفل* برخوردار بودند– هم چنان که از بالای چرخ و فلک و سرسره‌های پارک‌های تفریحی–در فرود هواپیما، اوج گرفتن و شیرجه در فضا از زاویه‌ی دید جدیدی اطلاع یافتند. در چارچوب طرح مشترک صنعتی، نظم جدید و یک فرم متناسب به آرامی و در نهایت در هم ادغام می‌شدند.

١٤: دور از ازدحام دیوانه کننده

آنهائی‌که تمدن *پارینه–فنی* را ارزش گذاری کردند به تحقیر حومه تمایل داشتند؛ در حالی‌که آنهائی‌که نسبت به اصوات و مناظر روستائی حساس بودند و از مشغله‌های روستایی لذت می‌بردند، زمانی‌که توانستند از دیوارهای سیاه *ذغال‌شهر* گریختند.

در سراسر این دوره، علی رغم اینکه محرک و انگیزه‌ی گریز نتوانست بیماری صنعت گرائی را التیام بخشد، اشکال خاصی بخود گرفت؛ که بلادرنگ فشارهای روزمرگی وتبعات آنرا خنثی کرد. در روستا به جای پرخاشگری ،جنگ وسرقت؛ در عوض جاه طلبی، آبادکردن زمین‌های جدید؛ در عوض بوی تعفن، طراحی پارکها و چشم اندازها؛ به جای تأمل، این شاخ به آن شاخ کردن، در فکر غوطه ورشدن و مطالعه و گردآوری نمونه‌های گیاهی در خلوتگاههای روستایی وجود داشت. برای طبقات متوسط درحال نضج قرن نوزدهم، خلوتگاههای رومانتیک، ساخت ویلاها و خانه‌های ییلاقی در حومه، جائی‌که گسترش مجتمع *ذغال‌شهر* موقتاً در تنگا قرار می‌گرفت، بدل شد. در شهر، *مارس*[١] و *ولکان*[٢] دوست یکدیگر شده بودند و *ونوس*[٣] فراموش شده، بدنبال مایهٔ تسلی کانون خانواده در حومه دور دست بود.

---

[١] : (دراساطیررومی) خدای جنگ (م.) Mars.

[٢] : (دراساطیررومی) خدای آتش و فلزکاری (م.)Vulcan.

[٣] : (دراساطیررومی) الهه عشق و زیبائی (م.)Venus.

محرک زندگی در حومه احتمالاً از پناهگاههای موقتی چشمه‌های آب معدنی یا تفریحگاههای تابستانی سرچشمه گرفته بود. *ون ویک بروکس*[۱] خاطر نشان می‌کند که در کشف هر تفریحگاه تابستانی با اهمیت درامریکا، هنرمندان و نویسندگان، یعنی کسانیکه زندگی را با استانداردهایی متفاوت از عملگرایان قضاوت می‌نمایند، مسئولیت اصلی را بر عهده داشتند: آنها باحساسیتی که به محیط داشتند، به‌مثابه‌ی عصای جادویی، مکانهائی را که هنوز چشمه‌های حیات در آنجا جاری بودند، نشان دادند. متأسفانه تأثیر این مراکز تفریخی بسیار محدود بود: حتی شمار اندک بازدیدکنندگان از این محل‌ها سرانجام به شهر باز می گشتند تا در خیابانهای دودگرفته، شور و شوق زندگی را زایل نمایند.

حومهٔ مدرن به شکل ابتدایی در قرن شانزدهم با کارکرد و هدفی متفاوت از حومهٔ شهر *قرون وسطایی* وجود داشت که ترجیحاً به‌عنوان تفریحگاه و سکونتگاه تابستانی عمل می‌کرد. در حومه تلمیحی جدید از دربار *انگلیس* مشاهده می‌شد. اغلب اشراف و نجبا درحومه‌ها مستقر می‌شدند زیرا در آنجا امکان نفس کشیدن بیشتر بود، حومه بهداشتی‌تر و به‌واسطهٔ دوری از شهر خلوت و آرام بود؛ همچنین برای کالاها و محصولات فضای بیشتری در اختیار بود که بزرگ و جادار و هم دارای باغات دلپذیر بودند. بنابراین هراس کمتری از ابتلا به بیماریها در مقایسه با دیگر جاها وجود داشت؛ آب عالی و بسیار دلپذیرتر از هر زمین و دشت ها می‌باشد.

در این مختصر امتیازات حومه جدید، یعنی آب و هوای پاک، سکوت، فضا و زیبائی روستایی جمع بندی شده است. طی سه قرن بعد با ازدحام جمعیت در حومه تقاضا برای فرار از آن اجتناب ناپذیر شد: اگر کسی به ابتکار خود اینکار را نمی‌کرد، نسخه پزشک

[۱]. Van Wyck Brooks

می‌توانست آنرا تجویز نماید. *سوآم جنینز*[1] در ۱۷۹۵م. به همسران بازرگانان که از دود *لندن* احساس خفگی می‌کردند توصیه کرد در *کلافام*[2] ویلائی دست و پا نمایند؛ گرچه این تمایل به کندی در شهر صنعتی که گزینه‌ی دیگری برای آن متصور نبود تعمیم یافت، با این حال مشخصه‌ی غالب شهرهایی با کارکردمختلط "صنعتی وغیرصنعتی" بود که اشراف روستائی و کسانی‌که دستشان به دهن‌شان می‌رسد به آنها نفوذ کردند. نخست امکان زندگی در حومه به کسانی محدود می‌شد که امکان تأمین یک اسب و درشکه برایشان فراهم بود و یا می‌توانستند به‌وسیله دلیجان عمومی بطور روزانه به شهر رفت وآمد می نمایند. اما در حدود۱۸۲۰م. در *لندن*–بعدها البته در جاهای دیگر–

IV : *شهرصنعتی* [۱۳] *رمانتیسیسم و انسانگرایی*

[تصویر بالا] مستغلات *خیابان فارینگدون لندن*: ویژگیهای مسکن الگو برای طبقه کارگر در شهرهای بزرگ که در آلونکهای قدیمی و یا نواحی جدید احداث شده بودند. این رویه تلاشی برای غلبه برقیمت زیاد زمین از طریق، افزایش شمار ساکنان و در نتیجه کاهش فضای زیستی تمامی خانوارها به مثابه زاغه نشینی نیمه سازمان یافته بود. صرفه جویی در هزینه‌های ساختمان که برخی مواقع برای توجیه مسکن بلندمرتبه‌ی شهری پیش کشیده می‌شد بواسطهٔ هزینه بالای نگهداری به هنگام جایگزینی خدمات تخصصی که مابه ازای پولی دارند به جای خدماتی که خود ساکنان ارائه می‌نمایند،خنثی می‌شد.

[تصویرسمت راست ردیف دوم] مسکن الگوی طبقه کارگر که در *نمایشگاه بزرگ* به سال ۱۸۵۱م. به نمایش گذاشته شد. چهار آپارتمان در یک واحد، که به پلکان بیرونی مجهز

---

[1]. Soame Jenyns

[2]. Clapham

بودند. هر یک دارای یک سرسرا، اطاق نشیمن و سیستم حرارتی (٤٦مترمربع) با آشپزخانه، ظرف شویی، طاقچه، چاهک زباله، تهویه، ذغال دان و قفسه گوشت؛ سه اطاق خواب با تهویه بیرونی (یکی به وسعت ٤٦ مترمربع و دو تای دیگر ١٥ مترمربع)، توالت که آب آن از یک مخزن تأمین می‌شد. این آپارتمانها از آجر توخالی ساخته شده بودند که براساس معیارهای، اواسط قرن نوزدهم، عالی، اما گران قیمت بودند: که همچشمی و رقابت با آنان را دشوار می‌ساخت. از این رو "مستغلات الگو" تنها بدیل معمولی آنها با طراحی نامطلوب و کسل‌کننده بود *ساختمانهای وایت* در *بروکلین* قبل از نسل حاضر گرچه کوچک بودند و دارای ترکیبی آلاچیق مانندی از آپارتمانها حول حیاطی نسبتاً بزرگ بودند، استثنایی قابل توجه به شمار می‌رفتند.

[تصویر سمت راست ردیف سوم] کارخانه *کالینز* در *کالینز ویل ایالت کانکتیکات.* کارخانه تولید تبر و ابزارآلات تیز که در سال ١٨٢٨م. تأسیس شد. صاحبان صنایع در ابتدا به جهت امتیازات عالی این کارخانه‌ها که درحومه قرار داشتند، به خود می‌بالیدند؛ مدافعان این نظام کارخانه‌ای مدعی‌اند که بیشتر شرارت‌های نسبت داده شده به این سیستم ناشی از تجمع بیش از اندازه شهری بود. روستاهای صنعتی نظیر *کالینزویل*، خاص *نیوانگلند* سالهای قبل از ١٨٧٥م. بودند که از طریق *اوهایو* به *ویسکانزین* راه یافته بودند. شهرهای کارخانه‌ای *آمریکا* نظیر *سیراکوز*، *روچستر*، *گراند راپیدز*، اگر چیزی درمورد *مونسی و ایندیانا*(به لیندز میدل تاون[1] مراجعه کنید) نگوئیم نظام کلبه‌ای مسکن و خیابانهای درخت کاری شده را حفظ کردند. که می‌توان به این ویژگیها حفظ برخی باغات و فرصتهای شکار و ماهیگیری در شهرهای ابتدایی کشاورزی را نیز افزود. اما حیات اجتماعی در این مراکز کارخانه‌ای

[1]. Lynd’s Middletown

همچنان فقیر باقی ماند. غالباً محیط طبیعی همچون مجموعه شهرهای تولیدکننده ابزار و آلات برنزی در دره‌های اطراف *واتربوری* به وضعیت مصیبت باری نزول کردند.

[تصویرپایین] مدل پیشنهادی روستای صنعتی. در این جا کلیسا و مدرسه آن طور که شاید و باید احداث شده‌اند؛ اما تنها فضاهای باز در دسترس در واحدهای همسایگی، خیابانها هستند: یک گام به عقب در مقایسه با *فوگری* سه قرن قبل .

[تصویر سمت چپ] بخشی از پارک مرکزی *نیویورک* که به‌وسیله‌ی *آلمستد*[1] *واکس*[2] طراحی شد: مثالی کامل از طراحی رومانتیک: جدایی عمدی معابر پیاده، معابر کالسکه‌رو و شریان‌های سراسری شهر: جهشی که به استقبال سازماندهی شهر مدرن رفت. با استقرار خانه‌ها در کنار این معابر و خیابانهای پیچ در پیچ و به عقب راندن باغ جلویی (با چند تغییر کوچک) به طرح حومه *رمانتیک* یا توسعه شهری قرن نوزدهم می‌رسیم.

IV : *شهرصنعتی*   [١٤] عهد آهن وشیشه

[تصویرسمت چپ بالا] پشت یک کاخ در *پتسدام*. استفاده ازشیشه در گرمخانه‌ها و جاپناها در ابتدا نوعی تجمل صنعتی بود: که موجد ساختاری شبیه کارخانه دورهٔ مدرن به لحاظ سبکی سازه، بازشدن فضا و قابلیت انعطاف در فضای داخلی شد. استفاده از اصول ساخت گرمخانه‌ها در باغداری به‌واسطهٔ استعمال اصول گرمخانه‌ای در دیگر انواع ساختمانها عملی شد. در حالی‌که گرمخانه فرم ابتدایی استفاده از نور خورشید و حرارت بود، به لحاظ فنی فرمهای بسیار ظریفی در تولیدحرارت و انرژی سر راه استفاده از آن قرار داشت: فرمهایی که متضمن گسترش نامحدود ساختمان مقابل خورشید، که مشخصه جامعه

---

[1] . Olmsted
[2] . Vaux

مدرن با طراحی و جهت گیری مطلوب است.–در تعارض با هراس زیانبار و غیرطبیعی بزرگ شهرها، که به‌وسیله معماران و شهرسازان عصر *پارینه‌فنی* و کلانشهرها طراحی شدند– می‌باشد.

[تصویرسمت راست بالا] کاخ مردم در *بروکسل*[۱]: معادل بسیار دمکراتیک خانه‌ی مددکاری است [پیش‌تر توضیح داده شده است] که به‌وسیله هورتا[۲] طراحی شد: مثالی برجسته از هنر نو، با نشانه‌ای از بیان و روابط کارکردی ، همچنین ظرافت فنی، که برخی مواقع طرح‌های مکعب گرایانه بسیار رسمی که به دنبال آن پا به عرصه گذاشتند، فاقد این ظرافت بودند. *هول هاوس*[۳](۱۸۹۲م.) و گالری هنر *وایت چاپل*[۴] (۱۸۹۹م.) که نشان دهنده شور و حرارات همسان در بیان بودند: این دو، جهشهایی در طرح متروپلیتن بودند که اهمیت اکیدی را به انواع مدرن سازمان و طراحی محله بخشیدند.

[تصویر وسط] *کریستال پالاس*: طرح سازنده‌ی گرمخانه [یعنی] جوزف *پاکستون*. این بنای شیشه وآهن طلایه دار یک عصر بود.(عکس :اوینگ گالوی).

[تصویرسمت چپ پائین] استفاده خانگی ازشیشه در پنجره‌های بزرگ ساختمانهای محلی از قرن شانزدهم به بعد را مشخص می‌کند. بالاخص بین سالهای ۱۷۸۰و۱۸۳۰م. در انگلستان خانه‌ی ردیفی نوعی آزادی و مهارت تمام عیاری را آشکار ساخت که آن را به ساختمانهای معاصر–دیوار معمولی، پنجره‌های بزرگ، پلانها و نماهای منطقی–متصل می‌ساخت: خانه هایی که راحتی و سهولت زیست در آن فدای تظاهر نمی‌شود. دیوارهای شیشه‌ای وآینه‌ای خصایص خانه و ساکنان آن را دگرگون ساخت.

---

۱ . Maison du Peuple
۲ . Horta
۳ . Hull House
۴ . White chapel Art Gallery

[تصویر سمت راست پائین] *مدرسه هنر گلاسکو* (۱۸۹۸م.) که به‌وسیله‌ی معمار *اسکاتلندی مکینتاش*[1] طراحی شد.این طرح به ارتباط مستمرمیان استودیو نقاشی قرن نوزدهمی و جلوه‌های زندگی جدید درمعماری اشاره داشت. نقاشان قرن نوزدهم خروج ازشهر و حرکت به سمت محیط زیست بسیار شاداب را: *فان تن بلو*[2]،*باربیزون*[3]، *آرلس*[4]، *ورپسود*[5] رهبری کردند. محلات مسکونی و کار این نقاط، خورشید و روشنایی را به واسطهٔ پنجره‌های بزرگ به قلب اتاق نشیمن کشاندند؛ در حالیکه رنگ آمیزی و فرمهای *امپرسیونیستی* درخواستهایی، بهداشتی در خصوص بهره‌مندی از روشنایی روز، هوا، نورخورشید و صراحت را پیش کشیدند.

[1] . Mackintosh

[2] .Fontainebleau : شهری دربخش مرکزی فرانسه واقع درجنگلی به همین نام کاخی به همین نام نیز وجود دارد که مقر پادشاهان فرانسه بوده است واینک به موزه تبدیل شده است.(م.)

[3] . Barbizan : نام مکتبی درنقاشی که درقرن نوزدهم توسط نقاشان منظردر فرانسه شکل گرفت. نام روستایی درشمال شرق فرانسه. (م.)

[4] .Arles : شهری درشمال شرق فرانسه که نشانه هایی ازخرابه‌های رومی درآن مشاهده می‌شود.(م.)

[5] . Worrpswde

زیست بوم جدید در حومه‌هایی نظیر *بارنز*[1]، *سنت جان وود*[2]، *هامپستید*[3]، و بعدها *بدفورد پارک*[4] شکل می‌گرفت.

در ابتدا الگوی خیابانی این بخشهای ویلایی جدید، منتظم باقی ماند. خانه‌ها، حتی اگر به لحاظ ظاهری تلون، گوتیک جدید را بازتاب می‌کردند، خانه‌هایی بزرگ و معمولی با پلان مربع و اتاقهایی سقف بلند بودند: معابر *شبه یونانی* با محرابی در هر اتاق اما بدون الهه. در تبعیت از اصول *رمانتیک*، الگوی خانه و قطعه زمین و باغ تغییرکرد بدین ترتیب که خیابانها از خطوط مستقیم حتی هنگامی که انحنا به لحاظ طبیعی اجتناب ناپذیر بود تن زدند؛ هنگامی که کیش طبیعت گرایی در اواخر قرن نوزدهم، برنامه ریزی شهری آلمان را مورد هجوم قرار داد خطوط همتراز حتی در ظریف‌ترین شکل خود به جهت بی‌نظمی که به وجود می‌آوردند به اصول راهنمائی غیرقابل تخطئی تبدیل شدندو این دهن کجی اغراق‌آمیز به رفتار مهندسانی بود که آنها را کاملاً فراموش کرده بودند. این واقعیت که حومه سرچشمه و بستر تجربی معماری جدید، و طراحی مسکن بود حتی پس از پذیرش لغزشهای فوق نیزهمچنان به قوت خود باقی است. در طراحی خانه‌ی حومه‌ای بود که *ریچاردسون* پیشرفتهای قاطعی را به سمت معماری جدید و پس از او *فرانک لویدرایت*[5] کسب کردند؛ درحومه بود که *کامیلو سیت* به شکلی کارآمد آموزه‌ی *پسا باروکی* خود از خیابانهای ناپیوسته را بکار بست و بدین ترتیب یکی از نخستین تلاشهای نظام‌مند برای انفکاک محلات مسکونی جدید از ترافیک عبوری شکل گرفت. به‌واسطهٔ امساک در سنگ فرش، جدول گذاری، احداث خیابانهای عریض، و دیگر تسهیلات پرهزینه بود که حومه

---

۱. Barnes
۲. St.John's Wood
۳. Hampstead
۴. Bedford
۵. Frank Lloyd wright

تجهیزات مطلوب‌تری را برای مسکن در مقایسه با شهر فراهم کرد: منابعی که بدین ترتیب پس انداز شد مستقیما برای درخت کاری، باغ و فضاهای باز هزینه شد. کشف اینکه فرمهای ساده‌ی طبیعی دردوره ای که همه معتقد بودند لوله‌های فلزی انتقال آب ارزان‌تر از پرچینهای مندارچه[1]، یا گلهای کاغذی کارخانه‌هایی که به شدیدترین وجه از انسان بهره‌کشی می‌کردند، بسیار ستایش برانگیزتر از گلهایی است که از زمین می‌رویند، بسیار کم هزینه‌تر از بدیلهای ماشینی هستند، موضوع چندان بی‌اهمیتی نبود. رهایی نصفه و نیمه [از مصائب شهر] با عمومیت یافتن جنبش حومه نشینی دستاوردهای آن را بر باد داد، ارزش زمین در حومهٔ تمامی شهرها و برخی مواقع در مناطق کشاورزی با ثبات بالا رفت. هنگامی که محرک گریز به حومه اقشار پائینی طبقه متوسط و کارگران آماتور را تحت تأثیر قرار داد، حومه به کاریکاتوری تمسخرآمیز یعنی ردیف کلبه‌های کوچک و تنگ، با قطعه چمنی در جلوی خانه، و فضای سبز کوچک در حال خشک شدن به همراه یک باریکه راه درپشت خانه–که درفاصله‌ی نیم ساعتی یا بیشتر از محل کار قرار داشتند تغییر چهره داده بود. حتی برای اقشار مرفه رشد واحدهای همسایگی حومه معمولا به معنی تشدید در استفاده از زمین بود که این نیز به نوبه‌ی خود به مفهوم تغییر در ارزش زمین و تشدید و استفاده‌ی هر چه بیشتر از آن به سمت پوشش کامل زمین بود. با خزش شهر به سمت حومه ، خلوص و انزوای حومه به همراه باغهای وسیع آن ناپدید شد: همان طوری که در نهایت تمامی بخش‌های حومه‌ای *چلسی* و *هامراسمیت* و *هامپستید* در اثر رشد *لندن* محو و نابود شدند.

دونکته را می‌بایست درباره ی این نوع جدید از جامعه خاطرنشان نمود نخست اینکه حومه جامعه ای جدا افتاده بود، این جدایی صرفاً انفکاک توپوگرافیکی از نواحی مرکزی شهر نبود بلکه ساکنانش به لحاظ جنبی نیز از دیگرطبقات اقتصادی منفک شده بودند. به

[1] احتمالاً پرچین گیاه مندارچه که بسیار پرپشت است برای ایجاد مجرای آب استفاده می‌شده است. (م.)

استثنای گروه کوچکی از بازرگانان خرده پا و کارکنانی که دست به هر کار می زدند حومه به لحاظ اجتماعی فقط دارای یک طبقه‌ی اجتماعی بود: حومه در حقیقت به "انحصاری بودنش" می‌بالید که به بیان جامعه شناختی بدین معناست که حومه نه شهر بود و نه می‌توانست به شهر تبدیل شود. مضافا زندگی درحومه جدایی کامل تولید از مصرف را ترغیب می‌کرد در آنجا دور از دوده و بوی عرق، میان صنایع ابتدایی که به تولید می پرداختند و خانه‌های حومه ای *رمانتیک* ، به استثنای خطوط آهن که این کالاها را به شهر می‌رساند، ارتباط ملموسی وجود نداشت.

در شهر صنعتی ، فقرا در معرض دید قرار گرفتند: گدایان دستانشان را در خیابان برای گدایی دراز می‌کردند: اگر چشم می‌گشودید ، می‌توانستید به فاصله‌ی پنج دقیقه پیاده روی در هر سمت، شاهد یک بیغوله و یا حداقل یک کودک زاغه نشین باشید. در حومه امکان آن وجود داشت که توهم جهان فاقد شرارات را بدون مواجه با بقایای ناراحت کننده ی نبوغیت اجتماعی حفظ کرد. در حومه کانون گرم خانوادگی با فراموش کردن استثماری که بخش عمده ای از گرمایش به آن اتکا داشت، شکوفا می‌شد. در اینجا، فردیت می‌توانست با بی‌خبری از نظام سخت گیرآن سوی خیابانهای انحناء دار و باغهای طبیعی اش رونق گیرد.

خلاصه‌ی کلام این که ، حومه ی رومانتیک تلاشی جمعی برای زیستی خصوصی یعنی: تلاش درجهت قابل تحمل کردن *ذغال‌شهر* برای مالکان بواسطهٔ تمهید استحصال سود از محصولات و اجتناب از شرور آن و داشتن بهترین‌های حومه و شهر بود. شعار ابتدا زنان و کودکان [برای خروج از شهر] شعار پرمعنایی بود؛ غریزه و امیالی که خروج طبقه‌ی متوسط فراهم ساختند بسیار عمیق بودند، زندگی در آلونک‌های کارخانه‌ای در معرض خطر

قرار داشت و بدین ترتیب صریحترین پند و اندرز، توصیه به فرار بود فرار با تمامی اموال، همچنان‌که "لوط پیامبر" با خانواده اش قبل ازجهنم سوزان *سودوم وعموره*[1] گریختند.

اما متأسفانه این شعارخردمندانه در رابطه با زنان و کودکان طبقه ی کارگر، علی رغم بسیاری از آرزوهای دست نیافتنی اواسط قرن نوزدهم در خصوص کرایه‌های ارزان و ترن‌های خاص کارگران که در یک چشم بر هم زدن می‌توانستند مسئله‌ی مسکن فقرا را حل نموده و اجازه دهند هر کس بخشی از زندگی روزانه را درمحیط روستا صرف نماید، بکار بسته نشد.

به اعتباری ، حومه سهم خاص زنان نسبت به مجتمع شهری جدید بود: زیرا حومه به تنهایی لوازم تربیت وپرورش کودکان رابرآورده ساخت. در این جا خانه‌ای که به ملاحظات مربوط به کار کودکان هوای کثیف و فحشا آلوده نشده بود، به گستره ی جدیدی نایل آمد: رمانهای عصر *ویکتوریایی* و والدین سالم و قوی *ویکتوریایی* تا حدود زیادی محصولات فرعی کانون خانوادگی حومه بودند. حومه نشینان با تشدید مفهوم خلوت و تنهایی بایرون[2] ها و *لامارتین*[3] های *رمانتیک* سرمشق خود قرار دادند.حومه نشینان فضیلت خصائص فردی را پایه گذاری کردند. اگر خلوتگاه فردی [امکان پذیراست] ، چرامذهب فردی، و چرامعماری فردی [امکان پذیرنباشد؟] *چارلز دیکنز* این هوس‌های فردی را درشخصیت *پیرمردی* به عنوان پدر آقای *ویمیک*[4] با خانه‌ی قلعه مانندش و خندق‌هایش و پل متحرک و مراسم سلام غروب در کتاب *آرزوهای بزرگ* به تصویر کشیده است. اما تقلید این هوس که از همان آغاز حال و هوایی تصنعی داشت در واقع غیرممکن بود.

---

[1] Sodom and Gomirrah. : شهرهای افسانه ای درحوالی بحرالمیت که به روایت انجیل، درنتیجه شرارت بالاخص لواط ساکنانش به آتش خشم الهی گرفتارآمدند. (م.)

[2] G.G.Byron.لرد جورج گوردون بایرون(۱۷۸۸-۱۸۲۴م.)شاعرانگلیسی.(م.)

[3] A.Lamartine(۱۷۹۰-۱۸۶۹م.) دولتمرد، مورخ و شاعر فرانسوی. (م.)

[4] . Wemmick

آرزوی خلوت، انحصاری بودن، آرزوی محیطی منزوی، همه از یک منبع سرچشمه می‌گرفتند. حقیقت این بود که روشهای جمعی اقتصاد تمدن *پارینه‌فنی* و زندگی مشترک اجتماعی، چیز وحشتناکی بود. تشخص کلبه‌ی حومه‌ای، که اینک خود را در رشد زائده وار تزئینات "عجیب وغریب" یا در گرته‌برداری دردآور از سبکهای تاریخی بیان می‌کرد، اعلام هنرستیزی پرشکوه این‌دوره بود که نه بینش و تیزهوشی فکری تحلیل شرایط خود و نه شجاعت و قدرت تغییر آنرا داشت. از طرف دیگر حومه طریق ریاکارانه‌ی بی توجهی بود: رها کردن موجود مدنی در محلات فقیر نشین.

در رابطه با صنف جنبش حومه نشینی، می‌بایست به این نکته توجه کرد که علی رغم بسیاری ازمحرکهای *رمانیستی*،حومه واکنشی مطلوب به شمار می‌آمد که نه به جهت دستاوردهایش ، بلکه به‌دلیل چیزهایی که مورد غفلت قرار داد، می‌بایست اصلاح بشود. رویهم رفته حومه نخستین تلاش نیمه-جمعی برای

ایجاد یک محیط زیست شناختی شهری برای طبقات متوسط و نه کل جامعه بود. این امر، هدفی منطقی بود. خانه‌های جدید در حومه بسیار جادار بود، و در مقایسه با خانه‌های ردیفی خفه و دلگیر خیابانهای شهرآفتابگیر، و با درختان، چمنزارها و باغاتشان برای چشم و گوش، شامه دلنوازتر از سنگفرشهای شهر بودند. کودکان در این فضاهای باز، با رودخانه ها و دشت‌های همجوارشان می‌توانستند بسیار بیشتر از کودکان خانواده‌های ثروتمند که شانس کمتری برای بازی و جنبش در مراکز بزرگ داشتند، برخوردار شوند. درحومه فضای کافی برای بازی تنیس روی چمن، بازی گوی وحلقه یا بولینگ و اتلاف وقت در اطراف میز کار بخار فراهم بود. خلاصه، حومه در تدارک چرخه‌ی متوازنی از فعالیت‌ها خارج از کار روزانه موفق تر از شهر *پارینه‌فنی* بود. گرچه حومه از نواحی روستایی سالمتر نبود اما در کنترل فاضلاب وتأمین آب، بهداشتی تر از شهرهای شلوغ عمل کرد.

سازندگان حومه درخلق محیط مطلوب زیست شناختی، در احتساب محیط کاملا اجتماعی شکست خوردند. از جهتی دیگر حومه حتی از خلق معیارهای پائین ذغال‌شهر عاجز ماند و فرایند سیاست زدایی را به‌موازات گسترش خود در سراسر تمدن گسترش داد.

حومه یک "تیل اشتات"[۱] یک بخش یا قطعه‌ی خاص شهری درست مثل *ذغال‌شهر*، *آهن‌شهر و پنبه‌شهر* بود. به همین دلیل فاقد عناصر ضروری برای مشارکت عمیق اجتماعی، تبادل خلاقانه برای گسترش میراث اجتماعی در کل بود، مصرف حومه زیاد، تولیدش اندک بود و زیان به بار می‌آورد. محرکهای تنوع، ضربات و تکانها و چالش گروههای مختلف از زندگی حومه غایب بودند. زیرا ساکنان حومه به‌شکل و پراکنده زندگی می‌کردند. منبع درآمدشان در بخش مرکزی شهر علاقه و دلبستگی خانوادگی‌شان در فاصله‌ای دورتر در ویلاهایشان قرار داشت. هیچ جنبه‌ای از زندگی‌شان کاملا فعال یا کاملا کارآمد نبود. روزمره‌گی اجتناب ناپذیر یا رفت و آمد میان خانه و محل کار، میان آشیانه وبازار، هر دو سوی زندگی را تحلیل برد. تمرکز فضایی دارای سهم اساسی در تمرکز روانشناختی است که در این نظام جدید تحلیل می‌رفت.

و در نهایت به پارادوکس نهایی حومه می‌رسیم: منافع پردوام از الگوی توسعهی حومه‌ای از انگشت شماری صاحبان صنایع ناشی می‌شد که در قلب نظام *پارینه‌فنی* قرارداشتند که–برخی مواقع کاملا بی‌اغراق و آشکار–به سلاح هایشان می‌چسبیدند. *گودین*[۲] در شهر *گیز*[۳]، *کروپ* در شهر *اسن*، *سالت*[٤] در شهر *سالتاریر*[٥]، *کادوری*[٦] در *بورنویل*[٧]، *لور*[٨]

---

[۱] .Teilstadt(م.) کلمه آلمانی مرکب ازبخش،قطعه وشهر:

[۲]. Godin

[۳]. Guise

[۴]. Salt

[۵]. Saltaire

[۶]. Caddbury

[۷]. Bournecuille

[۸]. Lever

در بندر *سان لایت*[۱]، تماما آغاز قرن نوزدهم را با افراط گری لجوجانه‌ی *رابرت آوئن* اعلام کردند مردانی که کمک شایانی به زندگی شهری نمودند. اینان اصول حیاتی رومانتیسم، لذت و مسرت در طبیعت، دلبستگی به کودکان ، دلبستگی به ورزشهای سالم روستائی یا به‌عنوان مبنایی برای نوع جدید توسعهٔ اجتماعی پذیرفتند. اما کارخانه را فراموش نکردند: آنها صنعت و اسکان را در یک چارچوب همسان گردهم آوردند. در این چند نمونه توسعه که ذکرشان در بالا رفت در نهایت بنیاد تهاجم جدید به مسئله‌ی اسکان و توسعه شهری پایه گذاری شد: آنها راه را برای مفهوم جدید فن آوری زیستی ازمحیط متوازن شهری–که در ابتدا باغ‌شهر نامیده می‌شد– گشودند.

۱۵: بیشه نشینان

گرچه حومه متعلق به طبقه‌ی کارگر، صرفا آلونک یا نیمه آلونک نشینی حومه‌ای در مقابل آلونک نشینی مرکزی [در مرکز شهر] بود هم زمان عنصر جدیدی واردشهرشدکه محیط را بهبود بخشید. [و این عنصر] پارک منظر بود. به اعتباری پارک منظری، قالبندی مجدد پارک دورهٔ *باروک* بود که به‌عنوان مقر کاخ سلطنتی در پایتختهای *اروپائی* پا برجا مانده بود. زیر فشار درخواستهای انسانگرایانه و *دمکراتیک*، این پارکها به روی ساکنان شهر گشوده شدند. اما درقرن نوزدهم ماهیت این پارکها همانطوریکه *آلمستد* در مورد پارکهای مرکزی نوشته است تدارک نمونه‌ی ناچیزی از نواحی روستایی برای توده‌های شهری تغییر یافت. طراحان نیاز به حفظ مناظر روستایی در شهر را که جنبه‌ی بسیار مثبت بی‌نظمی *رومانتیک* بود به رسمیت شناختند.

---

۱. Port Sunlight

این فرمهای جدید روستایی ابتدا به چه شکلهایی ظاهر شدند؟ آدمی برای نیل به صلح وآرامش، برای جداشدن از خطوط شلوغ ترافیک، می بایست-نخندید-به ملاقات مردگان رفت گورستان *مونت آبورن* در *بُستن* [*ایالت متحده*] یکی از نخستین مناطق چشم‌انداز جدید بود که در وسعت زیاد برای به هوش آوردن زنده‌ها همچنین درآغوش گرفتن مرده‌ها طراحی شد. در این دنیای دیوانه‌ی مبتنی بر اصول سودمندی، مرده، عزیز متوفایی بود که از محیطی کاملا خوب بهره می‌برد؛ در حالی‌که غارهای تاریک نه خانه‌ای برای زنده‌ها که بسیار شبیه گورهای دخمه‌ای *روم باستان* بودند. زندگی به‌واسطهٔ گورستان، بلافاصله پس از آنکه در بسیاری از شهرها پاکسازی قبور در راستای تبدیل حیاط کلیسا به فضای ضروری تنفس برای محلات شلوغ شروع شد به شهر بازگشت. این برای نخستین بار از دورهٔ مقبره سازان مصری در تاریخ نیست که مردگان به وفور از ضروریات زندگی که زندگان از آن محروم هستند بهره مند می‌شدند.

مراکز بزرگی که هنوز تحت تأثیر استانداردهای *دورهٔ باروک* قرار داشتند و از مهاجرت فصلی و منتظم خانوارهای روستایی منتفع می‌شدند عمدتا در مقایسه با شهرهای صنعتی صرف پذیرای انگاره‌ی پارک منظر بودند. *لندن* و *نیویورک* زودتر از *پیتزبورگ* و *لیدز* به این انگاره عکس‌العمل نشان دادند. در واقع در پایتختها یک محرک اضافی نیز وجود داشت بدین ترتیب که خیابانها برای نمایش مرسوم خدم وحشم که بخش مهمی از مراسم وآئین پا برجای *دورهٔ باروک* بودند شلوغ می‌شدند و حومه برای سواران اشراف غیرقابل دسترس شده بود. در نظر گرفتن نواحی خاص که در آنجا تجار بزرگ، و همسران آنها سوارکاری نمایند ضروری بود. اشراف برای دست یافتن به امتیازات خاص خود می بایست حمایت شهرنشینان را از فضاهای سبز تأمین می‌کردند.

رهبران جنبش روستایی کردن مجدد شهر، *دانینگ و آلمستد امریکایی* بودند: *آلمستد* یکی از هنرمندان برجسته قرن نوزدهم بود. وی طبیعت‌گرائی هوسبازانه‌ی عشاق، درختان خشک و شاخه‌های شکسته، و بی‌نظمی نامفهوم *باغات انگلیسی* را اخذ و هماهنگی‌های جدیدی را بر مبنای مطالعهٔ دقیق وضعیت زمین و فرماسیون گیاهان بومی خلق کرد. وی در استفاده از گلهای وحشی و بوته‌های بومی هراسی به‌خود راه نداد، و از خطوط تراز زمین در طراحی معابر و جاده ها تبعیت کرد. این طراحی‌های طبیعت گرایانه هزینه‌های شیب بندی، خاک ریزی، و تزئینات بیهوده‌ی معمارانه را کاهش داد؛ و گیاهان بومی وی شانس بیشتری برای زنده ماندن را بدون احتیاج به کار و زحمت زیاد در مقیاس با گیاهان غیربومی که در مدارس طراحی ترویج می‌شدند، داشتند. در عین حال، طرح‌های وی بواسطهٔ دانش فنی و مال اندیشی شهروندان جان تازه‌ای گرفتند. وی اولین شهرساز بود که ضرورت جداسازی حرکت پیاده از ترافیک سواره–در طرح بی‌نهایت ابتدائی‌اش برای پارک مرکزی– را به‌واسطهٔ زیرگذرها و روگذرها که به شکل مجزا عمل نمایند، مدنظر قرار داد. این طرح شجاعانه بیش از دو نسل طراحی خردمندانه‌ای شهر مدرن را تحت تأثیر قرارداد که نخستین بار به‌طور جامع به‌وسیله‌ی *هنری رایت* و *کلرنس اشتاین*[۱] در *رادبورن*[۲] *نیوجرسی* بکاربسته شد که دستاورد عمده‌ای به شمار می‌رفت.

آلمستد در سال ۱۸۷۰م. با قراردادن پارک در میانه‌ی یک شهر در حال رشد، اندیشهٔ خود دربارهٔ مفهوم اولیه پارکهای بزرگ منظر را ارتقاء داد. وی ملاحظه نمود که حتی پهنه‌های خوب زمین درحاشیه شهرها می‌توانند تخریب شوند و درست زمانی‌که ساخت و سازهای شهری به این مناطق می‌رسند آنها شدیدا مورد نیاز خواهند بود. از این‌رو مفهوم

---

۱. Clarence Stein

۲. Radburn

کامل *نظام پارکها* را پیش کشید این نظام با میدان مجزا برای تفریح و گردهمائی محلی ،وزمین بازی مجزایی برای تفریحات پرجنب و جوش شروع شد، که به‌وسیله‌ی جاده‌ها، بخش‌های سبز، و ردیف درختان که بیشه راه نامیده می‌شدند–نوع مطولی از این نوارها"ی سبز" در *نیوانگلند* رواج داشت که همچنین در خیابان *کاخ الیزه* نیز تجسم یافت–به یکدیگر متصل می‌شوند. با افزایش گذرگاهها و معابر فضای باز، این فضاها به چشم‌اندازهای طبیعی نظیر *پالیسادس*[۱] در *نیویورک* یا *میدل سکس* فلز بستن منتهی شدند که می‌بایست حفظ می‌شدند. شاگرد*آلمستد*، یعنی *چارلزالیوت* پسر[۲] ضرورت بیشتری را در استفاده از حاشیه رودخانه‌ها و نواحی ساحلی دریا در مقایسه با مناظر کوهستانی و روستایی که برای شهرسازان قدیمی رمانتیک عزیز بودند، پیش کشید؛ اخطار به‌موقع *الیوت* در خصوص ایجاد پارک‌های خطی و معابر پیاده به‌موازات نوار ساحلی و دماغه‌های *ماساچوست* و *ماین*، مبنی بر این که سواحل دل انگیز نمی‌بایست به آلونک نشینی لجام گسیخته که هم اینک بخش عمده‌ای از سواحل را درنوردیده است اختصاص یابد، به عمل سیاسی منجر شد.

مفهوم زیست بوم پیوسته مرکب از فضاهای باز و سبز عمومی به مثابه عنصر اساسی در برنامه ریزی شهری–و نه به شکل نوشدارویی بعد از مرگ سهراب و تزئین صرف–کمک مهمی به طراحی شهری معاصر بود؛ که به شکل بسیار نظام‌مند و اشکال تکامل یافته می‌بایست نگاه کلی خردمندانه به شهر جدید را تحت پوشش قرار دهد. نه شهر *قرون وسطایی* و نه شهر *دورهٔ باروک* دارای این نواحی پیوست نبودند: در حقیقت‌نگره‌ی نفوذ متقابل و بهم پیوسته‌ی شهر و روستا در مفهوم اولیه‌ی سازمان شهری بیگانه بود.

---

۱. Palsades

۲. Charles Eliot , Jr.

متأسفانه تلاش برای تلفیق پارکها با شبکه خیابانی شهر *پارینه‌فنی* با موانع بیشماری مواجه شد. گرچه تجربه اثبات کرده است که حتی برحسب مفاهیم صرف تجاری، نواحیِ بازِ جدید هزینه‌های خود را به واسطهٔ افزایش ارزش املاک مجاور جبران می‌نمایند گرایشات سوداگرانه با کنار گذاشتن این قطعات بزرگ از دسترس و حیطه‌ی عمل بورس بازانه مخالفت می‌ورزند. این در حالی است که طراحی شتابزده و پیش از موقع خیابانها و بورس بازی زمین که در تمامی شهرهای درحال رشد شاهد آنیم، دسترسی به زمین ضروری [برای فضای باز] را دشوار می‌سازد. شکست درمحوری کردن جایگاه نظام طراحی پارکها در برنامه‌ریزی به عقب ماندگی تمامی برنامه ها در رابطه با پارکها و زمین‌های بازی منجر و همزمان نیاز شدید برای تملیک زمین، با مانع غیرقابل رفع قیمت مواجه شده است. شهرهای کوچک گرچه غالبا در نیل به این هدف شکست خورده‌اند اما بر شهرهای بزرگ امتیاز دارند.

با این همه، پارک منظر و *نظام پارک*، جهش‌های واقعی اجتماعی در فرم شهری و احتمالا تنها جهشهای با اهمیت به استثنای طرح حومه ی *رمانتیک* که آن‌دوره می‌تواند به آن اشاره نماید، بودند. در اروپا به‌واسطهٔ نوع مفرحی از انتقام جوئی، استحکامات و حصارهای قدیمی *دورهٔ باروک* که موجب ازدحام در شهرها شده بودند، تخریب و به پارک-کمربندی‌های دوست داشتنی و فضای سبز ستاره ای شکل و برجسته در اطراف *برمن*، *لوبک*، *وین*، *کراکو* و *کلن*-تبدیل شدند. طراحی پارکهای بزرگ منظر به تجزیه ی لخته‌های شهری متروپل‌های بزرگ کمک کرد و سختی زندگی برای ساکنان را التیام بخشید، که بهترین این پارکها پارک *پروسپکت* در *بروکلین* است که درمیان پرافتخارترین آثار هنری این قرن قراردارند. سرانجام انگاره پارک منظر، زیست بوم فلاکت زده‌ی شهر صنعتی را لمس کرد و علی‌رغم آنکه موجد نظم نشد حس گنه کاری را دامن زد. الگوی *پارینه‌فنی* در حدود

سالهای ۱۸۹۰م. به از دست دادن نخوت واعتماد به نفس در محیطی عاری از نشاط را که خود به خلق آن کمک کرده بود، آغاز کرد.

۱۶: عکس العمل

می‌توان بانقل قولی ازمقاله‌ی جان استور[۱] ذیل "شهرهای ما" که در سال ۱۸۷۰م. انتشار یافت به این تصویر از فرم شهری *پارینه‌فنی* نزدیک شد: "در میان هنرهایی که هنوز کشف نشده‌اند، یا حداقل کامل نشده‌اند، در میان علومی که تقریبا هنوز فرم نگرفته‌اند و یا به لحاظ نظری و بلکه شدیدتر در عرصه‌ی عمل به‌وسیله‌ی مردان پرقدرت متعلق به آینده به حد کمال نرسیده‌اند، این تردید وجود دارد که آیا می‌توان هنر و علم زندگی شهر را به حساب آورد یا نه... قالب زدن انبوه عظیمی از انسانها حول مرکز معینی مثلا در شانزده کیلومتری *چارینگ کراس*[۲] در یک ارگانیسم نظام‌مند، بنحوی که مطلوبترین شق برای تمامی خانوارهایی باشد که در آنجا گردآمده‌اند، دستاورد بسیار شاق و متقاعدکننده ترین پیشرفت در مقایسه با تمامی دستاوردهای پیشین است."

این عبارت تحسین برانگیزاست. پس غور و بررسی کامل در نقائص شهر *پارینه‌فنی*، می‌بایست گزارشات مربوطه را با پذیرش این نکته که نمی‌توان امروزه چیزی گفت که موشکافانه تر یا تیزهوشانه تر از انتقادات هواداران اندیشهٔ بهداشت شهری نظیر *چادویک*[۳]، *ریچاردسون* یا *سیمون*[۴] و اصلاح طلبان سیاسی نظیر *شفتزبوری*،[۵] *باکینگهام*[۶] یا *بلامی*[۷]،

---

۱ . John Storer
۲ . Charing Cross
۳ . Chadwick
۴ . Simon
۵ . Shaftesbury
۶ . Buckingham
۷ . Bellamy

پیامبرانی نظیر *راسکین* یا *موریس* و هنرمند خلاقی نظیر *آلمستد* باشد، متوازن ساخت. آنانی‌که برای نخستین بار معایب مبتلا به این لکه‌های وسیع شهری را کشف کردند و گامهای اکیدی را برای اصلاح آن برداشتند، عناصر بسیار باهوش و الهام یافته از نوعدوستی این جامعه بودند. آنها چیزهایی را که می‌بایست در وهله‌ی نخست اهمیت قرار دادند. این *جان راسکین* رهبر زیباشناسی ویکتوریایی بود که از رهبران صنایع خواست تا زمانیکه برای ساکنان شهر هوای تمیز، آب سالم و دسترسی آسان به حومه را فراهم نساخته‌اند در مورد صنعت عجله به‌خرج ندهند، *راسکین* در کتاب *مونراپولوریس*[۱] می نویسد وقتی شما بدانید چگونه شهرها را ساخته و بر آنها حکومت کنید،...قادر خواهید بود در خیابانها نفس بکشید، و "گردش" به معنای پیاده‌روی بعدازظهر یا بازی در میادین اطراف این شهرها خواهد بود.

شهرها از نیمه اول قرن نوزدهم کمک شایانی به لحاظ اجتماعی فراهم آورده‌اند، زیرا این قرن که به شکل بسیار کاذب در عکس‌العمل به اصول اخلاقی سنگدلانه‌ی عام ثروتمندان عصر فردگرایی خوانده می‌شود در اصل عصر کامل تجارب مشارکتی بسیار نزدیک به مفهوم مورد نظر *شارل فوریه* تا تصورات رهبران از خود راضی بود. باوجود اینکه سازمان فیزیکی نواحی جدید شهری بالکل نامناسب بود، می‌بایست خاطر نشان نمود که روزنه‌های این شهرها، ارگانهای جدیدی نظیر اتحادیه‌های کارگری، انجمن‌های علمی، انجمنهای تعاونی مصرف و کتابخانه‌های عمومی یعنی ابزارهایی که رژیم نظامی سرمایه‌داری می‌توانست از طریق آنها به دولت رفاه اجتماعی تبدیل شود به منظور مشارکت اجتماعی و اندیشه ی اجتماعی شکل گرفت.

---

۱. Munera Pulueris

فصل ٤ اوج و

مگالا پلیس

١: ائتلاف جدید

تاریخ هر شهر را می‌توان از توالی رسوبات، "یعنی" طبقات رسوبی تاریخ مطالعه کرد. این فرم‌های معین و مراحل تکامل در عین حالی که متوالی هستند به واسطهٔ تک تک عناصر فرایندمدنی در فضا انباشته می‌شوند. نقطهٔ انباشت بیشینه، "یعنی" تمرکز دستاوردهای گذشته و فعالیت‌های جاری، *متروپلیس* می‌باشد. ظهور شهر بزرگ از میان انبوه شهرهای منطقه‌ای که مشخصه‌ی *قرون وسطا* هستند حقیقت چنان آشکاری است که برخی مورخین اقتصادی آن را گذار از اقتصاد شهری به اقتصاد کلانشهری توصیف کرده‌اند. این مشخصه، ویژگی تعیین کننده‌ای است اما آیا شاخصی ثابت است؟ آیا این روند به بلعیدن روستاها، شهرهای محلی و مراکز منطقه‌ای ادامه خواهند داد؟ آیا حیات شهری به مفهوم تمرکز قدرت درتعداد اندکی از کلانشهرهای نزدیک خواهد شد که خوابگاههای حومه ای آن در نهایت نواحی روستایی را خواهد بلعید؟

بسیاری ازتحلیل‌ها درخصوص رشد شهر معاصر این مرحلهٔرا توسعهٔ نهایی در نظرگرفته‌اند. طرح‌های زیادی در *متروپلیس ها* برای تداوم این فرایند و جذب هر چه بیشتر جمعیت تدوین شده است: حتی در کشورهائی که نرخ افزایش جمعیت به‌سرعت تحلیل می‌رود تداوم گسترش *متروپلیس‌ها* موضوعی مسلم قلمداد می‌شود. این آرزوها و طرحها، حتی حرکت کور و شتابزده‌ی نیروهای معاصر، نشانی از تداوم این فرایند با خود به همراه ندارد؛ زیرا خود محدودکننده می‌باشد. ضمن اینکه ناتوانی‌ها و بارهای توسعهٔ *متروپلیس* بر هم انباشته شده است. هم اکنون می‌توان الگوی اجتماعی و اقتصادی جدیدی یعنی گامی ورای اقتصاد *متروپلیس* برداشت.

متروپلیس تا این لحظه با تبلورتمام عیارنیروهای تمدن مدرن، یکی از بزرگترین موانع در (۲۲٤) بهره‌برداری مؤثر انسانی از دستاوردهای خود می‌باشد. دلایل این حکم چه می‌تواند باشد؟ این امر چگونه اتفاق افتاده است؟ و چه گزینه‌هایی در برابر ما قرار دارد؟ این سؤالات در جهت یافتن پاسخی "قانع کننده" تدوین شده است.

توریستین وبلن[١] ما را با تضاد نهفته در میان اقدامات قالبی و سودجویانه میان صنعتگران قدیمی که سرگرمی‌شان کار روزانه ودستاورد مادی شان قدردانی از موفقیت بود و نوع جدیدی از سرمایه‌گذارانی که از میان بانکداران و بورس بازان ظاهر شدند و دستاورد مالی تنها هدفشان بود، آشنا ساخت. این تمایز تا حدودی وجه تمایز اصیلی است. این مفهوم درمحیط‌هائی که اینان به ایجاد آن کمک کردند منعکس شده است. می‌توان میان شهرهای مصرف کننده و شهرهای تولیدکننده میان *فایوتاون*، *پیترزبورگ*، *لیون*، *تورین*، *اسن* از یکطرف و *لندن*، *نیویورک*، *پاریس*، *برلین*، *رم*، و تفریحگاههای جنبی شان ازطرف دیگر تمییز قایل شد.

طی دورهٔ *پارینه–فنی*، آنزمان که درآمدهای هنگفتی از فولاد، ذغال سنگ، ماشین آلات و نفت به‌دست می‌آمد امکان آن وجود داشت که این درآمدها به هزینه‌ی منابع و جمعیت محلی انباشته شده و سپس در شهرهای دورافتاده گرچه کاملا پراکنده نمی‌شد هزینه شود. شهرهای صنعتی غالبا متقاضی کالاهای تجملی بودند. با آغاز ربع سوم قرن نوزدهم مرکز ثقل از شهرهای تولیدی به شهرهای بزرگ انتقال یافت: رقابت آزاد به شعار رایج اوایل قرن نوزدهم–گر چه همه گیرنبود–به تلاش برای نیل به انحصار یا شبه انحصار رهنمون شد.

این جنبش، جدایی میان طبقات مختلف اجتماعی را که تا کنون به طور نسبی از یکدیگرمنفک بودند، از بین برد. ائتلاف زمین ، صنعت، صاحبان سرمایه و مقامات اداری

---

١ . Thorstein Veblen

تقریبا در تمامی کشورها به‌منظور نیل به حداکثر استثمار مادی شکل گرفت. عناصر قدرت، اشراف، بوروکراسی سیاسی و ارتش به هدایت "منافع ملی" در راستای منافع صنعتگران آغاز کردند: آنها در پی مواد خام و بازارهایی بودند که توان جذب مازاد تولید را داشته باشند و بدین ترتیب تجزیه *افریقا*، *آسیا* و بخشهای "عقب مانده" جهان شکل گرفت. صاحبان صنایع به نوبه‌ی خود با کنار گذاشتن شعار بازار و کسب و کار آزاد، به تکیه بر متحدین *امپریالیست* برای کمک به ثبات صنعت و تحصیل امتیازات انحصاری روی آوردند؛ از این رو تعرفه‌های حمایتی، یارانه‌ها و کمک‌های بلاعوض صادراتی به منصه‌ی ظهور رسید. ائتلاف صاحبان منافع اقتصادی که بیشتر اشاره شد مسؤل اصلی افزایش مستمر جمعیت در مراکز بزرگ طی قرن نوزدهم و احداث مراکز جدید *متروپلیس* بود. شهر بیش از اندازه رشد یافته، به‌جای آن که به‌عنوان پدیده‌ی منفرد و پرت نمادی از تمرکز سیاسی صرف ظاهر شود، به گونه‌ی مسلط تبدیل شد: *ذغال‌شهر* به مثابه شهر صنعتی محض پس از۱۸۹۰م. شکل مغلوب و نهفته به خود گرفت .

حتی در دورافتاده ترین شهرها الگوی نهادی زندگی از الگوی رایج متروپلیس تبعیت می‌کرد: شعارهای قدیمی قدرت–سیاست، درخواست‌های افراطی ملی‌گرایی و تمایل به علائم فرهنگی و تجاری متروپلیس تقریبا عمومیت یافت. *انگلستان*، کشوری که درآنجا معتقدین به اصالت سود روستای سبز *شکسپیر* را به روستای سیاه *چارلزدیکنز* تبدیل کرده بودند، طی قرن نوزدهم تمامی انگلستان را زیر یوغ استثمار خود کشیدند. دیگر کشورها در امواج پیاپی استثمار وحشیانه، ازهمین رویه تبعیت کردند. رنگ حیات، که تحت فشار محیط بیروح شهر صنعتی تحلیل رفته بود به‌شکل اونیفورم‌های رنگارنگ گاردها و سربازان زره‌دار به متروپلیس بازگشت.

بنیان متروپلیس درافزایش چشمگیرجمعیت که در قرن نوزدهم به وقوع پیوست قرار داشت. جمعیت *اروپا* ازدویست میلیون نفر در دورهٔ جنگهای *ناپلئون* به ششصد میلیون نفر در آغاز جنگ جهانی اول افزایش یافت. این حجم از جمعیت که به یک ششم جمعیت کره زمین در عصر *مالتوس*[۱] بالغ می‌شد در کمتر از یک قرن به یک سوم آن بالغ شد. در سال ۱۸۰۰م. هیچ شهری در *جهان غرب* جمعیتی بیش از یک میلیون نفرنداشت: *لندن*، به‌عنوان بزرگترین شهر فقط ۹۵۹۳۱۰ نفر جمعیت *پاریس* اندکی بیش از نیم میلیون و *وین* نصف *پاریس* جمعیت داشتند. *لندن* و *پاریس* که به ترتیب دومیلیون و یک میلیون نفر در سال ۱۸۵۰ جمعیت داشتند. به‌لحاظ جمعیتی فاقد رقیب جدی بودند. اما در سال ۱۹۰۰م. یازده متروپلیس با بیش از یک میلیون نفرجمعیت شامل *برلین*، *شیکاگو*، *نیویورک*، *فیلادلفیا*، *مسکو*، *سنت پترزبورگ*، *وین*، *توکیو*، و *کلکته* به منصه‌ی ظهور رسیدند .سی سال بعد، در نتیجهٔ تمرکز شتابان سرمایه و ابزارهای نظامی و ماشینی بهره کشی بیست و هفت شهر با جمعیت بیش ازیک میلیون نفرشکل گرفتند که در رأس آنها *نیویورک* قرار داشت [این سلسله مراتب] به *بیرمنگام* ختم می‌شدو هر قاره حتی *استرالیا* دارای چندین متروپلیس بود. رشد شهرهای دارای جمعیت بیش از یک صدهزار نفر همین طور حلقه‌های وسیع حومه ای، حول بخش‌های مرکزی تمامی این شهرها نیز چشمگیر بود. تقریبا نیمی از جمعیت *ایالات متحده* در سرشماری سال ۱۹۳۰م. در شعاع سی و دو تا هشتاد کیلومتری شهرهایی با بیش از صدهزار نفر جمعیت زندگی می‌کردند. تغییرات صرف مقیاس و گستره به تحولات کیفی در این مراکز منجر شد.

۲: دیوانسالاری هشت پاگونه

---

۱. Malthus

چه نیروهایی فرایند انباشتگی شهری را تسریع نمود؟ چه چیزی متروپلیس را به تندیس آرزوهای اجتماعی و جسارت اقتصادی، حتی برای بخش‌هایی از جهان که شیوه‌های مطلوب زندگی شان بواسطهٔ گسترش "شهر هشت پاگونه[1]" تحلیل می‌رفت، مبدل ساخت.

خطوط ریلی قاره ای و راههای جهانی تجارت اقیانوسی ابزار انباشتگی بودند: ابزاری که جریان مستمر مواد خام و غذایی را به متروپلیس ها فراهم ساختند به نحوی که تمامی راهها به این مراکز منتهی می‌شد. در نتیجه نیروهای اجتماعی به نفع تمرکز ارگان‌های اداری در مراکزبزرگ، و وابستگی رو به رشدِ تمامی فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی، آموزشی، اقتصادی، بر فرایند اداری جهت گیری نمودند.

به محض دسترسی به ابزارهای ارتباطات سریع محرک جدیدی برای تمرکز ارگان‌های اداری حاصل شد: این امکان بوجود آمد که در یک نقطه تولیدات کنترل شده، جا به جایی کالاها ردیابی گشته، و سفارشات داده و یا لغو شوند اعتبارات گسترش یافته و مبادله‌ی کالاها و تسویه‌ی بروات تسهیل شود. کنترل از راه دور، ابتدا در جدایی صف و ستاد در ارتش و سپس به عملیات تجاری تعمیم یافت. با ساخت ماشین تایپ در دهۀ هفتاد "قرن نوزدهم" و گسترش همزمان تندنویسی، بخش عمدۀ تجارت می‌توانست بر روی کاغذ هماهنگ شود. ابزارهای ماشینی ارتباطات، ابزار ماشینی تدوین و تکثیر اسناد، سیستمهای ماشینی حسابرسی و کنترل که تماما به نضج دیوانسالاری گسترده‌ی تجاری کمک کرد، می‌توانست در مناطق دور اقدام به فروش نماید.

کلمه ی دیوانسالاری درحقیقت به تکیه کلام دلسرد کننده‌ای برای ناکارآیی در اواسط قرن نوزدهم تبدیل شده بود: *چارلزدیکنز* به استعداد خاصی برای خلق شخصیت *سِر تایت*

---

[1] : تمثیلی ازکلانشهرها که شاخکهای بهره کشی خود را در اقتصاد نقاط یک کشور و حتی جهان (متروپلیس نیویورک ، Lavill Tentacvlaire. لندن، توکیو...(م.) فرو می برند.)

بارناکل[۱] و ایده‌ی *اداره سرگردانی*[۲] نیاز نداشت .همه آحاد جامعه انجام مستقیم و بلاواسطهٔ امور در جهان سیاسی و اقتصادی را دشوار یافتند. ساده ترین عمل اجتماعی مستلزم اخذ مجوزهای قانونی، اسناد و اثبات بود. از اخذ یک قباله گرفته تا ازدواج همهٔ امور می‌بایست با کمک کارگزاران مخصوص صورت پذیرد. وکلا که با اشکال و اصطلاحات فنی آشنایی داشتند بخش بزرگی از جامعه‌ی در حال رشد را جمعیت حرفه‌ای و ماهر تشکیل می‌دادند: خدمات وکلا در رعایت و حتی نقض آگاهانه‌ی قانون مورد نیاز بود.

در روند بسط و توسعه که شرح آن رفت دیوانسالاری سیاسی آماج انتقادات همیشگی بود، بدین ترتیب که تصور می‌شد دیوانسالاری سیاسی منحصراً از شیوه‌های پرطول و تفصیل و وسواسی بی‌حد و حصر نسبت به فرم تبعیت می‌کند. اما نارضایی جزمی بازرگانان دربارهٔ رشد غول‌آسای دیوانسالاری سیاسی بی‌نهایت خشک بود. این نکته در این نگرش فراموش شده بود که بیشترین بسط دیوانسالاری طی قرن نوزدهم در قلمرو بازرگانی اتفاق افتاده است. بسط دیوانسالاری دربخش بازرگانی رشد ناچیز دیوانسالاری دولتی را کاملا در سایه قرارداده بود. به عبارت دیگر، هیچ دستگاه بزرگ شرکتی با شبکه‌ی جهانی از عوامل، طرف‌های معامله، نمایندگی‌های فروش، کارخانه‌ها، و سرمایه‌گذاران نمی‌توانست بدون تکیه برخدمات انبوهی از کارگزاران صبور ستادی یعنی تندنویس‌ها، بایگان‌ها، دفترداران، مدیران اداری، مدیران فروش و معاونین رنگارنگشان تا معاون پنجم ریاست جمهوری که نامش یا تائیدش مهر نهائی مسئولیت اجرایی را مشخص می‌ساخت شکل بگیرد. استقرار این دیوانسالاری در ساختمانهای اداری و نواحی مسکونی ومستغلات حومه هایکی ازدلایل

---

۱ . Sir Tite Barnacle

۲ . Circumlocation Office

عمده ی گسترش متروپلیس بود:رفت و برگشت ایتان به سر کار در محدوده خاص زمانی از مسایل فن شناختی پیچیده ای بود که در مقابل مهندسین و شهرسازان قرار گرفت.

دیوانسالاری نه تنها خودش نیازمند فضای اداری و زیستی بود بلکه بخش‌های جانبی‌اش از جمله فایل ها، گاوصندوق ها، فضاهای بایگانی جاری و راکد، جایگاهها و گورستانهای اسناد، جائیکه اسناد بازرگانی به ترتیب حروف الفبا با در نظر گرفتن امکان بهره‌برداری ، ارجاعات، دعاوی حقوقی و قراردادهای آتی نگهداری می‌شدند، سهم فزاینده‌ای از بخش‌های جدید شهرها را به اشغال درآوردند. این دوره، فرم خود را در نوع جدیدی ازساختمان اداری یعنی نوعی قفس انسانی که ساکنان آن روزهایشان را در مراقبت محتاطانه از برگه‌ها به منظور شماره‌گذاری، بر چسب‌زدن، طبقه‌بندی، برنامه‌ریزی، ثبت، تکثیر و بایگانی صرف می‌کردند تا کالاها و خدماتی که بدین ترتیب کنترل می‌شدند در جهت تأمین منافع صاحبان غایب شرکت فروخته شوند.

نوعی تثلیث جدید مرکب ازصاحبان سرمایه، شرکت‌های بیمه و تبلیغات بر عرصه‌ی متروپلیس استیلا یافتند. متروپلیس از طریق این عناصر حکومت خود را بر قلمرو سیاسی و نقاط دورافتاده در عرصه‌ی سیاسی تحمیل و به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم جریان بازگشت باج و خراج به مراکز بزرگ "شهری" را تسریع کردند. بنگاه‌های اقتصادی، قدرت‌های سیاسی و سیطره‌ی اجتماعی که زمانی در سراسر کره‌ی خاکی پراکنده بودند در حال حاضر در هفت رم[۱] تمرکز شدند.برای پولدار شدن و برای اعمال نفوذ می‌بایست موقعیت مالی مؤثری را در کلان شهر به دست آورد. این جاو آن جا، گرگ تنهایی چون هنری‌فورد[۲]، می‌توانست موقتاً خارج از سیستم باقی بماند که در هر حال چنین انزوایی عمدتا نوعی

---

[۱] . منظور نویسنده ازهفت رم، هفت شهر بزرگ جهان درآن دوره می‌باشد که برجهان سلطه داشتند. (م.)

[۲] . Henry Ford

توهم بود توجه داشته باشید که چگونه فورد، که زمانی خودرویی در هماهنگی با ضرورت‌های زندگی روستایی و عامه‌ی مردم تولید می کرد، در نهایت در مقابل جذبه‌ی سبک زندگی متروپلیس درطرح بدنه‌ی خودرو مورد نظرش تسلیم شد.

سرمایه داری انحصاری، مالیه‌ی اعتباری و تشخص مادی سطوح سه‌گانه‌ی هرم متروپلیس هستند. هرآنچه در شهربزرگ اتفاق می‌افتد نهایتا به یکی از این سه عنصر باز می‌گردد. متروپلیس مخزن طبیعی سرمایه ذیل مرحله‌ی موجود اقتصادی است که به سبب وجود بانک‌ها، موسسات حق العمل کاری و بورس سهام به‌عنوان نقطهٔ تجمع پس‌اندازهای نواحی پیرامونی، و در رابطه با سرمایه‌های جهانی، "محل تجمع" سرمایهٔ مازاد خارجی است .سرمایه گذاران و تولیدکنندگان هر دو به کلان شهر گرایش دارند: نیاز فزاینده به سرمایهٔ اعتباری، به اهمیت چشمگیر نزدیکی وام گیرندگان به بانک‌های بزرگ منجر می‌شود.

تمرکز قدرت مالی در بانکهای ملی و نیمه-ملی، نظیر بانکهای *انگلستان* و *فرانسه*، یا در چنگ بانکداران خصوصی نظیر بنگاههای *روشیلد*[1] و *مورگان*[2] که به لحاظ سیاسی مسئولیتی بر عهده‌ی آنان نیست، مشخصه‌ی این نظام است. همان‌طوری که *بالزاک* به وضوح در ابتدای ظهور فرایند تمرکز ملاحظه نمود، بانکدار والاترین "شخص" به شمار می‌رفت که مستقیم یا غیرمستقیم، دست نشاندگان عرصه‌ی سیاسی را ماهرانه به بازی وامی‌داشت: او به احزاب سیاسی کمک می‌کرد، و حمایت وی برای موفقیت امورسیاسی یا ابداع صنعتی به همان میزان امتناعش سرنوشت ساز بود.

---

۱. Rothshild

۲. Morgan

رهن و وام مستغلات در متروپلیس که ارزش آنها به واسطهٔ رشد و رونق مستمر متروپلیس "تأمین می‌شد"، به تکیه گاه شرکت‌های بیمه و بانک‌های پس انداز تبدیل شد. این بنگاهها در راستای حفظ سرمایه‌هایشان با هر تلاشی در جهت کاهش تراکم "جمعیت" مبارزه می‌کردند، زیرا این امر می‌توانست به کاهش ارزش املاک که مبتنی بر تراکم "جمعیت و سرمایه" بود منجر شود. توجه داشته باشید که چگونه برنامه‌ی دولت *روزولت* برای بهسازی مناطق آلونک‌نشین و بازسازماندهی و اسکان درحومه به سال۱۹۳۳م. همزمان به واسطهٔ اهداف سازمان دیگر در حفظ ساختار موجود رهن و نرخ بهره یعنی سیاستی که کاهش مؤثر بار نامعقول ارزش زمین و وام شهری را غیرممکن می‌ساخت، خنثی شد.

در دورهٔ *قرون وسطی*، فجایع و ناامنی‌های مبتلا به زندگی از طریق سازماندهی صنوف و انجمن‌های دوستی خنثی می‌شد. در متروپلیس این وظیفه بر عهده‌ی شرکت مالی خاص یعنی شرکت‌های بیمه می‌باشد. آتش سوزی، خسارات سیل، بیماری، از کارافتادگی، حوادث و مرگ، تماما از طریق اشکال مختلف بیمه پوشش داده می‌شود. در محاسباتی که برای تعیین نرخ‌های بیمه به عمل آمد، اولین پیشرفتها درجامعه شناسی آماری به منصه‌ی ظهور رسید؛ در تلاش بی‌وقفه برای حفظ سلامت و جلوگیری از بیماری ،سازمان‌های بزرگی نظیر شرکت بیمه‌ی عمر متروپل ارزش مادی پیشرفت در این بخش ها را به واسطهٔ آموزش و کمک‌های پزشکی به اثبات رسانده است.

متأسفانه در چارچوب متروپلیس موجود، بیمه تلاشی برای نیل به ایمنی از طریق انباشت حداکثر خطرات در یک نقطه است. در کوتاه مدت شرکت بیمه می‌تواند راه گشا باشد اما در بلندمدت در مجموع یکی از عوامل مؤثر در ورشکستگی متروپلیس خواهد بود .شرکت‌های بیمه با کنترل منابع گسترده‌ی سرمایه به مالکین صاحب نفوذ زمین‌های کشاورزی مناطق دورافتاده همچنین املاک متروپل تبدیل می‌شوند. مزارع دورافتاده‌ی

آرکانزاس و *آیوا*، کشتزارهای کائوچوی *برزیل* و کارخانه‌های برق در *افریقا* بعلاوه‌ی هزاران قلمروی روستایی مستقیما به باجگذار شهر بزرگ از طریق بنگاههای مالی تبدیل شدند. جریان فوق مادامی که این سازوکار مولد برق برقرار باشد تداوم خواهد داشت: اما خشکسالی، طوفان شن، زلزله، عرضه بیش از اندازهٔ کالا و یا جنگ جداً ساختار را خواهد لرزاند؛ و ادعاهای غیرقابل جایگزین متروپلیتن به مانعی فرا راه اصلاحات خردمندانه‌ی سیاسی مبدل خواهد شد.

بدین ترتیب ضرورت تکمیل فرایند تمرکز و انحصار متروپلیتن به کنترل هر چه بیشتر خواهد انجامید. گام ضروری برای جلوگیری از رقابت لجام گسیخته‌ی خرده–بخشهای متروپلیتن و شهرستانها انحصار مؤثر آگهی ها، اخبار، تبلیغات و مجلات ادواری است، این چهاربخش دارای مبادی متفاوتی بوده و منافع متفاوتی را یدک می‌کشند؛ اما به لحاظ تاریخی از همان ابتدا به یکدیگر گره خورده‌اند و در نهایت در چارچوب متروپلیتن ادغام شده و هدف یگانه ای، یعنی اصالت و ارزش بخشیدن به شیوه‌ی زندگی متروپلیس را پیگیری می‌کنند. آنها انگ و برچسب ملی را به وجود آورده و تلاش می‌کنند بازار ملی را کنترل نمایند: متروپلیس تصویری متجانس، یگانه و استاندارد شده از انسان ارائه می‌کند که در واقع هیچ رابطه‌ای با اقشار و طبقات منطقه‌ای را برنمی‌تابد گر چه در طی زمان متروپلیس توانسته است تا حدودی تصورات مورد نظر خود را جامه‌ی عمل بپوشاند.

در تمامی این موارد هنر تئاتر، سینما و رادیو دوشادوش روزنامه ها و کتب، برتثبیت تمایل ملی به تولید محصولاتی که متروپلیس می‌تواند برای تحصیل سود به فروش برساند متمرکزشدند. همین طور، آنها تصویری از یک زندگی ارزشمند خلق می‌کنند که تنها می‌تواند از طریق تمرکز لجام گسیخته‌ی منافع آدمی بر دستاوردها و معیارهای پولی خلق

شود: پوشاک متداول درمتروپلیس، زیورآلات متروپلیس، هزینه‌های گزاف زندگی در پارک *اونیو* و *کورفورستن دام*[1] *پیکادلی* و *شانزه لیزه* و آماج بلند پروازیهای همگانی تبدیل شد.

تبلیغات "قدرت معنوی" نظام جدید شده است: بخش عظیمی از ادبیات متروپلیس پیدا و پنهان در تلاش برای تشخص جهانی متروپلیس که به این یا آن محصول خاص محدود نمی‌شود تبلیغاتی است. این شیوه‌ها و معیارها مظاهر قدیمی قدرت معنوی، یعنی کلیسا و دانشگاه را تباه می‌سازند: این نهادها بناهای پر زرق و برق عظیمی را با اتکا به روح تبلیغات به شکلی تقلیدی خلق نموده و آشکارا به گرته‌برداری از راه و روش سرمایه گذاران که به طور فزاینده ای بر آنها می‌باشند، می‌پردازند، که در اینجا می‌توان به استفاده از آگهی‌های تجاری برای تأمین مالی نهادها و ارگانهای مذهبی جهت احداث ابنیه و دیگر اهداف اشاره نمود. این گونه شباهت میان مراجع مالی و کلیسایی درمتروپلیس معاصر مکررا قابل مشاهده می‌باشد.

جایی که ارگانهای مالی وتبلیغی متمرکز می‌شوند طبقات مالک نیز گرد هم می‌آیند؛ زیرا سبک وسیاق زندگی نمایشی آنهابرای راهنمایی و کمک به مطبوعات مصور و فیلمهای خبری بخش اساسی از وسوسه‌ای مادی است. تمرکز ثروت پدیده‌ی خاص متروپلیس است: ثروتی که توسط طبقات فوق در متروپلیس انباشته می‌شود اگر به شکل سرمایه‌گذاری به تجارت باز نگردد، صرف امور خصوصی و خیریه می‌شود. تشریفات شاهانه و هزینه‌های زیاد که دیگر محدود به دربار نیست به صنایع تجملی متروپلیس، یعنی صنایع پوشاک، غذایی و زیورآلات، رونق می‌دهد. مدهای نامتعارف ثروتمندان به جهت ماهیت جهانی معیارهای متروپلیس آشکارا در مقیاس کلان برای استفاده‌ی تمامی آحاد مردم گرته‌برداری و باز تولید می‌شود. اما در ارتباط با شیوه‌های نوع دوستانه انجام پاره‌ای از هزینه‌ها می‌توان

[1] . Kurfürstendamm

گفت که بعضی ، نظیر بیمارستانها از گذشته به ارث رسیده‌اند و بعضی دیگر نظیر بنیادهای تحقیقاتی، خاص اقتصاد متروپلیس هستند، در اینجا نیز میلیونرهای نظام جدید جایگزین شاهان مستبد می‌شوند.

در نسل دوم و سوم پول سازی، نوع دوستی به مشغله‌ای با حسن شهرت بالا تبدیل می‌شود. همچنانکه دویست شرکت نیمی از سرمایهٔ صنعتی امریکا را کنترل می‌کنند، گروه نسبتاً کوچکی از سرمایه‌داران نهادهای فرهنگی متروپلیتن و بخش قابل توجهی از مناطق دورافتاده را کنترل می‌کنند. هنگامی که خطوط جدیدی از فعالیت می‌بایست در حوزه‌ی علوم وصنایع ترویج یابند، برای منابع مالی انباشته شده در متروپلیس هیچ راهی جز این باقی نمی‌ماند که به اینان و حامیان فعالیت‌های جدید با هدایت آنها به سمت خودشان توجه خود را به استقرار بنیادهای جدید معطوف نمایند. نتیجه اینکه تعداد کثیری از شرکتهای ملی و بین‌المللی–سازمانهای خیریه، بنیادهای مرکزی و مؤسسات آموزشی و علمی–به طور طبیعی مراکز خود را در *نیویورک*، *لندن* و *پاریس* مستقر ساخته و مشتریان و حامیان در این شهرها گرد هم می‌آیند: در اینجا حمایتهای رقابتی، فرصت یافتن حامی برای تمایلات خاص را افزایش می‌دهند و سهم نامتناسبی از قدرت و نفوذ و ثروت از سرزمینهای دورافتاده جذب می‌شود: به منظورچنگ زدن مجدد به هر یک از این سه مفهوم، ضروری است که شهرستانی‌ها سرزمین خود را ترک نموده و برای جایگاهی در متروپلیس مبارزه نمایند.

سومین شریک جرم انباشت جمعیت است. ویکتور *برنفورد*[۱] اعتقاد داشت رشد دیوانسالاری سلطنتی، که ناشی از تمرکز سیاسی زمان جنگ بود، مشخصه‌ای است که شهرصنعتی را دگرگون ساخت یا به قدرت و نفوذ و شمار نفوس در متروپلیس منجر شد.

---

۱ . Victor Branford

جنگ، موتورخانه‌ی دیوانسالاری است: جنگ داخلی *امریکا* و جنگ *جهانی* در *اروپا*، جنگهای *ناپلئونی*، جنگ *فرانسه-اسپانیا*، جنگ *روسیه-ژاپن* و باز هم جنگ *جهانی دوم* از این قرار هستند. واقعیت این است که *امپریالیسم* و مالیه‌گرایی دست در دست هم دارند: بهره‌کشی جدا از منشأ داخلی یا خارجی، مستلزم حفاظت، حفاظت از پرچم، حفاظت از نیروهای نظامی که زیر پرچم رژه می‌روند می‌باشد. به موازات انباشت هر چه بیشتر جمعیت در مراکز بزرگ، این مراکز ضرورتا تا حدود زیادی بر منابع دورافتاده متکی شدند: گسترش پایه‌ی تدارکات وحفاظت از "خطوط حیاتی" که منابع را به دهانهای حریص متروپلیس سلطنتی متصل می‌سازد، به وظیفهٔ نیروی زمینی و دریایی تبدیل می‌شود.

درحالی‌که پایه‌ی کشاورزی روستا، دشتهای محلی و پایه‌ی شهر منطقه‌ای ،منطقه‌ی محلی است، پایه‌ی متروپلیس می‌تواند خارج از واحد سیاسی باشد که متروپلیس عضو آن واحد می‌باشد. رشد مرکز بسته به استیلای متروپلیس بر منابع دوردست کالاها و بازارها به طور نامحدود تداوم می‌یابد. لندن چنین رشدی را طی یک قرن با افزایش جمعیتی به شش میلیون نفر تجربه کرد که در تاریخ بی‌سابقه است؛ و این روند به نظام جهانی حمل و نقل و نظام سرمایه گذاری جهانی و مبادلات بازاری وابسته بود که *لندن* حریصانه به ابداع و ساخت درهم تنیده‌ی آن کمک کرد.

ذیل روند تمرکز قدرت و انباشت جمعیت، واقعیت اقتصادی دیگری نهفته بود. این واقعیت افزایش اجاره‌ی زمین است که به ناچار از چنین رشدی تبعیت می‌کند اجاره‌ی زمین در متروپلیس دیگر به‌وسیلهٔ سنت تنظیم نشده و به واسطهٔ کندی تحول در کاربری زمین تثبیت نمی‌شود، (بلکه) از طریق جهشها و محدودیتها رشد می یابد. قطعات به سرعت با افزایش لجام گسیخته ارزش، تا زمانیکه "آماده‌ی" برداشت بیشتری ارزش از سوی کسی که پیش ازمصرف واقعی،مالک آن است، دست به دست می‌شوند. تحت سلطه‌ی

سرمایه‌داری، افزایش ارزش لازم با تراکم به خودی خود محرک کافی–و توجیه لازم–برای کل فرایند می‌باشد.

گمان نکنید که این افزایش ارزش تصادفی است. برعکس ، تلاشهای توانفرسایی برای حفظ آن به عمل می‌آید. در روزگار کابت[1]، وی از تأثیر نظام سرمایه گذاری در ساخت و ساز بیش از اندازهٔ *لندن* شکوه می‌نمود: گرد هم آوردن مستأجرین در مرکز، مؤلفه ی قدرتمندی در گسترش آن بود. با این حال ابزارهای دیگری که در این روند مؤثر بودند: سیستم خط آهن عامدانه طوری طراحی شد تا مسافران و کالاها پیش از عزیمت به جایی، به اجبار از متروپلیس *لندن* عبور نمایند: بدین ترتیب هر مرکز بزرگ نظیر تار عنکبوت درمیان شبکه‌ی حمل ونقل گرفت. مضافا در *امریکا* همانطوری که *تامپسون*[2] خاطر نشان می‌کند ساختار بهره بر پایه‌ی هزینه‌ی واقعی خدمات نیست قیمتها به طور اختیاری طوری تنظیم می‌شود تا یارانه‌ای را به شهرهای بزرگ به هزینه‌ی شهرهای رقیب تحمیل نماید که احتمالا درموقعیت سهل الوصول‌تری قرارگرفته‌اند هر چند که هزینه‌ی جابه‌جایی بار درشهرهای بزرگ به دلیل تراکم زیادشان به طورنامناسبی زیاد است.

شهربزرگ، به خودی خود نماد تشخص تمامیت تمدن است. زندگی در تمامی مناطق پیرامونی قربانی معابد خوشی و برجهای آمال مالی می‌شود همانطوریکه *دره‌ی نیل* قربانی آئین خداشناسی سازندگان اهرام شد. از منظر افسانه‌ی اقتصادی ساده لوحانه، کلان شهر غول پیکر صرفا به جهت منافع اقتصادی ملموس یا سلطه‌ی طبیعی موقعیت جغرافیایی اش پدیدار می‌شود.

---

[1] . Cobbett

[2] . Thompson

۳: غول پیکرگرایی بی قواره

با هواپیما بر فراز *لندن*، *برلین*، *نیویورک* یا *شیکاگو* به پرواز درآئید یا آنها را به اجمال از روی نقشه‌ی شهری یا یک طرح کلی مرور کنید. این شهرها به چه چیزی شباهت دارند و چگونه خود را تحدید می‌نمایند؟ با حرکت چشم به سمت حواشی مبهم شهرها امکان تمییز آنها وجود ندارد مگرآنکه این شهرها به واسطهٔ عوارض طبیعی یعنی کرانه‌ی رودخانه‌ها یا ساحل دریاچه‌ها محدود شده باشند: آدمی می‌تواند نظاره‌گر توده‌ی بی‌قواره‌ای باشد که در یک طرف با ساختمانها پر شده و در طرف دیگر با لکه‌های سبز یا اشکال هندسی متفاوت از تانکرهای بنزین یا مجموعه‌ای از انبارها پیوستگی‌شان مخدوش شده است. رشدشهر بزرگ ویژگی آمیبی دارد: "این آمیب" از تقسیم کروموزم‌های اجتماعی خود و تبدیل به سلول‌های جدید ناتوان است، شهربزرگ به رشدخود تا درنوردیدن لبه‌ها و پذیرش بی‌قوارگی و بزرگی به مثابه محصول فرعی و اجتناب ناپذیر عرصه‌ی فیزیکی ادامه می‌دهد.

در *مانهتن ویل* و *هارلم نیویورک*، روستاها و شهرک‌ها توسط این شهر بلعیده شده و به اسامی صرف تقلیل یافته‌اند؛ در *چلسی* و *کینزینگتون لندن*، ارگان‌های حکومت محلی و بقایای حیات مدنی مستقل هم چنان پا برجا مانده‌اند؛ با این حال شهربزرگ هرگز این نواحی شهری را در سازمان فیزیکی‌اش محصور نساخته است. ولی نسل گذشته با این رشد تماما ویرانگر، حومه‌ها سریع‌تر از مرکز رشد یافتند: بدین ترتیب که رشد حومه در *امریکا* دو برابر نرخ رشد متروپلیس، و تقریبا شش برابر بخش‌های غیر متروپل بود. این بخش‌های جدید که به لحاظ فیزیکی نامنسجم و به لحاظ اجتماعی ناهمگون بودند در حد اعلای خود مجموعه‌های آماری بیش نیستند. این جاو آن جا می‌توان در این توده به طور جزئی خطوط

کلی یک شهررا دنبال کرد: این توده یک شهرنیست بلکه در مفهوم کارکردی بلافاصله پس از فضای سبز پیرامون که آن را در بر می‌گیرد ناحیه‌ی روستایی بیش نیست.

آن چه در شهر دورهٔ *باروک*، فقط نوعی چشم‌انداز بصری به شمار می‌آمد در متروپلیس متأخر به عرصه‌ی واقعی تحصیل سود از طریق گسترش شهری تبدیل می‌شود. در رشد عمودی شهر نیز همین روند سیطره دارد؛ افزایش ارتفاع، فواصل و تعداد شهرها نیز به واسطهٔ نوعی محرک مستقیم مالی صورت می‌گیرد. پاره‌ای مواقع بی‌قواره‌گی توده‌ی متروپلیتن به واسطهٔ بلوک‌های غیرمنتظم و خیابانهای متوالی بوده، یا کپه‌های بی‌حساب و کتاب ساختمان‌ها که بر الگوی نامنظم خیابانی تحمیل شده‌اند، نظیر *سان فرانسیسکو*، *شیکاگو*، *دیترویت*، *لندن* متبلور می‌شود. برخی مواقع لکه‌های بزرگی از رشد منتظم و پیوسته نظیر *پاریس*، *برلین*، *مادرید*، *بوینس آئرس* مشاهده می‌شود. اما تفاوت میان انواع نظم، تفاوت در درجه‌ی درندشتی، اغتشاش و فروپاشی[۱] است. به موازات حرکت به خارج از بخش مرکزی، بیهودگی پنهان این رشد، فراگیر می‌شود. چشم آدمی قادر به درک توده‌ی متروپلیتن دریک نظر اجمالی نیست. هیچ مکان گردهمایی یگانه‌ای به استثنای خیابان‌های شهربزرگ، قادر به تحمل تمامی شهروندان نمی‌باشد. ذهن آدمی قادر به شناخت بیش از یک جز از شهربزرگ و فعالیت‌های دقیقاً تخصصی شدهٔ شهروندان آن نیست. برای قدرت، هنگامی که در چنین مقیاسی متمرکز می شود وجه تسمیه خاصی وجود دارد: ناتوانی و عجز.

٤: ابزارتراکم

[۱] . debulding

برخلاف باور عمومی، رشد شهرهای بزرگ مسبوق به پیشرفتهای تعیین کنندهی دو قرن گذشته بود. اما مرحلهی رشد متروپلیتن هنگامی عمومیت یافت که ابزارفنی تراکم به حدکافی رشد پیدا کرد–و بهرهبرداری از آنها برای تولیدکننده و استفاده کننده از این ابزارها سودمند شد. در هر حال، متروپلیس معاصر، نمونهی برجستهای ازشکاف فرهنگی ویژه در حوزهی فنون، یعنی تداوم،بهوسیلهٔ ابزارهای *نو–فنی* توالب و غایات تمدن *پارینه–فنی* است. ماشینآلات و وسایل رفاهی که میتوانند در یک نظام زندگی محور با تمرکززدایی هماهنگی داشته باشند در این جابه ابزاری برای افزایش تراکم یا ارائهی برخی مُسکّنهای کم اهمیت به قیمتهای گزاف مبدل شدهاند.

شاخصترین دستاوردهای فنی شهر بزرگ آنهایی بودند که به تراکم افزودند؛ اولین این دستاوردها هدایت آب، ذخیره سازی عظیم آن، انتقال از طریق مجاری عریض و رودخانه ها از حومه به قلب شهربود. با اتکاء به این امر، *نیویورک* به جایگاه بارز خود در این حوزه مباهات میورزید: سیستم *کروتون*[۱] که در سال ۱۸٤۲ میلادی افتتاح شد قلعهای زیبا از مهندسی و وسیلهای به غایت ماهرانه برای مبارزه با برخی اثرات نامطلوب ازدحام شهری بود. تدارک آب بهداشتی قابل شرب تحت نظارت شهرداری، ابتلاء به تیفوئید را کاهش داد و افزایش نرخ مرگ ومیر در دیگربخش ها را خنثی کرد: بدین ترتیب به چنگ آوردن و تصفیهی حجم عظیمی آب به محور اصلی راهبرد شهری مبدل شد. در نواحی شدیدا توسعه یافته ،یا در نواحی با آبخیزهای محدود، این معنی به تعارض میان متروپلیس و دیگر شهرها و تقسیمات سیاسی دامن زد: مبارزهی *آریزونا* و *کالیفرنیا* دربارهٔ انحراف آب *لوس آنجلس* یکی از شدیدترین این تعارضات بود: زیرا حیات بسیاری از کشاورزان *آریزونا* بهواسطهٔ گسترش شهر تهدید می شد.

---

۱ . Croton system

آب جاری نه تنها به عامل ضروری حیات متروپلیتن تبدیل شد، بلکه حمام را نیز مجددا احیاء کرد. حمام به آرامی درمیان انبوه کارگران رواج یافت؛ با این حال تسهیلات نظافتی هنوز به بخش ضروری از معیارهای زندگی متروپلیتن تبدیل نشده بود: وان حمام به اثاثیه‌ی دائمی خانه تبدیل شد، و بدین ترتیب تهیه‌ی آب سرد و گرم امرمطلوب و محتوم به نظرمی رسید.

V:عناصر برنامه [۱۵] انواع برنامه‌های سنتی (۲۳٦)

[تصویرسمت چپ ردیف بالا] *گرینوبل*. طرح طبیعی مدور. بلوکهای غیرمنتظم که به‌وسیلهٔ عوارض زمین و دیوارهای مدور اولیه تحمیل شدند.

[تصویرسمت چپ ردیف پائین] *تورین* . طرح دقیق هندسی با بلوکهایی تقریبا هم اندازه . اندازه‌های متفاوت قطعات و جایگزینی‌شان نشان دهنده‌ی انتظام عالی طراحی در مقایسه با طرحهای شطرنجی قرن نوزدهم می‌باشد.

[تصویرسمت چپ وسط] *دلفی* . طرح شطرنجی غیرمنتظم : هماهنگی طبیعی با سطح تقریبا بدون عوارض زمین، دارای معابر قطری که امکان دسترسی به میدان بازار را فراهم می‌سازد.

[تصویرسمت راست ردیف بالا] شهر *نیس* . نوعی *آکروپلیس*، شبیه *آتن*، *جنوا* و *ادینبورگ* تپه‌ای دارای استحکامات با سکونت‌گاه اصلی در پائین دست: یک *بورگ* واقعی . شهرالگوی *دوره ی باروک* .

[تصویرسمت راست ردیف پائین] *کلن* . نوع، ترکیبی : تقسیمات منتظم *رومی* در مرکز با بلوکهای غیرمنتظم دراندازه ها و اشکال مختلف با ملحقات و ضمائم متأخر.

ناظران سطحی‌نگر غالبا طرحهایی شبیه *تورین* یابخشهای جدید *نیس* را به عنوان نمونه‌های معتبر از انتظام شهری مورد ملاحظه قرار می‌دهند: حال آنکه شهرهایی را که با تحولات تدریجی و تعدیلها به آرامی رشد کرده‌اند غیرمنتظم یا حتی بدون طرح قلمداد می‌نمایند. با این حال سازمان بسیار ظریف زمان و فضا که در *گرینوبل* و *کلن* مشاهده می‌شود، دارای نظم خاص خود می‌باشد: ترفندهای زندگی به تمام معنا، هر دو نوع منتظم وتطبیقی، و نوع ماشینی و سرزنده را در بر می گیرد.

درنوع اول، طرح بر مبنای برخی اشکال منتظم نظیر دایره و مربع تصویر می‌شود و قطعات زمین و ساختمانهایش با انگاره‌ی غالب همساز می‌شوند. در طرح تطبیقی وضعیت موجود خاک و زمین پذیرفته شده و مورد تبعیت قرار می‌گیرند، و سهولت و ضروریات عملکردهای زندگی را که در تناسب با الگوهای طبیعی و نه ذهنی قرار دارند دیکته خواهد نمود و انتظام مسلط حاصله محتملا نظیر *دلفت*[۱] هندسی و یا غیرمنتظم نظیر *گرینوبل* خواهد بود. توجه خواننده را به وفورباغات در این دو طرح جلب می‌نمایم.

هنگامی که خطوط پستی و بلندی، برجسته و تعیین کننده باشند، عقلانیت اقتصادی در پی انطباق با خطوط تراز زمین برمی‌آید. در غیر اینصورت طرحهای "منتظم" شهرهایی نظیر *سان فرانسیسکو* نه تنها به طور فوق العاده ای پرهزینه بلکه برای نیل به شرایط عملا تحمیلی به شکل نامطلوبی تعدیل می‌شوند. با در نظرگرفتن شرایط اجتماعی و موقعیت خاص قطعه زمین، طرح هندسی می‌تواند طراحی اصیل و ارگانیک باشد: طرح *ورن*[۲] برای *لندن* گرچه از احتساب بقایای [شهری پس ازآتش سوزی *لندن*] عاجز ماند و راه به جائی نبردبا این حال بیان واقعی مکانیزم و سرمایه داری بود. ضعف برنامه‌ریزی تطبیقی این است که برخی مواقع به عوامل بیرونی تاریخ و جغرافیا بیش از آنکه باید اهمیت قایل می‌شود: آدمی می‌تواند و می‌بایست به هنگام ضرورت کوهها را جابه جا کند و موانع طبیعی را در تقابل با لختی سنت پشت سرگذارد. برنامه ریزی هندسی در پی آن است که شکل بسیار ساده و ارادی یعنی سفسطه‌ی انطباق اجباری و ارادی را به کارکردهای پیچیده‌ی انسانی تحمیل نماید برنامه ریزی هندسی به شکل فاحشی نیازهای آتی را بدون درک آنها یا توانایی پیش‌بینی کنترل می‌کند. برنامه ریزی واقعی ارگانیگ هر دو عنصر یعنی تطبیق و

---

۱ . Delft

۲ . Wern

انتظام صوری، فرزند زمان بودن و جاودانگی، تعدیل کارکردی و وضوح تجریدی و انسجام طرح را دربر می‌گیرد. *آمستردام* نمونه‌ی کلاسیک در این خصوص است.

۷:عناصرطرح [۱۷و۱٦] آمستردام–برنامه ریزی ارگانیک

[تصویر بالا] مرحله‌ی اول: شهر ماهیگیری و تجاری بر روی رودخانه‌ی *آمستل*[۱]: موقعیتی که شبیه *جنوا* و *زوریخ* نیست.ساحل سازی و پل زدن برروی *آمستل* آغاز می‌شود و بندر به طور جزئی توسعه می‌یابد.

[تصویرپائین] مرحله‌ی سوم: ساخت وساز بلوک‌های مسکونی بزرگ و منتظم درسمت راست شهر قدیمی در انطباق باتسهیلات جدید انتقال آب که تا حدودی به تداوم تقسیم نامیمون مزارع و تبدیل آن ها به قطعات کوچک‌تر مسکونی منجرشد آغاز می‌شود.

[تصویربالا] مرحله‌ی دوم: بهره‌برداری از کانال دفاعی شهر به عنوان مجاری حمل ونقل شهری: ازدیاد معابرآبی شهر، افزایش تسهیلات بندری در زمین‌های جدید.

[تصویرزیر] مرحله‌ی چهارم: تعدیل جزئی بخش‌های جدیدتر شهر که به واسطهٔ شبکه‌ی شبه–مدور کانال‌ها تکمیل شد. طرح حاصله هر چند به شکل هندسی، انطباق چشمگیر با فرصت‌های اجتماعی و اقتصادی می‌باشد که برنامه‌ریزی شهری هرگز نمی‌توانست در یک مرحلهٔبه این نتیجه دست یابد.

---

۱ . Amstel

این سطح از بهداشت جسمی پیش از این درمیان طبقات فرداست مشاهده نشده بود: گام‌های بهداشت جسمانی بدون شک به واسطهٔ ضرورت غلبه بر اثرات خطرناک و نامطلوب زندگی متروپلین سرعت گرفت. به موازات هر چه ظریف‌تر شدن احداث حمام، هزینه‌ی ساخت واحدهای مسکونی افزایش یافت، به همین دلیل محدودیت متزایدی در فضای تخصیص یافته به اتاق ها در میان طبقه‌ی متوسط که درجبهه‌ی اول استحمام و شست و شو به عنوان پدیده‌ای ضروری قرارداشتند، آشکار شد. در نتیجه تلاش برای خلاصی از اثرات نامطلوب ازدحام به افزایش غیرمستقیم ازدحام منجر شد.

تاجائی که جریان آب، *اصطبل آگوئی*[۱] *متروپل* را تمیز می‌کرد جریان امور مطلوب بود. برای چنین شهرهایی که در مقابل تهاجم نظامی بی‌دفاع بودند، وابستگی به آب هستی‌شان را در دورهٔ جنگ دچار مخاطره می‌کند. بدین ترتیب که نه تنها منابع دور دست تأمین آب می‌بایست درمقابل آلودگی حفاظت می‌شد، بلکه سدها و ایستگاههای پمپاژ و مجاری آب می‌بایست درمقابل حملات هوایی محفوظ می‌ماندند، بدین ترتیب تأمین آب بیش از پیش به صورت کلید سکنای دائمی در شهرها باقی ماند؛ و از آن جائیکه رشد سریع شهر چاههای آب را زیر پوشش برده یا رودخانه‌های کم آب را آلوده می‌کند، دیگرمنبع جایگزین غیرمتمرکز و با ارزش بر جای نماند. در صورتی که نظام آبرسانی به عنوان یک کل مدنظر قرار نگیرد شهر مضمحل خواهد شد. اگر دشمن بتواند تأمین آب متروپلیس را برای سه روز دچار اختلال نماید، زندگی انسان شدیدتر از آلودگی گاز سمی درمعرض خطر قرار می گیرد.

عنصر مهم بعدی در تراکم و ازدحام، نظام حمل ونقل است. در مراحل اولیه‌ی رشد متروپلیس نیازهای جابه جائی به‌وسیلهٔ درشکه مرتفع می‌شد؛ و نظربه اینکه نواحی عمدهٔ آن

---

[۱] Augean(.م) : الهه‌ی پلشتی در اساطیر یونان، که هرکول در یک روز تمامی اصطبل‌های او را نظافت کرد.

قبل از سال۱۹۰۰م. شکل گرفته بودند، تمامی خیابانها و سامانه‌ی معابر در راستای بهره برداری از درشکه و واگن طراحی شده بود. با افزایش آمدوشد، بهینه سازی تسهیلات حمل و نقلی در دستور کار قرار گرفت: بدین ترتیب که ابتدا خیابان هازیرسازی و بعدا برای روسازی از قطعات چوبی و در نهایت ازآسفالت استفاده شد. برای نظافت معابر ،سامانه‌ی عمومی نظافت معابر به راه افتاد: در شهرهای شمالی امریکا، هزینه‌ی برف روبی برای تسهیل حمل و نقل منظم کالاها و موادغذایی به هزینه‌ی اولیه اضافه می‌شد.

بااین حال ، افزایش تسهیلات حمل ونقل به معنی کاهش ازدحام درخیابان نبود.حتی با وجود بهره‌برداری از درشکه ، معضلات جدی حمل و نقلی بر نیمه‌ی اول قرن نوزدهم حاکم بود: *نیویورک* این مفهوم را با احداث پل عابر پیاده برروی خیابان *برادوی* تجربه کرد. خیابانها می‌بایست عریض می‌شدند و خیابانهای جدید در مقیاسهای بزرگ برای تسهیل ارتباطات و میان برهای ضروری به منصه ظهور می‌رسیدند که در برخی مواقع نیز این روند به تخریب بلوک‌های مستحکم ساختمانی منجرمیشد. امتداد خیابان هفتم و عریض شدن خیابان *واریک* در *نیویورک* در هر مایل شش میلیون دلار، خیابان *واکردرایو* در *شیکاگو* بیست ودو میلیون در مایل هزینه در برداشت، حال آنکه خیابان دو سطحی [به لحاظ اختلاف ارتفاع] *میشیگان* شانزده میلیون دلار در مایل هزینه دربرداشت. این هزینه‌های سرسام آور مانع جدی بر سر راه بازسازی گسترده ی متروپلیس بود.

در مواقع تأمین مالی چنین طرح هایی، حتی به‌طور جزئی، از مالیات‌ها و افزایش ارزش املاک منتفع از طرح، موجبات افزایش کرایه را فراهم ساخت و به نوبه‌ی خود در قیمت بالای زمین تبلور یافت. نتیجه این که تشدید بهره‌برداری بالاخص هنگامی که ازدحام به افزایش حمل ونقل منجر شد، بهینه سازیها را خنثی کرد. هیچ کس در واقع تمهیدات اضافی لازم برای آمد و شد را بدون تأثیر دقیق این تسهیلات بر مالیات، ارزش زمین و اشغال

[زمین] پیش بینی نکرده بود. بار هزینه ها را می‌شد جابه جا داد، اما هزینه‌ی کل پابرجا می ماند.

آن چه در مورد سامانه‌ی معابر صدق می‌کند به وجه احسن در مورد سامانه‌ی حمل و نقل ماشین یعنی قطار زیرزمینی و خط آهن نیز صادق است. این دو سامانه [معابر وحمل و نقل] مایهٔ خوشی متروپلیس هستند. باظهور حمل و نقل برقی در دههٔ آخر قرن نوزدهم ازدحام شدید با ازدیاد خطوط آهن و تراموا درشهر و تونل ها و حفاری ها برای حمل و نقل زیرزمینی عمومیت یافت. معماری ایستگاههای جدید، از *مترو پاریس* تا بناهای زیبای *پرفسورگراندر* در *برلین*،یا طرح‌های *آدامز*، *هولدن* و *پیرسون* در *لندن*، در میان دست آوردهای برجسته ی متروپلیس قرار دارند.

با این وجود نتیجهٔ تمامی این تلاشهای جدی که به‌طور خود به خودی به بسیج و پراکندگی مستمر ساکنان متروپلیس منجرشد بسیار ساده می‌باشد و آن اینکه تمامی این تلاشها ازدحام را تشدید کردند. و اما، تفاوت میان هزینه‌های واقعی حمل ونقل و کرایه‌های پرداختی–درحدود سه سِنت در *نیویورک* در مقابل پنج سنت هزینه ی واقعی–یارانه‌ی عمومی به بورس بازان املاک بود.

گرچه سامانه‌های حمل ونقل قلمروهای جدیدی را درحاشیه‌ی شهر می‌گشودند، با این حال ازدحام دو مرکز را نیز تشدید می‌کردند. به استثنای راه آهن *لندن* وحومه، خطوط حمل ونقل زیرزمینی متروپلیتن در راستای تحمیل بارفزاینده‌ی مسافر بر بخش مرکزی عمل نمودند. در اواسط دههٔ ۱۹۲۰م. در حدود دو میلیون نفر از مناطق و نواحی پیرامونی، روزانه به *مانهتان* می‌آمدند که بخش عمدهٔ آن در عرض یک و نیم ساعت دو مرتبه در صبح و شب اتفاق می‌افتاد.

به اثرات تمامی این تسهیلات جدید توجه کنید، همان طور که در سراسر و زیر و روی شهر یکدیگر را قطع می‌کنند. زیر شهر مشهود، شهر نامشهود مرکب از لوله‌های آب، مجاری فاضلاب و گاز، سیم‌های برق و لوله‌های بخار و سیم‌های تلفن و زیرزمین‌های وسیع که در آنها برق و حرارت تولید می‌شد فضا را بزرگتر می‌کرد: شهری مشتمل بر تونل‌های بی‌شمار و تهدیدآمیز که کل جمعیت بخش قابل توجهی از روز را در آن جا صرف می‌کردند.

این شهر زیرزمینی که گام به گام رشد می‌کرد خطوط اصلی شبکه‌ی معابر شهری را مورد تبعیت قرار می‌داد. از آن جائی که هر یک از مالکین برای خود مظهر قانون بودند هیچ تلاشی برای تدوین سیاست جمعی و طرح منسجم که بتواند رشد خسته کننده‌ی شهر را به شیوه‌ی اقتصادی سامان دهد، شکل نگرفت. مجاری تأسیسات که امکان آن وجود داشت انتقال یافتند: بدین ترتیب نه تنها هزینه‌ی اتصالات بسیار بالا رفت، بلکه هر گونه تعمیر یا تغییر تأسیسات مستلزم تجمع دوره‌ای خیابان و انسداد ترافیک بود.

در این جا می‌توان شاهد تناقض در تمدن متروپلیتن معاصر بود: تناقض میان سازمان منطقی جمعی ابزارهای مادی حیات و فقدان ارگان‌های ضروری برای همیاری جمعی و کنترل اجتماعی که نتیجهٔ آن حتی برحسب کارآیی صرفا ماشینی، شکل گیری سامانه‌ای بی نهایت زیان بار می‌باشد.

متروپلیس‌های *جهان غرب* در کنار ابزارهای عام و عمدهٔ ناظر به ازدحام به مجموعه‌ای از ابزارهای خاص نیز دست یافتند که حمل ونقل عمودی با استفاده از آسانسور از این مقوله بود. آسانسورها ابتدا در کارخانه‌های پنبه‌ی *منچستر* به کارگرفته شدند؛ یکی از اولین آسانسورها که به‌وسیله‌ی نیروی بخار کار می‌کرد به سال۱۸۵۳م. در *برج کاخ کریستال نیویورک* به‌کار گرفته شد و بلافاصله پس از جنگ داخلی *امریکا* برای اولین بار از این

وسیله در آپارتمان‌های *نیویورک* استفاده شد.این نمونه به سرعت به ساختمان‌های اداری تسرّی یافت و در کنار ابنیه‌ی اسکلت فلزی به‌وسیلهٔ عمده تبدیل شد که به افزایش تراکم قطعات زمین منجر گشت. تا تصویب آئین نامه‌های عقب نشینی و ارتفاع ساختمان به سال ۱۹۱۶م. هر مالک از آزادی کامل برای افزودن تراکم تا جائی که ایمنی و فونداسیون واعیانی قطعه زمین اجازه می‌داد برخوردار بود. در حال حاضر این الگوی خطرناک به نماد پیشرفت مادی تبدیل شده است. این الگو بی‌هیچ دلیلی اخیراً در *رتردام*، *پاریس*، *لیون* و مسکو مورد اقتدا قرار گرفته است. در شهر *درانسی*[۱] علی‌رغم وجود فضاهای باز زیاد،این دستاورد با بارمالی گزاف بی‌معناست.

نتیجهٔ این رویه بر سامانه‌ی حمل و نقل افزایش ازدحام با افزودن لخته‌ها و حوضچه‌های [جمعیتی] بود. برای مثال طرح شهری که برای *نیویورک* به سال ۱۸۱۱م. تدوین شد بر مبنای ساختمان‌های چهار طبقه بود و بر این مبنا عرض خیابانها کفایت حمل ونقل را می‌کرد. در نواحی که ساختمانهای شانزده طبقه و بیشتر احداث شد، زمین کافی حتی برای احداث خیابان در مقیاس پیشین نیز وجود نداشت خوشبختانه به‌دلیل ضرورت گردش هوا، متوسط طبقات در *نیویورک*، علی رغم وجود آسمان خراش ها، امروزه هم چنان کمتر از *برلین* و *پاریس* است.

این اندیشه که جابه‌جائی عمودی ازدحام افقی را کاهش می‌دهد یکی ازدلایلی است که از فرط استیصال و با وجودِ ناکارآمدی همچنان به عنوان دست‌آویزی مورد استفاده قرار می‌گیرد. استفاده از سامانه‌ی جابه‌جائی عمودی نه تنها استفاده از خیابانها و خطوط حمل و نقل مجاور را شدت می‌بخشد، بلکه اشکال ثانوی ازدحام در ساختمانها را در مقاطع اوج جابه‌جائی در صبح، ظهر و شب را به‌وجودآورده و به تأخیرات و انسدادها می‌افزاید.

---

[۱]. Drancy

۵: هزینه‌های انسداد

واقعیت ازدحام متروپلیس غیرقابل انکاراست. برخی این ازدحام را به‌طور تجریدی از روی نقشه‌های تراکم و آمد و شد مدنظر قرار می‌دهند: برخی در اغتشاش و همهمهٔ خیابان ها مشارکت دارند، برخی در توقف‌های پایان ناپذیر ناشی از چراغهای راهنمایی در حرکت از یک طرف شهر به طرف دیگر گیر می‌افتند، برخی با این حقیقت محض در آسانسورهای شلوغ اداری یافضاهای شدیدا مملو از جمعیت قطار زیرزمینی به لحاظ فیزیکی تحت فشار قرار می‌گیرند که با بوی زننده‌ی بدن انسانها در عصر روزهای تابستانی انباشته می‌شود. ازدحام به شکل محدودیت حرکت و فضای تنگ و کوچک تبلور می‌یابد: کمبود فضای اداری، کمبود فضای مسکونی، حضور همه جانبه‌ی شلوغی [از مظاهر این امر هستند] شکلی که متروپلیس به آن نایل می‌شود فرم توده ای است: گردش صف‌های طولانی در *بوردوالک جزیره کنی*[۱]، یا انبوه تماشاگران در سالن بوکس واستادیوم فوتبال [تبلور این فرم توده‌ای هستند] گریز از این مکان‌های پرازدحام نیازمند مهارت و شکیبائی است: *مواظب پاهایت باش!...برای چه عجله داری؟* حتی خودرو که در ابتدا محمل حرکت راحت و مدیریت آزاد فضا بود به واسطهٔ ازدحام به گامهای نامطمئن یک عابر پیاده تقلیل می‌یابد. اغتشاش، محدودیت، انسداد این سه فراورده‌های فرعی ازدحام در متروپلیس می‌باشند. آنانی که درپی گریز به فضاهای دلباز حومه‌ها هستند به دشوار کردن گریز از محدوده‌های گسترده‌ی شهر برای کسانی که در شهر باقی می‌مانند کمک می‌کنند.

---

[۱] : ناحیه ای دربروکلین جنوبی در شهر نیویورک که منطقه‌ی ساحلی وتفریحی است. (م.)Coney Island.

هزینه‌های ازدحام و شلوغی متروپلیس را در نظر آورید. به نظر می‌رسد که این هزینه‌ها به نقطه‌ای تمایل دارند که حتی اگربه لحاظ انسانی قابل تحمل باشد از منظر مالی توان فرسا خواهد شد.

محدودیت‌های طبیعی صرف در مقابل ازدحام متروپلیس به این سه عنصر، یعنی به میزان آب در دسترس، نقطهٔ ذوب یک متروپلیس در متروپلیس رقیب، و در نهایت هزینه‌ی حمل و نقل مکانیزه هنگامی که نواحی پیرامونی بسیار دور از مرکز قرار دارند، منوط است .با این حال مدت ها قبل از این که دو محدودیت نخست ظاهر شود عیب و ضعف جدی دیگری به منصه‌ی ظهور می‌رسد.

نخست، تقاضا برای آب متروپلیس به موازات جذب هرچه بیشترجمعیت می‌بایست پس کرانه‌هایش را برای دست‌یابی به آب هضم نماید. *نیویورک* علاوه بر *سامانه‌ی کروتون* مجبور شد که سامانه‌ی عظیم *کت اسکیلز*[۱] رابرای کسب منابع آب در کیلومترها دورتر احداث نماید. در کمتر از بیست سال، نیاز برای منبع جدید اجتناب ناپذیر شد: شهر اینک برای دست‌یابی به آب رودخانه‌ی *ساسکوآنا*[۲] به نقطه ای بسیار دوردست کشیده می‌شود که مورد ادعای ایالت‌های *پنسیلوانیا* و *نیوجرسی* نیز می‌باشد. هر کیلومتر اضافی لوله وتونل ، هر سد جدید، به هزینه‌ی تأمین آب می‌افزاید.

هنگامی که *طرح منطقه‌ای*، نیویورک، مطالعه‌ای را در مورد سامانه‌ی آب انجام داد به این نکته دست یافت که هزینه‌ی آب طی دههٔ ۱۹۲۰م. میان ۳۵ تا ٦٥ دلار برای هرنفر در سال بوده است. در صورتی که همین نرخ رشد حفظ شود، هزینه‌ی سالانه‌ی تأمین آب برای هر نفر به ٦۹ دلارخواهد رسید: به عبارت دیگر یک خانوار چهار نفره، به نسبت

---

۱. Catskills

۲. Susquehanna

متناسب می‌باید فقط ۲۷٦ دلار برای آب در سال بپردازد که تقریبا یک سوم مبلغ کرایه سکونتگاه شهری است. افزایش مصرف آب در بخش صنایع، نظافت خانگی، سامانه‌ی تهویه‌ی هوا نیاز به آب را تشدید، و هزینه ها را افزایش خواهد داد. در حقیقت آخرین بازیچه‌ی مهندسین متروپلیتن، یعنی سامانه‌ی تهویه هوا اگر با اقبال عام مواجه شود چنان تقاضایی را برای آب فراهم می‌کند که به خودی خود برای بر هم زدن نظام مالی شهر کفایت خواهد کرد به نحوی که هزینه‌ی زیاد نگهداری هر واحد از این سامانه بر فروپاشی کلی آن پیشی خواهد گرفت.

هزینه‌ی کل سامانه‌های حمل و نقل ضروری در یک شهر بزرگ هر چند که در این میان برخی عوامل از محاسبه‌ی دقیق تن می‌زنند، به همین اندازه زیاد می‌باشد. سرمایهٔ اولیه بالاخص در رابطه با سامانه‌های زیرزمینی به همراه مسایل مربوط به حفاری تونل بالضروره زیاد است؛ با این حال همین هزینه فقط بخشی از کل هزینه به‌شمار می‌رود. سال به سال می‌بایست به هزینه‌ی ذغال سنگ مصرف شده در جابه‌جایی انسان ها اضافه نمود؛ فراتر از این می‌بایست به هزینه‌های انسانی، فرسایش روانشناختی، خستگی و آزارهای روان شناختی و افسردگی ناشی از حرکت روزانه‌ی پاندولی میان خوابگاه و محل کار را نیز افزود.[در این رابطه] ساعاتی را که آدمی بطور گیج ومنگ در سفرهای روزانه صرف می‌کند مورد ملاحظه قرار دهید: دقایق و ساعاتی که دراوج آمد و شد نمی‌توان حتی در کرختی بی‌مایهٔ روزنامه‌ها آن را مورد استفاده قرار داد. به این معضلات افسردگی ناشی از سفرهای خستگی آور، بیمارهای مسری در خودروهای شلوغ، آشوب‌های معده‌ای، روده‌ای ناشی از اضطراب رسیدن به اداره یا کارخانه را نیز بیافزائید.

امرسون[1] مدعی بود که زندگی به معنای داشتن روزهای خوب است؛ اما می‌باید بلافاصله اضافه کرد همچنین داشتن دقایق خوب. چه کسی می‌تواند منکر ضرورت تاوان و غرامت برای کارگران متروپلین شود که اضطراب و افسردگی بیست، چهل و شصت دقیقه‌ای را هر شب و صبح در عبور از گنداب-روهای انسانی متروپلیتن تلف می‌کنند. پیاده‌روی روزانه تا محل کار به مسافت یکی دو کیلومتر حداقل چاشنی نیروبخش برای کارگرانی است که بخشی از ساعات کار روزانه‌ی خود را در صنایع متروپلیتن به‌صورت نشسته یا ساکن نظیر ماشین نویسی، ماشین نویسی *لینولیومی* و دو زندگی می‌گذرانند. در سامانه‌ی قطارهای زیرزمینی، می‌توان شاهد شکل برجسته‌ای از اتلاف [منابع] متروپلیتن، بسیار بیش از سامانه‌ی آب و سامانه‌ی دفع مواد ضایع، یعنی صرف مقادیر زیادی از زمان، انرژی، پول و شادابی در فعالیتی که فی نفسه دارای هیچ ارزشی نیست بود؛ فعالیتی که ثمره‌ی عمدهٔ آن صحه گذاشتن بر ازدحام و شلوغی متروپلیس و افزایش ارزشهای پولی است که به‌وسیلهٔ مالکین و سرمایه گذاران انباشته می‌شود.

تمرکز زدایی سازمان یافته صنعت و تأسیس مجموعه‌ای از مراکز فرعی در منطقه متروپلیتن بخش قابل قبولی از حمل و نقل در این محدوده را کاهش خواهد داد. اما این موضوع غیر ممکن است؛ زیرا ازدحام بهانه‌ی احداث قطار زیرزمینی بوده و این به نوبه‌ی خود بهانه‌ی قدرتمندی برای ازدحام است. احتمال دارد شهردار خوش فکری چون *لاگواردیا*[2] بدین نکته برسد که می‌توان بهینه سازهای مؤثری را در شهری با یک میلیون نفر جمعیت در مقایسه با شهر پنج میلیونی تدارک دید، اما این موضوع مورد اجماع ساکنان متروپلیتن نیست. از آن جائی که ازدحام به شکل قیمت هرمی در رانت زمین و وامهای

---

[1]. Emerson

[2]. La Guardia

مسکن متبلور می‌شود، هر تلاش برای بازسازماندهی متروپلیس بر مبنای عقلانیت، ثبات آن هرم را تهدید می‌کند که به معنای فروپاشی و سقوط قیمتها در ناحیه‌ی مرکزی و بروز انقباض فرضی درثروتهای آینده می‌شود.به همین دلیل تمامی بانکها، هر شرکت بیمه، هر مالک و نهایتا هر سپرده گذار بانک پس انداز دارای سهمی از سرمایه‌گذاری در ازدحام و شلوغی است. ساختار کلی ارزشهای موجود پولی و اعتباری بر تداوم نامحدود الگوی رایج متروپلیتن ابتناء دارد.

تمامی آرزوهای فوق، حباب‌های عظیم الجثه‌ای بیش نیستند.طی قرن نوزدهم هزینه‌ی تأسیسات ضروری مکانیکی برای موجودیت متروپلیتن به سرعت افزایش یافت. از این رو علی‌رغم غنای اساطیری متروپلیس، شهر به طور مستمر با هزینه‌های غیر متناسب با درآمدها یا منافع‌اش تهدید می‌شود. متروپلیس به واسطهٔ ناتوانی از مواجهه با معضل برنامه‌ریزی اجتماعی اقتصادی، یعنی همان جائی که کنترل مؤثر [معضلات] امکان پذیر می‌باشد به‌طور ناشیانه با مسکن‌های مکانیکی زیرورو می‌شود. سیاست خرج بیش از دخل با امید دست یافتن به درآمدهای بیشتر از طریق افزایش جمعیت که به همراه خود افزایش درآمدهای مالیاتی را به همراه می‌آورد، بیماری مزمن متروپلیس است : عادتی که حتی به‌وسیلهٔ شهرهای کوچک که ادعای متروپلی دارند تقلید می شود.

در *ایالات متحده* تنها شهر *میلواکی* به‌طور تصادفی از این معیارهای مالی که توانایی پرداخت هزینه‌ها را بدون انباشتن کاستی‌های فجیع اجتماعی امکان پذیر می‌سازد به حد کافی آسوده می‌باشد. در واقع هر گروه جدیدی از کارگران با درآمدهای پائین نوعی بدهی شهری است و این به معنای مالیات مضاعف بر بودجه می‌باشد.

در این جا منبع جدیدی از ازدحام نهفته است. هر گونه تسهیلات جدید مستلزم گروههای جدیدی از کارگران برای ساخت و اداره‌ی آن و در نتیجه افزایش شمار کارگرانی

است که نیازمند کالاها و خدمات می‌باشند. متروپلیس به محض آنکه به نقطهٔ معینی از تمرکز رسید به جمع کردن جمعیت نظیر گلوله‌ی برفی که در سرازیری به حرکت درآمده است خواهد پرداخت و در راستای بازار در حال گسترش مصرف دیگر صنایع را که مشتاق بهره‌برداری از بازار متمرکز هستند به درون منطقه‌ی متروپلیتن جذب نموده و این دور تکرار تقاضاهای جدید برای راه، خدمات جدید شهری و مسکن جدید تداوم خواهد یافت و هنگامی که هزینه‌های زیاد خدمات شهری سودی برای سرمایه‌گذار باقی نگذارد، شهرداری خود متقبل این بار خواهد شد که برخی آنرا *سوسیالیسم* ناقص می‌خوانند. چرخش به سمت مالکیت جمعی و نبود سود نمی‌تواند وضعیت واقعی را بهبود ببخشد وضعیتی که در آن مبالغ گزافی برای حفظ سازمان فیزیکی که می‌بایست تمرکز زدایی شود و ساختار اعتباری که می‌بایست تعدیل شود، هزینه می‌شود.

توجه داشته باشید که نه تنها هزینه‌ی تأسیسات مکانیکی دارای رابطه‌ی مستقیمی به اندازهٔ شهر می‌باشد بلکه هزینه‌ای دیگر خدمات را نیز بالا می‌برد. هزینه‌ی اجتماعی سرقت و دیگر اشکال جنایت چیست؟ سرقت در شهرهای دویست و پنجاه هزار نفری هفت برابر شهرهای ده هزار نفری است: در شهرهای بزرگ ۱۸۹ نفر در هر ده هزار نفر در مقایسه با ۹٤ نفر در مراکز کوچک برای پلیس شناخته شده می‌باشد که به معنای دادگاهها، زندان ها و پلیس بیشتر و ابزارهای بسیار هزینه‌بر برای حفظ قانون و نظم است.

بخشی از هزینه‌های ازدحام مستقیما از مردم اخذ می‌شود. دیگر هزینه‌ها به شکل قیمت‌های بالای محصولات متروپلیتن، حتی محصولاتی که صرفا به لحاظ مالی به‌وسیلهٔ گروههایی در مراکز بزرگ کنترل می‌شود، تبلور می‌یابد. با این حال بخش بزرگی از این بار به شکل محلات فرسوده و فرصت‌های فقیرانه‌ی زندگی تبلور می‌یابد. ثروتمندترین ساکنان نیویورک تنها توانایی تقبل هزینه‌های باغچه‌ی کوچکی را در مقایسه با ساکنان بسیاری از

شهرهای کوچک را دارند: همین طور ساکنان این شهرها به لحاظ دید و منظر در محیط نیروبخشی قرار دارند که در شهرهای بیش از اندازۀ بزرگ حتی به‌وسیلۀ پول نیز قابل ابتیاع نیست. دیر یا زود این هزینه‌ها و فرسودگی‌ها رودررو قرار خواهند گرفت. زمانی که چنین موفقیت‌های پرهزینه به شکل خردمندانه ای تقلیل داده شوند، علت وجودی ازدحام ناپدید خواهد شد.

٦: نواحی فلاکت زده

آدمی می‌باید توسعۀ آرام متروپلیس را ازموقعیت ایده‌آل در زمان نظاره‌گر باشد و تحولی را که طی یک قرن به وقوع پیوسته است، مشاهده نماید. در وهله‌ی نخست باغات پشت خانه‌ها و فضاهای تنفسی ناپدید می‌شوند؛ در نتیجه زمین از دسترس این نواحی باز خارج می‌شود؛ سپس نواحی مسکونی اولیه دچار فرسودگی شده و ساکنان اولیه از آنجا بیرون رفته و اقشار فرودست اقتصادی جایگزین آنها می‌شوند: بعد از این مرحله، این محلات پرازدحام به‌عنوان ناحیه‌ی بی‌انتقالی میان مرکز تجاری و نواحی خوابگاهی عمل نموده و در بی‌نظمی و فلاکتشان نقاط مطلوبی برای نضج انواع بیماریها و جنایات می‌گردند که در این خصوص می‌توانید بررسی‌های دقیق جامعه‌شناسان مکتب شیکاگو را مورد مطالعه قرار دهید. با این حال هر منطقه به‌طوربالقوه در متروپلیس در معرض تبدیل شدن به ناحیه‌ی انتقالی قرار دارد، و به جهت بی‌ثباتی و بلاتکلیفی شدید در رابطه با کاربری‌های آتی، تمامی مناطق در معرض این خطر قرار دارند که محمل مرمت و نوسازی ادواری قرار نگیرند. با توجه به اینکه ثبات کاربری ها و قیمت ها از منظر تجاری وضعیتی چندان مطلوب تر از مرگ نیست، در نظام‌های موجود اقتصادی محرک و انگیزش کافی برای به چالش طلبیدن دلایل و موجبات اضمحلال و فلاکت زدگی وجود ندارد.

فرضی که تمامی این مباحث برآن اتکا دارد این است که جمعیت می‌باید به افزایش خود ادامه داده و قیمت‌ها اوج گیرند. واقعیت این است که جمعیت و قیمت‌ها می‌توانند کاهش یابند و در عین حال فلاکت دائمی شود. می‌توان در عمل شاهد تعارضی در طرح‌های منطقه‌بندی یک نسل گذشته در تبعیت از نیویورک ۱۹۱۶ بود این طرح‌ها نه تنها چهار تا بیست برابر فضای موردنیاز در آینده را به کاربری‌های صنعتی و تجاری اختصاص دادند بلکه حتی با دست و دلبازی تمام زمینهٔ تشدید استفاده را در صورت وجود تقاضا فراهم کردند هر چند این امر می‌توانست الگوی عمومی شهر را که می‌بایست به شکل خردمندانه بدان دست یافت واژگون نماید. مضافا هیچ یک از مقررات منطقه‌بندی بیانگر تمهیدات لازم برای انقباض قیمت‌های زمین نبودند و بدین‌ترتیب زمینهٔ عقب‌گرد از کاربری تجاری به مسکونی یا از بخش مستغلات به فضاهای سبز و پارک را گرچه بسیار ساده می‌نماید که تعدیل ریشه‌ای در راستای نیازهای جدید می‌بایست به هر دو شیوه متوسل شود فراهم نیاورد. فرض عام این است که قیمت‌ها فقط در یک جهت، و آنهم فقط صعودی تغییر یابند.

اما هنگامی که فرسودگی روندی معکوس در پیش می‌گیرد و ساکنان یا مالکان ساختمانها دیگر نمی‌توانند سهم مالیاتهای شهری خود را بپردازند، بخش نظافت معابر به چشم‌پوشی از واحدهای همسایگی بسیار فرسوده جائی که نیاز به بهداشت عمومی غالبا شدیدتر می‌باشد تمایل یافته و حتی بازرسان آتش نشانی و بهداشتی اهمال کاری پیشه کرده و مرمت و نوسازی ضروری برای حفظ منطقه فرسوده در حد استانداردها، به‌واسطهٔ سود اندکی که برای سرمایه گذاری در پی دارد کنار گذارده می‌شود و مأموران شهرداری با بی‌تفاوتی، تبانی یا رشوه اجازه می‌دهند فرسودگی تشدید شود: بدین ترتیب سقف‌ها دچار نقص شده، ترک‌های گچی بر روی دیوارها ظاهر می‌شوند؛ توالت‌ها بدون تعمیر به حال

خود رها شده؛ حوضچه‌های آب به زیر زمین انتقال می‌یابند؛ قطعات کوچک سبز که زمانی محل بازی بودند ناپدید شده و انباشته از تفاله، کاغذپاره، جعبه‌های بی‌مصرف و فنرهای خرد و خمیر تختخوابها و فلزات می‌شوند. جائی که روزی خیابان عمارات مجلل بوده است نظیر خیابان *اسلید کلیولند* یا بخشهایی از *ساوث ساید* در *شیکاگو*–به محلات پست، خانه‌های شبانه روزی و مستغلات که پرازدحام و کثیف هستند، مبدل می‌شوند. مرحله‌ی پایانی این فرایندجمعیت زدایی است: خانه‌های متروکه و مخروبه، نه اجاره‌ای و نه مالیاتی، و مسؤلیت مدنی و اجتماعی بسیار گسترده که به شهر تحمیل می‌شود.

بدیل فرسودگی فزاینده‌ی شهری که شرح آن رفت، استاندارد کردن فلاکت است، که می‌توان از این موارد به بخش مستغلات قانون جدید در *برونکس*[1]، بخش خانه‌های تک‌خانوارهای *کوئینز*، خیابانهای کثیف *براکستون* یا تقاطع *کلافام*[2]، مستغلات *برلین*، *هامبورگ* و *پاریس* که قبل ازجنگ جهانی اول ساخته شدند اشاره کرد–تفاوت میان این ساختمانها و فرسودگی ناشی تغییر تدریجی ساختمانهای قدیمی، همسان تفاوت روسپیگری رسمی و آنچه به‌طور اتفاقی صورت می‌گیرد، می‌باشد. حداکثر دستاورد نواحی مفلوک با قاعده نظم ظاهری است؛ اما محتوا همچنان پابرجاست.

حقیقت این است که مهاجرت جمعیت و کاربری‌های بدیل، برآیندهای غیرقابل اجتناب توسعهٔ متروپلین ذیل سامانه‌ی تولیدی سرمایه‌داری است. شرایط فرسودگی در جوار مرکز متروپلیس موجب حرکت به سمت نواحی خارج از شهر می‌شود چیزی که حرکت خلاف آن را در بخشهای مطلوب تر شاهد هستیم. بلافاصله پس از آنکه این بخشها گسترش یافته و کاملا زیر ساخت و ساز قرار گرفتند کم کم تنزل یافته و هنگامی که فضاهای باز پیرامونی

---

۱. Bronx
۲. Clapham

آنها به دلیل ظرفیت جذب ناپدید شد، آنهایی که می‌توانند یک بار دیگر به آن سوی ناحیه‌ی فرسوده حرکت می‌کنند. زمین‌های دارای قیمت بالا کشش زیادی برای جذب صنایع سنگین دارند که نیازمند زمین بیشتر برای گسترش به سمت نواحی پیرامون متروپلیس هستند: در نتیجه فشار در مرکز موجد حلقه‌ی تازه‌ای از فرسودگی می‌شود؛ که این توسعهٔ حاشیه‌ای نیز غالبا به همان اندازهٔ ناحیه‌ی مرکزی نامطبوع می‌باشد *پاریس* و *لندن* این گرایش را به میزان کمتری در قیاس با *نیویورک*، *شیکاگو* و *فیلادلفیا* از خود نشان دادند، با این حال این روند در اطراف کاخ *وسس*[۱] در پاریس و میدان برکلی در *لندن* مشهود است.

بسیاری از محققین امورشهری هم چنین مدیران سیاسی بدان گرایش دارند که وجود مناطق فرسوده را پدیده‌ای تصادفی در توسعهٔ شهری معاصر قلمداد نمایند. بالعکس، ازدحام جمعیت در مرکز و تلاش در رفع بی‌ثباتی با افزودن برجمعیت موجود، به بخش عمده‌ای از ابنیه ویژگی انتقالی می‌بخشد: گمان می‌رود که جمعیت وارد و خارج می‌شوند و مشاغل کوچک به‌وسیله‌ی نواحی مسکونی هضم خواهند شد و هر خیابان مسکونی بالقوه به معبر آمد و شد و تجارت مبدل خواهند شد و مغازه‌های کوچک و فروشگاهها در نقطهٔ غیرقابل پیش بینی از فضا و زمان به‌وسیلهٔ فروشگاههای بزرگ یا ساختمان اداری جایگزین خواهند شد. طراحی نواحی مسکونی به شکلی که قابلیت تبدیل آن به دیگر انواع نواحی با مشکلات و تغییرات کلی همراه باشند برای ذهن مهندسان متروپلیتن بیگانه است. در این راستا نظم نوینی در *لندن* پس از ۱۹۱۰م. *آمستردام* پس از ۱۹۲۰م. و دیگر شهرهای بزرگ با اندک تأخیر پایه گذاری شد: با این حال برای آنکه این حرکت در *لندن* جائی که در آنجا بازسازی به جدیت پیگیری می‌شود، به پدیده‌ای مسلط تبدیل شود فرصت بیشتری لازم می‌باشد.

---

۱. Des Vosges

ناحیه‌ی فرسوده گستره‌ای است که به طور مزمن از پرداخت سهم خود برای استفاده از خدمات اساسی و ضروری ناتوان بوده و به دلایل اقتصادی قادر به نوسازی و مرمت خود نیست. تمامی واحدهای همسایگی کارگری با فقر مطلق در وضعیت فرسودگی قرار دارند، زیرا در مناطق حاشیه ای، هزینه‌ی خدمات که آن ها را به مرکز متصل می‌سازد بدون افزایش هم زمان در درآمد یا مزایای اقتصادی ساکنان به سرعت رشد یافته است؛ حال آنکه در مرکز ازدحام شدید در وحشتناک ترین شکل خود توان پرداخت هزینه‌ی خدمات راخواهدیافت.

۷ : پذیرش نقص

درشکل بندی اولیه‌ی شهری نهادهای مرکزی شهر ارتباط مستقیمی را با کل جمعیت خود داشتند. حتی هنگامی که شهر در محلات با کلیسای مجزای بخش و بازارهای فرعی سازمان می‌یافت سازمان‌های مرکزی به واسطهٔ حرکت پیاده در دسترس قرار داشتند. به موازات رشد اندازهٔ شهر این سازمان ها موقعیت نسبتاً کم اهمیت تری را در حیات فعال شهروندان اشغال می‌کنند. (در این خصوص به فرمان *شورای عمومی ماساچوست* در قرن نوزدهم مبنی بر اینکه هیچ کس نباید در فاصله‌ای بیش ازنیم مایل از کمون مربوطه زندگی کند مبادا که در انجام تعهدات اجتماعی دچار قصور شود توجه نمائید. در متروپلیس، نهادهایی که در ابتدا درخدمت صدهزار نفر بودند از برآوردن نیازهای جمعیتی ده برابر بیشتر عاجز ماندند. حتی در صورتی که اندازهٔ شهر فقط دو برابر می‌شد این نهادها صرفا به دلیل ازدحام داخلی دچار کاستی می‌شدند.

درحقیقت گسترش متروپلیتن با عقب ماندگی دائمی نهادهای ضروری زندگی اجتماعی در نواحی دور از مرکز همراهی می‌شود که یکی از ویژگیهای مشخص نواحی فرسوده و

کثیف می‌باشد که به‌واسطهٔ نبود یا استفاده نامناسب از آن نهاد مورد غفلت قرار می‌گیرد. در این نواحی بحران زده، آدمی می‌تواند در حدود نیم مایل بدون مشاهده‌ی حتی یک مدرسه، کتابخانه‌ی عمومی، زمین بازی، آتش نشانی و حتی سینما یا کلیسا پرسه بزند که در غیر اینصورت می‌توان نتیجه گرفت که آن نهاد بسیار پیش پاافتاده و به شکل موقت شکل گرفته است.

در واقع با افزایش شکاف میان تأسیسات و گسترش شهر، کمبود فزاینده‌ی تسهیلات چشمگیرتر خواهد شد. به عبارت دیگر، بخش مرکزی تنها منطقه‌ای از متروپلیس است که با کارآئی کامل کارکرده و در راستای نیازهای اقلیت کوچکی از کل جمعیت عمل می‌نماید. این وضعیت محتملا علایق خاص اقلیت‌ها را برآورده می‌سازد برای مثال، دوستداران موسیقی در متروپلیس، به اندازه‌ای اشباع می‌شوند که یک مرکز رده پائین‌تر-تحت سیطره‌ی اقتصاد متروپلیتن-به ندرت می‌تواند این نیاز را ارضاء کند. اشاعه‌ی بالاترین معیارهای متروپلیتن درهرجایی که اندک جمعیتی گردهم آمده اند به یک مضحکه منتهی می‌شود. استانداردهای فرهنگی در نواحی متروپلیتن به مقدار بسیار اندکی از استانداردهای مسکن-بیغوله-بالاتر است.

آنچه که "رشد" متروپلیس خوانده می‌شود در حقیقت جذب دائمی طبقه‌ی کارگر می‌باشد که قادر است خود را با محیطی فاقد منابع کافی فرهنگی و طبیعی یعنی بدون هوای پاک ، بدون خواب عمیق، بدون باغ نشاط آور یا محل بازی، بدون دسترسی به آسمان آبی و نور خورشید، بدون توانایی حرکت آزاد و بازی خودجوش یا یک زندگی سالم جنسی وفق دهد. مناطق مشهور فرسوده ی متروپلیس اساسا نواحی "بدون هیچ بگذران" هستند. اگر شما ساکن این نواحی باشید برای مشاهده‌ی منظر شهری می‌بایست دو مایل در یک اتوبوس و اگر خواهان لمس طبیعت باشید می‌باید در یک قطار شلوغ به نواحی دور از شهر

سفر کنید. نبود وسایل جابه جایی انسان همچنانکه گرسنگی مزمن به بی‌اشتهایی منجر می‌شود انسان را به زانو درمی‌آورد و در نهایت آدمی بدون بازشناسی آنچه از دست می‌رود زندگی می‌کند و می میرد.

همین قاعده یعنی "رشدبه همراه کاستی‌های اجتماعی" در مورد تدارک بیمارستان‌ها و میادین بازی و تالارهای کنسرت و دانشکده ها نیز صادق است. این نهادها به لحاظ اندازه برای ارتقاء کیفیت استانداردهای زندگی در *مگالاپلیتن* افزایش می‌یابند، اما آنچه در مورد موجودات زیست شناختی صادق است در مورد ساختارهای اجتماعی نیز اتفاق می‌افتد بدین ترتیب که رشد مؤثر مستلزم تقسیم سلولی، و نه تورم هسته‌های اولیه است. یک کلیسای بخش در روستا می‌تواند یکصدنفر و حداکثر به‌طور متراکم دویست نفر را همزمان در خود جای دهد. تالاری که سه هزار نفر را در خود جای می‌دهد می‌تواند شهری با پنجاه هزارنفر را پوشش دهد؛ با این حال این تالار قطعا کفایت شهری باجمعیتی پانصد هزارنفری را نخواهد داد، تنها خیابانها می‌توانند چنین ازدحامی را تحمل کنند: برخلاف شهر قرون وسطایی، متروپلیس به حدی بزرگ است که نمی‌تواند حس بی‌واسطه ای از وحدت را برای کسانی که برای برگزاری جشن بزرگ درخیابان گردآمده اند فراهم آورد: هیچ کس آنچه را که در شهر اتفاق می‌افتد نمی‌تواند بدون استفاده از رادیو و روزنامه به تفصیل ببیند یا درک نماید.

مضافا ورای حدمعینی، حتی ابزارهای مکانیکی نیز دارای محدودیت هستند. استفاده از بلندگوههای قوی برای جبران حضور نامشهود سخنران در سطح وسیعی که غالب شنوندگان به دلایل دوری از یکدیگر توان مشاهده‌ی چهره و پیگیری حرکات سر و دست او را ندارند بیهوده است. یکی از دلایلی که ورزشهای انفعالی تأکید زیادی بر ناظر قایل هستند و فضای وسیعی را در امور روزمرهٔ متروپلیس اشغال می‌کنند این است، که یک

گزینه بیشتر در پیش‌رو ندارند و آن چیزی نیست جز ورزش وکالتی یا هیچ. چهل وپنج هزار نفر می‌توانند برای یک بازی بیسبال گرد هم آیند اما اگر قرار بود ادعای هر تماشاچی برای بازی محقق شود تیم بیسبال شیکاگو نمی‌توانست به دویست و پنجاه مدال خود مباهات کند هنگامی که نهادها به طور خردمندانه برای راحتی و بهره برداری عملکردی برنامه ریزی شوند، الگوی متروپلیتن کفایت و توان ادای مطلب را نخواهد داشت. برای دست یافتن به همبستگی عملکردی، نهادها می‌بایست بنابر ظرفیت کاری مقیاس گذاری شوند؛ بدین ترتیب باز تولید بر رشد پیشی گرفته و می توان به واسطهٔ ادغام منتظم واحدهای مجزا، اثرات رشد یکپارچه را به‌وجودآورد. نتیجهٔ فرایند رشد غیرارگانیک تسهیلات مکانیکی نقصان مزمن خواهد بود که اندازهٔ ساختمان یا نهاد صرفا به پوششی برای این نقیصه تبدیل می‌شود. اگر پنجاه هزارنفر در یک محل گرد هم آیند دامنه‌ی فعالیتی که با هم انجام می‌دهند به مراتب کمتر از بیست و پنج گروه دو هزارنفری است بدین ترتیب که عملکرد اصلی پنجاه هزارنفر به بودن در یک جا و گفتن هورا! یا مرگ برا! در موقعیت مناسب تقلیل می‌یابد. این امر همان چیزی است که باعث عشق مستبدین به ازدحام و تدارک تالارها و سالنهای بزرگتر می‌شود: هر چه ازدحام بیشترباشد، عملکردبی محتواترخواهد بود.

همانطور که به دستاوردهای بزرگ مالی اقتصاد متروپلیتن بر انحصارگرایی در مناطق و موادخام، بر استثمار پرولتاریای فزاینده‌ی شهری و بر تبدیل کشاورز مستقل به کشاورز مستأجر متکی است دستاوردهای چشمگیرآن در رشد شهری بر پذیرش نواحی فرسوده و غیر استاندارد در شهر اتکا دارد: نواحی که حومه به شمار می‌روند اما این معنی به خاطر نزدیکی آنها به نواحی روستایی نیست، بلکه به سبب آن است که در زیر هنجارهای جاری تمدن قرار می‌گیرند.

عظیم الجثه بودن متروپلیس به تخریب زیست محیط منجر می‌شود. اجتماع دو یا سه میلیون نفر در بخش نسبتاً کوچک مرکزی می‌تواند و قطعا به ترفیع تبادل اجتماعی منجر می‌شود؛ اما به استثنای مناطق آلونک نشین که بدبختی موجد نوعی حس نوع دوستی می‌شود، در نواحی روستایی حوزه‌ی وسیع‌تری برای عمل جمعی زنان و مردان در قیاس با پرازدحام‌ترین مناطق وجود دارد. پیچیدگی سازمان ضرورتاً به معنای غنا و کارآیی تشکلها نیست: اصل مکانیکی کارآیی که نظیر یک کارخانه کاملا منسجم بر متروپلیس مستولی است، به واقع می‌تواند در روستا به مانع تبدیل شود. درست نظیر جائی که ساختار مکانیکی ، به عنوان نمونه، صف منتظرین در ایستگاه اتوبوس ، تعامل را به طور خودجوش تضعیف می‌کند.

ورای یک نقطهٔ معین تراکم می‌تواند حتی مانع از همیاری شود: اگر دوستی مستلزم درجه‌ای از پیوندهای مجزا است این معنی در مورد مهربانی هم صادق است. احتمال اندکی وجود داردکه همسایه‌تان را در بلوکی با هزار نفر و با ساختمانی که فقط صد نفر ساکن دارد، بشناسید: زیرا در همیاری درغالب موارد حتی در گروههای اولیه بانوعی جنبه‌ی گزینشی همراه است: این جنبه‌ی گزینشی بر وجود چهره‌های قابل شناسایی و فرصت‌های مکرر متکی است. فاصله به مثابه‌ی تراکم می‌تواند به گسستگی در زندگی اجتماعی منجر شود.

نه تلفن و نه رادیو هنوز نتوانسته اند اهمیت همجواری فضایی برای تمامی انواع تعامل را تحلیل ببرند. کسانی که در *اوکپارک*[۱] و *ساوث ساید بستن شرقی* زندگی می‌کنند اسما عضو یک مجتمع متروپلیتن هستند: اماعملا فاصله‌ی آنها به دلایل کارآیی سه برابر بیشتر از فاصله‌ی معمول در نواحی باز پیرامونی است. معضل گردهمایی اعضای یک اتحادیه صنفی

---

۱ . Oak Park

را که فعالانه در امور و اتحادیه شرکت می‌کنند مدنظر قرار دهید که برای شرکت در این فعالیتها می‌باید از مناطق خوابگاهی مکررا به شهر مراجعت نمایند و این امر همراه با اتلاف وقت و برخی مواقع خستگی مفرط می‌باشد، و یا می‌بایست در مرکز شهر باقی بمانند که در این‌صورت هزینه‌ی یک وعده غذا حتی به ساده‌ترین شکل بر درآمد اندک آنها سنگینی خواهد کرد، تعجبی ندارد که این قشر از جمعیت به امور بی‌اعتنا شده یا در بهترین صورت زندگی خانوادگی برحیات فعال سیاسی سبقت می‌گیرند.

در تمامی انجمن‌های متروپلیتن، آن باشگاه اجتماعی، موزه ، اتحادیه‌ی صنفی و انجمن حرفه‌ای انگشت نما می‌شود که می‌خواهد به هر وسیله‌ی ممکن–معمولا مرکب از آنهائی که به دلایل و امتیازات توپوگرافیکی یا وجود وسایل خاص حمل و نقل قادر به ماندن در محل کار بدون هزینه‌ی اضافی هستند–تمامی امور را به چنگ خود درآورند.

پرداختن به تمامی تحریفها و ناکامی عملکردهای اجتماعی به جهت گستره‌ی فیزیکی و ازدحام وسوء برنامه ریزی انبوهه‌ی شهر غیرممکن است: بیمارستانها در خیابانهای شلوغ و پرگرد و غبار قرار گرفته‌اند؛ مدارس بسیاربزرگ چنان ازحومهٔ بازوحتی از پارکها دورند که برای آشنایی ابتدایی دانش آموزان باگیاهان وموجودات زنده نیاز به سفر با اتوبوس ضرورت پیدا می‌کند؛ و رکورد حس عاطفی که در تغییر محل از کنسرت به قطار زیرزمینی شلوغ دست می‌دهد و دلسردی از تحصیل، هنگامی که یک دانش‌آموز برای رفتن به دبیرستان می‌باید یک ساعت و نیم سفر نماید نمونه ای از کارمدی انبوهه شهر می باشد.

فشارفیزیکی، ناتوانی عاطفی ناشی از زندگی درمحلات تنگ و کوچک، خیابانهای دلگیر و خفه ، هجمه و صدای حرکت، فاحش‌ترین برآیندهای رشد مگالاپلیتن هستند که عمدتا بر رونق و موفقیت، همچنان که بر اعضای فلک زده‌ی پرولتاریا سایه می‌افکنند. آنچه که متروپلیس با یک دست ارائه می‌کند با دست دیگر پس می‌گیرد: آدمی چنان با دشواری

از درخت طلائی مگالاپل بالا می‌رود که حتی اگر موفق به چیدن میوه شود دیگر نمی‌تواند از آن لذت ببرد؛ موفق ترین ساکنان مگالاپلیتن حال که آرزوی زندگی در گوشه و کنار آنرا دارند می‌باید به شهرکهای حاشیه‌ای پناه برده یا عطای مزایایش را با حرکت به سمت *فلوریدا*، *افریقا*، *ریورا* به لقایش ببخشند.

۸: مثله کردن طبیعت

در همین حین انبوهه‌ی شهری موجد تخریب محیط زیست طبیعی می‌شود. طبیعت به استثنای پارکهای موجود، به ندرت درحوالی متروپلیس مشاهده می‌شود: مگر اینکه کسی به بالای سر خود، به ابرها، به آسمان، به ماه، هنگامی که از ورای برجهای برآمده وبلوکهای ساختمانی ظاهر می‌شود نگاهی بیافکند. سوسوی نور در شامگاهان و نیمی از ستاره‌های بالای سر را از دیده پنهان می‌کند؛ هجوم فاضلاب، رودخانه‌ها را به گنداب رو مبدل ساخته و مواد مغذی از دسترس ماهیها دور می‌سازد، و شناگران را به تیفوئید مبتلا می‌کند. در بخش اعظم قرن نوزدهم تیفوئید بیماری شایع در شهرهای بزرگ بود که در صورت عدم جذب مستقیم توسط روده‌ی بزرگ از طریق استحمام یا نوشیدن آب "آلوده" به طور واسطهٔ عرضه‌ی مواد خوراکی بالاخص صدف داران شیوع می‌یافت.

مقابله با این معضلات برای متروپلیس هزینه‌های گزاف به همراه داشت. ایستگاههای تصفیه‌ی آب و کلرزنی، تصفیه خانه‌های گندزدایی و تبدیل فاضلاب به کود، هزینه‌های اضافی دیگری به بار می‌آوردند. اگر هم پاره‌ای چشم اندازهای طبیعی نظیر *پارک کوه خرس* بیرون از *نیویورک* از تطاول در امان می‌ماند چنان فاصله‌ای با شهر داشت که رسیدن به آن مستلزم صرف نیمروز وقت بود.

اگر کسی به این نقاط دست می‌یافت شاهد هزاران نفر می‌شد که با شوق گریز از متروپلیس، متروپلیس دیگری را–اگر نگوئیم برهوت، بیغوله–خلق کرده‌اند. به نحوی که فقط از لابه لای بدن انسان ها بود که می‌شد طبیعت را نظاره کرد.

درحقیقت تنها فضاهای تفریحی کارآمد متروپلیتن، محل‌هایی بودند که واقعیت ازدحام را پذیرفته و به آن شکلی خاص و متناسب بخشیده بودند؛ *وانسبد*[۱] در *برلین* یا *جونزبیچ* در جزیره‌ی *لانگ* قطعه‌ای وسیع و کاملا سازمان یافته از ساحل که با آسمانی گسترده‌تر مسقف شده است، تحت مراقبت کامل قرار دارند هزاران اتومبیل که با نظم و ترتیب متوقف شده‌اند، کلاه فرنگی‌های عظیم، تعداد زیادی نجات غریق در برجهای تار عنکبوتی و هزاران نفر که حمام آفتاب گرفته و به یکدیگر نظاره می‌کنند منظره ای بزرگ و چشمگیر، نزدیکترین رهیافت به زندگی نابی که متروپلیس ارائه می‌کند و در آن زندگی به لحاظ زیباشناختی تشدید و انتظام می‌یابد.

هر چه سنگ فرش گسترش می‌یابد طبیعت دورتر شده و جریان عادی امور خود را کاملا از خاک، از حضور مشهود زندگی، رشد و اضمحلال تولد و مرگ جدا می‌کند. کشتارگاه و گورستان به یک اندازه از شهر دور و از چشمها پنهان هستند. شادی پر شور زندگی، آئین غم بار مرگ، صرفا به شکل جویده جویده درکلیساهای پابرجامانده به حیات خود ادامه می‌دهد. آهنگ فصلها ناپدید شده و یا دیگر با حوادث طبیعی همراه نیست مگر در نوشته‌ها میلیونها نفر در متروپلیتن بزرگ می‌شوند که هرگز جای دیگری را جز خیابانهای شهر نمی‌شناسند: سحر و جادوی زندگی برای ساکنان متروپلیس نه از طریق معجزه‌ی رشد و تولد، که با قراردادن سکه‌ای در یک شکاف و بیرون کشیدن یک تکه شیرینی یا یک جایزه نمایان می‌شود. جدایی از طبیعت چنان خطرات روان شناختی جدی

---

[۱]. Wannsee bad

را به همراه دارد که شدیدترین وسواسها و مراقبت‌های پزشکی به ندرت قادر به التیام آن می‌باشد .شهر می‌بایست علی رغم تمامی تحقیقات غرورآمیز پزشکی همه فتوحات واقعی در تسکین بیماری و طولانی شدن زندگی به جهت موازین بهداشتی در مقابل حومه سر فرود آورد: هرچند که امید به زندگی در شهر بیشتر و اثرمخرب بیماری ها کمتر باشد.

اما چگونه می‌توان به نواحی خارج از متروپلیتن دست یافت؟ مصائب متروپلیتن به مرزهای قانونی‌اش منتهی نمی‌شود و فرسودگی شهری به فرسودگی روستایی رهنمون می‌شود. پس از ۱۹۱۰م. بزرگراهها در شاخه‌هایی متکثر و درحال گسترش ویژگیهای متروپلیس یعنی بزرگراههای آسفالته ، پمپ‌های بنزین، آلونک‌های کنارجاده، ساخت و سازهای نواری، رستوران‌های بین راهی وکاباره ها را تعمیم دادند. هر قدر که دورتر می‌رفتی و سریع تر می‌راندی بخش عمده‌ای از زندگی یعنی همان معیارهای زشتی، بدیل‌های ماشینی، بی تفاوتی نسبت به طبیعت، همان نگرش سهل انگارانه؛ خوشی‌های سینمائی و سروصدای مستانه را پشت سر می‌گذاشتی. ردیف ویلاها در فضایی باز به موازات آزاد راهها همچنین دسته‌های کوچکی از کاروان‌های آخر هفته درکنار دریاچه ها، رودخانه ها یا سواحل اقیانوسها بخشی از واقعیت متروپلیس می‌باشد. تراکم این خوشه‌ها و تمرکزشان بزرگ تر از دهکده نبود، اما به لحاظ شیوه‌ی زندگی ،سرگرمی‌ها، چارچوبی خوب یابد، در پنجاه مایلی دور از مرکز تماما از متروپلیس تبعیت می‌کردند.

ذیل نظام متروپلیس، تمامی نقاط، ناقل عفونتهای همسان بود و تصاویر همیشگی‌شان از زندگی به‌واسطهٔ همان روزنامه ها و مجلات، سینما و رادیو رقم می‌خورد. مناطق کشاورزی دورافتاده ، مراکز معدنی و نواحی صنعتی به خاطر وابستگی به بازارهای پولی متروپلیتن تماما زیر نفوذ منافع متروپلیتن قرار داشتند. آنجا که متروپلیتن نبود یا ماترک طبیعت بود که غالبا موردچشم پوشی وسوء استفاده قرار می‌گرفت و تخریب می‌شد؛ یابقایای گذشته‌ی

تاریخی بودندکه جوامع محلی هنوز از استقلال برخوردار بوده و بر زندگی بومی اتکا داشتند. اما مناطق روستایی و شهرهای دورافتاده فقط شیر بدون چربی متروپلیتن را می‌چشیدند، زیرا چربی شیربه نفع شهر بزرگ گرفته می‌شد.شهرهای دور افتاده با فقر یا افلاس مواجهه بودند که به معنی فقدان خوشی‌های عاریتی متروپلیس و ماترک مؤسسات خیریه، تراست‌ها و بنیادهایی که بیمارستان‌ها و کتابخانه‌ها و مؤسسات آموزش را که تعهدات مازاد زندگی بهتر در شهرهای بزرگ تدارک می‌بینند، بود.

به ساکنان نواحی روستایی تنفر از تاریخ بومی ودست شستن از زبان محلی و لهجه‌ی منطقه‌ای به نفع زبان بی‌بو و خاصیت ژورنالیستی متروپلیتن تعلیم داده می‌شد. شیوه‌های پخت و پز محلی که ترفندهای آشپزی مجلات زنانه‌ی حومه را بازتاب می‌کرد؛ آوازها و رقص هایشان اگر جان سالم بدر می‌بردند، تالار رقص را به لرزه درمی‌آوردند در بهترین صورت جایگاهی در کاباره‌ی متروپلیتن یا ایستگاه رادیوئی پیدا می‌کردند به واسطه ی تکرار مطلق آنها را به سمت مرگ زودهنگام سوق می‌داد. اصل اخلاقی حاکم برنظام متروپلیتن این است که آدمی قادر به زندگی واقعی نیست مگرآنکه در متروپلیس زندگی کند یا از شیوه‌های زندگی آن به طور رقت باری گرته برداری نماید. شیوه‌های پرهزینه ای که به نفع مادی صاحبان سرمایه و کسانی که درسایه ی شکوه و عظمت آن زندگی می کنند تبدیل می‌شود، "زندگی به معنای حیات متروپلیتن است"، این اصل اخلاقی به واسطهٔ آموزش و تبلیغات به خانه‌ها راه یافته و با شعارهای توخالی گسترش می‌یابد."با این اصل اخلاقی" نه تنها هجوم به شهر شتاب می‌گیرد بلکه تسلط برحومهٔ سرزنده تضمین می‌شود: همان دستی که شعر می‌نوشت مدت زمان رهن یا کرایه را ثبت می‌کند.

خلاصه کلام این که تحقیر ریشه‌های محلی افراد و تحسین چیدن گلهای مصنوعی متروپلیتن به وظیفهٔ تمام و کمال انسان مبدل می‌شود. گرچه شعاع طبیعی متروپلیس از سی

تا پنجاه کیلومتر تجاوز نمی کند، اما شعاع مؤثر آن بسیار وسیع‌تر بوده و مصائبش نظیر هاگهای کپک در هوا حمل می‌شود. ماحصل، جهانی است که تنوع و تلون بی‌نهایت آن که ابتدا به‌طورکامل طی قرن نوزدهم برای انسان برملاگشت قربانی استانداردگرایی حقیر متروپلیتن شده است. جهان بی‌ریشه ازمنبع حیات جدا مانده است؛ *جهان افلاطونی* [*جهان زیرین*] که در آن اشکال ذی حیات در فلزات محبوس می‌شوند؛ شهرها بی‌هیچ هدفی گسترش یافته تیشه به ریشه‌ی حیات منطقه‌ای شان می‌زنند آشیان خود را ملوث می‌کنند، سر به آسمان می‌سایند، نتیجهٔ این روند منافع کاذب هر چه بیشتر و بدیل‌های بسیار کاذب برای زندگی است. تحت نظام متروپلیتن قدرت به مقدار بیشتر و بیشتری در دستان شمار قلیل و قلیل تری انباشته شده و بیش از پیش از واقعیت فاصله می‌گیرد.

۹ : شهر کاغذی رؤیایی

هنگام بررسی وضعیت متروپلیس نوعی توهم عجیب مبنی بر این که اندازه، قدرت، تجهیزات ماشینی و ثروت متروپلیس بهبود متناظری را در زندگی ساکنانش به همراه داشته است کشف می‌کنیم. سازوکار این خطا چیست؟ منشاء این خطا در شبه محیط کاغذی و ساختگی آن نهفته است.

برای پذیرفتن این نکته که متروپلیس اوج تمدن معاصر می باشد می‌بایست بر بسیاری از واقعیت‌های جاری متروپلیتن سرپوش نهاد. و این چشم پوشی توسط نظام آموزشی متروپلیتن انجام شود: ساکنان متروپلیس نه در دنیای واقعی، بلکه در دنیای موهومی که در همه حال اطراف آنها را با کاغذ و پلاستیک محاط کرده است زندگی می‌کنند؛ دنیایی که ساکنان متروپل به‌واسطهٔ شیشه، سلفون وپلاستیک از سرافکندگی در قبال زندگی محافظت می‌شوند. در واقع زندگی هوشیارانه‌ی ساکنان متروپلیتن نوعی زندگی کاذب کاغذی است،

که کاریکاتورکلاسیک این معنا توسط ساموئل *باتلر*[1] طراحی شد. هنگامی که وی شخصیت اصلی "*حکایتش*" یعنی *آلفرد*-یک *لندنی* تمام عیار-را به ارتفاعات آلپ می‌برد تا به او چشم‌انداز چشم‌گیر *آلپ* را نشان دهد، *آلفرد* از روی خستگی صحنه را به اجمال مرور کرده و می‌گوید: "اگر اجازه بدهید می‌خواهم بر روی علف‌ها دراز کشیده و خبر جالبی را بخوانم."

خش و خش کاغذ صدای بنیادین متروپلیس است: این صدا بیش از زوزه‌ی ماشین آلات به ماهیت درونی آن نزدیک تر می‌باشد. آن چه در دنیای متروپلیس محسوس و واقعی به نظر می‌آید چیزی است که به کاغذ تبدیل شده باشد. اراجیف و وراجیهای رایج متروپلیس دیگر از ملاقات رودرروی مردم در تقاطع‌ها، در دور میز شام، در بازار حاصل نمی‌شود بلکه ساخته و پرداخته‌ی یک دوجین نویسنده‌ی روزنامه، برنامه‌هایی که از رادیو پخش شده و تفاسیری روزمره از حوادث و اتفاقات می‌باشد. اصول شایعه پراکنی متمرکز و استبداد غیرمسؤلانه در سرلوحه‌ی فعالیت‌های فکری عام متروپلیتن حک شده است: این اصول در ارزیابی‌ها و به همان اندازه در سرکوبهای سنجیده‌ی آن مشهود است. فاصله‌ی بسیار اندکی میان یک مالک روزنامه‌ی جنجالی که با مهارت اخبار روز را تولید می‌کند با وزارت شایعه پراکنی یک دولت جنگی یا فاشیستی وجود دارد. آیا این معنی درست نیست که دولت ها، مجادله دربارۀ صلاحیت اقداماتشان را در تبعیت از مبلغان تجاری مسکوت گذارده اما با وقاحت هرچه تمام‌تر بر متقاعدساختن افکارعمومی به هرآنچه می‌خواهند پافشاری می‌نمایند؟

تمامی فعالیت‌های عمدۀ متروپلیس مستقیما به کاغذ مرتبط بوده و چاپ و بسته‌بندی از صنایع اصلی آن به شمار می‌روند. فعالیت‌های اداری متروپلیس، ماشین‌های تحریر، مجلات،

---

[1] Samuel Butler(۱۸۳۵- ۱۹۰۲م.) نویسنده ی انگلیسی. (م).

دفاترحساب، کاتالوگ، اسناد، قراردادها، اجاره و رهن، همچنین بروشورها، تبلیغات و روزنامه‌ها مستقیما با کاغذ در ارتباط هستند. *مرسیر*[1] از همان ابتدای قرن هیجدهم متروپلیتن را ازمنظر *طاعون سفید* به تصویر کشیده بود. شیوه‌های جدید تکثیر این بیماری را تخفیف نداده‌اند بلکه صرفاً راهها و شیوه‌های سهل انگارانه‌ی اشکال دقیق ثبت وضبط را که به لحاظ اقتصادی سنخیتی با اهمیت ذاتی موضوع ثبت شده نداشت تغییرداده اند. آن چه که در روزگار مرسیر به جریان کم‌عمقی می‌ماند امروز به سیل ویرانگر کاغذ تبدیل شده است.

هرروزه کپه‌ی کاغذ مرتفع‌تر می‌شود؛ سطل‌های کاغذ پر و خالی می‌شوند و مجددا از کاغذ انباشته می‌شوند. رشته‌های کاغذی، استعلام بهای سهام بورس و گزارشات خبری را بیرون می‌دهند؛ دانش‌آموزان و دانشجویان دفاتر خود را پر کرده، هضم نموده و محتوای کتابها را همان طوری که کرم ابریشم برگ توت را خورده و پیله می‌تند در روز امتحان بالا می‌آورند. ساختمان ها بی‌محابا و بی‌توجه به منافع نهائی و فقط به منظور تدارک بهانه‌ای برای تبدیل کاغذ ساخته و پرداخته می‌شوند. قدرت و موقعیت اساتید دانشگاهی و نوشته‌هایشان، هنرپیشه‌ها با بریده‌های جراید، و مدیران مالی با سهام و شاخص‌های نظرسنجی با مقدار کاغذی که در اختیار دارند سنجیده می‌شود. به همین دلیل تعجبی ندارد که آنارشیست‌ها این عبارت خشک و عبوس را اختراع کردند: «اسناد را بسوزانید!» که این جهان را بسی زودتر از سیل فراگیر و زلزله نابود خواهد کرد.

حوادث مضمر در فیلم‌های خبری، پرده‌های سینما،سخنان مرموز گوینده‌ی رادیو؛ همگی *«چشم جهان»* و*«گذرزمان»* هستند. کلمات واعمال آدمی به جهت تأثیرشان برروی کاغذ نقش بسته، یا با گوشه‌ی چشمی با بازتولید تاریخی به تصویر کشیده می‌شوند. زندگی ضرورت زنده بودن است نه بهانه‌ای برای تدارک اقلام مورد نیاز روزنامه ها یا مضحکه‌ای

---

۱ . Mercier

برای تماشاچیان منگ این مفاهیم هیچ وقت برای ذهن ساکنان متروپلیتن آشنا نیست. برای ساکنان جهان متروپلیتن، خانه فقط شهر ارواح کاغذی است، آنها همان‌گونه که *ویلیام* جیمز گفته است درجهان *«شناخت»* زندگی کرده وبه طور مداوم از انتظام سالم و دست اول *«آشنایی با»* دور می‌شوند.

[درهمین رابطه] می‌توان به اهمیت آماراشاره کرد. دستاوردهای اساسی که ذهن ساکنان متروپلیس را به حرکت تعجیلی وا می دارد، دستاوردهای کمی، یعنی رکوردشکنی به شیوه‌های مختلف می‌باشد. رقابت در قالب شیوه‌ی رایج گسترش متروپلیتن است: درهمین راستا یک ساختمان چهل طبقه بااهمیت تر از ساختمان دو طبقه است، و دانشگاهی با ده هزار دانشجو به همان ترتیب ازدانشگاهی با هزار دانشجو مهم‌تر می باشد. در صورتی که این مفاهیم قواعد بدیهی در ذهن ساکنین متروپلیس نبودند، به طمعه‌ای برای شک دربارۀ اهمیت آنها تبدیل می‌شدند. کاهش یک چهارم ثانیه‌ای از زمان مسابقه‌ی دو یک مایل، نصب پرچمی بلندتر از پرچم رقیب، آموزش هزاران دانشجوی هنر در سال، احداث ساختمانی ده طبقه بلندتر از رقیب، این‌ها رکوردهای معمول در متروپلیس هستند که فقط برروی کاغذ اهمیت دارند. ساکنان متروپلیتن داستان مشفقانه‌ی *انجیل* را در مورد پادشاهی که بر شمارش سربازانش اصرار می‌ورزیدند نادیده می گیرند.

دنیای متروپلیتن دنیایی است که در آن تن آدمی ازکاغذ و مرکب و پلاستیک کم اهمیت‌تر است. متروپلیس جهانی است که کرور کرور انسان، قادر به ایجاد ارتباط مستقیم با ابزارهای ارضای حس حیات نبوده و زندگی را نظیر خوانندگان ”متون“ تماشاچیان و ناظران دست و پا بسته به شکل عاریتی می‌گذرانند: جهانی که مردم قهرمانان خیالی را برای فراموشی بی‌کفایتی‌شان یا سرد مزاجی در عشق را به تماشا می‌نشینند، انسان حیوان صفتی که زندگی را در بلوای اعتصاب، یا تشک کشتی یا حمله نظامی له می‌کند فاقد شهامت لازم

در برابر قلدری کارفرمای بلافصل خود می‌باشند: و در عین حالی که به شکل احساسی و هیجانی به پرچم دولت سیاسی خود ابراز احساسات می‌نماید، در همسایگی، در اتحادیه صنفی و در کلیسای خود از اجرای حداقل وظایف شهروندی عاجز است.

زندگی به این شیوه‌ی عاریتی درطول سالیان متوالی و دور از طبیعت که در جوار آن‌ها و نه چندان دور از سرشت درونی آنها قرار داشته، گیج و منگ نظیر عشاق و والدین از روزمرگی متروپلیتن و کابوس همیشگی ناامنی و مرگ که بر برجهای و خیابانهای شبح آلود پرپر می‌زند-زندگی بدان سان که انبوه ساکنان را در یک قدمی آسیب شناختی و بیمارگونگی قرار می‌دهد. این ساکنان قربانیان اوهام، ترس و وسواس می‌شوند و لاجرم به الگوی‌های رفتاری اجدادشان تن درمی‌دهند. در هرجایی که مکانیزاسیون بیش ازحد، تولید اقتصادی و تعامل اجتماعی را به سیطره ی خود درآورده است، نوعی خرافه پرستی ریاکارانه، نابخردی بدوی، مجددا در متروپلیس ظهور می‌نماید. این شیوه‌های ارتجاعی، گرچه به سرعت به شکل شبه-فلسفه‌های خردگرایانه در می‌آیند بر روی کاغذ باقی نمانده وبه دنبال مفری برای خود هستند. گانگستر خودآزار، توحش فاشیستی، جانیانی که خود به اجرای قانون دست می‌زنند، پلیس‌هایی که قانون را زیرپا می‌گذارند، آتشفشان وارپوسته‌ی زندگی متروپلیتن را منفجر می‌کنند. اینان شهر رویائی را با نازلترین سطح از« واقعیت» به چالش می‌طلبند.

۱۰ : افزون طلبی متروپلیس بیمار

طی هزاره‌های خاطره آمیز، زیاده‌طلبی انسان او را در جایگاه رفیعی قرار داده است. هنگامی که فصول طبیعت سخت تعیین کننده بودند و تأمین و تولید خوراک را محدود می‌کردند و مانعی طبیعی در مقابل تمایل انسان برای گردآوری و ذخیره سازی قرار

می‌دادند. نوعی ایمنی در لئامت و خساست طبیعت وجود داشت و عادات انسان به معصومیت عادات سنجاب و خرس بود.

سرمایه داری دلیل ویژه‌ای رابرای زیاده طلبی انسان در ذخیره‌ی خوراک و غلات فراهم آورد: سرمایه‌داری پول را جایگزین کالاهای حیاتی کرد و بسیار متفاوت ازخصلت ذخیره سازی پول نزد اشخاص پول دوست ، آن رابرای تکثیر خود در «اشتغالی پول ساز» بسیج کرد. خرید و فروش به عناصر صرف مصرف تقلیل یافتند و به عنوان سازوکار تحصیل سود بسیار بااهمیت شدند. مصرف فراتر از نیازهای بلافصل انسان، به نیازهایی صاحبان سرمایه در جهت تحصیل سود که آماده‌ی مصرف باحرص و ولع بودند محدود می‌شد. به محض تثبیت این نگرش‌ها هر طرحی که خواسته‌های انسان را ثابت نگاه می‌داشت یا نوعی زندگی زاهدانه–تمایلی که *قدیس فرانسیس* منادی آن بود–را ترویج می‌کرد به رویگردانی از الهه‌های جدید متهم می‌شد؛ زیرا زندگی زاهدانه به معنای سامانه‌ی تولید بدون بازار است؛ حال آنکه ثبات در سرمایه‌گذاری برای تحصیل سود، معجون جدیدی از نیازها و گسترش دائمی بازار را طلب می‌کرد.

گسترش بازار یکی از مشخصه‌های بارز نظام متروپلیتن بوده است: بازار در پی جایگزینی رضایت مندی‌های عاریتی به جای ارضای مستقیم و کالاهای پولی به جای تجارب زندگی بود. در حدود قرن هیجدهم بازارهای عمومی و مغازه‌های پیشه‌وری شهر *قرون وسطا* به فروشگاههای تخصصی تبدیل شدند. حتی در همان ابتدا در عهد *لوئی پانزدهم*، بانکداری به نام *کروم* فروشگاه بزرگی را با دویست یا سیصد نفر شاغل تأسیس کرد. به سال ١٨٤٤م. یک فروشگاه بزرگ جدید به نام *ویلاد فرانسه* در *پاریس* با یک صدوپنجاه نفر شاغل ستادی افتتاح شد.

اگرسرزندگی یک نهاد را بتوان ازمعماری‌اش استنباط کرد، فروشگاههای بزرگ یکی از سرزنده‌ترین مؤسسات در نظام متروپلیتن بودند. یکی از بزرگترین بناها که از ستون‌های آهنی به جای دیوارآجری استفاده کرد فروشگاه *ای.تی.استیوارت* در *نیویورک* بود؛ حال آنکه طرح *شینکل* برای فروشگاه بزرگ بر لین در دهۀ سی قرن هیجدهم، گر چه اجراء نشد، از سنت گرائی پرمشقت

مراکز سیاسی: مظاهر بهره‌کشی جهانی. در این مراکز، قدرت مادی و سیاسی متمرکز شده و نیروهائی که به مثابه "تاریخ ملی"–بخش کوچکی از تمامیت زندگی انسانها، شهرها و مناطق–به حرکت درمی آیند شکل می‌گیرند. روزگار شهرهای دایناسور مانند سرآمده است زیرا هزینه‌هایشان بیش از منافع‌شان می‌باشد. تلاشی مستمر ابنیه فاقد کارآیی این مراکز و بازسازی قدرت و فرهنگ آنها بر پایه‌ی ساختار فدرالی یکی از وظایف اصلی برنامه ریزی است.

[عکس بالا] لندن در کنار رودخانه‌ی *تایمز*، با منطقه‌ای نسبتاً نوساز *کینگزوی*[۱] که انتظام محدود و ناقص *بلومزبری* ازمبدأ *ساتمهتون راو*[۲] را برش داده و به تالار *بوش* و به *هلال آلدویچ*[۳] منتهی می‌شود. خیابانی باشکوه، که دفاتر تجاری و شرکتهای ماوراء آن را اشغال کرده اند. در هر حال بقایای زیبای *لندن قدیم* ، یعنی حیاط‌های بزرگ *تمپل*[٤] در جانب چپ *تایمز* به چشم می‌خورد و ساخت و ساز نظامند و سرسبزی مجلل *بلومزبری اسکوارز*[۵] درپیش زمینهٔ تصویر با لکه‌های غیرمنظم ساختمانها در فضاهای بی‌حساب و کتاب میان آنها در هم می‌آمیزد. (عکس از اوینگ گالوی، اروفیلمز)

[ردیف وسط عکس سمت چپ] *برلین*: شهر پر ابهت نظامی در کنار *اسپر*[6]: ترکیبی از *پروسی‌گرایی*[۷] و *سوداگری*[۸]: همچنین نخوت *یونکری* و سبوعیت *اسلاوی*. انتظام تحمیلی

---

[۱] . Kingsway
[۲] . Siuthapton Row
[۳] . Aldwych
[۴] . The Temple
[۵] . Blossmsbury Squares
[۶] رودخانه ای درآلمان شرقی که ازشمال برلین به رودخانه ی هاول می‌پیوندد.Spree
[۷] . Preussentum
[۸] . Spekulantentum

ابنیه‌ی عمومی و زشتی با قاعده در حیات عقبی مستغلات قدیمی، رنسانس موجز و مختصر *برلین*، به‌عنوان گونه‌ی انسانی‌تر شهر که همزمان با دورهٔ *جمهوری* در *آلمان* و رهائی موقت از مشغله‌های نظامی می‌باشد. پارک‌ها و محلات مسکونی که طی سالهای ۱۹۳۲ـ۱۹۲۰م. احداث شدند بالاخص ساخت و سازهایی نظیر *بریتز*، *زهلندروف*، و *سایمن اشتات*، که معیارهای جدیدی را در زمینهٔ برنامه‌ریزی جمعی در جهت زیبائی و کارآیی بنیان نهاد، که در تعارض آشکار انسانی با میادین حجیم و معابر پرزرق و برق نظام *ناسیونال سوسیالیست* طراحی شد. (عکس از اوینگ گالوی).

[ردیف وسط عکس سمت راست] *مادرید:* شهری چون عنکبوت درمیانه‌ی شبکه‌ی حمل و نقل که در ابتدا نماد اتحاد غیرمنطقه‌ای در نافرمانی *باسکی‌ها*، *کاتالان‌ها* و *اندلسی‌ها* بود که در شورش خونین *فاشیستی* ۱۹۳۶م. به نماد وحدت فدرال و رویاهای دمکراتیک مبدل شد. مقاومت قهرمانانه‌ی اهالی *مادرید* درمقابل کشتار سازمان یافته‌ی زنان و کودکان توسط فاشیستها شاهد پایداری خصائص انسانی است که متروپلیتن‌گرائی و فاشیسم نمی‌توانند برای همیشه آنرا برچینند. نماد سرزندگی، نجابت و از خودگذشتگی انسانی، که قادر هستند تمدن نوینی را خلق کنند. (عکس از اوینگ گالوی).

[عکس پائین] *رم:* میدان *سن پطر* از بام *کلیسای جامع:* که رودخانه‌ی *تیبر* را نشانه رفته، اما ناگهان از تلاش تحمیل نظم به جهت آشفتگی حماسی ساختمانها که ارتباط را قطع می‌کنند ناکام می‌ماند. خاطره‌ی سرنوشت باشکوه، بقایای مشهود گذشته‌ی پر ابهت–به همراه فراموشی دلایل سقوط–که در رویاهای *دانته*، *رینزی*[۱] و *موسیلینی* باز می‌گردد: رم،

[۱] . Rienzi

حتی به واسطهٔ رقابت نامتعارفی به مفهوم قرن نوزدهمی از *پاکس ـ بریتانیکا*[1] چنگ می‌زند. (عکس از اوینگ گالوی).

[1] Pax Britannica. طرح تحمیلی بریتانیای کبیر بر کشورهای دشمن به خصوص در قرن نوزدهم. (م.)

VI : مترو پلیس **[۱۹] امور روزمرۀ مگالاپلیتن**

[ردیف بالا عکس سمت چپ] آغاز روز در مترو پلیتن: فرو رفتن در *هیدیس*[1]: محل مورد نظر در اینجا پاریس است که با تزئینات هُنرنو و استفاده از آهن، مرحله‌ی *نو فنی* در ساخت قطار زیرزمینی را مشخص می‌سازد: اولین قطار زیرزمینی که به سال ۱۸۶۰ م. در لندن ساخته شد به جهنمی پر از دود تبدیل گشت. بخش‌های زیرزمینی شهر به فضای معمولی متروپلیتن مبدل شد که عملاً در روی زمین تکرار شد. (عکس از اوینگ گالوی).

[ردیف وسط عکس سمت چپ] *نیویورک: ارفئوس و اریدس* در *پادشاهی* افلاطون.

عکس به شکل اجتناب‌ناپذیری آرامش‌بخش می‌باشد: ازدحام قطار زیرزمینی عملاً مانع استفاده از دوربین عکاسی می‌شود. مسافران خوش‌شانسی که صندلی برای نشستن دارند زیر چینه‌های زمین‌شناسی، رودخانه‌ها، برج‌ها و خیابان‌ها تلاش می‌کنند حوادث پراکنده‌ی روز را در روزنامه‌ها درک نمایند. برای کسانی‌که سر پا ایستاده‌اند قطار زیرزمینی به یک صومعه می‌ماند. جائی که تأمل و رخوت اجباری اگر آدمی خواهان یک زندان سفری باشد دامنگیر وی خواهد شد. قبول این محیط به مثابه ضرورت غیر قابل گریز در زندگی روزانه، عجیب‌تر از پذیرش روزی بدون آفتاب، بدون مزه‌ی باد، بدون بوی زمین یا روئیدنی‌ها، عدم حرکت رها و آزاد عضله‌ها، و فقدان خوشی خودجوش که از قبل برای هفته‌ی پیش رو برنامه‌ریزی نشده و در دفترچه‌ی یادداشت ثبت نشده می‌باشد: خلاصه، روزی بدون اختصاص دادن ساعتی برای سلانه‌سلانه گشتن که هنری *توره*[2] را به حیرت و وحشت می‌انداخت. به همین دلیل است که نیاز به انگیزش مصنوعی شکل می‌گیرد. (عکس از اوینگ گالوی)

---

[1] شهر مردگان در اسطوره شناسی یونانی. (م.)

[2] Henry Thoreau (۱۸۱۷ ـ ۱۸۶۲م) طبیعت‌گرا ونویسنده‌ی امریکائی (م.)

[ردیف وسط عکس سمت راست] لندن. انواع گزینه‌ها: اتوبوس شلوغ که از خیابان‌های پرازدحام خریده و بوی بنزین و منواکسیدکربن کشنده‌ی بی‌بو را در هوا پخش می‌کند: یا سفری با راه آهن، در مسافتی طولانی‌تر از حومه به "سیتی"[۱]، که اغتشاش بر گنبد کلیسای سنت پل معلق است. (عکس از اوینگ گالوی).

[عکس پائین] *لایپزیک اشتراس*[۲] ، *برلین*: تراموا و ساختمان‌های تجاری. بخش مرکزی با ضربان تند و تمرکزی تنش‌زا بر امور مالی. نه چندان در هم و برهم چون یک مترو پلیس *امریکائی* با ازدحام و شلوغی بی‌هدف و کورکورانه‌اش؛ امّا کهنه و قدیمی از دیدگاه کارآئی. (عکس از اوینگ گالوی).

[ردیف بالا عکس سمت راست] حومهٔ *مرفه لندن: ویمبلدون*. توسعهٔ بخش مرکزی که به تجارت. امور مالی و صنایع لوازم فرعی اختصاص یافته دارای برآیند خاص خود یعنی حومهٔ خوابگاهی است. رشد سریع متروپلیتن در قرن بیستم عمدتاً رشدی حومه‌ای یعنی مهاجرت به سمت زمین‌های ارزان، فضاهای باز و زندگی آبرومندانه–که به‌وسیلهٔ بورس بازی زمین ترویج شد–بود. در شهرهای تک هسته‌ای قدیمی، تمرکززدایی و پراکنش کارکردهای اصلی حیات شهری، صرفاً به افزایش ضایعات و فرسایش انسانی منجر می‌شود. حومه در شکل انگاره‌ای خود، با خانه‌های وسیع، باغات و چمنزارهای گسترده و خیابان‌های درختکاری شده زیستگاه تجملی طبقات فرادست است. انبوه بی‌شمار جمعیت که در حاشیه‌ی متروپلیس به دام می‌افتند قادر نیستند نزدیکتر از جزیره‌ی *لانگ* که در تصویر شماره‌ی ۲۱ ارائه شد به *ویمبلدون*[۳] دسترسی داشته باشند: جزیره‌ی *لانگ* ، تقلید مضحکی از خانه‌های مجزی، و باغ جداگانه می‌باشد. (عکس از اروفیلمز)

---

۱ . City
۲ . Leipziger Strasse
۳. Wimbledon

فروشگاه *ورتهایم*[1] آقای *مسل*[2] که بیش از اندازه تکریم شد پیش بود. در نهایت ، یکی از بهترین ساختمان های غیر تجملی اوایل قرن بیستم و گسست بنیادی در طراحی ، بنای *مایر*[3] و *شلیزنجر*[4] (که اینک *کارسون*[5]، *پیره*[6] و *اشکات*[7] نامیده می شود.) درشیکاگو بود.

فروشگاه بزرگ ، اینک بهشت عنکبوت است. برای مدت های مدید ،خریدهای لوکس و تجملی با تولید سفارشی ،خاص فروشگاه‌های تخصصی کوچک بود: این پدیده هنوز هم در خیابان *نیوباند، پرایس و مدیسن* برقرار است. ذیل این سطح از هزینه‌ها و مخارج، فروشگاه های بزرگ نضج یافته اند زیرا حداکثر امکان خرید را زیر یک سقف برای خریدار فراهم می کنند: این فروشگاهها با تمرکز همزمان فرصت‌ها برای خرید ،اغواگری را تشدید می کنند که پاره ای مواقع حتی به روند جاری هزینه‌ها و نمونه گیری ،شور رقابت را اضافه می کند. به موازات ناپدید شدن صنایع خانگی از بخش مسکونی متروپلیس، و با ساده تر شدن امور روزمره ی خانوارها، که نتیجه ی کاهش فضای خانه و ابزارهای فنی بود،مادران و دختران طبقه ی متوسط نیازمند مشغله‌ی جدیدی شدند که در خرید از دکه ها و نظاره‌ی ویترین فروشگاهها متظاهر سه شنبه شب در شهرهای صنعتی، جریان حرکت مردم در خیابان اصلی تجاری ،شکل اساسی تفریح و نمایش می باشد. نماد نهایی زندگی زیاده طلبانه، محصول متاخر نظام متروپلیتن، یعنی فروشگاههای پنج و ده سنتی بود که هیجانی بورژوازی را حتی برای فقرا نیز به ارمغان آورد.

---

۱ . Wertheim
۲ . Messel
۳ . Meyer
۴ . Schlesinger
۵ . Carson
۶ . Pirie
۷ . Scott

ظهورات عملی تمامی فرهنگ‌ها بدان تمایل دارند که شبحی را از خود در ذهن بر جای گذارد که می‌تواند نتیجهٔ نهاد اقتصادی باشد یا از همان مجموعه‌ی فرهنگی که آن را خلق نموده، نشأت بگیرد. مجموعه‌های تمام و کمال از این وجوه تشابه در زندگی معنوی متروپلیس مشاهده می‌شود که می‌توان بی‌هیچ تعهدی به تفسیر ماده‌گرایانه از فرهنگ، آن‌ها را پذیرفت. دانشگاه بزرگ متروپلیتن در حقیقت مگالاپلیس آموزش است کارتلی که از اتحاد مالی انواع بنیادها و مدارس شکل می‌گیرد. دانشگاه متورم متروپلیس با انبوه ساختمان‌ها، شیوه‌های ماشینی تعامل، تولید انبوه دانشجو، حسابداری فکری از طریق امتیازات وتشریفات، معادل دقیق زندگی متروپلیتن می‌باشد زیرا دانشجویانش را از سراسر زمین در خود گرد می‌آورد. دانشگاههای *شیکاگو*، *برلین* و *لندن* طی پنجاه سال گذشته به اعتبار شهری که آن‌ها را در بر گرفته است ساخته شده‌اند: ظرافت فنی و تاکید جسورانه همسان بر تجهیزات فیزیکی، ائتلاف همسان مواد در ساختار مادی و در نهایت سادگی همگون در ارزش‌های فرهنگی که نه در دستاوردهای آماری بلکه در شیوه‌ی درک، تفکر و عمل متجسم می‌شود.

فروشگاه بزرگ همان طوری که **آقای** *لی سیمونسن*[۱] خاطر نشان کرد دقیقاً همتای موزه‌ی بزرگ متروپلیتن می‌باشد. از این منظر، فرهنگ و دانش، عمدتاً ابزار زیاده‌طلبی و تظاهر به شمار می‌روند. از دیدگاه تاریخی، محتوای موزه‌ی هنر از کاخ و خانه‌ی اربابی مشتق شده است که نمایش دهنده‌ی غنائمی است که از خریدهای تجملی و فتوحات نظامی سرزمین‌های بیگانه به‌دست آمده است. (شکل موزه‌ی تاریخ طبیعی به مقدار زیادی از اتاق افتخارات و جوایز خانه‌ی اربابی برگرفته شده است که در آن شکارچی، شاخ‌ها، پوست و اسکلت شکارها را به نمایش می‌گذارد). سرانجام زیباشناسی اصیل و علقه‌های

---

۱ . Mr.Lee Simanson

علمی در این نهادها بسط یافتند؛ امّا متولیان موزه‌ها به فراگیری تجریدی و نمایش محترمانه، بیش از موضوعاتی چون حقیقت، ذوق و ارزش علاقه‌مند شدند. اندازه فیزیکی همچون بازار کار مجدداً به عنوان بدیلی برای سازمان عمل می‌نمود، نتیجه این بود که بسط مکانیکی با مفهوم معنی خلط شد.

شکی نیست که موزه‌ی بزرگ می‌تواند کارکردی عقلانی و منطقی داشته باشد؛ امّا منافع همگانی موجود در آن، محصول فرعی تعقیب منافع مادی است که حتی قلمروهای گسترده‌تر از این منافع، یعنی فرهنگ متروپلیتن را مشخص می‌سازد. اشرافیت مالی حاکم بر متروپلیتن مضافاً صاحب منصبان به واسطهٔ حمایت از موزه‌ها ادعاهای خود در مورد فرهنگ را به کرسی می‌نشانند: و بیش از این، معیارهای خود از ذوق و سلیقه، اصول اخلاق را تثبیت نموده و به عنوان تمدّن ترویج می‌نمایند و بدین ترتیب الگوی دلخواه از زندگی زیاده‌طلبانه را حفظ و تثبیت می‌کنند. حتی هنگامی که حامی و مشوق موزه شهرداری باشد به همان عادات ریشه‌دار غلبه می‌یابند: بدین معنی که ارزش موزه به واسطهٔ اندازهٔ مجموعه‌ها و شمار کسانی که از آن بازدید می‌کنند، استنباط می‌شود. در این خصوص محراب غول‌پیکر *پرگامون*[۱] در *برلین* را مد نظر قرار دهند که دستاوردی زشت و زننده می‌باشد.

حامیان موزها و افکار عمومی، یعنی *تازه به دوران رسیده‌های* متروپلیس به یک اندازه مشتریان فرهنگ هستند. آن‌ها عزم خود را جزم کرده‌اند که نهادهای اصلی آموزش را به فروشگاههای بسیار بزرگ هنرها و علوم مبدل نمایند که در آن همه چیز برچسب می‌خورد، جائی که جذابیت چانه‌زنی و معامله در آن تبلور یافته و گردش کالاها مهمتر از اقناع نهایی خریدار است. سر در گمی فزاینده دانش‌جویان و تماشاچیان، بیهودگی آشکار ذوق و دانش

[۱]. Pergamon

آن‌ها هیچ یک با تمایل به گسترش تداخل پیدا نمی‌کنند. خارج از موزه‌ها در قلمرو علوم، اصل منطقی‌ای پس از قرن هفدهم پایه‌گذاری شده است که این انتظام بنیادی را نمی‌توان در مجموعه موزه‌های بزرگ که از سازماندهی مطلوب برخوردار نبوده و دارای ارتباط ضعیف می‌باشند کشف نمود: برعکس تاثیر عمومی این امر آشفتگی است که به واسطهٔ اهداف والا و تکه وصله‌هایی از نظم تعدیل می‌شود. این آشفتگی به درستی محتوای سازمان زدایی شدهٔ متروپلیس را بسیار بیشتر از پژوهش‌های تاریخی و علمی مورد بازتاب قرار می‌دهد.

آیا در جهان، موزه‌ی هنر یا تاریخ طبیعی در متروپلیس وجود دارد که نتواند از فرایند تمرکز زدایی به طور چشمگیر بهره‌مند شود به نحوی که هر واحد آن تنها به بخشی از اندازهٔ موجودش تقلیل یافته و کاملاً سازماندهی شود؟ بی‌شک موزه نوع باارزشی از اقدامات فرهنگی است که در فصل پایانی کتاب به طور موجز جایگاه آن در اقتصاد اصیل شهری را مورد مداقه قرار خواهم داد. امّا در حال حاضر، اهداف باارزش آن به واسطهٔ معیارهایی که آشکارا از فروشگاههای بزرگ به عاریت گرفته شده، یعنی جذبه‌ی اقلام غیرمرتبط و خرید تصادفی آن‌ها زیر یک سقف، تخطئه شده است. در اطراف و پیرامون موزه، بازار اشیاء عتقیه‌ی هنری رشد می‌کند که در ارتباط نزدیک با ذائقه‌ی ثروتمندان که برایشان کمیابی نوعی ارزش بازاری جدای از هر گونه ارزش واقعی است قرار دارد، به نحوی یک چوب حکاکی شدهٔ کمیاب کم ارزش‌تر از یک تمبر پستی کمیاب نیست. هنگامی‌که عرضه‌ی عتیقه‌جات اصیل تحلیل می‌رود، جعل کردن نضج می‌یابد یا شهرت و آوازه‌ی هنرمندان جدید در بوق و کرنا دمیده می‌شود تا جایگاه هنرمندان قدیمی اشغال شود: برخی مواقع بدلیجات به شکل ماهرانه‌ای ساخته شده و کارشناسان را فریب می‌دهد با این حال ارزش آن‌ها همچنان نه بر ویژگی زیباشناختی که بر اصالت‌شان متکی است و

بدین ترتیب اگر اصالت آن‌ها مخدوش گردد بی‌ارزش خواهند شد. به چنگ آوردن کالاها بدون سر سوزنی صرف انرژی و اندیشهٔ تولید، مشخصه‌ی موفقیت در متروپلیتن است. چنگ زدن به دانش و ذوق و سلیقه بدون هرگونه تجربه‌ی مستقیم، تجارتی که نزد هنرمندان، پیشه‌وران، درودگران، شکارچی و دانشمند یافت می‌شود نشانه‌ی زیاده‌طلبی فرهنگی است که عمدتاً به‌وسیلهٔ موزه‌ی متروپلیتن ترویج شد.

در موزه، نظیر هر جای دیگر در متروپلیس مواردی دور از انتظار وجود دارد که بر امور، وضوح بیشتری می‌بخشد مثل کار با عظمتی که بخش گسترش آموزش *موزه‌ی امریکائی* تاریخ طبیعی در *مانهتن* انجام داد و تلاش‌هایی مشابه که برای تمرکززدایی و تغییر جهت منابع موزه‌ها به سمت دیگر نهادها صورت گرفت. امّا محورهای اصلی یعنی تملک بی‌هدف، گسترش بی‌پروا، و بی‌سازمانی فزاینده، واقعیت‌های مسلطی هستند که عواقب خاص خود را به بار خواهند آورد.

۱۱: جریان عادی امور و آرامش

متروپلیس به بیان اقتصادی می‌تواند به سمبل شهری نمایشگاه بین‌المللی تشبیه شود. امور روزمرهٔ آن تابعی از نمایش و فروش کالاهاست. نمایشگاه دارای دو جنبه می‌باشد: تفریح و فعالیت، از آن جائی که فعالیت به شکل بسیار تجریدی و با تاکید بسیار بر کنترل، نظم ریاضی، مکانیکی و سایر ترتیبات به وقوع می‌پیوندد، نیاز به آسایش ترمیمی شدیدتر می‌شود. تفریحات و سرگرمی‌های سنتی نمایشگاهها–تردستی، قماربازی، برنامه‌های جنبی، تجویز اقسام بی‌بند و باری‌ها–از اتفاقی بودن رهایی یافته و به بخشی از امور روزمرهٔ متروپلیس تبدیل می‌شوند. متروپلیس را می‌توان به نمایشگاه جهانی دائمی تشبیه نمود.

نمایشگاهها در ابتدا تا حدودی به مثابه‌ی کنگره‌های مجامع ملی امروزی عمل می‌کردند و فرصت‌های مناسبی را برای سرگرمی و فراغت از نظارت اکید علقه‌های خانوادگی، و رسومات محلی، و راه و رسم‌های مورد احترام فراهم می‌نمودند نمایشگاه قدیمی *سنت جیمز*[۱] در *لندن* را یکی از شهوت‌رانترین *پادشاهان انگلستان* یعنی *چارلز دوّم* در حقیقت به دلیل تفریحات مستجهن تعطیل نمود؛ حال آنکه در *نیژنی نووگورد*[۲] در اواخر قرن نوزدهم، روسپی‌های فقیر امورات خود را درملاء عام به اجرا در می‌آوردند و متاعشان را به رهگذاران عرضه می‌کردند. فراوانی زوج‌های غیر مزدوج در مترو پلیس موجبات برپایی نهادهای مبتنی بر بهره‌کشی تجاری از علائق جنسی شد: روسپی‌خانه‌ها، تالارهای رقص، نمایشات مضحک و نمایش‌های زنانه، هتل‌ها و میعادگاههای عشاق که در خدمت زوج‌های غیر رسمی در آمدند.

تمامی این وجوه نمایشگاهی در متروپلیس، نظام‌مند، معیارمند وتجاری می‌شود. هر گام در اجتناب از شوخی‌های خرکی خود جوش به میخوارگی، از عشوه‌گری همراه با موسیقی به عیاشی، با بیشینه‌سازی سود برای صاحبان سرمایه همراهی می‌شد. عیاشی به چیزی متهم شد که بعدها قاچاق مواد مخدر به آن متهم خواهد شد هرزگی که دیگر طعیان حَشری روح حیوانی پس از امتناع و مشقات زمستان نبود، فی‌نفسه به لکاته‌بازی و بخش شبانه‌ی جریان امور متروپلیتن تبدیل شد که بدین ترتیب ظرفیت تحریک‌پذیری و لذت‌جویی‌اش را می‌سنجید. و از آن جائی که عرف جامعه‌ی غربی فرجه‌ای برای طغیان‌های ترمیمی [جنسی] و تعطیلات اخلاقی نداشت نوعی پنهان کاری بر حریم‌شکنی‌ها، بالاخص هنگامی که با ممانعت‌های رسمی همراه می‌شوند، حاکم شد. این

---

۱. St.James

۲. Nizhni Novgorod

روند پیوندهایی را با جهان زیرزمینی باج‌گیران و جانیان شکل داده که مولفه‌های جدیدی از فساد در قماربازی و بی‌بندوباری‌های جنسی را ترویج می‌کرد: ارتباط *"طبقات محترم"* و جهان زیرزمینی به واسطه‌ای تفریحات، سرگرمی‌ها، و بی‌بندوباری جنسی، اخلاقیات مردم را تحلیل برد.

شهر بزرگ با توجه به این وجوه تسامح، دارای همان امتیازاتی شد که روزی نمایشگاههای بین‌المللی از آن برخوردار بودند؛ بدین ترتیب که بزرگی و وسعت شهر آن را به محل اختفای بسیار جالبی مبدل می‌ساخت. متروپلیس در خیابان‌های بی‌انتهایش، پناهگاهی را در مقابل چشمان فضول تدارک می‌کرد: در متروپلیس، میخوارگی که می‌توانست نوعی مضحکه‌ی عمومی باشد به نقطهٔ ضعف خصوصی تبدیل شد؛ رابطه‌ی نامشروع که می‌توانست به از هم گسیختگی خانواده‌ای شهرستانی منجر شود با حداقل تظاهرات بیرونی در متروپلیس به اوج خود می‌رسید. زن و مرد از همبستر شدن در هتل متروپلیتن کمتر از صرف شام در یک رستوران شهر کوچک متحمل خطر اراجیف و شایعه بودند.

در حقیقت امتیازات متروپلیس به عنوان محل اختفاء-امتیازی که عشاق را به شراکت هر چه بیشتر با متجاوزین از قوانین و قواعد تحریک می‌کند-بیش از جذابیت‌های آن برای کسانی که از گوشه و کنار منطقه در آنجا می‌لولیدند، نیست. اگر کسی چیزی برای پنهان کردن داشته باشد پنهانکاری در میان یک میلیون نفر فرصت بسیار عالی خواهد بود. ناشناخته بودن در شهری بزرگ، و نبود عواطف، تشویق صریح اعمال غیراجتماعی و ضداجتماعی است. به همین دلیل نظارت حرفه‌ای به‌وسیلهٔ پلیس سازمان‌یافته می‌بایست به جای مراقبه و فشار همسایگی به کار بسته شود. شهری مملو از بیگانگان، فاقد هرگونه عامل مهار کننده‌ی تثبیت‌گر می‌باشد. تبدیل محافظان شهر به پلیس حرفه‌ای که برای اولین

باز در *پاریس* قرن نوزدهم اتفاق افتاد، نشاندهنده‌ی تغییرات تعیین کننده از اقتصاد شهری به اقتصاد متروپلیتن بود. به احتمال در این واقعیت که معادل*یونانی* پلیس، شهروند می‌باشد درس اخلاقی وجود دارد.

خصلت غیراجتماعی امور متروپلیتن را می‌توان تا حدودی از هزینه‌های نسبی خدمات پلیس در شهرهایی با اندازه‌های متفاوت استنتاج کرد. در شهرهای *امریکایی* با جمعیت یک میلیون و بیشتر هزینه‌ی پلیس برای هر نفر به طور سالانه شصت سنت است: برای شهرهایی با سی‌صد تا شش‌صد هزار این مبلغ چهل سنت، و در شهرهایی با یک صد تا سی صد هزار نفر این مبلغ فقط بیست سنت و شهرهایی با سه‌هزار نفر یا کمتر فقط ده سنت است. بی‌شک شهرهای بزرگ سهم بیشتری از خدمات را که در هر حال به آن نیازمندند به خود اختصاص می‌دهند. در *ایالات متحده* به استثنای موارد مربوط به تجاوز و قتل، شمار پرونده‌های پلیس برای هر هزار نفر بیانگر منحنی صعودی در ارتباط مستقیم با اندازۀ شهر می‌باشد.

در میان تفریحات و سرگرمی‌های خاص متروپلیس، آن‌هایی که با تغذیه یا بدیل‌هایش مربوط می‌شود نقش کوچکی ندارند؛ تحریک‌پذیری دهانی و تحریک از طریق غذا و مواد نوشیدنی، از جایگاهی خاص در امور روزمره متروپلیس برخوردار است که روزگاری برای اعیاد و جشن‌های مذهبی خاص کنار گذاشته می‌شد. رستوران‌ها، کافه‌ها، میکده‌ها و آبمیوه‌فروشی‌های ضرورتاً پدیده‌هایی همه جا حاضر هستند؛ و کار و کاسبی آن‌ها با اتکا به این واقعیت که خانه به تنهایی سهمی کوچک در نضج چنین محرکی‌هایی دارد، تشدید می‌شود. سخن گفتن از متروپلیس به بیان بلند پروازانه‌ی اقتصادی، همردیف سخن گفتن از *هرمیتاژ*[۱]، *آدلون*،[۱] *ماکسیم*،[۲] *ریتز*[۳] و *کلنی‌کلاب*[٤] است: مکان‌هایی که آوازه‌شان در امور مالی،

---

[۱] Hermitage . (م.) کاخی در لنینگراد که توسط *کاترین‌کبیر* ساخته شد و اینک به موزه‌ی هنر مبدل شده است. :

حقوقی یا تئاتر سر به آسمان می‌ساید. شور و هیجان روان‌شناختی معینی هزینه غذا و اشربه می‌شود؛ زیرا تغذیه و نوشیدن، توجیهات نهایی زندگی ساکنان متروپلیتن است: ساکنان متروپلیس با شکم‌بارگی، مصرف آت و آشغال به سر خوشی لحظه‌ای دست می‌یابند که آشفتگیِ متعاقب روان شناختی را پنهان می‌سازد. نماد *انوره بالزاک*[۵] از پرخوری و جمع‌آوری خرت و پرت‌های عتیقه در نمایی یگانه از *عموزاده پونز*[۶] کار استادانه‌ای بود.

۱۲: شرنگ سرزندگی عاریتی

تمامی فعالیت‌های فوق در اشکالی نازل توسط توده‌ها پیگیری شده، حداقل به صورت عاریتی از تصاویر سینمایی، نوشته‌های مصوّر و تبلیغات مُد متلذّذ می‌شوند. با این حال توده‌ی مردم دارای اشکال لذت بردن توده‌ای هستند: برای اینهاست که چراغ‌ها در خیابان‌های منتهی به تئاترها، رستوران‌ها و کاباره‌ها که استطاعت استفاده از آن‌ها را ندارند، سوسو می‌زند: برای آن است که تبلیغ کنندگان، آگهی‌هایی در هزاران احباب رنگی، آنان را به نوشیدن این نوع ویسکی، سواری با این ماشین خاص، یا احیای نیروی حیاتی با "قرص‌های صورتی که زرد رویی را می‌زداید" تحریک می‌کنند.

توده‌ی مردم در طی روز نمایشات خاص خود را دارند: عبور یا سفر یک فرمانروا از شهر؛ مراسم استقبال به دقت سازمان یافته از ژنرالی که مدنیّت را به کشوری بربر بازگردانده است که ساکنانش قادر نبودند با گاز سمی از خودشان دفاع کنند؛ بازگشت دختری که *کانال انگلیس* را شنا کرده است. آن‌ها از این آدم‌های بی‌کفایت جاه‌طلب به شیوه‌ای مناسب

---

۱ . Adlon
۲ . Maxim
۳ . Ritz
۴ . Colony Club
۵ . Balzac
۶ . Cousin Pons

وخاص متروپلیتن استقبال می‌کنند: این استقبال نه با گل‌ها، به همان سبکی که از *لیندبرگ*[1] در مکزیکوسیتی-هنوز روستایی-استقبال شد بلکه با خالی کردن محتوی سطل‌های زباله‌ی کاغذی بر سر قهرمانان، ریسه‌های مواج نوارهای کاغذی، یا حتی هنگامی که با کمبود کاغذ مواجه می‌شوند، دستمال توالت نواری استقبال می‌کنند، سمبل نهایی رضایت و تائید متروپلیتن این است: احسن!

تدارک چنین مضحکه‌های کمک اصلی به تعادل متروپلیتن، به قراری است که طبقات اداره کننده‌ی شهر به طور غریزی آن را درک می کنند، که به عبارتی عمومیت بخشیدن به ارزش‌های حیثیتی انحصار است. بدون چنین نمایش‌هایی، واقعیت‌های دردناک فقر و ناتوانی برای انبوه ساکنان متروپلیتن تقریباً غیرقابل تحمل شود؛ این مضحکه‌ها به خنثی ساختن مفاهیم حقیر مردانگی و زنانگی که تحت فشار مکانیزاسیون پرورده می‌شوند کمک کرده، مضافاً از طریق مشارکت توده‌ای مفهوم ***"تنهایی"*** را که انسان جدا افتاده در شهر بزرگ را شکار می‌کنند نابود می‌سازد. (به تصویر جدّی *جولس‌رومین*[2] از "تنهایی انسان خیرخواه" مراجعه کنید.)

زندگی در تعامل گروههای خودجوش-که نمایشات بزرگ توده‌ای:مسابقات مشت زنی،رقابت‌های کشتی و لذائذ کسل کننده، نظیر مسابقات دوچرخه سواری و ماراتن رقص، نمایشات چشمگیر پهلوانی، نظیر آن چه گاوچران‌ها انجام می‌دهند، یا مسابقات اتومبیل‌رانی و هوانوردی-که برای آن‌ها به منزله‌ی فرصت می‌باشد به متروپلیس باز می‌گردد. تمامی اقسام زیاده‌روی‌های در قدرت، مهارت، و شجاعت برای برانگیختن نیازهای اولیه‌ی حیوانی از رخوت کسالت بار [متروپلیتن]، ضروری است. بدین ترتیب، این مضحکه‌ها دست کم

---

[1] C.Augustus(م.). متولد امریکا به سال ۱۹۷۴ـ۱۹۰۲م. هوانورد، اولین کسی که پرواز بدون توقف را به تنهایی بر فراز آتلانتیک انجام داد.

[2] Jules Romain(م.). شاعر، رمان‌نویس و نمایش‌نویس فرانسوی (۱۹۷۲ـ۱۸۸۵م) (م.)

نازل‌ترین شکل جامعه‌پذیری، یعنی پیوندهای بنیادی در کالبد در هم ریخته‌ی متروپلیتن[را که همان] معاشرتی بودن است توضیح می‌دهند. چیزی که زمانی غریزه‌ی گله‌ای نامیده می‌شد در حقیقت ته‌مانده‌ی جامعه‌پذیری توده‌ی متروپلیتن است. استادیوم، جائی که جمعیت کثیری برای تماشای این مضحکه‌های مختلف گرد هم می‌آیند، به مثابه‌ی نیروی پلیس، یکی از لکه‌های ننگ ویژه‌ی نظام متروپلیتن است؛ در این جاست که درام اصلی متروپلیتن، یعنی دستاورد خارق‌العاده و مرگ خارق‌العاده اتفاق می‌افتد.

در تمامی این نمایشات مفهوم وارونه‌ای از زندگی به واسطهٔ حضور ترسو و حسّ مرگ ارتقاء می‌یابد. معلول کردن قربانیان از نقاط اوج این مضحکه‌ها می‌باشد که دقیقاً شبیه مبارزات گلادیاتورهای *رُم باستان* یا قربانیان آئینی *قوم آزتک*[۱] است. بدون مرگ یا خطر مرگ، عامه‌ی مردم احساس می‌کنند چیزی را از دست می‌دهند؛ بنابراین بازی‌های بدون مخاطره، نظیر فوتبال *امریکائی* یا مسابقات اسب‌دوانی، می‌بایست به منظور برابری هیجان با مسابقات اتومبیل‌رانی یا مهارت‌های گاوچرانی با قمار چاشنی بخورد. اطلاع از این مضحکه‌ها تنها به کسانی که آنها را تماشا می‌کنند محدود نمی‌شود بلکه از طریق روزنامه، رادیو، فیلم‌های خبری و آزارگرانه‌ترین نمایشات به آنانی که هنوز به اندازهٔ کافی انسانیت خود را حفظ کرده‌اند تا از این مضحکه‌ها بیزار باشند تحمیل می‌شود.

در هر حال، از نقطه‌نظر گروههای بهره‌بردار، شکی در مورد ارزش این مضحکه‌ها وجود ندارد؛ زیرا آن‌ها تمایل دارند مردم را نسبت به ارزش‌های زندگی بی‌تفاوت نمایند. تماشاچی اشباع شده از اشکال ملایم‌تر توحش، خواستار مسرت‌ها و شادی‌های خونین‌تر هست. اگر این بازی‌ها کفایت ننماید، تماشاچی به دنبال فرصت‌های دیگر برخواهد آمد؛ تروریسم مشتاقانه که به‌وسیلهٔ بورژوازی در لفافه‌ی احیای قانون و نظم در بحران‌های

---

۱ . Aztec

کارگری اعمال می‌شد همچنین تلاش پلیس برای تبدیل مبارزات مسالمت‌آمیز برای بدست گرفتن قدرت به فرصتی برای تجاوز، از این قسم فرصت‌هاست. کسل‌کنندگی جریان امور در متروپلیتن می‌باید با تحریک سبوعیت جبران و ترمیم گردد.

جان راسکین عمیق‌ترین تفسیر روانشناختی از نظام متروپلیتن را ارائه نمود که در اینجا آن‌را به طور کامل نقل خواهم نمود، زیرا سالیان متوالی تحلیل وی از روح و روان ساکنان متروپلیتن در کتاب*"تیرهای تعقیب"*[۱] مورد تاکید قرار گرفته و کاملاً اثبات شده است.

چه اندیشه‌ای می‌تواند با کفایت تمام تضاد میان چنین زندگی [انسانی] و زندگی در خیابان‌ها را درک نماید جائی که تابستان و زمستان تنها توالی گرما و سرما است؛ جائی که برف هرگز سفید و نور خورشید شفاف نیست؛ جائی که زمین سنگ فرشی بیش نیست و آسمان سقف شیشه‌ای به شکل گنبد؛ جائی که شدیدترین باران فقط ناودان‌ها را بند می‌آورد و ظریف‌ترین جادوی بهار تبدیل گرد و خاک به گِل و لای است: جائی که–عمده‌ترین و مخرب‌ترین تفاوت امور–هیچ‌گونه علاقه یا مشغله‌ای را برای هیچ یک از ساکنان، مگر امور مربوط به بار و میز تحریر درون خانه‌ها و تلاش برای عبور از کنار یکدیگر با بی‌تفاوتی برنمی‌انگیزد؛ به نحوی که از صبح تا شب تنها تنوع ممکن در یکنواختی گذر زمان تحمل کیفر هستی، می‌بایست نوع شیطنت باشد که به سقوط اسب یا شکافته شدن یک جیب محدود می‌شود مگر اینکه بلای آسمانی نازل شود.

"گفتم که تحت سیطره‌ی قوانین تو خالی، تمنای قلبی برای شور و هیجان فقط می‌توانست از **یک** منبع تامین شود. جدای از تعلیمات یک *فیلسوف* محتاط بدعنق، سرکوب تمایلات طبیعی انسانی می‌تواند به خواست ارتجاعی این احساست و همین‌طور کسل‌کنندگی خیابان به خواست وجد و شعف روستایی منجر شود امّا تجربه چیز دیگری را

---

۱ . Arrows of the Chace

نشان می‌دهد بدین ترتیب که یک **لندنی** کاملاً مجرّب می‌تواند از شور و هیجانی جدای از تراکم بسیار مهلک یا بسیار پرشور که به آن عادت کرده است محظوظ شود؛ و در نهایت قدرت نهایی افسانه‌ها برای سرگرم کردن او از تصوراتش درخصوص وضعیت‌های [متفاوت] وتعریف‌اش از یکنواختی نفرت‌بار مرگ متاثر می‌شود. در رمان *بلک هاوس*[۱] نه گونه مرگ وجود دارد ... که به دقت اجرا شده یا احساسات را به غلیان می‌آورد: مرگ به واسطهٔ ترور در شخصیت *تولکینگ هورن*، مرگ با گرسنگی همراه با اتلاف، در شخصیت جو؛ مرگ ناشی از رنجش در شخصیت *ریچارد*؛ مرگ ناشی از اشتعال خود جوش در شخصیت *آقای کروک*؛ مرگ ناشی از افسردگی و غم، شخصیت عاشق *لیدی ددلاک*؛ مرگ ناشی از پشیمانی، شخصیت *لیدی‌ددلاک*؛ مرگ ناشی از جنون، خانم *فلیت*، مرگ ناشی از فلج، *سِر لی‌کستر*. حقیقت این است که تمامی اقسام مرگ به استثنای یکی از آن‌ها، غیرقابل ایراد و یا حداقل در قضاوتی جامع، مرگ شخصیت‌های قابل احترام است؛ به بیانی روشن‌تر، تمامی این اشخاص پرخاشجو یا بدبخت، چنین وانمود می‌کنند که نظریه‌ی مدرنی را توضیح می‌دهند که بر اساس آن سرنوشت مقدر بخش قابل توجهی از انسان‌ها، هلاکت در لوله‌های فاضلاب شبیه موش‌ها به‌وسیله‌ی تله یا سمّ است.”

آیا در متروپلیتن نشانه‌هایی از سادیسم تخیلی که تا کنون بخش عمده‌ای از رمان‌ها، فیلم‌ها، نمایشنامه‌ها و گزارشات روزنامه‌ها از قتل وتجاوز را مشخص می‌سازد نمی‌توان یافت؟ این سادیسم، جهان متروپلیتن را در دام استفاده‌ی از گاز سمّی در شورش‌های شهری یا قتل‌عام شهروندان بی‌دفاع، یعنی کشتار از روی تمامیت‌خواهی، گرفتار کرده است.

اجازه بدهید در اینجا اقدامات انحرافی فوق را جمع‌بندی کنیم. در راستای مقابله با مشغله‌ی غیر قابل تحمل ذهنی با تجربیات ریاضی وابزارهای مکانیکی، جذبه و کشش

---

[۱] «خانه‌ی سیاه» رمانی از چارلز دیکنز (۱۸۵۲) (م.)Black House.

تقریباً متعادل و عام اندام‌های جنسی و اشتهائی از روابط ارگانی خود تهی شدند. برای خنثی ساختن کسل‌کنندگی و تنهایی، مضحکه‌های توده‌ای به راه افتاد؛ و برای ترمیم حقارت زیستی مجموعه‌ای از بازی‌های جمعی و نمایشات، بر اساس خصوصیات شرم‌آور بدنی تدوین شد و در نهایت متروپلیس با اَشکالی از *شور و سرزندگی کاذب* همردیف شد. طبیعت سرشت انسانی که در این محیط مورد تجاوز قرار گرفتند در اشکالی مخرب به شکل داروها، مُسکن‌ها، محرک‌های جنسی، هیپنوتیزم، وسوسه‌ها که مکمل ضروری این وضعیت به شمار می‌روند، همچنین تلاش طاقت‌فرسا در جهت بهبودی و سلامت ذهن و جسم، یعنی رهایی به‌وسیلهٔ آسپرین مجدداً در عرصه ظاهر شدند. *جمیزچویس*[۱] در *اولیسه*[۲] این وضعیت توهمی را به تصویر کشیده است؛ او نشان داد که ذهن *لئوپلد بلوم*[۳] مثل طوطی محتوای روزنامه‌ها و آگهی‌های تبلیغاتی را تکرار کرده و در جهنمی از آرزوهای برباد رفته، خواسته‌های بی‌ارزش، دلواپسی‌های مشوش، اجبارهای مخوف و حماقت‌های کسالت‌بار گرفتار آمده است؛ ذهنی از هم پاشیده در شهری از هم گسیخته، که احتمالاً روح و روان بهنجار دنیای متروپلیس به شمار می‌رود.

در این وضعیت آشفته، انگیزه‌ی زندگی آشکارا از شخصیت‌های سالم درست همان‌گونه که از شخصی که زیر چرخ‌های لوکوموتیو له شده است، جدا می‌شود و محرک مرگ این جدایی را پشتیبانی می‌کند. همان‌گونه که اراده‌ی زندگی می‌تواند به استثنای تصادم‌های وحشتناکی یا پریشانی فیزیکی بر همه چیز تسلط یابد، خواست مرگ نیز می‌تواند سرطان‌وار شخصیت آدمی را از درون پوک نموده تا در نهایت بر خلاف سلامت ظاهری، تباه شده و در نهایت به‌وسیلهٔ بیماری نابود شود.

---

۱. James Joyce
۲. Ulysse
۳. Leoplod Bloom

تعجب‌آور نیست که *دکتر زیگموندفروید*[1] اراده‌ی معطوف به مرگ را بر مَسند فعالیت آدمی یافت؟ این تحلیل آنگاه می‌تواند موجه جلوه نماید که بلافاصله اضافه نمائیم این حکم، پدیده‌ی تاریخی مشروط به زمان، مکان و فرهنگ می‌باشد. عرصه‌ی مطالعات *فروید* مگالا پلیس *وین* در دورۀ اضمحلال امپراطوری و ورشکستگی مالی بود که پیش از جنگ جهانی اوّل ترک برداشته بود. در این لحظه‌ی خاص، آرزوی مرگ به عنوان محرک جمعی به صورت تلاشی برای نجات زندگی از معایب وتحقیرهای غیرقابل تحمل فزاینده در پناه بردن به خودکشی متظاهر می‌شود. شر و نحوست اقدام به خودکشی برحسب ارزش‌های اصیل فرهنگی احتمالاً یک درجه از انهدام و فروپاشی ناشی از فلج پیش‌رونده مطلوبتر می‌نماید.

۱۳: شمّه‌ای از جهنم

لحظه‌ی کنونی تمدن غربی و وضعیت اقتصادی متروپلیس طی قرن گذشته را مورد بازبینی قرار داده و به انباشت مواد و نقائص آن توجه نمایند.

مسئله‌ی عمدۀ نظام متروپلیتن از منظر فروض و مقدمات خودش، نوسان آشکار از رونق به سمت ورشکستگی است. غلبه بر این دور اقتصادی فرساینده بدون حرکت به سمت نظام اقتصادی پایدار که مانعی فرا راه تحصیل هر چه بیشتر ثروت توسط اقلیت خواهد بود فی‌نفسه بیانگر نوعی تعارض درونی است. از آن جائی که متروپلیس بنابر ماهیت خود در وضعیت عدم تعادل دائمی قرار دارد طبقه‌ی کارگر آن حتی در دوره‌های پررونق اقتصادی، حتی اگر از بسیاری امکانات چشم‌پوشی نمائیم، فاقد مسکن و حتی رژیم غذایی کافی و روانی بودند. به همین دلیل سرمایه‌گذاران و دولتمردان در پی جلوگیری از

[1] . Dr. Sigmund Freud

سقوط هرم قیمت‌ها از طریق گسترش قاعده‌ی هرم برآمدند. کارخانه‌های اتومبیل‌سازی *امریکا* که در داخل دچار خفقان شده‌اند در پی منافذی در *اروپا* وکارخانه‌های نساجی *ژاپن* در پی یافتن مشتریانی در *هند* و *آفریقا* برآمدند؛ و در نهایت سرمایهٔ مازاد ناتوان از یافتن بازارهای مطلوب در داخل که به تحصیل در آمدهای کمتر از حدّ معمول در خارج، وسوسه شدند خود را در معرض خطراتی ورای توان کنترل خود قرار دادند.

همین مراکز جدید اقتصادی که غالباً در محدوده‌ی دولت یا ملت‌های علی‌حده قرار می‌گیرند، موجد تضادهایی با دولت و ملت خودشان می‌شوند. تمامی دولت‌ها برای تسلط بر منابع اولیه جدید، تسلط بر بازارهای جدید، تامین امنیت سرمایه‌گذاری‌های جدید، اخذ مالیات از سرمایه‌گذاری‌های نامطمئن و نامنظم، تصرف سرزمین‌های متعلق به ملل ضعیف توان خود را وقف گسترش ارتش و نیروی دریایی می‌کنند. به محض این که نواحی جدید تجزیه یا دولت‌هایی که در پیوستن به این کوشش کم تحرک بودند با شدت هر چه تمامتر در پی تصرف این منابع بسیج شده و متقاضی سهم خود از غنائم و منافع واقعی یا توهمی‌شان می‌شوند و تهدیدات آن‌ها [برای نیل به این منابع] خطرات بیشتری را برای این نظم بی‌ثبات فراهم می‌آورد.

توسعهٔ امپریالیستی جدای از بهبود شرایط، بی‌نظمی را پیچیده‌تر می‌سازد و ناامنی نواحی داخلی را تشدید و با تمرکز تولید بر اقلام جنگی و تجهیزات وابسته به آن شریانهای حیات اقتصادی را تحلیل می‌برد. طبقه‌ی کارگر برای حفظ نیروهای مسلح در وضعیت جنگی به مقدار بیشتری استثمار شده و مالیات می‌پردازد؛ حتی ثروتمندان نیز برای حفظ ثروتشان می‌باید در این امر سهیم شوند. بدین ترتیب عدم ایمنی موجب می‌شود که تمامی طبقات پس‌اندازهای خود را به صورت نقدی نگه‌دارند؛ این پدیده به‌نوبه‌ی خود سرمایه‌گذاری‌های بلند مدت با نرخ‌های پائین بهره را که بهبود تولید و اقلام هزینه‌ای

آینده‌نگرانه در تجهیزات مصرفی نظیر مسکن و خدمات شهری به آن بستگی دارد، دچار رکود می‌نماید.

در همین حین، تنش‌های روان‌شناختی افزایش می‌یابد و انگیزه‌های متخاصم ظهور می‌یابند. عشق ساده به کشور و خانه و خاک، عشقی که به هیچ دلیل و توجیهی نیاز ندارد به واسطهٔ توجیهات رسمی دولت به آئین دیوانه‌وار *"وطن‌پرستی"* یعنی وحدت نظر در راستای تمایلات سرکوب‌گرانه‌ی جمعی، پشتیبانی کورکورانه از دولت‌مردان، خود محوری در زمینهٔ احساسات ملّی، خواست احمقانه‌ی ارتکاب جنایت‌های جمعی در لفافه‌ی *"افتخارملی"* بروز و ظهور می‌یابد.

بناهای متروپلیس امپراطوری به مثابه زمینهٔ خاصی برای آئین‌های جنگی خدمت نموده و دعاوی مربوطه را تقویت می‌کنند. از *واشگتن* تا *توکیو*، از *برلین* تا *رم*، معماری امپریالیستی باز تاب یکنواختی ازذهن نظامی ـ دیوان‌سالارانه می‌باشد. این بناها ولخرجی تازه به *دوران رسیده‌ها* را بدون لمس گرمای خلاقیت به نمایش می‌گذارند. نماهای یکنواخت با ستون‌های متعدد که همچون زره سنگین سنگی که بر آنها سایه افکنده است، تاکید فخرفروشانه بر سلف تاریخی‌شان یعنی رم، خصلت پر ابهت مقبره، مانند ادرات و تالارهایشان، نشان‌دهنده‌ی شکست در کارآئی حیاتی است که مشخصه‌ی این نظام می‌باشد. بخش‌های مربوط به دستگاه اداری با چنان بی‌احتیاطی طراحی می‌شوند که چند بمب می‌تواند خدمات عمدهٔ دولتی را به استثنای برخی سرمایه‌های پراکنده و فضاهای زیرزمینی برای چند هفته در یک آن فلج نماید، این رژیم جنگی در حوزه‌ی برنامه‌ریزی شهری، ساختمان و طراحی، ابتدائی‌ترین نیازهای تدافعی را رعایت نکرده است.

با این حال دیوانسالاری درحال رشد جنگ، نشان‌دهنده‌ی پوسته‌ی بیرونی قدرت است، قدرت در خیابان‌های عریض، چشم‌اندازهای بی‌پایانی از ستون‌های بی‌مصرف،

استادیوم‌های عظیم که برای مانورها و تمرینات جنگی مناسبند، تبلور می‌یابد: غیبت عنصر عاطفی در فرم‌های معماری به واسطهٔ ازدحام و شلوغی خیابان یعنی گردهمائی کودکان برای خواندن سرودهای خودستایانه ملی، رژه‌ی توده‌ی مردم در میادین و ازدحام اراذل و اوباش برای دیدن رهبر دولت جبران می‌شود. نفرتهای ساده همین توده‌ها به‌وسیلهٔ شایعات تقویت شده و تنفر ناخود آگاهشان را که جرات بیان آنرا ندارند و حقارت ناخودآگاه ناشی از نقش بر آب شدن رویاهایشان را به دیوسیرتان بیگانه‌فرافکنی می‌نمایند. اساس متروپلیس ، اتم‌های منفعل آن یعنی ساکنان بی‌ذوق و بی‌فرهنگ است؛ جمعیت میلیونی به اذهان تو خالی و منگ که رهبرانشان آنرا شجاعت می‌خوانند. میلیون‌ها انسان سرگردانِ پراکنده که حاکمان با چرب‌زبانی، زور و ارعاب آن‌ها را به سمت وحدت می‌رانند.

امّا نتیجه چیست؟ بحران‌های خارجی بر تعارضات داخلی بار می‌شود. به لحاظ روان‌شناختی نوعی خود بزرگ‌بینی خشونت‌آمیز همراه با تصورات موهوم و آشکاری از جلال و جبروت طبقات حاکم را در بر می‌گیرد؛ که بدیل آن چیزی شبیه اختلال مشاعر زودرس، یعنی سوءظن، نفرت، انزوا و آرزوی تحمیل تباهی در بی‌نهایت صور مختلف ظاهر شده و به شکلی عامدانه و سنجیده بواسطهٔ تب و موج آشکاری از نابخردی تحمیل می‌شود؛ از هم گسیختگی فکری در سامانه‌های رویایی مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و فلسفه متبلور شده که در بی‌اعتنایی به ابتدائی‌ترین الزامات در مراعات واقعیت‌ها یا رسمیت بخشیدن به واقعیت‌های تازه از طریق قواعد اثبات‌پذیر عینی به تصویر کشیده می‌شود. انفعال ناشی از یأس که جای خود را به توهمات ملّی ایذاء و اذیت می‌دهد با تلاش‌هایی در تحمیل تاوان و خسارت بر ستمگران خیالی تعقیب می‌شود. نطق‌های آتشین حاکی از تنفر در *جنگ جهانی اوّل* از *هاسگسنگ*[۱] آلمانی تا عملیات *هانگ قیصر*[۱] که به‌وسیله‌ی *لوید*

۱. Hassgesang

جورج پرهیزگار[2] هدایت می‌شد همچنین تنفر شدید فاشیست‌های *ایتالیائی* از قدرت‌های "تحریم گرا" ، یعنی بخش عمدهٔ جهان متمدن را مجدد متمدن را مجدداً مرور نمائید، این‌ها همگی آشکارا به قلمرو روان آسیب‌شناسی جمعی تعلق دارند.

امپریالیسم که وانمود می کند بر توحش غلبه نموده و بومیان مناطق عقب‌مانده را متمدن می‌سازد در واقع به نضج توحش در تمدن کمک می‌کند. این حکم هم در مورد *رومی‌ها* وهم در مورد عصر حاضر، فقط با این تفاوت که *رومی‌ها* در حال حاضر تکثیر یافته و کل سطح کره‌ی زمین را در معرض خطر قرار داده‌اند، صادق می‌باشد. تعداد زیادی از کودکان هشت ساله که اولین شکل‌های مانور نظامی را یاد می‌گیرند، اشکال بسیار نازلی از بردگی را در مقام مقایسه با وحشی‌ترین آدم‌خوارها به نمایش می‌گذارند؛ آن‌هائی که این کودکان را تمرین می‌دهند حقوق طبیعی ناشی از تمدن را انکار نموده و بدین ترتیب بیش از کسانی که هرگز به این مرحلهٔاز تمدن دست نیافته‌اند مستوجب سرزنش می‌باشند. بنابراین به حق می‌توان ادعا نمود که آدمی هرگز نمی‌تواند آن‌ها را مورد عفو و اغماض قرار دهد زیرا آنها از نتیجه اعمال خود، درست لحظه‌ای که شهرهای بی‌دفاع را بمباران می‌کنند یا به سوی کشتی‌های غیرجنگی موشک شلیک می‌کنند، آگاه می‌باشند.

این توحش نظام‌مند، به مثابه سرطان، تمامی بافت‌های سالم حیات شهری را آلوده ساخته و مرکز جنگ به‌وسیلهٔ اندام‌های شستشوی مغزی تمامی مناطق تابع را جنگ طلب می‌سازد. بحران واقعی، بالاخره وقتی که بروز می‌کند، انفجار صدف غده‌ی چرکینِ ادعاهای هرزه و قدرت می‌باشد. پاره‌ای مواقع "صلح" نیز به شکلی موهوم مطمح نظیر قرا می‌گیرد

---

[1]. Hang the Kaiser

[2]. Righteous Lioyd George

که که معادل وضعیت جنگی است: جنگ انفعالی به شکل تبلیغات جنگی، القائات جنگی و تمرینانت جنگی که مانور مقدماتی برای وضعیت جنگی است.

بدین ترتیب متروپلیس به مثابه کانون تمرکز نیروهای جنگی حداکثر تهاجم به فرایند تمدن را از خود بروز می‌دهد. یکی از نتایج مشخص این وضعیت، آمادگی ادواری برای دفاع هوایی است که تحقق یکی از کابوس‌هایی است که به شکل ماهرانه برانگیخته می‌شود.

آژیرها به صدا در می‌آیند. بچّه مدرسه‌ای‌ها، کارگران، بانوان خانه‌دار، کارمندان، همگی ماسک‌های گاز را بر صورت خود قرار می‌دهند، هواپیماها چتری از دود محافظ را در بالای سرمان می‌گسترانند، زیرزمین‌ها برای پذیرش آوارگان گشوده می‌شوند، پایگاههای صلیب سرخ برای یاری رساندن به زخمی‌های در پناهگاههای حفاظدار راه‌اندازی می‌شوند؛ سرمایه‌های زیرزمینی برای پنهان ساختن طلاجات و اوراق بهادار دهان می‌گشایند؛ افرادی با لباسهایی از جنس آزبست تلاش می‌کنند بمب‌های آتش‌زا را جمع‌آوری نمایند، توپ‌های ضد هوایی به صدا در می‌آیند و ترس فراگیر می‌شود، گازهای سمّی از طریق منافذ به درون می‌خزد، این که حمله واقعی یا تمرینی است هیچ تفاوتی نمی‌کند زیرا اثرات روان‌شناختی مشابهی را بار می‌آورد. ترور و وحشت پیش از آن چیزی که پیشتر در جنگل‌ها یا غارها مشاهده شده است موجبات تباهی و ناامیدی در حیات شهری مدرن را فراهم آورده است. ساکنان مگالاپلیس با نفس‌های به شماره افتاده، خفه، با سخنان جویده‌جویده، قوز کرده و با احساسی از تنفر برای پیشگیری از مرگ هزاران نفر به کام مرگ فرو می‌روند. ترس جزء لاینفک جریان زندگی می‌شود: تشویش دائمی در باره‌ی وقوع جنگ، روان‌پریشی جمعی قابل مقایسه با وقوع جنگ را به بار می‌آورد. امواج ترس و تنفر در متروپلیس اوج گرفته و از طریق روزنامه‌ها، فیلم‌های خبری و برنامه‌های رادیوئی در اقصی نقاط منتشر می‌شود.

این مرحلهٔمتضمن تضاد نهایی تمدن متروپلیتن است. شهر به مثابه نوع خاصی از زیست محیط مناسب برای انجمن‌های همیاری رشد و آموزش نضج گرفت زیرا محیطی و محفوظ و امن بود.

[عکس بالا] قصرهای سرزمین پریان و برج‌های فرو رفته در ابرها در *منهتان سفلی* از جانب جزیره‌ی *گاورنرز*، به بیان بصری کوههای اعجاب‌آوری از ساختمان‌ها و اوج معماری رومانتیک، کار کردن در یک آسمان خراش حتی در کثیف‌ترین برج در قسمتی بدون هوا، که تظاهر قدرت مترو پلیتن است، داشتن دفتری در طبقه‌ی بالا که با نور خورشید و چشم‌اندازی از قایق‌ها که به آرامی در بندر بالا و پائین سُر می‌خورند، یکی از بی‌بدیل‌ترین مزایای موفقیت متروپلیتن می‌باشد. (عکس از اوینگ گالوی)

[ردیف میانی تصویر سمت چپ] خواب عمیق‌تر می‌شود و شب دامن می‌گستراند. دفاتر اداری بزرگ جائی که میلیون‌ها انسان کارهای مشابهی چون جمع، تفریق، ضرب، برچسب زدن، بازبینی، دستور دادن و دستور گرفتن، قرض دادن و قرض گرفتن، سفارش گرفتن و سفارش را مستمراً به طور سَرسَری انجام دادن؛ و این چیزی نمی‌تواند باشد جزء فشار شدید دیوان سالاری. در تالارهای بزرگ جائی که جیرجیر ماشین‌ها جدیدترین لباس‌های زنانه را به سرعت تولید کرده یا خبرهای روزنامه‌ها شتاب تولید را کاهش می‌دهد. کندوهای نور، مملّو از حشرات عقیم که به‌طور موقت آن را پر کرده‌اند تا تعداد انگشت‌شماری ملکه‌ی باردار به خود ببالند. (عکس از اوینگ گالوی)

[ردیف میان عکس سمت راست] *معبد سفید*: در این جا درخشش گاه و بی‌گاه جنش‌های قدیمی به ابزار اغوا و وسوسه‌ی تجاری روزمره تبدیل می‌شود؛ محرکی برای آن‌هائی که در پی خطر و زیبائی در فروشگاهها، کاباره‌ها، تئاترها و هتل‌ها–و این‌ها به قدری زیاد هستند که بطور سرانه به همه ساکنان متروپلیس قابل تقسیم می‌باشند–برمی‌آیند. با این حال این محرک دائمی نیازمند تشدید انگیزش می‌باشد که بدیل اشباع و کسالت‌بار بودن به شمار می‌رود؛ و بدین ترتیب تقاضا برای چیزهای جدید شکل می‌گیرد. نیاز به

محرک‌های نامتعارف به معضل بزرگ فرهنگ متروپلیتن یعنی عامل توازن اَعمال اجباری، و حتی مقرارت حیاتی متروپلین مبدل می‌شود، که به واسطۀ ساخت محیط مصنوع با سیستم گرمایش، تهویه و نور دائمی افزایش می‌یابد: همین یکنواختی‌ها منجر به تشدید مسایل فیزیولوژیک برای قدرت دید، کشیدگی عضلانی و واکنش‌های عصبی می‌گردد که نیازمند تنوع هستند. تحقیقات فیزیولوژیک احتمالاً بسیاری از فروض بهینه‌سازی‌های متروپلیتن را برای مثال در تامین روشنایی و گرمایش بالاخص هنگامی‌که مفهوم تنوع نیز در تعریف شرایط مطلوب مد نظر قرار بگیرد زیر سوال خواهد برد. (عکس از اوینگ گالوی)

[عکس پائین] صبح می‌دمد و شهر خواب‌آلوده بیدار می‌شود. شهر رویایی را می‌توان از بام مستغلات مشاهده کرد، این مستغلات انبوه، نشان دهنده‌ی افتخار و قدرت حیات متروپلیتن در چشم‌انداز واقعی به شمار می‌آیند در این جا خانه‌های طبقه‌ی ماندگار کارگر به چشم می‌خورد که معادل شهرک‌های میانه حال صنایع فولاد، شهرک‌های نفتی، نواحی کشاورزی و تولیدی بحران زده است که ماحصل تلاششان برای بخش کوچکی از کل جمعیت که به طور موثر نظام متروپلیتن را می‌چرخانند انباشته می‌شود. (عکس از اوینگ گالوی)

[عکس وسط] بخش مرکزی شهر *نیویورک*: هرج و مرج تثبیت شده. شاهدی دال بر اینکه تحت سیطره‌ی اقتصاد سرمایه‌داری اقداماتی نظیر منطقه‌بندی، محدودیت ارتفاع و عقب‌نشینی، پدیده‌های بیهوده‌ای هستند؛ این آسمان خراشهای و کارخانه‌ای تقریباً پس از اعمال "محدودیت" بر زمین‌های پر تراکم بنا شدند. طبق مقرارت منطقه‌بندی که هیچ ساختمانی نبایست بیش از ۲۰ متر ارتفاع داشته باشد ظرفیت مسکونی مجاز *نیویورک* بر مبنای محاسبات *اداره‌ی مسکن شهر نیویورک* تقریباً می‌تواند ۷/۷۰۰/۰۰۰ نفر باشد در حالی که بخش‌های تجاری می‌توانستند جمعیتی معادل ۳۴٤/۰۰۰/۰۰۰ نفر را پذیرا باشند. آسمان‌خراشی مجزی نظیر ساختمان زیبای *مک‌گروهیل* (دومین آسمانخراش از سمت چپ مرکزی) می‌تواند مدعی وجود نور و هوای کافی برای کارکنان خود به قیمت دریغ آنها از همسایگانش شده و بر ازدحام آمد و شد محلی بیفزاید، با این حال قیمت زیاد زمین حتی در مرکز *راکفلر* اولین کوشش‌ها برای طرح عقلانی در خصوص تراکم را به دلیل تقاضای نامعقول با شکست مواجه ساخت. قطارهای زیرزمینی، تونل‌ها، خیابان‌های دوسطحی، بزرگ راهها، ناتوان از تخفیف تراکم و شلوغی صرفاً نیاز اقتصادی برای آن را تشدید می‌کنند؛ بدین ترتیب تخفیف تراکم پدیده‌ای موقتی می‌باشد حال آنکه بار تحمیلی آن همیشگی خواهد بود. خطرات انسداد کامل آمد و شد و "مخاطرات تمرکززدایی" هر ساله از سوی کارشناسان مجرب حمل و نقل مورد تاکید قرار می‌گیرد، با این حال هیچ راه‌کار واقعی در راستای انقباض قیمت‌ها، کاهش جمعیت، و بازسازی تمام عیار متروليتن با تراکم پائین‌تر ارائه نشده است.(عکس از اوینگ گالوی)

[ردیف بالا عکس سمت چپ] الگوی تراکم و ازدحام که امیدوارانه حومه نامید می‌شود که هنوز بدترین الگو از این مقولات به شمار نمی‌رود. تفاوت میان اشکال مختلف

تراکم در بخش مسکن متروپلیتن مستلزم اندازه‌گیری‌های بسیار جزئی و دقیق می‌باشد. (عکس از اوینگ گالوی)

[ردیف بالا عکس سمت راست] خود تخریبی بورژوازی: آلونک متعلق به اقشار فرادست اجتماعی بلافاصله در کنار گرانترین بخش **خیابان پنجم** که مشخصه‌ی ساخت و سازهای خود سرانه در نواحی دارای باغ عقبی در واحدهای ویلائی و آپارتمانی است؛ محلات تاریک، دلتنگ کننده و بدون هوا که برای سکونت دائمی نامناسب می‌باشند. تهویه هوا به تنهایی راهکار نصفه و نیمه‌ای برای این سکونتگاههای زیرزمینی است ک فقدان نور خورشید و محیطی زیبا–اگر چیزی در مورد محلات مناسب برای کودکان نگوییم–را نمی‌توان بدون انهدام این کلان–آلونک‌ها علاج کرد. گرچه تحقق این معنا از دیدگاه ثروتمندان به معنای ابتکارات شخصی و امکانات بسیار زیاد می‌باشد امّا کاملاً پیداست که انهدام این کلان–آلونک‌ها به سادگی نیازمند کمک‌های عمومی و مخارج بسیار محدود می‌باشند.

[ردیف پائین عکس سمت چپ] *ساحل کُنی آیلند* در یک روز تابستانی، مراسمی که تفریح نامیده می‌شود و بهره‌مندی از آن مستلزم صرف نیم ساعت وقت یا بیشتر در قطارهای زیرزمینی خفه کننده می‌باشد. آلودگی سواحل ناشی از فاضلاب‌ها و زباله به تحلیل مزایای حمام آفتاب منجر شده و یا مستلزم اقدامات پر هزینه یعنی احداث کارخانه‌های انهدام زباله و فاضلاب می‌باشد: (عکس از اوینگ گالوی)

[ردیف پائین عکس سمت راست] *ایستگاه بزرگ مرکزی در نیویورک*: ورودی شهر که بخشی از آن به عنوان ایستگاه راه آهن به واسطه‌ای بارگذاری ساختمانهای بلند در اطراف آن از حیز انتفاع خارج شده است. (عکس از اوینگ گالوی)

شهر ابزار رفاه جمعی بود که نظم و انتظام را در حیات و مرگ انسان‌ها تامین کرد، تهاجم گاه و بیگاه بی‌امان طبیعت را تحلیل بُرد و تهدیدات حیوانات وحشی وقبایل غارتگر را کاهش داد. سکونتگاه دائمی نه تنها به معنی استمرار، بلکه مفهوم ایمنی را نیز با خود به همراه دارد، در شهر، هم‌چنان که در دهکده‌های کشاورزی، عملکردهای خانگی و اقدامات مبتنی بر تعاون بر شیوه‌های مخرب و غارتگرانه‌ی زندگی تسلط دارد؛ بدین ترتیب که انسان خود را به بزرگترین حیوان اهلی شده تبدیل می‌سازد.

زندگی انسانی، زندگی مدنی، نوعی زندگی است که عناصر موجد خطر را محدود ساخته و ترس را به دوراندیشی در برابر حوادث ناخوشایند حیات مبدل می‌نماید. تنها در محیطی آرم و ساخته و پرداخته، محفوظ در برابر فجایع و انتظار آزارنده‌ی بلایا ، اشکال متعالی فعالیت نظیر دلواپسی برای جوانان، مهربانی در حق کهنسالان، همکاری بنیادی میان گروهها و منافع رقیب، اندیشهٔ نظامند و متداوم در راستای کشف حقیقت، بیان آزاد در هنرها، رهایی سازنده ذیل معیارهای انسانی و درهنر زندگی، شکوفا می‌شود: مخلص کلام این که نوعی شیوه‌ی زندگی که در آن نیازهای اجتماعی و زیستی به شکل هنرمندانه در الگوی فرهنگی متنوع و کثیرالوجه ساخته و پرداخته می‌شود.

نظام متروپلیتن با تمرکز بر جنگ از در تعارض با عملکردهای مدنی و زندگی خانوادگی در آمده و زندگی را در راستای تباهی سازمان یافته شکل داده و به شکل اجتناب‌ناپذیری هر گونه تظاهر فرهنگ و زندگی واقعی را محدود و تحت فشار قرار می‌دهد و اشکالی متعالی فعالیت در جامعه را فلج ساخته و حقیقت به منظور انطباق با نیازهای تبلیغاتی، ملوث و تخریب می‌گردد؛ ارگان‌های همیاری و تعاون در نظام عکس‌العملی از فرمانبری گروهبان مشق نظامی و دیوان سالاری متصلب می‌شود چنین نظامی می‌تواند به اوج انتظام و هماهنگی بیرونی دست یافته و آن‌هائی را که این نظام را

تحمل می‌کنند به سربازانی عالی و گوشت آبدار دم توپ تنزل دهد، امّا به همین دلایل با هر گونه تظاهر ارزشمند جلوه‌های زندگی آشتی‌ناپذیر باقی بماند.

تمدنی که به چنین آئینی از توحش تقلیل یابد به وضوح تمدنی از هم گسیخته است؛ و متروپلیس جنگ در قبای این نهادها، عنصری ضد تمدن یعنی *نا شهر* است. فرض این که فرایند فوق می‌تواند بی‌هیچ حد و مرزی پیش رود نشانه‌ی بی‌خبری از واقعیت‌های اجتماعی است زیرا اضمحلال خود را نیز متوقف می‌سازد. در حالی که وظایف آباد کردن، همیاری و انسجام هرگز پایان نمی‌گیرد، تخریب طی چند نسل تکمیل می‌شود. سوالی که اینک در برابر جهان غرب قد برافراشته است این می‌باشد که آیا قبل از آغازی نو، از هم گسیختگی کامل اجتناب‌ناپذیر خواهد بود؟

۱٤: فاجعه‌ی پایان

در عین حالی که پایداری اقتصاد متروپلیتن بواسطهٔ نیروهای مخربی که بر هم انباشته و رها می‌شوند دچار توقف می‌شود؛ مجموعه‌ای از شرایط محلی، تاثیر مستقیمی بر گسترش آن از خود بر جای می‌گذارد. متروپلیس علاوه بر آسیب‌پذیری نظامی، به لحاظ اقتصادی بواسطهٔ رشد تضعیف می‌شود؛ بدین ترتیب لحظه‌ای فرا می‌رسد که متروپلیس دیگر قادر به کاهش هزینه‌های خود و یا تحمیل آن به نقطهٔ دیگری نیست.

مادامی که نظام اقتصادی به آرامی و بدون دشواری عمل می‌کند متروپلیس می‌تواند از هزینه‌های ازدحام، آن هنگام که شیرازه‌ی امور از هم گسسته و آژیر ورشکستگی به صدا در آمده، و تورم ادعاهای اعتبار دهندگان متروپلیتن برمابقی کشور را بی‌ارزش می‌سازد و یا حتی عرضه مواد غذایی با خطر مواجه می‌شود؛ چشم‌پوشی نماید. بدین ترتیب ادارات مرکزی پر زرق و برق به سرعت خالی، رستوران‌ها و آپارتمان‌های پنج اتاقه‌ی سرگیجه‌آور

از لحاظ انتفاع ساقط می‌شوند! حتی موزه‌ها درهای خود را می‌بندند زیر حامیانشان وحشت‌زده وجوه کمکی خود را به تعلیق در می‌آورند اگر اغتشاش ادامه یابد متروپلیس کنترل و اختیار نیروهای نظامی، قانون و اجماع عمومی را از دست داده و قادر نخواهد بود محصولی را برای مبادله با نواحی پیرامون تدارک نماید و در نتیجه در معرض مرگ ناشی از گرسنگی قرار گرفته و کولاک اغتشاش شروع خواهد شد. این مخاطرات به هیچ‌وجه فرضی نیستند، وضعیت *اروپای مرکزی* و *اتحاد شوروی* پس از جنگ دوّم جهانی معضلات غیر قابل تحملی را بر متروپلیس‌های گرسنه و ناتوان تحمیل کرد، حال آن که در بسیاری از مناطق، روستائیان از امنیت و تغذیه‌ی خوبی برخوردار بودند.

حتی بدون وقوع جنگ نیز، شرایطی مشابه آن چه در بالا رفت با ابعادی فاجعه‌آمیز می‌تواند ظهور کند: در این خصوص می‌توانید وضعیت شهرهای بزرگ *ایالات متحده* بین سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۳۵ میلادی را مّد نظر قرار دهید. *کمیته‌ی منابع ملّی* در گزارش سال ۱۹۳۷ میلادی در باره‌ی شهرهای *ایالات متحده* می‌گوید: ”عدم امنیت کارگران، بی‌بهرگی آنان از پس‌انداز مالی، فقدان عواطف انسانی و عدم ثبات زندگی شهری دست در دست هم، معضل حمایت [از آنان] را بسیار شدیدتر و گسترده‌تر از نواحی روستایی می‌سازد... یک پنجم نیروی کار بیکار در سال ۱۹۳۵ میلادی در ده شهر بزرگ مستقر بودند که عمدتاً کارگران غیر ماهر را شامل می‌شدند.“ بدون بسیج منابع ملّی برای تامین هزینه‌ی طرح‌های عمومی و معافیت‌های مالیاتی مقطعی، یاس و ناامیدی متروپلیس‌ها بزرگ می‌توانست وحشتناک‌تر شود.

جدای از دشمنی پنهان نواحی پیرامونی که مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند، نارضایی فزاینده از شهر بزرگ به سبب ارائه‌ی قیمت‌های نازل در بازار و نرخ بالای بهره عوامل درونی نیز وجود دارد که حَد و حدودی را بر متروپلیتن‌گرایی تحمیل می‌کنند. هزینه‌ی

فعالیت در شهر بزرگ به واسطهٔ قیمت بالای زمین، هزینه اتلاف وقت ناشی از رفت و آمد و هزینه‌های کمرشکن انبارداری، صد چندان می‌شود؛ تمامی این اقلام به واسطهٔ اذحام افزایش یافته و به موانعی غیرقابل رفع تبدیل می‌شوند. هزینه‌ی ناشی از ازدحام در حمل و نقل در دههٔ هفتاد قرن نوزدهم بر اساس تحقیق *راسل سیج*[1] زیانی معادل ۵۰۰/۰۰۰ دلار در روز یا ۱۵۰/۰۰۰/۰۰۰ دلار در سال بر شهر *نیویورک* تحمیل می‌کرد این هزینه‌ها که همچنان افزایش می‌یابند هنوز هم راه‌بندان‌های کسل‌کننده‌ای را باعث شده و در نهایت امید به حرکت را محو می‌سازند.

در بخش گذران اوقات فراغت نیز نوعی ناکارآمدی را شاهد هستیم به‌نحوی که در کنار انبوهی از تجهیزات فیزیکی کمبود جدی فضای باز وجود دارد که کشته شدن و معلولیت کودکان در خیابان‌های را افزایش می‌دهد. بر اساس محافظه‌کارانه‌ترین برآوردها می‌باید فضایی معادل ۴۰۰۰ مترمربع کمینه برای سیصد نفر وجود داشته باشد که بسیاری از شهرها توانایی تامین فضایی بیش از این را نیز دارند. این معیار از محاسبه‌ی فضای بسیاری از شهرهای منطقه‌ای در *ایالات متحده* نظیر *کانزاس سیتی* (با ۴۰۰/۰۰۰ نفر جمعیت)، *پورتلند* و *اورگن* (۳۰۰/۰۰۰ نفر) و *ایندیانا پلیس* (۳۶۰/۰۰۰ نفر) به‌دست آمده است حال آن که در *نیویورک* برای هر **۱۲۳۴** نفر فقط ۴۰۰۰ متر مربع فضای تفریحی وجود دارد.

درعین حال دیگر هزینه‌ها در متروپلیس انباشته، و سایر آشفتگی‌ها مزمن می‌شود، که می‌توان در نظام آمد و شد شاهد آن بود. خطوط آهن زیرزمینی شهرهای بزرگ که می‌توانند به مثابه پناهگاهی در مقابل بمباران‌های هوایی عمل نمایند، در عین حال مانع تمرکززدایی متروپلیس که می‌تواند بار ازدحام ناشی از گستردگی شهر را به واسطهٔ احداث مراکز فرعی صنعت، تجارت و مسکن کاهش دهد، می‌شوند. با طولانی شدن خطوط آهن هزینه‌ها

---

[1] . Russell Sage

افزایش می‌یابد که به معنای افزایش کرایه‌ها برای کارگران یا مالیات‌های بالاتر برای شهر در مجموع باشد.

در این مرحلهٔاز فروپاشی یک گزینه بیشتر وجود ندارد: فروپاشی عملکردهای شهری به واسطهٔ غفلت یا فروپاشی مالی ناشی از هزینه‌های فزاینده‌ی خدمات، و حفظ سطوح خدمات رسانی. پیشتر به هزینه‌های مضاعف خدمات پلیس در شهرهای بزرگ اشاره کرده‌ام که همین قضاوت در مورد هزینه‌های بهداشت عمومی نیز صادق است: هزینه‌ی بهداشت در شهرهای بزرگ با بیش از یک میلیون نفر جمعیت به طور سرانه سه برابر شهرهایی با جمعیت سی تا چهل هزار نفر می‌باشد، با این حال وضعیت بهداشت شهرهای کوچک بسیار مطلوبتر از شهرهای بزرگ می‌باشد.

خلاصه می‌توان قاطعانه ادعا کرد که ورای نقطهٔ معینی که بنابر شرایط فرهنگی و منطقه‌ای متفاوت خواهد بود، رشد شهری خود را مجازات می‌کند بدین ترتیب که بخش عمده‌ای از هزینه‌های سرمایه‌ای و در آمدهای سالانه‌ی شهر صرف کاهش اثرات تخریبی تزاید ازدحام و ابزار مکانیکی تخفیف آن می‌شود.

برنامه‌ی اقتصادی شهر بزرگ به در آمدهای ثابت حاصله از سرمایه‌گذاری عمومی و خصوصی بستگی دارد که دائماً و به شکل خطرناکی بی‌ثبات و ناامن می‌شوند. رشد چنین شهری به معنای افزایش ناامنی است؛ تدارک این رشد، تامین یارانه‌های لازم، تلاش برای تثبیت ساختار منحصر به فرد آن در راستای حفظ ارزش‌های مالی که به متروپلیس ضمیمه شده است بیانگر تضاد آشتی‌ناپذیر با مفهوم حزم و احتیاط می‌باشد. بانکداران متروپلیتن می‌توانند در پی‌گیری خود خواهانه‌ی منافع‌شان چنین حماقت غیراقتصادی را تشویق نمایند؛ آیا آنان این حماقت را یک دهه قبل از رکورد بزرگ [اوایل دههٔ سی قرن بیست] با سرمایه‌گذاری بیش از اندازه در متروپلیس برای جذب آسمان خراش‌ها و هتل‌ها مرتکب

نشدند؟ با این حال خوش خیالی مشابه در خصوص ظرفیت شهر برای هضم و جذب تونل‌ها، پل‌ها، خیابان‌های دوسطحی، معابر عریض، و سیستم آمد و شد زیرزمینی دیگر قابل اغماض نیست. این فرایند نباید به طور نامحدود ادامه پیدا کند.

احتمال دارد که بسیاری از شهرهای کوچک‌تر نیز همین عیوب را داشته باشند که، دلیل این امر بسیار ساده است زیرا این شهرها نیز تحت همان قواعد مالی متروپلیتن عمل نموده و از فاحش‌ترین نواقص آن گرته‌برداری می نمایند. برای مثال به موزه قطار زیرزمینی *سینسیناتی* اشاره می‌کنم که تکمیل شد امّا هرگز افتتاح نشد.

واقعیت‌های خشک و بی‌روح، که این جمع‌بندی بر آن متکی است با استناد به مدارک و دلایل آماری پیش گفته در ده جلد باز می‌گردد که توسط بنیاد *راسل سیج* برای *برنامه‌ی منطقه‌ای نیویورک* تهیه شد. منابع و مآخذ این گزارش غیرقابل تردید است؛ زیرا آشکار مبانی مالی متروپلیتن را پذیرفته و به جد تلاش کرد نشان دهد که چگونه انبوهه شهر *نیویورک* می‌توانست از جمعیت ده میلیونی سال ۱۹۳۰ م. به جمعیتی در حدود بیست تا بیست و پنج میلیون در سال ۱۹۶۵م . برسد. آن چه در مورد *نیویورک* صادق است با پاره‌ای تعدیل‌ها در مورد دیگر متروپلیس‌ها و زیر متروپلیس‌ها صدق می‌نماید. پایان گسترش بی‌محابای متروپلیس نزدیک است.

یک محدودیت نهایی دیگر بر رشد متروپلیتن قابل پیش‌بینی است که بسیار سنگین‌تر از هزینه‌های خدمات یا بار غیرقابل تحمل نواحی فرسوده‌ی شهری است. منظور من در اینجا تحلیل منبع انسانی متروپلیس از مبدا می‌باشد. تقریباً در تمامی کشورها به استثنای *روسیه* رشد جمعیت در کل کاهش یافته است. علی‌رغم تهدیدات آمرانه، علی‌رغم اعانات و جوایز ویژه برای خانوارهای بزرگ، علی‌رغم تلاش در محدود ساختن عرضه‌ی سهل وسایل جلوگیری از آبستنی، آهنگ رشد جمعیت هم‌چنان کاهش می‌یابد. بدین ترتیب سیل

جمعیت که به طور مؤکد خواهان تسهیلات شهری طی قرن نوزدهم بود هم اینک نیروی اصلی خود را صرف کرده است. در سراسر جهان، در صورتی که این روند برقرار باشد اقتصاد متروپلیتن خود را با واقعیت جمعیت نسبتاً ثابت و بازار نسبتاً معین انطباق خواهد داد و این پایانی بر رشد بی‌حد و مرز پیشرفت مالی است.

این روند در راستای تثبیت شمار افراد اگر به طور سنجیده جهت داده شود، به دستاوردهای بزرگ انسانی منجر خواهد شد. این روند فرصتی را برای بازسازماندهی فراهم آورده و امکان برنامه‌ریزی و توزیع جمعیت در هماهنگی با منابع منطقه‌ای را تسهیل خواهد نمود. امّا متروپلیس در تعدیل هر چه ظریف‌تر این روند نقش محدوده را بر عهده دارد؛ تحت شرایط کنونی هیچ متروپلیسی، جمعیت خود را از طریق زاد و ولد بار تولید نمی‌کند، در حقیقت در *ایالات متحده* فقط سه شهر با جمعیتی بیش از یکصدهزار نفر شاخص زاد و ولد بیش از یک در صد را از خود نشان می‌دهند. این واقعیت به تنهایی این اندیشه را که الگوی جمعیتی متروپلیتن دائمی بوده یا می‌تواند سیطره خود را در طولانی مدت حفظ نماید کاملاً بی‌اعتبار می‌سازد. بدون مهاجران حاضر و آماده، جمعیت متروپلیس بالاجبار کاهش خواهد یافت هنجار زیست‌شناختی رشد شهر یعنی درجه‌ی تمرکزی که ورای آن جامعه از باز تولید سهمیه‌ی کامل اعضایش باز می‌ماند، میان بیست و پنج هزار در نوسان است. با از بین رفتن تفاوت‌های فرهنگی و اقتصادی میان شهر و روستا، هنجار زیست‌شناختی فوق را می‌توان با رعایت احتیاط برای شهر بیوتکنیک در سطح پنجاه‌هزار نفر تثبیت نمود. با شهرهایی این چنین که عنصر مسلط الگوی شهری را شکل می‌دهند، هیچ کشوری نیازمند آن نخواهد بود که سرزمینهای دور از سواحل خود را به عنوان جایگاه زاد و ولد مورد بهره‌برداری قرار دهد.

هیچ عنصر یگانه‌ای برای فروپاشی سریع نظام متروپلیتن کافی و وافی به نظر نمی‌آید، امّا در روند واقعی امور هزینه‌های زیاد، بی‌نظمی‌های اقتصادی و سیر قهقرائی نمی‌تواند به شکل حوادث مجزی ظهور نمایند زیرا این وقایع بر هم تاثیر گذارده ویکدیگر را تقویت می‌کنند؛ این حوادث در کنار مجموعه‌ای از فجایع که قریب‌الوقوع و درونی به نظر می‌آیند به معنی پایان تمدن می‌باشند که تاریخ شواهد بسیاری از این فروپاشی‌ها را پیش روی ما قرار داده است. آن چه طی هزار سال گذشته شاهد بوده‌ایم بیانگر چرخه‌ای است که هرگز درگذشته جوامع نتوانسته‌اند با موفقیت آن را پشت سر بگذارند یا دور بزنند، حتی باثبات‌ترین تمدن‌ها *تمدن* چین نیز در گذر کامل از آن موفق نبوده است. اجازه بدهید این چرخه را مورد مداقه قرار دهیم که می‌تواند راهنمای نیل به الزامات بازسازی جامع سیاسی-اجتماعی یعنی جایگزین بیماری خوش‌خیم با سرانجام فاجعه‌بار، را به ارمغان آورد.

۱۵: چرخه‌ی رشد و زوال

طی نسل گذشته، تلاش زیادی در جهت تقلیل جریان توسعهٔ شهر و ارتباط آن به رشد و زوال تمدن‌ها صورت گرفته است. یکی از شناخته شده‌ترین این تفاسیر به *اسوالد اسپنگر*[۱] تعلق دارد که با حسن ظن *"افول غرب"*[۲] ترجمه شده است. او فرایند بسط و توسعهٔ اجتماع از *"فرهنگ"* به ***"تمدن"*** را پیگیری نمود و از نقطهٔ آغاز به مثابه نمود سرزنده‌ی گروهی از انسانها که به طور هماهنگ بر روی سرزمین معین فعل و انفعال نموده و از احساس مشترکی نسبت به زندگی، زمین و کیهان برخوردار بودند و هنوز به صورت نگرش فلسفی صورتبندی نشده بود؛ و مرحله‌ی نهایی که او آن را با ساختار شدیداً ماشینی از انسانها،

---

۱ . Oswald Spengler

۲ . The Dechine of the West

کالاها و اندیشه‌ها تمدن نامید، که بی‌ریشه، بی‌روح و در نهایت بدون حیات و بدون امید در چند مرکز بزرگ جهانی انباشته شده که دیگر به زمین، جائی که اشکال متحول و منعطف فرهنگ‌های پیشین به کلیشه‌های بیجان مبدل شدند، مرتبط نیستند.

بر اساس طرح اولیه‌ی *اشپنگلر*، فرایند استیلا وسروری که با کشاورزی آغاز شد با تسلط ماشین به سرانجام رسید؛ اختراعی که در آن چیزی جهنمی و مُخل زندگی وجود داشت. در این فرایند پیشه‌ور و روستایی توسط بازرگان، مهندس و صنعتگر از جای خود رانده شدند این ساختار که به طرح بیرحمانه‌ی بهره‌کشی گره خورده بود به بردگی رهنمون شد. *اشپنگلر* با اذعان به این حقیقت در صورت‌بندی‌های متاخرش حتی کار را تا بدان جا پیش برد که هستی آدمی را به حیوانی گوشت‌خوار تنزل داد تا بدین ترتیب انسان عصر ما از صمیم قلب بردگی را پذیرفته و به تازیانه‌ی *قیصر* تن در داده و در دسیسه‌هایش مشارکت نمایند. البته مجموعه‌ای از تناقضات میان باورهای احساسی *اشپنگلر* در حیوان گوشت‌خوار غارتگر و واقعیت‌های تاریخی فرایند دست‌آموز کردن روستایی و فرهنگ شهری وجود دارد؛ امّا نمی‌توان لغزش‌های بیرحمانه‌ای *اشپنگلر* را نادیده گرفت زیرا او در نسل ما نخستین کسی بود که به نقش تعیین کننده‌ی شهر در بسط فرهنگ چنگ زد.

تفسیری متاخر از چرخه‌ی رشد و زوال به بررسی ماندگار *آرنولدجی.توین‌بی*[۱] تحت عنوان *بررسی تاریخ*[۲] مربوط می‌شود. بررسی *توین‌بی* از آن جائی که مبتنی بر وقایع تاریخی غنی‌تری بوده و *شواهد تجربی* را فدای زیبائی ادبی نمی‌نماید بسیار عمیق‌تر از مطالعهٔ *اشپنگلر* می‌باشد. متاسفانه، نظریه‌ی *توین‌بی* در باره‌ی بسط تمدن، کارکرد خاص شهر را به عنوان ابزار و نماد این فرایند شامل نمی‌شود؛ و علی‌رغم آن که عملکرد صومعه را ذیل

---

۱ . Arnold J. Toynhbee

۲ . A Study of History

مفهوم عزلت و بازگشت به‌عنوان امر ضرور برای روند نوسازی کشف می‌کند اما از ایجاد ارتباط میان آن و روند توسعهٔ شهری عاجز می‌باشد. گر چه تقسیم‌بندی مولفه‌های فرهنگی در جوامع و چرخه‌ی اجمالی تبیین شده از سوی *توین‌بی* برای توسعه تفسیر دقیق از شواهد تاریخی متکی است با این حال در نقطه‌ای که وی ضعیف ظاهر می‌شود *اشپنگلر* دقیقاً قدرتمند جلوه می‌کند.

از نقطه نظر کتابی که هم اینک پیش روی شما قرار دارد تمامی مراحل توسعهٔ شهری که پیشتر یعنی یک نسل قبل در طرح کلی از مراحل شش‌گانه‌ی توسعهٔ شهری از *پلیس* تا *گورآباد* توسط *پاتریک‌گدس* ارائه شد، تفاوتی وجود ندارد. من به عنوان یک شاگرد واقعی، طرح *گدس* را به همان روشی که تحلیل وی از مراحل *پارینه‌فنی* و *نوفنی* از ماشین را متحول ساختم، تعدیل کرده‌ام. بدین ترتیب پیشنهاد می‌نمایم که یک مرحلهٔابتدایی را که وی از آن غفلت کرده بود ابداع و دو مرحله‌ی آخر طرح وی یعنی *انگل شهر*[1] و *بیمارشهر*[2] را از آن جائی که فاقد فاصله زمانی قابل ملاحظه است ترکیب نمائیم. این تعدیل که بدون اجازه وی، یعنی پس از مرگ *پاتریک‌گدس* اعمال شد، استحقاق قرار دادن سه مرحله‌ی اوّل در بخش صعودی منحنی و سه مرحله‌ی بعدی در بخش نزولی را دارد؛ بر این باورم که این مفهوم تناسب بیشتری با دیدگاه بینادی وی در قیاس با طرح اولیه قرار دارد.

مرحله‌ی اوّل: جنین شهر[3] ظهور اجتماع روستایی. بسط اسکان دائم و نهادهای پایدار همکاری برای اهلی‌سازی نباتات و تامین منبع متوازن غذایی از طریق اهلی‌سازی حیوانات، کشت غلات سفت دانه و سبزیجات بنشنی، کشت درختان و مُو، عرضه‌ی فراوان پروتئین، روغن گیاهی و مایعات تخمیر شده. تولید مازاد در بخش کشاورزی، بی‌نظمی‌های ادواری و

---

۱. Parasitopolis

۲. Patholopolis

۳. Eopolis

فصلی را قابل تحمل نمود و چرخه‌ی منظم زندگی را که به معنای امنیت و انسجام بود تامین نمود. تسهیلات دائمی برای ذخیره‌سازی و تبدیل انرژی جنبشی به انرژی پتانسیل (ذخیره‌سازی مواد غذایی) به افزایش چشمگیر انرژی، توان اقتصادی و زراعی منجر شد.

تمایز خانه‌های مسکونی دائمی، و طرح کلی دهکده به واسطهٔ طرح‌های نظام‌مند و تقسیم‌بندی با قاعده‌ی زمین، به شکل‌گیری روستاهای هسته‌ای[۱]، روستاهای جلگه‌ای و غیرو منجر شد. پیشرفت‌های مهّم فنّی بالاخص در بسط ابزار و لوازم کشاورزی یعنی سبدبافی، سفال‌گری، کج‌بیل، طلیعه‌ی معدن کاوی و ابزارسازی نظام‌مند به ظهور فلزکاری رهنمون شد. آتش در اجاق و قربانگاه، نماد پیشرفت بود. انتقال سنن از طریق گروههای حرفه‌ای و مصاحبت افراد مُسن و جوانان بوقوع پیوست و همیاری و تعاون بر مبنای خون و همسایگی به سیطره‌ی گروههای اولیه منجر شد. تداوم فرهنگی که با محدودیت اختیاری از تجربه (تابوها) همراه بود، هراس از کنار گذاشتن راه محل‌های جادویی، احترام همراه با متابعت از منطق آباء و اجدادی که از طریق روحانیت انتقال می‌یافت و فقدان تعامل محرک با دیگر فرهنگ‌ها از دیگر مشخصات این جنین شهرها به شمار می‌آمد. بدین ترتیب صورخام از تمایز روستاها، روستاهای متخصص در امور معدن، دهکده‌های ماهیگیری، دهکده‌های کشاورزی، بر مبنای عوارض زمین، منابع محلی و پیشه‌های مبتنی بر زیست محیط شکل گرفتند.

دهکده در فرهنگ دورهٔ نوسنگی پایدارترین اشکال اشتراک تعاونی بود. حیات دهکده تمامی تحولات بعدی تمدن را زیر چتر خود قرار داد و علی‌رغم آن که بعضی از روستاها بر مدار دورهٔ نو سنگی به حیات خود ادامه داده و هرگز به مراحلی بالایی از چرخه‌ی صعودی دست نیافتند و به جزء گرته‌برداری از پیشرفت‌های شهری در روند تمدن‌سازی

---

۱. Pile

مشارکت نکردند، توانستند از زوال جان سالم بدر برند. دهکده‌ی کشاورزی، و نه بازار، پیش نمونه‌ی شهر می‌باشد؛ تسهیلات این دهکده برای دفاع، ذخیره‌سازی و حفظ حیات، هسته‌های اساسی شهر به شمار می‌آیند، که در اشکال فرهنگی جاودانه شدند و همزمان تعبیر مشخصی را در هنر جمعی به خود گرفتند بدین ترتیب محراب به معبد، مراسم کِشت و برداشت به نمایش و تئاتر و انبار غله و زیرزمین به پیش نمونه‌های کتابخانه، آرشیو، موزه و سردابه‌ی شراب مبدل شدند. دهکده به ریشه‌ای می‌ماند که از آن جوانه‌های تازه‌ی شهری هر از گاهی بیرون می‌زدند، فرم و محتوای این ریشه مدت‌های مدید پس از آن گونه‌های شهری متفاوت شکوفا و مضمحل شدند به حیات خود ادامه داد. این واقعیت در فخر و مباهات دهکده‌ی کوچکی نزدیک *ادینبورگ* نمایان است:

موزلبورگ وقتی که *ادینبورگی* وجود نداشت یک شهر بود.

موزلبورگ وقتی که *ادینبورگی* وجود نداشته باشد همچنان یک شهر باقی خواهد ماند.

مرحلهٔ دوّم: پلیس، مجموعه‌ی دهکده‌ها یا گروههای خونی دارای موقعیت مشترک که برای دفاع در مقابل حملات مناسب بود و در آن جا الهه‌ی مشترک با معبد یا زیارتگاه مشترک که معمولاً در، یا نزدیک موقعیت دفاعی قرار داشتند و یک محل گردهمائی مشترک که می‌شد در آن محصولات و مهارت‌های خاص جوامع بزرگ‌تر را در بازارهای ادواری مبادله کرد. در *پلیس*[۱] بهره‌وری صنعتی از طریق تقسیم هر چند نظام‌مند کار و تخصص نه چندان کامل عملکردها، توسعهٔ تجارتی و پیشه‌وری، مازاد کالاهای تولیدی و خوراک به منصه رسید. در "پلیس" مکانیزاسیون، حکاکی، قالب‌ریزی و ریخته‌گری در تمدن‌های رودخانه‌ای، آسیاب آبی، معابر سنگ فرش، استفاده عمومی از وسائط چرخدار در تمدن

---

۱. Polis

یونانی ـ رومی، ابزارهای خاص بکارگیری انرژی و ظریف‌کاری فراتر از تمدن مدرن در مرحله‌ی *نو فنی* به کار گرفته شد.

انرژی رها، وقت آزاد: رهایی از اشتغال بی‌وقفه برای بقای جسمی. فرصت بیشتر برای تربیت خانواده، آموزش، آمادگی جسمانی در تمرینات نظامی و ورزشی، تربیت ذهن در تفکر، دیالکتیک، علم و تمرین مهارتهای انسانی، پزشکی نظام‌مند و فرهنگ بهداشت، بسط هر چه بیشتر تقسیم کار اجتماعی از طریق تکثیر سازمان‌های و انجمن‌های هدفمند. تمایز دانش نظری از دانش تجربی، ظهور ریاضیات، نجوم، فلسفه: گسترش دامنه‌ی طبقات ویژه که جدای از تعهدات عملی در عرصه‌ی کار، به حفظ و تعمیم میراث فرهنگی مشغول بودند. احداث بناهای ویژه یعنی معبد، استادیوم، تئاتر، تالار اصناف، کلیسای جامع که بر روی هم کارکردهای سیاسی و فرهنگی جدید را تبلور می‌بخشیدند: ظهور مدرسه به عنوان نهادی برای آموزش نظام‌مند مولفه‌های میراث فرهنگی به جوانان؛ تمایز روز افزون صومعه از مدرسه، بیشه، گردشگاه، ایوان، صومعه، اتاق مطالعه، کارگاه هنری و آزمایشگاه. وحدت اجتماعی و بینش مشترک از زندگی که در معبد یا کیسای جامع نمادینه شد. افزایش ذخایر فرهنگی به‌وسیلهٔ مجسمه‌سازی، نقاشی یادمان‌ها و کتاب‌ها.

حفظ مشاغل و رسومات روستایی، شامل دینداری به خاطر آباء و آئین‌های نیاکان: که باعث می‌شد *پلیس* به صورت مجموعه‌ای از خانواده‌ها پا بر جا بماند؛ سازمان خانوادگی به همان شأن و مرتبه‌ی کشاورزی در صنعت نیز حفظ شد؛ مهاجرت‌های فصلی و غیرو میان دهکده و *پلیس*، روابط روستایی را حفظ و نوسازی کرد. *پلیس* در زمینهٔ آب، مصالح ساختمانی، غذا و منابع عمدهٔ صنعتی به منطقه‌ی خود وابسته بود. تبدیل مصالح ناپایدار به مصالح پایدارتر، پالایش جزئیات معماری، تعدیل صوری زیارتگاهها و ابنیه‌ی با اهمیت در جهت انعکاس احساسات جمعی در باره‌ی زندگی و جهان فراگیری زیباشناسی و تربیت

اخلاقی در میان تمامی اقشار جامعه، تبلور شیوه‌ای متمایز و در عین حال هماهنگ از زندگی.

مرحله‌ی سوّم: متروپلیس. در محدوده‌ی منطقه، شهری از مجموعه‌های کمتر متمایزی از دهکده‌ها و شهرک‌های روستایی سر بیرون می‌آورد. با چنگ انداختن به امتیازات حاصل از موقعیتی راهبردی، تامین آب مشروب به صورت قابل ملاحظه، موقعیتی قابل دفاع، زمین‌های خوب کشاورزی، تسلط بر راهها یا آبراه‌ها و بنادر ایمن–و معمولاً با مجموعه‌ای از این امتیازات که در یک جا جمع می‌شدند–یک شهر می‌توانست به جذب شمار کثیری از افراد موفق شده و بدین ترتیب به متروپلیس یا "مادر شهر" تبدیل شود. در گرد هم آمدن این مزایا، استیلا بر راهها تحوّل تعیین کننده‌ای را نشان می‌دهد: در این خصوص می‌توانید *هیتی‌ها* را با *مصریان* یا *اسپارتیان* محاط در خشکی را با *آتنی‌های* مخاطره جو، متحرک و سوار بر آب‌ها مقایسه کنید.

با اتکاء بر فرآورده‌های منطقه‌ای، تجارت ویژه با دیگر مناطق توسعه یافت و این امر متروپلیس در حال رشد را به تحصیل مواد غذایی ضرور که دیگر از مناطق بلافصل قابل استحصال نبود در کنار مجموعه‌ای ازکالاهای دیگر وادار کرد؛ که می‌توان فرآورده‌های ویژه، اشکال ویژه و حتی الگوهای زیباشناختی که مورد استفاده‌ی صنایع سنتی منطقه نبودند را به این اقلام اضافه کرد. غنی‌سازی فرهنگی امکانپذیر شد که محرکی برای ابداعات جدید و جدایی از روز مرگی بود. تجارت فواصل دور و اعمال مدیریت در فواصل دور به ابداعات بیشتر کمک کرد و موجد خلق نمادهای تجریدی یعنی علائم بصری، جداول رقومی و الفبا شد. جمعیتی از بازرگانان و دانشجویان خارجی وارد متروپلیس شدند، اینان که در ابتدا به جهت علقه‌های خونی و همسایگی به عنوان شهروند جذب نشدند به همراه خود عادات و ایده‌های تازه‌ای را به ارمغان آوردند که شیوه‌های قدیمی را به چالش می‌طلبید. با

تخصص‌گرایی بیشتر در امور اقتصادی و اجتماعی، کارگاه تخصصی‌تر، طبقه‌ی بازرگان متخصص و زیر مجموعه‌های این‌ها به منصه‌ی ظهور رسید. توسعۀ کلان مقیاس کتابخانه و دانشگاه به‌عنوان انبار و نیروگاه ایده‌ها عمل نمود. جدای از دادگاهها و مجالس اولیه، نهادهای تمرکز اداری به‌طور موثرتری توسعه یافت. کشاورزی جایگاه خود را به صنعت داد و تولید به ابزار تجارت تبدیل شد. رقابت میان *پاترسین‌های زمیندار* و تجّار جدید وصنعت‌گران متروپلیس، کارگران بی‌زمین را که نیروی کار خود را بی‌هیچ امیدی به ترفیع موقعیت اقتصادی می‌فروختند دچار تفرقه نمود. همچنین نوعی جا به جائی گروه نخبه در هرم حکومت به وقوع پیوست.

مذهب، ادبیات و نمایش به مرحله‌ی بیان و نقد خود آگاهانه رسید، بدین ترتیب که بیان نظام‌مند عقلانی به هزینه‌ی شیوه‌های ارگانیک و غریزی رشد یافت. تمام بخش‌های فرهنگ و محیط به شکل سنجیده‌ای باز قالبندی شد: قانون مکتوب، سنت و عرف را تکمیل می‌کرد و زبان نوشتاری به شکل‌گیری لهجه‌های مناطق پیرامون کمک نموده و برای آن‌ها واسطۀ مشترکی از تعامل ثانوی را تدارک کرد، در نتیجه، جستجوی عقلی، پذیرش معمول و همیشگی را به چالش طلبید. نمایندگان مذهب، فلسفه و علم دیگر در نوعی سلسله مراتب یکپارچه‌ی روحانی متحد نبوده و هر یک راه خود را می‌پیمودند: شکاف میان دانش مقدس و دانش غیردینی، میان تجربه‌گرائی و نظریه، میان عمل و ایده، گسترده‌تر می‌شد؛ امّا جدای از این تضادها و شباهت‌ها، جدای از خصومت‌ها و دوستی‌ها، ترکیبات جدیدی پا به عرصه می‌گذاشت. نقاط اتکای جدیدی در هر بخش از زندگی به‌وقوع پیوست و رهایی از الگوی غیرمنعطف و امور کلیشه‌ای امکان‌پذیر شد. اختلاط [امور] غریزی، توهمی و عقلی در

فلسفه‌ها و آثار هنری به رهایی حداکثری انرژی فرهنگی منجر شد: *آتن افلاطونی*، *فلورانس دانته‌ئی*، *لندن شکسپیری*، *بُستن امرسونی*[1]

نشانه‌های ضعف ورای پوسته‌ی سالم کم‌کم آشکار می‌شد. شکست روز افزون در جذب و انسجام مولفه‌های فرهنگی، سرآغاز فردگرایی بود که پیوندهای اجتماعی قدیمی را بدون خلق نظم نوین و طرحی متعالی از هم می‌گسست. حرفه‌ای شدن جنگ که معمولاً به عنوان یک خصیصه‌ی فرهنگی متمایز می‌شد، انرژی تازه‌ای را به واسطهٔ افزایش تجهیزات فنی کسب نموده و محرک‌های جدیدی از رقابت اقتصادی به‌دست می‌آورد. دهان باز کردن شکاف جدّی میان مالکان ماشین‌آلات تولید و کارگران، اعم از برده یا آزاد، سرآغاز مبارزه‌ی طبقاتی به شکل فعّال بود. با آغاز اِعمال قدرت طبقه‌ی در حال رشد بانکدار و بازرگان، موقعیت نمادهای پولی برای نشان دادن پیشرفت تثبیت شد.

مرحله‌ی چهارم: مگالاپلیس. در آغاز اضمحلال. شهر تحت تاثیر اسطوره‌ی سرمایه‌دارانه بر بزرگی و قدرت متمرکز شد. صاحبان وسایل تولید و توزیع، تمامی واقعیت‌های زندگی را تابعی از کسب ثروت و نمایش آن قرار دادند. موفقیتهای مالی با ابزار نظامی‌گری امکان‌پذیر شد: تسلط مالی به واسطهٔ تجارت و فرایندهای قانونی یعنی وام، رهن و شرکتهای بورس حاصل آمد. بنیادهای کشاورزی گسترش یافت؛ خطوط تامین [مواد] ظریف‌تر شد؛ انگیزه‌ی داد و ستد ستمگرانه و ستمگری تجاری به شکل شهوت قدرت رشد نموده و جذبه‌های تمامی نمادهای زندگی را تحلیل برد؛ بدین ترتیب حس و مفهوم اخلاق به سنگدلی تبدیل شد و علائق فرهنگی به شکل مضاعفی ناتوان گشت. استاندارد کردن محصولات فرهنگی در هنر، معماری، ادبیات و زبان آن هم ذیل سنجه‌های پولی بوقوع پیوست. باز تولید ماشینی جایگاه هنر را گرفت و بزرگی جایگزین فرم شد؛

---

[1] R.W.Emerson.(م.) : (۱۸۸۲ـ۱۸۰۳م) مقاله‌نویس، شاعر و فیلسوف امریکائی. (م.)

حجیم بودن بر جایگاه معنی تکیه زد. غلبه‌ی ماشینی گرایی در تمامی عرصه‌های زندگی به معنی انفعال، ناتوانی کار یدی، دیوان سالاری و شکست کتش بی‌واسطه بود.

مگالاپلیس با خود عصر جاه‌طلبی یعنی دانش پژوهی و علم به واسطهٔ فهرست‌بندی و تحقیق سترون به همراه آورد. دستگاههای حقیقت یاب ظریف و فنون پالایش یافته بدون ارجاع به هدف عقلانی یا امکان نهایی بهره‌برداری اجتماعی یعنی *اسکندرگرایی*[۱] نضبح یافت. اعتقاد به تجرید کمّی در تمامی بخش‌های زندگی یعنی بزرگترین یادمان‌ها، بلندترین ساختمان‌ها، گرانترین مصالح، تامین گسترده مواد غذایی، بیشترین شمار عبادت کنندگان، و بیشترین جمعیّت نفوذ کرد. آموزش شکل کمّی به خود گرفت که به معنای تسلط ماشین امتحان و دایرۀالمعارف، سیطره‌ی مگالاپلیس به عنوان دایرۀالمعارف مجسم بود که شامل همه چیز می‌شد. دانش از زندگی جدا شد، صنعت از خدمت به زندگی سرباز زد، زندگی جزء جزء شده، تخصص‌زدایی می‌شود و در نهایت از هم فرو می‌پاشدکه می‌توان از این موارد به: *اسکندریه*، قرن سوم ق. م. ؛ رم، قرن دوّم م. ؛ *بیزانس*، قرن دهم م. ؛ *پاریس*، قرن هیجدهم م. ؛ *نیویورک*، اوایل قرن بیستم اشاره کرد.

سرمایه‌گذاری بیش از اندازه دستگاه مادّی شکوه و عظمت؛ انحراف انرژی از غایات اجتماعی و زیستی به سمت تدارک ابزار مالی؛ استثمار وقیحانه‌ی طبقه‌ی کارگر و بحران متزاید میان کارگرانی سازمان یافته و طبقه‌ی مالک؛ تلاش‌های پراکنده برای بیمه به واسطهٔ نوعدوستی بخشهایی از طبقه مالک که به معنای تحقق عدالت در روز داروهای درمانی بود. فوران و غلیان تصادفی علیه ستمِ سبوعانه که از سوی بخشی از بورژوای وحشت زده که از شرورترین عناصر شهری استفاده می‌کند، بر پا می‌شود. این بحران، ائتلاف میان اشراف

[۱] . مکتب متاخر هلنی در قلمرو ادبیات، فلسفه و علوم، که تلاش می‌کرد مسیحیت وفلسفه‌ی یونانی را ترکیب کند که در نهایت به نضبح نو افلاطونی و گنوستیسم منجر شد. (م.)

زمیندار جنگاور و اراذل و اوباش مگالاپلیتن شامل بورس‌بازان، کارفرمایان و مدیران مالی، که ملاط جنگ و سود را با استفاده از تمامی فرصت‌ها برای ستم طبقاتی، افزایش قیمت و غارت هر آن چه امکان دارد فراهم می‌کنند را تحکیم می‌نماید. شهر به عنوان ابزار همیاری، به عنوان مأمن فرهنگ، به ابزار ناهمدلی و تهدید فرهنگ واقعی تبدیل می‌شود. شهرهای کوچک‌تر جذب شبکه‌ی مگالاپلیتن می‌شوند؛ آن‌ها زشتی‌های مگالاپلیتن را تقلید می‌کنند و به شکلی روز افزون به جهت نبود نهادهای عالی آموزش و فرهنگ که هنوز در شهرهای بزرگ به حیات خود ادامه می‌دهند به اسفل‌السافلین سقوط می‌کنند. تهدید توحشِ فراگیر شدت می‌یابد و حرکت سرازیری گلوله‌ی برفی آغاز می‌شود.

مرحله‌ی پنجم: ستم‌شهر[1] . تعمیم زالوصفتی در سراسر عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی: هزینه کردن صِرف، تمامی فعالیت‌های رفیع فرهنگی را فلج ساخته و هیچ عمل فرهنگی نمی‌تواند مشمول صَرف هزینه و نمایش شود مگر آن که توجیه [مالی] داشته باشد. سیاست به رقابتی برای استثمار خزانه‌ی شهری و دولتی به‌وسیلهٔ این یا آن گروه و طبقه تبدیل می‌شود. نهادهای اجتماعی و زندگی مدنی به استثنای *"دولت"* منهدم می‌شوند. *قیصرگرائی*[2]. ابزارهای غارت جایگزین تجارت و بده و بستان می‌شود؛ سرزمین‌های داخلی [دور از ساحل] و مستمرات آشکارا استثمار می‌شوند؛ ادوار و چرخه‌های رکود اقتصادی به دنبال گسترش بیش از اندازه صنایع و بورس بازی مشکوک شرکت‌ها تشدید می‌شوند و بوسیله جنگ‌ها و تدارکات جنگی شدت دو چندان می‌یابند. حاکمان سیاسی و اقتصادی در حفظ حداقل اصالت و نجابت مدیران ناکام می‌مانند؛ شکار موقعیت، امتیاز طلبی، گردآوری کمک هزینه‌ها، جمع‌آوری حامی، تبارگماری در امور و رشوه‌خواری، هم در دولت و هم در

---

[1] . Tyrannopolis

[2] . قیصر یا سزار عنوان امپرطوران رومی از آگوستوس تا ها دریان می‌باشد. قیصرگرائی به معنای جباریت می‌باشد. (م.)

تجارت شایع می‌شود. بی‌تفاوتی اخلاقی و ناکامی مسئولیت اجتماعی گسترش می‌یابد؛ هر گروهی، هر فردی هر آن چه را که بخواهد قالب می‌زند، شکاف طبقاتی میان تولید کنندگان و صاحبان ابزار تولید عمیق‌تر می‌شود. افزایش *لومپن پرولتاریا*[۱] یا [اقشار پائین دست طبقه‌ی کارگر، بیکارگان و ...] مرادف با تقاضای سهم خود از نان و شوهای نمایشی است. بر ورزش‌های توده‌ای بیش از اندازه تاکید می‌شود. عشق انگلی به مشاغل طفیلی در تمامی بخش‌های زندگی نضبح می‌یابد. تقاضا برای "پول حفاظت" به‌وسیلهٔ تبهکاران و سربازان تنزل درجه یافته رواج می‌یابد، و این یعنی غارت سازمان یافته و اخاذی، مکمل‌های "معمول" فعالیت‌های شهری و تجاری می‌شوند. سیطره‌ی افراد محترم که شبیه جانیان رفتار می‌کنند و جانیانی که اعمال‌شان آن‌ها را از اعتبار و حسن شهرت محروم نمی‌سازد.

جنگ‌های امپریالیستی، اعم از داخلی و خارجی به گرسنگی، شیوع بیماری‌ها و غیر اخلاقی شدن زندگی منجر می‌شود؛ بلاتکلیف بر تمامی چشم‌اندازهای آتی سایه انداخته و حفاظت مسلحانه مخاطرات زندگی را افزایش می‌دهد. دولت ملّی و محلی ورشکست می‌شوند: خروج مالیات‌های محلی برای [تامین مالی] نیروهای مسلح، بار قرض‌های محلی را مضاعف می‌سازد. درخواست برای کمک‌های دولتی در ادوار فروپاشی اقتصادی تشدید می‌شود و استقلال از دست می‌رود. مالیات‌های ملّی برای حمایت از تاسیسات نظامی دولت هزینه می‌شود. این بار سنگین مابقی صنایع و کشاورزی را به کیفر رسانده و عرضه‌ی کالاهای مادی اولیه را از هم می‌گسلد. تولید کشاورزی به واسطهٔ استخراج معادن و فرسایش ناشی از کاهش وسعت و دریغ غلات از شهرها توسط زارعین خشمگین دچار نقصان می‌شود. نرخ افزایش جمعیت به واسطهٔ کنترل جمعیت، سقط‌جنین، قتل‌عام و خودکشی کاهش یافته و حتی به کاهش در شمار مطلق جمعیت منجر می‌شود. دل و جرات

---

۱ . Lumpenproletariat

به طور کلی از بین می‌رود. تلاش برای احیای نظم به‌وسیله‌ی ابزار نظامی به ظهور دیکتاتور ـ تبهکار (*هیتلر*، *موسیلینی*) با توافق فعال بورژوازی و تروریسم نظامند گاردهای کارگری منجر می‌شود. خرافه‌پرستی و امواج سبوعیت احیاء می‌شود و تهاجمات وحشیانه از درون و برون رشد یافته و خروج از مگالاپل آغاز می‌شود. کمبود مواد، و خطا و انحراف در تداوم فرهنگی، سرکوب و سانسور فراگیر می‌شود. آثار مولد در عرصه هنر و علوم متوقف می‌شود.

مرحله‌ی نهائی یا ششم: گورآباد. جنگ، قحطی و بیماری، شهر و حومه را فرا گرفته و از شهر پوسته‌ای بیش نمی‌ماند. آن‌هایی که در شهر باقی مانده‌اند قادر نیستند خدمات شهری را ارائه نموده و زندگی اجتماعی را حفظ نمایند، آن چه از زندگی باقی می‌ماند در بهترین صورت کاریکاتوری بدقواره بیش نیست. اسامی پابرجا هستند امّا واقعیت تحلیل می‌رود. یادمان‌ها و کتاب‌ها دیگر معنایی را با خود به همراه ندارند؛ شیوه‌های قدیمی زندگی مستلزم تلاش زیادی برای اِعمال آن‌هاست، خیابان‌ها به حال خود رها شده و علف بر روی سنگفرش‌ها می‌روید، مجاری آب تخریب شده و مخازن خالی می‌مانند؛ فروشگاههای بزرگ پس از آن که غارت شدند بدلیل نارسایی در تولید یا تجارت خالی باقی می‌مانند. مشاغل بسیار ابتدایی روستایی احیاء می‌شود. بقایای فرهنگی تاریخی اگر نجات یابند در شهرستان‌ها و دهکده‌های دور افتاده جاهائی که در اضمحلال مگالاپلیس سهیمند امّا کاملاً مضمحل نشده یا در زشتی‌های آن فرو نمی‌ماند به حیات خود ادامه خواهند داد. ابتدا مگالاپلیس به کنج خلوتی تبدیل می‌شود، سپس ساکنانش به‌وسیلهٔ باندهای مردان جنگی در جستجوی بقایای طلا یا زنان یا اشیای تجملی شکار شده و یا به تدریج بدون آن که از آن‌ها خواسته شود به تدریج از آن جا می‌گریزند. اشکال زنده‌ی شهر قدیمی به معبد در حال احتضار تبدیل می‌شود و شن و ماسه تمامی خرابه‌ها را مثل *بابل*، *نینوا*، رم

در می‌نوردند. خلاصه، کالبد *شهر مردگان*–نکروپلیس–به خاکستر تبدیل می‌شود وزندگی به ستون یادمانی از نمک تبدیل می‌شود.

۱۶: امکانات نوسازی

تاریخ مملو از گورستان‌هاست: اشکال بی‌روح و بخش خالی از سکنه‌ای که هنر زندگی هماهنگ با طبیعت و دیگر اجتماعات را نیاموختند. مرحلهٔ‌نهایی، که *اشپنگلر* به آن غرّه شد واقعیت انکارناپذیری است که بسیاری از تمدن‌ها را در نوردیده است: غذای خشکیده و سرد برای تصورات کرکس‌وار.

با این حال آدمی نباید مثل *اشپنگلر* یا *سوروکین*، مراحل *منطقی* یک فرایند را که به‌وسیلهٔ تحلیل فکری کشف و نظام‌مند می‌شود با واقعیت ذی روح خلط نماید زیرا تاریخ در زندگی واقعی، در فرهنگ‌های واقعی به شکل قطعات چند لایه‌ی منجمد با ابعاد یکسان نیست که بتوان آن را به قطعات کوچک‌تر که تمامی قطعات فی‌نفسه بخشی از کّل یکپارچه را نمایندگی کنند، تقسیم کرد. روندهای پایانی غالباً در اواسط یک فرهنگ ظاهر می‌شود؛ حوادث اتفاقی و لطمات می‌توانند در میانسالی، ضایعات سال‌خوردگی را موجب شوند. همین‌طور عکس‌العمل‌های نشاط‌آور یا روندهای آغازین می‌توانند در راه حل نهایی مکانیزه شده‌ترین تمدن شناخته شوند. خلاصه این که، زمان به همان اندازهٔ تجربه و تداوم می‌تواند این نظم منطقی را که عمدتاً بر زمان به عنوان نشانه‌های حرکت فضایی متکی است، واژگون نماید. جهش‌هایی در اجتماعات انسانی از منابع غیرمنتظره به وقوع پیوسته و در نتیجه میراث اجتماعی مانع از آن می‌شود که ما هنگامی‌که رشته‌های پیچیده‌ی زندگی واقعی را برای به اندیشه کشیدن آن به واسطهٔ زبان مختل می‌کنیم، جامعه را به واحدی یکپارچه و

واحد تقلیل دهیم. جدای از این جهش‌ها نوعی ژن اجتماعی جدید یعنی ته‌مانده‌ی ژن ذخیره شده، می‌تواند از راه برسد.

برای وضوح مطلب می‌توان گفت که مرحله‌ی نهایی تمدن، غالباً در نقطهٔ میانی توسعهٔ شهری ظاهر می‌شود، شاهد مدعا رم قرن چهاردهم می‌باشد. این تمدّن بیشترین خصائص یک گورآباد یعنی نه تنها از دست دادن عنوان و سیطره‌ی *پاپی*، بلکه تحلیل بخش قابل توجهی از جمعیّت خود را به نمایش گذارد، اما پس از نقطهٔ حضیض، نوعی نوسازی به وقوع پیوست و دو قرن بعد خرابه‌هایش *برونچلی*[۱] را برانگیخت که دو ساختمان جدیدش نبوغ *میکل‌آنژ* را به چالش می‌طلبید. نقطهٔ دیگری که می‌باید خاطر نشان نمود این است که تمدن حتی در نقطه اوج خود در هیبت مگالاپلیتن تنها به جهان شهرها محدود نمی‌شود. گر چه آن‌ها سایه‌ی خود را بر دورترین نقاط سرزمین‌ها می‌گسترانند، نه حکومت‌هایشان، نه ارتش‌هایشان و نه نهادهای فرهنگی‌شان نمی‌توانند به طور کامل نواحی را که مدعی آنند در بر بگیرند: بخشی از ادعای سیطره‌اش، مادامی‌که به طور واقعی به چالش گرفته نشود بلوفی بیش نیست.

حتی در مرحله‌ی نهائی ستم *شهر* سبوعیت کارآمدی کامل ندارد: *کریلوف*[۲] حکایات هجوآمیز و حماسی خود را می‌سراید با این حال برده، اندیشه‌های خود را دارد و استقلالش را در روح خود حفظ می‌کند. در مرحله‌ی نهایی ستم شهر، هنوز شهرها، دهکده‌ها و مناطقی وجود دارند که دارای خاطرات، زمینه‌ها و آرزوهای علی‌حده هستند و علی‌رغم اسارت در غل و زنجیر مستبدین بیگانه، اساساً درون‌گرا باقی می‌مانند. برخی مراکز منطقه‌ای در اوج اقتصاد مگالاپلیتن به شکل ناقص از این چرخه بیرون می‌مانند: بدین ترتیب که

---

۱ . Filloppo Brunelleschi(م.) (۱۳۷۷-۱۴۴۶م.) معمار ایتالیائی :

۲ . Krilov

برخی از مراکز فاقد جسارت لازم و برخی فاقد فرصت‌های لازم بوده‌اند و بعضی از آن‌ها به جهت داشتن معیارهای محکم و خوش‌بنیه از ارزش‌های زندگی خود را از سهیم شدن در شکوه و رشد موهوم متروپلیس کنار می‌کشند.

هنگامی‌که شهرهای بزرگ به واسطهٔ شتاب اضمحلال و ویرانی *ستم شهر*، مضمحل می‌شوند، دیگر مراکز علی‌رغم این که دچار سرگیجه می‌شوند به حیات خود ادامه می‌دهند؛ در واقع آن‌ها پس از آن که کابوس شهر بزرگ و نظام ستم‌گرانه‌اش در زمینهٔ مدیریت مالی و سیاسی بر چیده شد و می‌توانند بسیار پرقدرتر به زندگی خود ادامه دهند. *مارسی*[۱] و بعضی از شهرهای *پروونس*[۲] پس از فروپاشی تمدن *روم قدیم* در *ایتالیا* همین وضعیت را داشتند؛ در واقع تمدن *رومی* در کنار تماس‌های نزدیک با فرهنگ *عربی* و *بیزانسی*، نقش مهمی را بی‌شک در شکوفائی *فرهنگ پروونسی* در اوایل *قرون وسطا* بازی کرد. از طرف دیگر، مواجه شدن با بخش سیاه‌تر تصویر، می‌تواند به فرایندی معکوس منجر شود، فرایندی که بی‌شک مستلزم احتیاط مضاعف در شرایط کنونی یعنی مرحله‌ی مخربی از فرهنگ که می‌تواند با دستیابی به انرژی‌های جدیدی از فرهنگ *"نوظهور"* ، هستی خود را طولانی نماید، می‌باشد. در این خصوص می‌توان به فرهنگ *بیزانسی* اشاره کرد که فرهنگ *"جوان"* قرن شانزدهم *روسیه* را فلج کرد؛ و به همین ترتیب *ستم شهر تزارها* در *روسیه*، که بسیاری از علائم فرایند پایانی در اواخر قرن نوزده از خود بروز داد و تاثیر نامطلوبی را از ابتدا بر *رژیم شوروی* [اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی] بر جای نهاد، مضافاً تمرکز بی‌هدف و دیوانسالاری متصلب و سرکوب نظام‌مند تمایزات موجه، محلی را برای نوآوری‌های فرهنگ جوان‌تر، یا اشکالی از تعاون که می‌باید دواطلبانه باشند باقی نگذاشت.

---

[۱]. Marseilles

[۲] Provece(م.) : ناحیه‌ای در جنوب شرق فرانسه، همجوار با دریای مدیترانه.

به عبارت دیگر، رشته‌ی حیات شهرها اساساً از جریان حیات عالی‌ترین موجودات متفاوت می‌باشد. شهرها، پدیده‌ی رشد غیر خطی و شکسته، مرگ ناقص و خود باززایی به نمایش می‌گذارند. شهرها و فرهنگ‌های شهری می‌توانند شروعی ناگهانی از دوره‌های جنینی ناچیز داشته باشند؛ و قادرند *ساختار فیزیکی* خود را در فواصل زمانی فراتر از یک فرهنگ تداوم بخشند: شاهد مدعا *دمشق* قدیمی‌ترین شهری که از دورهٔ *سنت‌پل*[1] از شکوه و عظمت برخوردار بوده، می‌باشد. سخن گفتن از بهار یا زمستان تمدن حتی در صورتی‌که چرخه‌ی تمدن دارای اقلیمی اجتناب‌ناپذیر باشد، یا از تولد و مرگ یک مرحله‌ی فرهنگی، حتی اگر بتوان امروزه با اطمینان از گریه‌ی پس از تولد یا جغجغه‌ی مرگ سخن گفت، بیشتر به افسانه شبیه است تا یک گزاره علمی. شهرها می‌توانند با کِشت بافت‌های به‌دست آمده از جوامع سالم در دیگر مناطق یا تمدن‌ها زندگی جدیدی بدست آورند: چند صد نفر، شبیه پروتستان‌های *فرانسوی* در *اسکاتلند* یا *آلمان*، یا *یهودیان* تقریباً در هر تمدنی، چنین تاثیر برانگیزاننده‌ای داشته‌اند. امروزه، پراکندگی نخبگان *آلمانی* و *ایتالیائی* و تا حدی *رومی*، می‌تواند یک از مولفه‌هایی باشد که عناصر درحال نضج *بربریسم* در آن کشورها را جبران نماید. حتی نیاز نیست که این بافت‌های انتقالی در شکل و قواره‌ی افراد زنده باشد: نهادهای جمعی تمدن، نشانه‌ها، نمادها، اشکال، هستی‌های تجریدی و اثیری، می‌توانند تاثیر تعیین‌کننده‌ای از خود بر جای گذارند: شاهد مدعا، تاثیر شدید یادمان‌های *رومی* و ادبیات *یونانی* است که به طور موقت انرژی‌های به هدر رفته در *قرون وسطا* را جبران کرد. آن چه در انتقال بافت سالم اهمیت دارد این است که موجود گیرنده‌ی بافت‌های جدید در وضعیت آماده قرار داشته باشد.

---

[1] Saint Paul: (فوت ۶۴ یا ۶۷ بعد از میلاد) فرزند یک شهروند رومی، یهودی دو آتشه که بعدها به مسیحیت گروید و مورد آزار قرار گرفت. (م.)

خلاصه این که ریشه‌های فرهنگ بسیار عمیق است. اگر تاج گیاه به‌وسیله‌ی آفت تباه شود، هنوز امکان آن وجود دارد که ریشه، جوانه‌های جدیدی را از خود بیرون بدهد؛ و این جوانه‌های به موقع می‌توانند شکوفا شده و ساقه و تاج جدیدی را فراهم آورند. البته تمامی این‌ها استعاره‌های متفاوت بیانی و در عین حال ابزار مقابله و یافتن شباهت‌های بسیار تجریدی و یا حتی بسیار خیال‌پردازانه به شکل انحنای یک دایره و توالی فصول به شمار می‌روند. حیات اجتماعی دارای قوانین و آهنگ مخصوص به خود می‌باشد، که بخش عمدهٔ آن نامکشوف یا غیرعقلی است، بخشی از مشاهده‌ی تجربی، و بخش بسیار زیادتری از تحلیل‌های آماری می‌گریزند. تمامی آن چیزی که آدمی می‌تواند با تضمین بگوید این است که هنگامی‌که یک شهر به مرحلهٔمگالاپلیتن می‌رسد در سرازیر افتاده است. برای گریز از این سرنوشت محتوم کوششی سخت از سوی نیروهای اجتماعی برای غلبه بر این رخوت، تغییر جهت حرکت، و مقاومت در برابر فرایند ذاتی فروپاشی لازم می‌باشد. با این حال اگر زندگی برقرار باشد هنوز امکان تحولی تازه و اقدامی علیه فروپاشی وجود خواهد داشت. تنها هنگامی‌که شهر بزرگ در نهایت به مخروبه‌ای مبدل شد کانون حیات می‌باید به جای دیگری انتقال یابد.

۱۷: نشانه‌های نجات

افتخار متروپلیس این است که شهر جهانی است و این مایهٔ مباهات روی هم رفته واهی نیست. سی مرکز بزرگ برای تبادلات در عرصه‌ی جهانی، که نقاط تمرکز موقت جهان‌گردان و محققان، مدیران و طراحان، دانش‌جویان و دانش‌پژوهان و تکنسین‌ها هستند برای خدمت به فرهنگی چنان پیچیده و کثیرالوجه که در اختیار ماست، زیاد نیست. بخش عمدهٔ شهرهای جهانی موجود، بیش از اندازه شلوغ و پرازدحام شده‌اند زیرا دارای مزایای

واقعی به لحاظ ارتباطات بین‌المللی هستند: آن‌ها نقاط اتصال بزرگراههای فرا اقیانوس و فرا قاره‌ای می‌باشند. اغلب آن‌ها میراث‌دار نهادهای عالی فرهنگی هستند که از گذشته بی‌همتای تاریخی به آن‌ها به ارث رسیده است. این امتیازات به رغم آن که انبوه‌ی شهرهای موجود به مجموعه‌ای از شهرهای به هم پیوسته تقلیل داده شوند که هیچ یک از آن‌ها بیش از پنجاه هزار نفر جمعیت نداشته باشد ویا این که جمعیت مجموعه از یک میلیون بیشتر نباشد، پا بر جا باقی خواهند ماند، آن چه روزی فقط به نقطهٔ شهری محدود بود امروزه در سراسر یک منطقه در دسترس قرار دارد.

با این حال شهر جهانی برای این که بتواند به ترتیبی که رفت عمل نماید مستلزم نظم جهانی است. جهان بدون نظم نمی‌تواند کاربردی برای شهر جهانی یابد مگر آن که این شهر را به مرکز ستم‌سیاسی و جاه‌طلبی مالی تبدیل سازد که از اجرای عملکردهای اساسی یک شهر حتی برای جمعیت خود عاجز خواهد بود. هر تلاشی برای سازمان‌دهی مجدد متروپلیس، مستلزم چیزی فراتر از طرح‌های ترافیک یا مقررات ساختمانی موضعی است: همان اندازه که *بنتون‌مک‌کی*[۱] گفته است حذف ازدحام ترافیک در میدان *تایمز*، احتمالاً مستلزم تغییر مسیر صادرات گندم از نواحی مرکزی می‌باشد؛ آن چه در مورد آمد و شد صادق است برای دیگر کارکردهای شهری نیز ضرورت دارد. بخش عمدهٔ برنامه‌ریزی متروپلیتن به جلوگیری از گسترش سیل با قطره‌چکان می‌ماند.

تلاش برای بازسازی متروپلیس، می‌باید در مقابل الگوی بنیادی اقتصاد متروپلیتن عمل نماید. این تلاش می‌باید بر علیه افزایش جمعیت، بر علیه تکثیر تسهیلات ماشینی برای ازدیاد ازدحام، برعلیه گسترش پیوسته‌ی ناحیه‌ی شهری، بر علیه وسعت غیرقابل کنترل

---

۱ . Benton Mackaye

و "بزرگی" غیر منطقی جهت‌گیری نماید. شاهد این مدعا، فرصت مناسبی است که ریشه در تجارت بیست سال گذشته در راستای تخفیف معضلات متروپلیتن دارد.

تقریباً تمامی اصلاحات قاطع که در *وین*، *لندن*، *برلین* و *نیویورک* به‌وقوع پیوسته است در دوره‌هایی رخ داد که نظام مالی متروپلیتن در وضعیت فروپاشی قرار داشت. مثلاً در اوایل دورهٔ وخیم تورم بود که *برلین* مقدار کافی از زمین‌های دور افتاده را برای احداث پارک‌ها و محلات مسکونی و مهار ساخت و سازهای بخش خصوصی بدست آورد. فروپاشی مالی باعث شد که *برلین* قادر به برداشتن گام‌هایی شود که شهر کوچکی نظیر *اولم* می‌توانست یک نسل پیش بدان‌ها دست یازد. هم چنین در وخیم‌ترین دورهٔ نیازها بود که *وین* وجوه ضروری برای به راه انداختن ساخت و سازهای گسترده‌ی مسکونی از طریق مالیات‌های محلّی تحت نظر حکومت‌های محلی سوسیالیستی پس از جنگ را جمع‌آوری کرد: اصلاحات بسیار زیاد در طی ده دوازده سال، که نظام سرمایه‌داری، "رونق" آن را طی دهها دهه کسب کرده بود همین طور در بحبوحه‌ی *رکود بزرگ* پس از ۱۹۳۰م. بود که شهر *نیویورک* به واسطهٔ ورشکستگی کامل زمین‌داران بی‌شمارش، به تعداد کافی قطعات کوچک برای احداث فضاهای بازی محلی بدست آورد: این امر همچنین محصول جنبی کوشش‌های به عمل آمده برای افزایش اشتغال از طریق احداث ابنیه‌ی عمومی با وجوه دریافتی از حکومت ملّی یعنی ساخت دو کالج بزرگ و اجرای برنامه‌ی جامع احیاء پارک بود. معیارها و مفاهیم حیاتی صرفاً پس از آن که ارزش‌های مالی دچار انقباض [پولی] شدند، به شهر بازگشتند از نقطه‌نظر گذران آبرومندانه‌ی متروپلیتن می‌توان به درستی از "خطر رونق" صحبت کرد.

برای پایه‌گذاری مبانی نظم جدید منطقه‌ای که بر فرهنگ زندگی ابتناء داشته باشد، متروپلیس می‌تواند نقش باشکوهی بازی کند. در حال حاضر، شهرهای جهانی به واسطهٔ

انحصار، بسیاری از بهترین مولفه‌های میراث بشری را در بر دارند. در این جا مشفقانه‌ترین نقد از نظام متروپلیتن صورت گرفته است، در همین جا بود که ضرورت تمرکز زدایی احساس شد و طرح‌های زیرکانه برای آن تدوین گشت. با در نظر گرفتن تمرکز قدرت و فعالیت در شهر بزرگ، جسارت انجام کارهای بزرگ، توانایی جمع‌آوری، انتقال و سازماندهی شمار کثیری انسان و مصالح نیز رشد یافته است. انرژی که برای تولید ازدحام در متروپلیس بسیج شده است را می‌توان در راستای بازسازی نظام متروپلیتن واستقرار نظام بیوتکنیک به‌کار بست. بازسازی زیست‌شناختی زندگی مدرن از طریق موج بهداشت و تعقیب نظام‌مند بازی‌ها و ورزش، محصول متروپلیس است:

همین‌طور، نخستین *باز* تعریف از هسته‌های اجتماعی شهر مدرن به شکل جنینی در *خانه‌های امداد*[۱]، *کاخ مردم*[۲] و *مرکز محله* در متروپلیس صورت گرفته است.

در حقیقت، خانه‌های امداد اولین تلاش موثر، نه فقط برای غلبه بر سطح نازل فرهنگی در نواحی فرسوده‌ی متروپلیس، بلکه تاسیس هسته‌های اجتماعی مناسب در واحدهای همسایگی بدون برنامه بود تابه عنوان نقطهٔ گردهمایی برای فعالیت‌های آموزشی و اجتماعی عمل نماید. کشیشان و زنان جوان، چون *کانون بارنت*[۳] یا جین *آدامز*[٤] می‌توانستند به جای آن که برای اعلان تعالیم‌شان به نقاط دورافتاده‌ی جهان سفر نمایند به اسکان در آلونک‌نشین‌ها سال‌های دههٔ هشتاد قرن نوزدهم اقدام کردند: آن‌ها انسان‌هایی را یافتند که نظیر آدمخواران جزیره‌ی *فیجی* فلک زده و در بسیاری موارد نظیر فرهنگ معاصر

---

[۱] .Setlement House مرکز واحد همسایگی که برای ارائه‌ی خدمات اجتماعی در محلات مرکزی شهر ایجاد شده و به‌وسیلهٔ مددکاران اجتماعی اداره می‌شود. (م.)

[۲] .People's Palace ـساختمانی بزرگ برای تفریحات و سرگرمی‌های عمومی (م.)

[۳] . Canon Barnett

[۴] . Jane Addams

غربی سالم و بی‌ضرر بودند. ساکنان *وایت‌چاپل*[1] و *ساوت ساید*[2] انسان‌های بدون امید، بدون عزت نفس و مطرود بودند که نه تنها قربانیان بهره‌کشی، بل همان‌طوری که *ویلیام موریس* عنوان کرد فقرای نفرین شده و بی‌هیچ خواسته‌ای بودند.

آبادسازی آلونک‌ها با استفاده از *خانه‌های امداد* حادثه‌ای مهم بود: این نهادها اولین تصور اجمالی از هنر،ادبیات، نمایش، موزیک و درام، هم‌چنین محلی برای باشگاهها و ملاقات گروههای اجتماعی برای ساکنان آلونک‌ها را فراهم ساختند. علاوه بر این‌ها چیز دیگری نیز اتفاق افتاد: موفقیت *خانه‌های امداد* نظرها را به این نقطه جلب کرد که اغلب واحدهای همسایگی موفق در حقیقت از نهادهای ابتدایی تعاون و همیاری به بیان اجتماعی محروم هستند، و تمای واحدهای همسایگی متعلق به طبقه‌ی متوسط عملاً وجود خارجی ندارند. این واحدهای همسایگی دقیقاً از محیط‌های کاملاً بدون انتظام و موهن فقر بود که مفهوم جدیدی از واحد همسایگی سازمان یافته، با ساختمان مرکزی هماهنگ با طیف متنوعی از فعالیت‌های اجتماعی سر برون آورد. این مفهوم برای بهترین الگوی ساخت مسکن و محله که طی نسل گذشته انجام شده بود، حیاتی به شمار می‌آمد و علی‌رغم آن که وجه تسمیه‌اش ناپدید و موقعیت نهادی‌اش تحلیل رفت، کمک فرهنگی بنیادی متروپلیس به نظم جدید باقی ماند.

زدودن کرختی نظام متروپلیتن و تمرکز نیروهای حیاتی آن بر استفاده‌ی اجتماعی از محصولات واقعی‌اش در چارچوب گسترده‌ی منطقه‌ای، احتمالاً موکدترین وظیفهٔ تمدن ما است: مباحث جنگ و صلح، اجتماعی شدن یا فروپاشی، فرهنگ یا جهالت، عمدتاً به موفقیت‌های ما در مواجهه با این مسئله نهفته است. تا این جا نیز *نمادهای* این نظم نوین

---

١ . Whiteohapel

٢ . Sauth Side

ظاهر شده‌اند. این نمادها در ساختمان‌های جدید، مدارس جدید، برنامه‌ی جدید زندگی، جهش‌های جدید، خود را برملا ساخته‌اند؛ درعلوم جامعه‌شناختی و زیست‌شناختی، پایه‌های سازنده و مفیدی برای این نظم بنیان گذارده شده است، نظمی جامع‌تر از آن چه *مارکس* تصور می‌کرد و عمیق‌تر از درخواست‌ها و تعدیل‌های مورد نظر او در مقایسه با یک انقلاب صرفاً اقتصادی گام بعدی در ابداع سازمان سیاسی مناسب برای این نظم جدید و تمهید ابزارهای اقتصادی موثر نهفته است.

پیش از آن که این گام‌ها برداشته شود، می‌باید تصویر واضحی از تغییرات واقعی که به منصه‌ی ظهور رسیده و امکانات جدیدی که پدیدار شده است، داشته باشیم. پویائی تحولات اجتماعی، مستلزم نوعی وضعیت واقعی در زمان یعنی مجموعه‌ای از فرآیندها که می‌توانند شتاب گرفته و یا کند شوند، نیرو گرفته و یا تضعیف گردند، گروههایی از مردم با جایگاه و شکل کار خود با دیگر گروهها و با میراث اجتماعی تعامل داشته و چارچوب مشترکی از منافع و اهداف، که مستمراً تغییر می‌یابند، و فرایندهای اجتماعی واسطه را جهت داده و تثبیت می‌نمایند، می‌باشد. آن هنگام که تمامی عناصر تحول اجتماعی به طور شایسته مورد محاسبه قرار گرفت، تعریف چار چوب جدید، نه به عنوان قطعه‌ای از حسرت ناکجاآبادی، بل به مولفه‌ی قاطع و تعیین کننده در فرایند کلّی مبدل می‌شود.

ادوار تبلور سریع اجتماعی امپراطوری *روم* دورهٔ *سنت اگوستین*[1] یا *انگلستان* دورهٔ *بنتام*[2] دوره‌هایی است که جامعه به واسطهٔ بررسی انتقادی و باز جهت‌گیری خود آگاهی، شناخت جمعی اکیدی را نسبت به اهداف و اعتقاد شدید به امکان نوعی نگرش جدید و تحول اجتماعی عمیق به دست می‌آورد که به تبعِ این امر، کنترل هر چه بیشتر بر روندهای

---

[1] اسقف آفریقای شمالی و یکی از رهبران مسیحیت اولیه (۴۳۰_۳۵۴ بعد از میلاد) (م.)

[2] جری بنتام. (۱۸۳۲_۱۷۸۴) فیلسوف و دانشمند علوم سیاسی اهل انگلستان (م.)

اجتماعی به منصه‌ی ظهور می‌رسد. با وجود آن که تعریف منطقی چارچوب آرمانی به تنهایی موجب تحول ضروری نمی‌شود، عنصر اساسی در تغییر جهت فرایند کور، شتاب تعدیل‌های اجتماعی لازم به شمار می‌آید. بدون اهداف دقیقاً تعریف شده، قوی‌ترین سازمان‌های اجتماعی، هم چنین فشارهای اجتماعی، انرژی خود را در تلاش‌های پراکنده که به‌وسیلهٔ فرصت‌های گذرا به‌وجود می‌آیند، زایل می‌کنند. بدین ترتیب بی‌هدفی و بی‌جهتی، فقدان طرح بنیادی و اجماع به اقدام موثری رهنمون نمی‌شود. بنابراین اگر امروزه جامعه فلج می‌شود ناشی از نبود ابزار نیست بلکه به جهت فقدان قصد و هدف است.

۱: الگوهای جدید حیات و اندیشه

آنچه پیروزی شهرنشینی نامیده می‌شود تا حدود زیادی یاس و ناامیدی نظام‌مند مجموعه تلاشهای اجتماعی و تعاونی است که اندیشهٔ جمعی مدرن آنها را امکانپذیر ساخته است. تمدن متروپلیس با نوآوری‌های فن شناختی و سازمان فیزیکی‌اش که به شکلی ظریف درهم تنیده شده است در توزیع منافعی که به طور بالقوه بر آنها استیلا دارد شکست خورده است. *گرسنگی درمیان فراوانی* به همان اندازهٔ سیستم غیرعادلانه‌ی توزیع در حیات اجتماعی‌اش مشهود است.

شکست انسانی تمدّن متروپلیس عکس‌العملهای جبرانی را برانگیخته است؛ تغییرات عمیقی که در حیات و اندیشه اتفاق می‌افتد، اوهامی را که تمدن از میان آنها ریشه گرفته است تغییر خواهد داد که خوشبختانه در مجموع بسیار منطقی‌تر از عناصر منفردش عمل می‌نماید. جامعه، قلمروهای تجربه و منابع قدرت را که دیدگاه یکسویه‌ی یک حزب، گروه یا نسل منفرد نمی‌تواند آنها را در برگیرد حفظ می‌کند.

جهت‌گیری اندیشه به سمت واقعیتهای زندگی ارگانیک، چیزی که در قرن هیجدهم به فراسوی الهامات شاعرانه و طبیعت‌گرایانه راه نیافت، در اواخر قرن نوزدهم به‌قدری شیوع یافت که به قلمرو بی‌جان ماشین نیز یعنی تلفن، گرامافون، سینما و هواپیما راه یافت که از دلبستگی به عملکرد موجودات زنده که نمی‌توانست بدون شناخت علمی از فرایند حیاتی آنها بسط یابد ناشی می‌شد. طی نسل گذشته، به‌طور منظم، نوعی دگرگونی درتمامی اجزاء اندیشه، جابجائی مرکز توجه ماشینیزم به ارگانیسم، تغییر گرایش از جهانی که فقط اجرام مادی و حرکت مکانیکی به تنهایی واقعی می‌نمودند به جهانی که اشعه‌ها و

تشعشعاتی غیر قابل دید، رویاها و فرافکنی‌های انسانی، بمثابه پدیده‌های خارجی یا قابل دید واقعی–واقعی و در برخی مواقع با اهمیت‌تر–بودند، اتفاق افتاده است.

صنعت قرن نوزدهم در مرحلهٔ*پارینه‌فنی*اش، عمدتاً با فرایند غیرارگانیک کارگاه، کارخانه‌ی نورد، فولاد و معدن عجین بوده است. اولین رازگشایی مهم در مورد دانش زیست‌شناختی تجربی در صنعت، حاصل تحقیقات *پاستور* در باره‌ی بیماری کرم ابریشم و نقش تخمیر در شراب بود. این دانش که می‌بایست بنیان و پایه‌ی پزشکی و بهداشت مدرن را پایه‌گذاری می‌کرد تا دههٔ هفتاد قرن نوزدهم بکار گرفته نشد زیرا این مجموعه نیازمند تظاهرات پیروزمند پزشکی در دههٔ بعدی به‌منظور نیل به حاکمیت جهان‌بینی جدید بود که از قرن هفدهم به بعد به جای هماهنگی با موجودات زنده و جهان زندگانی با ماشین و کیهانی که کمال مکانیکی بیروح‌اش بوسیله فیزیک و نجوم تشریح می‌شد، انطباق یافته بود.

انگاره‌های راهبردی این نظام ارگانیک را میتوان بطور مختصر به‌قرار ذیل جمع‌بندی نمود.

یکم: تفوق حیات و خود مختاری میان موجودات زنده‌ی دارای روابط همیشگی به مثابه محمل حیات، که در آن هر موجود زنده خط سیر رشد خود، گونه‌های خود، منحنی بسط و تکامل خود، سرچشمه‌های دگرگونی تحول خاص خود و الگوی هستی خود را داشت. موجود ذی‌حیات برای حفظ شکل زندگی خود می‌بایست مستمراً آنرا تغییر داده و خود را به‌وسیله ورود در مناسبات اثرگذار با بقیه محیط نوسازی نماید حتی سترونترین و کم تحرک‌ترین اشکال حیات می‌بایست برای حفظ تعادل، انرژی لازم را فراچنگ آورند که بدین ترتیب موجود زنده تعادل محیط را هر چند هم ناچیز و کم اهمیت دچار دگرگونی می‌نماید. ناتوانی در کنش و بازکنش به معنی تعلیق موقت یا پایان حیات می‌باشد. موجود زنده نه تنها با محیط خود در فضا، بلکه به‌واسطهٔ پدیده‌ی زیست‌شناختی توارث و حافظه با

زمان نیز درگیر می‌شود که در جوامع انسانی، موجود زنده حتی بسیار آگاهانه به‌واسطهٔ ضرورت جذب میراث پیچیده‌ی اجتماعی که محیط دوّم را تشکیل میدهد، با زیست محیط درگیر می‌شود.

افراد و گروهای انسانی، برآیند نوعی میراث پیچیده تاریخی یعنی توراث می‌باشند، و به‌طرف مقصدی مشروط امّا نامعین یعنی آینده حرکت می‌کنند. جذب گذشته و ساختن آینده دو قطب همیشه موجود هستی در اجتماع انسانی است. تا جائیکه به درک *ارسطو* از آینده به مثابه استعداد و امکان مربوط می‌شود وی در واقع جامعه‌شناس‌تر از متفکران سده‌ی گذشته بود که اذهانشان حتی هنگامی‌که با جامعه سروکار داشتند از برخورد با مقولات زمانی که مکانیک ابتدایی کاملاً از عهده‌ی آن برمی‌آمد، عاجز بودند.

استقلال موجود زنده، همین‌طور مشخصه‌ی رشد، احیا و بازسازی آن به انزوای در زمان یا فضا منجر نشد. بالعکس، هر موجود زنده بخشی از شبکه‌ی عمومی حیات است که بلافاصله به محض اینکه حیات در تمامی فرآیندها و حقایق آن از کنش باکتری گرفته تا مراتب بالاتر شکل بگیرد هر واحد خاص از آن می‌تواند به هستی‌اش ادامه دهد. به‌موازات افزایش شناخت ما از موجود زنده، اهمیت محیط به‌عنوان عنصر همیار در تکامل آن و تاثیرش بر تکامل و بسط جوامع انسانی نیز آشکارتر شده است. اگر زیست بوم‌ها و اشکال مناسبی از پیوند حیوان و گیاه وجود دارد، که اکولوژی بیانگر آنست، چرا این معنا برای انسان امکانپذیر نباشد اگر تمامی محیطی طبیعی دارای توازن خاص خود می‌باشند آیا نمی‌توان معادلی از این مفهوم را برای عرصه فرهنگ متصور بود؟ موجودات زنده، عملکرد و محیط آنها؛ مردم، مشاغل و محل کار و زندگی آنها کلّ‌های قابل تعریف و بهم پیوسته‌ای را شکل میدهند.

این پرسش‌ها نه فقط پاسخ‌های محتاطانه، بلکه نقطه آغازینی را نیز برای بررسی فراهم می‌آورند. از فرایندهای منفی [یعنی] تخریب و زوال محیط بواسطهٔ استفاده‌ی نادرست انسان، چیزهای زیادی آموخته‌ایم: مقاله‌ی کلاسیک *مارش*[1] در باره‌ی *"زمین و انسان"* به‌وسیلهٔ بررسی‌های بسیار زیرکانه‌ی منابع طبیعی، بر حسب استفاده بالقوهٔ انسانی بوسیله *میجر پاول*[2] و *رافائیل پمپلی*[3] و هواداران محیط زیست از *ون‌هایز*[4] تا *مک‌کی*[5] دنبال شد. مطالعهٔ بوم‌شناسی انسانی که با [مقاله یا کتاب] *"کمک دو جانبه"* *کروپتکین*[6] آغاز شد گرایش بسیار اثباتی بخود گرفته است: گواه و شاهد این مدعا مطالعات *هانتینگتن*[7] از تمدن و اقلیم، بررسی‌های شهری مکتب *جامعه‌شناسی شیکاگو*، و بالاتر از همه تلاش پیگیر *پاتریک گدس* در بسط جامعه‌شناسی بر مبنای بیولوژی، و نوعی هنر اجتماعی در باره‌ی بنیان اثباتی دانش زیست‌شناسی، روانشناسی و جامعه‌شناسی می‌باشد. در دکترین پدیده‌های در حال ظهور، موجودات زنده وکلّ‌ها همانطوری‌که در نوشته‌های *لویدمورگان*[8] و *وایتهد*[9] شاهد آن بودیم رئوس مقتضی و در خوری از متافیزیک قرار دارد.

در تاکید بر اهمیت این جهت‌گیری جدید به‌سمت پدیده‌های زنده و آلی، من آشکارا شبیه‌سازی زیست‌شناختی میان جوامع و موجودات زنده را که *هربرت اسپنسر* و دیگران آن را تا به سمت بیهودگی پیش بردند غیر ممکن می‌دانم. این شبیه‌سازی‌ها پاره‌ای مواقع آراء و توصیه‌های مفیدی را که ویژگی کاربردی آنها همتراز آراء ماخوذ از کار بست ماشین–با

---

[1] .Dame Ngaio Marsh (م.) نویسنده‌ی نیوزیلندی (١٨٩٩ـ١٩٨٢م.) :

[2] . J.Wesley Powell (م.) کاشف (١٨٣۴ـ١٩٠٢) :

[3] . R.Pampelly

[4] . Van Hise

[5] . Mac Kaye

[6] . Kropotkin

[7] . Huntington

[8] . Lioyd Morgan

[9] . Whitehead

دوری گزینی همسان از واقعیت–بود فراهم آورند. امّا نکته مهم این است که دانش ما تلاشهایمان را به سمت فرآیندها، عکس‌العملها و شرایط موازی هدایت نمود و به تصاویر مرتبطی از محیط‌های فرهنگی و طبیعی به مثابه کل، که آدمی در چارچوب آنها زندگی، هستی و درام خود را می‌یابد نضج می‌بخشد.

مادامی‌که ماشین دست بالا را داشت، انسانها به‌طور کمّی بر حسب بسط، توسعه، ترقی، تکثیر ماشینی و قدرت می‌اندیشیدند. با تفوق سامانه‌ی سازواره ما به تفکر کیفی برحسب رشد، هنجارها، اشکال، همبستگی‌ها، الزامات، پیوندها و جوامع آغاز کردیم. ما بدین نکته دست یافته‌ایم که هدف فرایند اجتماعی نه قدرتمند کردن انسان بلک رشد کامل، انسانی‌تر و ظرفیت بیشتر در جذب نشانه‌های خاص فرهنگ انسانی–نه گوشتخواران پرخاشگر و نه روباتهای فاقد احساس–می‌باشد به محض آنکه نظم اجتماعی و حیاتی مستقر شود نظم ماشینی را در سیطره‌ی خود گرفته و در عمل و اندیشه بر آن مسلط می‌شود. بیان اجتماعی این امر نه تنها به مفهوم باز جهت‌گیری از ماشینیسم به ارگانیسم، بلکه از استبداد به پیوند و روابط همزیستی و از سرمایه‌داری و فاشیسم به همیاری و کمونیسم ابتدایی است.

برآیند مضاعف دیگری نیز از شناخت سامانه‌ی سازواره حاصل می‌شود که به معنای تحلیل رفتن دیوارهای حائل میان درون و بیرون، آگاهی و ناآگاهی، و محیط خارجی و داخلی است. در رابطه با انسان هیچگونه محیط خارجی مگر به وساطت جامعه وجود ندارد–واسطه‌ای که غذای نوزاد در حال رشد را تامین، آنرا با نشانه‌های زبانی و علایم همکاری تجهیز، با رفتارهای فرهنگی در خوردن این غذا و اکراه از آن سمّ، اعتقاد به این حقیقت و اجتناب از آن خطا تدارک می‌کند. آدمی به‌منظور کارکرد موثر محیط خارجی،

می‌بایست با آن مواجه، آن‌را مسخّر و جذب نماید، بدین ترتیب دیگر محیط خارجی وجود نخواهد داشت.

تمامی موجودات ذی‌حیات در چارچوب هیئت خویش در شبکه‌ی حیات به‌طور طبیعی انتخاب‌گر می‌باشند که از محیط، به مفهوم جامع آن، حوزه‌ی بالقوهٔ عمل خویش یعنی دقیقاً عناصری که می‌توانند جذب شده و رشد و ایمنی را ترفیع دهند بیرون می‌کشند. هنگامی‌که سامانه‌های سازواره، انتخابها و گزینش‌های نامطلوبی انجام می‌دهند زندگی‌شان آسیب دیده و در بازسازی سرانجام دچار مرگ می‌شوند. به‌موازات ارتقاء موازین فرهنگ انسانی، طبیعت به عنصر موثری در فرهنگ و این به‌نوبه‌ی خود به طبیعت ثانوی تبدیل می‌شود. بنابراین انتخاب عامدانه و بازسازی جمعی محیط برحسب نیازها، آرزوها و اهداف انسانی نقش التزایدی در فرهنگ انسانی دارد. برای مثال خانه، ریشه در آشیانه و غار دارد؛ امّا در چه چیزهای حیوانی می‌توان چیزهایی یافت که قابل مقایسه با مقبره یا یادمان باشد؟ درست همانطوری‌که انسان خود بر جسته‌ترین مثال از اهلی‌سازی انسانی حیوانات است جامعه نیز نتیجهٔ تجربه‌ی طولانی انسان در پالایش فرایندهای همکاری حیوانی است. می‌توان شهر را بطور تقریبی ساختاری تعریف کرد که به‌واسطهٔ آن اهلی‌سازی و همکاری به‌طور هدفمند وحدت یافته‌اند.

زمان آن فرا رسیده که این باز جهت‌گیری به سمت زندگی و سامانه‌ی سازواره به‌طور کامل بیان شود. در فصل حاضر تلاش خواهم کرد که الزامات گسترده‌ی محیط مشروط به حیات را ابتداً بر حسب موازین اولیه‌ی ”هوا، آب و مکان“ و سپس برحسب الگوی سیاسی و اقتصادی که همواره شبیه غنچه‌های بهاری در بیشه‌ی سرد و زمستانی تمدن متروپلیتن حاضر است را یادآوری نمایم. ما می‌بایست به آسانی در چار چوب منطقه‌ای درحال ظهور مکان و فرم جوامع شهری نو ظهور را کشف نمائیم.

۲: چشم‌انداز منطقه‌ای

ارتباط آگاهانه‌ی انسان با زمین تحولات عمیقی را در *اروپای غربی* طی قرن پانزدهم به بار آورد. آرزوی غلبه بر فضا و اکتشاف ناشناخته‌ها عادات کرختی و کم‌تحرکی را واژگون کرد و به او بهانه‌های جدیدی برای تحرک بخشید که ارتباط اکید نباتی با زمین آبا و اجدادی را تحلیل برد.

اما به‌طور کلی، عصر بزرگ اکتشاف و استعمار که در قرن شانزدهم پا به عرصه گذاشت، دوره‌ای از غفلت و کوتاهی در مورد زمین را با خود به همراه آورد. استعمارگران *افریقا* و *امریکا* در تصرف تمامی بخشهای قابل اسکان به شکل نظام‌مند مایملک خویش را مورد غفلت قرار داده و از آن بد استفاده کردند، که این امر در وهله‌ی نخست ناشی از جهل بود و حتی هنگامی که شناخت بهتری به‌دست آوردند حکومت‌های مستبد و افراد یا شرکتهای اقتصادی غارتگر نمی‌توانستند محدودیتی بر آز و طمع یا نیازهای فوری تحمیل نمایند. جائی‌که صنایع در شهرها گسترش یافتند قیمت زمین افزایش یافت و زمین بخش عمدۀ ارزش [حیاتی] خود را از دست داد.

امروزه دورۀ اکتشاف به سر رسیده ونگرش ما در رابطه با زمین متحمل تغییرات عمیقی شده است که ناشی از دانش افزون ما از منبع حیات، و بررسی انتقادی تاریخ انسانی است. ما دیگر از آن‌رو که عصر پیشگامان سنگدل که ناحیه‌ی معینی را تخریب و منابع آن را به غارت برده و به حرکت خود ادامه می‌دادند به سر رسیده و دیگر فضایی برای حرکت نمانده است، نمی‌توانیم خاک، منظر و امکانات کشاورزی را در استقرار صنایع و شهرهای آتی مورد غفلت قرار دهیم. ما به انتهای سفر خود رسیده‌ایم و بایست گامهای خود را مرور کنیم و بیاموزیم با آنچه که تا کنون با بی‌توجهی به آداب و اصول مقدماتی زندگی انجام

داده‌ایم منطقه به منطقه به‌طور همدلانه و زیرکانه برخورد نمائیم. چنگ زدن به منطقه به‌عنوان واقعیت اجتماعی پویا اولین گام به سمت سیاستی راهگشا در برنامه‌ریزی، اسکان و بازسازی شهری است.

آگاهی از شرایط جغرافیائی و مناسبات زمین در کشورهای مختلف اشکال متفاوتی را به خود گرفته است. منطقه‌گرائی در *فرانسه*، به مثابه جنبشی آگاهانه پیش از همه به معنی اعتراض به تمرکز بیش از اندازه در سیاست و فرهنگ می‌باشد که به شکل‌گیری مجدد دانشگاههای ایالتی و توسعه موثر مناطقی نظیر *فرانسه‌ی آلپی* در اطراف *گرونوبل* منجر شده است منطقه‌گرایی در *دانمارک*، به معنای چنگ زدن مجدد به میراث محلی داستانهای منظوم، ترانه‌های عاشقانه، ادبیات عامیانه، بنیانگذاری دبیرستانهای محلی در نواحی روستایی، و رشد جنبش تعاونی–پرورش حیوانات و کشاورزی علمی–در کشاورزی است و در *چکسلواکی* به معنای بنیانگذاری دولت مستقل سیاسی است.

جنبش‌های منطقه‌گرایی مذکور مستقل از یکدیگر نبوده و در ورای آنها انگاره‌های مشترکی وجود دارد. منطقه‌گرایی در دوره‌ای که همگونی و یک شکلی تمدن ماشینی بیش از اندازه مورد تاکید قرار گرفت به مثابه محملی برای تاکید بر عناصر تعدیلی ارگانیک مورد استفاده قرار گرفت و فراتر از آن تاکید بر تفاوتهایی بود که از ویژگیهای فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی نشات می‌گرفتند. عنصر مشترک حیاتی جنبش منطقه‌گرایی در شناسایی منطقه به مثابه هیئت پایه‌ای در حیات انسانی، در پذیرش تفاوتهای طبیعی بعلاوه‌ی همگونی‌ها و پیوندهای طبیعی؛ در شناسایی منطقه به مثابه پهنه‌ی دائمی از تاثرات فرهنگی و مرکز فعالیتهای اقتصادی مضافاً واقعیت جغرافیائی انکارناپذیر نهفته است. منطقه‌گرائی بیش از آنکه پدیده‌ای کهنه و ارتجاعی باشد به آینده تعلق دارد.

۳: منطقه بعنوان واحد جغرافیائی

با قدم زدن در مناطق روستائی *ایالات متحده*، امکان آن وجود دارد که در میانه‌ی یک دشت فراخ یا در گوشه‌ی بیشه زار یک تابلوئی از سنگ گرانیت یافت که نام یک ایالت بر روی یک گوشه‌ی آن و نام ایالتی دیگر بر گوشه‌ی دیگر حک شده است. در تمامی مرزهای ملی یادمانهای مشابهی وجود دارد، هر چند از نگاه سطحی، جمعیت ساکن مناطق انتقالی نظیر ساکنان *نیویورک* و *کانکتیکات* تقریباً شبیه هم هستند.

مرزهای موهوم "سیاسی" دارای مشخصه‌ی غیرقابل تغییر می‌باشند. آنها محدوده‌ی پیمان‌ها و تعهدات خاص انسانی، نظیر قوانین اساسی و آیین نامه‌ها را تعریف می‌کنند. خلق چنین مرزهایی بخشی از تلاش آدمی برای ایجاد جهان منظم اجتماعی، جهانی از حوادث همشکل و قابل پیش‌بینی است در حقیقت ارجاع نوعی تداوم فضائی به الگوهای رفتاری بعوض پذیرش تغییر فرم آنها از محلی به محلی دیگر با رخدادهای عجیب بی‌پایان و تنوع گیج کننده، یکی از بزرگترین تحولات سیاسی است که دولت‌های جهان معاصر را از ائتلافهای در هم ریخته و به لحاظ فضائی نامنظم جهانی فئودالی جدا می‌سازد.

در هر حال بنیان تمامی قراردادهای سیاسی، و اقعیت‌های مربوط به زمین است؛ سوال این است که اتحادهای سیاسی تا کجا به طور مؤثر با واقعیت طبیعی و فرهنگ انسانی مطابقت دارد. افراز صوری منظر علی‌الاصول بر دانش جغرافیایی مدرن تقدم دارد؛ افراز منظر عمل مبتنی بر تجربه‌ی دولتمردان و قانونگذارانی است که معتقدند تفاوت میان انسانها و مناطق، انسان ساخت بوده و می‌توان به‌واسطهٔ قانونگذاری آنها را محو نمود. حتی

ایالت *نیویورک* برای کامل شدن به عنوان یک منطقه نیازمند الحاق *نیوجرسی‌شمالی*، و آن بخش از *کانکتیکات* است که از نقطهٔ مقابل بخش مرکزی جزیره‌ی *لانگ* آغاز می‌شود. به‌عبارت دیگر این ایالت دارای الزامات یک منطقه‌ی انسانی ، یعنی تشخص و انسجام، امکانات حیات اقتصادی و کشاورزی تقریباً خودکفا و متوازن، تنوع منابع و تنوع سکونتگاهها از کوههای تقریباً قدیمی *آدیرونداک* به طرف خلیج‌ها، تلماسه‌ها و سواحل جزیره‌ی *لانگ*، با آب و هوای آرام، فصل زودرس رشد [نباتات]، برکه‌ها و حیات غنی آبزیان می‌باشد. سنتهای ملّی اصیل از قبیل سنن *آلمانی*، *انگلیسی*، *هوگونوت‌های فرانسوی* با گرایشات متاخر فرهنگی متلون شده‌اند، در حالی که اهمیت بین‌المللی بندر *نیویورک* از همان آغاز بدون در نظر گرفتن موقعیت و جایگاه بوفالو در حمل و نقل غلات، به آن استانداردی جهانی بخشیده است: فرزندان خلف این بندر چون *واشگتن اروینگ*[۱] *جمیزفنیمورکوپر*[۲]، *ساموئل‌مورس*[۳] و *هرمان‌ملویل*[۴] بمثابه کشورشان در اروپا شناخته شده بودند، در حالیکه *ویتمن*[۵] ضمن ادای احترام به جهانیان، پاسخ آنان را پیش از آنکه همیهنشان ابعاد عظمت وی را درک نمایند دریافت می‌نماید. بررسی‌های زمین‌شناختی که به‌وسیله‌ی *دانشگاه ایالتی نیویورک* در دهۀ چهل قرن نوزدهم شروع شد صرفاً یک نقطهٔ عطف در حوزه‌ی علوم نبود، بلکه این بررسی‌ها به‌شکل تخصصی، بخشی از بررسی‌های منطقه‌ای مبتنی بر کمکهای عمومی بود که انجام آن پیش درآمد تهیه‌ی طرحها و برنامه‌های عقلانی بود. ثروت

---

۱. W.Irving (۱۸۵۹_۱۷۸۲م.) نویسنده‌ی امریکائی (م.)

۲. James Fenimore Copes (۱۸۵۱_۱۷۸۹م.) رمان‌نویس امریکائی (م.)

۳. Samuel Finley Breese Morse (۱۷۹۱_۱۸۲۷) ـ هنرمند و مخترع تلگراف از امریکا (م.)

۴. Herman Melville (۱۸۱۹_۱۸۹۱) نویسنده امریکائی (م.)

۵. Walter Whitman (۱۸۱۹-۱۸۹۲) والت ویتمن. شاعر و روزنامه نگار امریکایی (م.)

کشاورزی این منطقه نه تنها در مازاد بسیار زیاد لبنیات بلکه در انگور *دره‌ی مواک* که بعضی ازشرابهای لذیذ *امریکایی* را تولید می‌کرد، همچنین در باغ‌های سیب، که سیب‌های عالی آن از بازارهای متروپلیتن به موازات ورود انواع نازل سیب از مناطق دور دست خارج می‌شد- مثال دیگری از این دست انتقال ذغال سنگ به *نیوکاسل* بود-نهفته بود *ایالت نیویورک* در سیاستهای حفاظت از منابع طبیعی، سیاستهای مربوط به قلمرو قدرت، تخصیص نواحی وسیع برای پارکهای دولتی و خرید همهٔ زمین‌های مرزی محل مناقشه، جنبش پرقدرتی را به سمت جامعه‌پذیری عقلانی از خود بروز داد که زندگی سیاسی دمکراتیک آنرا ممکن می‌سازد، جنبشی که می‌تواند با پذیرش مشارکت مدارس و دانشگاههای دولتی به‌شکلی کامل در تدوین سیاستها، طراحی برنامه‌ها و پیش‌بینی طرحها شتاب بیشتری به خود گیرد. با ابتکارات این ایالت در زمینهٔ مسکن و برنامه‌ریزی منطقه‌ای که با تاسیس *کمسیون برنامه‌ریزی منطقه‌ای و مسکن ایالت نیویورک* ریاست *اس.اشتاین*[۱] در سال ۱۹۲۳ شروع شد،نیویورک بنیان بسیاری از کارها را که در سراسر *امریکا* طی دهه حاضر عمدتاً در زمینهٔ مسکن اجتماعی و توسعهٔ منطقه‌ای انجام شد، پایه‌گذاری کرد.

[تصاویر بالا] سه مرحله‌ی مهم درتوسعهٔ *ایالت نیویورک* که در اولین گزارش *کمسیون برنامه‌ریزی منطقه‌ای و مسکن* (۱۹۲۶م.) به‌وسیلهٔ *هنری رایت*[۲] ارائه شد. اولین دوره طی سالهای ۱۸۸۰_۱۸۴۰م. در دوره‌ای از اقتصاد *نو فنی* که بر استفاده از جنگلها، کارگاههای مبتنی بر انرژی آب در چوب‌بری و آسیاب و آلات متحرکه و کارگاههای کوچک مستقر در شهرکها و روستاهای عمدتاً کشاورزی به بار نشست. دورهٔ دوّم دورهٔ تمرکز مالی و اقتصادی است که طی دهه‌های ۱۹۱۰ و ۱۹۲۰م به اوج خود رسید، گرچه رشد غیرمتعارف *بوفالو*[۳] و

---

۱. S.Stein
۲. Henry Wright
۳. Buffalo(م.) شهری در غرب نیویورک :

عمدتاً *نیویورک* حتی پس از قطع سیل مهاجرین از *اروپا* با سستی و رخوت ادامه یافت. در مرحلۀسوم الگوی جدیدی از توزیع جمعیت بوقوع می‌پیوندد که بر ابزار آلات فنی جدید و اهداف اجتماعی تجدید نظر شده متکی است؛ که مژده‌ی جایگزینی اقتصاد پولی با اقتصاد بیوتکنیک را به ارمغان می‌آورد. مطالعات علمی آب و هوا و نقشه‌های خاکشناسی، نه مؤید تراکم دورۀ پارینه‌فنی و نه توسعه نامتعادل دورۀ نو ـ فنی در کنار فتوحات استعماری، بلکه گسترش کمربندهای درّه‌ای برای اسکان، به جای ازدحام بیش اندازۀ مراکز موجود بموازات خطوط راه آهن، همچنین بهره‌برداری از نواحی بکر *دریاچه‌ی اُنتاریو* می‌باشد؛ مطالعات مشابه نیز بیانگر ضرورت منطقه‌بندی ایالت ذیل نواحی بهره‌برداری عمده است..احداث نیروگاههای تولید برق، بزرگراهها و ساخت وساز مسکن برای بسط نوع جدیدی از الگوی توسعۀ متوازن، رواج نسبی نیروگاههای برق آبی و حفاظت از پارکهای بزرگ به وضوح از این مطالعات مشهود بود. بدین ترتیب دورۀ اسکان واحداث شهرکهای جدید در مقابل دیدگان ما رخ می‌نماید. سیاست منطقی و عقلانی به عوض ترغیب تشدید استفاده از نواحی متروپلیتن که بیش از اندازه نیز بارگذاری شده‌اند اسکان نظام‌مند شهری در *شهرکهای کمربند* سبز با حداقل هزینه در زمینۀ تجهیزات پیشرفته‌ی مکانیکی و تمهید عاقلانه‌ی فرصتها برای *زندگی* را مورد اهتمام قرار می‌دهد.

[ردیف پائین عکس سمت چپ] منطقه‌گرایی همان‌طوری که به‌وسیله مدیران به تصویر در می‌آید. این تقسیم‌بندی متکی بر ملاحظاتی است که اینک بر موازین تقسیمات قدیمی ایالتی ارجحیّت دارد با این حال هنوز هم لحاظ واقعیتهای فرهنگی و جغرافیائی در تبعیت از سهولت ساختار اداری قرار گرفته و بسیاری از تقسیمات منطقه‌ای پیشنهادی به همان اندازۀ تقسیمات تاریخی اراده گریانه هستند. موفقیت در انتظام پیچیده‌ی واقعیت‌های سیاسی مستلزم حداقل یک نسل بازنگری و تنقید است.

[ردیف پائین تصویر سمت راست] با توجه به آنکه متروپلیتن یک منطقه به شمار نمی‌رود و بالطبع در وضعیتی از عدم تعادلی دائمی قرار دارد، نمی‌توان آن‌را به‌عنوان مجموعه‌ی فرهنگی، اقتصادی و جغرافیایی بدون لحاظ روابط اساسی میان شهر و حومه تعریف کرد. از آنجائی‌که متروپلیس غالباً حداکثر رشد خود را به جهت مزایای بی‌شمار به‌دست آورده است. یک نقطهٔ تجمع طبیعی است، خطوط و طرح کلی سیمای یک منطقه تا حدودی به‌وسیله‌ی دامنه‌ی تاثیرات سرمایه طبیعی تعیین می‌شود. استفاده‌ی مکنزی[۱] از سطح توزیع روزنامه به‌عنوان معیاری از این تاثیرگذاری امری اختیاری است و سهولت سنجش آن نمی‌تواند جبران نبود دیگر داده‌ها و معیارها را نماید؛ در عین حال خطوط حاصله در خصوص واحدهای منطقه‌ای به واقعیتهای جامعه‌شناختی و جغرافیائی از نواحی اداری که در بالا نشان داده شد، نزدیکتر است.

---

۱. Machenzie

(D)	(C)	(B)	(a)
دورهٔ دوم خطوط آهن و انرژی حاصل از ذغال ازدحام جمعیت در شماره از شهرهای شلوغ	**دورهٔ دوم** ۱۹۲۰–۱۸۸۰ تمرکز در طول خطوط حمل و نقل	**دورهٔ اول** ۱۸۸۰–۱۸۴۰ فعالیتها و مبادلات در گستره‌ی ایالتی	**دورهٔ اول** ۹۰۰ مایل کانال ۵۰۰ چاه آب ۴۰۰ شهر پر رونو کوچک
(H)	(G)	(F)	(E)
دورهٔ سوم وضعیت احتمالی آینده که در آن هر قسمت منطقی‌ترین عملکردش را در پشتیبانی از فعالیت مفید و زندگی مطلوب ارائه می‌نماید.	حوزه‌های بزرگ ذغال سنگ **پنسیلوانیا** به یکدیگر متصل می‌شوند	**دورهٔ سوم** با استفاده انرژی آبی شمال نیویورک	**دورهٔ سوم** توسعهٔ بزرگراهها احیای روستاهای دو افتاده
ملاحظه‌ی این مفهوم که نوزایی [منطقه نیویورک] می‌تواند به توسعهٔ متناسب تمامی منابع ایالت رهنمون شود در قلمرو برنامه‌ریزی منطقه‌ای قرار دارد.	۲×۲ بسوی ساختار صنعتی جدید	۲×۲ کامیونهای بزرگی دامنه‌های تجارت را گسترش می‌دهند، این در حالی که	

دولتهای جدید دمکراتیک، در تعریف محدوده‌ی حاکمیت سرزمینی از الگوهای حاکمان مطلقه و وابستگان سلطنت در *دورۀ باروک* تبعیت کردند. همچنان‌که در تعیین حدود بخشهای سیاسی *فرانسه* در دوران *انقلاب فرانسه*، مدیران [دولتی] معمولاً چشم‌پوشی از مناطق طبیعی به‌همراه ویژگی‌ها و پیچیدگی‌های تاریخی و امتیازات همیشگی‌شان را پیشه‌ی خود کردند. آنها قادر نبودند الگوهای ارگانیک قدیمی را از نظام کلیسائی و فئودالی که با آن رشد یافته بودند تمیز دهند به همین دلیل در تعارض با امتیازات نظام کلیسائی و فئودالی، در پی تحریف واقعیت الگوی ارگانیک بودند.

طی قرن نوزدهم در مجموع پیوندهای جغرافیائی و مرزهای کارکری مورد بی‌توجهی واقع شدند. دولت‌ها، حکومتهای شهری، تقسیمات اداری جدید و قلمروهای جدید نفوذ و قدرت، بی‌توجه به ثوابت جغرافیائی و مناسبات اجتماعی بنیادی تاسیس شدند. رودخانه‌ها که مجاری وحدت جوامع دو طرف رودخانه بودن، در انطباق با خطوط مرزی قرار گرفته و آنچه که به تنهایی یک مانع نظامی به شمار می‌رفت به‌عنوان خط تقسیم واقعی مد نظر قرار گرفت. تلاشی اندکی برای خلق واحدهای منطقه‌ای هماهنگ که به نیازهای حومه و شهر پاسخ همسان ارائه نماید، به عمل آمد.

این تقسیمات اراده‌گرایانه‌ی اداری تا این لحظه بهتر از آنچه واقعیتها ایجاب می‌کردند، عمل نموده‌اند و دلیل آن واضح و ساده می‌باشد. زیرا در غالب موارد هر قسم مرز که محدوده‌ی وظایف و منافع را تعریف می‌کند در مجموع از نبود آن بهتر است،به نحوی که حتی پیوندهای ساختگی بسیار کارآمدتر از همجواری بی‌هدف و سازمان نیافته می‌باشد. امّا این واحدهای جدید سیاسی بسیاری از موسسات را به قرار گرفتن در قالبهایی وادار کردند که در تناسب با آنها قرار نداشتند و مانع از اعمال کنترل موثر بر سازمانهایی- نظیر شرکتهای صنعتی بزرگ-شدند که در مقیاس قاره‌ای یا جهانی تاسیس شده بودند؛ این

در حالی بود که رشد متروپلیس ذیل رژیمهای مالی و امپراطوری، آن‌را شکل یک واحد شهری هماهنگ ناظر بر نواحی تحت حاکمیت قدرتهای اداری متعارض و متفاوت در آورد. نقص این تقسیمات انتزاعی پس از شکستها و فشارهای بسیار به‌شکل حداقلی آشکار و در عین حال چشم متخصصین جغرافیای انسانی و جامعه‌شناسی بر روی واقعیتهای اساسی جغرافیایی گشوده شد، در نتیجه اینک می‌توانیم مجموعه‌ی منطقه‌ای را نه بر اساس آرزوهای انسانی، بلکه بر حسب واقعیتی عینی تعریف کنیم.

منطقه به مفهوم واحد جغرافیائی چگونه شکل گرفته؛ و چه شرایطی آن‌را برای اشغال انسانی آماده می‌سازد؟

می‌توان منطقه را از پائین به بالا، از کوچکترین واحد اسکان انسانی، بر حسب کارکردها، فعالیت‌ها و منافع و یا عمدتاً از بالا به پائین بر حسب شکل زمین، آب و هوا و فعل و انفعالات فیزیکی تعریف نمود. جغرافی‌دانان جهان را به پنج ناحیه قابل اسکان تقسیم می‌کند. امّا آدمی با مشاهده و بررسی نزدیک این نواحی شاهد آن خواهد بود که تفاوتهای موجود میان این نواحی، بیشتر از تفاوتهای درونی آنها و میان نواحی زیر مجموعه‌شان نیست. هر ناحیه به قلمروها، مناطق و زیرمناطق تقسیم می‌شود؛ و این واحدها مجموعه‌هایی را تشکیل می‌دهند که کم و بیش به‌لحاظ الگو متمایزند. ساختار زمین‌شناسی، خاک، موقعیت، آب و هوا، نباتات و حیات حیوانی آنها را از دیگر مجموعه‌ها را متمایز می‌سازد.

به محض اضافه شدن انسان به این تصویر، تفاوت میان نواحی ظریف‌تر و متعدد می‌شد؛ زیرا قوانین، آئین‌ها، شیوه‌ها، الگوهای زندگی اجتماعی، اشکال معماری، انواع روستاها و شهرها، تبدیل منظر بکر به منظر کشاورزی با الگوهای منتظم و باغداری حساب شده توسط انسان، تماماً عناصر جدید تمایز هستند که موجد افتراق مناطق از یکدیگر

می‌شوند. خصائص زیست بوم طبیعی در مناطق با سابقه‌ی طولانی اسکان عمیقاً به‌واسطهٔ اشغال انسان تعدیل یافته است به نحوی که بسیاری از ارزشمندترین گیاهان غذایی مورد استفاده در کشاورزی غربی، غیربومی می‌باشند. تعریف مرزهای منطقه‌ای، به‌موازات رقابت شرایط اجتماعی با شرایط طبیعی در ایجاد ویژگی منطقه‌ای بر حسب حوزه‌ی نفوذ یا شهرهای مسلط تا موانع صرفاً فیزیکی نظیر باتلاقها و جنگلها که *کانتی‌های جنوب انگلستان* را تعیین حدود می‌کنند، سهلتر می‌شود.

اینک با آشنایی بسیار گسترده با واقعیتهای اجتماعی و جغرافیائی هر ناحیه، آدمی بر این نکته وقوف می‌یابد که وحدت و تمایز دست در دست هم پیش می‌روند. هنگامی‌که به دنبال تمایزات باشیم نه تنها گونه‌های ملی و منطقه‌ی بلکه تفاوتهای معناداری را میان *ناپلی* و *فلورانسی*، میان *گلاسکویی* و *ادینبورگی*، حتی تفاوت در زبان، لهجه، احساسات میان روستاهایی که فاصله‌شان با پای پیاده به یک روز بالغ می‌شود را کشف می‌کنیم. در نهایت آدمی به عنصر آغازین فردیت [تشخص] دست می‌یابد و این امر برای وی محقق می‌شود که تا کنون دو شخص با انگشت اشاره‌ی همسان مشاهده نشده است. وحدت به معنی لغو و فسخ تفاوت نیست؛ و تفاوت، وحدت پویا را تحلیل نمی‌برد.

دو نوع وحدت وجود دارد که می‌بایست به‌وضوح از همدیگر تمیز داده شوند: وحدت از طریق سرکوب، که در آن یک الگوی منفرد از زندگی تعمیم داده می‌شود؛ وحدت از طریق شمول، که در آن شماری از الگوهای متفاوت یا عناصر مشترک خود را می‌یابند یا به عناصری در اشکال بسیار پیچیده تبدیل می‌شوند که همه آنها را در برمی‌گیرد. وحدت ناشی از سرکوب، از طریق تخریب مناسبات ارگانیک و تقلیل واقعیتهای پیچیده‌ی زندگی به یک نظام ساده بدست می‌آید؛ این روش در تمامی فرایندهای تعمیم اندیشه در ذهن جایگیر شده، و هنگامی‌که چنین شباهت، همشکلی و هماهنگی اجباری به‌وسیله‌ی

مدیران سیاسی پیگیری می‌شود، تجاوزی که به‌وسیله‌ی اینان در حق واقعیت صورت می‌گیرد به اندازهٔ کافی مورد توجه قرار نمی‌گیرد، زیرا خود این روش از محدودیتهای فطری اندیشه–محدودیتی که دقت و جامعیت را قربانی نیازهای عملی آنی می‌سازد–برمی‌خیزد. گرچه می‌توان انسان را به‌عنوان واحد رقومی اتفاقی به مثابه یکی از هزاران نفری که در روز معین متولد می‌شوند، یکی از دهها هزار نفر مالیات دهنده‌ی گروه‌های مشخص درآمدی احتساب نمود امّا نمی‌توان وی را به‌عنوان یک واقعیت پیچیده‌ی اجتماعی حذف کرد. این مفهوم در مورد واحدهای منطقه‌ای نیز صادق است. تجزیه[۱] به‌منظور بسط و گسترش برنامه‌ی زندگی که متروپلیس و دولت حاکم به آن توسل جستند نظیر یک سیستم مالی که دیگر یادآور مواد غذایی و ماشین‌آلات و خدمات که هر یک به تنهایی با تحقق درآمدهایی که خود به‌وسیله‌ی آن ذیل تقاضا تکثیر می‌شدند نیست، به ضعف و افول رهنمون شد.

روی هم رفته، می‌توان مدعی آن بود که تفاوتهای جغرافیای، پیشینی یا ازلی هستند در حالی‌که تمایزات اجتماعی، شامل تفاوتهای که از پیوندهای شهری نشات می‌گیرند پدیده‌هایی در حال تکوین هستند، بدین ترتیب که تفاوت‌های جغرافیایی پایه و اساس و تفاوت‌های اجتماعی یک اصل محسوب می‌شوند.صرفاً با بررسی مبانی جغرافیائی نمی‌توان از آنچه به‌لحاظ اجتماعی محتمل الوقوع است خبر داد ؛ زیرا پدیده‌های اجتماعی پدیده‌های در حال تکوین بوده و ضرورتاً شامل عناصری از دیگر مناطق جغرافیایی و فرهنگها و لایه‌های از تجارب تاریخی و ترکیبی جدید به‌شمار می‌روند، که در مجتمع صِرف جغرافیائی تبلور نمی‌یابند. در عین حالی که مهارت *اسکیموها* هیچ گونه کاربردی در

---

۱. De-building

جنگلهای مناطق مداری ندارد شرایط جغرافیائی هرگز امکانات توسعه فرهنگی را در محدوده و چارچوب معینی محصور نمی‌سازد.

تمامی مجتمع‌های منطقه‌ای به‌واسطهٔ سه ویژگی معین تشخص می‌یابند: اولین این ویژگیها، مشخصه‌ی جغرافیایی است: ویژگیهای مشخص و مشترک خاک، آب و هوا، نباتات، کشاورزی و توانمندیهای فنی.

ایالت *اوهایو* را در نظر بگیرید. بخش وسیعی از ایالت یخ زده می‌باشد؛ زمین حاصلخیز است؛ و شبکه‌ای از جوامع کوچک با جمعیتی نسبتاً برابر در سراسر منطقه پراکنده می‌باشند که اینجا و آنجا نقاط متمرکزی نظیر شهرهایی چون *تولدو* و *کلیولند* در شمال و *سینسیناتی* در جنوب به چشم می‌خورد. بخش شمالی *اوهایو* با دشتهای حاصلخیزش، قلمستانهای گل صد تومانی، روستاهایی با درختکاری ردیفی، نشان‌دهنده‌ی نوعی عوارض طبیعی که ترکیبی از *نیوانگلند* با *هلند* را به یاد می‌آورد این ایالت بعلحاظ ظاهری شبیه چشم‌انداز زیبای کشور *آلمان* در ابعاد بزرگتر می‌باشد که بزرگراههای آجری این شباهت را برجسته‌تر می‌نمایند. روستاها که عمدتاً به‌وسیله‌ی ساکنان جدید *نیوانگلند* بنیانگذاری شده‌اند ارتباط نزدیکی با نوع کشاورزی سکونتگاهها در *نیوانگلند* تا الگوی شهری *هلند* دارند که در آنجا زمین ذی‌قیمت می‌باشد. امّا مرزهای رسمی سیاسی، این مجتمع منطقه‌ای را تعریف نمی‌کند: این مجتمع منطقه‌ای پدیده‌ی نوظهور تاریخی است که اینک به درک و بیان سیاسی و فرهنگی بیشتر فرا می‌خواند. یکی از وظایف عمدهٔ منطقه‌گرائی ملاحظه و بسط واقعیتهای اجتماعی و جغرافیائی است که انبوهی از تمایزات کم و بیش صوریِ تهی را شکل می‌دهد. غالباً واقعیتهای اجتماعی بر سنن، منافع سیاسی با نهادهایی متکی است که دیگر غلبه و سلطه ندارند.

در وهله‌ی دوّم یک منطقه به‌واسطهٔ وجود توازن یعنی وضعیتی از تعادل پویا، میان بخش‌های مختلف مشخص می‌شود: هر گونه تغییر عمده در بخشی از محیط می‌بایست با تحولات متناظر و جبرانی در تمامی بخش‌های دیگر به مثابه یک قاعده تکمیل شود. هنگامی‌که انسان توازن طبیعی را به‌واسطهٔ مصنوعات جدید بر هم می‌زند، همچنانکه خرگوش *امریکای شمالی* به *استرالیا* انتقال یافت، هنگامی‌که انسان علفزارها را در نواحی *نیمه خشک* به‌منظور نیل به سود ناپایدار از کشت گندم شخم می‌زند، یا هنگامی‌که جنگل‌ها را بطور کلی پاکسازی می‌نماید زنجیره‌ی کاملی از فرآیندها را سبب می‌شود که بافت پیچیده‌ای را که سکونتگاهای دائمی انسان برروی آن قرار دارد، تخریب می‌کنند: فرسایش خاک، سیلاب، آفات و انواع شته گیاهی می‌تواند پیامد بر هم خوردن تعادل باشد.

مخلوقی که انسان در واقع نمی‌تواند آنرا وارد محیط کند، خودش می‌باشد. مسئله‌ی عمدهٔ سکونتگاهای انسانی، تطابق سیاره‌ی زمین با نیازهای متزاید جدید بدون تخریب توازن طبیعت بوده است انطباق متناسب محیط، نظیر تطابق نظام‌مند سیلالهای رودخانه‌ی *نیل* با کشاورزی دائمی، بنیانی برای آزادسازی انرژی و فرهنگ انسانی پایدار بود، هر منطقه دارای ترکیب و شکل خاص خود، یعنی پیوندها و اشتراکات منابع متناسب و کمبودها و فقر خاص خود می‌باشد. این منابع بسته به فرهنگ جامع متفاوت می‌شود. به‌موازات افزایش میراث فرهنگی، بخش وسیعتری از محیط، کارآمد و معنی‌دار می‌شود: شرایط طبیعی یک منطقه که تا کنون به‌واسطهٔ نضج مهارت‌های فنی و کشاورزی از حیز انتفاع ساقط می‌شد به‌طور واقعی بزرگنمایی می‌شود. برای شکارچی، جنگل فقط فضای بازی است، اما برای انسان مدرن جنگل همچنین منبع تیر و الوار، حفاظت در برابر فرسایش خاک، ناحیه‌ی تفریحی و حوزه‌ای برای مشاهده‌ی علمی است.

از این‌رو باور عمومی مبنی بر اینکه تکنولوژی مدرن اهمیت بوم طبیعی را کاهش داده است دقیقاً خلاف حقیقت است، این حکم در مورد این گزاره که "تفاوتهای منطقه‌ای با ناپدید شدن انزوا و جدایی کمرنگ می‌شوند"، نیز صادق است. در زبانه‌ی شنی نظیر *کیپ‌کد*[1] ، ابتدا فقط ماهیگیری و کشاورزی ابتدایی یعنی پرورش غلات، جمع‌آوری صدفها و دانه‌های خوراکی از باتلاقها رواج داشت بعدها همین ناحیه می‌تواند به جهت دسترسی به چوب و شن محتملاً به صنعت شیشه، نظیر صنایع قدیم *ساندویچ*[2] رونق بخشد، وشاید هم فراتر از این قدم، این ناحیه می‌تواند از یک موسسه‌ی تحقیقاتی علمی در گوشه‌ای از شبه جریزه *کیپ‌کد* و مجموعه‌ای از هنرمندان در گوشه‌ای دیگر پشتیبانی نماید که هر گروه منابع جدیدی را به منصه‌ی ظهور می‌رسانند. در همین حال، توالی جدیدی از تازه واردین بر روی *لایه‌ی سرخپوستی اولیه-انگلیسی، پرتغالی، فرانسوی، کانادایی، سیاهپوستان*-قرار گرفته و تشخص این مجتمع منطقه‌ای را تشدید می‌نماید. با از بین رفتن انزوا، تفاوتهای منطقه‌ای بسیار مشخص می‌شود، همچنان‌که هر شغل جدید، هر گرایش اجتماعی جدید به جذبه‌های تا کنون کشف نشده‌ای منجر می‌شود که الگوی مشترک را تعدیل می‌کند. تفاوتهای منطقه‌ای *اولیه* محتملاً با برخوردهای بین فرهنگی تحلیل می‌رود؛ اما تفاوتهای *نوظهور* بسیار عمیق‌تر می‌شود مگر آنکه منطقه به‌وسیله‌ای تلاش متروپلیتن در از بین بردن دیگر شیوه‌های زندگی به استثنای آنچه تصویر متروپل را بازتاب می‌نماید، ناتوان شود و این واقعیت جامعه‌شناختی از وضعیت وموقعیتی عام و جهانی است.

نقطهٔ اساسی توازن از دیدگاه انسانی شمول توازن بر بهره‌برداری از انواع گروههای بوم‌شناختی و انواع واکنش‌های انسانی است: در حقیقت توازن و تنوع دو مفهومی هستند

---

[1] شبه جزیره‌ای در جنوب شرقی ایالت ماساچوست، بین خلیج کیپ‌کد و اقیانوس اطلس. (م.)Cape Code.

[2] شهری در شمال ایلینونز در امریکا . Sandwich.

که به تعریف منطقه‌ای از سکونتگاه فرهنگی کمک می‌کنند. شباهت گرایشات و همگونی واکنش‌ها تنها یک جنبه از الگوی منطقه‌ای است، این معیار که به‌عنوان مبنائی برای سازمان اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرد می‌تواند به خلق مناطق تک ساحتی و تخصصی در وضعیت عدم تعادل و فقر فرهنگی منجر شود. آنچه اهمیت کمتری از مفهوم همسانی ندارد واقعیت تنوع یعنی در هم جوشی و آمیزش گونه‌های، متفاوت، "اثیری شدن" و تبادل محیط‌های متفاوت می‌باشد که برای زندگی سالم منطقه‌ای امری اساسی به شمار می‌رود.

بنابراین برای درک یک منطقه‌ای ضرورت دارد که آنرا بقدر کافی بزرگ در نظر بگیریم تا طیف کافی و وافی از گرایشات را شامل شود، همچنین به قدر کافی کوچک تصور نماییم تا این گرایشات را در کانون توجه و موضوع علاقه جمعی و مستقیم قرار دهد. در مناطق قدیمی اسکان، تعامل جغرافیا وتاریخ، نواحی انسانی را بدان شکل که وصف شد شکل داده است، که علی‌رغم از دست دادن برخی از نشانه‌ها، پوسته‌ی اصلی را هر چند به شکل یک خاطره و نه واقعیت حفظ کرده‌اند؛ در بخشهای جدیدتر زمین، درک تمامی عناصری که در تناسب با توصیف علمی قرار دارند به‌منظور نیل به زمین ساخت پیچیده یعنی منطقه‌ی متوازن انسانی که در طبیعت غیرقابل کشف هستند، از اهمیت شایانی برخوردار می‌باشد. با کنار گذاشتن مفاهیم تنوع و توازن؛ مفهوم منطقه که برای مثال در باره‌ی تمامی ۱۰۸ بخش اداری مختلف *ایالات متحده* که به‌وسیله‌ی این یا آن بخش دولتی در *واشنگتن* شکل گرفته‌اند، صادق می‌باشد، به بیان فضایی صرف تقلیل می‌یابد. وظیفهٔ ما جایگزینی توازن اولیه‌ی منطقه با ارگانیسم‌های طبیعی موجود با محیطی غنی‌تر و بسیار ظریف با توازن چند ساختی، مرکب از جوامع و گروههای انسانی در وضعیتی با فرهنگ متعالی است. آن قسم برنامه‌ریزی منطقه‌ای که در پی نوعی الگوی ساده‌ی اراده گرایانه بوده و از تناسب بیشتری با مفاهیم موجود نزد مدیران سیاسی یا صنعتی برخوردار است اسماً

منطقه‌ای است. متاسفانه تمایل به اطلاق واژه‌ی منطقه به تمامی واحدهای بزرگ مقیاس اداری-که اینک متداول و باب روز است-چیزی است که *"گزارش راجع به عوامل منطقه‌ای در برنامه‌ریزی ملی"* نیز از آن رها نیست.

درنهایت به مشخصه‌ی سوم مناطق طبیعی می‌رسیم. برخلاف نواحی و مناطق سیاسی قدیمی، مناطق طبیعی-به استثنای جزایر دور افتاده، واحدها یا نواحی مرتفع-فاقد هر گونه مرزهای طبیعی معین بودند. این مناطق را صرفاً به دلیل سهولت عملی می‌توان در اندیشه تعریف و تحدید کرده زیرا ویژگیهای صرفاً طبیعی نیز غالباً در یکدیگر، با مناطق میانی که بخشی از آنها به یک ناحیه و بخش دیگر به ناحیه جداگانه تعلق دارند، نفوذ می‌کنند. منطقه به محض اینکه جوامع انسانی مدّ نظر قرار گیرند آشکارا به نظامی از همبستگیهای درونی تبدیل می‌شود که دچار سرریز شده و در حاشیه‌ها نامشخص می‌گردند.

این نکته بدان معناست که تمامی مرزها به وضوح و بدرجات متفاوت اختیاری هستند، واقعیت بر نوعی گشادگی و ابهام معین و ناتوانی از تعریف دلالت دارد بدین ترتیب در تعریف نواحی انسانی می‌بایست نه تنها پیرامون، بلکه مرکز را مد نظر قرار داد. *فاست*[1] به‌طور منطقی مرکز منطقه‌ای را به‌عنوان ابزار تعریف زیر-مناطق مورد نظر خود در *انگلستان* مورد استفاده قرار داد؛ روی‌هم‌رفته در فرهنگ انسانی از آنجائی که مراکز شهری به تمرکز جریان انرژی، انسان، و کالاهای عبوری منطقه تمایل داشته و می‌توانند آنها را متمرکز، پراکنده، منحرف یا سمت و سوی مجدد بخشیده وخلاصه از خود تاثیر شدید و کنترلی بر توسعهٔ منطقه بعنوان واقعیت پویا بروز دهند. حوزه‌ی نفوذ شهری به واقعیت جغرافیائی با بیشترین اهمیت تبدیل می‌شود. در حقیقت، ناحیه‌ی صرفاً فیزیوگرافیک نیز خود پاره‌ای از ویژگیهایش را از طریق کارکرد نیازها و امور انسانی فراچنگ می‌آورد: از جائی‌که انسان

---

[1]. Fawcett

طبیعت وحش را کشف کرد تا عصر هواپیما، ردّ پاهایش وی را همراهی کرده و در تعریف منطقه تاثیر داشته است. طبیعت مصالح را فراهم می‌سازد و انسان به‌لحاظ تجریدی و انضمامی ساختار را طراحی می‌کند. منطقه، همشان شهر، یک اثر جمعی هنری است و این معنا بیانگر چرائی استلزام عمل انسانی، به‌علاوه دانش تخصصی جغرافیادانان و جامعه‌شناسان برای تعریف آن می‌باشد.

٤: شهر به‌عنوان واقعیت جغرافیائی

شهر را به مثابه‌ی تجسم تشخص منطقه در نظر بگیرید، که حتی در توسعه یافته‌ترین مراحل علاوه بر چیزهای دیگر تبلور فرم زمین می‌باشد. شهر از اجتماع چوب، سنگ، خاک رس، آسفالت و شیشه شکل گرفته و به‌واسطهٔ عوارض و طبیعت زمین مشروط می‌شود؛ و الزامات مکانی آن بسته به نیازهای دفاعی، صنعت، و حمل و نقل تعدیل می‌شود. ابعاد جمعیتی سکونتگاه شهری، قبل از راه‌اندازی مسیرهای تجاری مستقیماً به ظرفیت کشاورزی زمین‌های پیرامون، مضافاً نزدیکترین موقعیتهای ماهیگیری بستگی داشت. امکان دسترسی به دیگر مناطق برای تامین مواد غذایی نیز به موقعیت شهر بستگی دارد. شدیدترین شکل کنترل مکانی تامین آب مشروب است، به نحوی که نمی‌توان به راحتی اردوگاهی را برای یک شب بدون دسترسی به آب بر پا نمود.

آدمی، مسیرهای رودخانه‌ای را که نخستین مسیرهای طبیعی حمل و نقل منطقه بودند، بعدها به نظام آبیاری غلات و مجاری حمل و نقل برای تجارت مبدل نمود. رودخانه که سهلترین مسیر برای سفر به‌شمار می‌رود همچنان به‌عنوان قدیمی‌ترین ابزار خدماتی باقی مانده است؛ حتی راه آهن نیز به کناره‌های خود متکی است. تعجبی ندارد که *نیل* و *فرات*، *هوانگ‌هو*، *دن* و *راین* بسترهای تمدن بوده‌اند. رودخانه عامل وحدت به‌شمار می‌رود و در

مسیر خود کالاها را از هر دو طرف گرد هم آورده و به‌مثابه گل ولایی که در دلتا انباشته می‌سازد، محموله‌ی کالاها و فرهنگ را در شهرهای منتهی‌الیهی ذخیره می‌کند. حمل و نقل اقیانوسی در آبهای محدود به خشکی، به‌مدت طولانی شکل ثانوی حمل و نقل بود؛ استقرار شهرها–به‌ندرت بدون کمک یک چشمه–درکنار راههای زمینی به تدریج اتفاق افتاد و بدین ترتیب شهرها به‌طور موفقیت‌آمیز در بخش‌های بدون آب سرزمین‌های دور از دریا مستقر شدند.

شمار قلیلی از فرهنگها جزء در مواردی که به‌وسیلۀ موانع غیرقابل رفع محصور، و یا به‌وسیلۀ اقلیم سخت کرخت شده باشند توانسته‌اند به چیزی شبیه خود کفائی کامل دست یابند. حمل و نقل منطقه‌ای یکی از ستونهای حیات شهری است، به‌نحوی که تعاملات، مناسبات اجتماعی و محصولات را مضاعف ساخته و به‌واسطۀ تنوع منابعی که فراهم می‌سازند الگوی خاص زندگی شهری را ارتقا دهند. انسداد راههای اصلی حمل و نقل، نظیر توقف تجارت شرق از طریق *تنگه‌ی بسفر* پس از تسخیر *بیزانس* توسط *ترکها*، احتمالاً به تضعیف زندگی شهری نظیر *ونیز*، در منتهی‌الیه این راهها منجر شد. از طرف دیگر کثرت راههای تجاری می‌تواند به انباشت جمعیت در یک مرکز منجر شود که خارج از ظرفیت آن قرار دارد، بی‌نظمی عذاب‌آور *هامبورگ* و *لندن* مثال‌هایی از این دست می‌باشد.

[در این رابطه] اقلیم نیز از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. کمربند اقلیمی که شهرها در قلمرو آن شکوفا شده‌اند بسیار گسترده می‌باشد، که تقریباً با توزیع غلات سخت‌دانه که برای ذخیره‌سازی دائمی مناسب بوده و ثبات و تداوم لازم برای رونق حیات شهری را فراهم می‌آورد، انطباق دارد. می‌توان از شهرهای چاودار، از شهرهای گندم، از شهرهای ذرت و از شهرهای تولید کننده‌ی برنج صحبت کرد. بنابراین، شهر ابزار غلبه‌ی نسبی بر شرایط اقلیمی و کنترل مستقیم توپوگرافیک بوده و بدین ترتیب طیف گسترده‌ای از

شهرها به‌لحاظ دما و ارتفاع از *آنکور*[1] و *هلسینکی* گرفته تا *رتردام* و مکزیکوسیتی یا *لاسا*[2] شکل گرفته‌اند. حیات شهری در منطقه‌ی *مدیترانه* جائی‌که آب وهوای معتدل نیاز به پناهگاه را کاهش داده و فرصت حیات عمومی در فضاهای باز را ترفیع می‌دهد شکل خاصی به خود گرفته است. حیات شهری در *شمال* جائی‌که لغات "دودکش" یا سقف به اندازهٔ کافی نشان‌دهنده‌ی خانه‌ی مسکونی است، شکل دیگری دارد. اقلیم به اندازهٔ که به تشخیص گونه‌شناسی شهری به لحاظ انطباق با شرایط آب و هوایی منجر شود تعیین کننده نیست. هر شهر دارای خصوصیات آب و هوائی است که چشم‌انداز خاص آن را شکل می‌دهد: مه دود *لندن*، باد سوزان *ادینبورگ*، گرمای شدید *لوس‌آنجلس* با ردیف درختان نخل، تکه‌های چشمگیر نور آفتاب درآسمان تیره و تار *برلین* که در وسط کاج‌های نابارآور غروب می‌کند.

یکی از اثرات مضاعف اقلیم، تاثیر آن بر عادات غذایی است. شهرها ابتداً در دره‌های گرم *آسیای صغیر* و *شمال افریقا*، صرفاً نه به سبب افزایش منابع غذایی، بلکه به جهت آنکه جمعیت بیشتری توانستند بر مبنای رژیم غذایی متفرقه در مقایسه با *شمال* تغذیه نمایند، توسعه یافتند. با حرکت به سمت شمال، هم تولید غذا و هم خوردن آن به مشغله جذاب روزانه تبدیل شد؛ این در حالی بود که *یونان* مستقر در منطقه‌ی معتدل عادت نوشیدن شراب قوی را توحش ارزیابی می‌کرد، ساکنان شهرهای *شمالی* با بادهای نمور می‌جنگیدند و به‌واسطهٔ شلب‌شلب زیر پایشان احساس یاس کرده و با مه‌گرفتگی همیشگی آسمان دچار افسردگی می‌شدند و غالباً شراب می‌نوشیدند: *شمالی‌ها* ناخرسند از شراب ملایم به شراب ادویه می‌افزودند، آنرا تقطیر کرده و به آب آتشین تبدیل می‌کردند.

---

[1] Angkor(.م). خرابه‌های بر جای مانده از شهری به همین نام در شمالغرب کامبوج ازامپراطوری خمر در عصر باستان.

[2] Lassa (.م). روستایی در شمالغرب کشور نیجریه

غذا و اشربه نه چندان کمتر از اقلیم، به تشخص شهر کمک می‌نمایند و شراب مصرفی، حرکات و سکنات و آداب و رسوم ساکنان شهر را تحت تاثیر قرار میدهد. اقلیم، نباتات، مشاغل و نیازهای منطقه‌ای نشانه‌های خود را برسوپ ماهی[۱] *مارسی*، کیک برشته‌ی *آمستردام*، پنیر *روئن*، لوبیای پخته‌ی *بستن* و پودینگ داغ *لندن* و اسپاگتی *ناپل* حک کرده است. شتاب حیات فکری *اروپائی‌ها* در قهوه‌خانه‌های شهری قرن هفدهم، اختلال مشاعر پرولتاریا ناشی از براندی و جین ارزانقیمت در قرن نوزدهم، حوادث چشمگیر در فرهنگ انسانی شهرها به‌شمار می‌رود.

رژیم غذایی، آن‌هم نه تنها رژیم غذایی کم مایهٔ زاهدانه و پرمایهٔ آزمندانه، بلکه رژیم غذایی بدون گوشت روستا در تعارض با گوشتخواری اپیکور مآبانه‌ی بورژوازی چاق و چله، که گذرش هم به کشتارگاه نمی‌افتد–هر چند می‌تواند در راه‌اندازی آن موثر باشد–در هئیت و ریخت متمایز شهرها نقش دارد. رژیم غذایی و اشربه‌ها همچنین دارای نقش اساسی در رفتارهای جنسی بالاخص در شیوه و استمرار درگیریهای جنسی است که کمتر مورد توجه قرار گرفته است، مضافاً شواهدی در دست است که نشان‌دهنده‌ی تاثیر آن بر تولید مثل می‌باشد .تمایل رژیم غذایی شهری به اختلاط که اساساً بین منطقه‌ای است نه تنها به مواد سنتی یا دستور عمل تهیه‌ی غذا محدود نمی‌شود، بلکه مؤید دیگر جنبه‌های فرهنگی حیات شهری است که در راستای وحدت شهروندان ذیل آئین مشترک قرار دارد: بی‌هیچ تلمیحی می‌توان ادعا کرد که میز غذای شهری نوعی میز غذای فرقه‌ای می‌باشد.

شهر، به جهت وابستگی شدید، اگر چه نه خفت‌بار، به مصالح ساختمانی محلی و خصوصیات طبیعی سایت، نماد نواحی پیرامونی بوده و ویژگی خاصی را به جایگاه طبیعی می‌بخشد. جدایی میان محیط انسان ساخت و زمین در هیچ لحظه‌ای از هستی شهر کامل

---

۱ . Bouilla baisse

نیست. شن و ماسه‌ی قرمز *استراسبورگ*، خاک رس زرد *لندن*، آجر قرمز *برمن*، سنگ آهک خاکستری *پاریس* پس از قرن وسطا، ماسه سنگ قهوه‌ای *فرانکفورت* قدیم، هر قطعه سنگ و آجر ضمن هضم و بسط مشارکت بنیادی میان انسان و طبیعت که در عین حال در ساختار شهر دگرگون می‌شود، آنرا را نمادینه نیز می‌سازد.

بنیان‌های زمین‌شناختی بلافصل، همچنان به مثابه نشانه‌ی با اهمیت تشخص شهری باقی می‌ماند؛ این نشانه‌ها به‌طرق غیرمستقیم و به اقسام مختلف در خاطره و ذهن نفوذ می‌کنند. هر کودک به هنگام بازی در حیاط که به کندن حفره مشغول می‌شود هرچند که در *رتردام* باشد از وجود شن آگاه می‌شود، همین‌طور از وجود پلمه سنگ اگر چه در پیتزبورگ باشد ویا از درخشش موهوم سنگ میکا در شیست *منهتن*. شرایط خارجی به موارات توسعهٔ شهری به عوامل موثر درونی تبدیل می‌شوند، این در حالی است که محرکهای درونی خود را به اشکال و الگوهای جدیدی در می‌آورند که از ضروریات با نشاط گزینه‌های مشتاقانه قوه‌ی تخیل انسانی نشات می‌گیرند. درست به همان شکلی که آب و هوا و غذا نوعی درخشش یا رنگ پریدگی را به پوست انسان می‌بخشند، عوامل "درونی" یک منطقه–مذهب، تکنیکهای علمی، دکترین آموزشی–سرانجام شکل و پراکنش ساختمانهایش را تغییر خواهد داد.

اگر زمین می‌تواند به‌واسطهٔ مجاری فوق بر شهر تاثیر بگذارد، فرایندهای موثر غیرمستقیم بسیار زیاد و قدرتمندتر نیز می‌باشند. مهم‌تر این که تجارت یا صنعت که هیچ چیز در حیات شهری همتراز آنها نیست، محیط را به منتها درجه شکوفا ساخته و درناحیه‌ای محدود بیشترین منابع، محصولات، نوآوری‌ها و شیوه‌های زندگی را متمرکز می‌سازد. این پدیده علی‌رغم پایداری و شیوع، گریز پا بوده و در عین حال یکی از اساسیترین ویژگیهای هستی شهری است، جمعیت اندک روستا، با دامنه‌ی محدود حرکت

که به پیاده‌روی روزانه محدود است، در بالاترین درجه از آگاهی فقط می‌تواند محیط محدودی را به تصویر بکشد: بدین ترتیب دانش آنها از زندگی در اوج خود به چیزهایی محدود می‌شود که مرداب‌ها، جنگل‌ها و همسایگان نزدیک به آنها می‌نمایانند.

از طرف دیگر شهر می‌تواند قلمرو مشاهده‌ی بسیار کوچکتری از روستا و دشتهایش را تحت پوشش قرار دهد، امّا بنیان منطقه‌ای غیرقابل مشاهده‌اش، به‌واسطهٔ مصالح خاصی که بر آنها دسترسی دارد، شیوه‌های فنی که در کارگاههای شهری به عادت مالوف تبدیل می شود، ویژگیهای فردی و منطقه‌ای که از طریق مهاجرین وارد می‌شود بسیار گسترده‌تر می‌باشد. از آنجائی‌که شهر به تنهایی عصاره و روح مناطق پیرامونی را بیرون کشیده و بخش عمدهٔ حیات ذیل اشکال فیزیکی مثله شده یا نمادین به شهر انتقال می‌یابد شهر تجسم منطقه بوده و در حقیقت تمامیت جهان خارجی را بسیار کاملتر از آنچه تمامی دیگر بخشهای منفرد منظر قادر باشند، بازتاب می‌نماید.

در شهر، محیط شکل اجتماعی به‌خود می‌گیرد: در حقیقت به‌واسطهٔ بسیج مشاغل، گروهها و شخصیتها در شهر یک بخش از محیط می‌تواند بر روی دیگر بخش محیط برای تولید نتایجی که از طریق و تعامل مستقیم غیرممکن می‌نماید، موثر واقع شود. به محض تحقق این دگرسانی در شهر، فرآورده‌های انتزاعی یا نمادی که کم از فرآورده‌های انضمامی نیستند می‌توانند به دیگر بخش‌های کره‌ی خاکی انتقال یابند.

بنابراین تجارت و صنعت دارای اهمیت اجتماعی در شهر بوده که نمی‌توان آن را در محیط‌های ابتدایی و یک بعدی تحصیل نمود، در مجموع الگوهای غنی و بااهمیت شهری از فرایندهای تبعی صنعت و تجارت بوده و این امر امکانات بیشتری را برای ابداعات و جهش‌های باارزش اجتماعی که دارای کاربرد بیشتری هستند فراهم می‌آورد. در حالی‌که پایبندی پیش از اندازه به فرایندهای جنبی اقتصادی و ارزیابیهای مادی می‌تواند یک فرهنگ

بی‌روح و تهی از معنا تولید کند، نمی‌توان به اثرات روحبخش فرایندهای بسیار پیچیده‌ی تولید، خلق و مبادله شک نمود زیرا این امر فرهنگ شهری را از فرهنگ روستایی متمایز می‌کند.

شهر در تمامی اقدامات ارتقائی اهداف اقتصادی دستگاه کامل فرهنگی‌اش، انگیزه‌های گسترده‌ی تجارت اقتصادی و منطقه‌ای را به فرایندهای خاص فرهنگی خود اضافه می‌کند و به‌واسطۀ شکوفائی و ارتقاء محیط، امکانات تعامل بین منطقه‌ای را به طور گسترده افزایش می‌دهد. به همین دلیل مادامی که تمدن سالم و کامل پا بر جا باقی بماند هر چند اشکال پایه‌ای شهر مشمول دگرگونی ریشه‌ای است، اضمحلال کامل شهر غیرقابل تصور به نظر می‌رسد. شهرزدایی و پراکندگی کامل، حومه را کمتر از مراکز شهری تخریب نمی‌کند.

اثر پیچیده‌ی منطقه بر شهر، و شهر برگروهها و افراد آن، به شکل بسیار ظریف به‌وسیله‌ی *مارسل پروست*[۱] در جلد دوّم *خاطرات دوران گذشته*[۲] تشریح شده است. اجازه بدهید متن را نقل نمائیم:

"آخرالامر و حتی بسیار عمیق‌تر از میراث خانوادگی، ته مایۀ غنی بود که به‌وسیله‌ی ناحیه‌ی آبا و اجدادی، ناحیه‌ای که آنان آهنگ صدا و در حقیقت لهجه‌شان را از آنجا گرفته بودند تحمیل می‌شد. من، میان آن ناحیه و خلق و خوی دختر کوچولو که آهنگ صدا آن‌را دیکته می‌کرد، رابطه‌ی ظریفی یافتم، که به هیچ وجه ناهماهنگ و ناهمخوان نبودند، به نحوی که تفکیک میان این دو امکان‌ناپذیر می‌نمود. او، خودش و همزمان مولَدِش بود. مضافاً تاثیر عناصر بومی که او از آن بهره می‌برد و سروده‌هایش که طراوات و شادابی آن را

---

۱ . Marcel Proust

۲ . Remembrance of Times Past

صد چندان می‌کرد و انتقال می‌داد ویژگی فردی اثر را زایل نمی‌کرد، هیچ فرق نمی‌کرد که او معمار، کابینت‌ساز یا مصنف باشد زیرا اثر دقیقاً ته‌مایه‌های ظریف تشخص هنرمند را بازتاب می‌نمود. از آنجائی‌که هنرمند به کار بر روی سنگ آسیاب *سنلیس*[۱] یا ماسه سنگهای قرمز *استراسبورگ* وادار شده بود گره‌های ویژه‌ی درخت زبان گنجشگ را مورد توجه قرار داده، و در هنگام تصنیف موسیقی، منابع، محدودیت‌ها، حجم صدا و امکانات فلوت و صدای آلتو را در ذهن زنده ساخته بود. [منظور *پروست* تکیه بر ویژگی‌های محیطی است.]

خاطر نشان می‌شود که تاثیر زیست محیط محلی و خاص، نیروهای عام دست‌اندرکار را خنثی نمی‌سازد، زیرا وجود *انگاره‌ها و فرمهای* جهانشمول در شهر نه تنها نشان‌دهنده‌ی تلاشهای مجدانه‌ی ذهن انسانی در خلق نظم انتزاعی کارآمد و مطلوب برای همهٔ زمانها و مکانها، بلکه همچنین آرزویی انسانی در تسهیم تجربه می‌باشد؛ زیرا درجه بالایی از خصائص منحصر به فرد به معنای تقلیل امکان یافتن پاسخ مشابه در دیده و دل همسایه است. ویژگی‌های خاص و محلی می‌باید ویژگی‌های جهانی و فراگیر را متوازن سازد به نحوی که خصیصه‌ی نخست بسیار *روشن* و دومی از قابلیت *کاربردی* بسیار اندکی برخوردار باشد. اصول کلی که نتوانند ریشه بگیرند از همان‌شان و مرتبه‌ی ریشه‌هایی برخوردارند که از ساقه‌هایشان گُلی نمی‌روید و دانه‌هایشان پخش نمی‌شود.

هیچ منطقه‌ای نمی‌تواند از نیروهای جهانشمول چشم‌پوشی نماید و بالاتر از این ، شهر ابزاری برای تسخیر این نیروها و انتقال کارآمد آنهاست. گسترش مذاهب جهانی نظیر بودیسم، مسیحیت و کمونیسم، یا استیلای نظام جهانی فناوری، شبیه آنچه هم اکنون بر علوم غربی ابتناء دارد، نه تنها بر قدرت اولیه‌ی انتقال دهندگان بلکه بر ظرافت گیرنده‌های منطقه‌ای استوار است که هر دو [انتقال دهنده‌ها و گیرنده‌های منطقه‌ای] می‌بایست مناسب

---

۱. Senlis

باشند. آدمی فقط از طریق مقایسه کار بر اساس نفر/ ساعت در یک کارخانه‌ی کتان *بریتانیائی* با کارخانه‌ی *روسی* یا *هندی*، و یا تولید آجر پزی‌های *انگلیس* با *امریکائی* قادر خواهد بود تاثیر عادات محلی بر الگوهای جهانی، همچنین نتایج متفاوت کمّی و کیفی را درک نماید.

تنها انسان‌های سطحی‌نگر از کشف تعدیلهای عمیق فرهنگی از منطقه‌ای به منطقه‌ی دیگر، و از شهری به شهر دیگر، همچون تفاوت‌های ظاهری گنجشک‌های *تگزاس* و *نیوانگلندی* عاجز می‌باشند. ذیل کاتولیسیم *ناپلی‌ها* هنوز اشکال *ونوسی*[۱] و *دیانائی*[۲] و ذیل پروتستانیسم *آلمانی*، پهلوانان و الهه‌های خشن افسانه‌های *نبلگونیائی*[۳] هنوز خود را به رخ می‌کشند، بدین ترتیب منطقه تارهایی است که ساختار زندگی اجتماعی بر روی آن بافته می‌شود حتی زمانیکه رگه‌های زمخت جغرافیائی جلب توجه نمی‌کنند کیفیت و تعداد و نزدیکی آنها، بافت و ساخت محصول نهایی را تحت تاثیر قرار خواهد داد. در حقیقت تنوع عوامل طبیعی، پیچیدگی وتشخص اجتماع اینها در شهر تضمین دائمی در برابر تمایل دیرینه‌ی انسان به سمت ساده‌سازی بیش از اندازه می‌باشد؛ با اتکاء به این‌هاست که آدمی از ماشینی کردن و تحریف واقعیت زندگی که *هانری‌برگسون*[۴] به‌درستی شرارت دائمی اندیشه انسانی نامید، رهایی می‌یابد. جوامع در تلاش برای رسیدن به یکپارچگی، قطعیت و ثبات، و برای تعمیم الگوها، که در حقیقت ذی‌قیمت‌ترین دستاوردهای انسانی را امکانپذیر ساخته‌اند، به کسب موفقیت نایل آمده است.

---

[۱] الهه‌ی عشق و زیبائی در اساطیر یونان (م.)Venus.

[۲] رومی به الهه‌ی شکار، بکارت و ماه اطلاق می‌شود که معادل آریتمس یونانی است. (م.)Diana. در

[۳] در اسطوره شناسی آلمانی، یکی ازفرزندان بخارومه، کوتوله‌ئی که در حلقه‌ای جادوئی و گنج طلا اسیر بود و به‌وسیلهٔ زیگفرید Nibelvnger. رهایی یافت. (م.)

[۴] (۱۸۵۹-۱۹۴۱) فیلسوف فرانسوی. (م.)H.Louis Bergson.

۵: زمین به مثابه خانه

تمدنها بدون درک مفهوم کامل مناسبات خود با زمین ظهور و سقوط کرده‌اند، زیرا تخلیه منابع خاک و مواد معدنی در دوره‌های مختلف تاریخی بدون تلاش جدّی حاکمان جوامع مورد تهدید در جهت تمهید اقدامات کارآمد پیشگیرانه صورت گرفته است.

از نقطه نظر زمین–فرهنگ، تمدن مدرن احتمالاً در قبایل *آلمان* عصر پارینه‌فنی، هنگامی‌که عادات رایج از اتلاف و انحطاط تغییر جهت داد به اوج خود رسید. گرچه *هلند* الگویی از بهره‌کشی متکبرانه را پیش روی تمام جهانیان قرار داد اما این الگو تا حدود زیادی مورد غفلت قرار گرفت. نفوذ سریع انسان به کشورهای جدید، جائی‌که منابع نامحدود بنظر می‌رسیدند، نوع بسیار ابتدایی از کشاورزی را تشویق کرد: زمین زیر کشت محصولی واحد مثلاً پنبه قرار گرفت، و کشاورزان به محض مشاهده‌ی نشانه‌های تخلیه‌ی مواد مغذی خاک به نواحی جدید کوچ کردند. کشاورزی وجنگلداری به سبک چادرنشینی به معنی واقعی کلمه زمین را از زیر پای کشورهایی نظیر *ایالات متحده‌ی امریکا* درو کردند. در اواسط قرن نوزدهم این فرایند بقدری در منطقه‌ی *آپالاچاین*[۱] پیش رفت که ناظر پرشوری چون *جی. پی. مارش*[۲] را به‌لحاظ جنبه‌های جهانی این وضعیت برانگیخت.

هنری *توره*[۳] با ملاحظه‌ی عواقب این روند از دیدگاه اسکان جمعیت، پیشنهاد کرد که تمامی جوامع مستقر در امریکا می‌بایست قسمتی از طبیعت بکر را بعنوان بخشی از قلمرو دائمی خود نظیر *شکارگاه سلطنتی انگلستان* از تجاوز تمدن حفظ نمایند. مدت زمان کوتاهی پس از آن، جنبشی توسط حکومت فدارل برای حفاظت نواحی واجد چشم‌انداز زیبای طبیعی که می‌بایست عاری از سکونت دائمی انسان باقی بماند، آغاز شد. تاسیس

---

۱ .Appalachian منطقه‌ای در شرق آمریکای شمالی (م.)

۲ . G.P.Marsh

۳ . Henry Thoean

پارک ملی یلواستون در سال ۱۸۷۲م. اولین مورد از همچو قرارگاههایی در *ایالات متحده* بود که حادثه‌ای بزرگ در فرهنگ منطقه‌ای به‌شمار می‌رفت. تاسیس این پارک برای اولین بار به معنای به رسمیت شناخته شدن طبیعت وحش به مثابه زمینه‌ای برای حیات مدنی، و ارزش محیط طبیعی برای اهدافی منهای غارت وحشیانه بود. ضرورت‌ها و نیازهای غیرتجملی، نظیر هرس درخت در جنگلهای *انگلستان* زیر نظر *سرجان ایولین*[۱] به‌منظور تامین الوارهای مورد نیاز *نیروی دریائی بریتانیا*، تا کنون بر حفاظت از نواحی طبیعی حاکم بوده است؛ جنگلهای دولتی *اروپا*، یکی از قدیمترین اشکال فعالیت و مالکیت اجتماعی می‌باشد. گرچه جنبش جنگل کاری موجد مناطق حفاظت شدهٔ مشابهی در امریکا شد، *پارکهای ملّی ایالات متحده* نخستین گام در شناسایی چشم‌انداز به‌عنوان منابع مشترک به شمار می‌آید.

مارش و *توره* عمدتاً مسایل مبتلابه ناشی از اضمحلال طبیعت وحش و فقر و خطراتی که میتواند از تخریب پوشش جنگلی نشات بگیرد، علاقمند بودند . ناظران دیگری در قرن نوزدهم تهدیدات مبتلابه دیگر قاره‌ها را مدّ نظر قرار دادند: *استانلی‌جیونز*[۲] خاطر نشان می‌نماید بهره‌برداری رایج از منابع ذغال سنگ در عصر پارینه‌فنی می‌تواند عرضه‌ی ذغال را عرض یکی دو قرن آینده دچار مخاطره نماید مگر اینکه منابع جدیدی کشف یا روش‌های صرفه‌جویانه‌تری بکار گرفته شود. این پیش‌بینی با وجود آنکه ذخایر جدیدی کشف و روش‌های پیشرفته‌تر سوزاندن ذغال، مصرف واقعی در هر اسب بخار را کاهش دادند صادق از کار در آمد: زیرا منابع معدنی، بالاخص منابع انرژی نظیر ذغال و نفت و لینیت (ذغال قهوه‌ای) غیر قابل جایگزین هستند. این امر همچنین در مورد فلزات قیمتی

---

۱ . Sir John Evelyn

۲ .William Stanley Jevons(م.) (۱۸۸۲-۱۸۳۵م) اقتصاددان و منطق‌دان انگلیسی

همین‌طور خاک‌های کمیاب که بخش عمدهٔ فناوری مدرن به آنها بستگی دارد، یعنی نیکل، وانادیوم، تنگستن، تانتالوم و منگنز صادق است.

پروژه‌ی *دره‌ی تنسی* به همراه سیاست بنیادی‌اش در حفاظت از منابع نیرو، زمین، خاک و جریانهای رودخانه‌ای در راستای منافع عامه، مؤید و هیافت جدید در مسایل توسعهٔ منطقه‌ای، یعنی پیشرفت به شیوه‌های معین که در *نیویورک* و *ویسکانسین* ابداع شد، می‌باشد. این دره، دارای مزایائی در تمهید یک چهارچوب مشترک منطقه‌ای برای واحدی متنوع می‌باشد که برای حیات اجتماعی و مدنی کارآمد امری اساسی بوده، که در بسیاری از طرحهای توسعهٔ منطقه‌ای که بر مبنای منافع یا منابع صرفاً همگون شکل می‌گیرند مورد غفلت واقع می‌شود. وحدت منطقه‌ای که دستاوردی فرهنگی و ماحصل اقدامات اقتصادی و همکاری سیاسی است پدیده‌ای در حال ظهور به شمار می‌آید. نواحی مرتفع، از *آلپ* تا *نروژ* گرفته تا دامنه‌ی *کاسکید*[۱] تا *آپالاچاین* عرصه‌هایی برای برنامه‌ریزی نو فنی با انرژی برق و صنعت غیر متمرکز هستند. در *دره‌ی تنسی* و نواحی مشابه، نظیر *دره‌ی کانکیتکات‌علیا*، می‌توان جایگاهی را نه تنها برای شبکه‌ی صنعتی بسیار کارا، بلکه برای نظم جدید اجتماعی و نوع جدیدی از محیط شهری پایه‌گذاری کرد به شرط آنکه جسارت سیاسی و قوه‌ی تخیل اجتماعی در کنار یکدیگر قرار گیرند.

[ردیف بالا تصویر سمت چپ] نمادهای برق ولتاژ قوی در سرزمینی ناهموار که بیانگر عدم وابستگی نیروی برق به مکان در تعارض با منابع قدیم انرژی یعنی ذغال و آب می‌باشد. (عکس از اوینگ گالوی)

[ردیف بالا تصویر سمت راست] سد و سرریزها در *نوریسِ تنسی*: نیروگاه برق در پائین قرار دارد: نظم و زیبائی ژنوتکنیک مدرن. ذغال سفید: شهرهای بدون دود. (عکس: اداره‌ی دره‌ی تنسی)

---

[۱] Cascade Range.(م) منطقه‌ای کوهستانی از شمال کالیفرنیا تا غرب کانادا.

[عکس وسط] نواحی مرتفع در تنسی: عرصه‌ی نوعی سکونتگاه بسیار متمرکز بالقوه که بدون نابود کردن بنیانهای طبیعی آنرا برای حیات اجتماعی پایدار و خوب حفظ خواهد کرد. آفتاب، باد، ابر، زمین، علف، مزرعه، باغ، اینها همگی ثوابت زندگی انسانی هستند که در تخیل بیروح می‌توان جایگزینهای ماشینی برای آنها خلق نماید، با این حال بهره‌برداری ظریف از این مواهب طبیعی، خود محصول سازمان پیشرفته‌ی فنی و علمی است که هواپیماها و چراغهای برق نقطه آغاز آن به شمار می‌آیند؛ هر چند خازن خورشیدی و موتور خورشیدی هنوز در مرحله‌ی نطفه‌ای قرار دارند، ما باید منتظر خازن کارآمد، سبک و قدرتمند برقی برای جایگزینی موتور بنزینی، و روش موضعی برای تبدیل فضلاب به کود باشیم، مضافاً گلخانه‌های خانگی که قادر به تامین سبزیجات و میوه‌ی تازه در تمام سال باشند به‌زودی به‌واسطهٔ سوخت و انرژی ارزان در دسترس قرار خواهند گرفت: این دستاوردها وعده‌ی تحلیل آمد و شد موتوری به استثنای سفرها و گردهمائی‌ها را در خود نهفته دارند. (عکس: اداره‌ی دره‌ی تنسی)

[عکس پائین] بام سد نوریس، روبروی پارک طبیعت که برای گذران اوقات فراغت حفظ شده است (عکس: اداره‌ی دورهٔ تنسی).

VII: مجتمع منطقه‌ای   دره‌ی تنسی[۲٤]

[تصویر بالا] بخش زیبای داخلی فروشگاه تعاونی در شهر جدید *نوریس*، *تنسی*. یکپارچگی بازار مدرن خرده‌فروشی، که تا حدودی در مناسبات مالی *متروپلیتن* در فروشگاههای زنجیره‌ای تبلور می‌یابد، در فروشگاهای تعاونی به اوج خود رسید: حذف دوباره‌کاریهای مسرفانه، فروش مخرب رقابتی، هیاهو، و سود برای سرمایه‌گذاران غایب: این تعاونی‌ها مشخصه‌ی اسکان جدید در سراسر *اروپا* می‌باشند که همگی بیانگر نظمی واحد هستند. بلافاصله پس از آن که کالاها بر حسب نیاز زیستی، آزمون کارآیی و قیمت عادله استاندارد و تثبیت شدند، کاهش عمومی خرده‌فروشی رقابتی به منصه‌ی ظهور خواهد رسید. محصولات حجیم‌تر و اقسام گرانتر برای بازبینی دقیق و خرید به‌واسطۀ نمونه یا با کاتالوگ در مراکز منطقه‌ای ویژه فراهم خواهد آمد و بسیاری از محصولات بر پایه‌ی شناخت تجربی همچنانکه اینک در *تعاونی‌های مصرف* متداول می‌باشد، خریداری خواهند شد. فروشگاههای بزرگ و واحدهای خرید سفارشی نیز خدماتشان را در مقیاس منطقه‌ای، بواسطۀ انبارها و فروشگاهها در نواحی دورافتاده سازماندهی خواهند نمود. (عکس: اداره‌ی دره‌ی تنسی)

[ردیف دوّم تصویر سمت چپ] سرریزهای *سد نوریس*: در اینجا بتون مسلح *مانه*[۱] برای مهار جریان قوی آب مورد استفاده قرار گرفته است: فرم عالی، که بالاترین درجه از قوه‌ی تخیل فنی را بیان می‌کند، فرمی که در زیبائی خشک و ساده‌ی خود مقایسه‌ی مصر و *امریکا* توسط *ورینگر*[۲] را به یاد میاورد. (عکس: اداره‌ی دره‌ی تنسی)

---

۱. Nennier

۲. Worringer

[ردیف دوّم تصویر سمت راست] جاده‌ی روی *سد نوریس*: استفاده از اشکال اولیه هندسی، ستون فلزی باریک و لامپ‌های حبابی، روح ساکن ساختمان را بازتاب میکند: هیچگونه یادمانگرائی کاذب، هیچ‌گونه اشاره و تلمیح کاذب به دیگر نظامهای زیباشناختی یا دیگر فرهنگها به چشم نمی‌خورد. (عکس: اداره‌ی دره‌ی تنسی)

[تصویر ردیف سوم] واحدهای منفرد مسکونی در *نوریس*. ناامید کردن: نظم و تخیل ناچیز نهفته در *پروژه‌ی دره‌ی تنسی* یا در سدها، دریاچه‌ی پشت سدّ، کارگاه ساختمانی، و نیروگاهها، که در نقشه‌ی شهر یا عناصر معماری–به استثنای داخل فروشگاه تعاونی–نیز متبلور شده است. این واحدهای مسکونی به شکلی ضعیف سنت را جلوه‌گر ساخته و در حقیقت سنت زندگی را لو میدهند. (عکس: اداره‌ی دره‌ی تنسی)

[تصویر پائین] ردیف خانه‌های کوچک در *نیوبوهل*[1] که به‌شکل تعاونی در نزدیکی *زوریخ* ساخته شدند. نمونه‌ای از طراحی مدرن در هماهنگی با نظمی که در *نیروگاه برقابی* نوریس متبلور شد و به‌طور کامل با سنت‌های زندگی و نه جعلیات مورد علاقه‌ی بورس‌بازان املاک در حومه و مقلدین آنها در هماهنگی می‌باشد. پنجره‌های عریض این واحدها، بهره‌گیری از گیاهان همیشه سبز را به‌عنوان تزئینات داخلی تشویق می‌کند. احداث حمام آفتاب برای کودکان نیز پشت این گیاهان امکان‌پذیر می‌باشد. ساخت بی‌برنامه‌ی اتاقهای آفتابگیر در نواحی روستایی *امریکا*، در تعارض با سنت ارتجاعی معماری، نشانه‌ی آن است که فقط تعداد انگشت شماری از معماران *امریکائی* تا کنون توانسته‌اند آن‌طور که باید و شاید دست به تفسیر نیازهای اساسی روستائیان *امریکا* بزنند.

هیچیک از هشدارهای اولیه در باره ضرورت صرفه‌جویی در استفاده از منابع طبیعی خالی از فایده نبوده است، باز یافت ضایعات فلزی امروزه به مشغله‌ی مهمی تبدیل شده و

---

۱. Nevbuhl

عرضه‌ی فلزات به سرمایهٔ در گردش که فقط بخش کوچکی از آن به واسطهٔ پوسیدگی از نسلی به نسل دیگر از دور خارج می‌شود، مبدل گشته است. این روند به‌مثابه‌ی فرهنگ عمومی زیست محیطی اثرات مهمی را با خود به همراه آورده است، زیرا نقش معادن را تحلیل برده و اهمیت مشاغل مربوط به استخراج را در اقتصاد عمومی کاهش داده است. با تثبیت جمعیت یک کشور، وجوه سرمایه‌ای مواد معدنی–مگر آنکه به نواحی خارج انتقال یافته یا به‌واسطهٔ افزایش ناگهانی در تقاضا دچار دگرگونی شود–به نقطه‌ای خواهد رسید که دیگر افزایش استخراج معادن، مگر به اندازه‌ای ناچیز ضرورت نخواهد داشت. امروزه این روند به‌واسطهٔ فلزکاری بسیار ظریف و تکنیک‌های ماشینی نظام *نو فنی*، با محاسبات بسیار دقیق، اجتناب از احجام بزرگ، و استفاده از دیگر منابع منهای ذغال‌سنگ تشدید می‌شود.

و امّا دستاوردها: ذیل صنعت *پارینه‌فنی*، بهره‌برداری از معادن جدید و اسکان در نواحی معنی مشخصه‌ی پیشرفت بود. ذیل مجتمع *نو فنی*، عکس این امر یعنی تعطیلی معادن و تحلیل رفتن فرایند معدن‌کاوی نشانه‌ی پیشرفت به شمار می‌آید.

آنچه برای صنایع ذغال سنگ و راه آهن در رقابت با نفت اتفاق افتاد بزودی با منابع مصنوعی انرژی نظیر موتور خورشیدی، تکمیل منابع آبی موجود، برای نفت نیز تکرار خواهد شد. این پیشرفت فزاینده، عمدتاً نیازمند بهینه‌سازی روش‌های بهره‌برداری اقتصادی از ذخیره‌ی نیروی الکتریک است که تماماً بیانگر جابجایی یا جایگزینی انقلابی است. این تحولات بخشی حاصل گذار از انرژی غیرآلی به آلی، از بهره‌برداری مخرب از زمین و انرژی به بهره‌برداری حفاظتی است که مشخصه‌ی انتقال از دورهٔ *پارینه‌فنی* به *نو فنی*، و تا حدود زیادی انتقال از ایدئولوژی ماشینی صرف به ایدئولوژی بیوتکنیک می‌باشد، فنونی که بر فرهنگ زندگی متکی خواهد بود. غلات انرژی‌زای ویژه که به‌واسطهٔ کشاورزی جدید علمی پرورش می‌یابند، این دگرگونی را تشدید خواهند کرد. از طرف دیگر نبایست اثرات

روانشناختی این تحول را ناچیز شمرد زیرا راه اندازی معادن جدید، همراه با سودجوئی سبعانه، خطرات، غفلت از زندگی انسانی، بی‌تفاوتی نسبت به زیبائی و نظم، عواقبی را به بار خواهند آورد که به نواحی معدنی محدود نخواهند شد.

جنبش حفاظت محیط همچنانکه در *امریکا* بدین نام خوانده می‌شود، در ترفیع استفاده اقتصادی‌تر از مواد خام بسیار مفید بوده است. امّا در مجموع در ترغیب استفاده‌ی مناسب از منطقه بعنوان زیستگاه انسانی چندان کار آمد نبوده است. با این که صرفه‌جوئی در استفاده از مواد خام به جای تبدیل آن به تل زباله، آلودگی رودخانه‌ها و هوا، در انطباق با منافع صنایع قرار دارد، مالکیت خصوصی زمین، منطقه‌بندی نواحی برای بهره‌برداری منطبق با نیازها و منافع دائمی جوامع را دشوار ساخته است. اگر حفظ یک منبع منفرد مهم است حفاظت از یک منطقه به‌عنوان کّل اجتماعی و اقتصادی مهمتر می‌باشد. اگر مالکیت خصوصی زمین در تضاد با بهترین شیوه‌ی بهره‌برداری زمین بعنوان منبع انسانی قرار دارد، این نه زیست محیط بلکه اصل مالکیت خصوصی نامحدود است که می‌بایست قربانی شود.

زمین اینک همچو کسانی که بر روی آن زندگی می‌کنند "فروخته" می شود. فقط در تمدن سرمایه‌داری است که مردم باور می‌کنند زمین را می‌توان مورد خرید و فروش، تفکیک و انحصار و شبیه دیگر کالاها بورس‌بازی قرار داد. مالکیت فئودالی زمین چنین سبک سری را برنمی‌تافت: مالک فئودال کارگزار زمین بود، اجاره و حق‌الزحمه‌ی وی به‌وسیله‌ی سنت تعیین می‌شد: نزدیکترین سرف نسبت به بخش‌هایی از زمین دارای حقوقی بود و گرچه نمی‌توانست زمین را ترک کند، زمین نیز وی را رها نمی‌ساخت. آنچه در طرح سلیم بهره‌برداری از زمین مهم است، مالکیت فردی نیست. بلکه تامین حقوق اجاره‌داری می‌باشد که تداوم مصرف را امکانپذیر ساخته، بهینه‌سازی مستمر را تشویق و طیف گسترده‌ای از تلاشها را مجاز می‌شمارد. کنترل زمین در راستای منافع منطقه و شهر به‌عنوان

یک کلّ، مسئله‌ی حیاتی برای سیاستمداری مدرن است؛ مسئله‌ای که حتی ملّی کردن زمین در این راستا فقط گامی تبعی و فرعی به شمار می‌رود.

تاریخ تقسیم زمین‌های عمومی که ابتدا به‌وسیله‌ی حکومت *فدرال ایالات متحده* به تصویب رسید، نشان دهنده‌ی تضاد داخلی مالکیت فردی عرفی و اجاره‌داری دائمی است. مالکیت جائی‌که برای بهره‌برداری از زمین به سرمایه نیاز داشته باشد و یا در خشکسالی‌ها که کشاورز یا مالک زیر نفوذ وام‌دهنده قرار می‌گیرد، به نا امنی شدید منجر می‌شود. به نحوه‌ی که غیبت موقت رهن نیز این خطر را کاهش نمی‌دهد، افزایش مزرعه‌داری مبتنی بر اجاره در *ایالات متحده* یعنی مامن تمام عیار کشاورز مستقل آزاد، نشانه‌ی کاملی از ناامنی اقتصادی و اجتماعی است که به اشکال مسرفانه از مصرف منجر می‌شود.

امروزه، علی‌رغم رونق قانونی حفاظت از *"حقوق مالکیت"*. جامعه به شیوه‌های خاصی وارث باقیمانده‌ی املاک به شمار می‌رود بدین ترتیب که املاک بدون هیاهوی زیاد در قبال عدم پرداخت مالیات در یک دورهٔ معین تملک می‌شود و در اینجا به روشی منفعلانه منافع اجتماعی در زمین به رسمیت شناخته می‌شود. با این حال جامعه می‌بایست برای حفظ اجاره‌داری دائمی در شرایط معاصر و تامین مستاجر یا کارگر مستقل، برای پذیرش مسئولیتهای جدّی مالکیت آماده شود به نحوی که زمین می‌بایست به شکل فزاینده‌ای توسط جامعه مورد تملک قرار گرفته، و تحت قیومیت متناسب قدرتهای منطقه‌ای و شهری قرار گیرد.

جامعه به واسطهٔ مالکیت زمین، به‌طور اقتصادی نقش بی‌خاصیت مالکیت خصوصی (یعنی، اشراف یا دزدان دریایی) را جبران خواهد کرد و بدین ترتیب قادر خواهد شد رانت تمامی ارزشهایی که مستقیماً از سازمان اجتماعی استخراج می‌شد را گردآوری نماید. از آنجائی‌که جوامع منطقه‌ای، ارگانهای باثباتی در مقایسه با خانوارها و سازمانهای تجاری

هستند، می‌توانند اصلاح زمین‌هایی را که افراد انتظار سودی از آن را ندارند را بر عهده بگیرند، بدین ترتیب این نظام هنگامی‌که مصارف صنعتی و جمعیتی باثبات باشند ثبات را برای بهره‌دار به همراه می‌آورد و در هنگامه‌ی تغییر و تحول جمعیتی و ظهور مصارف جدید، جدایی مالکیت عمومی از تصرف زمین منعطف‌ترین نوع تعدیل را مجاز شمارده و در عین حال از مصیبت مالک و مدیریت غایب اجتناب می‌شود. مادامی‌که مالکیت فردی مقدس باشد مهمترین الزامات اجتماعی کنار گذاشته شده و حیاتی‌ترین طرحها تحریف می‌شوند و حتی ذیل قانون مشهور املاک، بدون پرداخت قیمت مورد تقاضای مالک، هیچ کاری نمی‌توان از پیش برد. بر مبنای مالکیت اشتراکی می‌توان زمین را به‌لحاظ کارکردی با توجه به نیازهای اجتماعی تقسیم نمود که در نتیجه برنامه‌ریزی قادر خواهد شد نه تنها با هوس‌های مالکین خصوصی، بلکه با ضروریات ثابت اجتماع سر و کار داشته باشد.

برنامه‌ریزی منطقه‌ای اساساً تلاشی برای کاربست دانش علمی و معیارهای ثابت قضاوت و ارزیابی مبتنی بر موازین عقلی در جهت بهره‌برداری از زمین می‌باشد که به شکلی عامدانه در فتح سرزمینهای خشک که به خاکروبه‌دان *امریکا* تبدیل شده‌اند نادیده گرفته شد، و مردم هزینهٔ گزافی را برای ارضای تقاضاهای سودجویان و مزرعه‌داران پرداختند. هیچ جامعه‌ای از عهده‌ی چنین جهالت‌هایی بر نمی‌آید زیرا کارکرد علوم کاهش اشتباهات پر هزینه و سرانجام حذف آنها است. بدون کنترل قاطع که با مالکیت جمعی در دستان مدیران مسئول عجین است و کار برای رفاه عامه، برنامه‌ریزی منطقه‌ای وظیفه‌ای محال به‌نظر می‌رسد که با چنین ملاحظاتی، خود را به تذکرات و گوشزدها، محدودیت‌های جزئی و ناقص و اشکال متنوع اعمال بازدارنده محدود نموده و در بهترین وجه، اینگونه برنامه‌ریزی به آنچه باید انجام شود پرداخته و دارای قدرت اندکی در اشراف بر اقدامات ایجابی است.

مالکیت اشتراکی زمین، تقسیم و نظارت بر زمین را در دستان قدرتهای منطقه‌ای و محلی مناسب که مناطق کشاورزی، مناطق معدنی و سکونتگاههای شهری را به تفصیل برنامه‌ریزی می‌کند قرار داده و همانها موقعیت پارکهای عمومی را تعیین می‌نمایند. بر این اساس تعدیل پایدار اجتماعی در خصوص تمامی بخشهای منطقه و تمامی انواع منابع و فعالیت‌ها صورتبندی می‌شود. مالکیت مشترک هدفی فی‌نفسه نیست، بلکه صرفاً ابزاری در راستای خلق نظامی از حفاظت و نگهداری زمین آنچنان‌که بایسته‌ی تمدنی پیشرفته است، می‌باشد. در حقیقت جائی‌که نظام مطلقه‌ی کنترل و مالکیت خصوصی حاکم است می‌توان بعضی کارها را به‌واسطهٔ آموزش و مقرارت عمومی انجام داد؛ امّا از طریق مراجع فعّال که نه تنها بر پیشنهادات صرف که بر اقداماتی قاطع و توانائی آینده‌نگری‌های بلند مدّت نیم قرنی و بیشتر، و استقراض وجوه مالی بر پایه‌ی همین برنامه‌های بلندمدت اتکا دارند، می‌توان و می‌بایست کارهای زیادی انجام داد. گام موثر به سمت نظام مالکیت اشتراکی مستلزم طرح کاربردی منطقه‌بندی زمین نظیر "مصونیت" نواحی روستایی *انگلستان* از تغییرات کاربری بدون مجوز دولتی و یا نظیر آنچه ذیل قدرت اداری بسیار زیاد *دکترشمیت*[1] با یک ارگان خاص برنامه‌ریزی در ناحیه *رور آلمان* قبل از ۱۹۹۳ اتفاق افتاد، می‌باشد. یک گام نه چندان کامل در این راستا یعنی ممنوعیت استفاده‌های نامناسب از زمین‌های ساحلی در *ویسکانزین* صورت گرفته است. همهٔ این موارد گامهای ابتدائی بوده و هیچ جامعه‌ی مبتنی بر عقلانیت نمی‌تواند از اجتماعی شدن هر چه بیشتر زمین و همزمان کنار گذاشتن سیاستهای تشدید مالکیت فردی برای دستاوردهای ناچیز اجتناب نماید.

نباید از مسئله‌ی اساسی طفره رفت زیرا تمدن معاصر مادامی‌که زمین در اختیار جامعه قرار نگیرد، که پیشتر از آن سلب شده است قادر نخواهد بود از انرژیها و عقل

---

۱ . Dr.Smith

جمعی در راستای منافع اعضای خود استفاده نماید. بازگشت مالکیت زمین به جامعه بالاخص در *ایالات متحده*، نظر به نبود امتیازات بسیار کهن اسکان و مالکیت، همچنین عناوین عتیق پیش از تاریخ مکتوب، مضافاً از آنجائی که بخش وسیعی از *قاره‌ی آمریکا* تا قرن نوزده زمین عمومی بود سهل و آسان می‌نماید. در *ایالات متحده* که شعایر سرمایه‌داری و اشتیاق کوته‌بینانه در مالکیت زمین از پس آینده‌نگری و عقلانیت برنیامد هنوز تمامی زمینهای عمومی در دست حکومت *فدرال*، به‌عنوان مایملک همیشگی کشور باقی مانده است.

آنچه که اینک مدّ نظر می باشد القای سیاست نامطلوب زمین است که تصرف دائمی زمین و امنیت اجاره‌داری را با مفهوم بی‌ربط مالکیت فردی خلط کرده است. در مقابل سیاست کارآمد بازگشت مالکیت زمین به جامعه و تضمین اجاره‌داری برای کسانی است که دورهٔ مشخصی را بر روی زمین به شکل اقتصادی کار کرده و مالیات اجتماعی‌شان را می‌پردازند. این سیاست را می‌توان به‌صورت تدریجی در پیش گرفت بدین ترتیب که شهرها زمین مورد نیاز برای توسعهٔ خود را خریداری و به‌صورت دائمی حفظ نمایند و این چیزی جزء مساعدت اجتناب‌ناپذیر به برنامه‌ریزی چهار بُعدی نیست. این روند را می‌توان با خرید زمین‌های کشاورزی حاشیه‌ای توسط دولت، نظیر *دولت محلی نیویورک*، به‌منظور تبدیل آنها به جنگل ، همچنین با احداث نواحی بزرگ تفریحی، نظیر *پارک ایالتی آدیرونداک* در *نیویورک* بسط داد. امّا برای آغاز برنامه‌ریزی منطقه‌ای در مقیاسی کلان، این سیاست می‌بایست در خصوص تمامی زمین‌ها اعمال شود؛ می‌توان امیدوار بود تا هنگامی‌که این سیاست بر برنامه‌ریزی اعمال شود فقط بخشی از دستاوردهای بالقوه در دسترس قرار خواهد گرفت.

معضلات مبتلابه روش تدریجی خرید زمین می‌بایست به شکلی اجتناب‌ناپذیر و سهل مرتفع شود. با گذار از زمین‌های بایر و همجوار زمین‌های کشاورزی به نواحی که ارزش زمین در نتیجه اسکان متراکم و بهینه‌سازی‌های گسترده شدیداً افزایش یافته امکان خرید در مقیاس کافی و مناسب تحلیل می‌رود. هیچ جامعه‌ای به آن اندازه ثروتمند نیست که زمین‌های خود را در کل به قیمت درخواستی مالکان باز خرید نماید، بدین ترتیب به استثنای *روسیه* [شوروی سابق] ، جائی‌که تحولات انقلابی در مالکیت به وقوع پیوست، مهمترین گامها در تبدیل زمین به خانهٔ دائمی و رضایت‌بخش انسان به‌وسیله‌ی طبقه‌ی ممتاز کوچک که به‌نوبه‌ی خود مستحضر به پشتیبانی گروه بسیاربزرگی که به اشتباه مالکیت انحصاری زمین را سمبلی از قدرت و استقلال می‌دانند، عقیم ماند. *امّا از آنجائی که برنامه‌ریزی منطقه‌ای نمی‌تواند صرفاً به مناطق عقب مانده محدود شود*؛ می‌بایست با این مسئله مقابله کرد و سیاست اجتماعی جدیدی از مالکیت اجاره‌داری را ذیل اشکالی از تلفیق امنیت فردی با منافع جمعی تدوین نمود که بر مقرارت عمومی گسترده و بنیادی جهت تبدیل مالک به قیم و پیشکار صرف مبتنی است. مالکیتی چنین محدود–گرچه در مرحله‌ی گذار–به‌هرحال به تحریک مخالفت مالکان که ملایم تر از مخالفت آنها با تملک و خلع ید آشکار و غرامت محدود نیست، منجر خواهد شد. از نظر من خلع ید به شکل نوعی پرداخت مقرری ارجحیت دارد–گرچه این امردر *ایالات متحده* مستلزم تفسیر اجتماعی از واژه‌ی روند ”حقوقی“ می‌باشد.

٦ : چشم‌انداز : منبع کشت و کار

جنبش حفاظت از محیط زیست که از مضحکه‌ی ضایعات و آلودگی نشات گرفت نوعی تاثیر منفی نیز به همراه داشته است: این جنبش در صدد دور نگهداشتن نواحی طبیعی

از تجاوز بوده و تلاش نموده است ضایعات را کاهش داده و از تخریب جلوگیری نماید. این در حالی است که وظیفه حال حاضر برنامه‌ریزی منطقه‌ای بسیار سازنده‌تر می‌باشد زیرا در صدد ارتقاء زمین به بالاترین درجه از کمال و استفاده‌ی مناسب–نه فقط حفظ ویژگی‌های ابتدایی، بلکه بسط دامنه باغستانها و کشت وکار در حومه می‌باشد–از آن است. *آلمستد* کار خود را به‌عنوان طراح پارک، با راهنمایی همسایگان مزرعه‌دارش در طراحی خانه و زمین آغاز کرد؛ اینک زمان آن فرا رسیده که طراحی پارک مجدداً به حومه، جائی که در قرن هیجدهم از آنجا نشأت گرفت رجعت نماید. منظرسازی و درختکاری بزرگراهها، نظیر نظام چشمگیر ناحیه *وست چستر* در *نیویورک*، نخستین گام به‌سمت اشکال بسیار عام باغداری، کشت کاری جمعی است. گسترش سریع جاده‌های شریانی و فضاهای تفریحی در پیرامون ما در شهرهای بزرگ *امریکا*، پیش درآمد تحولات عمیق می‌باشد.

شهرسازان در گذشته به انگشت گذاشتن بر برجسته‌ترین قوالب منظر تمایل داشتند، که میراث ناگزیر جنبش رمانتیک، که خود را به صُوَر "تماشایی و بدیع" نزدیک و از صور با قاعده و طراحی شده اجتناب می‌کرد، به شمار می‌آمد. هیچ جنبش رقیب برای کاربست انواع دیگر چشم‌انداز وجود نداشت تا آنها را در بالاترین درجه از حظ زیباشناختی مطرح سازد. بدین ترتیب در غالب بخش‌های *امریکا* شبکه‌ی اولیه کانالها از این قاعده [منظرسازی] طفره رفتند و به فاضلابهای رو باز مبدل شدند و یا به وضع فلاکتباری دچار آمدند و در نهایت همچنان‌که در *نیوجرسی*، با احداث آزادراهها از انظار پنهان ماندند. این نقیصه فقط مختص *امریکا* نبود، بلکه موارد مشابهی نیز در *هلند* به‌واسطهٔ آموزش احمقانه‌ی مهندسان قدیمی راه و ساختمان وجود داشت. آیا در آنجا نیز پیشنهاداتی برای پر کردن آبراهه‌های *آمستردام* به‌منظور ساختن بزرگراهها وجود نداشت؟ با قربانی ساختن سرعت و آلودگی صوتی، یکی از زیباترین محیطهای شهری به‌وسیلهٔ انسان خلق شد.

در صورتی‌که فرهنگ زیست محیطی عمیقاً به آگاهی ما وارد شده بود، ادراک زیباشناختی ما در اشکال زمین شناختی خیرکننده‌ای چون *گراند کانیون آریزونا* متوقف نمی‌شد، ما می‌باید توجه یکسانی به گوشه و کنار زمین داشته و ازکنار نواحی کمتر احساس برانگیز بی‌تفاوت نمی‌گذشتیم. گرچه آبراهه‌های قدیمی در غالب بخش‌های *امریکا* دیگر مورد استفاده قرار ندارند با این‌حال دارای امکانات عظیمی برای گذران اوقات فراغت می‌باشند: در حقیقت این آبراهه‌ها می‌بایست به ستون فقرات نظام پارکهای منطقه‌ای، شنا، قایق‌سواری، اسکی روی یخ، مسابقات قایق‌سواری روی یخ و یا حداقل ماهیگیری تبدیل شوند. تا آنجا که این آبراهه‌ها از اقتصاد دورهٔ *نو فنی* دور نمانده باشند، می‌بایست به شکل سنجیده، همچنان‌که هم اینک به‌موازات رودخانه‌ی *دِلور* در *پنسیلوانیا* انجام می‌گیرد بازسازی شوند. بالاخص در مناطق هموارتر غرب میانه که فاقد نواحی تفرجگاهی طبیعی هستند می‌بایست نظامی از مسیل‌های با شکوه آبی، با کناره‌های پوشیده از چمن و درخت، با بیشه‌زارهای پراکنده برای پیک نیک و اردو برای کّل منطقه ساخته شده و زه‌کشهای طبیعی را پشتیبانی و کامل نماید که در این‌صورت دیگر نیازی به مسیلهای نیم مایلی پارکهای *باروکی* نیز نخواهیم داشت.

حفاظت از نواحی ساحلی به‌عنوان طبیعت بکر نیز به همین اندازه دارای اهمیت می‌باشد. گرچه ما مرهون عشق رمانتیک به کوههای بلند و جنگلهای اسرارآمیز هستیم، انسان معاصر دیگر بخشهای طبیعت یعنی درختان کاج بی‌ثمر، علفزارهای استوایی، سواحل صخره‌ای، خلنگ‌زارها، دماغه‌های شنی، درخت هندی، سرخس، بلوط بوته‌ای، و درختچه‌های توت که خطوط کلی یک دماغه را نه چندان کمرنگتر از عظیم‌ترین کاجها مشخص ساخته و روح انسان را لمس می‌نمایند، جذاب می‌یابد. طبیعت اولیه‌ی اقیانوس به استثنای نقاطی که به‌وسیله‌ی مناطق همجوار و فضولات جمعیت انسانی آلوده شده است،

کمتر ضایع شده است. احیای مجدد طبیعت بکر سواحل به عنصری مهم در برنامه‌های کامل و معقول برنامه‌ریزی منطقه‌ای تبدیل شده است: جنوب *انگلستان* به همان اندازهٔ جزیره‌ی لانگ نیازمند احیای سواحل می باشد، حفاظت از *اورگلدز*[1] در *فلورایدا*، جنگل و خلنگ‌زارهای *مارتاس واین یارد*[2] نشانه‌های مطلوبی از این امر هستند. همینطور تاسیس [موسسه‌ی] *"سواحل ملی دماغه‌ها تراس"*[3] به‌وسیله‌ی *گنگره‌ی امریکا* در سال ۱۹۳۷م. پیشینه‌ی با اهمیتی را در قلمرو ملی بر جای گذاشته است.

تمامی اقسام محیط دارای کشش خاص برای انسان، ظرفیت‌های خاص اقتصادی–بالاتر از همه، کاربردهای خاص به‌عنوان بوم اجتماعی–می‌باشد. چشم‌اندازهای زیر کشت دشت‌های با مراتع تُنک، مرز نماها و تعاریف انسانی‌اش، رودخانه‌های پر پیچ و خم، و نکات مکث دریاچه‌ها و مردابهایش، به همان اندازهٔ دره‌های عمیق *تیرول*[4]، جائی‌که خورشید زودتر از ساعت یازده صبح بر ستیغ‌های یخزده آن نمی‌تابد روحبخش هستند. در محیط اجتماعی، دغدغه‌های اصلی انسان می‌بایست برداشتن گامهای آرام و تاثیر گذاری بسیار اندک باشد، بخشی از ارزش محیط طبیعی در حفظ تباین بی‌حد با سکونتگاههای نزدیک نهفته است. در جنگلهای کوهستانی آدمی می‌تواند زنجیره‌ای از کابین‌ها را تعبیه نموده و از خود ردپایی برجای بگذارد، امّا در صورتی که مفهوم دقیقی از دامنه امکانات مکان داشته باشد، نخواهد توانست هتل‌ها، کاروانهای موتوری، بزرگراههای اصلی و یا دیگر عناصر تمّدن را به این نواحی گسیل دارد. در صورتی‌که فرهنگ معاصر ما با همهٔ منابع و ثروتهایش، نتواند از عهده حفظ مواهب این قطعات بکر برآید واقعاً فقیر است.

---

۱ . Everglades

۲ . Marthas Vineyard

۳ . Cape Hatteras National Seashore

۴ .Tyrol(م.) منطقه‌ای در غرب اتریش و شمال ایتالیا

در حالیکه طی قرن هیجدهم *اروپای غربی* مفهوم خود از امکانات مکان را تدقیق نمود و پاره‌ای از حظهایی را که *چینیان* فرهیخته مدتها قبل شناخته بودند را کشف کرد، با این‌حال جنبش های حاد و خطرناکی از دیگر جهت به چشم می‌خورد، پیشگامان شهری وروستائی *اروپا* که غالباً بخشی از احساسات شهودی خود نسبت به محیط را که پیشتر به‌واسطهٔ جبر در عادات اولیه حفظ کرده بودند از دست دادند و به‌جای تعاون با طبیعت در سرزمینهای جدید، طبیعت را در اشتیاق برگشت سریع منافع غارت کردند و در تک‌تک اعمال تجاوز کارانه‌شان بهترین مواهب آن را نابود، و امکان تعامل دائمی با آن را از دست دادند و بدین ترتیب طنز سترگ افتخار آدمی یعنی "فتح طبیعت" در قرن نوزدهم شکل گرفت.

تجاوز به طبیعت اشکال مختلقی به‌خود گرفت که احداث خط آهن تسمه‌ای به نقاط غیر قابل دسترس رشته کوه آلپ که شکوه و جلالش ارزیابی کاملی از توان آدمی در برابر مشکلات نفوذ به ارتفاعات را ایجاب می‌نماید، اولین آنها بود. یکی از آخرین حلقه‌ی این تجاوزات در *ایالات متحده*، نفوذ جاده‌های موتوری به قلب حیات وحش وتمرکز جمعیت‌های شهری در تالارهای بزرگ تفریحی، زمینهای ورزش و هتل‌هاست که در دروازه‌های ورودی مادر شهرها جای گرفته‌اند. در شرق *ایالات متحده*، جاده‌های موصوف به خط افق به‌موزرات ستیغ رشته *کوه آپالاچین* هزینه‌های گزاف را با هرزگی کامل تیپ خاص و بهره‌گیری از طبیعت کوهستان به هم می‌آمیزد.

این شکل از بی‌حرمتی، به‌واسطه‌ای در دسترس قرار دادن طبیعت، تمامی چیزهای ارزشمند را از محظوظات آنهائی‌که در پی انزوا و تنهایی و مفهوم تازه‌ای از دوران کهن هستند را می‌زداید. اهمیت این نیازهای روحی با اوجگیری تمدن شدت یافته و با خصومتهای ناپخته با طبیعت از بین نمی‌روند: این نیازها به منزله‌ی تعدیل اجتناب‌ناپذیر

تنش‌های زندگی ماشینی و مجازاتهای جمعی اجباری و مشتقات و ازدحام و شلوغی مبتلابه زندگی معاصر است. آدمی نبایست صرفاً دارای امتیاز گزینش محیط در تباین با آنچه زندگی روزمرهٔ او را در بر می‌گیرد باشد بلکه هر محیط می‌بایست کنترل گزینیشی خاص خود، یعنی انتخاب انسان مورد نظر خود را اعمال نماید.

مفهوم دمکراسی این نیست که تمامی انواع محیط می‌بایست به‌طور برابر در دسترس تمامی انسان‌ها قرار بگیرد، و یا تمامی قسمت‌های طبیعت برای اشغال متراکم، نظیر تالار کنسرت مادر شهرهای بزرگ. در دسترسی قرار گیرند. این‌گونه به ابتذال کشیدن فعالیت‌ها که بنا بر ماهیت خود محدود و منزوی هستند می‌توانند تفاوتهای طبیعی بوم را محو نموده و جهان را به تصویر منفرد مادر شهری تقلیل دهند. ماحصل این که آدمی می باید فقط به یک نوع زندگی خشنود بوده و تنها یک نوع محیط، یعنی مادر شهر را که به مفهوم تباهی زمین‌شناختی و معنای انسانی است، بپذیرد.

همچو انحرافاتی از آئین طبیعت و اصول دمکراسی، که در جاده‌های خط افق و اقسام تجاوز ما در شهرها مشخص می‌شود در بهره‌برداری از غارهای بزرگ *ویرجینیا* به سطح نهایی و کمال دست می‌یابند. برای تسهیل دسترسی به این غارها از آسانسور استفاده می‌شود و به شکل مبالغه‌آمیزی با انواع رنگها که بر روی استالاکتیتها و استالاگمیتها به رقص در می‌آیند نورپردازی شده که شبیه رقص نور بر بدن رقاص می‌باشد. این "پیشرفتهای" ماشینی، تجربه‌ی گرانبهای تاریکی، کشف و شهود و خطر را که هرگز توسط کسی که یک غار طبیعی را کشف کرده باشد فراموش نمی‌شود به چیزهایی همتراز با منظره‌ای در"کنی آیلند"[1] مبدل می‌سازد. که همسنگ مناظر زیبای سهل‌الوصول و کمتر ساختگی شهری می‌باشد.

---

[1] Coney Island. ناحیه‌ای در بروکلین جنوبی در شهر نیویورک که ساحلی و تفریحگاهی است. (م.)

فرهنگی عاری از انسانهای شریف و ارزشهای زیباشناختی که چنین استثماری از طبیعت را تشویق می‌کند به وضوح راه به جائی نخواهد برد. با این حال از آنجائی‌که عنوان فرهنگ غیر متروپلیتن را یدک می‌کشد، فقط در مرحله‌ی نطفه‌ای است که برنامه‌ریزی منطقه‌ای می‌تواند ثمربخش واقع شود: برخی از بدترین دشمنان برنامه‌ریزی منطقه‌ای برای مدت طولانی آنهایی خواهند بود که از " طبیعت" در راستای اهداف متروپلیتن یعنی مشاغل سودمند، تبلیغات، ریخت و پاش برای تاسیسات عمومی و مهندسی پشتیبانی می‌نمایند.

در مجموع انسان نمی‌تواند به سطوح متعالی از حیات اقتصادی یا فرهنگی در محیطی نایل شود که منابعش را غارت و تخریب نموده است، حتی در صورتی‌که یک نظام اقتصادی در پی توازن میان دخل و خرج انرژی باشد، فرهنگ انسانی متقاضی درجه‌ی بیشتری از شناخت و مراقبت در استفاده از محیط، یعنی مفهوم اکید از ظرفیت مکان، و تعادل هر چه ظریف‌تر میان چشم‌انداز و شیوه‌های اشغال آدمی می‌باشد. در تبدیل جنگل به منطقه‌ی آلونک‌نشین در متروپلیتن، توحشی جدی‌تر از تبدیل یک منطقه‌ی متروپلیتن به جنگل یا دشت اولیه نهفته است. تمامی اقسام چشم‌اندازها دارای معنای خاص برای انسان متمدن هستند. ستاره‌شناسی. زمین‌شناسی، زیست‌شناسی، نقاشی منظر، و شعر، انسان را به گونه‌ای متفاوت از پیشینیانش رو در روی طبیعت قرار می‌دهد، این معنا دقیقاً ناشی از آن است که فرهنگ ما به چنان مرحله‌ای از توسعه رسیده است که دیگر نمی‌توانیم به مفاهیم پیش پا افتاده‌ی طبیعت که تا کنون خود خواهی شهری را ارضا کرده است قانع باشیم. ما تنوع بی‌حد و حصر طبیعت را به‌شکل بی‌سابقه‌ای تحسین، آرزو می‌کنیم منابع و سلامت آن به منتهی درجه حفظ شود. تمایز ظریف میان بخش‌های مختلف زیستگاه انسانی به معنای استفاده از طیف وسیع منابع طبیعی توسط انسان می‌باشد.

وظیفهٔ برنامه‌ریزی منطقه‌ای، تا جائی که به زمین و شهرها مربوط می‌شود، آماده ساختن منطقه برای حفظ غنی‌ترین نوع فرهنگ وکاملترین دور حیات انسانی جهت تمهید ماواء برای انواع کاراکترها و خُلق و خوی انسانی و خَلق و حفظ حوزه‌های عینی کنش و واکنش به نیازهای ذهنی آدمی است. دقیقاً آن دسته از انسانها که معنا و مفهوم مکانیزاسیون، استاندارد و تعمیم را شناخته‌اند، می‌بایست نسبت به تدارک مکانی همسنگ برای رشته فعالیت‌های مکّمل-فعالیت‌های بدون نقشه، متّلون، خود انگیخته و طبیعی در تقابل با فعالیت‌های انسانی و تنهایی در تقابل با جمع-گوش به زنگ باشند. سکونتگاهی که در تدارک زمینهٔ همیشگی برای ظهور موازین ارزشی و احساسی انسان‌ها که به ظرافت هر چه تمامتر درجه‌بندی شده است برنامه‌ریزی شود، پیش نیاز اصلی زندگی متعالی است. جائی‌که این مفهوم غایب است آدمی به سختی با جایگزین‌ها یا گرسنگی محض دست به گریبان خواهد بود.

۷ : منطقه‌ی اقتصادی

همان‌گونه که *بنتون مکای*[۱] خاطر نشان ساخت، سه نوع منطقه اقتصادی داریم، اولین این مناطق عمدتاً خود کفا و در توازن اقتصادی قرار دارند. امروزه مناطق انگشت شماری همچو توازنی را در سادگی اولیه و بدیع از خود بروز می‌دهند زیرا نیازها و فنون، مجموعه‌ی کاملی از عوامل پیچیده را به منصه‌ی ظهور رسانده‌اند.

منطقه نوع دوّم، منطقه‌ای کاملاً تخصصی است به نحوی که بخشی از زمین، بدون توجه به تنوع بالقوه‌اش، به تولید مجموعه‌ی محدودی از کالاها اختصاص یافته است. مناطق معدنی، بالاخص در نواحی که طی قرون هیجدهم و نوزدهم توسعه یافتند، مثال‌هایی

---

۱ . Benton Mackaye

از چنین واحدهای تک ساحتی به شمار می‌آیند. در ایجاد هر نوع تعادل انسانی در این مناطق می‌بایست صادرات محصولات خاص به‌واسطهٔ تنوع گستردهٔ واردات متوازن شود که تا حدودی ضعف محیطی را خنثی سازد. در این مناطق آن فعالیتها، مهارتها و تجارب که حاصل بهره‌برداری‌های متفاوت از منطقه می‌باشد مشهود نیست. این نقصان، ذیل اقتصادسرمایه‌داری مشهودتر است زیرا تنها بخشی از جمعیت این نواحی، در آمد کافی برای دست یافتن به عناصر ضرور یک فرهنگ تمام عیار را تحصیل می‌نمایند. هنگامی‌که شاخه‌ی صنعتی خاصی نظیر برخی کارخانه‌های نساجی در *نیوانگلند*، و معادن ذغال در *دورهام* و *ولز انگلستان* از این مناطق "بیرون رانده می‌شوند"، جمعیت مستقر در آنها استاندارد می‌شود.

نوع سوم از منطقه اقتصادی، جائی است که معمولاً با فرهنگ پیشرفته مشخص میشود؛ این منطقه تا حدودی خودکفا و تخصصی است. این منطقه در محدوده‌ی خود طیف متنوع و فراگیری از منابع را در برمی‌گیرد؛ و جدای از محصولات تخصصی و مهارتهای منحصر بفردش، از دیگر مناطق، عناصر مورد نیاز فرهنگ انسانی چند ساحتی را جذب می‌نماید. مناطق کشاورزی به نوع اوّل توازن گرایش دارند؛ این مناطق نیازمندیهای خود را محدود ساخته و بدون بسیاری از محصولات کمیاب سر می‌کنند. صنایع تخصصی به نوع دوّم مناطق گرایش دارند: دستاوردهای این مناطق با متخصصان تک ساحتی که سرانجام تسلط بر ذهن را به جهت فقر زندگی و اندیشهٔ خارج از قلمرو تخصصی از کف می‌دهد متناظر می‌باشد. مناطق فرهنگی نیازمند نوع سومی از لایه‌های اقتصادی هستند.

طی قرن نوزدهم، تمایل به توازن اقتصادی و تنوع در یک منطقه مشخص، به‌وسیله‌ی مکاتب اقتصادی عامه‌پسند، تحقیر شد. این تمایل بر پایه‌ی بهره‌برداری *انگستان* از صنایع *پارینه‌فنی* بر این باور بود که توازن مورد نظر فقط در گستره سیاره‌ی زمین،

به‌واسطهٔ تقسیم بین‌المللی کار امکانپذیر می‌باشد؛ این باور بر فرض تسلط دائمی *انگلستان* در بهره‌برداری از ذغال سنگ ونیروی بخار برای تولید انبوه محصولات نساجی، قاشق و چنگال، سفالگری، و دیگر کالاهای ساخت ماشین متکی بود، تصور میشد بقیه‌ی جهان به وظیفه معمولی تامین برخی از مواد خام و مصرف محصولات در قبال مازاد کشاورزی قانع باشد. در این سناریو منطقه به مثابه صحنه‌ی فعالیتها جایگاهی نداشت و تنها ظرفیت‌های نامتوازن آن برای تولید تخصّصی اهمیت داشت.

در اینجا نیازی نیست که به کاستی‌های این نظام یکسونگر بپردازیم. کافی است بگوئیم این نظام منطقه را به‌عنوان یک کلّ، نظیر معدن مد نظر قرار می‌دهد که می‌بایست از آن پاره‌ای مواد استخراج و حیات ناپخته‌ی یکسونگر، و یکنواخت اجتماعی در مراکز عمدهٔ صنعتی و روستاهای کارخانه‌ای‌اش تولید شود. با صادرات ماشین آلات و دانش فنی به دیگر کشورها، این دیگر به زمان مربوط می‌شد که هر ایالت یا منطقه بتواند کنترل خود بر فرایند خاصی از تولید ماشینی را اعمال نماید. این حقیقت که صنعتی شدن جنبه‌ی جهانی بخود خواهد گرفت. نتیجهٔ بسط و تکامل پروژه‌ی اقتصاددانان *منچستر* ذیل تخصص بین‌المللی برای بازار جهانی واحد اخذ شده است. مناطق بلافاصله پس از آنکه به مثابه منبع خاص مد نظر قرار گیرند به مراکز تولیدی مبدل می‌شوند. در *امریکا*، ایالتهای جنوبی نه تنها پنبه تولید می‌کنند بلکه آنرا به پارچه نیز مبدل می‌سازند؛ در حالی‌که صنایع کفش که زمانی در *بروکتن* و *لین* متمرکز بودند اینک مراکز مستقلی را در غرب میانه، نزدیک منابع عرضه و بازارهای محلی ایجاد کرده‌اند. در صورتی‌که این روند همچنان ادامه یابد، توازن جمعیت نیز می‌بایست دگرگون شود بدین ترتیب که با ترویج طیفی از مشاغل در محدوده‌ی هر منطقه‌ی مشخص، و مناطقی که تا کنون تحت تسلط کشاورزی قرار داشتند این روند به صنایع ماشینی و جوامع شهری، نوعی هم ارزی در اقتصاد منطقه‌ای خواهد بخشید.

مدیریت مالی متروپلیتن با تلاش در زمنیه‌ی قبولاندن برچسب‌ها و علائم تجاری ملّی و محدود کردن مصرف به محصولاتی که در عرصه‌ی ملّی تبلیغ می‌شوند و تحت تسلط سرمایه‌گذاران و بانکداران متروپلیتن قرار دارند به‌طور طبیعی از در مخالفت با تمرکززدایی منطقه‌ای در می‌آیند، با این هدف، مدیریت مالی متروپلیتن کارخانه‌های محلی را خریداری وآنها را در سازمانهای تحت تسلط بوروکراسی متمرکز ادغام می‌نمایند. در نهایت نیروهای مخالف استقرار چنین کنترل‌های گسترده وادار به عکس‌العمل می‌شوند اعتراض تّجار محلی در برابر استقرار فروشگاههای زنجیره‌ای در *ایالات متحده* در *قوانین ایالتی* ثبت شده است: علی‌رغم محدودیت نسنجیده، [در مقابل گسترش این فروشگاهها] نیاز به الگوی متفاوتی از نظارت و فعالیت همچنان ضروری بنظر می‌رسد.

تمرکز فزاینده‌ی امور مالی *متروپلیتن*، ابداع تکنیک‌هائی را برای مدیریت غیر متمرکز ضروری ساخته است: که این امر مسئولیت تصمیمات روزانه را به نقطۀ تولید انتقال خواهد داد. و در نتیجه محمل بسط خود مختاری بیشتر را که تخصص هر چه بیسشتر تولید نیز به همین سمت و سو تمایل دارد فراهم می‌سازد و بدین ترتیب در احداث یک کارخانه‌ی کامل به‌منظور تولید قطعه‌ای نظیر کاربراتور، باتری یا یاتاقان نیاز به تجمع کارخانه‌های فرعی در یک ناحیه‌ی کوچک متوقف شده، و در حسابرسی دقیق هزینه‌ها به‌وسیله‌ی مدیریت مالی متروپلیتن، ضرورت کاهش هزینه‌های بالا سری آشکار می‌شود: این کاهش نه تنها در هزینه‌های اداری، بلکه در زمینۀ اجاره، مالیات‌ها و هزینه‌های حمل و نقل اجتناب‌ناپذیر شده است. تمامی این جریانات بر علیه تمرکز یکسویه‌ی صنعت در تعداد انگشت شماری از نواحی صنعتی و در راستای تمرکز زدایی منطقه‌ای و تنوع منطقه‌ای اشتغال عمل می‌نماید.

تا حال حاضر، قوانین مالی علیه بهره‌برداری عقلانی از منابع و چیدمان منطقه‌ای صنایع و شهرها عمل نموده است. مقادیر قابل توجهی از انرژی در تلاش برای راه‌اندازی بازار"ملی" در مقابل معیارها و وابستگی‌های طبیعی منطقه‌ای توسط سازمانهای فروش، تبلیغات و رواج مُد به هدر می‌رود که می‌توان از آنها به‌شکلی مطلوب در افزایش قدرت خرید نیروی کار و کمک به سازماندهی مجدد ابزار اساسی تولید در طرحهای منطقه‌ای استفاده کرد، این ضایعات دارای هزینه‌هایی نه صرفاً پولی بلکه به‌شکل اختلال ذهنی و تخریب اجتماعی است. پرسش‌های چون چه چیز "اقتصادی" و چه چیز "سودمند" است به دو نظام فکری متفاوت تعلق دارد؛ به نحوی که "سودمندی" با بی‌تفاوتی به ارزش‌های اجتماعی و نیازهای مصرفی، تقریباً مولفه‌ی انحصاری الگوی اقتصادی منطقه می‌باشد.

پرفسور *جی. راسل اسمیت*، متخصص جغرافیای اقتصادی، موضوع مذکور را در قالبی که می‌آید مورد بحث قرار داده است. "احتمالا در خصوص تخصص منطقه‌ای تولیدات صنعتی، نظیر تخصص منطقه‌ای کشاورزی اغراق شده است. هم اینک شاهد بازسازی تولیدات صنعتی برای رفع نیازهای محلی هستیم که این حکم در مورد محصولات کشاورزی نیز صادق است. دو عامل نسبتاً جدید صنعتی یعنی توزیع گسترده‌ی نیروی برق در شهر، روستا و بخش مسکن و استاندارد سازی این فرایند را امکانپذیر ساخته‌اند، به نحوی که تولید بسیاری از مصنوعات کوچک در روستاهای کوچک، حتی در مزارع مُحقَق شده است. حمل و نقل مصالح خام و تولیدات از حمل ونقل مواد غذایی سهلتر شده است. این امر میتواند به جابجایی تولیدات از *بُستن*، *ورکستر*[1]، *دیترویت* یا *شیکاگو* به مزارع و روستاهایی در بخش تولید مواد غذایی ایالت *نیویورک*، *میشیگان*، *مَنی‌توبا*[2]، *ساسکچوان*[3]، یا

[1] هم نام شهری در بخش مرکزی ماساچوست و هم مرکز کانتی ورکستر شایر در غرب انگلستان. (م.) Worcester.
[2] استانی در بخش مرکزی کانادا. (م.)Manitoba.
[3] استانی در غرب کانادا. (م.) Saskatchewan.

دره‌های *کوههای راکی* شود... اینک در طلیعه‌ی عصری از باز توزیع محدود تولیدات صنعتی که دسترسی به محصولات غذایی، آب و هوا و تجارت از وضعیت مطلوب در آن برخوردار هستند قرار داریم.

کروپتکین ملاحظات و استنتاجات مشابهی را یکی نسل پیش ارائه کرد، چیزی‌که هنگام انتشار *"مزارع، کارخانه‌ها و کارگاهها"* ، پیش‌بینی جسورانه‌ای به شمار می‌آمد اکنون با تلاقی ابزار فنی منطقه‌گرایی اقتصادی و محرکهای اجتماعی جهت‌دهنده به آن به جنبش غیرقابل انکاری تبدیل شده است. دیگر جنبه‌ی نفوذ صنعت به بخش کشاورزی که به‌سرعت و به شکلی همسان ذیل سرمایه‌داری، جنبش تعاونی و سوسیالیسم اتفاق افتاده است، روستایی شدن صنایع می‌باشد.

امکان ایجاد مناطق متوازن اقتصادی بر عناصر جغرافیایی پایدار متکی است. این ثوابت به نوبه‌ی خود به‌وسیله‌ی ابداعات جدید و دستاوردهای جدید شناخت علمی تقویت شده است که به عوض ناهمخوانی، در راستای انسجام و یکپارچگی منطقه‌ای قرار دارد. بخش عمدهٔ این عناصر مطلوب از چیزی مشتق می‌شوند که من در کتاب *"تکنینک و تمدن"* از آنها به‌عنوان مجتمع *نو فنی* یاد کرده‌ام، نظامی از صنعت که بر مانور قدرت، استفاده از الکتریسته و طیفی از محرکهای اولیه، بر به‌کارگیری فلزات سبک و قیمتی، بر حداکثر کاربرد شناخت نظامند علمی در استفاده از منابع و سازمان کار، و در نهایت بر رشد فزایندی علوم اجتماعی و زیست‌شناختی حتی در چارچوب قلمروهایی که تا کنون به‌طور انحصاری به‌وسیلهٔ علوم فیزیکی و مکانیکی صرف اشغال می‌شد، متکی می‌باشد.

تاثیر حداقلی نظام *نو فنی* استحاله‌ی کشاورزی از صنایع عقب‌مانده به صنایع پیشرفته نبود، در حالی‌که نخستین پیشرفتهای فنی در کشاورزی از حلقه‌های پارینه‌فنی در ماشین‌آلات بر دانش زیست شناختی و شیمی متکی بوده که موجب افزایش مطلق محصول

در واحد سطح شده است. نخستین این پیشرفتها، کشف نقش کود و جایگزینی کشت غلات در حفظ خصوصیات مغذی خاک بود:در نتیجهٔ گرایش به جایگزینی کشاورزی تک محصولی،به‌واسطهٔ محصولات مختلط، شاهد پیشرفت چشمگیری طی قرن نو زدهم در کشاورزی بودیم. این امر نه به معنی بهره‌برداری محافظه‌کارانه از خاک بلکه به معنای تنوع بیشتر در تامین مواد غذایی محلی است.

طی نسل گذشته دامنه‌ی پیشرفته‌ها وسیعتر شده است و تجدید حیات خاک از طریق استعمال غلات مولد ـ نیتروژن، همین‌طور اصلاح گیاهان و نژاد حیوانی، پرورش گزنیشی گونه‌های مستعد رشد؛ بهره‌گیری از ضایعات شیمیایی برای تقویت خاک؛ و در نهایت تشدید بازدهی محصولات در زمان و در مکان، از طریق کشت گیاهان در قطعات آماده‌سازی شده، با ترکیب علمی غذای گیاهی، کنترل کامل نور و حرارت، و حذف حشرات مضر و آفتها امکانپذیر شده است. تمامی این پیشرفتها، به‌طرق مختلف، مزیت‌های کشاورزی در نواحی وسیعی را متعادل ساخته و محرک‌های تخصصی تک ساحتی را زایل کرده است.

کشاورزی مدرن منطق کاهش سطوح زیر کشت و تشدید روش کشت را ترویج می‌دهد. حتی در صورتی‌که محصولی به‌لحاظ اقتصادی با کشت مصنوعی هماهنگ نباشد، سطح لازم برای کشت آن محصول کاهش یافته و این سطوح به کشت درختان اختصاص یافته و باغداری به‌طور بالقوه افزایش می‌یابد. بنابراین الگوی کشاورزی که ابتدا به ساکن به‌وسیله *آلمانی‌ها* در قرن هفدهم بکار بسته شد، در اشکال جدیدی به مثابه‌ی بازگشت الگوی شهری قرن هفدهمی *آلمان* با تعدیلهایی باز خواهد گشت به‌نحوی که جهش اولیه به ژن غالب جدیدی مبدل خواهد شد.

دانش معاصر در خصوص رژیم غذایی با تاکید بر اهمیت غذاهای تازه و سبزیجات آبدار (و برگدار)، این روند در کشاورزی را تقویت می‌کند که تا حدودی نیز به کاهش سطوح سرانه‌ی اختصاص یافته به کشت گندم و ذرت در *ایالات متحده* شده است. به‌زودی تامین محلی میوه‌جات و سبزیجات تازه در تمام فصول سال به نشانه‌ی کشاورزی بیوتکنیک تبدیل خواهد شد: با گسترش استفاده از انرژی الکتریسته و کاهش سطوح اختصاص یافته به کشاورزی، دلیلی برای اینکه بخش عمدهٔ محصولات کشاورزی از نواحی محلی تامین نشود، وجود ندارد. بخش عمدهٔ ماشین‌آلات و تسهیلات مورد نیاز کشاورزی مدرن از خصلت جمعی برخوردار بوده و از انرژی الکتریسته به‌شکل فزاینده‌ای بهره‌برداری می‌کند، مضافاً برای استفاده هرچه کارآمدتر آن از این تسهیلات، نیازمند الگوی دقیقی از اسکان در چارچوب نواحی روستایی، و توزیع منطقه‌ای تمامی ابزارهای مدرن فرهنگ و تعاون می‌باشیم.

صحبت از نواحی کشاورزی، نواحی صنعتی، نواحی شهری به تقسیم کاری که به‌شکل فزاینده‌ای محتضر می‌نماید، ارجاع داده خواهد شد. نواحی روستایی صنایع را جذب، شیوه زندگی تعاونی را تشویق و شهرنشینی بیوتکنیک را ارتقا خواهند بخشید؛ این در حالی است که صنعت می‌بایست به‌خاطر ترفیع قابلیت زندگی، به‌دنبال پایگاه روستایی باشد. بنابراین تمامی هسته‌های روستایی، نه تنها به بخش رشد نیافته و در هم شکسته از متروپلیس‌های معمولی، بلکه به نطفه‌ی شهری مدرن مبدل خواهند شد.

۸: قدرت بعنوان عامل منطقه‌ساز

همان روندها در برابر فرا تخصص‌گرایی و فرا تمرکزگرایی در بخش صنعت هم دست به‌کار هستند. تخصص‌گرایی در چهار چوب کارخانه‌ی صنعتی، با هزینه سرمایه‌ای

فوق‌العاده زیاد برای ماشین‌هایی که در راستای یک هدف منفرد طراحی شدند، الگوی مرسوم صنایع موفق نساجیِ اوایل قرن نوزده را سرمشق خود قرار دادند که در ابتدا قابل کار بست در هر بخش از فرایند صنعتی بنظر می‌رسید. امّا تجربه و تحلیل طی نسل گذشته نشان داد چنین تخصص گرایی می‌تواند به مایهٔ دردسر تبدیل شود؛ در مقابل یک محصول که خطوط کلی آن نظیر بافت پارچه شدیداً ثابت باقی می‌ماند، دسته‌ای از محصولات دیگر وجود دارد که تغییرات بنیادی از سر گذرانده و در نتیجه حفظ ویژه‌گی قابلیت انعطاف و انطباق کارخانه‌ی صنعتی امری ضروری است. واحدهای کوچکتر با ظرفیت تولید متنوع و تطابق سریع، بسیار اقتصادی‌تر از واحدهای بزرگ هستند و مکرراً به‌واسطهٔ مدیر ناظر توجیه و تعدیل می‌شوند. در حالی‌که سازمانهای بزرگتر تلاش بیشتری را در عرصه‌ی نظارت و نظارت بر ناظر صرف می‌نمایند. تغییر پرهزینه‌ی کارخانه‌ی *فورد* هنگامی‌که مدل قدیمی تولید را کنار گذاشت و به تولید جدیدی از خودرو آغاز کرد نقطهٔ عطف برجسته‌ای بود زیرا مدیران کارخانه قوه‌ی تشخیص و تمیز خود را از دست نداده بودند.

اینگونه تمرکز زدایی توپوگرافیک عمدتاً به‌دلایل اقتصادی و غالباً مبتنی بر مبانی ضد اجتماعی یا دو پهلو، نظیر مورد صنایع ابریشم در فرار از تشکّل اتحادیه‌ای، یا در تلاش بهره‌برداری از استانداردهای پائین زندگی در میان کارگران، نظیر مورد کارخانه‌های پنبه در *جنوب* اتفاق افتاده است.

در هر حال، مولفه‌های جدید قدرت، ارتباطات و حمل و نقل در پی تاثیرگذاری بر صنعت و کشاورزی بوده و خدمات یکسانی را به شهر و روستا ارائه می‌نمایند، که این معنا نشان‌دهنده‌ی تمایزی دقیق میان نظام‌های *نو فنی* و *پارینه‌فنی* می‌باشد. ذیل شرایط مدرن، یک کارخانه‌ی تولید برق برای افزایش کارآئی عملیات یا بهره‌برداری از یک منبع بزرگ آبی می‌تواند همچنان غول پیکر باقی بماند: امّا انرژی را می‌توان با اتکاءبر شبکه‌ها و

سیستم‌های ارتباطی و برقی فواصل دور، در تعداد زیادی از مراکز تولید و در منطقه‌ای وسیع با بار متوازن و تعداد قلیلی نیروگاه خارج از مدار تولید کرد. دیگر رودخانه، معدن زغال و خط راه‌آهن، تنها ناحیه موثر و کارآمد تولید انرژی نیست، به‌عبارت دیگر، تولید نیرو دیگر نیازمند تمرکز مکانی، در یک کارخانه یا در منطقه‌ی تولیدی نمی‌باشد. بنابراین تمرکز تولید در یک کارخانه‌ی منفرد را می‌توان به‌وسیله‌ی برنامه، جدول زمانی و دیگر اشکال مدیریتی و هماهنگی فن شناختی بدست آورد. در حقیقت، به‌موازات ظریف‌تر شدن زمانبندی فرایند تولید اندازهٔ کارخانه‌ی کارآمد تحلیل می‌رود؛ زیرا بخشی از این حجم ناشی از وقفه‌هایی است که به انباشتگی در نقاط مختلف تمایل دارد.

این تنها انرژی نیست که امکان ظهور صنعت جدید و از این‌رو ساختار شهری اساساً متفاوتی را بوجود آورده است، بلکه در مورد سامانه‌های حمل و نقل و ارتباطات نیز صادق می‌باشد. خودرو، حمل و نقل را و ترانسفورماتور و موتور برق کاربرد انرژی برق را تمرکز زدایی نمود. به‌جای ترن، که صرفه‌جویی در آن با افزایش واگن‌ها امکانپذیر بود، پس از ۹۱۰ میلادی به استفاده از خودرو سواری، اتوبوس و کامیون روی آورده‌ایم، واحدهایی منفرد و بسیار قابل انعطاف که می‌توانند در جهت راحتی و سهولت، بدون اینکه در انتظار خودروهای دیگر باشد، حرکت و توقف نموده یا راهی بزرگراه شده و یا در راههای فرعی به حرکت خود ادامه دهند، و در عوض خطوط آهن، که به تمرکز در موازات شریانهای اصلی تمرکز داشت، و یا کم و بیش به مسیرهای هموار با شیب دو در صد یا کمتر محدود می‌شد؛ اتومبیل شخصی شبکه‌ی بزرگراهی جدید را به وجود آورد. بدین ترتیب، خودرو توانست به سرزمینهای دور از ساحل بسیار مؤثرتر و کارآتر از خط آهن نفوذ نماید؛ زیرا صرفه‌جویی در خطوط آهن به ظرفیت حداکثر خطوط و حمل و نقل محدود در مسیرهای اصلی وابسته بود. مضافاً، خودرو می‌تواند سطوح شیب‌دار را پشت سرگذارده و به نواحی

روستایی مرتفع که برای خط آهن امکانپذیر نبود نفوذ کند. همچنین خطوط ارتباطی موثر با فرودگاهها و هواپیما، پیشرفته‌ترین ابزار حمل و نقل سریع را فراهم سازد. کارآیی هواپیما تا کنون به‌مقدار زیادی در مراکز شلوغ متروپلیتن از آنجائی که سفر ده تا پانزده کیلومتری از فرودگاه به حومهٔ شهر زمان بیشتری از سفر هشتاد تا صد و پنجاه کیلومتری در آسمان را تلف می‌نماید، تقلیل یافته است.

خودرو به‌طور بالقوه مرزهایی جدیدی از سکونت‌گاههای انسانی را فتح کرده، همانطوری‌که هواپیما پست دیده‌بانی تمدن را تا قطبین گسترش داده است. برای نواحی کوهستانی که به سهولت در دسترس وسائط نقلیه موتوری قرار دارند آبشارها و رودخانه‌های جوان منبع جدید انرژی به‌شمار می‌روند؛ با استفاده از وسائط نقلیه موتوری و سیستم‌های برقابی، نواحی که تا کنون دورافتاده و بایر بودند اینک می‌توانند جوامع صنعتی کاملاً متوازنی را پشتیبانی نمایند. آب و هوای سالم نواحی مرتفع، با انواع میادین ورزشی، جنگل و رودخانه‌ها، آنها را در بسیاری از نقاط جهان به مراکز آرمانی برای زندگی در سراسر سال تبدیل کرده است. این مناطق که در قرن نوزدهم مراکز تفریح بورژواها به‌شمار می‌رفتند، در آینده احتمالا به جایگاه مطلوب زندگی طبقه کارگر ممتاز تبدیل خواهند شد. مناطق کوهستانی رشته *کوه آلپ* در *نروژ*، *فرانسه* و *سوئیس*، *درهٔ تنسی*، *درهٔ کلمبیا*، تماماً نتایج تمدن‌ساز و پر قدرتی را از اشکال جدید صنعتی، و انواع جدید تجهیزات انسانی که می‌توانند برای زندگی و کار مورد استفاده قرار گیرند، از خود به نمایش می‌گذارند. برای دستیابی به دستاوردهای ویژه‌ی سامانه‌های جدید حمل و نقل می‌بایست الگوی باز سکونتگاهها حفظ شود زیرا تراکم بیشتر به معنای کاهش کارآئی این سامانه است.

با ابزار جدید حمل ونقل و تولید انرژی به محض این که امتیازات خاص محلی در یک مرکز محدود، در یک نقطه متمرکز شد، می‌تواند به سراسر یک منطقه تسری یابد که

دیگر ذیل نظام متروپلیتن صرفاً نه بخش مرکزی که ناحیه‌ای به شعاع پانزده تا صد کیلومتر از مرکز را در بر می‌گیرد. تلگراف، تلفن، رادیو، دورنویس و تلوزیون در تکمیل این فرایند مجتمع نو فنی رونق بخشیده‌اند. تاثیر تمامی این ابزارها گسترش سطح فعالیت و به‌طور همزمان کاهش حرکت فیزیکی و اسکان همجوار می‌باشد. کارخانه‌ها یا ادارات که امروزه صدها کیلومتر از یکدیگر فاصله دارند در ارتباطی بسیار کاراتر از صد سال پیش که در دو کیلومتری یکدیگر بودند قرار دارند. بخش عمدهٔ تمرکز واحدهای اداری و صنعتی نشان‌دهنده‌ی آنست که هنوز وضعیت قرن گذشته برقرار می‌باشد. نکته‌ی مهم این که منطقه جغرافیایی به‌طور بالقوه به واحدی تبدیل شده است که متروپلیس در نظام اقتصادی گذشته تحت تسلط آن بود لهذا منطقه جغرافیایی نیازمند آنست که با دیدگاهی جدیدی نسبت به فرصت‌ها و شرایط زندگی، ادغام و در هم تنیده و هماهنگ شود. بدین ترتیب با بهره‌برداری کامل از منطقه به‌عنوان یک واحد اقتصادی، نیاز برای جابجایی‌های دوسویه و حمل ونقل پر هزینه کالاها کاهش خواهد یافت.

اینک که فرایندهای فنی پیشرفته با تمرکززدایی از تولید هماهنگ شده است می‌توان وسایل زندگی را تا حدود زیادی در تناسب با ویژگی‌های محیطی که نه تنها در هماهنگی با تولید، بلکه با معیارهای بالای مصرف و فعالیتهای خلاقانه‌ی شورانگیز قرار دارد، تولید کرد. ذیل نظام منطقه‌گرایی اقتصادی که صنایع به‌طور محلی به‌منظور تامین زندگی متوازن و متنوع جهت‌گیری کرده‌اند، خود نیز همچون میراث فرهنگی متنوع و چند رشته متوازن و متنوع شده و با چنین زندگی هماهنگ خواهند شد. تولید و مصرف فرامنطقه‌ای، به‌جای توقف در مرزهای ملّی، همانطور که در قرن نوزدهم به شکل فزاینده شاهد آن بودیم، در مجاری تجارت جهانی به گردش در خواهد آمد. این نظام برای کنترل موثر و به منظور ایجاد نوعی برابری میان نواحی پراکنده در دورهٔ طولانی و دشوار گذار مستلزم وجود دو

نظام پولی یکی نظام منطقه‌ای و دیگری نظام ارز خارجی است. تجارب کشورهای مختلف *اروپایی* پس از جنگ دوم جهانی بالاخص *اتحاد شوروی* و *آلمان نازی* نشان داد که در این راستا موانع اداری علی‌رغم جدی بودن، تعیین کننده نمی‌باشند.

تاکید می‌کنم، منطقه‌گرایی اقتصادی نمی‌تواند خودکفایی فرهنگی و اقتصادی را تواماً دنبال نماید، زیرا هیچ منطقه‌ای به‌قدر کافی غنی و متنوع نیست که تمامی عناصر تمدنی را تامین نماید، رویای خودکفایی صرفاً ترفند نظامی برای قرار دادن انسانها در وضعیتی مناسب جنگ می‌باشد. آماج منطقه‌گرائی، توسعهٔ هر چه بیشتر منابع محلی است، توسعه‌ای که موفقیت‌هایش صرفاً به منافع محدود مالی حاصله از تخصص‌گرایی موکول نمی‌باشد.

منطقه‌گرایی اقتصادی به معنی تمرکززدایی صرف صنعتی نیست، این روند از آغاز انقلاب *پارینه‌فنی* در صنایعی که در پی بهره‌برداری از زمین و نیروی کار ارزان نواحی روستایی بودند پنهان بوده است؛ و هنوز در بخش‌هایی [از جهان] به همین دلیل پیگیری می‌شود. نکته‌ی مهم این است که تمرکزگرایی و تمرکززدایی به لحاظ کیفی واژه‌هایی تهی به‌شمار رفته و صرفاً جهات حرکت را می‌نمایانند. سوال مبتلا به منطقه‌گرایی اینست که چه نوع زندگی، در چه نقطه خاص از یک منطقه، چنین حرکتهایی را به وجود می‌آورد. توسعهٔ پراکنده‌ی مزارعی که بر تولید معیشتی متکی بوده و به لحاظ اقتصادی به صنایع مبتنی بر بهره‌کشی شدید از نیروی کار متصل می‌باشند از مطلوبیت چندانی در قیاس با متراکم‌ترین نواحی متروپلیتن که در اشعال طبقه‌ی کارگر می‌باشد، برخوردار نیستند.

ذیل الگوی جدید، نه تنها تجزیه مراکز قدیمی، بلکه ایجاد مراکز جدید صنعتی و حیات مدنی ضروری بوده و با فعالیت‌ها و طرحهای جدید، شهرها و روستاهای قدیمی که بلحاظ مکانی مطلوب بوده و در هماهنگی با چنین نوسازی قرار دارند، مجدداً جان می‌گیرند. تاجائی‌که به واحد جدید اقتصادی و حیات فرهنگی به مثابه منطقه‌ای متوازن و نه

متروپلیتن بی‌سامان مربوط می‌شود، جنبش نوسازی در وهله‌ی نخست به تخلیه‌ی هر چه بیشتر بخش مرکزی و بازسازی زندگی در نواحی دور از ساحل [بخش‌های داخلی سرزمین، با توجه به اینکه متروپلیس‌های *امریکا* عمدتاً ساحلی هستند] از نقطه نظر متروپلیتن خواهد پرداخت.

توازن اقتصادی مفهومی نظری نیست زیرا در مراحل ابتدائی‌تر دورهٔ *نو فنی*، توازن اقتصادی عملاً وجود داشت، به نحوی که مشکلات حمل و نقل بین منطقه‌ای تکیه بر منابع بلافصل را برای جوامع محلی ضروری ساخته بود، و حمل و نقل صرفاً به کالاهای خارجی با حجم نسبتاً کوچک محدود می‌شد، مگر آنکه از طریق آب انتقال می‌یافتند.

طی دو قرنِ نخست ایجاد سکونتگاههای ساحلی در *امریکا*، منابع اقتصادی به‌شکل صرفه جویانه و منطقی مصرف می‌شدند، و صنایع و جوامع در وضعیتی متعادل قرار داشتند. از این بهره‌برداری متعادل حیات منطقه‌ای یکپارچه‌ای نشان گرفت که در سال ۱۸۵۰ در *نیویورک* و اندکی زودتر از آن احتمالاً در *نیوانگلند* به اوج خود رسید. معادن محلی، معدن سنگ، آبشارها، جنگل‌ها، دشت‌ها و باغات که به‌واسطهٔ نظامی ازکانال‌ها و راههای اصلی با یکدیگر ادغام شده بودند، پایه‌ی شکل گیری تعداد بیشماری از سکونتگاهها بودند که هیچ یک به استثنای *نیویورک* به شکل نامناسب رشد نکردند. دانشگاهها و دانشکده‌های کوچک در کنار تالارهای سخنرانی گسترش یافته و به نقاط گرهی رشد فرهنگی مبدل شدند. وضعیت مشابهی نیز طی سالهای اولیه‌ی دورهٔ *نو فنی* در *اروپا* پا گرفت که مبنای شکوفایی عمیق فرهنگی شد و در بسیاری از مناطق تا قرن نوزدهم ادامه یافت.

مسئله‌ی اصلی برای برنامه‌ریزی منطقه‌ای و مدیران، تحقق نوع مشابهی از توازن اقتصادی بر حسب صنایع مدرن و پیشرفته، زنجیره‌های تولیدی بسیار طویل، و نیازهای مصرفی متنوع امروز می‌باشد؛ زیرا زندگی خود کفای نظام ابتدائی کشاورزی دیگر به

استثنای فقر آشکار فرهنگی امکان‌پذیر نیست، هر چند برخی از کشاورزان نواحی جنوب *امریکا* مشتاقانه در رویای چنین زندگی به سر می‌برند با این حال منصف‌ترین آنها آگاهانه فرهنگ را صرفاً به علقه‌های ادبی و مهارتهای زبانی نظام قبل از جنگ *داخلی امریکا* محدود می‌کنند که این به معنای کف نفس پرهیزگارانه از میراث مدرن می‌باشد.

برای امکانپذیر ساختن برنامه‌ریزی اقتصادی، برنامه‌ریزی نمی‌تواند فقط به صنایع و خدمات محدود شود. هیچ ارزیابی و بازبینی هر قدر هم که در روشهای مقدماتی خود دقیق باشد، مادامی‌که مهمترین متغیرها خارج ازقلمرو صنعت خاص که برنامه تولید برای آن تدوین می‌شود قرار داشته باشد نمی‌تواند به نتایج مطمئن نایل شود. جریان انرژی، جریان تولید و جریان کالاها می‌بایست در مجاری مصارف انسانی جهت‌گیری نمایند که به معنای وجود ابزاری برای تعیین هنجارهای مصرف غذایی، پوشاک، پناهگاه، تفریح، آموزش و فرهنگ برای منطقه و دورهٔ معین در برخی نقاط می‌باشد. استانداردهای تنظیم شده برای تولید نبایست صرفاً شامل مصرف خصوصی بلکه امور عمومی مسکن و بزرگراهها، پارکها و باغات، شهرها و نهادهای مدنی و تمامی بافت‌های متصل که در نهایت یک منطقه ارگانیک را شکل می‌دهند–نیز باشد. صرفاً پس از آنکه کلّ، در مجموع طراحی شد می‌توان کارکردهای منفرد را با کارآئی هر چه تمامتر جهت داد. نبود چنین طرحهایی به منزلهٔ شکاف و گسستگی همیشگی میان نیروهای مولد و رضایت انسانی است، چرخ به‌سرعت می‌چرخد، امّا سنجاب در قفس خود اسیر است.

۱: منطقه‌گرایی و سیاست

احیاء و بازسازی منطقه به مثابه آثار سنجیده‌ی هنر جمعی، وظیفهٔ مهم سیاست برای نسل در حال ظهور است. این تلاش سوالات بنیادی جدیدی را، که امروزه دارای معنای کامل انسانی است، دربارهٔ رابطه‌ی همبسته‌ی انسانی در سراسر قلمروهای قومی، فرهنگی و عقیدتی مطرح می‌کند که از گذشته به ارث رسیده‌اند. به موازات وظایف جدید منطقه سازی[۱] که متضمن دگرگونی جمعیتی، مهاجرت به نواحی مناسبتر، و ساخت یا بازسازی تعداد زیادی مجتمع‌های شهری جدید است سیاست توسعهٔ منطقه‌ای نیزاهمیتی بنیادی می‌یابد. ما نه تنها می‌بایست منطقه را تعریف و توصیف نماییم، بلکه باید نواحی را از طریق تجربه‌ای آگاهانه به منظور همکاری بین منطقه‌ای و مرجعیت فرا منطقه‌ای طراحی نماییم. در جایگزینی کارکردهای دولت سلطه با کارکردهای دولت خدمت، می‌بایست ساختار سازمان‌های موجود را نیز دگرگون سازیم. این معنا مستلزم جسارت خلاقانه و نگرش اخلاقی است که چند و چون آن را می‌توان از ملاحظه‌ی شیوه‌های هماهنگی سیاسی که در گذشته‌ی متاخر بسط یافته است، کشف کرد.

فرایند اتحاد سیاسی در سراسر گیتی، در بی‌توجهی نسبتاً زیاد به واقعیت‌های جغرافیایی و اقتصادی صورت گرفته است. نتیجه این فرایند عدم پیدایش روابط هم مرکزی در میان نواحی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است به نحوی که همپوشانی، دوباره‌کاری، تعارض و فضاهای خالی، رابطه‌ی منطقه‌ای ما را مشخص می‌سازد. گرچه تصور می‌شود که حاکمیت دولت، تمامی این روابط را قطبی نماید امّا از آنجایی که تلاش می‌کند روابط را در

---

[۱]. Region-building

راستای منافع طبیعی‌ترین حامیان "اتحاد" دگرگون نماید، عملاً به افزایش آشفتگی منجر می‌شود. در کل می‌توان گفت اتحاد سیاسی به معنای منطقه‌گرایی است ، این قضاوت درمورد دولت‌های فدرال، نظیر *ایالات متحده‌ی امریکا* و دولت‌های یکپارچه، نظیر *فرانسه* نیز صادق است.

به موازات اوج قدرت حکومت‌های مرکزی و گسترش قلمرو آنها، قدرت شهرها و مناطق رو به افول گذارده است، این روند ابتدا در *فرانسه* و سپس در *آلمان* اتفاق افتاد و در نهایت هر دو دولت به چنان وضعیت آسیب‌شناختی رسیدند که منتقد *فرانسوی* آن را به سکته‌ی مغزی مرکز و فلج نواحی غیر مرکزی تشبیه کرد.

در ایجاد پوسته‌ی ظاهری وحدت سیاسی میان مناطق و جوامع مختلف، انگاره‌ی ملّت ایده‌ی مهمی است، واژه‌ای دو پهلو و متعارض که می‌بایست در مفهومی رازگونه به‌کار بسته شود، مفهومی که استفاده‌ی دلخواهانه‌ی طبقات حاکمه از آن را در هر لحظه تسهیل نماید. پاره‌ای مواقع زبان، برخی سرزمین سیاسی مشترک، نهادهای مشترک و مواقع همهٔ این موارد درکنار یکدیگر راهنما و کلید ملّیت هستند. با این حال، زبان مشترک *انگلیسی‌ها* و *امریکایی‌ها*، یا سرزمین مشترک، *آلمانی‌ها* و *چک‌ها* را در *چکسلواکی* [سابق] به ملت واحد مبدل نمی‌سازد، در نتیجه این مفهوم به هر معنای علمی بی‌ارزش می‌نماید. "ملّی‌گرایی" از منظر واقع‌گرایانه، تلاشی برای تبدیل قوانین، آیین و اعتقادات یک ملت یا شهر منفرد به تکلیفی برای احساسات متلون شماری دیگر مناطق است. این اتحاد از آن جایی که محصول حمایت‌های خودبه‌خودی و وابستگی‌های طبیعی نیست می‌بایست دائماً به‌واسطهٔ تلاش‌های سنجیده، یعنی القاء در مدارس، تبلیغ در مطبوعات، قوانین انقیادی و سرکوب زبان‌ها و لهجه‌های رقیب به واسطهٔ تمسخر و قیمومت، سرکوب مراسم و امتیازات اقلیت‌ها برقرار باقی بماند.

خوشبختانه دولت ملّی،هرگز به رویای قدرت متعال و همه جا حاضر نایل نیامده است. این آرزو فقط در زمان جنگ، هنگامی‌که مرزها بسته شده و حرکت انسان، کالا و ایده‌ها در قلمروی ملّی محدود شده و احساس ترس، سرکوب تمایزات را مجاز می‌سازد به عنوان الگوی آرمانی محقق می‌شود. تمامی دولت‌های ملی بزرگ و امپراطوری‌هائی که حول یک هسته‌ی ملّی شکل گرفته‌اند، اساساً دولت‌های جنگی هستند، سیاست این دولت‌ها جنگی و مشغله‌ی فراگیر طبقات حاکمه در آمادگی جمعی برای تهاجم مسلحانه تبلور می‌یابد. تصویر مضحک این تمایلات، ظهور دولت *ناسیونال ـ سوسیال آلمان* با اسطوره‌ی ابلهانه‌ی نژادی (که از اخلاف *ابراهیم* برگرفته است)، مذهب اُپرائی و کیش منشانه است که همگی بر جنگ متمرکز شده‌اند.

در مفهوم شناخته شدهٔ دولت ملّی تنها نوعی تناظر تصادفی میان ویژگی‌های اصلی دولت و بخش‌های مدیریت دولتی از یک سو و مولفه‌های منطقه‌ای از سوی دیگر وجود دارد و نیروهای رقیب، قلمروهای رقیب زیر نظام متمرکز حکومت سرکوب می‌شوند، شاهد این سرگذشت مراکز *ایالتی فرانسه* بین سال‌های ۱۹۰۰-۱۶۰۰م. و همچنین آن چه امروز در *آلمان* یعنی خاستگاه قدیمی آزادی شهری اتفاق می‌افتد، است. سرکوب ویژگی‌های منطقه‌ای در راستای منافع وحدت ملّی، به‌طور نظام‌مند توسط دولت‌های مدرن به اجرا گذاشته می‌شود؛ در این راستا، قدرت‌های مالی متروپلیتن شریک عناصر سیاسی هستند، زیرا آن‌ها در پی تحمیل معیارهای یکسان به منظور تضمین تسلط خود بر ”بازار ملی“ هستند.

هر چند که نیروهای سرکوبگر ملی‌گرایی در اواسط قرن نوزدهم ظاهراً به پیروزی بی‌قید و شرطی نایل آمدند امّا همواره با چالشی جدیدی مواجه می‌شدند. در سال ۱۸٤۵ میلادی *فلیبرگیست‌ها*[۱] برای اولین بار به منظور احیاء زبان و حیات مستقل فرهنگی **پرونس**[۱]

[۱] Felibrigistes . ساکنان جنوب شرقی فرانسه که به زبان رومیائی (زیر مجموعه‌ی زبان هند واروپائی) سخن می‌گفتند. (م.)

گرد هم آمدند، که نشان‌دهنده‌ی آغاز جنبش آگاهانه‌ی منطقه‌گرایی بود که به آرامی نضج یافت و سپس سرعت گرفت. *برتون‌ها* و *پرووِنس‌ها* در فرانسه، چک‌ها و *اسلاواک‌ها* در امپراطور قدیمی *اتریش ـ مجار*، *ایرلندی‌ها*، *ولزی‌ها* و *اسکاتلندی‌ها* در *بریتانیای کبیر*، *باسکی‌ها*[۲] *وکاتالان‌ها*[۳] در *اسپانیا*، *فلمینگ‌ها*[۴] و *والون‌ها*[۵] در *بلژیک* و گروههای شبیه آن‌ها همواره ادعای حیات مستقل منطقه‌ای داشته‌اند. اگر این جنبش در دورهٔ معاصر در *آلمان* پا نگرفت، از آن جهت بود که این کشور بیش از روی کارآمدن نازی‌ها نمونه برجسته‌ای از فدرالیسم تاریخی بود که به صورت ابتدایی الزامات استقلال فرهنگی و منطقه‌ای را تامین می‌کرد، این جنبش فقط نیازمند تعریف مجدد مناطق متشکله به عنوان بخشی از *پروس* بود تا *آلمان* را به عنوان مثال برجسته‌ی جهانی ازمنطقه‌گرایی فرهنگی و اقتصادی تبدیل کند.

نضج گروههای منطقه‌ای به پیدایش شبح از هم گسیختگی ملّی که توهم مهلکی برای دولت‌های غرقِ در جنگ بود، منتهی شد، در نتیجه نظامات آموزش ملّی تلاش کردند آگاهی منطقه‌ای را هر کجا که وجود داشت مضمحل سازند: تاریخ، تاریخ ملی است و کانون حوادث نه شهرهای محلی که پایتخت ملّی است. حتی فراتر از این، شیوه‌های زندگی متروپلیتن و تبلیغات آن که از طریق مجلات و روزنامه‌های رواج می‌یافتند در پی آن بودند که تمامیت جنبش خود مختاری منطقه‌ای را، اگر نه خائنانه، بلکه مزخرف جلوه دهند. بدین ترتیب حاکمیت‌ها از پذیرش منطقه‌گرایی در ساختار موجود سیاسی امتناع نموده و جنبش خودمختاری را با نافرمانی و عقب‌ماندگی مشتبه ساختند. منطقه‌گرایی با جدایی طلبی و فرقه‌گرایی عجین شده است، به نحوی که خود منطقه‌گرایان تاکید بسیاری زیادی بر تشکیل

---

۱ ناحیه‌ای در جنوب شرقی فرانسه. (م.)Provence.
۲ . Basque
۳ . Catalan
۴ . Fleming
۵ . Walloon

دولت‌های کوچک مستقل داشتند به این امید که معایب تمرکز بیش از اندازه و خرافات استقلال طلبانه‌ی آستینن‌ها[1] با افزایش فرصتهای ظهور خرده مستبدین بالاجبار تحلیل خواهد رفت.

ناظران روشنفکری چون *اگوست کمت*[۱] و اندکی بعد *لا پله*[۲] از همان آغاز جنبش منطقه‌گرا، نه تنها از آن استقبال کردند زیرا شرایط حد اعلا برای حیات سیاسی را ارضا می‌کرد بلکه *اگوست کنت* پیش‌بینی نمود که طی یک قرن یا بیشتر ۱۶۰ واحد منطقه‌ای در *اروپا* شکل خواهد گرفت. گرچه پیش‌بینی او به طور کامل محقق نشد، حقیقت این است که امروزه تعداد بیشتری دولت در مقایسه با اواسط قرن نوزدهم در *اروپا* وجود دارد؛ مهمتر این که تعداد بیشتری از زبان‌های ملی در قیاس با یک قرن پیش مشاهده می‌شود. وحدت سیاسی، جدای از واقعیت‌های منطقه‌ای، با موانع غیرمنتظره‌ای روبرو شده است و به نحوی که حتی ذیل سرهم بندی "وحدت ملی" تفاوت‌های بنیادی جغرافیایی، اقتصادی و واقعیت‌های فرهنگی آشکار است. نشانه‌ی بارز این نظام جدید، به رسمیت شناخته شدن اصول استقلال فرهنگی تحت حاکمیت *روسیه‌ی شوروری* در زمان *لنین* بود.

واقعیت این است که منطقه و جوامع واقعی با مرزها و الگوهای ایدئولوژیک دولت ملّی منطبق نیستند. دولت برای حصر یک منطقه‌ی یکپارچه با عناصر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دارای روابط متقارن مفهومی بسیار بزرگ و برای شمول بر کل جامعه‌ی بزرگی چون *اروپای‌غربی* یا *قاره‌ی امریکای‌شمالی*، که در نهایت می‌بایست به بخشی از نظام بزرگتر مدیریت جمعی مبدل شود، بسیار کوچک است. محدوده‌های کارکردی، نظیر خط آهن قاره‌ای یا صنعت فولاد، نمی‌تواند به طور موثر با مرزهای سرهم‌بندی شدۀ یک دولت

---

[1] Austin مرکز ایالت تگزاس در امریکا–

[۱] . Auguste Comte

[۲] .Frederic Laplay از اولین جامعه‌شناسان فرانسوی (۱۸۰۶-۱۸۸۲م)(م.)

منطبق شود زیرا روابط گسترده مستلزم چارچوب بزرگتری از نفوذ و مرجعیت، همچنین روابط بسیار نزدیک مستلزم حوزه‌ی ظریف‌تری از تلاش‌ها است. این امر در مورد هنر، مذهب و علم نیز صادق می‌باشد که بنابر ماهیت خود از دارائی‌های مشترک نه یک منطقه، ایالت یا دولت که یک جامعه‌ی تمام و کمال می‌باشد. هیچ راهی جزء سرکوب وحشیانه برای محدود کردن علائق یک محقق، ادیب یا عضو *کلیسای کاتولیک* در مرزهای دولت ملی وجود ندارد. علقه‌ها، کارکردها و فعل و انفعالات واقعی این مرزهای را در می‌نوریدند، این در حالی است که ارگان‌های موثر تمرکز نه دولت‌های ملی (که به معنای تفوق پایتخت ملی در عمل می‌باشد) که منطقه و شهر منطقه‌ای است. دوگانگی و تضاد علائق محلی برای تمامی عملکردهای عقلانی سیاسی، به معنای احداث خطوط *ماگنو*[۱] فرهنگی نیست.

یکی از نظریه پردازان برجسته‌ی سیاسی *آکسفورد* گفته است: از دلایل عمده برای رها ساختن قدرت سیاست، توانا ساختن جهان برای رجعت به گروه‌بندی سیاسی طبیعی است که به معنای گروه‌بندی سیاسی در نواحی و گروههای کوچک‌تر می‌باشد. *برنفورد*[۲] و *گدس* در کتاب *میراث اجتماعی ما* این وضعیت را به همان وضوح نظریه‌ی فوق تبیین کرده‌اند: "آیا چیزی در تمامیت نظریه و عمل سازمان مدرن دولت‌های متمرکز بزرگ با مگالاپلیس‌های رقیب‌شان اشتباه به نظر نمی‌آید؟ اگر طالب آن هستیم که در صلح و دوستی زمین را شخم زده و در امنیت کامل آن را درو کنیم نباید در پی شیوه‌ی بهتری از تنظیم زندگی انسانی خود برآئیم. اگر تک مرکزی به وضح غیرقابل تحمل و هفت مرکزی [هفت پایتخت بزرگ ملی] ناپایدار و غیر عملی به نظر می‌آید تمرکز زدایی به مثابه گزینه‌ی واقعی صلح و وحدت مجدد *اروپائی* به نظر نمی‌رسد؟"

---

[۱] خطوط *ماگنو*، خط مرزی آلمان و فرانسه که در زمان تصدی وزارت جنگ فرانسه توسط *ماگنو* قبل از جنگ جهانی دوّم احداث شد. Maginot (م.)

[۲] . Branford

واقعیت‌های اجتماعی به هیچ‌وجه با ادعاها، تقاضاها و بهانه‌های دولت سلطه که سیاست‌های آن به طور موقت فقط با سرنیزه کشور را به پیش می‌راند هم‌آوا نیست. اگر این واقعیتها، در آغاز دورهٔ *باروک* برای تمرکز قدرت مفید واقع شدند، امروزه نیز با وسایل حمل و نقل جهانی، مسافرت‌ها و ارتباطات، نظام جهانی تعامل از طریق کتاب، سینما و سیستم‌های صوتی که به مهم‌ترین فعالیت‌های جامعه چارچوبی از مرجعیت که دیگر نمی‌تواند به مناطق ملی محدود شود، مفید فایده خواهند بود.

از طرفی دولت در شکل سازمان یافته‌ی کنونی‌اش، به محو صمیمت و نزدیکی اجتماعات اولیه که بر پایه‌ی همکار فعال روزانه و تعامل رو در رو متکی هستند تمایل دارد، و از طرف دیگر به شکل بی‌رحمانه‌ای سازمان وکنترل فعالیت‌ها را در مقیاس قاره‌ای و در نهایت جهانی مختل می‌نماید. این معنا بر تقسیم منابع محدود، جابه‌جایی کالاها و انسان‌ها، مهاجرت افراد و خانواده‌ها، و بهره‌کشی از مناطق فرا ملی و بی‌ثبات اتکاء دارد. سیاست سلطه، همان‌طوری‌که در گذشته به‌وسیله‌ی *بریتانیای کبیر*، *فرانسه*، *روسیه* و *ایالات متحده* اعمال شد و امروزه به شکل شدیدتری توسط *ایتالیا*، *آلمان* و *ژاپن* پیگیری می‌شود صرفاً در راستای افزایش دامنه‌ی نواحی تخریب و تمدن زدایی شده، عمل می‌کند.

با این حال ناتوانی ما در تدبیر یک شبه‌ی ساختار مناسب برای تمدن، دلیلی برای یاس نیست زیرا بخش عمدهٔ نیروهایی که برای همکاری و پیوند انسانها وارد عمل شده‌اند نوپا و نیروهایی که بر علیه چنین تعاملی عمل می‌نمایند دیرپا بوده و عمیقاً در عادات نهادی و سازمان‌ها ریشه دارند. شکست ما در تدبیر فضایی برای تنفس در بحبوحه‌ی تلاش‌های ستیزه‌جویانه–اگر مورد جزیی و مشکوک قرن نوزدهم را از این امر مستثنی بدانیم–بخشی به جهت اینرسی نیروهای تاریخی است.

به موازات حفظ دولت‌های سلطه که سنت‌های استیلای سرزمینی و استثمار طبقاتی را جاودانه می‌سازند، تلاش گسترده برای نیل به ترتیبات بسیار مطلوب فرهنگ سازمانی، بیشتر به آن می‌ماند که حفاظت از خزانه‌ی عمومی را به دسته‌ای از سارقین کهنه‌کار سپرده باشیم. دامنه‌ی نظارت بر قلمروی سرزمینی، هم آن طور که در طرح اولیه‌ی *جامعه‌ی ملّل* تصریح شد نتوانست تضاد ذاتی دولت‌های عضو را به شکلی از تعاون که بر تحلیل قدرت و پرستیژ آنها دلالت داشت مبدل نماید.

این تلاش از همان ابتدا محکوم به شکست بود. زیرا ناظران کارکشته‌ای از مدت‌ها قبل در حدود سال‌های ۱۹۱۹م. زمینه‌های شکست اجتناب‌ناپذیر آن را پیش‌بینی کرده بودند، آن چه پس از آن سال‌ها اتفاق افتاد موید واقع‌گرایی تحلیل مقدماتی بود.

برای بازسازماندهی اجتماع سیاسی و اخلاقی کردن مجدد جامعه‌ی مدرن که می‌بایست در کنار یکدیگر عمل نمایند، فاصله‌ی کوتاه زمانی یک نسل، برا ی تحولات کارآمد بسیار کوتاه است. بنابراین قطع امید از نتایج تلاش‌های نسل گذشته، حداقل یکی دو قرن زود به نظر می‌رسد. همزمان، شناسایی واقعیت‌های اقتصادی و منطقه‌ای، که به واسطهٔ اسطوره‌گرایی دولت ملی با طرح‌های خود خواهانه، پیروزی‌ها، سلطه و ادعاهای جنگی مورد چشم‌پوشی قرار گرفته است دارای اهمیت شایانی است.

هیچ تلاشی برای بهینه‌سازی ساختار اجتماعات و شهرها، بدون تعریف مجدد نواحی بر معنای وحدت سرزمینی در انطباق با واقعیت‌های ملموس اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی قرین موفقیت موفق نخواهد بود. همین‌طور هیچ‌گونه تحول موثر در واحد منطقه‌ای بر مبنای موقعیت‌های گذشته‌ی تاریخی عملی نیست. آن چه می‌تواند در این راستا موثر واقع شود نه ساختار گذشته، که ساختار در حال ظهور است ساختاری که نه فقط بر ثبات جغرافیایی، بلکه بر متغییرهای اجتماعی که از نسلی به نسل دیگر باز تعریف و

طرح‌ریزی می‌شود متکی هستند. آنچه در مخیله‌ی ما می‌گذرد تدوین و طراحی نظام حکومت فدرال است که بر یکپارچگی فزاینده‌ی منطقه با منطقه، ایالت با ایالت و قاره با قاره مبتنی است که تمامی آن‌ها از انعطاف کافی برای تطبیق با تحولات مستمر در زندگی محلی و فرا منطقه‌ای برخوردار خواهند بود و بلافاصله به کارآمدتر ساختن کارکردهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مرکز تمایل خواهند یافت که نبود آن کاستی اکید در نظام تعاونی امروز به شمار می‌رود.

از آن‌جایی که ثبات کاذب دولت ملی، از طریق جباریّت، ستم یا چشم‌پوشی محض از ویژگیهای محلی حاصل آمده است، می‌بایست ثبات پویای ملّی را جایگزین موقعیت تنش‌زا نموده و به نحوی آن را تعدیل نماییم که انباشت معضلات موجب بسیج بیمارگون تجاوز و خصومت نشود. این نظام فدرالی را می‌بایست بر اساس روح گزاره‌ی باشکوه *بلیک*[1]، یک قانون برای شیر و گاو ستم می‌باشد، به تصویر کشید.

اصل مهم دیگری که می‌باید در بازسازی مناطق تبلور یابد هنوز ناگفته باقی مانده است و آن نسبیت اجتماعی است. ذیل این مفهوم می بایست سیاست‌ها و خطی‌مشی‌ها تحولات عمیقی را که در کلیت تصویر جهان به‌وقوع پیوسته است مورد تایید قرار داده و بیان نمود. در قرون وسطا، آدمی خود را مرکز کیهان تلقی می‌کرد؛ و اروپاییان بر این باور بودند که موقعیتی مطلوب محوری را در میان تمدن‌های جهانی که به شکل یاس‌آوری عقب‌مانده بودند به خود اختصاص می‌دهند. این طرز تلقی به لحاظ سیاسی در ساختار سلسله مراتبی جامعه تبلور می‌یافت: هرم اجتماعی طبقات که در راس آن پایتخت قرار داشت. مفهومی *باروکی* زمان و مکان این تصویر را به تفصیل دگرگون ساخت؛ با این حال در چارچوب دولت‌های درحال نضج، ساختار سلسله مراتبی نظریه‌ی *قرون وسطا* را کاملاً

---

[1] W.Blak(.م) (۱۷۵۷-۱۸۲۷م) شاعر و نقاش و پیکرتراش انگلیس.

مندرج بود. دولت‌های *اروپایی* به لحاظ موقعیت محوری جانشین یکدیگر می‌شدند در حالی که در چارچوب ملّی، شهر مرکزی، قدرت وفرهنگ تمامی کشور را در خود متمرکز می‌ساخت.

تحت ظهور جهان جدید، این دیدگاهها، مندرس گشته و حفظ این نظام روابط به کاری عبث مبدل می‌شد. از منظر نسبیّت هیچ دولتی نمی‌تواند ادعای تسلط نموده و هیچ موقعیتی در اجتماع از جایگاه محوری برخوردار نیست. از این دیدگاه هر واحد و هر فعالیت، جدای از کوچکی و اهمیت ظاهری‌اش دارای اهمیتی فی‌نفسه برای کلیت جامعه می‌باشد. با توجه به نظام ارتباطات لحظه‌ای، هر مرکزی می‌تواند به واسطهٔ هدف یا کارکرد خاص به مرکز جهان مبدل شود، زیرا برای گونه‌ای خاص از عمل جراحی دیگر ضرورتی برای مراجعه به *نیویورک* احساس نمی‌شود بلکه می‌توان به شهر کوچک *روچستر* در ایالت *مینوسوتا* مراجعه کرد؛ هم چنین برای امور خاص فرهنگی می‌توان به جای دانشگاههای *لندن* در *پاریس*، عازم *آکسفورد* یا *پویترز*[۱] شد.

اقتدار تحت نظام در حال ظهور نسبیّت سیاسی، موضوعی نه در حیطه‌ی توان کارکردی و نه حجم یا امتیازهای فضایی شامل اندازه، موقعیت، قدرت مالی یا انحصار تمامی این خصائص که فی‌نفسه اهمیت یک شهر یا اجتماع را تعیین می‌کند، نیست. از آن جائی که ویژگی‌های فرهنگی غیر قابل قیاس هستند، به‌طور نسبی کشوهای کوچکی نظیر *بلژیک*، *هلند*، *دانمارک*، *سوئد* و *نروژ* بسیار بیش از کشورهای بزرگی چون *انگلستان* و *آلمان* به بسط زندگی معاصر کمک کرده‌اند.

---

[۱] شهری در غرب میانه‌ی فرانسه، که انگلیسی‌ها در جنگهای یکصد ساله، حوالی این شهر به سال ۱۳۵۶ میلادی به پیروزی رسیدند. (م.)Poiters.

[تصویر بالا] خانه‌ی ییلاقی طراحی توسط *فرانک لوید رایت*، به‌دنبال گرته‌برداری‌های زیبایی از معماری کلبه‌های بومی چوبی که به‌وسیلهٔ *اچ.اچ. ریچاردسن* در *نیوانگلند* ظهور یافتند، *رایت* در دههٔ نود قرن نوزدهم کار خود را بر بنیان تازه‌ای آغاز کرد. آثار وی یک قرن تجربه‌ی ساخت و ساز حومهٔ در وحدت باغ و خانه به اوج رسید. با کشف مجدد پنجره‌های نواری، کنار گذاشتن اشکال مهجور، تطبیق آزادانه‌ی خانه با ضروریات زندگی جدید و در تجسم مفهوم میهمان‌نوازی و رفاقت *غرب میانه‌ی امریکا*، مفهوم جدیدی از فضا، حذف دیوار حائل میان محیط درونی و بیرونی، و نیل به آزادی را بدون قربانی کردن نظم برجسته‌تر می‌ساخت. کار *رایت* پیشگام نظم جدید بود.

[عکس‌های ردیف دومّ] عناصر خانه‌ی *ژاپنی*. استعداد *ژاپنی‌ها* برای حذف حشو و زوائد، مفهوم زیبائی محض و دقائق زیباشناختی در چایخانه و مراسم صرف چای، فنون ساده چوب و کاغذ، از اواسط قرن نوزدهم به واسطه مطبوعات *ژاپنی* در ذهن غربیان جای گرفته بود. استفاده‌ی آن‌ها از پنجره و دیوار کشوئی، کنترل فضای درونی و بیرونی با این ابزار، بهره‌برداری ازدیوار–به عوض گنجه‌های کوچک–برای انبار و سایر تاسیسات دست مایه‌های پر معنایی را برای معمار غربی فراهم می‌آورد که می‌باید آن‌ها را به اشکال فنی مدرن ترجمه کرد، که تاوان ناچیز تمدّن برای سبوعیت خشک کاست نظامی *ژاپن* بشمار می‌آید.

[ردیف سومّ] طرح *تونی گارنیه*[۱] برای موسسه‌ی آفتاب درمانی: طرح پیشرفته‌ای برای درمان سل، که مقدمه‌ی طرح‌های *لکوربوزیه*[۲] و *کوبیست‌های*[۳] دههٔ بعد شد. دِین معماری مدرن به بیمارستان یعنی دیوارهای ممتد، درهای بدون حاشیه‌ی تزئینی، فضای تمیز وبی‌نقص

۱ . Tony Garnier

۲ . Le Corbusier

۳ . Cubist

درونی، که تا حدودی از بیمارستان *پُست ـ لیتسرین*[1] اقتباس شده است، آن‌طورکه شاید و باید مورد اذعان قرار نگرفته است. این مزایا امروزه غالباً در موسساتی که با انگاره‌ی کاذب "راحتی و خلوت" که دیگر نقطهٔ کافی بر خصائص التیام‌بخش نور، رنگ، نظم و آرامش بصری به شمار نمی‌رود، زایل می‌شود.

[ردیف پایین تصویر سمت چپ] آشپزخانه‌ی مدرن *امریکایی*: آزمایشگاه کاملاً نظام‌مند برای آماده کردن غذا، همچنین منسجم و کار آمد که مانع از بهره‌برداری به عنوان اتاق‌نشیمن شده و در عین حال محرک استفاده از فضای همجوار به جهت تناسب با مبلمان جدید به عنوان اتاق غذاخوری می گردد. اشکال مدرن از آشپزخانه و حمام، دو بخش عمدهٔ *زیست ـ فنی* مسکن مدرن، که از دیگر فرهنگ‌ها کاملاً متمایز هستند به مابقی بخش‌های خانه تسری یافتند. (عکس از موزه‌ی هنر معاصر)

[ردیف وسط تصویر سمت چپ] دفاتر جدید دیوانسالاری در *واشنگتن*، یادمانی از برنامه‌ریزی شهری غیر عقلانی و غیر منطقه‌ای، حیاط‌های بسته که نور خورشید را بدون بهره گرفتن از نسیم تابستانی به دام می‌اندازد و پنجره فدای عظمت و حجم کلاسیک شده و به اتلاف باورنکردنی منابع مالی در احداث ستون های رخوت آور سنگی که نور و هوا را حذف کرده‌اند منجر می شود. هیچ تعریف واضحی از کارکرد ساختمان یا موقعیت بخش‌هایش به چشم نمی‌خورد. این بنای یکپارچه الگویی استادانه برای بناهای تجاری در هر شهر را فراهم ساخته است: متأسفانه این ساختمان به جهت زیباشناختی در راستای نمایش تصویر منسوخ خیابانی عهد *باروک* ،که مشخصه‌ی نظام استبدادی است، سازمان داده شده. (عکس از اوینگ گالوی)

---

[1] . Post-Listerian صفتی برای دورهٔ متعاقب فعالیت‌های جوزف لیستر (۱۹۱۲-۱۸۲۷) جراح انگلیسی، اولین نفر در استفاده از مواد شیمیائی برای محو باکتری‌ها. (م.)

[ردیف پایین تصویر سمت راست] قفس نمایش میمون‌ها در باغ‌وحشهای مدرن: رجنت *پارک لندن*، دیوار مدور در شرایط مطلوب آب و هوایی به سمت آفتاب باز می‌شود و می‌توان آن را به‌طور کامل بست: بدین ترتیب این قفس با فصول و نیازهای حیاتی حیوانات محبوس انطباق می‌یابد.(عکس از موزه‌ی هنر معاصر)

[ردیف بالا تصویر سمت چپ] *کتابخانه‌ی عمومی نیویورک*. امکانات کارآمد به عنوان محلی برای جای دادن کتب، دست نوشته‌ها و محل کار محققان، نویسندگان و خوانندگان به طور اکید به واسطهٔ قربانی کردن فضا، راحتی و کارآئی در مقابل ویژگی یادمان و صلابت زایل شد. این کتابخانه محلی یک دهه پس از افتتاح، دچار ازدحام و خفگی شد. نور، هوا، فضا و سکوت–که بنابر گفته‌های *دام باتلر*[۱] تجملات *بندیکتی*[۲] هستند–تماماً فدای طرح کاملاً احمقانه شدند. (عکس از موزه‌ی هنر معاصر)

[ردیف وسط تصویر سمت راست] معبر فرعی در *سانی در ساید گاردنز*[۳] شهر *جزیره‌ی لانگ* با فضای سبز عمومی در مرکز *اف.ال.آکرمون معمار*[٤] طرح منتظم و جامع از نظم جدید: حیاط باز در جوار جاده یا خیابان مشخصه‌ی ساختار بلوک‌ها در *زیلن‌بو*[٥] می‌باشد. *سانی سایدگاردنز* با استفاده از ابتکارات فنی و اجتماعی، به تجربه‌ی طرح‌های *خانه‌سازی فدرال* دورهٔ جنگ ادامه داد. که شایستگی‌ها و نقاط قرن آن در طراحی منطقی واحدهای همسایگی و توسعهٔ محلات راه را برای جنبش *خانه‌سازی اجتماعی* در مقیاس کلان که به سال ۱۹۳۲ م. در *واشگتن* شروع شده بود، هموراه کرد. فروپاشی *سانی‌ساید گاردنز* در دورهٔ بحران اقتصادی، علی‌رغم نبود هر گونه خطای اساسی در طراحی، نشانه‌ای *اجتناب‌ناپذیر عدم امنیت مالکیت خصوصی مسکن*، حتی نوع غیر بورس بازانه‌ی آن بود که به‌وسیلهٔ تعاونی‌ها یا شرکت‌های با مسئولیت محدود، تحت ساختار مالی موجود ترویج می‌شد. مسکن با مالکیت عمومی تنها راه حل گریز از این وضعیت بود. (عکس از بی.جی.لوبشز)

---

۱ . Dom Butler
۲ .Benedictine فرقه ای مسیحی پیرو آئین بندیکت مقدس (م.)
۳ . Sunnyside Gardens
۴ . F.L.Ackermon , Architect
۵ .Zeinlenbau احتمالاً شهری در غرب پنسیلوانیا (م.)

[ردیف پائین تصویر سمت چپ] *کاخ شوراها* در مسکو، طرحی که عظمت باستانی‌اش یادآور *روسیه‌ی دورهٔ پطرکبیر* تا جمهوری *کارگران آزاد* مورد نظر *لنین* می‌باشد، همان تفکر مربوط به خطاهای پرفیس وافاده‌ی آسمان خراش‌های سوداگران *امریکایی* در این جا مشهود است. برای مشاهده‌ی تصویری متفاوت از **اتحادجماهیرشوروی** *سوسیالیستی* [سابق] به عکس ۲۷ رجوع نمائید.(عس از سوفوتو)

[ردیف پائین تصویر سمت راست] *آپارتمان‌های مربوط به اتحادیه کارگران جوراب بافی فیلادلفیا:* این آپارتمانها نه تنها نامد نظم جدید در زندگی و برنامه‌ریزی شهری است، بلکه نشانه‌ی اهمیت جنبش اتحادیه‌های کارگری و تعاونی‌ها در تمرکز تقاضای مسکن است.

این معنا به شکل منطقی در قانون اساسی اولیه‌ی *ایالات متحده*، بواسطهٔ اختصاص همان تعداد سناتور به جزیره‌ی کوچک کوچک رد کوچک و ایالت گسترده‌ی *پنسیلوانیا* به رسمیت شناخته شد. در دورهٔ *گوته*، *وایمار* استیلای فرهنگی مضاعفی در مقایسه با *برلین* متمرکز اعمال نمود: با توزیع مجدد قدرت مالی، سیاسی و علائق فرهنگی، که اینک در مرحله‌ی ابتدایی قرار دارد، اصل نسبیّت اجتماعی در الگوهای شهری و منطقه‌ای ادغام خواهد شد به نحوی که دیگر یک مرکز منفرد، امتیازات را انحصاری نکرده، یا فعالیت‌های خود را جایگزین تمامی مراکز نخواهد ساخت.

۲: فرایند منطقه‌ای شدن

ساختار منطقه‌ای و جهانی جامعه، به اندازه‌ای که هواداران تمرکز مالی و سیاسی می‌پندارند موهوم و پرت نیست. زیرا جریانات بین‌المللی چنان در جامعه‌ی مدرن ریشه دوانده‌اند که صرفاً با کوشش‌های عامدانه می‌توان آن‌ها را از ریشه برانداخت. سازمان‌های علمی و صنعتی جهان نظیر بنیادهای *راکفلر*[۱]، *گوگنهایم*[۲] و *کارنگی*[۳] بدون دخالت‌های مستمر دولت‌های موجود مرزهای ملّی را پشت سر خواهند گذاشت.

در واقع قبل از آن که جنگ جهانی اوّل گرایشات واپس‌گرایانه را بر انگیزد، اشکال سازمانی جدید که ذکر آنها رفت، موفق عمل کرده بودند. جهان قبل از سال ۱۹۱٤م. جایی بود که انسان می‌توانست بدون گذرنامه یا اجازه‌ی مخصوص درکشورهای متمدن که هواداری از جامعه‌ی *اروپائی* در مراکز جهانی، جایگزین محدودیت‌های کوته فکرانه‌ی ملی‌گرایی می‌شد، سفر نماید. هم این‌طور، الگوی منطقه‌ای زندگی بیش از پیش

---

۱. Rocke Feller

۲. Guggenheim

۳. Garnegie

همسانی‌های خود خواسته یا تحمیلی ملّی را عقب می‌راند. منطقه‌گرایی و جهانی شدن بر خلاف اشکال سنتی دولت‌گرایی ستیزه‌جو به عوض مقابله با فرهنگ مدرن، علی‌رغم ویژه‌گی منطقه‌ای وغیر جهانی نظام مالی، در راستای آن عمل می‌کردند.

شدیدترین مخالفت با ساختار منطقه‌ای و جهان وطنی جامعه‌ی سیاسی از عقده‌های روان‌شناختی ریشه می‌گرفت که به طور ماهرانه‌ای حول انگاره‌های حاکمیت ملی و دولت متمرکز ساخته و پرداخته شده بودند. تا کنون، نوعی نابخردی غیرقابل تحمل نه تنها در راستای تضعیف حس توان بلکه به عنوان توجیهی در خدمت تضادهای آشتی‌ناپذیر ملّی بوده است و انسانها مجبور بودند نشانه‌های خدا گونه‌ای از قدرت و خرد را به ملت یا دولت منتسب نمایند که هرگز در صورت سلامت عقل برای خود قایل نمی‌شدند. نمادهایی نظیر *سرزمین پدری*، *پادشاه*، و *پرچم قدیمی*، به روش ماشینی غیرارادی، مردم را به سوی اتحاد می‌راندند، مردمی که می‌توانستند در ارتباط با واقعیت‌های روزمرهٔ زندگی جمعی، شعور و قضاوت عقلانی از خود به نمایش گذارند.

برای خنثی ساختن این غده‌های احساسی بَدَوی و نقطهٔ پایان گذاشتن بر این واکنش‌های دیرپا، نظام بسیار انسانی از وفاداری‌ها می باید تدارک شود.

بسط تاریخی جنبش منطقه‌گرایی در این راستا، مورد موثری می‌باشد، این جنبش به ما می‌آموزد که جریان توسعه مستقیماً از حقایق علمی و داوری عقلانی به پذیرش و حوزه‌ی کاربرد اجتماعی رهنمون نمی‌شود بلکه این فرایند از اشتیاق حسی پویایی آغاز می‌شود که از یک طرف با مفهوم شکست و عجز، و از سوی دیگر با نگرش جدیدی از زندگی در ارتباط است. فقط در مرحله‌ی بعدی است که جنبش به اصل منطقی، یعنی بنیان اقتصادی و علمی نظام‌مند دست می‌یابد. هم آن طوری که یکی از محققین *فرانسوی* در مورد منطقه‌گرایی خاطر نشان کرده است این گرایش به عبور از یک چرخه‌ی منتظم تمایل

دارد که با احیای شعر و زبان آغاز می‌شود و با برنامه‌هایی برای تقویت اقتصاد کشاورزی و صنعت منطقه‌ای، و تسهیلاتی در راستای حیات سیاسی مستقل‌تر و بر پا داشتن مراکز محلی آموزش و فرهنگ به پایان می‌رسد. این چرخه از توسعه به قدری عام به نظر می‌رسد که آدمی می‌تواند آن را در *هند* و به همان شکل در *کاتالونیا* مورد مداقه قرار دهد؛ من بر اساس طبع و مشرب منطقه‌گرایی خود، ترجیح می‌دهم توضیحات خود را از نمونه‌ی در دسترس، یعنی *ایالات متحده* استخراج نمایم.

با آن که *فرانسه* قدیمی‌ترین حامی فرهنگ منطقه‌گرایی مبتنی بر آگاهی است، می‌توان *ایالات متحده* را به عنوان نمونه‌ای حاوی فرایندهای فرهنگی ناخودآگاه و نهفته در نظر گرفت که با تمام قوا در راستای منطقه‌گرایی عمل می‌نمایند. قبل از جنگ *داخلی*، تعدادی نواحی فرهنگی متمایز در *ایالات متحده* شکل گرفته بودند که هر یک دارای سیاست، هنر و راه و رسم زندگی مختص خود بودند. *نیوانگلند*، *تاید واتر* و *پیدمونت ورجنیا*، *کارولینای جنوبی*،*کنتاکی* و *لوئیزیانا*، دارای سنن متمایز و خاصی بودند هر چند که مرزهای ایالتی همواره با مجموعه‌های منطقه‌ای انطباق نمی‌یافتند. در *نیوانگلند* و *نیویورک* چرخه‌ی شاعرانه‌ی منطقه‌گرایی، که تا حدود زیادی به‌وسیلهٔ قانون فدرال اولیه ایالت‌ها یاری می‌شد، آغاز شده بود. *هاتورن*[1]، *امرسون*، *توره* در وهله‌ی نخست *نیوانگلندی* و در مرحلهٔبعدی به خاطر وحدت گسترده–که برای شکوفایی زندگی محلی ضروری بود–که در عرصه‌ی جهانی به یک اندازه *امریکایی* شناخته شده‌اند، *امریکایی* به شمار می‌آیند. گرچه *ویتمن*[2] و *ملویل*[3] بر خلاف این سه تن، به تاکید بر هویت‌شان با [عبارت] ***"این ایالت‌ها"*** که به عنوان یک کل در نظر گرفته می‌شد تمایل داشتند؛ می‌توان در این علقه، تاثیر بندر

---

[1] Nathaniel Hawthorne داستانویس امریکائی (۱۸۶۴-۱۸۰۴م) (م.).
[2] . Whitman
[3] . Meluille

جهان وطن و پررونق *نیویورک*، شهر امپراطوری، را مشاهده کرد که رهبری مالی قاره را یدک می‌کشید.

چرخه‌ی نثر و چرخه‌ی اقدامات عملی به واسطهٔ *جنگ داخلی* و مهاجرت به سمت **غرب** کشاورزان به دنبال تقسیم سخاوتمندانه‌ی عمومی زمین ذیل *قانون‌ها امستید*[1] و مهاجرت عظیم غیر *انگلیسی* زبان‌ها دچار آشفتگی شد. پیوندهای منطقه‌ای در این همهمهٔ زبان‌ها، در این امواج داد و ستد، در این جا به جائی جمعیت ناپدید شد و شرکت‌های جدید، تراستهای نفتی، تراستهای فولاد، تراستهای بسته‌بندی، از تصمیمات قدیمی ایالت‌ها صرفاً به منظور حمایت از شرکت‌هایشان در برابر نظارت ملی بهره‌برداری کردند. امّا در نوشته‌های *لیبرتی هید بیلی*[2] در شرق [امریکا] و *فردیک جکسن‌ترند*[3] در غرب میانه روی‌همرفته چرخه‌ی نثر مورد غفلت واقع نشد؛ در حقیقت، *بیلی* یکی از رهبران برگ در احیاء و روستایی کردن مجدد اندیشه بود که زیر پوسته‌ی استثمار ماشینی قرن نزدهم شکل گرفت. کار دانشکده‌های ایالتی با مکاتب در حال نضج کشاورزی به واسطهٔ بررسی‌های تفصیلی و تجارب عملی در مقیاس کلان[4]ر عهده‌ی *وزارت کشاورزی ایالات متحده* محول شد. در واقع، نقشه‌های خاک شناسی شهرستان‌ها که توسط این وزارتخانه تهیه شد گرچه دارای گزارشات بسیار تخصصی در باره‌ی زمین‌شناسی بود، در خود نطفه‌های نقشه‌برداری از چگونگی استفاده از زمین را نیز به همراه داشت که یکی از ابزارهای برنامه‌ریزی منطقه‌ای است. منطقه‌ی یکپارچه، منطقه‌ای اراده‌گرایانه و در عین حال مستعد آن بود که به پیش رانده شود.

---

[1] قانون مصوب کنگره‌ی امریکا به سال ۱۸۶۲ میلادی که در مقابل مبلغ اندکی ۶۵ هکتار زمین برای هر شهروند که پنج سال بر روی زمین کار می‌کرد، واگذار می‌شد. (م.) Homestead Act.

[2] زیست‌شناس امریکائی (۱۸۵۸-۱۹۵۴م)(م.) L.H.Bailey.

[3] مورخ امریکائی (۱۸۶۴-۱۹۳۲م)(م.) F.J.Turner.

طی آخرین دهه که الگوی منطقه‌ای به‌وسیله‌ی جنگ *داخلی* با تاکید بیش از اندازه بر یکپارچگی و تمرکز قدرت دولتی متوقف شده بود، مجدداً جان گرفت. طی آخرین نسل، فرصت‌هایی برای گروههای تازه از راه رسیده جهت احداث خانه‌های دائمی برای خود و جذب در محیط وجود داشته که تا حدودی الگوی اولیه‌ی سرزمین مادری را مورد تبعیت قرار داد به نحوی که *ایتالیائی‌ها* جذب مناطق پرورش *میوه‌ی کالیفرنیا* شدند، در حالی که زمستان‌های سخت *مینوستا*، *نروژی‌ها* و *سوئدی‌های* سازگار با این شرایط را جلب کرد.

این گویش‌ها و فرهنگ‌های التقاطی که از کشورهای باستانی به ارث رسیده بود رنگ و بوی خود را به الگوهای منطقه‌ای جدید که در حال ظهور بودند وام می‌دادند و بدین ترتیب امکان احیای چرخه‌ی شعر و نثر فراهم می‌آمد، این روند نه فقط در *جنوب*، نگرش منفی از فرقه‌گرایی، واژه‌ای ننگ‌آور که به‌وسیلهٔ شمالی‌ها ابداع شد، راه را برای تفاسیر بسیار مثبت از منطقه‌گرایی باز کرد، بلکه پاره‌ای از تعابیر بسیار واضح و روشنگر از فلسفه‌ی سیاسی منطقه‌ای از سوی *پروفسور هوارد ادوم*[۱] و همکارانشان در *چیپ هیل*[۲] انتشار یافت.

آگاهی شاعرانه از جایگاه منطقه‌ای و مفاهیم فرهنگی‌اش، به‌واسطهٔ گروهی از شاعران و نقاشان، با خصائص متمایز منطقه‌ای به منصه‌ی ظهور رسید: آگاهی هنرمندان از هویت و گویش محلی، حتی هنگامی که موضوعات مورد نظرشان فاقد خصیصه‌ی محلی بود، کاملاً مشهود بود. *کارل سندبرگ*[۳]، *واشل لیندسی*[۴]، *شروود اندرسن*[۵]، *تئودور درایزر*[۶]،

---

۱ . Professor Howard Odum

۲ .Chape Hill(م.) شهری در کارولینای شمالی

۳ . C.Sandburg(م.) (۱۸۷۸-۱۹۶۷م.) شاعر و شرح حال‌نویس امریکائی، بدنده‌ی جایزه‌ی ادبی پولیتزر

۴ . Vachel Lindsay(م.) (۱۸۷۹-۱۹۳۱م.) شاعر امریکائی.

۵ .Sherwood Anderson(م.) (۱۸۷۶-۱۹۴۱م.) نویسنده‌ی امریکائی مضمون نوشته‌هایش بیانگر شورش انسان علیه جامعه‌ی صنعتی است.

۶ .Theodore Dreiser(م.) (۱۸۷۱-۱۹۴۵م.) رمان نویس امریکائی که گرایش ناتورالیستی داشت.

سینکلر لوئیس[۱] و *ویلا کاتر*[۲] در *غرب میانه*، به‌وسیلهٔ نقاشانی چون *توماس بنتون*[۳] از *میسوری* و کتب در حال نضجی از *ایلینوز* مورد تبعیت قرار می‌گرفتند. *الن گلاسگو*[۴]، *جولیا پیترکین*[۵]، و *جان گولد فلچر*[۶] در *جنوب*، با نویسندگان متاخری چون *جان کروو ران سوم*[۷]، پیشگامان تحول ودگرگونی آگاهی فرهنگی منطقه‌ای هستند که در مرحله‌ی سوم و چهارم، غالباً نقش بسیار فعالی را در جنبش‌های اقتصادی–سیاسی نسل بعد بازی می‌کنند. روندهای مشابهی در بسیار از نواحی نظیر *اکلاهما*، *نبراسکا*، *مونتانا* و *نیومکزیکو* نیز اتفاق افتاد.

همین تمایلات در دیگر نواحی نیز ظهور یافته‌اند: شهود شعرا در تحقیق عمیق در خصوص مسایل محلی با گروه نوظهوری از مورخین، مردم‌شناسان، اقتصاددانان و جغرافی‌دانان همراهی می‌شد. بخش عمدهٔ این مسایل که به خاطر علاقه‌ی ما به نگرش‌ها و منابع ساختگی ملّی مورد چشم‌پوشی قرارگرفته و از نظر دور مانده بودند در عمل احیاء و ارزش‌گذاری شدند. در نتیجه برای دستیابی به یکپارچگی از طریق سرکوب تفاوت‌ها، اینک به جایی رسیده‌ایم که می‌توانیم به وحدت موثرتری از طریق انسجام و بازنمایی تفاوت‌ها دست یابیم.

امّا *نیوانگلند* هرگز خودآگاهی‌اش را تماماً به عنوان یک واحد منطقه‌ای از دست نداد، حتی هنگامی‌که پس از *جنگ داخلی*، حیات کشاورزی‌اش رو به افول گذارد، بخشی از شور تشخص قدیمی آن در مکتب ادبی *سارا آرن جووت*[۸] و پیروانش متبلور شد و

---

۱ رمان نویس امرکائی.برنده‌ی جایزه‌ی نوبل (۱۸۸۵-۱۹۵۱م.) (م.)Sinchair Cather.

۲ نویسنده امریکائی (۱۸۷۶-۱۹۴۷م.) (م.)Willam Sibert Cather.

۳ مخالف گسترش برده‌داری (۱۷۸۲-۱۸۵۸م.) (م.)– دولتمرد امریکائی Thomas H. Benton.

۴ نویسنده امریکائی (۱۸۷۴-۱۹۴۵م.) (م.)Ellen A. G. Glasgow.

۵ Julia Peter Kin.

۶ نمایشنامه نویس انگلیسی (۱۵۷۹-۱۶۲۵م.) (م.) Jhon Gold Fletcher.

۷ شاعر و هوادار انتقادگرایی جدید (۱۸۸؟-۱۹۷۴م.) (م.)Jhon Crowe Ransom.

۸ رمان‌نویس و نویسنده‌ی داستان‌های کوتاه امریکائی (۱۸۴۹-۱۹۰۹م.) (م.)S. Orne Jewett.

منسلوهومر[1] و *آلبرت پینکام ریدر*[2]، جدای از جورج *فولر*[3] تصاویر حماسی **آرن** از زندگی را در نقاشی‌های اصیلی جاودانه ساختند که به احتمال زیباترین تصاویری است که هنرمندان *امریکائی* که تا کنون بدان دست یافته‌اند، در عین حالی که در مراحل بعدی *رابرت فروست*[4] و *ای. ای. رابینسون*[5] در علائق شخصی خود، هویت فرهنگی *نیوانگلند* قدیمی را حفظ کردند. *نیوانگلند*، همچنین گروه جدیدی از دانشمندان و برنامه‌ریزان را که علقه‌های جدیدی از ژئوتکنیک را تجسم می‌بخشیدند، پرورش داد: جی. *پی‌مارش*[6]، نخستین حامی حفاظت محیط زیست، *شالرِ*[7] زمین‌شناس، *چارلز الیوت*[8] دوّم که ایده‌ی *آلمستد* دربارهٔ پارک منظر را به بخش‌های بکر منظر تعمیم داد، و *بنتون مک‌کی*، مؤسسین *آپالاچین تریل*[9] بودند که یکی از حامیان نظری و فلسفی برنامه‌ریزی منطقه‌ای نسل ما بود.

طی پنجاه سال گذشته، فعالیت‌های عملی در رابطه با علوم منطقه‌ای گسترش یافته است، که نقاط عطف بسیاری دارد. که می‌توان از آن میان به آغاز جنبش حفاظت محیط زیست به‌وسیلهٔ رئیس جمهور *روزولت* در سال ۱۹۰۸، تدوین برنامه‌ی منطقه‌ای برای *ایالت نیویورک* در سال ۱۹۲٦ م. طرح‌های حفاظتی و ساخت نیروگاه در مقیاس عظیم به وسیله رئیس جمهور *اف. دی. روزولت* در جهت توقف تخریب خاک و کنترل سیل اشاره کرد. تمایل به مناطق به عنوان کانون‌های فعالیت انسانی پدیده‌ای در حال نضج می‌باشد و تماماً به لحاظ توسعه واجد اهمیت هستند. ابتکار به‌کار رفته در *دره‌ی تنسی* که مجموعه‌ای از

---

۱ نقاش آبرنگ کار امریکائی ـ شبه امپرسیونیست ـ منظرگرا (م.)Winslow Homer.

۲ نقاش امریکائی (۱۹۱۷-۱۸۴۷م.) (م.)Albert P. Ryder.

۳ نقاش آمریکائی (۸۴-۱۸۸۲م.) (م.) G. Fuller.

۴ شاعر امریکایی برنده‌ی چهار جایزه‌ی پولیتزر (۱۹۶۳-۱۸۷۴م.) (م.) Rdoert L. Frost.

۵ شاعر امریکائی (۱۹۳۵-۱۸۶۹م.) (م.)E.A. Robinson.

۶. G.P.Marsh

۷. Chartes Eliot , II

۸. Appalachian Trail

۹. Appalachian Trail

شهرستان‌ها و ایالت‌های منفصل را به عنوان ناحیه‌ای یکپارچه برای تولید انرژی مد نظر قرار دارد پیشینه‌ی قوی برای طرح‌هایی مشابه در دیگر واحدهای جغرافیایی بزرگ، نظیر *دره‌ی کلمبیا* و دره *کانکتیات* فراهم آورد. این ابتکارات تا کنون تمرکز زندگی سیاسی را متحول نکرده‌اند. زیرا بسیاری از این ابتکارات به صرف این‌که در مرزها و قلمروهای نامرتبط به اجراء گذاشته می‌شوند، دچار نقص بودند، در عین حال دست کم نقاط عطفی را فراهم آورده‌اند که می‌بایست در عرصه‌ی بین منطقه‌ای و زیر منطقه‌ای ترغیب شوند.

چیزی که اهمیت آن کمتر از روند عمومی در شناسایی واقعیت‌های اقتصادی و جغرافیایی بنیادی نیست ظهور واحدهای جدید اداری–سیاسی بوده است. تقسیم کشور به استان‌های بزرگ میان منطقه‌ای بر اساس تقسیم‌بندی بانکهای کشاورزی فدرال، بانکهای پس‌انداز فدرال، مدیریت یکپارچه‌ی فدرال تا حدودی کم‌رنگ بود. در چارچوب عرصه‌های یکپارچه‌ی محلی با قلمروهای سیاسی متعارض، ساختار کمیسیون *پارک بین ایالتی پالیسادس*[1] برای *نیویورک* و *نیوجرسی*، و *بندر نیویورک ـ نیوجرسی* ذیل دولت *نیویورک*، به یک اندازه نشان دهنده‌ی شیوه‌ی واقع‌گرایانه و عقلانی مدیریت می‌باشد.

برای آن که تقسیمات و ساختارهای اداری فرا منطقه‌ای جدید به نواحی آشفته یا سرهم‌بندی شده و غریب تبدیل نشوند، می‌بایست عناصر جغرافیایی و فرهنگی مناطق سازنده‌ی آن نواحی مد نظر گیرد. به عبارت ساده، ایالت‌هایی وجود دارد که با توجه به جایگاه میان منطقه‌ای آنها می‌بایست ساختار اداری آن مرزهای دولت ملّی را پشت سرگذارد. آبراهه‌ی *دریاچه‌های بزرگ سنت لورنس* یکی از این نواحی است. (ضمناً پروژه‌ی انتقال برق *دره‌ی راین علیا* تحت هر گونه نظام منطقی حکومتی، ناحیه‌ی ذغال و آهن *لورین* و حوضه‌ی *سار* سه نمونه از این نواحی در *اروپا* هستند.)

---

[1]. Palisades

در عین حالی که مناطق به واحدهای پایه‌ای حیات اقتصادی وسیاسی مبدل می‌شوند، روابط میان منطقه‌ای در ایالت‌ها و روابط میان ایالتی در محدوده‌ی ملّی نیز، هم به دلیل بحران‌ها و هم همکاری‌ها، از اهمیتی همسان برخور دارند. با این حال انتزاع ساختار مناطق به شکل خود به خودی به رفع معضلات منجر نخواهد شد، بلکه بر عکس این فرایند می‌تواند به نضج مسایل جدید منجر شود؛ زیرا همان طوری یک مهندس معمار خاطر نشان کرده است مسایل هیچ کشوری برای همیشه با یک راه حل خاص پیوند نخورده که بتواند برای همیشه با سهولت و خوشی به حیات خود ادامه دهد. وجه ممیزه‌ی خلق بنیانی مستحکم برای فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی به معنای اهمیت هر چه بیشتر معضلات جدید است که مبرمترین معظلات را تجسم بخشیده و به نتایج موثرتری رهنمون خواهند شد. این سطوح میان منطقه‌ای از قدرت، نظارت و مالیات بندی–کارکردهایی که به تعریف سیاسی حاکمیت دلالت دارد–به طور ایده‌ال می‌باید به واسطهٔ تجربه‌ی جمعی طراحی گردند. به هرحال این تجربه به‌وسیلهٔ عوامل غیرعقلانی مختلف محدود می‌شوند. این عوامل، حتی در کشورهائی نظیر *ایالت متحده‌ی امریکا و کانادا* که فاقد مرزهای نظامی و ادعاهای متخاصم نیستند، نیز موانعی را به وجود می‌آورد: از این رو، واحد بین منطقه‌ای کنترل و نظارت می‌بایست به طور موقت همسان دولت سیاسی موجود باقی بماند.

با این حال میان کارکردهای دوگانه‌ی دولت، به مفهومی که در قرن نوزده و حتی بسیار متاخر، طی دو نسل گذشته [به احتمال نیمه‌ی اوّل قرن بیستم میلادی] تعریف شد، قائل به تمایز بود. این تعریف از یک طرف به دولت مقتدر معطوف است که مخلوق انگاره‌ی *باروکی* است: دولتی مبتنی بر سرزمین واحد، نیروی نظامی، که هدف خود را به حفظ قدرت، املاک و امتیاز طبقات حاکمه معطوف ساخته است. این شق از دولت در روند بسط و تکامل خود عملکردهای خدماتی بسیار مهمی را بر عهده گرفت: این دولت صلح و

نظم داخلی، امنیت شاهراهها و اجرای عدالت میان افراد و گروههای اجتماعی را تامین کرد. به هر حال می‌توان مدعی شد دولت مقتدر صرفاً به خاطر افزایش اقتدار خود به تامین خدمات عمومی دست زده است: به عبارت دیگر رفاه جوامع و مناطق همواره موضوعی ثانوی و فرعی بوده است.

جدای از دولت مقتدر، نوع متمایزی از سازمان، یعنی دولت رفاه سر برآورده است، ماحصل این تلاش‌ها از طریق فشارهای *دموکراتیک*، توزیع مجدد، توازن قدرت موجود در "کشور"، متعادل ساختن امتیازات گروهها و مناطق مختلف و توزیع *مواهب* فرهنگ انسانی است. این قِسم فعالیت، ابتدا به ساکن در *انگلستان* از ضرورت تنظیم ساعات کار و پایان دادن به زشت‌ترین اشکال بهره‌کشی و تعدیل شرایط اشتغال حاصل شد: فعالیت‌های این سازمان جدید به تنظیم شرایط مسکونی و تدارک صندوق‌های برای بهبود وضعیت مسکن، حتی به فعالیتی که پیشتر در *پروس* آغاز شده بود، یعنی آموزش تعمیم یافت. فعالیت‌های وزارت کشور، کشاورزی، تجارت، همچنین امور جنگل، پارک‌ها، دفتر امور کودکان، مثال‌هایی از وظایف دولت رفاه در *ایالت متحده‌ی امریکا* می‌باشد.

با وجود آن که این دو جنبه از سازمان‌های فرا ـ منطقه‌ای [دولت مقتدر و دولت رفاه] در یک چارچوب کلی همسان عمل می‌نمایند، با این حال عملکردهای متفاوت با غایات مختلف را پی‌گیری می‌کنند. به احتمال بحرانی‌ترین و تعیین کننده‌ترین مسئله برای جوامع انسانی، در حال حاضر تحلیل نقش دولت مقتدر و تقلیل ادعاهای دروغین و در نهایت اشکال نظامی گرایانه‌ی حاکمیت می‌باشد. هم زمان می‌باید به گسترش نقش دولت رفاه توجه نمود، زیرا برخلاف دولت مقتدر، این شق در حال ظهور، قدرت خود را در راستای افزایش خدمات بسط می‌دهد، این خدمات میان منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای، مکمل‌های اساسی تمامی اقسام فعالیت‌های محلی و منطقه‌ای به شمار می‌آیند، مسئله‌ی اصلی ما در

حال حاضر، بازسازماندهی دولت رفاه است به نحوی که این دولت قادر باشد نه به عنوان حاکم خودکامه و دیکتاتور، حیات منطقه‌ای، بلکه عنصری راغب و مشتاق برای آن نوع زندگی باشد که محدودیتهای بلافصل نظارت و مقرارت محلی را در نوردد. در واقع آدمی می‌تواند منتظر روزی باشد که همکار میان دولت‌های رفاه، جدای از مرزهای ملی، در چارچوب‌های گسترده‌تری شکل بگیرد که گاهی به شکل بسیار ضعیف در تاسیس *"دفاتر بهداشت وکار"* به‌وسیلهٔ *"جامعه‌ی ملل"* در *ژنو* بازتاب یافت.

درعین حالی که دولت مقتدر براساس منطق خود، در برابر گروههای وابسته و تشکل‌های منطقه‌ای که مدعی استقلال رای می‌باشند، نابردبار و سخت‌گیر می‌باشد، دولت رفاه برای کارامدتر ساختن ارائه‌ی خدمات، می‌بایست واقعیت‌های حیات اجتماعی را تمام و کمال بپذیرد. در حقیقت در صورتی که ابتکارات، مدیریت و کنترل واحدهای منطقه‌ای فلج شود، کارکردهای دولت رفاه به‌طور جدّی دچار نقص شده و یا به واسطهٔ پاره‌ای کاستی‌های اولیه از توسعه باز خواهد ماند. پرفسور *بورگس* در حدود سال‌های ۱۸۸٦م. پیش‌بینی کرد ایده‌ی تاسیس دولت‌های مستقل در *ایالت متحده* رو به افول خواهد گذاشت، او گسترش عملکردهای ملّی و افزایش فعالیت‌های مستقل "شهری" را انتظار می‌کشید. اگر امروزه واژه‌ی منطقه را جایگزین شهرستان نمائیم که با توجه به پیشرفتهای فن‌آوری مدرن معادل دقیقی به شمار می‌رود، می‌توان پیش‌گویی این دانشمند تیزبین سیاسی را پذیرفت.

بنابراین، گذار از دولت مقتدر به دولت رفاه نمی‌تواند در چارچوب ساختار موجود "ملت" یا "امپراطوری" به طور کارآ تکمیل شود: برای این امر می‌باید به تجدید نظر بنیادی در شیوه و عرصه‌ی کنترل دست یازید. با این حال از طرف دیگر، صرف رکود، صرف تلاش‌های کوته فکرانه در راستای احیای گذشته برای آینده‌ای با افق‌های گسترده و باز، به احیای اقتدار سیاسی یا حیات فرهنگی یک منطقه یا مجموعه‌ای از مناطق منجر نخواهد شد.

حق به چالش طلبیدن دولت مقتدر، صرفاً از جانب کسانی پذیرفته است که آمادەی بهره‌برداری کلی از استقلال و اقتدار دولت رفاه برای ایجاد نوع کاملاً انسانی‌تر از این سازمان هستند.

منطقه‌گرایی نبایست مرتکب اشتباهات واحدهای شهری *قرون وسطا* مبتنی بر کنترل قدرت‌های اقتصادی و سیاسی خارج از مقیاس و محدودەی منطقه شود. منطقه‌گرایی به عنوان یک آموزەی فرهنگی و سیاسی اثباتی،بر چارچوب بین ـ منطقه‌ای دلالت دارد که در نهایت به فرهنگ جهانی رهنمون خواهد شد. بدین ترتیب، منطقه‌گرایی نه به گذشتەی احساسی و خیال‌انگیز که به آینده‌ای واقع‌گرا تعلق دارد: آینده‌ای که قلمرو نابخردی در عرصەی زندگی عمومی را تحلیل برده و بر ویرانه‌های اسطوره‌شناسی وسواس برانگیز و ساز و کارهای زندگی بر باد ده دولت مقتدر سر بر خواهد افراشت.

۳: اصول موضوعەی منطقه‌گرائی

به سختی می‌توان در مورد الگوی متین سیاسی دچار مبالغه شد؛ همان‌طوری‌که نمی‌توان خطاهای نظام‌های خود سرانەی کنترل و مراکز توهمی وفاداری را حقانیت بخشید. بخشی از معضلات کنونی ما ناشی از آن است که رفتار سیاسی ما مشروط به رویاهای آشفته و باورهای بی‌بنیاد است که هیچ ارتباطی به واقعیت ندارند؛ باورهایی در خصوص سروری نژاد *انگلوساکسون* یا *اسکاندیناویائی* که به حماقت مضحک نژاد سفید (اینک مسئولیت نژاد زرد)، بزرگ‌نمایی خطر کمونیسم، دست یافتن به موقعیتی بهتر، گسترش مرزهای ملی و استقرار مرزهای "ایمن" سرایت کرده است.

تمام این نگرش‌ها و باورهای پوسیده، رفتار سیاسی را خارج از قلمرو اندیشۀ عقلانی قرار می‌دهد. این باورها، نشانەی خط مشی‌های اقتدار طلبانه‌ای است که برمبنای

خصائص آسیب‌شناختی معینی شکل گرفته است. در تضاد با این اسطوره‌شناسی وحشی و بازیگوشانه، منطقه‌گرایان به واقعیت‌های زیر اشاره می‌نمایند:

نخست: طی سه سده‌ی گذشته، جمعیت جهان یکپارچه و به هم پیوسته شده است: جنگ، قحطی، بیماری و یکسان سازی‌های ناخوشایند، عواقب خود را در حیات روزمرۀ جوامع دورافتاده نیز حک کرده و در عین حال علوم، فنون وارتباطات سریع زمینه‌های مشترک ایدئولوژیک را به نواحی جغرافیایی و فرهنگی منفک تحمیل نموده‌اند. انزوا توهمی بیش نیست ونوع خود خواسته‌ی آن به تشدید بیمارگون این شرایط منجر می‌شود.

دوّم: مرکز و کانون جوامع انسانی از منظر عقلانی، منطقه است. منطقه ناحیه‌ای یکپارچه مرکب از شرایط بومی مشترک به لحاظ زمین‌شناختی، خاک، عوارض، زهکش، اقلیم، نباتات و حیات جانوری است: این عرصه هم چنین تا حدودی توسط اسکان انسان، اهلی کردن و تکثیر گونه‌های جدید، هسته‌ای شدن جوامع در دهکده و شهرها، تغییر منظر، و کنترل بر زمین، قدرت، اقلیم و جا به جایی و تحرک که به وسیله فنون فراهم شده، باز شکل‌گیری و باز تعریف شده است.

به عبارت دیگر، منطقه واحد جغرافیایی است که به‌مثابه واحد فرهنگی، بخشی از تبلور اراده و هدف آگاهانه‌ی انسانی است؛ شهر و منطقه‌ی بکر فیزیوگرافیک دو جنبه از حیات منطقه‌ای به شمار می‌روند که حدود و مرزهای کنترل انسانی و طبیعی را نشان می‌دهند. خلاصه این که، منطقه‌ی انسانی مجموعه‌ای از مولفه‌های جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی است. منطقه، نه به طور مصنوع ساخته و پرداخته در طبیعت یافت می‌شود و نه مخلوق اراده و تصور انسانی است، بلکه نظیر مصنوع متناظرش، یعنی شهر، اثر هنری جمعی به شمار می‌رود. نبایست منطقه را که پدیده‌ی بسیار پیچیده انسانی است، با سطوحی که عامدانه جهت نیل به هدفی یگانه–نظیر حکومت یا بهره‌کشی اقتصادی–طراحی می‌شوند،

یکسان تلقی نمود. شهرستانی که در فاصله‌ی هشتاد کیلومتری مرکز متروپلیتن قرار دارد، به صرف سهولت برای یک بنگاه تبلیغاتی یا روزنامه، یا هیئت برنامه‌ریزی منطقه تلقی نمی شود. کشف مولفه‌های ابتدایی و خطوط و طرح کلی منطقه از وظایف علوم به شمار می‌رود: استفاده از استعدادهای بالقوهٔ منطقه به عنوان صحنه‌ی عمل جمعی، تکلیفی برای سیاست‌های دموکراتیک است. تخصص‌های جدید منطقه‌ای، وظیفهٔ یافتن و بیان صوری سیاسی را پیچیده‌تر می‌سازند، زیرا باورهای ساده‌ی اراده‌گرایانه را تضعیف و در عین حال الگوی بسیار پایدارتری را وعده می‌دهند.

سوّم: مرزهای میان مناطق نه دقیق که دارای درجات و مراتب می‌باشد: حتی هنگامی که طبیعت به واسطهٔ وجود سواحل وغیرو، مرزهای نسبتاً دقیقی را شکل می‌دهد واقعیت وجود تعاملات انسانی، این مرزهای مشخص و دقیق را تجزیه، تقلیل و حتی بر آنها فائق می‌آید. آدمی در مرحله‌ی کنونی تمدن، به شکل مضاعفی به روابط و همکاری بین منطقه‌ای و جهانی تمایل یافته است. مخالفت با این تمایل در راستای منافع امنیت نظامی، چیزی جزء گسترش توحش نیست. واقعیت‌های مربوط به یکپارچگی منطقه‌ای، و تعامل بین منطقه‌ای می‌بایست به طور آگاهانه خود را با این شرایط و نیازها انطباق دهند. کوته فکری که در عرصه‌ی روستایی شکل می‌گیرد، از طریق انتقال سوءظن‌ها، هراس‌ها و نفرت‌های خام به قلمرو دولت مقتدر به یک تهدید مبدل می‌شود.

چهارم: نهادها و روابط انسانی طی سالهای نه چندان طولانی و یاطی نسل‌ها تغییر می‌یابند در حالی که واقعیت‌های بنیادی جغرافیایی، فقط به مرور قرون دگرگون می‌شوند. از این رو حفظ الگوی فرهنگی و سیاسی در وضعیت بازسازگاری موثر، در چارچوب پایداری که منطقه‌ای اولیه فراهم می‌آورد بسیار با اهمیت می‌باشد. از نظر پروفسور *رولند*

دیکسون[1] "برخی دلایل ... در اعتقاد به اینکه قدرت یک فرهنگ، بنیه و انرژی آن، و حتی سرزندگی‌اش، همچنانکه بستگی غنا و تلالو آن به تعدّد و تنوع خصائص نامتعارف، تا حد زیادی به استحکام بافت محیطی وابسته است"، از اهمیت چندان ناچیزی برخوردار نیست. هر نظام عقلانی از حاکمیت سیاسی می‌بایست به دو شرط مکمل فرهنگی امکان نضج و بالندگی بدهد. مهاجرت نخبگان از یک منطقه به منطقه‌ی دیگر، محرک ضرور برای فرهنگ منطقه‌ای است که معادل متعالی برای جذابیت یک سویه‌ی مگالاپلیس که به شکل وحشتناکی مناطق را از عناصر ارزشمند انسانی محروم می‌سازد، خواهد بود.

پنجم: هیچ دولت یا چارچوب اداری، مقدس یا غیرقابل تغییر نیست. نقشه‌ی سیاسی جهان همواره در سیلان دائمی بوده، بنابراین تصور جاودانگی اشکال موقت و گذرا که طی دوره‌های بی‌نهایت متلّون و یا تغییرات سریع شکل گرفته است بیهوده می‌نماید: بخش عمدهٔ خطوط مرزی در داخل و حول یک کشور بیش از چند نسل قدمت ندارند، که در شکل حداکثری‌اش از چند قرن تجاوز نمی‌نماید؛ بنابراین آنچه در گذشته به‌وسیلهٔ انسان خلق شده است را می‌توان در جهت منافع کارآئی حیات اجتماعی مجدداً تعریف و خلق نمود.

از این رو مرزهای اداری محلی یا ملی که هیئت بسیار ریشه‌دار مناطق را بر هم زده یا مناطق را به ایالت‌ها و نواحی میان منطقه‌ای تقسیم می‌نمایند می‌بایست به شکل فزاینده‌ای تحلیل و یا حتی به شکل ریشه‌ای متحول شود. این امر به معنای انتقال و جا به جائی قدرت سیاسی و ایجاد مراکز محلی کنترل و خلاقیت، مضافاً پیوندهای بسیار نزدیک مناطق از طریق دولت رفاه و ایجاد مناطقی بسیار فراتر از مرزهای دولت ملی برای همکاری و تعاون می‌باشد.

---

[1] Professor Roland Dixon

امروزه در اغلب کشورها، به استثنای دولت‌های کوچک که فقط شامل یک یا دو منطقه می‌باشند، نه مرزهای ملی و نه مرزهای واحدهای اداری محلی بر واقعیت‌های بنیادی اقتصادی و فرهنگی متکی نیستند. نتیجهٔ این تقسیم‌بندی، ناتوانی تمرکز بر نواحی محلی و پراکندگی و عدم انسجام علقه‌ها و ناهماهنگی تلاش‌ها است که به قهقرا یا تخریب حیات اجتماعی منجر شده است. باز تعریف کارآمد سطوح منطقه‌ای–برنامه‌ریزی مجدد علمی برای این سطوح و نوعی تجدید اراده‌ی فرهنگی و سیاسی آن‌ها–یکی از اساسی‌ترین وظایف در راستای پایه‌گذاری تمدنی پایدار و جمعی است. تا زمانی که انسان، با وجود قرار داشتن در هسته‌ی مستحکمی از شخصیت، نتواند با دنیای پیرامون خود داد و ستد کند، در نتیجه، منطقه نیز مادامی که حیات یکپارچه‌ای را مبتنی بر بنیان‌های مستحکم خود کسب نکرده باشد نمی‌تواند تعاملات و تبادلات ضروری را برقرار سازد.

این امر بدان معناست که سازماندهی مجدد فرهنگی یک منطقه، بخش اساسی از وظیفهٔ مدیریتی و سیاسی است. منطقی‌ترین طرح‌های ما در انتظار فشارهای برانگیزاننده‌ی اهداف، آرزوها و تمایلات انسانی است. عالی‌ترین ساز و کارها، مادامی که موتور محرکه‌ی آن‌ها به واسطهٔ این ابزار تغذیه نشود، کرخت و بی‌حرکت خواهند ماند، از آن جائی که منطقه‌گرائی ریشه در انگیزه‌های خودجوش انسانی دارد آدمی می‌تواند چشم‌انتظار دستاوردهای گسترده‌ی عقلانیت باشد. در فدراسیون بزرگ مناطق و خلق‌هائی که *جمهوری شوروی روسیه* [سابق] را شکل داده‌اند نخستین گام در تعریف مجدد منطقه برداشته شده است؛ هم چنین طرح‌هایی برای ترتیبات مشابه در *فرانسه*، *اسپانیا* و *بریتانیای کبیر* در طی بیش از یک نسل در جریان بوده است، این در حالی است که زایش مجدد آگاهی منطقه‌ای، قریب به یقین به یکی از انگیزه‌ها علیه طرح *سوسیالیست‌های ملّی گرا* در اتحاد اجباری *آلمان* مبدل خواهد شد. در *ایالات متحدهٔ امریکا*، فعالیت *کمیته‌ی ملی منابع* و هیات‌های

مختلف برنامه‌ریزی دولتی، راه برای تجدید نظر اساسی در مسایل مبتلابه جامعه‌سازی، طراحی منطقه و حکومت گشوده است.

خوشبختانه اندیشهٔ مرزهای غیرقابل تخطئی حتی به مفهوم نظامی نیز مرده، و هواپیما واقعیّت و فعلیّت مرزها را به یغما برده است. در حالی‌که خطوط آهن در نقاط مرزی دچار انسداد شده و کشتی‌ها به لنگر انداختن در بنادر مجبور می‌شوند آخرین ابداع بشر، یعنی هواپیما این محدویت‌ها را به سخره گرفته است. برای اولین بار در تاریخ، هر منطقه، هر شهر، در مقابله با حملات تا حدودی بی‌دفاع وباز است. هر قدر مرزها طولانی‌تر باشند این خطر بزرگتر و هر قدر پایتخت ملی بزرگ‌تر باشد به مقدار بیشتری در مقابله تهاجمات آسیب‌پذیر است. وظیفهٔ تمدن مدرن، زندگی در جهان بدون دیوار است. در حال حاضر، ملت‌های جهان به انسان‌هایی می‌مانند که از تندر باران به پشت دیوار خرابه‌ای پناه برده و فراموش کرده‌اند که سقف، فرو ریخته و هر قدر هم به دیوار بچسبند باز هم خیس خواهند شد. هیچ بدیلی برای مقابله با این وضعیت وجود ندارد؛ نه پناهگاههای ضد بمب، نه تعداد کافی ماسک‌های ضدگاز و نه دستگاههای آتش نشان، هیچ کدام دفاع مناسبی را فراهم نمی‌آورند. بنابراین تنها پاسخ ممکن، غیر قابل اجتناب بودن استفاده از ابزارهای مشابه برای تجاوزی همسان است. به مفهوم بسیار واقع‌بینانه، این بدان معناست که عدم توانایی خلق جهانی بدون دیوار به منزله‌ی مرگ تمدن خواهد بود: تمدن ما در همان گام‌های نخست تلاش دولتی مستبد برای نیل به مفهوم ابداعی ”حس امنیت“ با تجاوز به طرف مقابل به واسطهٔ حماقت ناشی از هزینه‌های وحشتناک ”دفاع یا انهدام“ جمعی حاصل از روان رنجوری نابود خواهد شد.

واقعیت این است که اقدام جمعی و عمل برنامه‌ریزی می‌بایست جایگاه مرزهای سیاسی و ضوابط صرفاً حقوقی را در راستای ایجاد حیات اقتصادی و واحد سیاسی بسامان

اشغال نماید. تعرفه‌های موجود گمرگی، که می‌توان آن‌ها را موانع مکمل نظامی خواند، اگر تلاش غارتگرانه برای ثروتمندتر کردن گروههای خاصی از صاحبان صنایع به هزینه‌ی مابقی جامعه نباشد، کوششی با ابزارهای نه چندان کارآمد برای نیل به ثمرات نظام برنامه‌ریزی تولید و توزیع می‌باشد. در حال حاضر کالاهای با اهمیت جهانی نظیر گندم، پنبه و کائوچو، که ضرورتاً برای بازار بین منطقه‌ای تولید می شوند می‌بایست توسط مرجع ذی‌صلاح برنامه‌ریزی و سهیه‌بندی شوند؛ این واقعیت که تلاش‌های به عمل آمده در این راستا مکرراً ذیل وضعیت آشفته‌ی موجود اقتصادی در نطفه خفه شده است نبایست ضرورت و نیاز به تلاشهای مجدد تحت شرایط بهتر را از چشم ما دور نماید. اثرات اجتماعی تعرفه‌ها بلافاصله پس از راه‌اندازی تولید پایه و سهمیه‌بندی مازاد تولید بدون استفاده از موانعی برای انسداد تعاملات و بدون افزایش خودسرانه‌ی قیمت‌ها می‌تواند به منصه‌ی ظهور برسد. حصارها یا مرزهای ضعیف اعتباری و در حقیقت مخرب، معیارهای نظامی برای شانه خالی کردن از ضرورت تغییر در نظام اقتصادی مبتنی بر حقوق مالکیت و فرصت‌های تحصیل سود به شمار می‌روند، این در حالی است که امپریالیسم به معنای تلاشی نامشروع برای ایجاد چارچوب بین‌المللی جهت تولید مدرن مبتنی بر فتح، غارت و بهره‌کشی طبقاتی است و هر دو این تلاشها خصم تمدن بشمار می‌آیند.

می‌باید چارچوب سیاسی مناسبی را برای تمدن غربی فراهم سازیم، چارچوبی که نیروهای همگرا و ناهمگرایی را در کار هستند به رسمیت می‌شناسد.

همزمان، می باید مقدمات کار نیروهای ناهمگرا را که در شهر، منطقه و ایالت که برای نظام جهانی ضرورت حیاتی دارد فراهم نماییم، تمهیداتی که تمایز زبان‌های محلی هم چنین لهجه‌هایشان را خواهد پذیرفت و به جای آن که به نابودسازی و استاندارد کردن آن‌ها پا بفشارد به رواج گویش‌های زنده با سبک‌های محاوره‌ای و عامیانه، تفاوت‌های محلی،

رنگ و بوی متمایز آنها در فرم و تلفظ دامن خواهد زد: تفاوت‌هایی که دامنه‌ی آن‌ها از ادبیات محلی گرفته تا اشکال محلی هنر و فرهنگ، پخت و پز ونقاشی،لعاب‌کاری و آرایش منظر و اشکال عام در مهندسی و معماری کشیده می‌شود.

بدین ترتیب یک عنصر محلی که از این یا آن منطقه ریشه گرفته است تا مرحله‌ی تعمیم و جهان شمولی پیش خواهد رفت و برای نمونه نهضت تعاونی که از شهر کوچک *روچدیل*[1] سرچشمه گرفته در سراسر جهان گسترش یافته و فنون تحلیل روانی بلافاصله پس از آن که در *زوریخ* یا *وین* شکل گرفت به تمامی فرهنگ‌ها رخنه خواهد کرد. تاثیر و تعامل میان منطقه‌ای می‌بایست بر مقیاسی بسیار گسترده‌تر از عصر لیبرالیسم در قرن نوزده امکان‌پذیر گردد و عقده‌های رنج‌آور و هراس‌های قدیمی از فراورده‌های مسموم فرهنگی بیگانگان به طور کامل نابود شود. ایجاد جهان بسامان و مستعد عقلانیت، و متناسب با واقعیت برای آنکه مرتکب هیچ خطایی نشویم و انتظار باز ـ جهت‌گیری در خودخواهی انسان، مستلزم بصیرت بسیار کار آمد و انتظام جمعی گسترده می‌باشد.

٤: برنامه‌ریزی منطقه‌ای: وظیفه‌ای نو

توسعهٔ بسامان منطقه و مفصل‌بندی ظریف آن با دیگر مناطق، وظیفهٔ برنامه‌ریزی منطقه‌ای است.

برنامه‌ریزی مستلزم هماهنگی فعالیت‌های انسانی در زمان و فضا، بر مبنای شناخت واقعیت‌های مربوط به مکان، فعالیت و انسان.

---

[1] Rochdale.(م.) شهری در جنوب شرق لانکشایر انگلستان که در سال ۱۸۴۴م. اولین تعاونی تاسیس شد.

[ردیف اوّل تصویر سمت چپ] کارخانه‌ی تولید لامپ درد *یتروویت*، میچ نوعی واحد صنعتی که نیازی به مکانیانی مجز برای آن‌ها نیست و برای نمونه با قرار گرفتن در جوار کارخانه‌ی تولید شکم‌بند *اسپیرلا*، *درلچوث* در یک منطقه‌ی کاملاً مسکونی ادغام می‌شوند. طرح‌های منطقه‌بندی قدیمی که هنوز در *امریکا* مرسوم هستند، امکان بهره‌مندی از برنامه‌ریزی ارگانیک را بیش از آنچه در واحدهای آپارتمانی بلوک‌های تک ـ خانواری مشاهده می‌شود را مجاز نمی‌شمارند و این بدترین فرجام برای سیستم منطقه‌بندی به شمارمی‌آید.

[ردیف اوّل تصویر سمت راست] کلیسای *آپوستولیک* که به‌وسیلهٔ *اودبرای* عمران ناحیه‌ی *کیف‌هوک*[١] در *رتردام* طراحی شد: شاهکاری از مایهٔ نشاط و خلوص زیباشناختی: مونومانی غیر یادمانی.

[ردیف دوّم تصویر سمت چپ] باغ ملی *اسن*. نظم هندسی و بسیار جادار، که زیبائی‌هایش را مرهون شیوه‌ی محوطه‌سازی *رنسانس* متاخر نیست. محوطه‌سازی زیرکانه‌ی *جونزبیچ*، *اِل. آی*[٢].، به شرط آنکه به همان سبک معماری تعلق داشت می‌توانست نمونه‌ای از طراحی جدید باشد.

[ردیف دوّم عکس سمت راست] فروشگاه بزرگ در *پراگ*: آخرین دستاورد شیوه‌ی ساختمانی که از *پاریس* آغاز و از طریق ابنیه‌ی متعلق به *هنر نو پاریس* و *سانفرانسیسکو* ادامه و به‌وسیلهٔ *مندلسون* در *شیمنیتز*[٣] و *دودک*[٤] در *رتردام* بسط یافت.

---

١. Kief hoek
٢. Jones Beach , L.F.
٣. Chemmitz
٤. Dudok

[ردیف سوم، عکس سمت چپ] واحدهای آپارتمانی سه طبقه در *ورشو*: مثال چشم‌نوازی ازابنیه بومی جدید، که برای مدرن بودن نیازی به افزایش ارتفاع تا سی طبقه ندارند.

[ردیف سوم، عکس سمت راست] بخشی از *ساختمان شهرداری* در *هیلورسام، اطراف آمستردام*: بنای عمومی زیبا که به شکل کارآمدی به عنوان بخشی از چشم‌اندازه زنده، بدون توسل به مقرارت ناسازگار برنامه‌ریزی شهری *دورهٔ باروک* طراحی شد. نمی‌توان هیچ ساختمان و واحد همسایگی را نمونه‌ی رضایت‌بخش از طراحی زیست *فنی* قلمداد کرد مگر آن که باغات و فضاهای باز وسیع به مثابه بخشی از طرح لحاظ شود، این قاعده در مورد تمامی بخش‌های شهری نیز صادق است.

[ردیف چهارم، عکس سمت چپ] مدرسه‌ای مدرن در *کالیفرنیا* که توسط *ریچارد نوترا*[۱] ساخته شد. به دیوار جداکننده‌ای که انتقال آسان از کلاس‌های درس داخل ساختمان را به فعالیت‌های فضای آزاد، که فرصت مطالعه و بازی را فراهم می‌سازد توجه نمائید. هم چنین توجه داشته باشید که می‌توان مقدار تابش آفتاب به بخش‌های داخلی ساختمان را کنترل نمود، زیرا برای مثال در آب و هوای مداری نواحی جنوب مقدار زیاد نور آفتاب چندان مطلوب نمی‌باشد. احداث این مدارس در *سوئیس* نیز متداول می‌باشد. *زوریخ* زمینه‌سازی‌های گسترده‌ای را برای واحدهای کوچک مهد کودک در احداث مجتمع‌های جدید مسکونی تدارک دیده است.

[ردیف چهارم عکس سمت راست] جنوب *روسیه*: واحدهای مسکونی جدید در جوار معابر: واحدهایی جادار، درختکاری شده و جمع جور که به لحاظ بصری از بهترین نمونه‌های احداث مسکن در *روسیه* به شمار می‌روند، که تقلید از الگوهای *امریکائی* در

---

۱ . Richard Neutra

برخی از محلات مسکو با گونه‌های بیش از اندازه نظامند و بی‌روح خردگرایی آلمانی رقابت می‌کند. (عکس از سوفوتو)

کمک‌های دولتی به بخش مسکن، ابتدا از طریق مقرارت محدود کننده، سپس از طریق برنامه‌ی بهسازی مناطق آلونک‌نشین، بعدها از طریق وام‌هایی با نرخ پایین بهره و در نهایت از طریق ساخت و نظارت عملی، به‌سرعت طی یک قرن رشد یافته است. جنبش احداث مسکن که در دههٔ ۱۸۵۰م. در *انگستان* آغاز شد در لفافه‌ی سازمان‌های بشر دوستانه‌ی شاغل در احداث مسکن الگو به *ایالات متحده* رسید، اما دولت تا سال ۱۹۱۷م. به اقدامات موثری در این خصوص دست نزد. مسکن دورهٔ جنگ، نظیر *بریجپورت*[۱] *(بلک راک) دهکده‌ای در یورکشایر*، معیارهای تازه‌ای را در عمران محلات به‌وجود آورد؛ اما این میراث هم در دورهٔ کمبود مسکن طی سال‌های ۲٤-۱۹۱۸م. وهم رونق مصیبت‌بار بورس بازی پس از آن مورد غفلت واقع شد. احداث مسکن توسط دولت در سال ۱۹۳۲ میلادی، بعد از *کنفرانس رئیس جمهور هوور* در مورد مسکن، در زمینهٔ تامین منابع مالی فدرال برای پروژه‌های مسکونی با سود سهام محدود، رونق تازه‌ای به خود گرفت. در سال ۱۹۳۳م. کمک به احداث واحدهای مسکونی تحت عنوان "ساختمان‌های دولتی"[۲] گسترش بیشتری یافت، با وجود آغاز قابل قبول، برای پاکسازی مناطق آلونک‌نشین و بازسازی مناطق فرسوده کفایت نمی‌کرد. روی کار آمدن دولتی که طی سالهای ٤٤-۱۹۳۳م. احداث ساختمان‌های دولتی را وجهه‌ی همت خود قرار داد می‌بایست شیوه‌های برتر برنامه‌ریزی و طرح‌ریزی جامع در بیان مزایای عملیات کلان مقیاس و کنترل یکپارچه‌ی فن‌آوری را در اثبات مطلوبیت مسکن برنامه‌ریزی شده، نه برای افراد بلکه برای اجتماعات بزرگتر را که در آن تسهیلات اجتماعی به عنوان بخشی از طرح تدارک می‌شد، آشکار سازد. هیچ جامعه‌ی

---

۱. Bridgeport (Black Rock)

۲. Public Work Adminstratianl دولت فدرال سال‌های ۴۴-۱۹۳۳م. که پروژه‌هایی برای احداث طرح‌های ساختمانی دولتی ارائه و به اجراء گذاشت.

شهری قادر به تامین هزینه‌های تجملی بنگاههای خصوصی نامطمئن فاقد سازمان نیست، لهذا جوامع شهری به منظور صرفه‌جویی‌های بلند مدت، می‌باید بخش مسکونی خود را، نظیر فضاهای سبز و سیستم آبرسانی که در حال حاضر برنامه‌ریزی و احداث می‌شوند، بر پا دارد.

[تصویر اوّل] واحدهای مسکونی *هارلم*[1] در *نیویورک*. آپارتمان‌های زیبا که برای سیاه‌پوستان طراحی شده است که به رودخانه‌ی *هارلم* مشرف است. به پارک مثلثی شکل در سمت راست تصویر، زمین بازی در روبروی رودخانه و حیاط‌های بزرگ و جادار با هوا و نور کافی توجه نمایید که در تضاد با نواحی محروم از نور و پر تراکم زمینهٔ تصویر که بر اساس *قانون جدید مستغلات* در سال ۱۹۰۱ میلادی احداث شدند، قرار دارد. این محلات به‌لحاظ آرایش و اصول کلّی بر تمامی آپارتمان‌های مسکونی شهر که با آن قابل مقایسه می‌باشند، ارجحیت دارد. (عکس از اداره‌ی ساختمان‌های دولتی)

[تصویر میانی] مجتمع *تِن‌ایک*[2]، بخش *ویلیامزبوگ* شهر *بروکلین*. منطقه‌ای که بطور جزئی پاکسازی و خریداری شد. مدرسه‌ی تازه تاسیس موجود در مرکز تصویر، گونه‌ای ساختمان قدیمی است که با آپارتمان‌های پیرامون ناسازگار بوده اما به لحاظ مکانی مقبول می‌نماید. به بزرگ‌نمایی مصرانه‌ی خیابانها در تبدیل منطقه به کلان بلوک‌ها، همچنین جهت‌گیری خانه‌ها برای دسترسی به حداکثر نور آفتاب، که ابداعی مدرن به شمار می‌رود و در اینجا تا حدودی به واسطهٔ بکارگیری بال‌ها در نمای اصلی به طور قائم‌الزاویه تعدیل شده است، توجه نمایند.(عکس از اداره‌ی ساختمان‌های دولتی)

---

[1] . Harlem Houses

[2] . Ten Eyck

[تصویر پائین] *لیک ویوتراس*[1]*، کلیولند*. طرحی مطلوب که به شکلی مناسب با ساختار زمین شناختی انطباق یافته و ترکیبی از آپارتمان و واحدهای کوچک مسکونی است. همچنین به جهت‌گیری واحدهای مسکونی به شکل قائم‌الزاویه با خیابان‌ها، استفاده‌ی هنرمندانه از خطوط تراز در سمت چپ، نبود خیابان‌های پر هزینه و بی‌مصرف و فضاهای کافی داخل برای بازی توجه نمائید. (عکس از اداره‌ی ساختمان‌های دولتی)

۱ . Lakeuiew Terrace

همچنین تعدیل و باز مکان‌یابی عناصر مختلف محیطی در راستای افزایش خدمات برای جامعه می‌باشد. برنامه‌ریزی هم چنین می‌بایست در راستای تمهید ساختارهای مناسب-مسکن، کارخانه‌های صنعتی، بازارها، سیستم‌های آبرسانی، سدها، پل‌ها، روستاها و شهرها-برای استقرار فعالیت‌ها و کمک به اجرای عملکردهای ضروری به روشی منتظم و به موقع عمل نماید.

برنامه‌ریزی منطقه‌ای کنترل و هدایت آگاهانه و یکپارچه‌ی تمامی این فعالیت‌هاست که بر استفاده از زمین به عنوان موقعیت مکانی، منابع، ساختار، و صحنه متکی است. فرصت‌های هماهنگی کارآمد تا حدودی که این فعالیتها در چارچوب مناطق معین متمرکز شده و آگاهانه تعیین حدود شده و مورد استفاده قرار بگیرند، افزایش می‌یابد. از این رو، برنامه‌ریزی منطقه‌ای، واجد مرحلۀو گامی اضافی در فرایندهای بسیار تخصصی و منفک برنامه‌ریزی کشاورزی، برنامه‌ریزی صنعتی یا برنامه‌ریزی شهری است.

در هر جامعه‌ای پاره‌ای هماهنگی‌های خودجوش در میان عملکردها وجود دارد که بر سنت ابتنا دارد. اما این قسم "برنامه‌ریزی" تجربی، گر چه در جوامع پایدار متکی بر وضعیت مطمئن و قواعد کاملاً مستقر و وظایف مشخص، کاملاً کارآمد نیست با این حال، تحولاتی که طی سه قرن گذشته شکل گرفته است، آن را از عرصه‌ی اجتماع بیرون رانده است. رشد جمعیت، تکثیر اختراعات، نضج نیازهای شناخته نشده و استفاده از تکنیک‌های نامطئمن و شتاب تحولات، روی هم رفته هماهنگی تجربی و خودجوش را به مضحکه‌ای یاس‌آور تبدیل کرده است. در نبرد برنامه‌ی آگاهانه، امپراطوری هرج و مرج پای می‌گیرد: این هرج و مرج چیزی جزء حداکثر فرصت برای بحران‌های اجتماعی، سوء تفاهمات و دوباره‌کاری‌ها، حداقل ابزار برای نیل به سامان جمعی نیست. سامان مبتنی بر برنامه تنها به شکل جسته و گریخته حاصل کار استراتژیست‌های نظامی، جغرافی‌دانان، معماران، مهندسان

و برخی سازماندهندگان مستعد در امور صنعت می‌باشد. فرصت‌های اصلی برای برنامه‌ریزی به چنگ سازمان‌های دارای قدرت و انحصار افتاده است که از این موارد می‌توان به سیستم تلفن *گراهام‌بل* در *ایالت متحده* اشاره کرد.

هر صنعت، هر موسسه، هر قلمرو، تمامی هسته‌های اجتماعی، تحت شرایط مدرن نیازمند برنامه‌ای برای فعالیت، و فرایندی برای توسعه هستند. برنامه در هر سازمان موفق و کارآمدی، نقش اصلی در جهت‌دهی فعالیت‌های درونی بر عهده دارد. با این حال، تمامی انواع برنامه‌ریزی از دو چیز یعنی عدم درک معنای اجتماعی برنامه و ناتوانی در نیل به هماهنگی با دیگر سازمان‌ها تحت یک مرجع ذی‌صلاح مشترک در چارچوب طرحی گسترده برای برنامه‌ریزی منطقه‌ای و میان منطقه‌ای رنج می‌برند. حتی سازمان‌هایی که حداکثر برنامه‌ریزی علمی رادر قلمرو خود به کار می‌بندند در برابر نیاز هماهنگی گسترده‌تر مقاومت نشان می‌دهند. در پس این دودلی‌ها با برنامه، پیشداوری‌های معینی نهفته است که می‌باید به طور کلی تغییر یابند.

برنامه چیست؟ برای ابلوموف‌های[1] جهان، برنامه حقه‌ای برای طفره رفتن از واقعیت‌های حیات و شانه خالی کردن از مسئولیت‌ها است. در نظر آنان برنامه، ابتکاری کاملاً خیالی و مجموعه‌ای از پیشنهادات می‌باشد که به شکل نمودار بر کاغذ ترسیم و جایگزین واقعیت می‌شوند. این برنامه‌های دوبعدی، هنگامی‌که از فرایندهای ساخت و ساز منفک و به‌وسیله‌ی هنرشناسان فرهیخته! با شناخت کم مایه‌ای از فرایند فنی ساخت بسط یافت، بلای جان معماری شدند. غالباً در فرایند تدوین چنین برنامه‌ای، شیئ دارای عینیت فراموش می‌شود: طرح زیبای کاغذی که متقارن بوده و به‌واسطهٔ ملاحظات شرم‌آور هزینه،

---

[1] Oblomove. از شخصت‌های رمانی به نام ابلوموف اثر ایوان گنچاروف نوسینده‌ی روسی است که در سال ۱۸۱۲م. در شهری واقع در سواحل ولگا چشم به جهان گشود. و در سال ۱۸۱۹ دیده از جهان فرو بست. ابلومووِیسم واژه‌ای برای تصرف خصوصیات ملی و اجتماعی یا فردی دال بر بی حسی درمان‌ناپذیر شخصیتی فاقد نیروی اراده و اعتماد به نفس است. رمان ابلوموف در سال ۱۳۶۴ شمسی توسط سروش حبیبی به فارسی برگردانده شده است. (م.)

در دسترس بودن مصالح و تناسب با هدف هماهنگی خود را از دست می‌دهد، واقعیت‌های با اهمیت محیطی را مورد چشم‌پوشی قرارمی‌دهد. باغبانِ منظر کاغذی که با تزیینات زیبا سروکار دارد و به توازن صوری در نما نایل می‌شود فراموش می‌کند که غذاخوری را به اندازهٔ کافی در نزدیکی آشپزخانه قرار دهد تا غذا به هنگام انتقال سرد نشود؛ مهندس کاغذی–که موردی واقعی است–طرح آبیاری را با مهارت ستودنی بر اساس قواعد هیدرولیک طراحی می‌کند و فقط پس از آن که سیستم آبرسانی ساخته شد متوجه می‌شود که خاک برای کشت مناسب نیست.

تمامی این "طرح‌ها" که تنها بر روی میز طراحی در بهترین وضعیت ممکن قرار دارند پس از اجرا ناکارآمد و شرم‌آور جلوه می‌کنند و غالباً، نظیر بسیاری از طرح‌های برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌بندی در *ایالات متحده* از روی ایمان و اعتقاد تدوین، و در عمل چیز کاملاً متفاوتی از آب درمی‌آیند: برنامه به مفهوم تولید نمودارها و تصاویر بیهوده، لاپوشانی تمامی پیوندهای جان سخت واقعیت با رنگ‌آمیزی، و آرزوی یافتن جانشینی برای اندیشه، فقط ریشخند انسان‌های واقع‌بین و روشنفکر را به‌دست آورده است. هم اینطور، تلاش برای تحمیل سامانی محدود از واقعیت بر اعمال آتی انسان–نظیر ارائه‌ی تصویری غول‌آسا از آینده‌ی *نیویورک*، که یک قرن قبل توسط اعضای کمیسیون برنامه‌ی "شهر واقعی"[۱] در سال ۱۸۱۱م. ترسیم شد–در سامان ساختگی‌اش بسیار زیان بارتر از پیش‌بینی تجربی صرف برای نیازهای روزمره خواهد بود.

بر عکس، برنامه‌ریزی در مفهوم اصیل خود، نه تلاشی خودسرانه برای واژگونی واقعیت، بلکه کوششی برای روشن ساختن و به چنگ آوردن تمامی عناصر ضرور در جهت هماهنگی واقعیت‌های اقتصادی و جغرافیایی با اهداف انسانی است. برنامه‌ریزی منطقه‌ای

۱. Practical City

مشتمل بر پنج مرحلۀمی‌باشد. مرحله‌ی اوّل آن "برداشت" است: پرده برداشتن و آشکار ساختن تمامی داده‌های مرتبط با مجتمع منطقه‌ای از طریق شناخت بصری دست اوّل و گردآوری نظام‌مند واقعیت‌ها را "برداشت" می گوئیم. از آن جایی که موارد اثبات شده جغرافیائی نیز به درجات متفاوت در فرایند زمان متحول می‌شوند، بنابراین جنبه‌ی تاریخی "برداشت" ضرورت بازنمایی عوارض جغرافیایی را نیز یدک می‌کشد.

آرایش بسامان و نمایش گرافیکی این داده‌ها از طریق نقشه، نمودارهای آماری و عکس، کمک مهّم در زدودن آشفتگی ذهنی، مشاهده‌ی ناقص و تصمیم‌های گمراه کننده‌ی ناشی از شواهد و قرائن ناکافی است. *چارلزبوث*[۱] *پاتریک‌گدس* در *لندن* و همکار وی در *ادینبورگ* اولین کسانی بودند که برداشت تمام و کمالی را به عنوان مقدمه‌ی عمل برنامه‌ریزی شهری در پیش گرفتند. *بوث* در بررسی تفصیلی و خانه به خانه‌ی وضعیت زندگی در *لندن* بسیار دقیق عمل کرد: *گدس* از آن جایی که موضوعات با اهمیتی نظیر جایگاه جغرافیائی، واقعیت‌های هواشناسی و اقلیمی، فرایندهای اقتصادی و میراث اقتصادی را در نظر می‌گرفت دارای اندیشۀ بسیار بازی بود.

مدت‌ها قبل از آن که تحلیل صنعتی به این مرحله‌ی نظام‌مند دست یافته باشد آنها الگویی را برای تشخیص و درمان مسایل شهری خلق کردند. بوم‌گرایی زمینۀ انتقال از بررسی شهری به بررسی‌های منطقه‌ای را فراهم ساخت که گام به گام به طور گسترده دنبال شد که می‌توان در این خصوص به بررسی‌های نواحی صنعتی توسط *آبرکرومبی* و دیگران در *انگلستان* اشاره کرد.

مرحله‌ی دوّم در برنامه‌ریزی تدوین انتقادی خطوط اساسی نیازها و فعالیت‌ها بر حسب آرمان‌ها و اهداف اجتماعی است. متاسفانه این بخش از برنامه‌ریزی توسعۀ چندانی

---

[۱] به روایت رایج چارلز بوث استاد پاتریک گدس می‌باشد، امّا پیترهال در این باور پذیرفته شده تردید دارد. (م.)C.Booth.

نیافته است. در چارچوب نظام‌های مسلط اقتصادی، هدف اصلی برنامه افزایش در آمدها و پاداش‌های نقدی مالکین صنایع و در مراتبی ضعیف‌تر در آمد طبقه‌ی کارگر می‌باشد. همین قواعد مالی در لباس مبدل، دلیل توجیهی و پذیرفته شده برای برنامه‌ریزی و تاکید بر وسایل حمل و نقل، تدارک فرصت‌های تجاری نو و مطلوبیت خود کفایی ملی در دورهٔ جنگ باقی مانده است. ذیل این قواعد مسلط توجه به مسکن، و جامعه‌سازی بسیار با تاخیر وارد عرصه‌ی برنامه‌ریزی می‌شود.

در هر حال، برنامه‌ریزی فرایندی انتخاب‌گر به شمار می‌رود بدین ترتیب که مستلزم ارزیابی و انتخاب است. گرچه موازین ارزشی که از برنامه‌ریزی کارآمد منطقه‌ای نشات می‌گیرد می‌بایست در نهایت با واقعیت هماهنگ شود، با این حال موازین مذکور به طور خودبه‌خودی از موقعیت بلافصل نشات نگرفته بلکه بر عکس می‌توانند عامدانه بر علیه واقعیت وارد عمل شوند. تصور اینکه جغرافی‌دانان، جامعه‌شناسان و مهندسین می‌توانند اهداف و نیازهای اجتماعی را که بنیان برنامه‌ی خوب منطقه‌ای است خودسرانه صورت‌بندی نمایند، ساده لوحی است، می‌توان به جرات ادعا نمود که فیلسوف، هنرمند، معلم و انسان معمولی نیز از جایگاهی همسان با متخصصان برخوردار بوده و در صورتی‌که به طور فعال به عنوان ناقد و آفریننده وارد فرایند برنامه‌ریزی نشوند، موازین ارزشی که در نهایت وارد برنامه می‌شوند صرفاً آن دسته از ارزش‌ها می‌باشند که از وضعیت و نیازهای گذشته بدون تجدید نظر انتقادی به عاریت گرفته می‌شوند و این به معنای ژن‌های غالب و نه جوانه‌های تازه می‌باشد.

برنامه‌ریزی در کشوری که فتوحات و دستاوردهای ستیزه‌جویانه آرزوی غایی است شکل خاصی به خود می‌گیرد که با کشوری دیگر که آموزش و بالندگی زندگی هدف اصلی تلاش جمعی است متفاوت خواهد بود. این که منابع یک منطقه در ساخت پایگاههای

نظامی، بزرگراه‌های استراتژیک و زاغه‌های مهمات، یا احداث مدارس، زمین‌های بازی و پارک‌ها صرف شود سوالی نیست که صرفاً بتوان با اتکاء بر داده‌های فنی و جغرافیایی پاسخ آن را یافت.

بنابراین برنامه‌ریزی نه تنها مستلزم به تصویر کشیدن منابع، فعالیت‌ها و فرایندها از طریق بررسی‌های منطقه‌ای بلکه متضمن صورتبندی انتقادی–و تجدید نظر–ارزش‌های غالب می‌باشد.

یکی از معضلات عمده فراراه کاربرد فرایندهای فنی جمعی و ابزارهای تفکر در رابطه با خلق ملتی سرافراز، پراکندگی و عدم انسجام مفاهیم ارزشی طی قرن گذشته است. گرچه ابزارهای جمعی تولید بنیان همکاری و تعاون انسان‌ها را گسترش داده امّا فروپاشی نظام ارزشی منسجم، امکان اقدام یکپارچه را تحلیل برده است. مضافاً مضامین ارزشی مسیحیت *ارتدوکس، پروتستانیسم، امانیسم فردگرایانه، سرمایه‌داری، امانیسم‌گرایی و آزادی خواهی*، نه صرفاً به واسطهٔ بحران، بلکه از طریق فرسایش درونی نیز تضعیف شده است. می‌توان با اطمینان پیش‌بینی کرد که نظام جدید ارزشی ظهور خواهد کرد و جای ضایعات نظام‌های در حال افول را خواهد گرفت، نظامی که هر چند هنوز به شکل موفقیت‌آمیزی جمع‌بندی نشده است. با این حال تمامی انسان‌های نیک سرشت در آن سهیم خواهند بود. تا زمانی که این نظام ارزشی جدید تعریف شود، گسترش یا امحاء باقیمانده‌ی انرژی اجتماعی آسان‌تر از تغییر جهت آن خواهد بود. به تفصیل اینکه مهمترین دستاورد فرایند باز ارزش‌گذاری که بیش از یک قرن است در جریان می‌باشد، تمهید فرصت‌های بروز تمامیت زندگی و حیات، نه به هوای اقلیتی کوچک، که برای تمامی شهروندان بسته به استعدادهایشان است. آن چه مسیحیت ذیل مفهوم بهشت سر هم بندی کرد، سوسیالیسم انسان‌گرا، آن را بر حسب معشیت روزمره صورتبندی می‌نماید.

مرحله‌ی سوّم برنامه‌ریزی، پیش‌بینی و بازسازی خلاق است. براساس واقعیت‌های معلوم، روندهای شناخته شده، نیازهای تخمینی، و اهدافی که به طور انتقادی جمع‌بندی شده‌اند و تصویر جدیدی از زندگی منطقه‌ای بسط داده می‌شود. در این تصویر، مجموعه‌ای از طرح‌های پراکنده–لایروبی یک رودخانه در این جا، گسترش خدمات کتابخانه‌ای، جابجایی یک رشته‌ی صنعتی به موقعیتی بهتر–برای اولین به شیوه‌ای خاص تدوین‌می‌شود که همبستگی فضایی–زمانی آن‌ها را آشکار می‌سازد. در این مرحله، نقاط خالی، ضعف‌ها، منابع استفاده نشده، خود را نشان داده و ابزارهای نوین غلبه بر این معایب امکان ظهور یافته و فرصت‌هایی که تا کنون مورد غفلت قرار گرفته بودند ملموس می‌شوند. نمی‌توان تصویر مطلوب‌تری از تاثیر انسجام بخش برنامه در مقایسه با آن چه توسط *هنری رایت* تحت عنوان برنامه‌ی پیشنهادی *نیویورک* تدوین شد، ارائه نمود، زیرا این برنامه از آنجائی که *رایت توالی* تاریخ را مورد غفلت قرار نداده بود دارای اهمیت بسیار زیادی بود.

در این مرحله، برنامه در مفهوم قابل قبول ظاهر می‌شود، زیرا می‌توان بخش مهمی از این برنامه‌ها را به طور گرافیکی ترسیم نمود. این برنامه در هر حال ابزاری بوده و طرح نهایی به شمار نمی‌آید: آن چه طرح‌ریزی می‌شود یک موقعیت یا سطح نیست: بلکه فعالیتی در یک سطح، یا سطحی برای یک فعالیت است. برنامه‌ریزی به ترتیبی که رفت توجه آدمی را به این نکته جلب می‌کند که سوال سازماندهی جامعه‌ی بر قاعده‌ی مرزهای سرزمینی یا مبانی کارکردی یا اقتصادی، تقریباً بی‌معنی است، زیرا جامعه‌ی متکی بر مرزهای سرزمینی، مثل شهر یا منطقه، صرفاً بر حسب قلمرو تحت حاکمیت تعریف نمی‌شود، هم این طور صنعت فولاد را که مالکیت شماری از معادن، کوره‌ها، انبارها و خطوط آهن را بر عهده داشته یا آن‌ها را مورد استفاده قرار می‌دهد نمی‌توان صرفاً بر اساس ساختار شرکتی یا مناسبات حقوقی سیاسی کارگران، مدیران، سهامداران و مصرف‌کنندگان تعریف نمود.

حقیقت این است که تمامی سازمان‌ها و تشکّل‌هایی که هستی فضایی داشته و مشروط به وضعیت جغرافیایی هستند به واسطهٔ ساختارهای عینی اداره می‌شوند: تنها تشکّل‌های موهوم و خیالی می‌توانند بدون اتکاء بر قطعه‌ای از زمین به عنوان سایت و ابزار مادّی انسجام و پیوستگی سر کنند، برنامه‌ریزی منطقه‌ای از جنبه‌ی مکانی برنامه‌ریزی صنعتی است و برنامه‌یزی صنعتی از لحاظ منابع–فعالیت–محصول، برنامه‌ریزی منطقه‌ای به شمار می‌رود. در صورتی‌که واژه "برنامه" در بسیاری از اذهان صرفاً به جنبه‌ی بسیار ایستای توسعهٔ منطقه‌ای معطوف نبود، معنای فوق چندان غریب نمی‌نمود: توسعهٔ منطقه‌ای به معنای به تصویر کشیدن یک پهنه و جا به جایی نیروها می‌باشد که البته مرادمان در اینجا حرکت نیروهای نظامی و مسئله جنگ نیست.

نقش انتظام بخش تصور خلاّق در این مرحلهٔاز برنامه‌ریزی بسیار اهمیت دارد؛ امّا متاسفانه تا کنون فرصت‌های ناچیزی برای برنامه‌ریزی جمعی از سوی تمدن فراهم آمده است. با این حال، می‌توان در عرصه‌های محدودی شاهد فرایندهای موازی در عمل بود: معماران منظری چون *آلمستد* و *الیوت* در *امریکا*، *اچ.اچ. ریچاردسن* و *لوئیس سولیوان*، تاثیر عمیقی بر تمدن داشته و به شکل فوق‌العاده‌ای ظرفیت و استعداد درک و بیان خواسته‌های جدید را داشتند. در این مرحلهٔاز برنامه‌ریزی ترکیبات جدیدی از عناصر کهنه به همراه مولفه‌های تازه‌ای از منابع نو به منصه‌ی ظهور می‌رسند. قالب‌بندی دوباره‌ی کره‌ی زمین و شهرها هنوز در مرحله‌ی نطفه‌ای قرار دارد: فقط در دستاوردهای پراکنده فن‌آوری، نظیر سدهای تولید انرژی یا بزرگراههای عظیم می‌توان ضربات قوه‌ی خلاقه‌ی جدید را احساس کرد. با این حال روزگار تسلیم منفعلانه در برابر محیط، روزگار فراموشی و ناهشیاری به این منبع زندگی و فرهنگ به سر آمده است. در اینجا قلمرو تازه‌ای برای فعالیت اکیداً خلاقانه نهفته است.

سه جنبه از برنامه‌ریزی–برداشت، ارزیابی و طرح مناسب–که تا کنون مورد بررسی قرار گرفت فقط امور مقدماتی به شمار می‌روند، مرحلۀنهایی برنامه‌ریزی مستلزم جذب و هضم آگاهانه‌ی طرح به‌وسیله‌ی جامعه و عملی ساختن آن از طریق عناصر اقتصادی و سیاسی مناسب می‌باشد.

در مرحله‌ی نهایی، برنامه‌ریزی متحمل تعدیل‌هایی در مواجهه با سنن، قواعد و اصول، مقاومت، و پاره‌ای فرصت‌های غیر منتظره‌ی زندگی واقعی می‌شود. هیچ طرحی نمی‌تواند به طور خود به خودی تمامی پیشامدها را پیش‌بینی نماید، مضافاً از برنامه از همان ابتدا، بخشی کارآیی خود را در صورتی که وضوح آرمان‌هایش را به واسطه ضعف در پیش‌بینی تمامی کیفیات و تخفیف آرمان‌ها در جریان عمل قربانی نماید، از دست خواهد داد و بدین ترتیب برنامه قادر نخواهد بود به اهداف تعیین شده دست یابد؛ برای آن که برنامه به عنوان یک عنصر تجدید سازمان ظاهر شود می‌بایست به فراخوانی و آموزش مجدد گروهها و شخصیت‌هایی دست یازد که می‌توانند برنامه را محقق سازند. برنامه‌های ضعیف که از به مبارزه طلبیدن اوضاع شدیداً نامطلوب اکراه دارند از طرح‌های متهورانه که قدرت تخیل عامه را تحریک می‌کنند ناموفق‌تر خواهند بود؛ موفقیت‌های به‌دست آمده توسط دولت‌های تمامیت خواه در برنامه‌ریزی جمعی، به واسطۀ اشتیاق آنها برای شکافتن گره کور مقاومت تاریخی به وسیله اجبار و زور حاصل آمده است.

نه یک مهندس و نه یک معمار، با هر درجه از مهارت قادر نیستند به صورت دقیق و با فرمامین خاص، تمامی اعمال برنامه‌ریزی را نظیر احداث یک خانه یا سوار کردن یک ماشین به اجرا در آورند: بلکه بر عکس در این جا می‌باید به مهارت خود جوش و درک نیروهای غیر ماهر نیز تکیه کرد. بنابراین برنامه جایگزینی برای ابداع، تصمیم یا گزینش هوشمندانه مجریان آن نیست، بلکه وجود چنین خصائصی را فرض دانسته و محیط را به

نحوی سازمان می‌دهد که این ویژگی‌ها در آن به شکل کارآمد عمل نمایند. آن چه در تعابیر و برداشت‌های فردی صادق است به نحو اولی در هماهنگی پیچیده‌ی جامعه نیز قرین صحت می‌باشد. برنامه‌های منطقه‌ای ابزارهای آموزش اجتماعی هستند که بدون آن دستاوردهای جزیی خواهند داشت و با شکست در درک و مشارکت آگاهانه در هر مرحلۀاز فرایند برنامه‌ریزی، از کوچکترین عنصر تا بزرگترین آن‌ها، قطعاً بی‌اثر باقی خواهند ماند. به همین دلیل برنامه‌های منطقه‌ای نیازمند ارگان‌های مفید و سازنده برای جذب و ادغام [در محیط] هستند؛ و به همین دلیل می‌بایست از همان ابتدا ابزار تعدیل‌های آتی را تدارک ببینند. برنامه‌ای که فضای کافی برای تحول را تدارک نبیند نابسامانی آن به‌ندرت از تجربه‌گرایی بی‌هدف و نافی برنامه کمتر خواهد بود لهذا می‌توان انعطاف‌پذیری، تعدیل‌پذیری و نوسازی را نشانه‌های اساسی تمامی برنامه‌های ارگانیک قلمداد کرد.

اگر مسئله‌ی برنامه‌ریزی امروزه بسیار پیچیده‌تر از گذشته است، این حکم در مورد ابزار برنامه‌ریزی نیز صادق می‌باشد. جامعه‌ای که به لحاظ فنی قادر به اختراع ماشین‌های محاسبه برای حلّ مسایل پیچیده‌ی ریاضی و ارسال تصاویر در فضا است، نمی‌تواند هنگام مواجهه با کاربرد تکنیک‌های بسیار پیچیده‌ی تفکر و مدیریت در رابطه با نیازهای اجتماعی بهانه‌گیری نماید. بخشی از بی‌نظمی حاکم بر حیات اقتصادی و ناشی از آن است که تجهیزات ماشینی بسیار سریع‌تر از ابزارهای کنترل اجتماعی، اختراع، بهینه‌سازی و به راه افتادند. به استثنای شمار قلیلی از موضوعات، نظیر حسابداری، ثبت و ضبط دائمی و ساختارهایی با ظرفیت محدود، ساز و کارهای بسیار گسترده‌ی صنعتی ما، به طور تجربی بدون توجه کافی به روان‌شناسی انسان شکل گرفته‌اند. ما عوامل و عناصر ماشینی را ایزوله نموده و عادت کرده‌ایم به روشی نظام‌مند و مفید با آن‌ها بر خود نمائیم؛ در حالی که

می‌بایست نظام‌های بسامان گسترده‌ای را که به دگرگونی مناسبات اجتماعی کمک نمایند را ابداع کنیم که یکی از نمادهای آن برنامه‌ی منطقه‌ای است.

۵: پیمایش و برنامه به مثابه‌ی آموزش اجتماعی

سیاست‌های احزاب در قرن نوزدهم از آن جائی که بر معیارهای موفقیت مالی ابتناء داشت از بافت زندگی واقعی دور بود. رای‌دهندگان وفادارانه در هر انتخابات، بدون لمس حتی یکی از مسایل مبتلابه زندگی خود، بدون شناخت عمیق حتی یک مرحلهٔاز مدیریت سیاسی، مالیات‌ها و نظام آموزشی و بدون تاثیرگذاری بر یک جنبه از وضعیت شغلی یا شرایط محیطی روزمره‌شان رای می‌دادند این نظام در فضایی مملو از جهالت "عمل" می‌کرد.

دولت‌های جدید تمامیّت خواه سیاست‌های لیبرال قرن نوزدهم را به سخره می‌گیرند، امّا در واقع همان سنت‌ها را به شکل بسیار پرهزینه، با این نکته‌ی منفی که جناح سیاسی آنها می‌بایست برای انحراف توجه از سترونی دستاوردهای دولت اقتدار فشار زیادی را متحمل شوند، به اجراء گذاشتند. فاشیست‌ها رسماً اشکال مختلف رأی‌گیری را بدون داشتن حتی یک رأی منفی، تجربه کردند؛ آنها حتی اَشکال نظرسنجی عمومی را بدون شجاعت شنیدن صدای مخالف تجربه نمودند و حتی بیش از امپریالیست‌ترین دولت‌های قرن نوزدهم تلاش کردند تفاوت‌های محلی، مزیت‌های محلی و نیروهای محلی را محو سازند. این دولت‌ها دو کارکرد اصلی داشتند: آماده‌سازی و تدارک جنگ، و حفظ قدرت خوب حاکم. بدین ترتیب این شیوه‌ی حکومت نه تنها نوع جدیدی از سیاست را به ارمغان نیاوردند بلکه اشکال قدیمی را به شکل شرم‌آوری به واقعیت عریان تقلیل دادند.

دولت فاشیستی را می‌توان به مثابه مفهومی هم‌شان استبداد جنگی دولت اقتدار ذیل اشکال دائمی تعریف کرد که در سایه آن عقاید در سیطره‌ی سانسور جنگی وتمامی اقدامات در قلمرو نظامی قرار گرفته و تمامی قوانین به طور تلویحی یا تصریحی به قوانین مادّی تبدیل شدند. به اعتباری هر گونه حماقتی می‌تواند بر این جامعه مستولی شود و فقط یک احمق می‌تواند چنین فرایند اشتباه‌آمیزی را برای حکومت در پیش گیرد.

هیچ یک از نشانه‌های تمدن پیشرفته را نمی‌توان در میان جمعیتی نوکرصفت و مرعوب حفظ کرد: ابتکارات ظریف، همکاری‌ها و تعاون مطلوب، وفاداری عمیقی به حقیقت و استدلال عقلانی که تمدن ما بر آن‌ها ابتنا دارد در حکومت‌هایی که هیچ قانونی را به جزء هوس دیکتاتور و فرمان حزب، حتی در قلمرو زندگی مصنوعی نمی‌شناسد را نمی‌توان حفظ کرد. اگر دولت تمامیت خواه، این جا و آن جا، برخی ویژگی‌های عقلانی تمدن را از خود به نمایش می‌گذارد به جهت بهره‌برداری از انرژی نسل متمدن متقدم می‌باشد، تا جائی که به فاشیسم مربوط می‌شود این انرژی به تدریج تحلیل رفته و توحش به شکل متزایدی با وقوع جنگ یا حتی بدون آن شتاب خواهد گرفت. افراد این جوامع به سطح اسپارتیان باستان که پاره‌ای مواقع "شهامت" دنیای باستان از آن‌ها استشمام می‌شود سقوط خواهند کرد. تفسیر *توین‌بی*[۱] از این فرایند در جلد سوم کتاب *"بررسی تاریخ"*[۲] بی‌نهایت مشهود می‌باشد.

بدیل های واقعی الگوهای توخالی سیاسی قرن نوزدهم نه تمامیت خواهی که بازگشت به ابعاد انسانی حکومت، تکثیر واحدهای مستقل خدماتی، تعمیق فرایندهای مشارکتی در حکومت، کاهش خودسری‌ها، احیای فرایند اقناع و توافق ملّی است. بدین

---

۱ . Toynbee

۲ . A Study of History

ترتیب حیات سیاسی به جای آن‌که در تیول متخصصان مرکزنشین باشد می‌بایست به امور روزمرهٔ زندگی، نظیر مراجعه‌ی زن خانه‌دار به بقالی یا قصابی و حتی بسیار متواتر از مراجعه‌ی مردان به آرایشگاه تقلیل یابد. اگر مواعید ماشین در خصوص فراغت و رفاه تا کنون موثر واقع نشده، می‌باید از این فرصت در جهت گسترش مزایای هستی فعّال سیاسی بهره‌برداری کنیم. از آن‌جائی که هر مرحلهٔاز فعالیت گروهی، صنعتی، حرفه‌ای و آموزشی، دارای جنبه‌های خاص سیاسی مربوط به خود می‌باشد هر یک از این فعالیتها مسایل مبتلابه سازمانی، نظارت، انتظام، در نهایت قدرت خاص خود را برمی‌انگیزند که نیازمند راه حل‌های زیرکانه و سامان‌مند می‌باشند.

نقطهٔ مقابل اجبار ستمگرانه، آزادی بدون قید و شرط نیست، بل عملِ نظام‌مندِ و بسامان عقلانی است که به واسطهٔ آموزش و فعالیت‌های جمعی حاصل می‌شود و بدین ترتیب از طریق آموزش، منحنی زندگانی فردی در نهایت با منحنی زندگی اجتماعی هماهنگ می‌شود، البته این هماهنگی نه از طریق محدودیت عکس‌العمل‌ها به واکنش‌های دلخواه دیکتاتور بلکه حاصل گسترش فرصت‌ها و دامنه‌ی انتخاب در حوزه‌ی درک عقلانی و فعالیت‌های اجرائی است که مورد علاقه‌ی شهروندان و حکومت می‌باشد. اخلاق و رفتار انسانی انباشته از رسوبات غیرعقلانی است این معنا نیاز به گسترش دامنه‌ی فرصت‌ها را کاهش نمی‌دهد، زیرا آنچه در مورد تک‌تک انسان‌ها صادق است شامل حاکمان خود خوانده نیز است، در هر دو مورد، مسئله بسط قلمرو احتجاج عقلانی وفعالیت سیاسی خردمندانه و انحراف یا تعالی نیروهائی خصم تعاون می‌باشد. شهروندان بسته به مشروعیت عقلانی و موفقیت توزیع قدرت سیاسی از طریق آموزش ابتکارات و داوریهای خود را در پای انحصار وحشت آفرین دیکتاتوری قربانی نخواهند ساخت. ناتوانی و عجز اکثریت به معنای قدرت اقلیت است و برعکس.

رجعت به واقعیت‌های سیاسی در چه نقطه‌ای آغاز می شود؟ آیا این نقطه بازگشت، می‌تواند عرصه‌ای مطلوب‌تر از منطقه باشد؟ تمامی سیاست‌های عقلانی می‌باید با واقعیت‌های ملموس حیات منطقه‌ای، نه به آن صورت که متخصصین با آن مواجه می‌شوند، بلکه به همان گونه که برای ساکنان منطقه مشهود است، آغاز شوند. نظام‌های آموزشی، منطقه و جوامع محلی را به عنوان کانون و جایگاه فعالیت‌های بهره‌کشانه مدّ نظر قرار می‌دهند، امّا پیش از آنکه که منابع و فعالیت‌های منطقه به مثابه‌ی موضوعات تجریدی ملحوظ شود، می‌باید از طریق تجارب انضمامی، درک، احساس و تثبیت شوند. تماس نظام‌مند کودک با محیط، از همان ابتدای حرکت بچّه در اتاق می‌بایست تا دورترین قلل کوهها و افق دریاها گسترش یابد، در تمامی کودکان دریانوردی، ماهیگیری، شکار و کاوش معادن می‌باید آشنائی مستقیمی با لایه‌های بدوی حیات اقتصادی تحصیل نموده، و جغرافیا و زمین‌شناسی کتاب‌های درسی می‌باید شرح و تفسیر این تجارب و نه به جایگزین آن‌ها اختصاص یابد که از طریق کار در باغ، باغچه، یونجه‌زار و گندم‌زارها حاصل می‌شود: در این جاست که عصاره‌ی حیات منطقه‌ای موج می‌زند و هیچ نظام آموزشی، هیچ محیط شهری را نمی‌توان بدون وجود این تجارب به عنوان عناصر حیاتی، اقناع کننده یافت همان طوری که *کارل‌مارکس* خاطر نشان کرده است کار کودکان، به محض آن که عنصر بهره‌کشی برای همیشه از آن حذف شود به بخش اساسی تمامی نظام‌های آموزشی مبدل خواهد شد.

گام بعدی به سمت حیات سیاسی عقلانی–که از فرایندهای ماشین‌وارگی نظام فاشیستی بسیار متفاوت است–گره‌زدن این تجارب انضمامی به بررسی‌های محلی است که می‌بایست به صورت بسیار نظام‌مند انجام گیرد. بررسی‌های مربوط به خاک، اقلیم، زمین‌شناسی، صنعتی و تاریخی بر مبنای محیط بومی، مهمترین ابزارهای بعدی آموزش به

شمار می‌آیند: مفهومی تفصیلی و کلی از چیزی که تا کنون به مشاهده‌ی انفعالی شهر و حومه تقلیل یافته است. امروزه تمامی بررسی‌های محلی، روی هم رفته به محور و کانون بررسی عمومی‌تر منطقه مبدل می‌شوند. این گونه بررسی‌ها نقش بسیار مهمی را در نظام آموزشی *انگستان* بر عهده دارند، در حقیقت برداشت‌های مربوط به کاربری زمین که اخیراً در این کشور تکمیل شد با همکاری دانش‌آموزان هر محل صورت گرفته است.

اگر این برداشت‌ها، صرفاً به‌وسیلهٔ متخصصین انجام می‌شد به پدیده‌ای بی‌خاصیت سیاسی تبدیل می‌شدند: با مشارکت فعال دانش‌آموزان، این بررسی‌ها در نقطهٔ خاصی از تحوّل دوران کودکی به کانون محوری در آموزش کارکردی برای حیات سیاسی تبدیل می‌شوند. از آن جائی که جامعه‌ی محلی و منطقه‌ی بلافصل آن به اندازهٔ کافی کوچک هستند که بتوان از بالای یک برج، تپه یا هواپیما شناخت اجمالی از آن کسب کرد، جوان قبل از آن که وارد دورهٔ مسئولیت سیاسی بشود تمامی این مرحلهٔرا مورد شناسایی قرار می‌دهد که آغازی برای جذب و هضم تفصیلی امور حکومتی است–این فرایند بدیلی برای آن بخش از ذهن انسانی است که انباشته از آرزوهای گنگ، رویاهای پوچ، شعارهای توخالی و اسطوره‌های مغلق بوده و محمل سیاست‌های اقتدار گرای گذشته به شمار می‌آید. رهیافت علمی، شیوه‌ی همکاری فکری که در بررسی‌های منطقه‌ای تبلور می‌یابد، نیروهای هستند که جهان را تابع اخلاقیات می‌نمایند، و این میسر نمی‌شود مگر آن که علوم به بخش جدائی‌ناپذیر تجربه‌ی روزانه، و نه به پوششی صرف بر رفتار ساختگی عمیق‌ترین لایه‌های نقدناپذیر قدرت تبدیل شود که بنیان نظم و سامان جمعی را می‌توان بر پایه‌ی آن بنا نهاد.

بخش عمده‌ای از سیستم آموزشی ما که طی قرن نوزده پایه‌گذاری شد نهادهای اقتصادی و سیاسی مسلط را منعکس ساخته است: و در حقیقت به نقیض‌های کاغذی برای واقعیت تبدیل شده‌اند، به جای گسترش قلمرو آموزش کارآمد، دیدگاهها و تجارب

انضمامی محو شده است و در نهایت به نقطه‌ای رسیده‌ایم که تخصص‌گرایی افراطی یعنی دانش تخصصی دقیق و پالایش یافته، بر ظرفیت و توانایی ما در بهره‌برداری از آن به عنوان بخشی از یک کّل هماهنگ، سبقت گرفته است. علاج و درمان این درد به هیچ وجه در ترکیب مکانیکی تخصص‌ها پیدا نمی‌شود: ما می‌توانیم تمامی محتوای یک دایرۀالمعارف را ، بدون نیل به چیزی بیشتراز سر درد، هضم کنیم. علاج این واقعه بر کلّ –یک منطقه، مردم آن، فعالیت‌هایش، آرایش وتمامیّت حیات آن–و ارتباط همۀ دستاوردهای آن در دانش تخصصی به مجموعه‌ی این انگاره‌ها و تجارب ابتناء دارد.

این رهیافت از دانش، به طور پراکنده اینجا و آنجا به اشکال مختلف به همراه زندگی و زندگانی به مثابه عملکرد دائمی دانش، در نظام آموزشی شکل گرفته است که پائین‌ترین سطح آن کودکستان‌های جدید است: نکته مهم در نظام آموزشی ما این است که این نظام به جای آن که بر فراز این رهیافت و نگرش وحدت بخش قرار گیرد می‌بایست آن‌را در هر گام، در کنار عنصر مهارت و بازی سنجیده حفظ نماید.

آن چه برای حیات سیاسی لازم می‌باشد صرف دانش مبتنی بر واقعیت نیست: زیرا این امر به خودی خود ایستاست: آن چه در این راستا اساسی می‌نماید محرکهای زیباشناختی و رمز و رازداری است که فتح بابی در زمینۀ فعالیت‌های جدید و اشکال جدیدی از معنا و تعمق را به تصویر می‌کشد. هنگامی که یک چشم‌انداز در نظر جامعه و تک‌تک شهروندان همان معنای باغ را برای دوستدار گل‌ها تداعی می‌کند بررسی منطقه‌ای دیگر نه صرفاً شیوه‌ای برای شبیه‌سازی شناخت علمی بلکه به مفهوم آمادگی پویا و دینامیک برای فعالیت بیشتر خواهد بود. سیستم *باغ ملی متروپلیتن* در *بستن* یکی از باغ‌های ملی متنوع و کامل در جهان به شمار می‌رود که هستی خود را مدیون از این شاخ به آن شاخ

شدن کودکانه‌ی *چارلز الیوت*[1] در باره‌ی منطقه است که آن را در چنین جایگاهی از بررسی‌های منطقه‌ای نشانده است. هم این طور کوره راه تفریحی *آپالاچیان*[2] که مدیون فعالیت‌های فوق‌العاده *بنتون مک کای*[3] می‌باشد که حاصل ساحت نظام‌مند پسر بچه‌ای در *شیرلی‌سنتر*[4] می‌باشد.

به محض این که گونه‌ی واقع‌گرایانه‌تری از آموزش عمومیت بیابد به عوض الحاق به نظام متعارف نسلی را به‌وجود خواهیم آورد که به تمامی جنبه‌های منطقه، جامعه و زندگی شخصی به مثابه‌ی موضوعاتی چون مشاهده‌ی علمی، بازسازی خلاق، تحقیق و اکتشاف و در نهایت تحول ناشی از مهارت و ترفیع ابزارهای فنی و دیسیپلین فردی توجه نماید. این جامعه به عوض وحدت عقیدتی ـ بیرونی تحمیل شده به‌وسیله‌ی تبلیغات یا القائات قدرت گرایانه، به وحدت زمینه و رهیافتی نایل خواهد آمد که نیازی به تهدیدهای خارجی برای حفظ وضعیت لازم برای انسجام درونی نخواهد داشت. علوم، سنگ بنای ایجاد جهانی بسامان را برای ما فراهم آورده است. اگر ما خواهان آنیم که قلمروی عقلانیت سیاسی و کنترل انسانی را گسترش دهیم می‌بایست بهره‌مندی از علوم را از طریق بررسی‌های منطقه‌ای، اکتشافات منطقه‌ای و بازسازی منطقه‌ای افزایش دهیم. سنتز بصری، سنگ بنای فعالیت خلاق یکپارچه را فراهم می‌آورد.

به محض این که مقیاس انسانی پشت سر گذارده شد، بلافاصله پس از آن که واقعیت‌های انضمامی از نظر دور ماند، شناخت، چهره‌ای انتزاعی، پرت و مبهم، و قاطع به خود می‌گیرد و بدین ترتیب حتی تلاش همه جانبه و مادام‌العمر نیز در درک و فهم محیط

---

[1] Charles Eliot. استاد دانشگاه هاروارد. ریاست این دانشگاه طی سالهای ۱۹۰۹-۱۸۶۹م. (م.)

[2] Appalachian Trail. مسیر پیاده‌روی، از کوههای آپالاچیا (در شرق ایالات متحده) که از مرکز ایالت مینه سوتا تا شمال ایالت جورجیا امتداد دارد و طول آن ۲۰۵۰ مایل می‌باشد. (م.)

[3] . Benton Machaue

[4] . Shirley Center

موفق نخواهد شد. اگر تعداد بیشتری از افراد به زور در یک فضای کوچک، بدون همبستگی‌های ارگانیک، بدون ابزار نیل به نظام آموزشی خود کفا یاحفظ فعالیت‌های مستقل سیاسی در مناسبات کاری و زندگی قرار داده شوند، به مقدار بیشتری در معرض روزمرگی و کنترل خارجی قرار خواهند گرفت. جذب و هضم شناخت علمی وشیوه‌های حکومتی می‌باید دست در دست یکدیگر پیش روند. می‌باید انسان‌هایی پرورش یابند که در هر منطقه ازمدرسه تا مراحل بعدی به نگرش‌های انسانی، شیوه‌های همکاری جمعی و نظارت عقلانی خو بگیرند این انسان‌ها به تفصیل خواهند دانست در کجا و چگونه زندگی می‌کنند: اینان به واسطهٔ حس مشترک محیطی، ادبیات، زبان، شیوه‌ها و آداب و رسوم محلی و به جهت مناعت طبع درکی همدلانه با دیگر مناطق و خصوصیات متفاوت محلی به‌دست خواهند آورد. آن‌ها به شکلی فعّال به فرهنگ و آداب محلی خود علاقه‌مند خواهند شد که به معنای خصائص فردی و مشترکشان می‌باشد. اینان به واسطهٔ قدرت درک و فهم و فشار آرزوها در قلمرو برنامه‌ریزی کاربری زمین، برنامه‌ریزی صنعتی و برنامه‌ریزی اجتماعی مشارکت خواهند کرد. بدون آن‌ها، برنامه‌ریزی ظاهرسازی عقیم بیش نیست.

در حال حاضر ما به حقیرترین اشکال زندگی چنگ زده‌ایم زیرا ساکنان متروپلیس در سراسر کره‌ی خاکی از نابخردی و بی‌ارادگی رنج می‌برند: انسان‌هایی که زندگی خلاقه‌شان به تصرف اشباح در آمده، و صدایشان در بوغ و کرنای بلند گوها محو شده است، انسان‌هایی که فقط به فشارها و تحریکات توده‌ای عکس‌العمل نشان می‌دهند و به جای واقعیت عینی به یک رقم اعشاری-یک، یک میلیونم رای دهندگان، گردهمایی جنگی، یا گردهمائی کسانی که دوره‌های آموزشی نظامی را طی کرده‌اند-تبدیل شده‌اند، به معنای واقعی کلمه گوشت دم توپ، و بردگان بالقوهٔ تمامیّت خواهی فئودالیسم جدید هستند.

بنابراین وظیفهٔ بررسی‌های منطقه‌ای، آموزش شهروندان یعنی تمهید و تدارک ابزارهایی برای عمل، زمینهٔ عمل و وظایف اجتماعی مهّم به عنوان اهداف می‌باشد که در نهایت به وظیفهٔ اصلی مدارس و مسئولیت دانشگاه‌ها تبدیل می‌شود. آموزش به مفهوم مشخص– و نه امید واهی– بدیلی برای اجبار خودسرانه و غیرعقلانی است. عکس این فرایند، چیزی نیست جز تقلیل آموزش به عمل مهملی چون کندن و پر کردن و فرو کاستن انسان‌های به گروهی که به شکل مهلکی به‌وسیلهٔ محرک‌های بیرون از مرکز به اشکال بسیار سطحی از زندگی رضایت می‌دهند. این وضعیت می‌تواند قهرمانانی خلق نماید اما هرگز قادر نخواهد بود جامعه‌ای باز از شخصیت‌های واقعی، مردان و زنانی آشنا با هنرهای زندگی جمعی و فردی را تاسیس نماید که از آمریت دست کشیده و در پی تاسیس آن بر مبنای الگویی کسالت‌بار و همسان بر نخواهند آمد. بدون بینان‌های باز و گسترده‌ی فرهنگی، برنامه‌ریزی منطقه‌ای اهمیت و معنی سیاسی ناچیزی خواهد داشت، برنامه‌ریزی منطقه‌ای بلافاصله پس از آنکه بنیان فرهنگی لازم فراهم شود به یکی از نشانه‌های اساسی تمدن پیشرفته تبدیل می‌شود؛ نظام‌های کارآمد اقتصادی حاصل از آن به تزاید ظرفیت همکاری و گسترش قلمرو عمل معنی‌دار گرایش خواهند یافت.

٦ : شرایط باز ـ سازی شهری

بسیار ی از امور که در قرن نوزدهم به طور شتاب آلود به جهت نبود مجال اندیشیدن انجام شد، می‌بایست امروزه مجدداً مورد بازبینی قرار گیرد. تقسیم جهان میان قدرت‌های *اروپائی* بدون دلیل و توجیه عقلانی، به نابهنجاری تاریخی غیرقابل تحملی مبدل شده است: امپراطوری‌های متکی بر اندیشهٔ تداوم این تقسیم‌بندی می‌بایست برچیده شوند در غیر این‌صورت تمدن مضمحل خواهد شد. برای اجتناب از این فروپاشی، خط‌مشی‌ها و حدّ و

مرزهای مناقشه برانگیز دولت‌های ملی می‌بایست به واسطهٔ همکاری نظام‌مند بین منطقه‌ای انعطاف‌پذیر گردد: اگر این خط و خطوط پا بر جا بماند جباریّت دولت‌های تمامیت خواه، شیوه زندگی دموکراتیک و مدنی را تهدید خواهد کرد، تنها هنگامی همکاری بین منطقه‌ای محقق می‌شود که این امور بر چیده شده و انسان‌های نیک‌خواه بر وحشیان جانی برتری یافته و موعد صلح و آرامش برای تمامی انسان‌های نیک‌خواه فرا خواهد رسید.

یکی از تکالیف عمدهٔ قرن نوزدهم تجدید نظر در اسکان کره‌ی خاکی است. سه قرن گذشته (قرون نوزده، هفده و هیجده) قرون بهره‌برداری تصادفی و اتفاقی بوده است. فشار جمعیت که ابتدا از *اروپا* آغاز و سپس به شرق انتقال یافت میلیون‌ها نفر مهاجر را راهی نواحی کم‌جمعیت کرد: برای یافتن حرکتی مشابه مهاجرت مذکور می‌بایست سال‌ها به عقب یعنی هنگامی‌که خشکیدن مراتع آسیای مرکزی، *هون‌ها*[۱] را به قلب *اروپا* گسیل داشت بازگشت. متاسفانه در عصر حاضر نیز جابجائی جمعیتی به شکلی خودجوش و بدون دانش کافی صورت گرفته و باعث می‌شود که تجدید نظر در اسکان مجدداً در دستور کار قرار گیرد.

این ضرورت [بازبینی اسکان] در *امریکای شمالی* به رسمیت شناخته شده است. بدین ترتیب مزارعی که می‌بایست مجدداً به جنگل تبدیل شوند جنگل کاری می‌شوند و علفزارهایی که می‌بایست به چرای احشام اختصاص یابند مجدداً به علفزار تبدیل می‌شوند؛ مراتع *غرب امریکا* نیز ذیل *قانون تیلور*[۲] و نظارت دقیق دولت مرکزی مجدداً به مرتع تبدیل شده‌اند. جمعیتی که بدون هیچ‌گونه منطق اجتماعی و صرفاً به شکل لکه‌ی مرکب در آب توزیع شده است می‌بایست در راستای زندگی مدنی مشترک مجدداً گروه‌بندی و توزیع

---

۱. Hun

۲. Taylor Act

گردد. صنایع که برای بهره‌گیری از مزایای نیروی کار ارزان به مراکز شلوغ شهری کشیده شده بود، می‌بایست در راستای ایجاد زندگی بهتر برای کارگران راهی مراکز جدید شوند: اطلاعات علمی می‌بایست کانون جدید مزایای صنعتی را تعیین نماید و جوامع و صنایع را طوری سازماندهی کند که نه عرضه‌ی کار و نه حمایت سازمان یافته از کارگران در برابر بهره‌کشی، دیگر بر ازدحام جمعیت در شهرهای شلوغ اتکا نداشته باشد. صنایعی که طی قرن نوزده میلادی به طور طبیعی به سوی معادن ذغال، خطوط آهن و بنادر کشیده شدند اینک می‌بایست به نواحی ممتاز که منابع جدید انرژی و شیوه‌های تازه‌ی حمل و نقل به طور کامل مورد بهره‌برداری قرار گیرد، انتقال یابند.

علی‌رغم آن که شهرنشینی به سبک متروپلیتن مدت زمان زیادی دوام نخواهد آورد سرچشمه‌های شهرنشینی هم‌چنان پا بر جا خواهند ماند. منبع عمدهٔ شهرنشینی افزایش متزاید کارآئی در بخش کشاورزی است. با مکانیزاسیون فرایندهای عمده نظیر شخم‌زدن، دیسک زدن، برداشت، بسته‌بندی، خرمن‌کوبی، شیردوشی، دسته‌بندی، شمار کمتری از افراد قادر خواهند بود کارهای اصلی را بر عهده بگیرند؛ با پیشرفت در امور باغبانی، از طریق اصلاح‌نژاد، گونه‌های جدید و افزایش دانش زیست-شیمی، رشد گیاهان، تعداد افراد و سطوح لازم برای تولید کشاورزی تقلیل خواهد یافت، که به آزاد شدن تعداد زیادی ازمردان و زنان برای کارهای غیرکشاورزی منجر می‌شود.از این رو نیاز به احداث جوامع شهری، علی‌رغم آن که جمعیت یک کشور ثابت بماند، هم‌چنان پا بر جا خواهد ماند.

خطر اصلی در فرایند اسکان مجدد و شهرنشینی مستمر، متوجه لختی و ایستایی است که بر اشکال گذشته‌ی شهرنشینی حاکم بوده است. بسیاری از طرح‌های ما برای توسعهٔ شهری ایستا بوده است: آن‌ها عادات و رفتارهای گذشته، شیوه‌های فن‌آوری گذشته، مقرارت حقوقی گذشته، فرصت‌های مالی گذشته و نگرش اجتماعی گذشته را به عنوان تنها

عناصری که توسعه آتی را تعیین می‌کند وجهه‌ی همت خود قرار می‌دهند. بدین ترتیب می‌توان به سادگی اثبات نمود که روند افزایش جمعیت در متروپلیس همچنان ادامه خواهد داشت. کسانی‌که این دیدگاهها را بی‌توجه به بدیل‌های دیگر غیرقابل تصور می‌دانند، در حقیقت قادر به اندیشیدن در مورد آینده نیستند.

جدای از این قضاوت، تاریخ انباشته از حرکت‌هایی خلاف روشهای موجود می‌باشد–مهمتر این که در موضوعات پیچیده‌ای همچون افزایش جمعیت شهری قاعده حرکت بر خلاف روندهای موجود می‌تواند بسیار محتملتر باشد–طرح‌هایی که برای آینده تهیه می‌شوند به تمامی عناصر موجود به مثابه‌ی تخیل، آرزو، رویا و فرافکنی بی‌توجهی می‌کنند. این در حالی است که نیروهای پنهان اجتماعی در هر نسل در اشکال غیرمنتظره تحقق می‌یابند. عناصر محاسبه‌نشدنی در هر برنامه‌ریزی در عرصه‌ی برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای به آنچه که انسان دارد و یا به آن خو گرفته است محدود نمی‌شود، بلکه به خواسته‌ها و آمادگی نیل به آن، وقتی که به اندازه کافی سازمان یافته و برجسته شده باشند، بستگی دارد. بدون استفاده از قوه‌ی تخیل و عناصر رهایی‌بخش که در وضعیت موجود شکلی نهفته دارند برنامه‌ریزی به یقین نوشداروی بعد از مرگ سهراب خواهد بود، که هرگز بر فرصت‌ها پیشی نخواهد گرفت و در حرکت با روند جاری، حتی توان رقابت با لاک‌پشت را نخواهد داشت.

برنامه‌هایی که از وضعیت واقعی الهام نگرفته و نهادهای موجود را مورد غفلت قرار می‌دهند البته پوچ و بیهوده هستند و به عبارتی دیگر ناکجا آبادهایی برای گریز از واقعیت به شمار می‌روند. برنامه‌هایی که آرایش نیروهای بالقوه خلاق را حتا اگر در صورتی که در ابتداء ضعیف باشند، فراموش می‌کنند جدای از این که چگونه با آمارها و ارقام به رضایت

خاطر منجر شوند، به یک اندازه بیهوده هستند: آمارها و خصوصیات شبه علمی، اقتدار و مرجعیت خود رابه نظامی وام می‌دهند که به صراحت مربوط به گذشته هستند.

تفاوت میان این دو نوع برنامه‌ریزی به بهترین وجه در *گزارش هنری رایت دربارهٔ برنامه‌ریزی منطقه‌ای ایالت نیویورک* در سال ۱۹۲۶ م. و گزارش حجیم در باره‌ی *بخش متروپلیتن نیویورک* به‌وسیلهٔ *تامس آدامز* و همکارانش در همان دهه برجسته شده است. گزارش *رایت* نه تنها با واقعیت‌های گذشته بلکه با جوانه‌های اقتصادی و اجتماعی جدید سر و کاردارد، در نتیجه کار *رایت* و همکارانش پایه‌هایی را برای جنبش برنامه‌ریزی منطقه‌ای در سراسر *ایالات متحده* فراهم ساخت. گزارش *راسل سیج*[1] اگر چیزی از گزارش نهایی به میان نیاوریم از همان لحظه‌ی شکل‌گیری عقیم بود و هیچ رهیافتی برای آینده و عمل نداشت. گزارش *آدامز*، شهر را به تداوم اشتباهات گذشته‌اش فرا خواند: گزارش هنری *رایت* در وضعیت موجود، امکانات نهفته‌ی نظام جدید را به تصویر کشید، نظامی که نه تداوم منفعل گذشته بلکه نوعی هماهنگی جدید به‌شمار می‌آمد.

تفاوت میان این دو شیوه‌ی تفکر را مورد غفلت قرار ندهید: زیرا این تمایز منفذی را به سوی کلیّت مسئله‌ی اسکان مجدّد و بازسازی که اینک در *جهان غرب* با آن مواجه هستیم پیش رویمان قرار می‌دهد.

تجدید نظر در اسکان دارای دو چهره می‌باشد: یکی از این چهره‌ها احداث مراکز جدید است که پیشرفت‌های اخیر در معماری، برنامه‌ریزی و بصیرت اجتماعی را تجسم می‌بخشد؛ آن روی سکه، باز سازی مراکز موجود، اعم از کوچک و بزرگ، به واسطهٔ پاکسازی بافت‌های فرسوده، احیاء همبستگی‌ها تحلیل رفته‌ی کارکردی و ترفیع آن‌ها در فرایند نوسازی برای ادغام با جوامع جدید می‌باشد. در صورتی که ارگان‌های برنامه‌ریزی،

---

[1] Russell Sage.(م.) (۱۸۱۶-۱۹۰۶م.) سرمایه‌دار امریکائی، همسر مارگات اولیو یاسیج (۱۸۲۸-۱۹۱۸م.) از فعالین عرصه‌ی بشر دوستی.

ساختارهای موجود مالی و اداری را به‌عنوان ساختارهایی سالم و در حقیقت اجتناب‌ناپذیر بپذیرند-زیرا از گذشته به ارث رسیده‌اند-هیچ تحول مهمی را نمی‌توان در بخش‌های مختلف شهری شاهد بود: بدین ترتیب برنامه‌ریزی چیز جزء وصله‌پینه‌ای برای پوشاندن زخم‌های زندگی مدنی یا قطعاتی زیبا بر چهره‌ی بیمار تمدن نخواهد بود.

فرصت واقعی برای توسعهٔ منطقه‌ای و شهری در این حقیقت نهفته است که الگوی موجود زندگی اقتصادی نمی‌تواند پا بر جا باقی بماند. انباشت بدهی‌ها در متروپلیس‌های بزرگ، هرم واژگونه‌ی قیمت زمین، زندگی اقتصادی را بی‌ثبات، و برنامه‌ریزی اجتماعی موثر را غیرممکن می‌سازد. از این رو نیاز واقعی، به انقیاد در آوردن این ساختار سنگین و شاق به مثابه‌ی سیاست عمومی سنجیده و ساماندهی ارگانی مسئول، قادر به هدایت سرمایه به مجاری اجتماعی و رهایی یافتن از شکاف‌ها و گسست‌های ساختار بورس بازانه‌ی موجود می‌باشد. تنها از طریق همین تحولات بنیادی در اهداف و شیوه‌هاست که دستیابی به کمک‌های همگانی و کانونهای ابتکاری بدیل که صنعت و جمعیت را بر اساس مزایای حیاتی‌شان جذب نمود، امکان‌پذیر می‌گردد. به موازات آغاز این حرکت تدریجی از شهرهای بیش از اندازه بزرگ فرصت باز برنامه‌ریزی فراهم خواهد شد. مجدداً یادآوری می‌نمایم که افزایش چشمگیر شمار زمین‌های بازی در *منهتن* نه نتیجهٔ رونق اقتصادی که حاصل تورم، ناتوانی از پرداخت مالیات، ورشکستگی و کاهش جمعیت بود.

شهرهای موجود در نهایت می‌بایست در بازسازماندهی شهرنشینی معاصر مشارکت نمایند: اما قبل از آن که این شهرها به مراکز منطقه‌ای و حفظ محیطی کاملاً متوازن برای انبوه توده‌ها که دارای مسکن فقیرانه هستند نایل شوند، نظام متروپلیتن می‌باید در مجموع به طور مستمر تحلیل برود. در فرایند توسعهٔ شهری، ارزش‌های اجتماعی و مالی در تعارض شدیدی قرار می‌گیرند معیارهای موفقیت مالی، محیطی مخرب را برای زندگی به وجود

آورده و هم این طور، معیارهای موفقیت *زیست–فنی* بالضروره متضاد با ارزش‌های نظام مالی متروپلیتن منجر می‌شوند. برنامه جامع ما برای بازسازماندهی شهرنشینی و مسکن، مستلزم گزینشی قاطع می‌باشد. این انتخاب نه به مفهوم گسست کامل و فروپاشی بلکه بدین معنا که زیر فشار مستمر و جنبش روزانه، به غایت خود نایل می‌آید انقلابی است، در نتیجه متروپلیس و ارزش‌های مادّی زندگی آن تحلیل خواهد رفت و مجموعه‌ی جدیدی از نهادهای کارآمد، هماهنگ‌تر با ارزش انسانی، جایگزین آن خواهد شد. برنامه‌ریزان که به این مفاهیم ضمنی اشراف ندارند به لحاظ اجتماعی چنان بی‌تجربه قلمداد می‌شوند که در خصوص عملکردهای مهم نمی‌توان به آن‌ها اتکاء نمود: آنان به‌جای کمک به تعریف رویه‌های مناسب عمومی فقط می‌توانند به پیچاندن قضایا و اخلال در برنامه‌ی معقول اجتماعی شتاب بخشند.

۷ : شیوه‌ی جدید توسعهٔ شهری ــ باغ‌شهرها

مباحث فوق برای اولین بار در قرن نوزدهم مورد بحث قرار گرفتند. سه گروه بر مفهوم متاخر دسته‌بندی جمعیت و طراحی شهری موثر بودند؛ و گروه چهارم به بیشترین پذیرش اجتماعی نایل آمد.

نخستین مصلح جنبش رفرم مسکن *رابرت آوئن* بود: وی دارای ذهنی مبتکر و تاحدودی وسواسی بود، نخستین کارفرمائی که با استفاده از موفقیت‌های خود به عنوان یک کارفرما به شکلی سنجیده در مقابل نتایج خفت‌بار صنایع جدید ماشینی قد علم کرد و خود به عنوان یک مالک خیرخواه و صنعتگر کارآمد، پیشتاز آن بود. *آوئن* در ترغیب کارگران صنعتی به رهایی از وضعیت نکبت‌باری که تحت نظام جدید کارخانه‌ای دچار آن بودند احداث جوامعی متوازن در حومهٔ شهرها را پیشنهاد کرد. تامین تسهیلات اجتماعی و

آموزشی مورد نیاز این سکونتگاههای جدید، به همراه مسکن شایسته و مناسب همچون پرداخت دستمزد مسئولیت نظام تولید می‌باشد.

در جامعه سامان یافته‌ای *آوئن* جدای از ادبیات ناکجا آبادی و آرمانشهری، اولین تلاش‌ها برای تعریف هسته یا سلول‌های بنیادی رشد شهر، در ارتباط با اشکال جدید سازمان صنعتی که از نظام کارخانه‌ای مکانیزه و متکی بر نیروی بخار سر بر آورده بود، به منصه‌ی ظهور رسید. طرح *آوئن* اساساً مطلوبتر از الگوهای شهری مطرح در قرن نوزدهم نبود: طرح وی برخی از خصائص اساسی زندگی اجتماعی را ملحوظ نمود که بر محلات طبقات فرادست *ادینبورگ* یا *لندن* برتری داشت، روی هم رفته تلاش اولیه‌ی *آوئن* را می‌توان با بهترین تجارب قرن بیستم، متعاقب یک نسل کوشش پیگیر مقایسه کرد زیرا طرح‌های وی از طرفی به لحاظ ضعف مفهوم حسّی در منظره‌پردازی و زیبائی مخرب ارزش‌ها نشد و از طرف دیگر برای نیل به راحتی و فشردگی یک شهر در جامعه مورد نظر هراسی به خود راه نداد.

ترکیب تجارب بصری و عملی، تاثیر چشمگیری به آموزه‌ی *آوئن* می‌بخشید: آرزوها و احساسات وی عنصر موثری بودند که بر سراسر قرن نوزدهم سایه افکندند. *آوئن* همچنین دارای دوستان و همکارانی نیز بود؛ ایده‌ی *شارل فوریه* از جامعه‌ای هماهنگ دارای بنیاد روان‌شناختی غنی در مقایسه با ایده‌ی خردگرایانه خشک *آوئن* بود، طرح *فوریه* برای *فالانستر*[۱]-گرچه تا حدودی خیالی و نامرتبط می‌نمود-با این وجود جزئیات خلاقانه‌ای را برای نوعی اقتصاد شهری مبتنی بر عقلانیت به ارمغان آورد. *فالانستری* که توسط گودین[۲] در شهر گیز *فرانسه* ساخته شد از نتایج مستقیم ایده‌های *فوریه* بود (یادآوری می‌شود که

---

۱ . Fourier

۲ . Godin

گودین خود از صاحبان صنایع فولاد بود) احداث *فالانسترگودین* یکی از نخستین تلاش‌ها در احداث خانه‌های جمعی کارگری و محلات بود. البته ضرورت‌های اجتناب‌ناپذیری نیز صاحبان صنایع را به احداث واحدهای مسکونی برای کارگران ترغیب کرد زیرا کارخانه‌های آنان در حومه‌های شهری مستقر بود: این امر فرصت را برای بروز ابتکارات نو فراهم ساخت، کار *سِرتیتوس سالت*[۱] در *سالیتر*[۲] در دهۀ پنجاه قرن نوزده، راه را برای سکونتگاههای این چنینی، نظیر *کروپ* در شهر *اِسن آلمان*، *کدبوری* در *بورن ویل*، و *لور* در بندر *سان‌لایت* هموار کرد. بر اساس معیارهای زندگی در حومه، دو مورد اخیر تاثیر مستقیم مهمی را بر طراحی حومه‌های طبقه‌ی متوسط با فضاهای باز بسیار سخاوتمندانه به بار آورد: امّا پیشرفت‌های بدست آمده از این طرح‌ها، از جمله برنامه‌ریزی خوب و تراکم پائین تاثیر تعیین کننده‌ای را بر مسکن کارگران کم در آمد، که به‌وسیلۀ بورس‌بازان و بساز بفروش‌ها بر پا شد به همراه نداشت.

این اجتماعات جدید در یک نکته‌ی مهم از سکونتگاه‌های حومه‌ای طبقه‌ی متوسط متمایز می‌شد و آن اتصال مستقیم سکونتگاه‌های کارگری به صنایع بود، این جوامع برای زندگی اجتماعی کارگران تدارک می‌شدند و به شکل‌گیری یک کّل مدنی کوچک متمایل بودند. نقطۀ ضعف این تلاش‌های خیرخواهانه که عمدتاً به ابتکار "کارفرمایان روشن‌فکر" شکل گرفتند سختگیری مالی مدیریتی بود به نحوی که در *پولمن ایلینویز*[۳] ساکنان خشمگین *پولمن* دست به شورش زدند. علی‌رغم نقاط ضعف در سازمان اجتماعی این سکونتگاهها، در مجموع روستا–باغ‌های صنعتی، بهترین محلات کارگری بودند که پس از تاسیس بنیادهای خیریه‌ی قرن شانزدهم–این حکم احتمالاً در مورد شهرک‌های و

---

۱. Sir Titus Salt
۲. Saltaire
۳. Pullman Illinois

روستاهایی که در *نیوانگلند*، *پنسیلوانیا* و بخش‌هایی از *اوهایو* قبل از نیمه‌ی قرن نوزدهم ساخته شدند، صدق ننماید–ساخته شده بودند. اگر چه این سکونتگاهها چیزی تازه‌ای با خود به همراه نداشتند، تمایز فرایند صنعت از ایده‌ی تحقیر انسان در محیطی کثیف را که تمایزی مفید نیز بود با خود به ارمغان آوردند.

موضوع احداث مهاجرنشین‌ها و شهرها در عین حال از چشم ناظران تیزبین قرن نوزدهم–گرچه نامأنوس بودن انگاره‌ی شهر در نظر آنان به اندیشهٔ انتزاعی‌شان مربوط می‌شد–دور نماند. *ویک فیلد*[۱] *انگلیسی* کتابی را منتشر کرد که در آن از کاربرد بسیار نظامند هنر و آبادگری در سرزمین‌های جدید جانبداری کرده بود؛ جمیز *سیلک باکینگهام*،[۲] *انگلیسی* دیگری که قوه‌ی تخیل‌اش را در احداث شهر آرمانی *ویکتوریا* به‌کار بست، که به لحاظ محدودیت جمعیت و پذیرش خدمات اجتماعی به عنوان مولفه‌ی اساسی نظام جدید شهری، که از انجمن‌های دواطلبانه‌ی شهرهای صنعتی جدید نشات گرفته بود، متمایز می‌شد. درنهایت *هنری جورج*[۳] با مشاهده‌ی فرایند اسکان در نواحی *خاور دور امریکا*، به این نکته که چگونه تراکم جمعیت به افزایش قیمت زمین منجر می‌شود پی برد. بدین ترتیب مادامی که زمین در مالکیت خصوصی قرار داشت، مالیاتی را بر تمامی کسانی‌که به طور مستقیم یا تبعی به استفاده از زمین‌های گران‌قیمت وادار می‌شدند، تحمیل می‌کرد. با پیشرفت صنایع ماشینی و پیچیده‌تر شدن شبکه‌ی حمل و نقل، تراکم جمعیت تشدید می‌شد و مالیات‌های پولی به شکل اجاره افزایش می‌یافت.

تمامی این طرح‌ها، رویاها و ابتکارات همچنان تا اواخر قرن نوزدهم متداول بودند: اما تاثیر واقعی‌شان برجامعه عملاً صفر بود. در این لحظه از تاریخ، *انگلیسی* مهربانی که

---

۱. Wake Fileld

۲. James Silk Backingham

۳. Henry Geogre(.م) (۹۷-۱۸۳۹م.) اقتصاد دان امریکائی

اندیشهٔ خلاقش به واسطهٔ اشکال و مهارت‌های تخصصی فلج نشده بود، کتابی را تحت عنوان *"فردا"* منتشر کرد، که در نشر مجدد عنوان *"باغ شهر"* به‌خود گرفت. در این کتاب، دیدگاههای *تامس اسپنس* و *هنری جورج*، همچنین *آوئن*، *فوریه* و *ویکفیلد* و *باکینگهام* تلفیق شد و در عین حال مفهومی سراسر خود بنیان را شکل داد: این مفهوم باغ‌شهر یا محیط شهری متوازن بود.

هوارد از واقعیتهای بنیادی شهرنشینی قرن نوزدهم یعنی افزایش روز افزون جمعیت و کشیده شدن فزاینده‌ی آنها به سمت مراکز موجود صنعتی، بالاخص متروپلیس‌های پرازدحام، آغاز کرد. هر ساله محلات جدیدی برای کارخانه‌ها و اسکان کارگران آن‌ها بر پا می‌شد. این فرایند تا کجا می‌توانست در مراکزی که به شکل ناامید کننده‌ای متراکم بودند و جای جای آن با حاشیه‌ها و آلونک‌نشین‌های کثیف ملوث شده بود، ادامه یابد؟ چرا تلاش‌های سنجیده و آگاهانه‌ای برای ایجاد شهرهای جدید از مازاد [ثروت] حاصله صورت نمی‌گرفت؟ هر گونه افزایش جدید جمعیت، فرصت تازه‌ای برای باژگونی فرایندهایی بود که زندگی در شهرها را به لحاظ مالی دست نیافتنی و به لحاظ نتایج اجتماعی نامطلوب می‌کردند.

در اینجا، *ابنزرهوارد* به این نکته دست یافت که طرح‌های بشر دوستانه صاحبان صنایع برای روستاهای صنعتی غیر متمرکز یا شهرهای الگو، ضعیف بوده؛و روی آوردن صاحبان مکّار صنایع برای بهره‌برداری از مزایای نیروی کار بیکار به مراکز کوچک، به طور قطع حرکتی ضد اجتماعی قلمداد می‌شود. *هاوارد* محدودیت‌های انسانی آن چه را که در *امریکا* شهر شرکتی–شهری که به‌وسیلهٔ یک صنعت منفرد سازماندهی و اداره می‌شد امّا تماماً در مالکیت آن قرار نداشت–نامیده می‌شد مورد شناسایی قرار داد. این رویه که متکی بر تمرکز زدایی بود، همه غیر از صاحبان صنایع را فقیرتر، و صنایع بدیل یا شیوه‌های

زندگی جایگزین را از کارگران سلب می‌کرد و بالطبع به مخالفت نیروی کار سازمان یافته در صنایع پیشرفته‌تر منجر می‌شد. در نظر *هوارد* مسئله‌ی انتخاب مکان‌های صنعتی مطلوب و زمین‌های ارزان، فرع بر مسئله‌ی شهرهای خوب صنعتی بود.

با این حال *هوارد* قوه‌ی تخیل عمیق اجتماعی خود را به شیوه‌ی دیگری نیز نشان داد، نگرش وی دو کانونی بود: با مد نظر قرار دادن حومه متوجه شد که نواحی روستایی که به لحاظ اقتصادی و فرصت‌های اجتماعی به هیچ وجه جاذب نیستند، به سرعت تخلیه می‌شوند. جوانان، مخاطره جویان و روشنفکران، به سمت شهرهای بزرگ رانده می‌شوند زیرا تمامی خصائص تمدن جدید در این شهرها متمرکز شده است. تخلیه جمعیت روستا و انباشت آن در شهرها دو روی یک سکّه بودند: مسئله، بهبود شرایط زندگی در هر دو قطب بود. تا آن زمان حرکت به سمت شهرهی بزرگ، نواحی خوابگاهی بزرگی را دور از نهادهای اجتماعی شهر و مزایای تفریحی حومه‌ها، یعنی کانون‌های ادبار و فلاکت شهری و حومه‌ای شکل داده بود. این حکم در مورد صنعت نیز صدق می‌کرد، زیرا هنگامی‌که صنایع در پی احداث محلات بهتر برای کارگران برمی‌آمدند منابع لازم برای این کار را در اختیار نداشتند آنچه در اینجا اهمیت داشت بازار بزرگ و سهل‌الوصول نیروی کار بود، بدین ترتیب حومه‌ها ازمنابع انسانی تخلیه شدند: و شهرها دستاوردهای متناسب با اصلاحات اجتماعی از خود بروز ندادند.

هوارد پیشنهاد اصلاح این واقعیت را ارائه داد: اگر می‌توان عمران وآبادگری را به شکلی خردمندانه، همان‌گونه که *ویکفلید* به تصویر کشید و مهاجرنشین‌های *نیوزیلند* و *یوتا* شاهد آن بودند در سرزمین‌های بیگانه هدایت نمود، چگونه در چارچوب مرزهای یک کشور نمی‌توان آن‌را به شکلی سنجیده هدایت کرد؟ چرا باید چیزی را که بنابر طبیعت خود تابعی از کنترل اجتماعی است به حال خود رها کرد، چرا پس از ظهور خدمات اولیه شهری

در قرن نوزدهم، امکان آن فراهم نشد که هیچ کاری بدون کمک مستقیم شهرداری به شکلی کارآمد انجام شود؟ آن چه در این فرانید ناصواب می‌نماید نبود برنامه‌ریزی در شهرهای اواخر قرن نوزدهم نبود، بلکه برنامه‌ریزی نامطلوب و با تاخیری بود که کنترل آن تا حدود زیادی در چنگ بورس‌بازان زمین و مالکین سامانه‌های حمل و نقل خصوصی بود که نه در پی رفاه عمومی بلکه در جهت کسب منافع بیشتر بودند. موقعیت‌های مطلوب صنعتی می‌بایست شناسایی و به کاربرهای متناسب تخصیص می‌یافت همچنین می‌بایست محلات مسکونی جدید احداث می‌شدند: اما سوال این است چرا این اقدامات نمی بایست به نام تمّدن و زندگی مدنی صورت می‌پذیرفت؟

در صورتی که شهرهای جدید آن‌طور که باید احداث می‌شدند، همان طوری که سدها در نواحی سیل‌خیز احداث می‌شوند، جریان کنترل نشدهٔ جمعیت که به شکل مخربی راهی متروپلیس‌ها می‌شد، فروکش می‌کرد و بدین ترتیب زمینهٔ بنای گونه‌ی جدیدی از تمدن فراهم می‌آمد و گونه‌ی جدید مرکز منطقه‌ای می‌توانست مزایای بهداشتی حومه‌های باز و امتیازات اجتماعی شهرهای بزرگ را درهم بیامیزد و زمینهٔ متعادلی را برای بهره‌برداری از امکانات روستایی و شهری در زندگی مدرن فراهم آورد و نتیجتاً زیست محیط متوازن به منصه‌ی ظهور برسد. *هوارد* این هسته‌های جدید–بدان سبب جدید که به قرن نوزده تعلق داشتند–شهری را، *باغ شهر* نامید، وی بر این باور بود که "شهر و حومه می‌باید ادغام شوند و حاصل این اتحاد میمون، امید تازه، زندگی نو، و تمّدن جدید است." کمک موثر *هوارد* در خصوص مسائل برنامه‌ریزی شهری و مسکن بدون استفاده از مفهوم منطقه‌این بود که آنها را مسایل منطقه‌ای قلمداد می‌نمود.

عنوان باغ‌شهر به سرعت به‌وسیله‌ی گروهها و صاحبان منافع که هیچ اطلاعی از پیشنهاد دولت مدارانه‌ی *هوارد* نداشتند مصادره شد: حتی در روزگار ما این مفهوم توسط

تامس‌شارپ[1] به عنوان سپربلایی برای نوعی برنامه‌ریزی آزاد که مشخصه‌ی حومه‌ها از *قرون وسطا* است، استفاده می‌شود. بنابراین شناسایی مولفه‌ی اساسی و اصلی مفهوم باغشهر *هوارد* بسیار با اهمیت می‌باشد. نکته‌ی اول این است که زمین در باغ شهر به قطعاتی با مالکیت خصوصی تقسیم نمی‌شود زیرا زمین در مالکیت نهاد عمومی است و تحت نظر آن مورد ساخت و ساز قرار می‌گیرد، مضافاً افزایش قیمت ناشی از رشد باغ‌شهر برای کلیت جامعه ذخیره می‌شود. *هوارد* نه تنها در پی حذف مالکیت خصوصی زمین بلکه حذف محرک افزایش تراکم زمین برای ترقی قیمت آن بود. وی همچنین عدم ثبات ناشی از تحولات غیرمنطقی و بورس بازی در استفاده از زمین را خاتمه داد.

مشخصه‌ی دوّم باغ‌شهر، رشد کنترل شدۀ شهر و محدودیت جمعیت است. حدّ بیرونی شهر به‌واسطۀ زمین‌های باز حومه که هر باغ‌شهر را احاطه می‌کرد و مورد استفاده‌ی کشاورزی و تفریحی بود تعیین می‌شد. کمربند کشاورزی باغ‌شهر صرفاً دیوار سبزی برای جلوگیری از تجاوز و تعدی واحدهای همسایگی نبود بلکه زمینه و فرصت را برای تولید محلی مواد غذایی با بازار مناسب در فاصله‌ی مطلوب را فراهم می‌آورد. بلافاصله پس از تعیین مساحت، برنامه و تراکم، سقف جمعیت‌پذیری شهر مشخص می‌گشت که *هوارد* این رقم را سی‌هزار نفر قرار داد، که بیشتر به هدف‌گیری در تاریکی می‌ماند: نکته‌ی اصلی نهفته در این سقف جمعیتی این بود که شهر معاصر، کوچکتر از شهر *قرون وسطایی* نخواهد بود، می‌بایست در مقیاس انسانی و با اندازه، شکل و مرز معین و محدود طراحی شود. دیگر تعیین حدود شهری با خزش واحدهای مسکونی به موازات یک خیابان که تا نقطۀ نامعلومی امتداد یافته و نهایتاً به یک باتلاق منتهی می‌شد، قابل قبول نمی‌نمود. *هوارد* اندیشۀ ارتقاء رشد شهری تا نقطۀ بیشینه‌ی خدمات برای حیات اجتماعی و اقتصادی مرکز را در سر

---

[1] . Thomas Sharp

می‌پروراند، که نه به شکل افزایش جمعیت یا گسترش شهرهای موجود، بلکه به شکل احداث باغ شهری جدید صورت می‌گرفت.

نکته سوم که توسط *هوارد* به عنوان نشانه‌ی مهم باغ شهر معرفی شد و اهمیت آن کمتر از مقیاس انسانی نبود تعادل کارکردی بود، بدین ترتیب که می‌بایست نوعی تعادل میان شهر و پیرامون به وجود آید؛ این امر در توسعه و رشد درونی شهر به معنای توازن میان مسکن، صنعت و بازار، و کارکردهای سیاسی، اجتماعی و تفریحی بود. *هوارد* با تدارک محیطی متوازن، و با تجهیزات کامل خدمات اجتماعی، کاستی‌های طرح‌های یکسونگر در نگرش تمرکز زدایانه را خنثی کرد.

هوارد به عبارت دیگر نه تنها از ضعف حومه‌های صرفاً خوابگاهی و شهرهای شرکتی اجتناب کرد بلکه امکان تحلیل موفقیت‌ها از طریق انباشت نامحدود [جمعیت] را حذف کرد. گفته می‌شود *هوارد* نخستین متفکر در درک عمیق اجتماعی از پویائی‌های رشد شهری مبتنی بر عقلانیت بود.

لئوناردو داوینچی در اندیشهٔ تخفیف شلوغی و تراکم متروپلیتن، محدودیت گسترش حومه‌ای، و ایجاد هسته‌های جدید شهری قرن‌ها بر *هوارد* تقدّم داشت: چگونه این ردپاهای آشکار در طول سالیان دراز مورد غفلت واقع شد؟ *داوینچی* پیشنهاد احداث ده شهر سی‌هزار نفری را به *دوک میلان* ارائه کرد، تا " تراکم بیش از اندازهٔ جمعیت را که نظیر گله‌ی بزها همدیگر را هل داده و همه جا را با بوی زننده و وبا و مرگ پر کرده‌اند" تخفیف دهد. جالب توجه این که پیشنهاد *لئوناردو* در مورد باغ‌شهرها، همزمان با تجارب وی در زمینهٔ پرواز در یک دهه به ثمر نشست: وی در حقیقت دو فقره از اختراعات عمدهٔ دوران معاصر را پیش‌بینی کرده بود. با اینحال باغ‌شهر *هوارد* به مثابه‌ی هواپیمای *رایت* بر رویای

پرنده‌ی بزرگ *لئوناردو* برتری بسیاری داشت؛ در مورد باغ‌شهر، زمینه اجتماعی فراهم بود و در رابطه با هواپیما، این نکته اهمیت داشت که این اختراع جدید عملاً ساخته شد.

طرح *هوارد* ابتدا در سال ۱۸۹۸م. مورد بحث قرار گرفت. *لچورث*[۱] اولین باغ‌شهر کاملاً مجهز در سال ۱۹۰٤م. به‌وسیلهٔ یک موسسه‌ی خدمات عمومی که به شکل خاصی سازمان یافته بود، بنیان نهاده شد. البته امکان اشاعه‌ی هر دو رخداد [یعنی احداث باغ شهر و ساخت هواپیما] پیش از آنکه اختراعات عمدهٔ دورهٔ *نو فنی* به وقوع بپیوندند، امکان‌ناپذیر بود: هنگامی‌که *هوارد* شیوه‌ی تمرکز زدایی شهری خود را پیشنهاد کرد هیچ کس قادر نبود حمایت و هماهنگی توسعهٔ شبکه‌ی انتقال برق، اتومبیل، جاده و استفاده از کامیون برای انتقال بار، مضافاً رواج گسترده‌ای تلفن، رادیو، گرامافون و سینما از طرح کلی او را پیش‌بینی نماید. تنها برخی از نوابع آن دوره نظیر *پیترکروپتکین*[۲] و *پاتریک گدس* به استلزامات تمامی اختراعات جدید بر تمدن ما به عنوان یک کل دست یافته بودند.

طرح *هوارد* برای باغ شهر، که پیشنهادی عقلانی در سال ۱۸۹۸م. به شمار می‌آمد و به مقابله با گرایشات کور صنایع *پارینه‌فنی* وادار شد که هنوز به لحاظ سازمانی بر تجربه متکی بودند و با طرح و برنامه ناآشنا و حتی از اثرات محیط پرازدحام بر سلامت و توان کار غافل بودند. این جنبش دو دهه قبل از پیشنهاد *هوارد* حرکتی سربالایی و دشوار بود زیرا تمرکز صنایع هنوز به لحاظ اقتصادی سودمند می‌نمود، از این رو باغ‌شهر با مقاومت فنی و مالی از طرف صنایعی مواجه شد که شدیداً متکی بر استفاده از نیروی بخار بودند. پس از ۱۹۱۰ میلادی، جریان و مدیریت صنایع در روند موجود تجدید نظر کردند، این تجدید نظر از طرفی بر تمرکز زدایی منابع انرژی و حمل و نقل متکی بود که به لحاظ فن‌آوری به مثابه

---

۱. Ltchworth
۲. Peter Kropotkin

دوران استفاده از آسیاب‌های بادی و آبی و آبراهه امکان‌پذیر شده بود، مضافاً تمرکز زدایی از مدیریت به واسطهٔ استفاده از تلفن و ابزارهای دقیق حسابرسی و نظارت، این مهم را ممکن ساخته بود. اما الگوی توسعهٔ شهری همچنان بر الگوی متراکم قدیمی متکی بود. این امر نه به خاطر مزایای اقتصادی یا مکانیکی؛ بلکه از آن جهت بود که نظم و نسق مالی، در ساختار مادّی ساختمان‌های قدیمی، تجهیزات کهنه و شهرهای قدیمی که به لحاظ فنی بیش از اندازه توسعه یافته بودند، تبلور می‌یافت.

باغ‌شهر *لچورث*، طرح اثباتی برای ایده‌ی *هوارد* بود که توسط یک موسسه‌ی خصوصی احداث شد. حامیان این طرح عمدتاً از میان گروه‌هایی ازبورژوازی بود که به تجارب اجتماعی بسیار علاقمند بودند، و به سود اندک در مقابل سرمایه‌گذاری و صرف‌نظر از بهره‌ی پول برای مدت طولانی رضایت می‌دادند. از آن جائی که مراکز جدید نیازمند جذب صنایع بودند به کندی رشد می‌کردند، با این حال از رشد سالم و مستحکمی برخوردار بودند و مهمتر آن که بدون قربانی کردن اصول اولیه پیش می‌رفتند. در حالی که سکونتگاههای دیگر، از جمله *هامستد گاردن سابرب*[۱] با خصائص فیزیکی همسان و شاید برتر نست به *لچورث*، صرفاً به طبقه‌ی متوسط تعلق داشتند. باغ‌شهر به جهت موفقیتش در ادغام صنایع و مسکن کارگری، به کانون توجه شهرسازان و مدیران صاحب اندیشهٔ اجتماعی در سراسر جهان تبدیل شد.

پس از ۱۹۲۰م. به هر حال شرایط برای موفقیت باغ شهر بیش از پیش فراهم شد، زیرا باغ شهر دیگر نه مشغله‌ی زیست‌شناختی جدا افتاده که تجسم عینی فرایندهای *نو فنی* بود که در توسعهٔ شهر بکار بسته می‌شد. انگاره‌ی *هوارد*، هر جایی که نظارت روشن بینانه امکان عمران و آبادی کلان مقیاس را فراهم ساخت تاثیر بسیار شدیدی بر جای می‌گذاشت:

---

۱ . Hampstead Gardon Suburb

باغ‌شهر *هیلورسام*[1] در هلند، اجتماعات اقماری جدید که زیر نظر *ارنست مای*[2] در *فرانکفورت* ساخته شدند، و شهر جدید *رادبرن*[3] در *نیوجرسی*، کم و بیش ایده‌های *هوارد* را منعکس می‌ساختند.

سیاست و خط‌مشی‌ای که *هوارد* آن را تبلیغ و حمایت می‌کرد مدت‌های مدیدی منتظر حامیان و پشتیبانانی بود که صرفاً می‌توانست از سیاست‌های گسترده‌ی توسعهٔ منطقه‌ای نشات بگیرد. از این رو باز ساماندهی صنایع *انگلستان* پس از سال ۱۹۲۵م. ، که به نوسازی صنعتی نواحی شمالی *لندن* منجر شد، فرصتی بود که بی‌دلیل از دست رفت، و می‌توان آن را شکست اسف‌باری برای سیاست شهری به حساب آورد. گرچه در روند نوسازی هزاران واحد مسکونی کارگری برای اسکان کارگران تازه وارد احداث شد، اما این‌کار زیر نظر *بوروها*[4] و *کانتی‌ها*[5] انجام شد و فرصت پایه‌گذاری شهرهای جدید در کل مورد غفلت قرار گرفت: *بکونتری*[6] بزرگترین حومهٔ متعلق به طبقات کارگری، از مزایای کارخانه‌های ماشین‌سازی *فورد* که در جوار آن قرار داشتند محروم شدند زیرا آن‌هایی که در آنجا اسکان یافتند، به لحاظ حقوقی و اداری نه کارگران تازه وارد که رانده شدگان از آلونک‌های *لندن* بودند.

در *ایالات متحده* نیز گامی مهم با هدف احداث تعدادی باغ‌شهر پیشگام که *شهرک‌های کمربند* سبز نامیده می‌شدند با تشکیل *دفتر اسکان* حومه‌ای در سال ۱۹۳٤م. در سراسر کشور برداشته شد، این رویه نظیر بسیاری از سیاست‌های خوب دوران ریاست جمعهوری *فرانکلین دی. روزولت*، فاقد ساختار اجرایی هماهنگ بود و به همین دلیل در

---

[1]. Hilversum

[2]. Ernst May

[3]. Radburn

[4] .boroughs(م.) بخش های شهری در لندن :

[5] .Counties(م.) شهرستان :

[6]. Becontree

جذب همکاری جوامع محلی شکست خورد و در نهایت به واسطهٔ در پیش گرفتن شیوه‌ی آزمون و خطا متلاشی شد. امّا دامنه، مقیاس و هدف این طرح‌ها، هم آن‌گونه که از نمونه‌ی تحقق یافته برمی‌آید، اهمیت و جایگاهی به آن‌ها بخشید که شهرک‌های ساخته شده در نواحی شهری موجود که غالباً پراکنده و موقعیت نامناسبی داشتند، فاقد آن بودند. عیب اصلی تمامی آن‌ها، که مشخصه‌ی تقسیم کسالت‌آور برنامه‌ریزی منطقه‌ای، مسکن و برنامه‌ریزی شهری است، در این واقعیت نهفته بود که هیچ تلاشی در طراحی شهرهای کمربند سبز، در راستای برنامه‌ریزی اجتماعی به شیوه‌ای که در *دره‌ی تنسی* انجام می‌شد، صورت نگرفت.

فرصت‌های مشابهی نیز برای برنامه‌ریزی هماهنگ کلان مقیاس درتوسعهٔ صنعتی *اتحاد شوروی* [سابق] رخ نمود که به واسطهٔ شتاب و هم به جهت میراث عظمت‌طلبانه‌ی دوران *پطرکبیر* شکست خورد، به احتمال نزدیکترین رهیافت به برنامه‌ریزی صنعتی، کشاورزی و شهری در مقیاس انسانی، نگرشی است که توسط *آلمانی‌ها* در طرح عمران و آبادی *ناحیه‌ی زویدر زی*[۱] تبلور یافت؛ امّا علی‌رغم این، *هلندی‌ها* در فرهنگ شهری شاخص‌تر می‌نمایند زیرا *آلمانی‌ها* هنوز نتوانسته‌اند نمادهای جوامع مدرن امروزی را به *ناحیه‌ی زویدرزی* که در اطراف *آمستردام* و *لاهه* مشهود است، تزریق نمایند.

کندی جنبش باغ‌شهر به اتکای آن بر تعاون و برنامه‌ریزی اجتماعی مربوط می‌شود، یعنی جوامعی که در آنها کشاورزی در برابری با صنعت قرار داشته و الزامات اجتماعی در مالکیت زمین و کنترل آن [به صورت جمعی و مشترک] در جامعه پای گرفته باشد. برای موفقیت باغ‌شهر، چاره‌ای جز اتکاء بر مرجعیّت منطقه‌ای و مقیاسی گسترده‌تر از قلمرو یک شهرداری و یا تمرکز گسترده‌ی محلی به مراتب بیش ازانتظاری که از یک اداره‌ی *واشنگتن*،

---

۱ . Zuyder Zee

لندن یا *پاریس* هدایت می‌شود، نیازمندیم. به عبارت دیگر، باغ‌شهر فقط هنگامی می‌تواند عینیت یابد که نهادهای اقتصادی و سیاسی به سمت بازسازی منطقه‌ی هدایت شوند. آن چه مهم به نظر می‌رسد جهانشمولی اصول نوینی است که توسط *سِرابنزر هوارد* و همکارانش در زمنیه‌ی توسعهٔ شهری پا به عرصه وجود گذاشته: اصولی که جوامع شهری متوازن را هدف گرفته‌اند: و این از طرفی مستلزم توزیع وسیع ابزارها و فرایندهای فرهنگ رفیع انسانی واز طرف دیگر مستلزم بسط محیطی ضامن حیات و علقه‌های زندگی مدار حومه به شهر می‌باشد.

فصل هفتم

مبانی اجتماعی نظام شهری جدید

۱: معماری به عنوان نماد

”بر خلاف سیاست مداران و دیگرانی که به طور مکانیکی آموزش می‌بینند، همین طور اصحاب دین، مسئله‌ی مطلوب‌تر ساختن زندگی و محیط آن از یکدیگر جدا نیستند. این دو معضل برخلاف آنچه سیاست مداران–حال با آرزویی نابجا، یا با یأسی غیرضروری– تصور می‌کنند مستلزم جابجائی ارقام و احجام بزرگ [احتمالاً منظور نویسنده جمعیت و تأسیسات است] مقدم بر دست‌زدن به هر کاری نیست. بهینه‌سازی حیات انسانی معضلی مربوط به وسعت و ثروت هم نیست، بلکه اساساً مسئله‌ای تجربی است که نقطه آغازین آن تعدیل می‌باشد“. این سخنان که از زبان *پاتریک گدس* و *برانفورد* جاری شد طی دو دهه اخیر به اثبات رسیده و در زمینهٔ مسکن و احداث محلات، نوعی تعدیل آغاز شده است؛ بدین ترتیب که در مقابله با سرمایه‌داری و برخلاف مخالفت آشکار و اخلال منفعلانه و بی‌تفاوتی کسل‌کننده، جنبش احداث مسکن به رشد خود ادامه داده است.

نماد این تحول جدی شکل فراگیر معماری و گونه‌های جدیدی از طرح‌های محلی است. این تحولات تاکنون به طور جسته و گریخته در حاشیه‌ی شهرهای بزرگی چون *لندن*، *آمستردام*، *پاریس*، *برلین* و *وین* شکل گرفته است، که هم چنان حامل پاره‌ای از عیوب اولیه‌ی خود نیز هستند. با این حال جنبش بهبود وضعیت مسکن برای کل جامعه و نه تنها افراد خوشبخت، که سابقه‌ای صد ساله دارد، اینک به نقطه‌ای رسیده است که دستاوردهای مثبت آن، رشک و رقابت را برمی‌انگیزد. در فحوای دگرگونی شهرها اثبات سخنان پیامبرانه‌ی *پاتریک گدس* به سال ۱۹۰۵ میلادی در تشریحِ گذار از مرحله‌ی *پارینه‌فنی* به دورهٔ *نو فنی* موج می‌زند. ”هم آن طوری که دوره قبلی با سیطره و تسلط کارگر نسبتاً

غیرماهر و ماهر تمایز می‌یابد، دورهٔ جدید با ظهور سرکارگر کامل، یعنی معمار فاقد قوه‌ی تخیّل، و عمران گران[۱] روستایی، باغبان، جنگلبان، کشاورز، آبیار، یعنی گونه‌های متناظر به جای کارگران غیرماهر متمایز می‌شود.“

معمار در دگرگونی محیط دارای نقش اساسی است، این امر صرفاً ناشی از این نیست که ابنیه بخش بزرگی از محیط زندگی روزمرهٔ انسان را اشغال می‌کنند، بلکه از آن روست که معماری طیف وسیعی از واقعیتهای اجتماعی یعنی ویژگی‌ها و منابع طبیعی، مهارتهای حرفه‌ای، سنت تجربی و دانش عملی به‌کار رفته در معماری، فرایندهای تعاون و سازمان اجتماعی و باورها و جهان‌بینی جامعه را مورد توجه قرارداده و منعکس می‌سازد. در ادوار از هم گسیختگی اجتماعی و تخصص‌گرایی نابجا ، نظیر دوره‌ای که پشت سرگذارده‌ایم، معماری بخش عمده‌ای از مشخصه‌های اساسی‌اش را از دست می‌دهد، و برعکس، در دورهٔ انسجام و سازندگی، معماری یک بار دیگر به سوی هنر فرماندهی و هدایت به حرکت درمی‌آید.

از آن جایی که فرم معماری دقیقاً تبلور یافته و قابلیت عینی پیدا کرده، در معرض آزمون دائمی قرارمی‌گیرد و حامل معنای خاص انگیزه‌ها و ایده‌هایی است که از آنها شکل گرفته است: معماری باورهای زنده را متبلور ساخته و بدین ترتیب روابط و همبستگی‌های نهان را آشکار می‌سازد، معماری با کمک گرفتن از طرحهای دقیق، مجموعه‌ای از پیشه‌ها ، مهارتها و هنرها را گردهم آورده، و در عمل ساخت ، گونه‌هایی از همکاری زیرکانه‌ای را خلق می‌نماید که ما در مقیاس گسترده‌ی اجتماعی به دنبال آن هستیم: اندیشهٔ برنامه‌ریزی ، جدای از مهارت هماهنگ‌کننده‌ی مضمر در حرفه‌ی مهندسی، مرهون همین هنر در نزد معماران است.

---

۱ . Improvar

معمار، آرزوها و نیازهای انسانی را با واقعیت‌های سرسخت زمین، مصالح، فضا و هزینه‌ها تطبیق می‌دهد و به نوبه‌ی خود، محیط را در قرابت با رؤیاهای انسانی قالب می‌زند. معماری در مفهوم اجتماعی، بسیار پیشرفته‌تر از فن‌آوری‌های مکانیکی صرف است زیرا ساختمان خوب همواره به عنوان عنصر اساسی در طراحی و اجراء، درک و بیان اهداف طبیعی انسانی را متبلور ساخته است. آدمی می‌تواند در ابنیه‌ی هر دوره، به خطی خوانا، تحولات و فرایند بغرنج شکل گرفته در تمدن را کشف نماید. در دوره‌ای که وجه ممیزه‌ی آن انسجام و هماهنگی است، نظیر دوره‌ای که ما در آستانه‌ی ان قرارداریم، معماری در جایگاه هدایت تمامی فعالیتها قرارخواهد گرفت.

در مفهوم و بیان معماری، قرن نوزدهم دورهٔ از هم گسیختگی بود. ساختمانها بدون آن که ریشه در منظر و چشم‌انداز داشته باشند، بی ارتباط با جامعه‌شان در میانه‌ی شهرهای در حال رشد قد برمی‌افراشتند. این ساختمانها حاصل کار معماران منفردی بودند که تنها در قبال تک بنای خود مسئولیت داشتند: اثر به وجود آمده تنها بدان مقید بود که در انبوه بی‌نظمی حاکم بر شهر که حاصل کار زمین‌خواران، مالکان زمین، و شرکتهای صنعتی، که ذیل عَلَم بازار آزاد کار می‌کردند از نظر دور مانده یا تحلیل بروند. انجیل اولیه‌ی معماری با تحقیقات وسیع باستان‌شناختی و سفرهای خارجی در نبود انگیزه‌های خلاقیت به گرته‌برداری‌های مرده یا التقاط گرائی‌های ضعیف رهنمون شد.

ابتدا معماران دورهٔ رنسانس به مردگان به مثابه منبع الهام روی آوردند، گویی که دَم زندگی می‌توانست از گورستان برخیزد. شکی وجود ندارد که بهبود کشاورزی به‌دنبال نشر رساله‌ی *کولوملا*[۱] در کشاورزی، عملیات پیشرفته کشت و کار را تحت تأثیر قرار داد و

---

۱. Columlla

تکانه‌های اختراعات مکانیکی با تجارب حاصله از تجدید چاپ *قهرمان اسکندریه*[1] با ماشین بخار نضج یافت. اما تفاوت فاحشی میان گزینش تجربی و گرته‌برداری بی‌روح وجود دارد؛ در عرصه‌ی معماری آنچه پس از *فیلیپو برونسکی*[2] روی داد نه فرایندی قادر به تعدیل و اصلاحات کامل به موازات پیدایش نیازهای جدید، بلکه نوعی پوسته‌ی خارجی، یعنی کلیشه‌ی بیروح فرهنگی دیگر نبود. توجه داشته باشید که معماری چگونه بعد از قرن شانزدهم به جای پنجره‌های *کلاف‌دار*[3] به عنوان فرم ساختمانی به روش بسیار ابتدایی گذاشتن حفره‌ای بر روی دیوار صُلب رجعت کرد، که به معنای از دست رفتن تسهیلات و قابلیت زندگی از منظر فن‌آوری بود؛ در عوض دوری گزینی از انعکاس نور از قسمت فوقانی پنجره‌های بلند مستطیلی شکل، ایجاد حفاظ و پرده اجتناب ناپذیر شد این در حالی بود که نور وارده از قسمت تحتانی پنجره به لحاظ بصری بی‌مصرف بود.

فاصله‌ی زمانی قرن شانزدهم تا قرن بیستم شاهد فقدان ارتباط فاحش میان معماری و سرچشمه‌های نظام مسلط اجتماعی بود. قرائن و شواهد دال بر مرگ معماری به معنای اجتماعی در مجموعه بقایای بیروح مشهود است. مردم در فرم‌های *رومی*، *یونانی*، *گوتیک جدید* و در نهایت *فرم‌های بیزانسی و رومانسک*، راههای سهل‌الوصول و سریع به جامعه‌ی واقعی و فرهنگ زنده را می‌جستند و در نبود خاک و گیاهان که می‌توانستند به زیبایی منجر شوند گلهای کاغذی را ابداع کردند. چه کسی می‌توانست تفاوت میان گلهای کاغذی یا عکس برداری شده را با گلهای واقعی نشان دهد؟ معماری در جستجوی ناآگاهانه مجاری تغذیه‌ی حیات اجتماعی، سنگهای تزئینی، این نمادهای بی معنای جامعه‌ی موهوم را خلق کرد. همزمان نطفه‌های نظم زنده به یکسان در ساختمان، فن‌آوری و فرهنگ محوطه سازی

---

۱ . Hero of Alemxandria

۲ F.Brunelleschi(م.) ۱۳۷۷-۱۴۴۶م.) معمار ایتالیائی و سازنده‌ی کلیسای سانتا ماریا دِل فیوره در فلورانس.

۳ . Banked Windows

موج می‌زد، اما اذهان آشفته و تردید طبقات حاکمه، پذیرش این جوانه‌ها را آسان نمی‌یافت. دلایل و توجیهات رایج *ویکتوریایی* در احداث ساختمان‌های جدید صنعتی نه هم عرض توجیهات هنر خوب، بلکه واقعیت این بود که تمدن صنعتی نیازی به هنر نداشت.

نبرد میان سبک‌ها ، میان معماران دوره ی متقدم عصر *باروک* و دست اندرکاران سنتی *قرون وسطا*، یا میان *کلاسیست‌های* جدید قرن نوزدهم و *قرون وسطا گرایان* جدید از منظری سطحی و ظاهری ناچیز می‌نمود زیرا از دست دادن روابط با محیط اجتماعی وجه مشترک هر دو مکتب بود. هم زمان با تحلیل مفاهیم نظم جمعی در جامعه، اشکال نظم اجتماعی به جهت نامعین بودن ارزش‌ها ناپایدار شده و به باوری در راستای دستاوردهای صرفاً کمّی مبدل شد: معماری زیبا و ظریف به حجم و هزینه تقلیل یافت و ساختمان‌های رایج در دوری از معیارها و استانداردهای انسانی، ارزان، حقیر و کوچک و تنگ شدند.

تمایز میان این دو مکتب در این از هم گسیختگی اجتماعی ، به سختی قابل تشخیص بود. با آغاز قرن نوزدهم، سبک *کلاسیک* مدعی ادارات دولتی، دادگاهها، مراکز انتظامی، بانک‌ها و موزه‌های هنری و سبک *گوتیک* مدعی مدارس، دانشگاهها، ساختمان شهرداری، کلیسا و موزه‌های تاریخ هنر شد که البته مصالحه‌ها و تعدیل‌های اتفاقی نیز در این تقسیم بندی مشاهده می‌شد. مواریثی که لجوجانه از پذیرش مرگ سر باز می‌زدند، مومیایی سازی‌های خطاآمیز برای نشان دادن سرزندگی، به همراه جهش‌هایی که از تلاش برای تولد تن می‌زدند، در جمع مشخصه‌ی بخش عمدهٔ معماری قرن نوزدهم که در دسترس اجتماعاتی قرارداشتند که هنوز از جایگاه خاص برخوردار بودند. حتی نافذترین و برجسته‌ترین شهرها دچار آشفتگی بودند: *راسکین* که موزه‌ی *اشمولین*[۱] در آکسفورد را مورد تمجید قرارداد بسیار شجاعت داشت.

---

۱ . Ashmolean

با این حال، اوایل قرن نوزدهم متفکرین و برنامه‌ریزانی پا به عرصه گذاشتند که براین معنا که حمله اساسی می‌بایست بر کلیت مسئله فرم صورت پذیرد، واقف بودند. من در قسمت بعدی به کسانی که از منظر برنامه‌ریزی اجتماعی[۱] به مسئله فرم پرداختند و و سلسله جنبان آن *رابرت آوئن* می‌باشد، خواهیم پرداخت.در این جا به معمارانی که جامعه را منبع اصلی فرم معماری قلمداد کرده، مضافاً بر این نکته تأکید دارند که تنها کارکردهای قوی و محکم می‌تواند به خلق فرم‌های زنده منجر شود، می‌پردازیم. در این جنبش پیشگامان زیادی وجود دارند اما مهمترین چهره‌ی آن *ویلیام موریس* بود زیرا وی به همراه *فیلیپ وب*[۲] در سال ۱۸۵۱ به طراحی *رِد هاوس*[خانه‌ی قرمز] پرداخت که *موریس* سالهای اولیه‌ی پس از ازدواج را در آن گذارند. از همین جاست که تلاش برای کنارزدن محلقات تزئینی و عطف توجه به اصول یعنی مصالح ساخته و پرداخته، دیوارهای ساده‌ی آجری و سقف‌هایی با لوح‌های سنگی سنگین که در آن تمامی جزئیات به مثابه‌ی خانه‌ی روستایی قرن هفدهم *انگلستان* ملموس و بی‌واسطه جلوه کرد، آغاز شد.

پیشتر، یادمان‌های صِرف معماری محور و کانون لذت و منبع مقبول سبک بودند، که از میان می‌توان به *پانتئون*[۳]، *خانه‌ی کره*[٤]، *کاخ امپراطور دیوکلتین*[٥] (۳۱۳–۲٤٥م.) در شهر *اسپالاتو*[٦]، *کلیسای جامع استراسبورگ* ، *سنت مارک ونیز* اشاره کرد. این ابنیه‌ی یادمانی که تبلور نظم عام اجتماعی بودند، به خطا نقطهٔ شروع طرح معماری قلمداد شدند. این خطا در میانه‌ی قرن نوزدهم به حدی عمیق‌تر شد که کلبه‌های حقیر کز کرده در پشت سنتوری‌های

---

۱. Community Planning

۲. P.Webb (۱۹۱۵-۱۸۳۱م.) انگلیسی. عمدتاً به طراحی خانه پرداخت. به استفاده از موتیف‌های زیاد از سبکهای مختلف دست می‌زد. به نشان دادن مصالح و نمایش عملکرد بخشهای مختلف ساختمان علاقه داشت. به طراحی مبلمان و وسایل شیشه‌ای نیز می‌پرداخت. (م.)

۳. Panteheon

۴. Maison Carree

۵. امپراطور روم ۳۰۵-۲۸۴ بعد از میلاد. (م.)

۶. Spalato نام ایتالیائی Split(م.) بندری مهم در دریای آدریاتیک-ایتالیا ،

حجیم *یونانی* را در برگرفت، و دانشجویان معماری، کارآموزی خود را با مطالعهٔ عناصر تزئینی فرم‌های یادمانی کلاسیک آغاز کردند؛ این در حالی بود که آنان آموزش ناچیزی در زمینهٔ طراحی خشک و بیروح، به هنگام ترک آتلیه ، غره از مهارت لمس قلم و برس، و غافل از اولین اشارات کاردک یا شاغول، توانا به طراحی تالار دادگستری اما ناتوان از طراحی یک لانه‌ی سگ، که بتوان به آن مسکن نام نهاد، بودند.

ویلیام موریس با ساختن خانه‌ای به عنوان نقطهٔ عطف جنبش نوین معماری، به طور نمادین به تحول راستینی دست یافت. آموزه‌ای که وی با توجه به طرحش ساخته و پرداخته کرد بسیار بنیادی بود: *موریس* به عنوان یک سوسیالیت انقلابی در این آموزه‌ها به طور ضمنی مفاهیمی از نظم جدید اجتماعی را نه در جهت مکانیزاسیون تحصیل سود، بلکه در جهت انسانیت، رفاه و خدمات تدوین نمود. گرچه *موریس* با ماشین رابطه‌ی خوبی نداشت ــ زیرا در اشکال اولیه‌ی معیوبش دلیلی برای این کار وجود نداشت–با این حال به رهیافتی از فرم و جامعه دست یافته بود که ظرفیت و توان بهره‌مندی و هدایت پیشرفتهای واقعی که در سازماندهی انسان، مواد و نیروهای بیروح طبیعت شکل می‌گرفت، را دارا بود. اگر کارخانه هسته و کانون جامعه *پارینه‌فنی* بود، خانه می‌بایست به کانون عصر *زیست فنی* تبدیل می شد و در این راستا استعدادهایش در خدمت آن قرار داشتند.

ویلیام موریس می‌نویسد: ”به سخنان من یقین داشته باشید اگر خواهان آنیم که از هنر در خانه‌ی خود بهره ببریم، می‌بایست خانه‌هایمان را از چیزهای زائد که همواره سر راهمان قرار دارند پاکسازی نمائیم؛ وسایل رفاهی قدیمی و عامه‌پسند دیگر آسایش و رفاهی واقعی را به همراه نمی‌آورند بلکه برای خدمتکاران و پزشکان شغل ایجاد می‌کنند؛ اگر شما طالب قاعده‌ی طلائی هستید که با همه‌کس متناسب باشد، چیزی در خانه نداشته باشید که در مورد مفید فایده بودن آن چیزی نمی‌دانید و یا به زیبائی آن یقین ندارید“. دور ریختن

پس‌مانده‌های تاریخی و عریان شدن، همچنان‌که در مورد دیدگاه جدید نسبت به زندگی و مناسبات جهانی که به واسطه ی علوم جدید به‌کار گرفته شد عمده‌ترین مشخصه‌ی اساسی معماری جدید بود. این معنی در ساختمان به مفهوم پنجره‌ی در معرض دید، دیوار خالی [بدون برجستگی] و تالار بدون نورگیر بود؛ بدین ترتیب نه چیزی برای نشان دادن و نه چیزی که از نشان دادن آن طفره رفت، وجود داشت.

حرکت بعدی در خصوص فرم منسجم از طرف استاد *امریکایی اچ.اچ.ریچاردسون*[۱] به منصه‌ی ظهور رسید. *ریچاردسون* که کار خود را پس از جنگ داخلی امریکا شروع کرد ابتدا از نمادهای التقاطی رایج بهره برد و در نهایت با به‌کارگیری فرمهای یادمانی برای خودش آبرویی کسب کرد، این امر تا بدین جا مانعی فرا راه دستاوردهای اصیل به شمار می رفت اما پس از آن که وی عمیقاً درگیر مسایل عصر خود شد و به نیروهای اجتماعی و اقتصادی آگاهی یافت با طراحی ساختمان اداری، انبار، ایستگاه راه‌آهن و کتابخانه ی عمومی خود را در عرصه‌ی جدیدی یافت. *ریچاردسون* گام به گام از مفاهیم مهجور و نمادهای دست و پاگیر فاصله گرفت، او با فرمهای بنیادی بنایی که عناصر را به تنهایی به منظور بیان بصری و کارکردی مورد استعمال قرارمی‌دهند دست و پنجه نرم کرد و آموزه‌های *وب و موریس* در طراحی خانه‌های مسکونی را به تمامی جنبه‌های ساختمان انتقال داد. گرچه *ریچاردسون* فقط در طراحی‌های متأخرش با امکان ظهور فرم جدید، که بر منابع فنی و اصول اجتماعی جامعه‌ی جدید ابتنا داشتند مواجه شد، با این حال به قسمی از انسجام مقدماتی براساس بنایی نایل آمد. او اثبات کرد که زشتی فرمهای مبتنی بر اصول فایده‌گرایی نه به واسطه مبادی و کاربردشان، بلکه ناشی از حقارت ذهنی مندرج در احداث آنهاست. به طور طبیعی، ایستگاه راه‌آهن از ظرفیت کمتری برای انتقال زیبائی در قیاس با

---

[۱] Henry Hobson Richard son.(م.) معمار امریکایی ۱۸۳۷-۸۶ :

قلعه‌های *قرون وسطا* برخوردار نیست ، و این امکان وجود دارد که یک کلبه‌ی چوبی از یک کاخ گران قیمت برای نیازهای انسانی مناسبتر باشد.

کار *ریچاردسون* متعاقباً به واسطهٔ دستاوردهای معماران همفکر او در *اروپا* تأیید شد؛ بنای زیبای بورس *شهر آمستردام* که توسط *برلاگه*[1] طراحی شد نمونه‌ی برجسته‌ای از شایستگی و قدرت می‌باشد؛ *ریچاردسون* زمینه‌های لازم برای گروه دیگری از معماران ، یعنی *آدلر*، *سولیوان* و *فرانک لوید رایت* را در شیکاگو فراهم آورد که کار وی را بسط بیشتری دادند. وظیفهٔ *سولیوان* به مفهوم اجتماعی، صورتبندی نظمی بود که در کارهای متاخر *ریچاردسون* به شکل ضمنی نهفته بود: *سولیوان* احتمالاً به طور ناخودآگاه و شاید کاملاً مستقل، قاعده‌ی "فرم از کارکرد تبعیت می‌کند." را که به‌وسیلهٔ پیکرتراش *امریکایی هوراسیو گرینو*[2] پایه گذاری شده بود، وجهه‌ی همت خود قرارداد، و در پی خلق نوعی معماری برآمد که اصول به کار رفته در یک نوع ساختمان، برای دیگر ابنیه نیز کارائی داشته و این قاعده به‌قدری گسترده باشد که استثناءپذیر نیر باشد. این قاعده می‌بایست نه تنها ریشه در ذهن معمار، بلکه ریشه در نهادهای سیاسی، نظم مستقر و نگرش اجتماعی جامعه داشته باشد. در واقع معمار برای صورتبندی این قاعده، و ترجمه‌ی آن از توهم و خیال به واقعیت انضمامی، نیاز به همکاری فعال معاصرین خود دارد؛ هیچ کس دلیلی بهتر از *سولیوان* برای ارزیابی نابودی توان و فلج شدن قوه‌ی مخیله در تعاقب تضاد معمار با جامعه‌اش ، یا همگامی که وادار می‌شود بهترین استعدادهایش را در انطباق و هماهنگی با سلیقه‌ی تحمیلی مشتریان تنزل دهد، نداشت. روی هم رفته، ساختمانهای طراحی شده از سوی *سولیوان* آن یگانگی را که آموزه‌ی وی می‌طلبید به همراه نداشت.

---

۱ . Berlage
۲ . Horatio Greenogh

کارکردن براساس اندیشه‌های *موریس* در طراحی واحد مسکونی، برای عملی ساختن ترکیب طبیعت، ماشین، فعالیت و اهداف انسانی به *فرانک لوید رایت* به ارث رسید. *رایت* اندازهٔ پنجره را افزایش داد و پنجره‌ی افقی را که به استثنای پاره‌ای مواقع، پس از قرن هفدهم کنار گذاشته شده بود، احیا کرد. با اصلاح طرح ساختمانی و کاهش ارتفاع آن و نزدیکی با مرغزار، *رایت* تحول بنیادی در ارتباط با خانه و زمین را به وجود آورد و تقریباً باغچه را به قلب اتاق نشیمن کشاند. و اندرون و برون به مثابه‌ی ارگانیسم انسان به جنبه‌های یک واحد منفرد تبدیل شدند، که به منزله‌ی خانه در دامن طبیعت و طبیعت در خانه بود. *رایت* نه تنها در استفاده از مصالح طبیعی و انطباق طرح‌های خود با چشم‌انداز طبیعی، مستعد بود بلکه به شکلی استادانه از روش‌های ساختمانی مدرن و تسهیلات جدید که به‌وسیلهٔ ماشین فراهم شده بود، بهره‌برداری کرد: وی با ماشین به عنوان عنصری همراه با اهداف انسانی، و نه صرفاً کاهنده‌ی هزینه‌ها و تأمین کننده‌ی بدیل‌های کاذب که از دورهٔ اندیشهٔ *موریس* رواج یافته بود، برخورد کرد.

رایت در احترام به خاک، زمین، اقلیم و منطقه‌ی پیرامون، نه تنها بر معاصرین التقاطی‌اش، بلکه بر شارحان متروپل نشین "مدرن" نیز، که یک نسل بعد از او تبعیت کردند، پیشی گرفت: "معماری مرغزار" همین طور "معماری صحرا" به معنای واقعی کلمه واجد فرم منطقه‌ای بودند. *رایت* در حقیقت، منطقه‌گرایی را از روابط آن با مشخصه‌های تاریخی و منسوخ (قدیمی) رها ساخت و آن را در راستای حال زنده که شامل گذشته و آینده است سمت و سو داد؛ و در فرم‌های جدید، وجوه عام و خاص، محلی و جهانی را گرد آورد. تصادفی نیست که معماری مرغزار *فرانک لوید رایت* در *هلند* کشوری که هیچ شباهتی با مرغزار و ناحیه‌ی دریاچه‌های بزرگ *امریکا* نداشت، هرچند در مقیاسی متفاوت اتفاق افتاد.

رایت، فرمهای مکانیکی نظیر آثار کلاسیست‌ها در قرن نوزدهم، و آثار *لوکوبوزیه*[۱] که در دهۀ گذشته به طور قالبی گرته‌برداری شدند، خلق نکرد، او فرمی ارگانیک خلق کرد که دقیقاً به جهت اصول عامی که بر آن بنا نهاده شده بود، تعدیل و تطبیق داده می‌شد.

معماری *رایت*، ترکیبی تا حدی نامتعارف، پیامبرانه داشت: بدین ترتیب که مدل کوچکی از اقتصاد *زیست فنی* جدیدبود. این ترکیبات در اشکال منفردش بر بهترین کارهای انجام شده در *اروپا* با ویژگی‌ها و خط و خطوط مشترک‌اش، حداقل یک نسل تقدم داشت. متاسفانه، آثار اولیه‌ی *فرانک لوید رایت* دارای ضعفهایی بود که نمی‌توانست به عنوان پاسخی برای تقاضای موجود در حومه‌های رمانتیک-خانه‌های مستقل منفرد برای خانوارهای مرفه بورژوازی_ قلمداد شود. *رایت* به استثنای تلاشی نافرجام و بیش از اندازه خلاقانه در احداث مساکن مجتمع که سطح بسیار بالائی از تراکم را پذیرفت در زمینۀ درک معضلات بنیادی انسجام اجتماعی تا دهۀ حاضر که طرح‌ها و الگوها و پروژه‌های شهر *پهن-پیکر*[۲] را طراحی کرد، گام مهمی برنداشت. شکست و ناتوانی در اندراج و تلفیق خصایص فردی و اجتماعی، پس از ۱۹۲۰ میلادی، احتمالاً دلیل تأثیر اندک وی بر جنبش واقعی احداث مسکن می‌باشد.

در واقع تمامی این معماران [از جمله *رایت*] نمایندگان جامعه‌ای بودند که هنوز ظهور و بروز نیافته بود. تلاش اینان به مثابه‌ی جوانه‌های ظریفی بود که با دقت تمام در باتلاق، پیش از آنکه ردای برف از باغ، که جوانه‌ها می بایست در آن نشاء گردند رخت بربندد، خوب تغذیه و رشد یافته بودند، اما غالباً پیش از تغییر فصل یا رسیدن فصلی پیش از موعد، پژمردند. بهترین دستاوردهای آنان حتی هنگامی که جان سالم بدر بردند در هرزه زارهای

---

[۱] . Le Corbusier

[۲] . Broodacre City

بی‌نظمی صنعت و شرکتهای بورس و بازار از نظر دور ماندند؛ بدین ترتیب که تأثیرات زیباشناختی به جهت نبود زمینه‌ای مبتنی بر همان اصول هرز رفت. نتیجه این که شاهکار *رایت* یعنی *"ساختمان اداری لارکین"* [۱] به معبد اسرارآمیزی در میان برهوت سیاه صنعت–در تضاد با پس زمینه، اما ناتوان از غلبه بر زشتی و بی نظمی پیرامون–تبدیل شد.

این معماران ، در جایگاه و مرتبه‌ی شعرای رومانتیک نظیر *بلک* و *وایتمن* که برای دمکراسی موهوم قلم فرسائی می کردند، هم چنین با فردگرایان رمانتیک درگیر نحله‌های هنری که تلاش می‌کردند در شخصیت‌های داستانی آثار خود چیزهایی را که نمی‌توانستند بدون همیاری اجتماعی و سیاسی جوامع خلق نمایند سهیم شدند. در اصل، این رمانتیک‌ها پیام‌آوران زندگی بودند،زندگی و نظمی که [می‌توانست] ظهور و بروز یابد. آنچه که این هنرمندان در مجموع خلق کردند الگویی کوچک و کارآمد بود که می‌بایست قبل از تثبیت دوران جدید و تحقق مفهوم کامل آن به تولید انبوه می‌رسید.

تقریباً در هر کشوری چنین ابداع کنندگانی پا به عرصه گذاشته و نخستین تلاشها در جهت نیل به شکل جدید بروز یافت، که از آن میان می‌توان به *وی سی* [۲]، *مکین تاش* [۳]، *بیلی اسکات* [۴]، *لوتینس* [۵] ، *آنوین* [۶] و *پارکر* [۷] در انگلستان، *ون دِولد* [۸] در بلژیک *واگنر* [۹]، *هانمن* [۱۰] و *لوز* [۱۱] در اتریش، *بهرنس* [۱] ، *پولزیک* [۲]، *شوماخر* در آلمان، *برلاگه* در هلند، *تونی گارنیه* و

---

۱ . Larkin Administration building

۲ . Voy sey

۳ .C.R.Mackintosh (م.) (۱۹۲۸-۱۸۶۸) معمار و طراح اسکاتلندی

۴ . Baillie Scote

۵ . Lutyens

۶ . Unwin

۷ . Parker

۸ .Van de Velde- خانواده‌ی نقاش و منظره پرداز آلمانی که تصاویر جنگ‌های دریایی را نقاش می‌کردند ویلیام ون ولد پدر (۹۳-۱۶۱۱)، ویلیام پسر(۱۷۰۷-۱۶۳۳)، آدریان پسر (۱۶۷۲-۱۶۳۶)، (م.)

۹ .Otto Wagner- (م.) (۱۹۱۸-۱۸۴۱) معمار اتریشی

۱۰ – .Hons Hofmann (م.) (۱۹۶۶-۱۸۸۰) هنرمند و معلم امریکائی متولد آلمان استاد واسیلی کاندینسکی، مؤسس مدرسه‌ی هنرهای زیبا.

۱۱ .Adolf Loos (م.) (۱۹۳۳-۱۸۷۰) نویسنده و معمار اتریشی

پرتز[۳] در فرانسه، اشاره کرد. در تمامی کشورها، به استثنای *امریکا*، با اندک مسامحه، این جنبش جدید ابتدا در هنر و انواع پیشه‌ها: نقاشی، نساجی، سفال، مبلمان، قبل از اینکه به عنوان فرم معماری و اجتماعی تعمیم یابد، رواج پیدا کرد. با توجه به ارتباط اکید بخشهای تبعی طراحی با تکنیک‌های ماشینی در قیاس با صنایع دستی ساختمان این معنا طبیعی به نظر می‌رسد. دلیل دوم رواج جنبش جدید در حوزه‌هایی که ذکر آن رفت می‌تواند تحول بنیادی در نگرشها و گرایشات باشد که به معنی تجدید نظر در اهداف اجتماعی است. تمایل به نور طبیعی خورشید و هوای آزاد، ابتدا به ساکن، به طور نمادین یک نسل پیش از آنکه در جامعه تعمیم یابد در نقاشی امپرسیونیستی جلوه‌گر شد و یک نسل بعد در معماری تبلور یافت. آیا ذهن آدمی به جای فرایندهای مشقت‌بار آزمون و خطا و رویه‌های مبتنی بر تعاون در ساختارهای اجتماعی به شیوه‌های سهل‌الوصول که سریعتر به تأثرات هنری عکس‌العمل نشان می‌دهد گرایش ندارد؟ آدمی برای بزرگداشت این نمادها،منهای زمانی که به عنوان اصنام و بدیلی برای زندگی‌ای که آن را نمایندگی می‌کنند، می‌شود،دارای دلایل کافی است.

از دهه هشتاد قرن نوزدهم به بعد، ساختمانی که به شکل هوشمندانه و قوی طراحی شده باشد وجود ندارد، مگر اینکه مفهوم زیباشناختی بر معنای اجتماعی فراگیر که زیباشناختی فقط جزئی از آن می‌باشد، تسلط یافته باشد. ما شاهد خطر صورتبندی‌های صرفاً زیباشناختی از مسایل، در نضج سبکهای جدید در حرکت تاریخ به سوی اواخر قرن نوزدهم بوده‌ایم، سبکهایی که در *فرانسه*، به *هنر نو* و در *آلمان* به *یوگند استیل*[۴] معروف شد. دو نمونه‌ی عمدهٔ فنی این فرم جدید در صنعت چاپ و جواهرسازی متبلور شد، در

---

۱ .Peter Behrens(م.) (۱۹۴۰-۱۸۶۸) معمار آلمانی

۲ Poelzig

۳ .Auguste Perret (م.) (۱۹۵۴-۱۸۷۴) معمار فرانسوی

۴ . Jugendstil

این بخش بود که آدمی از تأثیر مطبوع زن، که به طور سهل و آسان در جهان پرقدرت ماشین قابل حصول نیست، به طور غیرارادی به نمادهای زندگی، یعنی گل، میوه و اندام بدون پوشش او دست یافت. *جنبش* هنر نو کوشش ابتدائی برای درج نمادگرایی زیست‌شناختی در هنرها است؛ این جنبش در معماری، خطوط مستقیم و سطوح هندسی صُلب را تحقیر و خطوط موّاج گسترش‌یابنده و حرکت آزاد را ترغیب کرد. در این نهضت ، ابزار تزئینی نگهدارنده‌ی لامپ‌ها به افشانه‌ی گلهای براق و تارمی‌های ساده به اسفنجهای مواج، براق و شیبدار تبدیل می‌شود. نخستین نشانه‌های تزئینات گلدار قبل از مبلمان بینگ[۱] در نمایشگاه ۱۹۹۰ *پاریس* که تأثیرش بر پایه‌های برج ایفل مشهود بود، در پلهای فلزی قدیمی یافت می‌شد.

جنبش هنر نو در ضبط و ربط مصالحش، بالاخص فلز و شیشه، نمونه‌های برجسته‌ای از طرحهای معماری را به نمایش گذارد که برخی از آنها به خاطر قطعیت در کارکرد از مکاتبی بودند که در مقام سخن مدعی این اصل بودند. آن چه در این جنبش ضعیف می‌نمود نه آفرینش ساختار، بلکه نمادگرایی صوری بود، بدین معنی که در بیان اهدافش بر تزئینات خارجی اتکا داشت. دیگر وقت آن رسیده بود که زندگی در معماری تجسم یابد و این دقیقاً نشانه‌ای اجتناب‌ناپذیر ظهور عصر جدید *زیست فنی* بود . عصری که به واسطهٔ مشارکت بنیادی دانشمندانی نظیر *پاستور* در بیوشیمی، گدس در زیست جامعه شناسی و هنرمندانی نظیر *رودین*–اگر بتوان از تشابه کلامی بهره برد–در زیست پیکرتراشی تمایز داشت.

"سرزندگی" در معماری به معنای ارتباط کافی و وافی با زندگی است. این رابطه به مفهوم گرته‌برداری از نمود خارجی فرم طبیعی، یعنی خانه‌هایی با بامهای قارچ‌گونه و

---

۱. Bing

اتاق‌هایی به شکل جام گل، در سنگ و فلز نیست. سرزندگی نه کاغذ دیواری گلدار که در خانه‌ی مدرن مورد نیاز بود، بلکه به معنی فضا، نور آفتاب و شرایط حرارتی است که گیاهان می‌توانند تحت آن شرایط رشد کنند: سرزندگی نه به معنای خطوط مواج و نرم مبلمان بلکه اشکال متناسب با فرم بدن و نیازهای روان شناختی است؛ صندلی‌هایی که بهترین حالت و آرامش را فراهم ساخته و تختخواب‌هایی که برای تعامل جنسی و خواب عمیق مناسب می‌باشند.خلاصه آن که سرزندگی بدین معناست که محیط فیزیکی به شکل ملموس نسبت به نیازهای شخصی و حیاتی بهره‌برداران حساس می‌باشد.

معماران جنبش *هنر نو* در بیان و تجلیل زندگی به طور نمادین صادق بودند؛ اما در عمل، راه خطا پیمودند زیرا بیشترین شور و حرارت را معطوف فرم‌های تزئینی صرف که ساختگی بود، کردند. معضل و مسئله‌ی مبتلابه عصر جدید خلق نوع جدیدی از محیط زندگی بود به نحوی که انسان قادر باشد بدون از دست دادن حس همدردی با طبیعت در شهرها زندگی نمایند و برای انجام فعالیتهای تخصصی اجتماعی بدون قربانی کردن بهداشت مطلوب و تغذیه‌ی معقول کودکان تجمع نمایند. هیچ یک از این دستاوردها به صرف استفاده از تزئین ، جدای از این که به شکل شگفت‌آوری خیال‌انگیز، و یا این که تزئین تا چه اندازه می‌تواند فصیح باشد، برآورده نخواهد شد. معماری نیازمند فرم‌های ساختاری بود که به طور ارگانیک با قابلیت انعطاف، تطبیق‌پذیری و نوسازی عجین باشند.

به همین دلیل واکنش علیه این جنبش در *اروپا*، که تحت عنوان مکعب‌گرایی[۱] در نقاشی و ساختارگرایی[۲] در معماری شکل گرفت، بیش از اندازه به فرم پرداخت. (این جنبش هرگز به طور واقعی در *امریکا* پانگرفت، و کارهای اولیه‌ی *رایت* به چنین تذکرات و

---

۱. Cubist

۲. Structivist

هشدارهایی نیازمند نبود.) برخلاف جنبش *هنرنو* ، نمادگرایی در مکعب گرایی راه خطا در پیش گرفت: این جنبش از ماشین به عنوان ولی نعمت تمام عیار انسان، و چشم‌پوشی از تمامی مخاطرات اجتماعی که با بهره‌کشی سرمایه‌دارانه همراه بوده است، تمجید کرد؛ و تأکید بیش از اندازه بر اشکال هندسی، بالاخص مربع و مکعب قایل شد که ماشین واقعی را توصیف نمی‌کردند، هم چنین در پی آن بود که واحد مسکونی را بدون تبیین این که چرا ماشینیزم می‌بایست چنین کنترلی یک سویه‌ی را بر زندگی تحمیل کند، به ماشین مبدل سازد. اما مکعب‌گرایی مصحح ضروری جزمیات خطوط مواجی است که در تعقیب اشکال بیرونی زندگی، شرایط عینی، تبعیت شکل کاسه از چرخ کوزه‌گری ، تبعیت فرم اتاق از جایگذاری تیرها ، ستونها و پنجره‌ها، را به فراموشی می‌سپارد.

هواداران مکعب گرایی به عوض پنهان ساختن فرمهای مدرن ساختمانی زیر بار تزئین، در پی برجسته ساختن آن برآمدند. هواداران مکعب گریی در استفاده از سیمان برای پیشامدگی بنا و ساختن خانه بر روی ستونهای فولادی کوتاه آمدند و به جای نمایش مهارت خودمحورانه‌ی فردی معمار، در پی روش متعارف طراحی فرمولی عام برآمدند. مکعب گرایی به بیان ساختاری کار چشمگیری در خصوص خلوص [طرح] به انجام رسانید: این جنبش خود را از معیارهای سرمایه‌دارانه‌ی اعتبار و هزینه جدا ساخت و زمینه را برای حرکتی نو پاکسازی کرد. مکعب گرایی در ارزیابی مشتاقانه‌اش بر فرآورده‌های ماشین (که به‌وسیلهٔ هنرمندانی نظیر *مارسل دو چمپ*[1] تلاش چشمگیری را برای نیل به فرمهای واضح و روشن در دیگر شاخه‌های صنعت غیر از معماری تمایل پیدا کرد.

---

[1] Marcel Duchamp. (۱۹۶۸-۱۸۸۷م.) هنرمند فرانسوی، پیشگام دادائیسم، مکعب گری و فوتوریسم که در ابتدا تحت تأثیر پل سزان بود . وی غالباً از اشیاء معمولی بعنوان ابزار هنری استفاده می کرد. تاکید وی در آثار هنری عمدتاً متوجه حرکت بود. (م.)

گرچه مکعب گرایی در آغاز تمایل مشخصی را علیه فرمهای زنده به خود گرفت، اما ماشین خود محصول و ابزار زندگی است بدین ترتیب که هرچه ماشین تکمیل‌تر می‌شد به مقدار بیشتری ابزارهای خودتنظیمی و خودکار را شبیه سازی نموده و دقیق‌تر ، چشم، گوش، صوت و حافظه را تقلید می‌کند. مکعب گرایی در تلاش استفاده از ماشین به طور مناسب و ایجاد نظم فراگیر و جهانی، به سمت صورتبندی نظریه‌ی شهر به مفهوم مدرن جهت‌گیری نمود.

مکعب گرایی به رهبری *لوکوربوزیه* مانع از آن شد که مکعب گران صرفاً با فرآورده‌های جداافتاده‌ی معماری ارتباط برقرارنمایند؛ آنها به سوی محیط شهری به عنوان یک کل حرکت کرده و در پی آن برآمدند که فرایند تمام و کمال ساخت و بازسازی را بر بنیانی جدید بنا نهند.

لوکوربوزیه با اندیشهٔ مهجور قرن نوزدهمی شهر در کتاب "شهر ماشینی" *اچ.جی.ولز* دست به کار شد. طرح اولیه‌ی وی با مجموعه‌ای از بن‌بستها مواجه شد: *شهر آسمانخراش‌ها*، *شهر ترافیکی*، و در نهایت ترکیب مضحکی از این دو به شکل *پل دره گذر*، که پایه‌ها و تکیه‌گاههای آن مملو از واحدهای مسکونی بود. *لوکوربوزیه* به‌واسطهٔ فرایند با قاعده‌ی باز صورتبندی مجدد نگرش زیست فنی به مفهوم *شهر درخشان* نزدیک شد که نوعی بهینه‌سازی برجسته‌ی ایدئولوژیک به شمار می‌آمد و طرح وی برای شهر *نمورس*[1] یکی از بهترین طرحهای عقلانی می‌باشد که تاکنون جامه‌ی عمل پوشیده است. بدین ترتیب زندگی نه به شکل تزئینات بیرونی، بلکه در لفافه‌ی درخواست هوا، نور، باغات، پارکها، زمین بازی، میادین تفریحی و دیگر اشکال مؤسسات اجتماعی که برای برانگیختن زندگی شهر یعنی مکانهای غیر رسمی ملاقات و تمدد اعصاب، نظیر قهوه‌خانه،

---

[1] Nemours.(م): شهری در افریقای شمالی که توسط لوکوربوزیه و همکارش اچ.بریو طراحی شد.

مکانهای رسمی آموزش هدفمند، نظیر موزه و دانشگاه ضروری بود، تبلور دوباره یافت. معماری به سمت زندگی و فرآیندهای زندگی، و معمار از تزئین خانه شروع کرد و به تزئین شهر راه برد.

مکعب گرایان در تلاش برای گنجاندن ماشین در معماری، برخی مواقع به واسطهٔ مفهوم ایستا و خارجی ماشین دچار خطا شدند؛ اما به طور ناخودآگاه بر کمکهای بی واسطهٔ دستاوردهای ماشینی که مرهون پیشرفتهای به عمل آمده در برخورد با موجودات ذی حیات، بالاخص باغبانی بود، وقوف یافتند. اولین گونه‌ی متکامل معماری نو در گرمخانه‌های شیشه‌ای ظهور و بروز یافت که *کریستال پالاس لندن* تجسم یادمانی آن می‌باشد. همان طوری که *کریستال پالاس* نتیجهٔ زحمات یک مهندس برای کمک به باغبانی بود، بالعکس سامانه‌های جدید سازه‌های آهن و سیمان، ابداع باغبانی به نام *مونیه*[۱] برای احداث استخرهای سرپوشیده و *لگن* آبشخور برای باغهایشان بود.

پیشرفت‌های جدید در گرمایش واحدهای خانگی نیز از ابداعات باغبانی بود. یکی از اولین کسانی که استفاده از حرارت حاصل از بخار را پیشنهاد کرد *سِرهیوج پلات*[۲] بود که اندیشهٔ انتقال حرارت از دیگ بخار اجاق آشپزخانه توسط لوله به گلخانه را برای پرورش نباتات، جدای از شرایط بیرونی را فراهم آورد. پیشنهاد وی در سال ۱۷٤۵م. به‌وسیلهٔ سر *ویلیام کوک*[۳] که روشی را برای گرمایش تمامی خانه از حرارات آشپزخانه ارائه کرد اصلاح شد. *پاکستون*[٤] اولین کسی بود که مفهوم و معنای کامل این اختراعات را دریافت. *پاکستون* در نامه‌ای به تاریخ پنجم جولای ۱۸۵۱م. به مجله‌ی مصور *"لندن نیوز"* طرح آسایشگاه مسلولین *کریستال* را طراحی کرد، این طرح نه تنها اکسیژن اضافی حاصل از رشد گیاهان را

---

۱ . Monier

۲ . Sir Huge Platt

۳ . Sir William Cook

۴ . Pakeston

برای بهره‌مندی بیماران بلکه استفاده از نور آفتاب و ایجاد اتاق در آن، در تمامی شرایط آب و هوایی را امکان پذیر می‌نمود. برای عملی ساختن این طرح، وی نصب دستگاهی را برای تصفیه و گرمایش هوا پیشنهاد کرد که در واقع نخستین پیشنهاد برای تهویه‌ی کامل هوا بود ، این پیشنهاد علاجی در مقابل گازهای زیان آور حاصل از معادن یا *مجلس عوام انگلستان* نبود، بلکه کمک مؤثری برای بهداشت بود.

بدین ترتیب شیوه‌های جدید ساخت، مصالح جدید، و ابزارهای جدید تنظیم هوا در ساختمان برای انطباق تمام و کمال آن با نیازهای ساکنین، مستقیماً از یافته‌های زیست فناوری باغبانی اقتباس شد. این تحولات می‌بایست نشان می‌دادند که برای رفاه انسان بسیار با اهمیت‌تر از اشکال گلدار با بهره‌گیری از تزئینات حکاکی شده و خرپاهای انحنادار می‌باشند.

فرم‌های مدرن، معماری مدرن و جوامع مدرن در مجموع جوانه‌های جامعه‌ی زیست فنی هستند، جامعه‌ای که نظام تولید و تقاضاهای مصرفی‌اش به سمت حداکثر پرورش و تربیت گروههای انسانی تحت شرایط مادی کاملتر و حداکثر تربیت فرهنگی فردیت انسانی سوق می‌یابد. آن چه تاکنون به انجام رسیده است، صرفاً طلیعه‌ی نظم جامع و کاملی است که می‌بایست ظهور و بروز یابد، کشاورزی و برنامه‌ریزی اجتماعی تاکنون به طور تجربی به تبیین و وضوح این نظام کمک کرده‌اند. با این حال، ارزیابی ریشه‌ای آموزه‌ها و باورهای این نظام و انباشت دانش اثباتی به نوبه‌ی خود جوامعی را که ما درصدد تحقق آنها هستیم عمیقاً تغییر خواهد داد. اجماعی تدریجی میان انسانهای نیک سیرت و باصلاحیت در سراسر جهان در حال شکل‌گیری است، بیائید تلاش نمائیم جهت‌گیری اجتماعی قوالب مدرن را تعقیب نموده و اصول بنیادی لازمه‌ی آن را مستقر سازیم.

II : مبانی قالبهای معاصر، اصل صرفه‌جویی

II احتمالاً مؤثرترین هدایت کننده‌ی معماری مدرن، اقتصاد است: یعنی اقتصاد مصالح، اقتصاد ابزار، و اقتصاد بیان. دریافت به قاعده و کنترل کامل همچون پیچ و تاب بدن یک شیرجه‌رو که بدون هرگونه ترشحی در آب فرو می‌رود علت محوریت اقتصاد در اندیشهٔ معاصر است.

بیایید با ابتدائی‌ترین گزاره‌ی اقتصادی یعنی ابزارهای مدرن ساخت آغاز کنیم. با نظامات گذشته‌ی معماری، استحکام و حجم یک بنا از طریق تجربه تعیین می‌شد مثلاً اگر برجی سقوط می‌کرد یا پی آن بسیار ضعیف و یا برج آن بسیار سنگین بود و این امر چندان قانع‌کننده به نظر نمی‌آید. نه تنها طیف بسیار متفاوتی از مصالح طبیعی به لحاظ استحکام وجود نداشت، بلکه ابزارهای قابل اعتمادی برای محاسبه‌ی نیروی فشار و کشش عناصر مختلف بنا در دسترس نبود: در حقیقت *یونانیان* در برخی از معابد خود که مشتاق استحکام سنگها بودند، حفره‌هایی را برای میله‌های آهنی حفر می‌کردند که عملاً بنا را ضعیف می‌نمود.

طی نیمه اول قرن بیستم پیدایش مصالح ساختمانی جدید نظیر فولاد و بتون مسلح با استحکام و ضرایب انبساط، قابلیت شناسایی، اساساً احداث ساختمان را دچار تحول کردند. این مصالح نیاز به عناصر توپر بزرگ را که به شکل احجام تندیس‌گون ساخته می‌شدند کاهش داد و استفاده حداقل از مصالح، در انطباق با ایمنی به مشخصه‌ی محاسبه‌ی دقیق و بصیرت زیرکانه‌ی معماری مبدل شد و حجم و وزن بیش از اندازه، هرچند که در نگاه اجمالی چندان به نظر نیاید، به معنای فقدان ظرایف فنی بود. مقررات ساختمانی که براساس موازین فنی و محاسبات نامعقولی از ایمنی بیش از اندازه تدوین شده بود عموماً این تحول

را برنمی‌تابید، در نتیجه می‌توان چنین استنباط نمود که تغییر در مقررات ساختمانی در سراسر جهان به تأخیر افتاده است.

دلبستگی زیاد به اقتصاد، استفاده از مصالح سبک را که برای حمل و نقل و نصب سهل‌تر می‌باشند را سرعت بخشیده است و جایگاه عناصر ایستا و سنگین را اسکلت فلزی، سطوح شیشه‌ای یا ترکیبی [شیشه–فلز] به عنوان پوسته‌ای برای فضای داخلی و تقسیم بندی منعطف اشغال نموده است. نگرش زیباشناختی مضمر در مصالح جدید به نحو احسن توسط *جی.جی.پی.اود* معمار *آلمانی*، یکی از هواداران پرتوان فرم جدید پرداخته شده است. "معماری جدید به عوض زیبائی طبیعی دیوارها و بامهایی که از مصالح خام ساخته می‌شوند و در برابر نیروی کششی ناپایدار بوده و استقامتشان در هاله‌ای از شک و تردید قراردارد؛ به عوض پنجره‌هایی که در حفره‌های کوچک جای گرفته و شیشه‌های مات بر آنها نصب شده و به طور نامنظمی رنگ می‌شوند مقادیر متنابهی از مصالح مصنوعی، سطوح صیقلی و ظریف، درخشش فولاد و برق رنگها و پنجره‌های بزرگ شفاف را ارائه خواهد کرد... تکامل و تطور معماری ما را به سمت سبکی رها از مصالح و در عین حال همبستگی بسیار دقیق‌تر از گذشته با آن رهنمون خواهد شد".

همانگونه که *مه‌یر*[۱] خاطر نشان کرد بسط کارکردی معماری از قرن پانزدهم به بعد، پاسخی به تقاضای "نور بیشتر" بود! این سبک و سیاق، تأکید ساختاری را از دیوار و ستون به اسکلت داخلی، از احجام بسته به سطوح متصل، از فرم معماری به عنوان پیکره‌هایی صلب به فرم معماری به عنوان مفصل‌بندی و تعریف فضاهای خالی انتقال داد. عصر ساختمان‌هایی با پوسته‌ی سخت جای خود را به عنوان مهره‌داران داده است و دیوار نه یک سپر دفاعی که فقط یک پوسته می‌باشد. دیگر تحولات طبیعی در ساختمان ضرورتاً همین

---

۱ . Meyer

بسط و توسعه را مورد متابعت قرارداده است: بدین ترتیب که تخصصی‌شدن بخشهای مختلف ساختمان، مفصل‌بندی ظریف‌تر عناصر، سیستمی برای حفظ حرارات داخلی و تهویه‌ی هوا با عمل قلب و ریه در بدن قابل قیاس می‌باشد–این در حالی است که ساختار عملکردهای مربوط به هضم (نور، هوا، آب، ذغال، گاز، برق) و دفع (ضایعات و طبیعی غیر طبیعی) ماهیت هر ساختمانی را عملاً تعدیل نموده است.

ساختمان دیگر پناهگاهی منفعل نیست، بلکه سازمانی کارکردی است که جنبه‌ی ابتدایی پناهگاه در غار اولیه و جنبه‌ی نمادین آن که در مونومان تجسم یافت به نشانه‌های ثانویه‌ی فرایندهای بسیار پیچیده مبدل شده‌اند. پاره‌ای از این کارکردها در حقیقت در دیگر نظامهای معماری تدارک شده و در فرهنگ چوب و آب *ژاپنی* به نقطهٔ اوج خود رسیده‌اند؛ با این حال برد و دامنه‌ی آنها به واسطهٔ فرمهای جدید تولید صنعتی گسترش بیشتری یافته و بیانشان در فرم های تازه اجتناب ناپذیر شده است.

مقاومت دراستفاده از این مصالح و فرمهای جدید ساخت، به معنای مقاومت در برابر امکانات و دستاوردهای نظام معاصر می‌باشد: آدمی نه تنها می‌بایست فضل‌فروشی بورژوازی حومه‌نشین را مردود بداند و جلال و عظمت نخ‌نمای ابنیه‌ی مورد علاقه‌ی دیکتاتورهای حکومتی و اقتصادی را دور بیاندازد ؛ بلکه می‌بایست کلیشه‌ها و قوالب بسیار نامناسب معماری سنتی را که در کلبه‌های مستحکم و حسابی ساخته شده به‌وسیلهٔ دستگاههای دولتی به عنوان نمونه در تعداد بیشماری از شهرکهای مسکونی **انگلستان**، از آنها تبعیت نموده‌اند را کنار بگذارند. زندگی معاصر ظرفیتهای بیشتری از این مصالحه‌های حساب‌گرانه و شرمساری‌های عمومی در خود نهفته دارد. ما از آن جهت که همواره پرواز در ذهن آدمی با پرواز پرندگان عجین بوده است پرها را به بالای هواپیما نمی‌چسبانیم؛ دلیلی نیز وجود ندارد که ما امروزه به نگرش‌های سنتی پایبند بمانیم بلکه می‌بایست به

عملیات مشابهی در احداث خانه دست یازیم، هر چند آنچه معماری تاکنون به زنان خانه‌دار عرضه کرده است چیزیهایی جذاب‌تر از بامهای مسطح و دیوارهای گچ اندود نبوده است. خانه روستایی قرن نوزدهمی *امریکا* دارای قالب سنتی پرتجملی بود بدین ترتیب که خطوط ظریف و تناسبات زیبا را از فنون و فرهنگ ساخت آسیابهای آبی وکشتی‌های چوبی به عاریت گرفته بود، که هیچ یک ناشی از وفور تزئینات نبود. چنین هماهنگی میان بخشهای مختلف زیست محیط چیزی است که معماری امروز نیازمند آن است که براساس نظم معاصر تدوین و تنظیم شود.

حتی هنگامی که مصالح طبیعی برای هماهنگی با محیط طبیعی، به شکلی مناسب به کار بسته می‌شود اصل صرفه‌جویی استفاده از آنها را در اشکال فنی مدرن و نه اشکال به ارث رسیده از گذشته تحمیل خواهد نمود: برای نمونه به جای اسکلت چوبی و قاب‌بندی حجیم با استفاده از چوب درخت بلوط، قاب بندی با استفاده از تخته سه لایی سبک و تیرهای اره‌کاری شده صورت می‌گیرد.

آن چه در مورد مصالح و ساختمان صدق می‌کند به طور طبیعی در مورد طرح (پلان) نیز صادق است. زیرا در این جا نیز اصل صرفه‌جویی غلبه دارد. یک طرح مدرن هنگامی قرین موفقیت خواهد بود که تمامی نیازهای آدمی را متناسب با بنا، بدون اتلاف فضا، دوباره کاری، دست و پاگیری و ابزار نامناسب سیرکولاسیون تأمین نماید. این اصل اقتصادی در تنافر با رویه‌های قدیمی اتلاف فاحش فضا قراردارد. زیرا در ادوار گذشته به جهت علائق اقتصادی و تمایز طبقاتی بر حشو و زوائد تأکید می‌شد، اتاق‌ها نه براساس نیازهای انسانی بلکه صرفاً به منظور تحت تأثیر قراردادن بیننده، بی توجه به دشواری گرمایش و طاقت‌فرسا بودن و احساس دلتنگی برای ساکنین مقیاس بندی می‌شدند. اتاق‌ها غالباً در دو طرف محورها، صرفاً به جهت نیل به توازن صوری از چشم ناظر بیرونی تکرار می‌شدند. بدین

ترتیب، تزئین بر فرم ساختاری سنگینی می‌کرد. محصول کنده‌کاری، به واسطهٔ برجستگی‌ها، منجوق‌ها، دندانه‌ها که گرد و خاک را در خود جمع می کردند مشخص می‌شد، قاب‌بندی با درخت بلوط با علائم خانوادگی و طرح‌های گل و بوته تزئین می‌شد و سقف با انواع اشکال هندسی پیچیده گچ‌کاری می‌شد. اگر جائی خالی می‌ماند با محصولات صنایع دستی پر می‌شد، بخشی از این رویه بدان سبب بود که استادکار، خود از این خیال‌پردازی و حامی از زیاده‌طلبی صرف لذت می‌برد. آیا این تلذذ به جهت زیبایی بود؟ شاید. یا برای عرضه و نمایش؟ قطعاً بله. انباری، آشپزخانه و برج و بارو احتمالاً براساس قواعد اقتصاد ساخته می‌شد؛ اما آثاری که موقعیت اجتماعی یا عملکرد و نقش اجتماعی را نمادینه کرد از این اصل بری بود.

گرچه امروزه اقتصاد تا حدودی از محاسبات دقیق علمی و ابداعات پیچیده که وارد عرصه‌ی ساختمانی شده‌اند بهره می‌برد–ابداعاتی که هزینه‌ای مربوط به آن می‌بایست در دیگر بخش ها جبران شود–بلکه هم چنین ازگرایش زیباشناختی و اجتماعی نیز بهره‌مند است. اصل اجتماعی بنیادین قانون اقتصاد براین واقعیت متکی است که ماشین [به مفهوم اعم کلمه] و وسایل رفاهی وجود ندارد که کاربرد جهانی عام نداشته باشد. در حال حاضر ما نوع خاصی از برق برای اغنیاء و نوع دیگری برای فقرا ، همچنین نوع خاصی از تلفن که با تزئینات و مصالح گران قیمت برای ثروتمندان و نوع دیگری که از مصالح کم ارزش برای روستائیان و منشی‌یان طراحی شده باشد ، نداریم [به نظر می رسد در این جا منظور *مامفورد* استفاده از تلفن باشد؛ و الا که دستگاههای تجملی و گران قیمت در هر صورت وجود دارد] تمامی ابزارها واجد معیارهای فنی در خصوص کارآیی هستند که به واسطهٔ تجربه قابل حصول هستند. این ابزارها فرآورده‌های اقتصاد جمعی و در تناسب با کل

[جمعیت] قراردارند و موقعیت اقتصادی به منزله‌ی بهره‌برداری وسیع و یا محدود از آن است اما کیفیت در مجموع ثابت می‌باشد.

با توجه به کالاهای اساسی مورد نیاز زندگی معاصر ، نوعی کیفیت پایه به شکلی ناقص محقق شده است و شمار هرچه بیشتری از کالاها و خدمات در این راستا قرارگرفته‌اند. این اصل راه خود را به قلمرو البسه نیز باز کرده است جائی که تفاوتهای طبقاتی زمانی به نحو بایسته توسط قانون اعمال می‌شد و ریخت و پاش فاحش برای مدتها بدون تغییر برقرار بود. این همسان سازی عمدتاً بر صرفه‌جوئی‌های ناشی از مقیاس تولید انبوه، یا با همین اهمیت در قلمرو خدمات شهری بر صرفه‌های ناشی از توزیع جمعی مبتنی بر انحصار اجتماعی متکی است. تولید انبوه، به خودی خود به لحاظ زیباشناختی مستلزم تأکید بر ویژگی‌های عام و استاندارد ، متکی بر فرمهایی رها از بی‌نظمی، حشو و زوائد و هوس‌های خیالی است. به جهت آن که تولید و توزیع جمعی در مقیاسی صورت پذیرد که تمامیت جامعه را دربرگیرد، می‌بایست اقتصاد اصل تنظیم کننده‌ای را در تمامی طراحی‌ها به کار بندد، زیرا تنها به واسطهٔ حفظ وسایل و ابزار زندگی است که یک جامعه می‌تواند بر وفور و فراوانی ضروری در سطوح بالای هنر، علوم، آموزش و بیان دست یابد. اقتصاد که در ادوار قبلی بر خست دلالت داشت، اینک ابزارهایی را برای گشاده‌دستی جمعی فراهم کرده است. براساس این اصل ابزارها و وسایل می‌بایست برای استفاده‌ی همگانی کفایت نماید.

به هر حال، نوعی مبنای زیباشناختی مضاعف در معماری مدرن برای اقتصاد وجود دارد. این مبنای زیباشناختی در این واقعیت نهفته است که ما در جهانی بسیار پیچیده‌تر از جهان روستائیان و پیشه‌وران ابتدایی زندگی می‌کنیم. در جوامع شهری امروز حتی محدودترین فرد چنان به واسطهٔ قدرتها و انگیزه‌های بی‌شمار، مداوم و سرگرم‌کننده مورد

سوء استفاده قرار می‌گیرد که او صرفاً به واسطهٔ کنار زدن حشو وزوائد از مبانی و مقدمات محیط بصری می‌تواند به آرامش درونی دست یابد. هنگامی که کتابی در زمینهٔ تاریخ طبیعی، وجود نداشت، موزه‌ها و مجردات علمی، مجلات و روزنامه‌های مصور وجود نداشت، تصویر حیوانات برروی کشتی *نوح* در کلیسای جامع سرگرم‌کننده بوده است: پس به واقع و همان گونه که *ویکتور هوگو* می‌گوید- کلیسای جامع، کتاب سنگی بشریت است. اما چنین تزئیناتی امروزه عمدتاً به درد سرگرمی می‌خورد و در بهترین صورت تکرار چیز کهنه‌ای است که به شکل کافی و مناسب در رساله‌های بیولوژی و موزه‌های علم وجود دارد. ما در پی آنیم که محیط معاصر بسیار خوانا و بلکه فراتر، بسیار آرام باشد. سطوح تمیز، افشای واقع بینانه‌ی کارکرد، نمادگرایی یا طراحی قابل رؤیت حروف در یک نشانه یا ساختمان مقولاتی هستند که مفهوم زیبائی در بناهای شهری را از نو قالب زده و تعریف می‌کنند.

در ارزیابی هنر و پیکر تراشی به عنوان تجارب حسی، می‌بایست آنها را از کارکرد ساختمان جدا ساخت: تداوم و مکان غیرقابل انفکاکشان به همراه فرم‌های سنگی و دیوارهای صُلب و مناسبات غیرقابل تغییر، که به آن ها جایگاه کارکردی در دیگر فرهنگها را می‌داد، ناپدید شده‌اند. بسیاری از تقاضاهای جاری برای دیوار نگاره‌ها ، به لحاظ زیباشناختی و اجتماعی محملی ابتدایی و بدوی دارند. دیوارنگاه‌های ساختمان مدرن پوستر می‌باشد؛ فرمی که می‌توان آن را تکثیر ، توزیع و مکرراً بازسازی کرد. تونلهای مترو *لندن* حامی زیرک هنر مدرن در قیاس با ارگان متفرعن عمومی–نظیر اداره‌ی پست *ایالات متحده*–به شمار می‌آیند که براساس وضعیت اجتماعی منسوخ عمل نمایند.

نماد واقعی عصر معاصر در قلمرو معماری غیبت نمادهای قابل مشاهده است. به نحوی که دیگر امکان نفوذ و مشارکت کارآمد در کارکرد ساختمان از طریق نما و سطوح وجود ندارد. به موازات ارتقاء درک ما از نیروهای غیرقابل مشاهده‌ی محیط واقعی–این

افزایش درک نه تنها فرآیندهای فیزیکی تحت آستانه‌ی مشاهده‌ی عام، بلکه فرایندهای اجتماعی و روان شناختی را نیز شامل می‌شود–تمایل پیدا به این امر پیدا می‌شود که معمار کمتر در معرض دید قرار بگیرد. معمار تماشاگر، معمار نمایش و صحنه‌سازی، راه را برای درک کامل و جامع فرم، نه چندان فاحش و آشکار در سطح ، بلکه قادر به تأمین تکانه‌های فکری و حسی در هر مرحلۀاز رازگشایی‌اش را باز خواهد کرد.

اصل اقتصاد در بیان خلاقانه به میل و خواستی قاطع در ساختمان تبدیل می‌شود و این نشانه‌ی همبستگی دقیق با زندگی است. کشتی‌ها نیز همین مفهوم اقتصادی را از قایق‌های ماهیگیری مدرن تا اقیانوس پیماها، همین طور طیف گسترده‌ای از ماشینها، بخش عمدۀ سدها، نیروگاهها و کارخانه‌ها برمی‌تابانند. به احتمال یکی از دقیق‌ترین موارد، نه صرفاً از جنبه‌ی دستاورد فایده گرایانه بلکه هوسهای زیباشناختی، آشپزخانه‌ی مدرن *امریکایی* است حتی در خانه‌هایی که غالباً تمام ویژگی‌های خویش در دیگر قسمتها انکار می‌شود. این اقتصاد محصول اخلاقی راه و روش دیرپای طبع و شخصیت انسان غربی است که طی هزاره‌ی گذشته، ذیل اشکال متفاوت رهبانیت، سرمایه‌داری ، نظامی‌گری و ماشینیزم به منصه‌ی ظهور رسیده است؛ فرمهایی که در آن زندگی به خاطر هدف عالی پارسائی یا قدرت و نه اعتلاء است. با شکافتن پوسته‌ی عادات کهن اجتماعی، اقتصاد آماده‌ی سیلان از بخشهای زندگی سوز به سمت عادات انسانی متعادل و کمتر سترون است.

II : نقش بهداشت

II نظافت و بهداشت برای دیگر تمدنها نیز پدیده‌ای شناخته شده است. کدامین جوامع توانسته‌اند از آزمون سخت اقامتگاههای شدیداً به هم چسبیده و تنگ، بدون رعایت قوانین نظافت و بهداشت جان سالم بدر ببرند؟ در عصر ما، یعنی اقتصاد مبتنی بر *فناوری*

زیستی، بهداشت، موقعیت چشمگیری را اشغال می کند که صرفاً به معنی مقابله‌ی عام با بیماری‌ها نیست بلکه مفهوم برداشتن گامهای قاطع در استقرار محیطی منطبق با بهداشت، تلذذ جسمانی و سالهای عمر می‌باشد.

مادامی که جسم جدای از روح تلقی می‌شد مراقبت نظام‌مند از آن نادیده گرفته شد. مفهوم جدید علمی از موجود زنده که در قرن نوزدهم نضج گرفت فرایندهای کالبدشناختی و روان‌شناختی را مجدداً در کنار یکدیگر قرار داد: بدین ترتیب مراقبت از جسم بار دیگر به رشته‌ای اخلاقی و زیباشناختی مبدل شد. **پاستور** به واسطهٔ تحقیقاتش در باکتری شناسی، مفهوم محیط درونی و خارجی موجودات زنده را متحول ساخت؛ با پیشرفت پزشکی، پزشکان از توجه به نشانه [های بیماری] به تحلیل علل، از تعدیل یکسویه‌ی موجودات زنده از طریق درمان یا جراحی، به تعدیل و درمان چند وجهی شامل رژیم غذایی، توان بخشی مناسبات اجتماعی و روان شناختی تغییر موضع دادند.

علاقه به بهداشت و نظافت در قرن نوزدهم، تا حدودی حاصل عکس‌العمل خود به خودی به شرایط محیطی دردآور، رژیم غذایی بی محتوا، وضعیت غیرقابل تغییر فقر بهداشتی بود که ساکنان شهرهای قرن نوزدهم گرفتار آن بودند. پیشرفتهای علوم زیستی، همّ خود را به رهایی از گرفتاری محیط جدید، یعنی نبود نورآفتاب، اشعه‌ی ماورابنفش، آلودگی دائمی منابع آب، رواج گستره‌ی شرایط مناسب برای عیاشی، ناسازگاری روان‌شناختی و بیماری معطوف ساخت.

یافته‌های بهداشتی معاصر این واقعیت را مسجل ساخته است که اکثر شهرهای ما و یا حداقل شهرهای بزرگی که عمدتاً در پنجاه سال اخیر بنا شده‌اند به لحاظ زیست‌شناختی خصم زندگی یا محیطهای مخرب حیات هستند. اگر ارقام خام مرگ و میر و بیماریها–که غالباً مایهٔ فخرفروشی است–را به طور انتقادی تحلیل و در رابطه با توزیع سنی تصحیح

نمائیم شاهد آن خواهیم بود که تقریباًدر تمامی مراحل زندگی، نواحی روستائی با تسهیلات پزشکی ضعیف و نظام عقب‌مانده‌ی بهداشتی، قاطعانه بر نواحی شهری که با آخرین تسهیلات خدماتی در زمینهٔ پزشکی بهداشت تجهیز شده‌اند، ارجحیت دارند. همچنین همبستگی معنی‌داری میان اندازه و سلامتی وجود دارد، بدین ترتیب که هرچه شهر بزرگتر باشد بهره‌ی کمتر از سلامتی دارد. مضافاً همبستگی معناداری میان باروری زیستی و محیط شهری مشاهده می‌شود، نه تنها شهر باروری کمتری از نواحی روستایی دارد بلکه به موازات بزرگترشدن شهر، نرخ باروری به طور مستقیم کاهش می‌یابد. مضافاً بالاترین میزان امید به زندگی در میان نواحی روستایی و کمتر صنعتی شده مشاهده می‌شود (رجوع کنید به *وارن تامپسون* و *گزارش کمیته منابع ملی دربارهٔ شهرها)* .

پیشرفت علوم زیستی و گرایشات جدید همراه با آن، تا حدود زیادی مرکز ثقل را از جهان معدن و کارخانه به جهان باغ و مزرعه منتقل نمود. تمایل به حومه به مثابه‌ی ویژگی آشکار رشد شهرها در نیم قرن گذشته واکنش به علاقه‌ی فزاینده‌ی بهداشتی و آموزش است که مشخصه‌ی شیوه‌ی زندگی طبقه متوسط می‌باشد. آئین پاکیزگی که بهداشت دورهٔ معاصر اساساً بر آن متکی است، همان طور که پیشتر خاطرشان شد ریشه در ادوار قبل از قرن نوزدهم دارد. این آئین مرهون شهرهای قرن هفدهمی *آلمان*، با منابع فراوان آب، در معرض دید قرارگرفتن گرد و غبار داخل خانه‌ها به واسطهٔ پنجره‌های بزرگ و کف کاشی کاری شده بود، به ترتیبی که زمین شویی، برق انداختن کف و کف سابی زنان خانه‌دار *آلمانی* ضرب‌المثل است. علاوه بر اینها متعاقب دستاوردهای پزشکی سالهای پس از ۱۸۷۰میلادی موازین بهداشتی قدرت بیشتری می گرفتند، نظافت و توجه به پاکیزگی به جای آنکه خاص طبقات فرادست باشد که حتی در میان حلقه‌های اشرافی قرن نوزدهم نیز عمومیت نداشت، به ضرورتی فراگیر مبدل شد. مراقبتهای بهداشتی که امروزه در شیر

دوشی رعایت می‌شود برای جراحان *لندنی* [در قرن نوزدهم] محلی از اعراب نداشت، تا این که آموزه‌های *لیستر*[1] از راه رسید و توجه به بهداشت، اهمیت تأمین آب را افزونتر ساخت. این اهمیت به موازات نضج عادات استحمام و شست‌و شو نه تنها به خلوص که به کمیت دائم التذاید آن که از یک حلقه‌ی اقتصادی به گروههای دیگر اجتماعی تعمیم داده می‌شد، معطوف بود.

در نهایت بی‌تفاوتی دورهٔ پارینه‌فنی نسبت به تاریکی و پلشتی به مثابه‌ی توحش هولناک مورد داوری قرارگرفت. شستشوی مداوم دست وبدن، جدای از شستن لباسها، تهیه و تأمین آب جاری را به عنصر الزامی در طراحی خانه و محلات تبدیل نمود. در حالی که حمام در اوایل قرن نوزدهم حتی برای زیباترین خانه‌ها در نظر گرفته نمی‌شد در اواخر همین قرن معیار وان مجزایی برای هر خانوار– و در صورت ممکن حمام مجزا–به ایده‌الی حداقل، اگر نه یک دستاورد واقعی ، در تمامی برنامه‌های احداث مسکن مبتنی بر عقلانیت و خرگرایی تبدیل شد. حمام‌های بزرگ و رختشویخانه‌های عمومی نیز برای واحدهای همسایگی در دستور کار قرارگرفت.

با افزایش اشتیاق و کارآمدی، ضروریات بهداشتی به دفع فضولات انسانی، زباله‌ها و ضایعات نیز تعمیم داده شد. مستراح که توسط *سِرجان هرینگتون* به سال ١٥٩٦م. اختراع شده بود تا سال ١٧٧٨م. هنگامی که *برامه*[2] دست به طراحی نزده بود، کامل نشد. طی قرن نوزدهم نصب مستراح در خانه‌های شهری به سرعت نضج یافت. در اواخر قرن نوزدهم شاخص یک مستراح برای هر خانوار به الزامی‌ترین شرط بهداشتی در سراسر جهان *غرب* ، در محلاتی که بافت در هم تنیده داشتند، مبدل شد. این اصلاحات در تجهیزات بهداشتی

---

[1] Josef Lister(م.) (١٨٢٧-١٩١٢م.) جراح انگلیسی: بنیانگذار جراحی مدرن مبتنی بر گندزدایی.

[2] Josef Bramah –(١٧٤٨-١٨١٤م.) مهندس و مخترع انگلیسی.

واحدهای مسکونی، تغییر بنیادی در هزینه‌ی احداث بنا را به بار آورد: این اصلاحات بهداشتی با تأسیسات گرمایشی و روشنایی، انجماد مواد غذایی و ایجاد ارتباط اکید واحد مسکونی با جهان خارج از طریق تلفن و رادیو و اختراعات جدید مکانیکی که موجب افزایش سهم هزینه و نگهداری ساختمان می‌شد، همراه بود: بدین ترتیب که هزینه دیوارها [پوسته‌ی ساختمان] بالنسبه کاهش یافت اما هزینه‌های "عناصر درونی" با تکثیر آنها افزایش یافت.

رویهمرفته تمامی این تحولات مجزا، دارای دستاوردهای مهمی برای کلیت جوامع بود، بدین ترتیب که جامعه‌پذیری به عنوان مکمل پیش‌پا افتاده‌ی خدمات مکانیکی ظاهر شد. تسهیلات ضروری جمعی برای بهره‌برداری از ساختمان‌ها و عملکرد شهرها عمدتاً انحصارهای معمولی قلمداد شدند: تأمین آب به علقه‌ی عمومی در شهرهای بزرگ تبدیل شد که دیگر امکان احاله‌ی آن به شرکتهای منفرد تأمین آب که خدماتشان را فقط برای کسانی که توانایی پرداخت داشتند یا تا نقطه‌ای که برای شرکت سودآور بود ادامه می‌دادند، امکان پذیر نبود. توزیع آب سالم که برای سلامتی ضرورت داشت جدای از این که خانواده‌ی متقاضی آن باشد یا توان مالی خرید آن را داشته باشد بسیار اهمیت یافت. این موضوعات دیگر بر اساس هوس افراد نبود. این واقعیتها با همین درجه از اهمیت در مورد نظامات دفع زباله ، فضولات و ضایعات نیز صدق می‌کرد.

در مراکز کوچک‌تر امکان آن وجود داشت که شرکتهای خصوصی همچنان از این امتیازها برخوردار باشند، یا حتی می‌شد این خدمات را مادامی که بیماری مهلکی براثر بی‌دقتی به وقوع نپیوسته باشد به افراد واگذار نمود: اما در شهرهای بزرگتر، جامعه‌پذیری

هزینه‌ی ایمنی بود؛ پس با وجود ادعاهای بازار آزاد، هم چنانکه وب[1]ها خاطرنشان کردند قرن نوزدهم عصر سوسیالیسم شهری بود. هر اصلاح منفرد به کارر فته در ساختمان مستلزم تسهیلاتی است که در مالکیت و مدیریت عمومی قرار گیرد، که از جمله می‌توان به منابع آب، سفره‌های آب زیرزمینی ، ایستگاههای تلمبه زنی، واگن‌های زباله و ضایعات، کارخانه‌های زباله سوزی و محل تخلیه‌ی زباله، حوضچه‌های فاضلاب، کارخانه‌های تقلیل آلودگی و تصفیه خانه اشاره کرد. نرخ مرگ و میر عمومی همچنین مرگ و میر کودکان قرن نوزدهم به واسطهٔ جامعه‌پذیری کارآمد و گسترده، کاهش یافته و سرمایه‌گذاری اجتماعی در زمینهٔ تسهیلات شهری به شکل چشمگیری افزایش یافت.

طبیعت و ماهیت شهر زیر فشارهای وارده از تسهیلات جدید، به شکل بنیادی به مثابه ماهیت ساختمان دچار تحول شد . بدین ترتیب بخش وسیعی از خدمات ضروری در سیستم‌های زیرزمینی سازمان داده شد که کم اهمیت‌تر از خیابانها و ساختمانها نبودند. اصلاحات بالقوه، نظیر آن چه در مورد واحد مسکونی اتفاق افتاد، تا حدودی به واسطهٔ ناتوانی قوه‌ی تخیل در تجدید نظر پیرامون پلان، طرح و نیازهای ساختاری شهری، ناکام ماند. صورتبندی نظری الزامات و فرصتهای این ساختار پیچیده‌ی شهری تا سال ۱۸۲۹م. به تأخیر افتاد. در فکر و ذهن برنامه‌ریزان، آرایش صوری در درجه‌ی اول اهمیت قرار داشت و این ذهنیت فقط پاره‌ای مواقع به واسطهٔ "عمل گرایی" در امتداد نسنجیده‌ی معابر، طرح‌های مربوط به آمد و شد و تکثیر خیابانها دچار جرح و تعدیل می‌شد.

پس از استقرار معیارهای نظافت فردی، استانداردهای جدید بهداشتی به واحدهای مسکونی و از این جا به سایر بخش‌ها نفوذ کرد. در سال ۱۸۷۷م. *داونز و بلونت*[2] ویژگی

---

[1]. خانم مارتا وب (۱۹۴۳-۱۸۵۸م.) سفالگر و شوهرش سیدنی وب (۱۹۴۷-۱۸۵۹م.) اقتصاددان، مصلح اجتماعی ، نویسنده سوسیالیست انگلیسی. (م.)

[2]. Downes and Blunt

ضدباکتریائی نور را اثبات کردند. عمومیت استفاده از دوربین عکاسی طی دهه‌های بعدی، مردم را نسبت به نور حساس نمود. گرچه معمارانی نظیر *ریچاردسون*، *مکینتاش* و *رایت* با حساسیت تمام این تحول را ثبت کردند، اهمیت همیشگی نور طبیعی به عنوان مکمل و ضمیمه‌ی تمامی بخشهای زندگی، به استثنای خواب، به کندی مورد توجه قرارگرفت. دراین نقطه از زمان نیز شرایط آسیب‌شناختی توجه همگان را به مصارف بسیار معمولی نور، بالاخص نقش نور آفتاب و هوای تازه در درمان مسلولین و کشف نقش اشعه‌ی ماوراءبنفش در تقویت رشد که به همان اندازه اهمیت داشت، جلب نمود. در عرض‌های بالای جغرافیائی دسترسی به نور و هوا در داخل ساختمان بالاخص در روزهای زمستانی به الزام جدید در طراحی خوب مبدل گشت که به معنای اتاق‌ها و ساختمان‌های کم عمق، جهت‌گیری دقیق به لحاظ نور آفتاب و باد غالب بود.

تحقیقات علمی بیشتر در فرایند تهویه، جوانب دیگر اهمیت بهداشت را آشکار ساخت. ضرورت تنظیم حرارت، رطوبت و چرخش هوا در جهت نیل به معیارهای مناسب در تابستان و زمستان دال براین معنا بود. برای نمونه *کمیته‌ی دولتی تهویه* در شهر *نیویورک* به این نتیجه دست یافت که بازدهی کار وقتی درجه‌ی حرارات از ٦٨ به ٧٥ درجه فارنهایت افزایش یابد ١٥ درصد کاهش یافته و این رقم در صورتی که درجه‌ی حرارات به ٨٥ درجه فارنهایت برسد به عدد ٣٧ درصد بالغ خواهد شد. همین طور تخمین زده می‌شد با افزایش حرارات از ٦٨ درجه‌ی فارنهایت دورهٔ نهفتگی سرماخوردگی طولانی‌تر می‌شود. این عناصر پیچیده‌تر از آن بودند که بتوان به سادگی وضعیت ایده‌آل را تعیین کرد اما امکان کشف شرایط مطلوب در انطباق با خصوصیات آب و هوایی منطقه‌ای در تیررس انسان قرارگرفت.

تمامی این امور، یعنی جابه جائی هوا، نفوذ خورشید، پاکسازی پلشتی و از بین بردن ضایعات، مسایلی سهل الوصول هستند. این الزامات از مبلمان اتاق گرفته تا طراحی

واحدهای همسایگی می‌بایست به تفصیل منعکس می‌شدند. حیاط محصور که نماد *قرون وسطا* بود، فرمی معاصر محسوب نمی‌شد: پنجره‌ی شیشه‌ای که نتوان آن را آشکارا در معرض نور قرارداد حتی اگر از چهارچوب فولادی برخوردار بوده و به طور خودکار باز و بسته شود، پدیده‌ای مدرن قلمداد نمی‌گردد. کف‌پوش و پوشش پنجره‌ها که نتوان آنها را به راحتی شست و در معرض آفتاب قرارداد به لحاظ بهداشتی مقبول نیستند.

این الزامات متنوع بهداشتی فقط به مقداری ناچیز در بلوک‌های بزرگ ساختمانهای شهری محقق شد ؛ ابنیه‌ای که پس از قرن هیجدهم احداث شدند به مراتب بیش از ساختمانهای متقدم بر آن دوره، از ضوابط بهداشتی تخطی کردند. حتی بسیاری از ساختمانهایی که به طور ساختگی از طراحی مدرن با بازشوهای بزرگ و تجهیزات تهویه‌ای همراهند در طرح و فاصله‌بندی، بسیار حقیرتر از نمونه‌های قبلی هستند. دسترسی به نور آفتاب، هوا و بهداشت در بافت پر محلات شهری معمولاً فراتر از مهارت هر معمار به صورت منفرد قرار دارد: این امر مستلزم دانش قابل ملاحظه‌ای در زمینهٔ فیزیوگرافی، اقلیم‌شناسی و نجوم می‌باشد که به طور معمول در حوزه‌ی کاری معماران و مهندسین قرار نمی‌گیرد: فرم خوب، محصول و فرآورده‌ای جمعی است که نیازمند همکاری گروهی در تولید می‌باشد. تحقق بهداشت پایدار در شهری که جایگاه صنایع دورهٔ پارینه‌فنی است و دود و آلاینده‌های شیمیائی آنها حذف نشده، ممکن نیست. برای تأمین حمام آفتاب روزانه‌ی کودکان، جابه جایی صنایع آلاینده به خارج از شهر و ایجاد حائل سبز میان آنها و بقیه‌ی سکونتگاههای انسانی امری الزامی و اجتناب‌ناپذیر است.

نکته‌ای که می‌باید خاطرنشان ساخت این است که اصول بهداشتی که دارای اهمیت و اعتبار هستند می‌بایست نه تنها در بیمارستانها یا خانه، بلکه در تمامی بخشهای زیست محیط به کار بسته شوند. کارخانه‌ها، ادارت و فروشگاهها که بخش عمدهٔ جمعیت نیمی از

ساعات روز را در آنجا صرف می‌کنند می‌بایست با حداکثر کارآئی و سرزندگی طراحی شوند. آیا می‌توان ادعا نمود که به موازات پیشرفتهای فنی در عرصه‌ی ساختمان، پیشرفتهای متناظری نیز در دیگر حوزه‌های صورت پذیرفته باشد؟ برخی مواقع در کارخانه‌های منفرد موجود در حومه‌های شهری مثلاً کارخانه‌ی *ون نل*[۱] نزدیک *رتردام* اشکال مطلوبی حاصل شده است. اما ساخت و ساز بیش از اندازه و ازدحام جمعیت که خصیصه‌ی توسعهٔ ساختمان‌های اداری در تمامی شهرهاست ویژگی‌های مهلک دیوان‌سالاری را تشدید کرده است به نحوی که فضای مرده‌ی بدون هوا در این ساختمان‌ها ایراد اساسی در کار روزمرهٔ کارکنان به وجود می‌آورد.

استانداردهای حداقل در رابطه با نور، هوا و تراکم که برای مدارس تدوین شده است می‌بایست در تمامی بناهای تجاری نیز به کار بسته شود. اگر این معیارها در تناسب با معیارهای موجود مالی قرارنداشته باشد، موازین مالی می‌بایست دگرگون شوند. به جای آنکه آسمان خراش‌های یادمانی شق و رق به عنوان نماد معماری مدرن قلمداد شود هر بخش جدید اداری می‌بایست با ساختمان‌های کم‌عمق، به نحوی مطلوب در جهت نورگیری بیشتر طراحی شده و به طریقی فاصله گذاری شوند که ارتفاع ساختمان‌ها، بیش از فاصله‌ی ساختمانهای عقبی و جلوئی نباشد. ضوابط منطقه‌بندی که با اتکاء بر دستاوردهای علوم اثباتی شکل گرفت می‌توانست استانداردهای مذکور را سروسامان دهد، این در حالی است که ضوابط و مقررات مربوط به عقب‌نشینی و ارتفاع که اولین بار در *ایالات متحده* توسط *شهرداری نیویورک* تدوین شد هیچ ارتباطی با این استانداردها نداشت و تنها اصول قانونی در زمینه نظارت بر ساخت و سازها از آن بهره‌مند شد. آسمان‌خراشها می‌توانستند بر

---

۱ . Van Nell

مبنای این مجموعه ضوابط بنا شوند، اما این امر بدون سطوح باز کافی برای از بین بردن تراکم و پلشتی–و تحصیل سود از قِبل تراکم–امکان پذیر نبود.

تأمین بهداشت حتی هنگامی که آلودگی‌های سمی وجود نداشته باشد مستلزم تهویه هوا با اتکاء به ساده‌ترین ابزار تهویه ، یعنی فضاهای باز مملو از بوته و سبزه می‌باشد که نه تنها درجه حرارات را متعادل و هوا را تازه می‌نماید، بلکه آسایش لازم برای جسم و ذهن را فراهم می‌آورد. باغات مایهٔ نشاط هستند و نشاط فی نفسه عنصری مهم در حفظ بهداشت است . انسان های کسل و ناامید، در مقایسه با آنهایی که با روحیه هستند بیشتر در معرض آسیب قرار دارند. ماههای سرد زمستان بدترین ماهها از نظر سلامتی در نواحی معتدل است، ماههایی که همه به استثنای ماجراجویانی که راهی دشتها و سواحل می‌شوند در خانه‌ها محبوس هستند.

برای اقلیت مرفه پارکها و باغات امور تجملی به شمار نمی‌روند. در صورتی که شهر به سکونتگاه دائمی انسان تبدیل شود این اقلام اجتناب ناپذیر خواهند شد. شهری که به طور شایسته و بایسته برتمدن مدرن اتکاء دارد، شهر باراندازها و اسکله‌های متورم با کشتی‌هایی مملو از کالاهای اقصا نقاط دنیا، شهر آسمانخراش‌ها که خیابان‌ها را تاریک و شلوغ کرده، شهری که در آن عریض‌ترین خیابانهای بتونی، ورودی‌های دو طبقه‌ی اتومبیل رو و متروهای پرازدحام وجود دارد نیست، بلکه شهری است که هر محله‌ی آن با باغات و پارکها محصور می‌شوند. جنبش *شربرگاتن*[1] تأثیری التیام‌بخش بر متروپلیس‌های شلوغ *آلمان* داشته است، با واگذای قطعه زمین کوچک کشاورزی در زمینهای بایر حومه شهرها به مستأجرین گام نخست در روستایی کردن محیط شهری است. آنچه که شهره سازان دورهٔ

---

۱ . Scherbergarten

باروک برای کاخها و اقامتگاههای طبقه‌ی فرادست به تنهایی فراهم آوردند اینک پدیده‌ای اجتناب ناپذیر برای تمامی شهر بود.

II : طولانی شدن دوری جوانی

II پیشدستی *انگلستان* در به کارگیری *صنایع سیاه (آلاینده)* برخی مواقع پیشگامی این کشور در قیام علیه این رژیم نابخردانه را از نظرها پنهان ساخت. این قضاوت نه تنها در مورد طبیعت‌گرایی مردم *انگلیس* که بسیار فراگیر و پرشور بود، بلکه در واقع در مورد مسابقات و ورزش‌های رایج پس از اوایل قرن نوزدهم ، که بخش عمده‌ای از تفریحات روزمره را اشغال می‌کرد، صدق می‌نماید. این که پیروزی *واترلو* [روستائی واقع در جنوب *بروکسل* که یادآور شکست سخت *ناپلئون* می باشد] در میادین ورزشی و مسابقه‌ی *شهر اتون*[1] حاصل آمد مورد تردید قراردارد؛ غالباً سربازان *انگلیسی* حاضر در آن میدان هرگز شهر اتون را ندیده بودند اما انتظام حاکم بر ورزش نه تنها برای حکومت و همکاری‌های مبتنی بر بده و بستان بلکه برای حیات سیاسی نیز مفید بود. آرامش حاصل از ورزش که به طولانی‌شدن دورۀ جوانی کمک کرد مهمترین ویژگی زیست‌شناختی تمدن مدرن است. آیا این امر، در کنار رژیم غذایی کاملتر، بهداشت و نظافت دقیق‌تر، نظام دوراندیشانه‌تر پزشکی، یکی از دلایل تطویل بهت‌آور طول عمر در قرن نوزدهم نیست؟ بدین ترتیب با به تأخیر انداختن دورۀ بلوغ، دورۀ پیری را مطول‌تر کردیم.

جامعه‌ی مدرن به واسطۀ نگهداری و تربیت دختران و پسران در وضعیت تفریحی سالم، با گسترش بیش از اندازه ی خدمات حرفه‌ای بالاخص در میان طبقات فرادست اقتصادی، دورۀ مسئولیت خانوادگی را به تعویق انداخت و وسایل جلوگیری از آبستنی،

---

۱ Eton: شهری در جنوب شرق انگلستان در ناحیه‌ی بِرک شایر. (م.)

تولد فرزندان را به دورهٔ مطلوبی از بلوغ موکول کرده است. این در حالی است که انسانها در قبایل بدوی و نظام‌های کشاورزی ابتدایی در بیست و پنج سالگی به واسطهٔ مسئولیت زودرس و آبستنی‌های زودهنگام دچار پیری زودرس می‌شدند، زنان جامعه‌ی مدرن در سنین بالا نیز به جهت پاره‌ای موارد همچنان فعال ، هشیار و به لحاظ جنسی جذاب باقی می مانند. اگر چه این تأثیر گذاری در میان مردان چندان چشمگیر نمی‌نماید. با این حال به همان اندازهٔ مورد زنان واقعی است: کافی است چهره‌های مغموم و ریشوی جوانان دورهٔ *ویکتوریایی* را با چهره‌های تر و تازه و به لحاظ زیست‌شناختی جوان مردان مسن‌تر امروزی مقایسه کنید. ورزش، بازی و کاهش اشتیاق جنسی مشخصه ی بارز این تفاوت هاست.

آئین توجه به ورزش و مراقبت از جسم، از خانه‌ی ییلاقی و مدارس عمومی *انگلستان* که در جوار میدان بازی جای می‌گرفتند شروع شد. و بسیار با تأخیر راه خود را به قلب شهر باز کرد. اولین زمینهای ورزش عمومی در *ایالات متحده* به سال ۱۸۷۱م. احداث شدند. تدارک و تمهید زمینهای تفریحی برای بزرگ‌سالان ، نظیر زمینهای بازی تنیس، گلف و اختصاص سواحل به منظور تفریح باستانی حمام آفتاب، اهمیتی هم‌شأن تدارک مکانهای خاص شهری برای بازی کودکان داشت.

مفهوم کلی محیط کاملاً متوازن به واسطهٔ آئین پرورش جسم دچار تحول شده است. این آئین در اشکال بسیار تخصصی متروپلین با میادین گلادیاتوری برای نمایش کشتی و جایزه‌بگیران، به ناچار شکل موهنی به خود گرفته است؛ تکثیر چنین ورزشگاههای بزرگ با انبوه تماشاگران چندان مطلوب نمی‌نماید. اگر قرار بر این است که محلات و واحدهای همسایگی به مثابه محیطی واجد ویژگی‌های زیست‌فناوری عمل نمایند، می‌بایست تمهیدات خاص برای بازی کودکان درنظر گرفت، تمهیداتی که در شمار اندکی از شهرها برنیازها

پیشی گرفته و برعکس تلاشهای خیرخواهانه در اصلاح شاخص‌های مسکن از این معیارها دور مانده است.

در حالی که اعصار گذشته به انبوه بیمارستانهای خود، از *ادینبورگ* قرن نوزدهم گرفته تا بناهای با عظمت *مراکز پزشکی* جدید در *نیویورک* مباهات می‌کردند، شاخصه‌ی دورهٔ زیست فناوری ، تعداد زمینهای بازی، استخرهای شنا و سواحل قابل استفاده‌ی شهری است. در واقع، در این دوره، متروپلیس‌های بزرگ ، رهبری احداث تسهیلات جمعی برای ورزش و بازی ، نظیر استادیوم بزرگ *فرانکفورت* را بر عهده گرفتند. چنین تفریحات و سرگرمی‌هایی خاص اقلیت اشراف *آتن* بود، در حالی که امروزه در دسترسی تمامی جوامع دارای مدیریت مناسب قرار دارد. با این امید که انبساط جسمی و عزت نفس و شادی خواری ، اعتماد به نفس و مناعت طبع مشارکت کنندگان در این سرگرمی‌ها افزایش خواهد یافت. در حالی که در "زمین بازی" پر زرق و برق و پولساز شهر صنعتی *ایندیانا* آدمی در همه جا بر سر در ورودی های پرتجمل، حکم پاک دینی تعجب انگیز-"خوب تفریح کنید تا بتوانید سخت کار نمایند" را مشاهده می‌کند بر پیشانی زمینهای بازی جدید می‌توان این مفهوم جدید را حک کرد که یادآور همکاری نزدیک ورزشگاههای *آتن* با *آکادمی* است، شعاری بر *شهر ایندیانای* دیگر-"کار، مطالعه ، تفریح". جوانی، ورزش را با جدیت تعقیب نموده و به نظم و ترتیب دست می یابد و دورهٔ بلوغ و پختی با نگاهی بازی‌گوشانه به ورزش به جوانی نایل می‌شود.

II : زندگی خانوادگی دوقطبی

II تقلیل خانواده به واحد زیست شناختی مهم‌ترین گام در فرایند شهرنشینی است. این معنا به دو شاخصه‌ی فرهنگ زیست‌فناوری که آن را از دیگر فرهنگها که روند زندگی

در آنها محصول هستی تصادفی است، معطوف می‌باشد. اولین این شاخص‌ها مراقبت از کودکان است. ارزیابی از مرحله‌ی کودکی به عنوان مرحله‌ای با ارزش از زندگی، و نه به مثابه‌ی مرحله‌ی معمولی و پیش پا افتاده که برای نیل به مسئولیت و استقلال بسیار نشاط‌آور دورهٔ بلوغ باشتاب پشت سرگذاشته شود. در دورهٔ معاصر آئین تربیت کودک با *ژان ژاک روسو* شروع شد، جدای از خطاهایش در رابطه با تولید مثل، وی به دبدگاه جدیدی از روابط و همبستگی ها نایل شد، دیدگاههایش به لحاظ اصول و مقدمات اساساً از جهت سفارش به مادران-از فرزندان خود پرستاری کنید!-تا این مفهوم که زندگی با شور و حرارت در محیط ساده‌ی طبیعی بهترین همراه و ملازم رشد بهنجار کودک است، عمیقاً کارآمد بود. تا زمان *روسو*، کودکان بیشتر کوچک زنان و کوچک مردان به شمار می‌رفتند. به تدریج و به کندی کودکان به زندگی خاص خود در محیطی که بیشتر و بیشتر در خانوارهایی که انتخاب کودکان به لحاظ اقتصادی امکان بروز و ظهور می یافت— براساس فعالیتهایشان قالب زده شده می‌شد، دست یافتند.

بی‌شک، علاقه‌ی فزاینده به زندگی کودکان، به واسطهٔ کنترل موالید، که امکان جایگزینی را دشوار، و کودک را برای والدین به پدیده‌ای گرانبها تبدیل می‌کند و مستلزم توجه بیشتر و مراقبت ظریف‌تر می باشد، افزایش یافته است. در حقیقت کنترل موالید تأثیری مضاعف بر روابط خانوادگی داشته است. این امر انتخاب عامدانه و سنجیده‌ای را در قلمرو عنایت الهی که تاکنون غالب بوده را امکان پذیر ساخته است و به تولید مثل ارزش اخلاقی خاصی که فقط انتخاب آزاد می‌تواند محمل آن باشد. بخشیده است، همچنین امکان انتظام عقلانی‌تر مراحل زندگی-تطویل دورهٔ تجربه‌ی جنسی و مجازکردن ظهور و بروز نقش ولایت [پدر و مادربودن] در بالاترین مرحلهٔاز ظرفیت روان شناختی— را فراهم ساخته است.

البته به طور همزمان، جلوگیری از آبستن امکان صرف لذایذ جنسی را، در کنار گشودن راهی برای روابط جنسی دو جانبه خارج از مقوله‌ی ازدواج دائمی[1] را فراهم ساخته است. امکان مقایسه میان زوجین قرن شانزدهمی که روابط جنسی‌شان معمولاً به واسطهٔ آبستنی تا دورهٔ یائسگی دچار انقطاع های مکرر می‌شد با زن و شوهر قرن بیستم وجود ندارد؛ تمایز به قدری فاحش است که به تفاوت نظرگاههای *توماس مور*[2] قدیس که عمل جنسی را به تخلیه ادرار تشبیه کرده بود و مفهوم مورد نظر *هاولوک الیس*[3] شباهت دارد. معاشقه‌ی جنسی و اوج بیان جنسی دیگر لذائذ تصادفی و متغیر نیستند؛ هرچند هنوز هم به مقدار نسبتاً ناچیزی در مورد مختصصین شهوت‌ران صادق است. معاشقه و اوج کام‌گیری به بخش قابل توجهی از زندگی زنان و مردان سالم تبدیل شده است. قرن بیستم علیرغم جنگهای وحشیانه و مستبدین مطلق العنایش ، عصری است که به شکوفایی روابط جنسی شهره می‌باشد. به روش و بیانی متناقض ، خانواده و کامیابی جنسی، که روزگاری دشمنانی به خصومت *اوکتاویای*[4] *مارک آنتونی*و معشوقه‌اش *کلئوپاترا*[5] بودند، امروزه به یکدیگر نزدیک شده‌اند.

این واقعیت ها فشار معناداری را بر جایگاه مسکن در اقتصاد شهری و طراحی داخلی ساختمان وارد کرده‌اند. از طرفی کودکان به اندازهٔ بزرگسالان در رابطه با فضا محق هستند، آنان می‌بایست قفسه‌ها و کمدی برای اسباب‌بازی ، اتاقی برای بازی و تحرک، مکانی برای

---

[1]. شاید برخی چنین پندارند که منظور نویسنده پذیرش هرج و مرج در روابط جنسی است، حال آن که با امعان نظر می‌توان در سنن و آداب دینی را ملاحظه کرد، منظور صریح مامفورد اشاره به نیل به تلذذ جنسی و اجتناب از مخاطره‌ی کودکان ناخواسته]تلذذ جنسی[ما مسلمانان نیز امکان می‌باشد. (م.)

[2]. Thomas More

[3]. Havelock Ellis(م.) (۱۸۵۹-۱۹۳۹م.) نویسنده و روانشناس انگلیسی.

[4]. Mark Antony (مارکوس آنتونیوس) (۸۳۰-۳۰ Mark Antony. مرگ ۱۱قبل از میلاد. خواهر اگوستوس امپراطور روم و همسر مارک انتونی ق.م.) ژنرال رمی، دوست سزار و دومین تیم سه نفره رقیب اکتاویان مشهور به اگوستوس (۶۳ق.م. تا ۱۴ بعد از میلاد) اولین امپراطور روم (۲۷ق.م. تا ۱۴ بعد از میلاد) (م.)

[5]. کلئوپاترا: (۳۰-۶۹ق.م.) ملکه‌ی مصر (۳۰-۵۱ق.م.). (م.)

مطالعه و خلوت کامل، غیر از محل خواب داشته باشد، خانه‌ای که فقط رختکن یا اتاق لباس پوشیدن برای کودکان فراهم می‌آورد، یا او را وادار می‌کند مستمراً در جوار بزرگسالان باشد از معیارهای مطلوب برخوردار نیست. واحد مسکونی می‌بایست به تربیتی آرایش و فاصله‌بندی شود که مراقبت‌های روزمرهٔ جسمی و اشراف بر فعالیتهای مستلزم حداقل از خودگذشتگی از جانب مادر گردد. معماران، حتی بهترین آنها، هنوز می‌بایست چیزهای زیادی در خصوص آرایش مناسب آشپزخانه، اتاق نشمین، فضای بازی و باغ یاد بگیرند.

همین طور، هر بخش از واحد مسکونی می‌بایست با ملاحظه‌ی حریم جنسی و معاشقه‌ی آزادانه آرایش یابد. اتاق خواب خصوصی به تنهایی کافی نیست. تقسیمات فضایی بااستفاده از مصالح و عایق صوت، و کفهای عایق صوت نیز در واحدهای گروهی دارای اهمیت می‌باشند. یکی از دلایلی که فقرا در استفاده از ابزارهای ضد آبستنی دست و پا چلفتی می‌نمایند این است که ساده‌ترین و عاقلانه‌ترین ابزارها که یک زن می‌تواند از آنها استفاده نموده و لذت جنسی به مضحکه زشت و شرم‌آور تقلیل نیابد هنوز مستلزم تجهیزاتی است که فقط در حمامهای کاملاً مجهز دیده می‌شود. معاشقه، به استثنای ثروتمندان غرق در ناز و نعمت، همواره نبایست زیر پوشش تاریکی، در آن ساعات از روز که نیرو و توان به سرعت دچار کاستی می‌شود، انجام گیرد؛ اما پیش از آن که این رابطه بتواند در شرایط دیگری به منصه ظهور برسد می‌بایست بسیاری از ضعفهای طراحی خانه اصلاح و برطرف شود. معمار می‌تواند و می‌بایست حتی با اندک هزینه‌ای به واسطهٔ راهرو در خانه و آپارتمان، فضای مختص کودکان را از بزرگسالان جدا سازد. این قواعد به دو طریق کارساز خواهد بود زیرا به موازات رشد و بلوغ کودکان، آنها به همان اندازهٔ والدینشان به فضاهای خصوصی نیاز دارند که در آن جا مباحثات گرم، اتکای به نفس و نخستین سعی و تلاششان در عشق‌بازی را تجربه نمایند. به سبب نبود چنین فضاهایی در

امریکا نسلی از دختران و پسرانی پرورش یافتند که از بی بند و باری‌های زننده‌ی [شکل گرفته در] اتومبیل، غالباً و با افتخار به روابط جنسی بی‌شرمانه‌تری در رستورانهای بین راهی و کلبه‌های شبانه راه بردند و فساد و آلودگی چیزی را که به لحاظ زیبائی‌شناختی شرم‌آور و به جهت احساسی از هم گسیخته بود بر زندگی جنسی خود تحمیل کردند. خانه، باغ و پارک می‌بایست برای عشاق و عشق‌بازی که جنبه‌ی اساسی محیطی است و برای رشد انسانی مطلوب است، طراحی می‌شود. عشق‌بازی، خانه‌سازی، جنبه‌های شهوانی و امور خانوادگی، نشاط و تلذذ جنسی و تربیت پیگیرانه‌ی کودکان، از اصلی‌ترین اهداف انسانی در عرصه‌ی برنامه‌ریزی شهری اصیل دورهٔ فن‌آوری زیستی می‌باشند. تمام چیزها، از توزیع فضاهای باز، تا ارتفاع پنجره‌ها از این اهداف و برنامه‌ها تأثیر می‌پذیرند. معماران و شهرسازان هرچه سریعتر با واقعیتهای زندگی معاصر روبرو شوند سریعتر قالب‌های طراحی منسوخ را رها خواهند ساخت و سریعتر به این واقعیت پی خواهند برد که بخش عمده‌ای از صرفه‌جوئی‌های به عمل آمده در پلان، هزینه‌ی گزافی را در پی داشته باشد. طراحی خوب به معنای توسل به مبادی و بنیان‌ها می‌باشد. کودکی مشغول بازیگوشی در دنیائی با ثبات و مطمئن، عشاقی در حال نوازش یکدیگر، در اتاقی که رایحه‌ی گل یاس از پنجره به درون می‌خزد و صدای تند سوت جیرجیرک از باغی دوردست به گوش می‌رسد.

٦ : مرگ یادمان

یکی از مهمترین نشانه‌های محیط نشاط‌آور شهری، چیزی است که به ندرت در تمدنهای قبلی به منصه‌ی ظهور رسیده و آن چیزی نیست جز ظرفیت نوسازی. معماری جدید برخلاف بدنه‌ی غیرقابل تغییر و یادمان ایستا، سرنوشت خود را با نیروی انطباق و باز تولید اجتماعی گره زده است. نشان و علامت نظام قدیمی حاکم بر معماری تقریباً در

تمامی فرهنگها، خانه‌ی مردگان بود: در فرهنگ مدرن این نشانه واحد مسکونی یا خانه‌ی زندگان است که نسل به نسل قابل نوسازی است.

محرک انسانی برای خلق یادمانهای همیشگی، به احتمال از آرزوی زندگان برای جاودانی‌ساختن خود نشات می‌گیرد. تا بدین ترتیب بر ناپایداری و موقتی‌بودن تمامی اشکال زندگی غلبه یابند. برای نیل به این منظور به لحاظ زیست‌شناختی فقط یک وسیله وجود دارد و آن تولید مثل طبیعی است. تمامی تمدنهای باستان و بالاتر از همهٔ آنها تمدن چینی، تولید مثل را وظیفه‌ای مقدس می‌شمردند. تداوم از طریق تولید مثل ، ابزار عامیانه‌ای در تضمین تسلسل است؛ این معنی و انتقال میراث اجتماعی از طریق حافظه، الگو پذیری و اسناد مکتوب شیوه‌های تداوم به شمار می‌روند. با این حال هنوز ابزارهای دیگری برای تداوم تسلسل وجود دارد که نه از زندگی و انگیزه‌های نوسازی، که از مرگ سرچشمه می‌گیرد. آرزوی محبوس کردن زندگی، کنارگذاشتن عامل زمان، زدودن پلشتی فرایندهای زیست‌شناختی و کنارگذاشتن مراقبت فعالانه‌ی دیگر نسلها به واسطهٔ فرایند مومیائی‌کردن معماری، از این مقوله هستند. تپه‌های آرامگاهی دورهٔ باستان ، سنگهای بزرگ دشتهای *سالیسبوری* یا *بریتانی*، *اهرام* و *ابوالهول‌های مصر*، ژست‌های پرزرق و برق *سارگون*[۱] یا *اوزی ماند یاس*[۲] ، لوئی چهاردهم و پطر کبیر، این ها همه نشان‌دهنده‌ی احترام برای مرگ است که مشخصه‌ی ترسِ از زندگی است.

زن و مرد معمولی از این که تصویر خودشان را در کودکانشان تثبیت می‌نمایند، خشنود هستند اما انسانهای برجسته و با قدرت، اعتقادی به این گونه تداوم و تسلسل ندارند. آنها به سبب کبر و غرور در پی جاودانگی و فناناپذیری تثبیت‌شده‌ای هستند. آنها

---

۱ : پادشاهی که اولین و بزرگترین امپراطوری در تاریخ در ۲۳۰۰ قبل از میلاد را بنیان نهاد . فرماندهی برجسته که برای Sargon of Akked. اولین بار ارتش دائمی بنیان نهاد. پایتخت امپراطوری وی **اکد** بود. (م.)

۲ . Ozymandias

افتخاراتشان را بر گورسنگ‌ها حک می‌نمایند؛ آنها قباله‌های [دارائیهایشان را] ضمیمه‌ای ابلیسک‌ها می‌نمایند؛ و امیدهای به یادماندن و فراموش‌نشدن را بر سنگهای صُلب که به دیگر سنگها متصل هستند، می‌سپارند و برای همیشه وقف پیروان و وراثین خود می‌کنند، غافل از این که، سنگهایی که به‌وسیلهٔ زندگان به حال خود رها شده‌اند، خود بسیار بی‌یاروورتر از زندگی هستند که در حفاظ سنگها قرارنمی‌گیرند.

این الگوهای باستانی از آئین‌های شاهانه و کشیشی کم و بیش به‌وسیلهٔ جوامع مدنی مصادره شد. جوامع مذکور همچنین به قربانی ساختن زندگی در پای مونومان تمایل یافتند. در کل می‌توان گفت که تمدن‌های کلاسیک جهان تا حال حاضر، حتی تمدن خودمان، در راستای مرگ و عدم تغییر جهت‌گیری کرده‌اند. و این به معنی رکود زندگی است. *هراکلیوس* نامی می‌تواند به تغییر و تحول ابدی پافشاری نمایند و *لوکریتوس* نامی می‌تواند چنین قضاوت نماید که انسان بخشی از چرخه‌ی همواره در تحول طبیعت می‌باشد، اما هدف تمدن جاودانگی بود و عالیترین دستاورد آن در شهرها شکوه متصلب *پانتنون* یا *تمپل*[۱] بود. هر چه یک نهاد لذت بخش باشد مونومان آن بسیار صلب‌تر خواهد بود. تمدن به کرات ضرب‌المثل *پاتریک گدس* ، بدین این معنا که کمال فرم در معماری، مادامی که نهاد تحت حفاظت این فرم به مرحله‌ی نیستی و نابودی نرسیده باشد، ظهور نخواهد کرد را به اثبات رسانیده است.

با توجه به این کیش و آئین، جاودانگی در بناهای یک شهر قراردارد. با این حال مرگ نیز با همین ابنیه فرا می‌رسد[۲]: گورستان به شهر تجاوز می‌کند؛ شهر با ساختمان‌های مرده‌اش که زرهی از سنگ بر تن دارند به گورستان مبدل می‌شود. معبد برای مرگ تدارک

---

[۱] Temple: به احتمال معبد بزرگ و حیرت‌انگیز ، واقع در شهر افه سوس می‌باشد که به آرتمیس (الهه یونانی، دختر لتو و خواهر آپولو، شکارچی (زن) باکره و ملازم ماه) وقف شد. (م.)

[۲] این جملهٔ نغز مامفورد به جمله‌ای از واگنر در پارسیفال شبیه است : «تنها همان سلاح زخم‌آفرین مرهم است بر زخم» (م.)

می‌شود، یادمان مرگ را تقدیس می‌کند، محراب [قربانگاه] آن را تطهیر می‌کند، آموزه‌های مکاتب آن را تعلیم می‌دهند، سردابه یا گورستان آن را کامل می‌کند، این باورها و عادات رواج می‌یابند و با امور روزمرهٔ شهری عجین می‌گردند. اسناد دولتی، سیاهه‌ی قوانین، مکاتبات کارمندان سیاسی و تصمیمات دادگاهها، بر همهٔ این فعالیتها دستی بی روح و منجمد غلبه دارد. جاودانگی سنگ و آجر، که آنها را به نافرمانی در برابر زمان توانا ساخته است موجب می‌شود در نهایت در برابر زندگی نیز سرکشی و عصیان نمایند. سنگ مفهومی کاذب از تداوم و اطمینانی فریبنده از زندگی را القاء می‌نماید. به نظر می رسد بدنه، تداوم را به واسطهٔ این حقیقت که علی الظاهر بی توجه به وقوع حوادث به حیات خود ادامه می‌دهد، تعهد کرده است. اما واقعیت این است که فرم بیرونی فقط می‌تواند به حیات درونی را نفوذ کند و بنابراین نمی‌تواند یک بدیل باشد. تمامی باورهای سرزنده و مستحکم، همین طور تمامی ایده‌ها و آرزوهای با نشاط، می‌بایست نسل به نسل به طور مستدام بازسازی شوند. اگر همه اینها می خواهند تداوم داشته باشند، می‌بایست مورد بازاندیشی ، بررسی مجدد، عزم و خواست مجدد و در نهایت بازسازی قرارگیرند. افول *روم باستان* در قوه‌ی تخیل *ایتالیائی‌ها* در اعصار بعدی شاهدی بر قدرت متصلب یادمان می‌باشد: هر نسلی نگهبانی را بر گورستان می‌گمارد و رمز عبور تلاشهای خشک و بی‌روح خود را تکرار می‌نمایند.

مادامی که انسان تمام و کمال در راستای مرگ و ابدیت جهت‌گیری گرده است، یادمان یک معنا بیشتر نخواهد داشت و آن این که هیچ قربانی به اندازه لازم وزن و اهمیت برای باز تولید آن ندارد. همچنان که امروزه یک خانواده‌ی فقیر مسیحی بیش از نیمی از درآمد سالانه‌ی خود را صرف مراسم در خور و شایسته‌ی مرگ یکی از اعضای خانواده‌اش نموده و آن را از آموزش و تولد کودکانش مضایقه می‌نماید. همین طور تمدنهای گذشته

بخش عمده‌ای از زندگی، درآمد، انرژی عقیدتی خود را صرف یادمان نموده‌اند. اما امروز برای ما، که با چشمانی باز جهان را نظاره می کنیم که توسط *بوفون*، *گوته* یا *داروین* نامی باز شده است تحول عمیقی در مفهوم زیست‌شناختی پیرامون مرگ و جاودانگی شکل گرفته است، تحولی که معنای اصلی یادمان گرایی را به غارت برده است . از منظر زیست‌شناختی مرگ پرده‌ای از روند بازسازی زندگی، نقطهٔ پایانی بر ناهماهنگی بنیادی است. جاودانگی در مقام نظر فقط برای اشکال پست‌تر حیات، نظیر آمیب‌ها، امکان پذیر است در مورد موجودات عالی صادق نیست. تداوم و استمرار برای ما، نه در شکل روحی منفرد ، بلکه در پلاسمای نطفه و میراث اجتماعی امکان‌پذیر می‌شود که از این طریق با تمام بشریت و طبیعت یگانه می‌شویم. بازسازی [نوسازی] از طریق قربانی‌کردن والدین برای فرزندان و قربانی‌کردن جانداران در برابر زندگی و زندگان امکان پذیر می گردد.

با فرمان مجمع بزرگ وینز، کوره‌های ساخت شیشه در *کاستلو*، به منظور رهاساختن شهر از آلودگی صوتی و بهداشتی به *مورانو*[۱] منتقل شدند، الگویی که به‌وسیلهٔ این جزیره‌ی منفک شکل گرفت، یعنی همین مقررات منطقه‌بندی، به شکل اعجاب‌آوری بر نظام لاینحل برنامه‌ریزی شهری مدرن تقدم دارد. طرح‌های منطقه‌بندی دورهٔ مدرن نه فقط در **امریکا** بلکه به شکلی فراگیر عمدتاً بر استانداردسازی و تثبیت ارزشهای مالی ابتناء دارد. به هر حال توسعهٔ شهری را همواره نمی توان به عملکرد شرکتهای خصوصی واگذار کرد، بلکه نظیر *هلند* می‌بایست تحت مدیریت سازمان‌های ذیصلاح منطقه‌ای و محلی قرارگیرد تا قادر به خرید زمین، طراحی و احداث شهرکهای جدید باشند، یا این که وظایف خود را به سازمانهایی تفویض نمایند که زیر نظر آنها فعالیت می‌نمایند. **منطقه‌بندی کارکردی به معنای سازماندهی مرکزی عملکردهای داخلی یک شهر مضافاً سازماندهی مرکزی شهرها در چارچوب منطقه می باشد.**

[ردیف اول تصویر سمت چپ] تسهیلات جدید بندری در شهر *برمرهاون*[۲].ترکیب و آرایش مطلوب باراندازهای راه‌آهن، انبارها، بارانداز رودخانه‌ای و ابزار و وسایل دسترسی از طریق آب (عکس از اوینگ گالوی).

[ردیف دوم، تصویر سمت راست] کارخانه‌ی صنعتی مدرن، رها از خیابان‌های درهم پیچیده‌ی شهری و محاط در فضای باز. منطقه‌ای کاملاً تعریف و محدود شده که در ارتباط با نیازهای خاص طراحی شده است. منطقه‌بندی گسسته‌ی محلات به عوض انباشتگی به

---

[۱]. Murano

[۲] .Bermerhaven(م.) بندری در شمال آلمان غربی (سابق) واقع بر مصب رودخانه‌ی ورسر :

هم پیوسته به موازات خیابانهای دالانی شکل، مشخصه‌ی طراحی جدید شهری است. بدین ترتیب که هر عملکرد به شکل خاص در موقعیت طراحی شده استقرار یافته و عامدانه از جریان ترافیک به استثنای دسترسی، مجزا می‌شوند. خلق چنین مناطقی به واسطهٔ برنامه‌ریزی گام به گام به‌وسیلهٔ واحدهای ناهماهنگ محال بوده و مستلزم برنامه‌ریزی اجتماعی است. (عکس: مرجع فوق)

[تصویر ردیف دوم] کارخانه ی فولاد با واحدهای مسکونی در پیشانی عکس، *انگلستان*. برخلاف ساخت و سازهای دورهٔ *پارینه‌فنی* که در تصویر شماره‌ی ۱۱ نشان داده شد، نوع جدید طراحی به واسطه گذار از افتضاح رقابتی شرکتهای دورهٔ *ویکتوریایی* به برنامه‌های مسکن اجتماعی با کمک‌های دولتی و معیارهای کنترلی که به‌وسیلهٔ نهادهای عمومی اعمال می‌شد، متمایز می‌شود. **انگلستان**، بالاخص پس از ۱۹۲۰م. پیشگام چنین تحولاتی در عرصه‌ی جهانی بود: در نتیجه حومهٔ آلوده و اصطلاحاً سیاه با کارخانه‌های تاریک اهریمنی به حومهٔ سبز تبدیل شد. خود طرح، به مثابه بسیاری از نمونه‌های اجراشده در **انگلستان**، متأسفانه طرحی پیش پا افتاده است: خیابانهای محلی در اینجا بسیار عریض و بی توجه به زاویه‌ی تابش آفتاب طراحی شده و معابر دالانی شکل حفظ شده‌اند. با اینحال انفکاک نواحی صنعتی، کشاورزی و مسکونی به شکل تحسین برانگیز آشکار است.

. (Photograpg : Aerefilms, Ewing Galloway)

[تصویر ردیف پائین] بخش مسکونی که توسط اداره‌ی*ساختمانهای دولتی* در *شیگاگو* احداث شد. نمونه‌ای از نظم مبتنی بر اصول دورهٔ *زیست‌فناوری* در میانه‌ی منطقه فرسوده و شلوغ متروپلتین. هنگامی که نهالهای غرس شده رشد نمایند، این بخش جذابیت حیاتهای چهارگوش شهر **ولوین** (به تصویر ۳۰ مراجعه شود) را پیدا خواهد کرد. توسعه‌هایی به

روش فوق، جا به جائی پرهزینه به حومه‌ها را خنثی ساخته و مراکز قدیمی شهرها را احیا خواهد نمود. (عکس از اداره‌ی ساختمان‌های دولتی).

[تصویر ردیف اول] الگوی شهری *پهن پیکر* توسط *فرانک لوید رایت* طراحی شد. این طراحی مبتنی بر حد نهایی برنامه‌ریزی غیرمتمرکز می باشد که هر خانوار دارای حداقل یک آکر (قریب ٤٠٤٧مترمربع) زمین می باشد، مقیاس شهر بر فعالیتهای کشاورزی و مالکیت عمومی و استفاده از اتومبیل دلالت دارد. قطعه‌های مستطیلی به عنوان واحد طراحی به دو معنای تاریخی و عوارض زمین ، ویژگی منطقه‌ای دارد. ایده‌ی بنیادی این طرح استقراء منطقی از این فرض می باشد که ابزارهای فنی تجهیز اتفاقی به واسطهٔ همجواری، جایگزین اهداف خاص تجهیز می‌شوند. جدای از بار مالی تدارک تسهیلات عمومی چنین واحدهای مسکونی پراکنده، این طرح هیچگونه تمهیدی را برای همیاری خودجوش گروههای ابتدایی–نقطهٔ ضعفی در رابطه با کودکان و مادران–همچنین محمل برخوردهای صمیمی روزانه، که عنصر ضروری در زندگی گروهی است، نیندیشیده بود. *شهر پهن–پیکر* ، اعتراض مبالغه‌آمیز بر علیه ازدحام از هم گسیخته و بی محابای متروپلیس بود، با این حال فروض اساسی آن چندان هم بی‌مایه نبود. به مقاله‌ی *"رایت:شهر در حال ناپدیدشدن"*[۱]، مراجعه شود.

[ردیف دوم، تصویر چپ] شهر *اوین، انگلستان:* دومین باغ‌شهر، که به وسیله *ابنزر هوارد* پس از موفقیت شهر جدید *لجورث* (۱۹۰٤م.) بنیان گذارده شد. این طرح نه تنها از کمکهای دولتی در جهت تأمین خانه‌های کارگری ، بلکه از تمایل صنایع به جنوب پس از ۱۹۲٥م. منتفع شد، واقعیتی که اجازه داد این شهر در دورهٔ کوتاهی به شهری متوازن با بخش صنعتی قوی مبدل شود، که نتیجهٔ آن شکل‌گیری جامعه‌ای مختلط بود. استفاده از بن‌بست و حیاطهای چهارگوش در این شهر برگرفته از الگوی خاص **انگلستان** می‌باشد.

---

[۱] عنوان مقاله‌ای از لوئیز مامفورد. (م.) Wright : The Disappeaning City.

با این حال خیابانهای دالانی شکل به طور تمام و کمال کنار گذارده نشده است و طرح فاقد خوانایی است. شهر جدید دیگری برای تأمین مسکن از طریق احداث باغ شهر که *شهرداری منچستر* در *ویتنشاو*[1] متقبل آن شد به‌وسیلهٔ *بری پارکر* برای اسکان یکصدهزار نفر، با کمربند کشاورزی به مساحت هزار آکر، و یک فضای باز برای هر پنجاه نفر طراحی شد. مراکز خرید در *ویتنشاد* در تلاقی چهار واحد همسایگی قرارگرفتند. (عکس از اروفیلمز)

[ردیف وسط، تصویر سمت راست] در حالی‌که طرح‌های اولیه‌ی ماشین محور *لوکوزوبویه* برای شهرهای یادمانی آسمانخراش، با خیابانهای بی‌شمار، اساساً متحجرانه بودند، پروژه‌ی وی در احداث شهر مبتنی بر پل‌های کرم‌گونه [منظور پل‌های چند طبقه هستند] انحراف ذهنی خلاق قلمداد می شود. آخرین طرح وی *(به همراه اچ.بریو*[2]*)* در احداث شهر کوچک *نمورس* در *افریقای شمالی*، نشان‌دهنده‌ی تألیفی از وضوح و تمرکز اجتماعی است که یکی از نشانه‌های نظم جدید شهری به شمار می‌آید.

[ردیف پائین] رادبرن، ان.جی (اچ . رایت و سی. اس. اشتاین که طراحان این شهر جدید بودند) این شهر نخستین نمونه از شهرهای فاقد خیابانهای دالانی شکل با واحدهای مسکونی مستقر در طرفین خیابان بود، که در نتیجه باعث جدائی زندگی روزمره از آلودگی صوتی و عبور و مرور خیابانها شد و کمربند پیوسته‌ای از پارکها در چارچوب کلان بلوک‌های مسکونی فراهم آمد و ضرورت انتقال پارک‌ها به حومه از بین رفت. هر کلان بلوک بر محور یک مدرسه، زمین بازی، و استخر شنا شکل گرفت و هزینه‌ی تأمین فضاهای باز جزء هزینه‌های اولیه‌ی طرح محسوب می شد. ساکنان شهر می‌توانستند با پای پیاده از

---

[1] . Wythenshawe

[2] . H. Breullot

طریق زیرگذرها و پل‌ها از محله‌ای به محله‌ی دیگر بدون تلاقی با خیابان رفت و آمد نمایند.

بنابراین ما به جای این که در سمت و سوی مرگ و فناناپذیری جهت‌گیری کنیم در راستای چرخه‌ی حیات، با فرایند پایان ناپذیر تولد، رشد، بازسازی و مرگ جهت‌گیری می کنیم. فرایندی که نمی توانیم آن را به واسطهٔ وسواس های ایدئولوژیک یا ابداعات ابتکاری متوقف ساخته یا محدود نمائیم. سنگهای مقابر باستانی دیگر برای ما نمادهای واقعی جاودانگی نیستند ما به مفاهیم پنهان آن آگاه و ویژگی متزلزلشان را کشف کرده‌ایم: ما هم چنین از منظر زمانی، چشم‌اندازهایی را که ضعف و بی‌پایگی قدرتی را که به آن مباهات می‌کنند و نقص یادمان‌هایشان را آشکار می‌سازد، تمدنی را که به آن تعلق دارند نظاره می‌کنیم. اشکالی که فرهنگهای گذشته برای نمایش فناناپذیری خود انتخاب کرده‌اند در نظر ما به بازیچه‌ای کودکانه می‌ماند که به خطا و از سر بازیگوشی حیاتمند قلمداد می‌شدند. زمان بمبی است که با شکوهترین آرامگاهها را از هم می‌گسلد ، هرچند که خوی غارتگری شهوانی انسانی نمی‌تواند بر سلاح مرگ پیشی جوید.

اینک، اشکال و الگوهای اعصار گذشته به آرامی از صفحه‌ی روزگار محو می‌شوند، بدین معنا که انگاره‌ی فناناپذیری در مقاومت بر علیه تغییر کوتاه آمده است . صورت‌بندی معمارانه‌ی اندیشهٔ بقا علیرغم چالشهای دنیای نو همچنان مقاومت می‌کند. حقیقت این است که نگرش بقای مادی با اتکا بر یادمان، دیگر بیانگر تکانه‌های تمدن معاصر نیست، و این تمدن از دقیق‌ترین قراردادهای ما سرپیچی می‌کند. یادمانهای *لینکن* و *وال هالاس*[1]، یادمان‌های *ویکتور امانوئل*[2] و یادمانهای *ویمی ریج*[3]؛ "*چراغهای جاودان*[4]" هنگامی که برق قطع می‌شود یا حباب‌ها می‌شکنند خاموش می‌شوند–به نظر شما چند ساختمان متعلق به

---

[1] Valhallas: اسطوره‌ی اسکاندیناویایی؛ تالار اسطوره‌ای که روح قهرمانان کشته شده در جنگ با الههی اودین (الهه خرد، جنگ، مرگ در فرهنگ اسکاندیناوی) به جشن و سرور مشغولند. (م.)

[2] Victir Emmanel: لقب سه نفر از پادشاهان ساردینیا طی سالهای ۱۹۴۶-۱۸۰۲ میلادی. (م.)

[3] Vimy Ridge: محلی در شمال فرانسه، که نیروهای کانادایی در نوزده آوریل ۱۹۱۷ شکست سنگینی را بر نیروهای آلمانی در جنگ جهانی اول تحمیل کردند و این محل به نماد شکل‌گیری ملت مستقل کانادا مبدل شد. (م.)

[4] . Eternal Lights

قرن نوزدهم که مدعی شکوه و خصائص یادمانی بودند نشانه‌ای از روح دوران مدرن را در خود نهفته دارند؟ این ساختمان‌ها پژواک‌های کاذب نفس‌های واپسین است که به شکل طعنه‌آمیزی در خیابانهای شلوغ ما جیرینگ‌جیرینگ می‌کنند، پشته‌های سنگی، نظیر *کتابخانه‌ی عمومی نیویورک* یا فقط به زندگان منحصر هستید یا کاملاً با اعتقادات و خواسته‌های ما بی ارتباط می باشند. تصور یادمان مدرن بدون اغراق حامل پارادوکس می باشد، بدین ترتیب اگر یادمان باشد مدرن نیست و اگر مدرن باشددیگر نمی‌تواند یادمان باشد.

این ادعا بدین معنا نیست که یک بیمارستان ، نیروگاه یا چراغ چشمک‌زن را نمی‌توان به عنوان یک یادبود یا یک حادثه تلقی کرد: همچنین به مفهوم نفی تداوم ساختمان‌های معاصر برای دویست‌سال یا حتی دو هزار سال نیست: اینها هدف من از نفی یادمان نیست. آنچه یک بیمارستان یا یک چراغ چشمک زن را به یادبود مطلوب مبدل می‌سازد این واقعیت می باشد که آنها برای یاری بیماران و کمک به هدایت هواپیما توسط خلبان طراحی شده‌اند؛ نه آن که از باورهای ماوراء طبیعی دربارۀ فناناپذیری و جاودانگی و گرامیداشت مرگ نشأت گرفته باشند. شکاف میان این دو جهان بینی بسیار عظیم است، کسی که صادقانه در یکی از این دو جهان زندگی می‌کند نمی‌تواند به شکل شرافتمندانه آن دیگری را نیز در بربگیرند.

در غالب تمدنهای گذشته، فعالیتهای مربوط به زندگی مادامی که بر اساس مرگ دگرگون نمی‌شدند واقعی جلوه نمی‌کردند. اما در تمدن در حال ظهور ما، مرگ مادامی که بر حسب زندگی تبدل نیابد بی‌معناست. در اوایل دورۀ سیطره‌ی فرهنگ مسیحیت، زندگی دوره‌ای آزمایشی برای مرگ، و نیز مهمتر و بامعناتر از آن آمادگی برای دورۀ پس از زندگی بود. در نظر ما، مرگ دست‌مایه‌ای برای حیات است و تمامی فرایندهای یادمانی و غیرقابل

تغییر، اسناد مکتوب، مطبوعات [به مفهوم عام] ، سنگهای حکاکی شده، عکس ، اصوات ضبط‌شده، هدایایی به زندگان–نه از سر قدرشناسی در قبال مردگان، بلکه وفاداری به نسلهای آینده که قادر خواهند بود زندگی را از این نمادها بیرون بکشند–می‌باشند.

در قرن نوزدهم، مرگ عنصر یادمانی، به طور شهودی توسط چندین نفر پیش‌بینی شد. این حکم از آن جهت واقعی می‌نماید که تحولات معماری تلویحاً حامل قراینی بودند که عرصه‌هایی فراتر از آرامگاههای فردی، عناصر یادمانی ، یا بناهای عمومی را درنوردیدند؛ معماری، خصلت فرهنگ ما را در کل و بافت شهری را تحت تأثیر قرارداده است. برای مثال، چرا می‌باید هر نسل در جایی زندگی کنند که توسط پیشینیانشان ساخته شده است؟ این محلات حتی در صورتی که فرسوده و کثیف نباشند برای رفتار، مصارف و راه و رسم زندگی علی‌حده‌ای طراحی شده‌اند، و غالباً چیزی جزء ابنیه‌های سرهم‌بندی‌شده برای روزگار خود نیستند، که بهترین راه حل با توجه به محدودیت‌های موجود ، دست کشیدن از آنها می باشد. این پرسشی بود که *ناتانیال هاثورن*[1] آن را مطرح ساخت، وی این سؤال را در *رمان هاوس آو سِون گیبل*[2] در دهان عکاس جوانی گذارد و هر جائی آن را تکرار کرد که احتمالاً ما اینک توانسته‌ایم به کنه آن پی ببریم. چادرنشینان کوچرو از قربانی‌کردن زندگان بخاطر یادمان‌های مرده، مادامی که زندگی شهری را گرته‌برداری نکرده بودند، اجتناب کرده و سبک سفر می‌نمودند. تمدن ما می‌بایست به دلایل مختلف، با غایات و چشم‌اندازهای متفاوت چادرنشینان را سرمشق خود قراردهد: انسان مدرن نه تنها می‌بایست سبک سفر کند بلکه می بایست سبک نیز رحل اقامت افکند، نه تنها می‌بایست برای جا به جایی فیزیکی در فضا بلکه برای انطباق با شرایط جدید زندگی، فرایندهای جدید صنعتی و

---

[1] Nathaniel Hawthorne(۱۸۰۴-۱۸۶۴م.) داستان نویس امریکایی. (م.)

[2] House of seven Gabels: عنوان رمانی از ناتانیال هاثورن که در ۱۸۵۱م. منتشر شد. (م.)

امتیازهای جدید فرهنگی آماده باشد. شهرهای ما نبایست عناصر یادمانی، بلکه موجوداتی خود دگرگونساز باشند: نبایست گورستان، جائی که مردگان نباید در آن جا مضطرب شوند به تصور غالب تبدیل شود، بلکه دشتها، مردابها، پارکها با پوشش پایدار درختی و خطوط مرزی ظریفشان، با بذرهای دائماً در حال تغییر که دشتها هر ساله برای کشت آنها شخم شده می‌شوند در این جایگاه قرارگیرند.

۷ : انعطاف پذیری و نوسازی

امروزه بی‌اعتمادی ما به عنصر یادمانی نمی‌تواند به ساختمانهای نمادین مذهبی و دولتی محدود شود زیرا ابداعات ماشینی و تاسیسات خدماتی که به ترویج اسکان متراکم در شهرها دامن زده‌اند خود خصلتی یادمانی گرفته‌اند. در حقیقت، جاده‌ها، مجاری آب و فاضلاب دورهٔ *روم*، حداقل به همان خوبی آرامگاهها *هادریان*[۱] و *تاق کنستانتین* پابرجا مانده اند در حالی‌که متروپلیس معاصر، قطارهای زیرزمینی و شریان‌های ترافیکی را با بی‌اعتنائی حیرت‌آور به واقعیتهای ملموس، درست همانطوری‌که *بورگرهای*[۲] *قرون وسطا* کلیساهای جامع را احداث می‌کردند، می‌سازند.

به همان میزانی که انرژی جوامع در ساخت ابنیه های حجیم مادی فلج می شود آن جامعه آمادگی کمتری برای تعدیل خود با محدثات جدید و بهره‌بردن از امکانات جدید خواهد داشت. مثلاً یک ساختمان دو طبقه با پی نه چندان عمیق را می‌توان به آسانی برای احداث ساختمان جدید تخریب کرد. اما یک بنای بیست طبقه که دارای پی حجیم،

---

۱ Hadrian. (م.) (۱۳۸-۷۶ق.م.) امپراطور روم طی سالهای (۱۳۸-۱۱۷ق.م.)

۲ بورگرها، شهرنشینان شاخص قرون وسطی بودند. (م.)

تجهیزات مکانیکی پیچیده و گران قیمت می‌باشد را نمی‌توان به سادگی یک بنای فیزیکی صرف، و حتی بدتر در صورتی که مایۀ مباهات باشد تخریب نمود، هرچند که دورۀ استهلاک آن نیز کوتاه باشد. حتی در صورتی‌که بنای کوچکی جایگزین چنان ساختمان عظیمی شود، و یا اصلاً بنایی احداث نگردد، سرمایۀ اولیه‌ی بکاررفته در مقابل انطباق و تعدیل منطقی آن مقاومت خواهد کرد.

هر بخشی از پوسته و تجهیزات جوامع نیز با همین معضل مواجه هستند. سرمایه‌گذاری کلان در خط آهن برقی طی دهه هشتاد قرن نوزدهم، به طور قاطع توسعۀ حمل و نقل مبتنی بر اتومبیل را یک نسل به تعویق انداخت. سرمایه‌گذاری بیش از اندازه در سیستم حمل و نقل زیرزمینی شهرهای بزرگ اعمال الگوی خاصی از تراکم وازدحام، همچنین الگویی خاص از پرداخت دیون را بر شهرداری‌ها تحمیل کرد. امروزه سرمایه‌گذاری کلان در سیستم‌های دفع فاضلاب، شامل تصفیه‌خانه‌ها و ایستگاههای تقلیل آلودگی به سادگی می‌توانند بهره‌مندی از دستگاههای بسیار ساده تصفیه و تبدیل فاضلاب را در حداقل فاصله با مبادی تولید فاضلاب دچار تعویق نمایند، که چنین نیز شده است.

بدین ترتیب چنین می‌نماید که هر پیشنهادی برای تجهیز فیزیکی جامع می‌بایست به شکل دقیق مورد آزمون قرارگیرد و بدیل‌های اجتماعی در مقابل ابزارهای مکانیکی پیشنهادی مورد بررسی قرارگرفته یا امکان بهره‌برداری از تجهیزات مکانیکی ساده‌تر و سبک‌تر ــ غیرمتمرکز تا متمرکز ، کوچک تا بزررگ مدنظر قرارگیرد. در این گونه موارد غالباً انتخاب متمایزی میان مکانیزاسیون و اجتماعی شدن وجود دارد: انتخابی که سرمایه‌داری به طور طبیعی ترجیح می‌دهد به آن بی اعتنا باشد زیرا می تواند از تولید و فروش تسهیلات مکانینی منتفع شود. نظام و روند انتفاع از تولید تجهیزات مکانیکی به

حدی ریشه‌دار است که حتی *اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی [سابق]* نیز شیوه‌های سرمایه‌دارانه و جتی خرافه‌های آن را تحت شعارهای سوسیالیستی اقتباس نموده است.

شهرهای قدیمی ما که به مثابه عناصر یادمانی با سرمایه‌گذاری کلان طراحی شده و آن طور که باید و شاید ذیل حاکمیت سرمایه‌داری در ساختار باژگونه‌ی قیمت زمین و وام عجین شده‌اند از هماهنگی با نیازهای جدید و درخواست‌های نو ناتوان هستند. هست و نیست این شهرها منجمد شده و از منظر زندگی، به کاستی‌های احمقانه و فلج‌کننده‌ای فرا راه روشهای منعطف نیل به نهادهای جدید از طریق ساختارهای مناسب مبدل شده‌اند. یکی از مزایای بارز شهر کوچک برمتروپلیس‌های بیش از اندازه بزرگ در این واقعیت نهفته است که شهرهای کوچک زیر فشار هزینه‌های سرمایه‌ای در تسهیلات غیرمولد دچار سرگیجه نشده‌اند. اقتصاد اسکان سبک صرفاً به معنای مقیاس کوچکتر سرمایه و هزینه‌های بالا سری نیست. امتیاز برجسته‌ی شهر کوچک ، آمادگی آن برای بهره‌برداری از اصلاحات جدید است. شهرهای کوچک که در آن‌ها مردم به طور پیاده و یا استفاده از دو چرخه در سر کارهای خود حاضر می‌شوند آمادگی بیشتری برای بهره‌مندی از حمل نقل موتوری در قیاس با شهرهایی دارند که سرمایه‌های کلانی را در تأمین اتوبوس‌های برقی، مترو، و قطارها به‌کار بسته‌اند. با ظهور نظام مبتنی بر فناوری زیستی تلاش خواهیم نمود با اتکا بر برنامه‌ریزی اجتماعی، چیزهایی را که تاکنون انحصاراً با تکیه بر تجهیزات پرهزینه‌ی مکانیکی به دست آورده‌ایم، تحصیل نمائیم. **توین بی**(مورخ و نویسنده *امریکائی*) فرایند فرهنگ، یعنی شیوه‌ای که جامعه روند سیطره بر محیط و ابزار فیزیکی زندگی را در پیش می‌گیرد ، "اثیری شدن" نامید . آدمی می‌تواند در بسط و توسعهٔ نوع جدید محیط زندگی، استنباط منفی از این معنا، یعنی عینیت زدایی را مراد نماید، که به مفهوم تقلیل ساختارهای فیزیکی به حداقل‌های مطلقاً کارکردی است.

بدین ترتیب دلزدگی از عناصر یادمانی مکانیکی به همان میزان دلزدگی از عناصر یادمانی نمادین تحکم‌آمیز می‌نماید. زیرا عصر زیست فناوری به شکل مضاعفی به واسطهٔ ساده سازی تجهیزات مکانیکی مشخص می‌شود. بار سنگین تسهیلات مکانیکی در واحدهای مسکونی معاصر، آسمانخراش‌ها و شهرها، بالاخص در شهرهای *امریکائی* علامت ناتوانی ما در تفکر، طراحی و عمل براساس وضعیت کلی است. بدین ترتیب ما مجدداً به ایدئولوژی کوته‌فکرانه‌ی فایده گرائی ماشین رجعت می‌نمائیم. واقعیت این است که "عصر ماشین" به ماشین نگاهی تجملی یا تزئینی دارد: این عصر زمانی که می‌بایست با فرش و قالیچه خداحافظی می‌کرد، جاروی برقی را اختراع نمود. این عصر سیستم گرمایشی مبتنی بر بخاری را برای تولید حرارت نیمه استوایی با هزینه‌ی گزاف همچنان حفظ کرده است در حالی که می‌بایست اشکال مطلوبی از عایق‌بندی دائمی را ابداع می‌نمود تا با گرمایش پرهزینه‌ی دیوار و پنجره‌های بزرگ وداع نماید: این عصر گاراژ شخصی را به عنوان تزئینی برای ساختمان مستقل حفظ کرده است در حالی که می‌بایست به گاراژها و خانه‌های مجتمع‌گونه در محیطی قابل تحمل‌تر توسل می‌جست. هم این طور، مزایای تسهیلات جدید نظیر یخچال‌های خصوصی و کوره‌های نفت‌سوز خصوصی صرفاً به صورت نصفه و نیمه مورد استفاده قرارمی‌گیرند. زیرا بهره‌برداری اقتصادی از آنها برای مثال مستلزم الگوهای بسیار اقتصادی خیابان هاست که به نیاز قدیمی برای دسترسی عمومی به واحدهای مسکونی خصوصی از خیابان پایان خواهد داد.

اگر ماشین یک عنصر یادمانی نبود، اگر آن نماد مذهب ماشین محور ما نبود، چنین هزینه‌های گزافی توجیه‌پذیر نمی‌شد. می‌بایست این نکته را خاطر نشان نمود که کیش پرستش ماشین، مذهبی بدقواره است زیرا از شکوه و آوازه‌اش آن اصول علمی و مکانیکی را که به طور ساختگی در پی گرامیداشت آنهاست به سخره گرفته و بی اثر می‌سازد. ماشین

به عنوان یک عنصر یادمانی مشمول همان دلزدگی طعنه‌آمیز است ک در رابطه با تمامی تلاشهای معطوف به تحدید زندگی صدق می کند: آن چه پیروزی‌ها و دستاوردهای تمدن نامیده می شد به مجموعه‌ای تمام و کمال از مایه‌های دردسر مبدل شد که در نهایت امکان تحرک و واکنش‌های انعطاف‌پذیر را سرکوب نمود و به انحطاط شهری رهنمون شد.

در این جا نیز می‌توان شاهد درس‌هایی بود که در بخش اقتصاد خاطرنشان شد. ما در جوامعی با حصارهای فیزیکی دست و پا گیر به ارث رسیده از گذشته پا به جهان گذاشته‌ایم: آن چه در آینده به آن نیاز داریم حصاری به عنوان محیط زندگی نیست [بلکه] فیزیکی طبیعی است که در تمامی اجزاء، بافتها و ارگانهایش قادر به نوسازی ، مرمت و گردش مایهٔ حیات می‌باشد. در مورد کارکرد حفاظتی شهر که جنبه‌ی فایده‌گرایانه‌ی مفاهیم ماوراالطبیعه‌ی فناناپذیری و جاودانگی است، بیش از حد اغراق شده است. برای موجودات زنده تنها حفاظ واقعی از طریق رشد، نوسازی و تولید مثل فراهم می‌شود: فرایندهایی که دقیقاً در جهت عکس تحجر قرارمی‌گیرند. تهاجم واقعی به تزئینات خیابان رجنت[1] در *لندن*، پاکسازی نماهای صاف و هموار *ناش*[2] نبود، بلکه جایگزینی آنها با بناهای پر طمطراق بود که برای چشم مدرن زشت و کریه ، و از هماهنگی به مراتب کمتر با خواسته‌های دورهٔ معاصر در قیاس با بناهای *ناش* برخوردار بود. یک جهانگرد *امریکایی*، سنت معماری ساکنان جزیره‌ی *بالی* را که به جهت استفاده از سنگهای آتشفشانی شدیداً ناپایدار در ساختمانهایشان ، که بیش از پانزده‌سال عمر نمی‌کنند را تحسین نموده است: بدین ترتیب آنها می‌توانند بناهایشان را مکرراً نوسازی نمایند و سنگهای بکاررفته در آن را از نو بتراشند. این تقاضای مدام برای مهارت و هنر ساخت ابنیه، موجد حفظ سنت زیبائی

---

۱ . Regent

۲ John Nash (۱۸۳۵-۱۷۵۲م.) معمار و شهرسازانگلیسی. (م.)

در هنرهای تزئینی شده است. شیشه و مصالح مصنوعی که در زندگی مدرن مورد استفاده قرارمی‌گیرند نمادهای معتبر مفهوم اجتماعی روشن بینانه و سرزنده به شمار می‌روند.

متأسفانه دستاورد واقعی‌ای تحول از دو جهت عقیم مانده است. مکاتب قدیمی معماری همچنان به بند ناف فرم‌های یادمانی مهجور آویزان هستند و صاحبان صنایع که در پی بهره‌برداری از مصالح جدید هستند مکرراً با خصوصیات سطحی و کم‌مایه فرایندهای فن‌آوری متقدم‌تر اغوا شده‌اند. از طرف دیگر از دیدگاه شرکتهای سرمایه‌داری، نوعی تلاش گمراه‌کننده طی دهه گذشته برای سرهم بندی کردن خانه‌های صنعتی منفرد و مستقل که می‌توان آن‌را نظیر ماشین در بازار عرضه کرد، شکل گرفته است. با محور قراردادن عنصر صرفاً فنی در زمینۀ دستاوردهای مربوط به قطعات پیش ساخته، تولیدکنندگان این ساختمانها از این واقعیت تعیین کننده که خدمات اجتماعی و تسهیلات جمعی مدرن، هزینه‌ی احداث واحدهای مستقل را به استثنای خلوت حومه‌ها، غیرممکن ساخته است، مورد غفلت قراردادند. آنها صرفه‌جوئی‌های اقتصادی را فقط در بدنه‌ی ساختمان ها جستجو می‌کردند و از صرفه‌جوئی هایی ناشی از مقیاس که حاصل برنامه‌ریزی اجتماعی و احداث واحدهای مجتمع بود، غفلت کردند.

اگر بر عنصر قابلیت نوسازی تکیه می‌شود، این به معنای نفی طراحی کارآمد که مستلزم کشف ثوابت معماری که نبایست از نسلی به نسل دیگر مورد تجدید نظر قرارگیرند، نیست. کشف و تثبیت چنین ثوابتی، یکی از وظایف عمده ی برنامه‌ریزان دورۀ مدرن می‌باشد. در تمامی اقسام هنر [از جمله معماری] فرمهای بسیار مطلق در پردازش و بسیار هماهنگ با کارکرد وجود دارد که برای اهداف عملی ”جاودان“ می‌نمایند؛ به عنوان مثال ضامن ایمنی از عصر برنز به بعد تغییر بسیار جزئی را متحمل شده است و اشکال ممکن برای طراحی یک جام یا یک کوزه که به طور کارآمد مایعات را تخلیه نماید محدود

می‌باشد و الی آخر. قابلیت نوسازی در معماری به معنای طراحی ساختمانهایی نیست که می بایست طی پانزده‌سال تخریب شوند: بلکه برعکس بدین معناست که می‌بایست از احداث خانه‌های پیش‌ساخته که فرم ساختگی آن متحمل تحولات احمقانه و زودگذر، نظیر مدلهای مختلف اتومبیل برای تسریع کهنگی به منظور اداره‌ی سودآور صنایع می‌باشد، اجتناب کرد. قابلیت نوسازی به معنای طراحی ساختمانها با مصالح و شیوه‌های فن‌آوری است که به سهولت بتوان آنها را جزء جزء، ساختمان به ساختمان، و حتی واحد همسایگی به واحد همسایگی متحول ساخت.

آیا قابلیت نوسازی احداث ساختمانهای اسکلت فلزی را توجیه نمی‌کند؟ در حالی که ساختار درونی را می‌توان بر حسب نورگیری ، فضای باز و تراکم تثبیت نمود، این امکان وجود دارد که تیغه‌های داخلی و بیرونی را که نفوذپذیری اندازهٔ اتاق‌ها و نیازهای متفاوت کارکردی را تعیین می‌کند، تماماً از نو قالب‌بندی می‌نمود. *میس ون در روهه*[۱] تلاش چشمگیری را در این راستا در یکی از طرحهایش در *برلین* به انجام رسانید به نحوی که تعداد و اندازهٔ اتاق‌ها را می‌شد بنابر نیاز تغییر داد: *رایموند هود*[۲] به شیوه‌ای بسیار معمولی طرحهایی را برای ساختمانهایی با همین ویژگی طراحی نمود: هر چند ثوابت معماری دارای اعتبار علمی نیستند، اما با این وجود، این گونه طراحی دارای پیشینه‌ای طولانی در ساختمان های اداری *امریکا* بود. *کلارنس اشتاین* کاربرد همین اصول را در طراحی موزه‌ی هنرهای معاصر با اجزای تماماً قابل تغییر داخلی را نشان داده است. اساساً این روش قابل تعمیم به هر نوع ساختمان، به استثنای بناهای صنعتی خاص می‌باشد: حتی در بخش صنعت نیز ،

---

[۱] . Mies Van Der Rohe

[۲] .R.Mathewson ملقب یه. معمار امریکائی (۱۸۸۱-۱۹۳۴م.) Hood(م.) .

بالاخص در صنایع سبک با تجهیزات نسبتاً متحرک، همان مجموعه ثوابت–و طیف وسیعی از متغیرها–را می‌توان اعمال نمود.

آیا تمامی این صغری کبری‌ها بدین معناست که شهر معاصر می‌بایست در هر نسل نوسازی شود؟ آیا این بدان معناست که شهر به طور نامحدود "رشد"، و گسترش خواهد یافت؟ آیا این بدان معناست که فرایند تخریب، به همان شدتی که در قرن نوزدهم به وقوع پیوست، به راه خود ادامه داده و تمامی بقایای گذشته را نابود خواهد نمود؟ جواب سؤال اول مثبت است اماپاسخ سؤالهای دوم و سوم منفی است.

گستره‌ی نوسازی به نسبت میان متغیرها و ثوابت بستگی دارد. بخش عمدهٔ محلات شهری که در یک صد سال گذشته، احداث شده‌اند می‌بایست به طور اکید بازسازی شوند. این امر اگر به شکلی نظام‌مند صورت پذیرد به احتمال بخش قابل توجهی از انرژی دو نسل آتی را به خود اختصاص خواهد داد که به معنای پنبه‌کردن رشته‌ها و رشته‌کردن پنبه‌ها خواهد بود. اما انفجار اختراعات ماشینی طی قرن نوزدهم، به همراه تحولات سریع در شیوه‌های قدیمی کار و زندگی و جا به جائی شدید جمعیت، بدون شک نسل حاضر را در خصوص شمار متغیرهای اجتماعی به مبالغه، و در خصوص ثوابت به فراموشی دچار کرده است. تحول هدفمند، بلافاصله پس از آن که به هدفش نایل شد به تبلور آن تمایل دارد برای مثال به محض تثبیت ارتباطات فوری در فواصل دور هیچگونه شیوه‌ی سریعتر ارتباطی را نمی‌توان متصور شد.

یکی از مزایای چشمگیر استانداردسازی مکانیکی، افزایش شمار ثوابت در محیط می باشد که در مورد پیشرفتهای علمی نیز صادق است. برای نمونه غیرممکن می‌نماید که علوم پزشکی به این نکته دست یافته باشد که ساختمانهای بی‌نور و بدون هوا بر بناهای نورگیر و هواگیر ارجحیت داشته و یا اینکه چشم‌انداز سرسبز برای زندگی خطرناکتر از خیابان‌های

کثیف و شلوغ می‌باشد. به محض اینکه ما ثوابت برنامه‌ریزی شهری را مستقر سازیم نوع معینی از تحول و تغییر که طی قرن نوزدهم متداول بود -تحولاتی در راستای تراکم‌های بیش از حد و ازدحام جمعیت-دیگر ظهور و بروز نخواهد یافت.

برخی از این ثوابت در ادوار گذشته حاصل آمده و منقرض شدند زیرا از حفظ معیارهای واقعی زندگی ناتوان بودند؛ محلاتی که با تقریب بیشتری به استانداردهای محسوس علوم مدرن احداث شدند، نظیر *پالاس و ندوم*[1] در *پاریس*، یا *فوگری* در *آکسبورگ* (شهری در ایالات *باواریای آلمان*)، *گری این* در *لندن*، از جاودانگی بیشتری در قیاس با انبوه عظیم بناهای اخیر برخوردارند. به موازات این که شهرهایمان را برای زندگی دائمی و نه بهره‌برداری مالی احداث نمائیم بی‌شک مجموعه‌ی کاملی از ثوابت اجتماعی و زیست‌شناختی را که از نسلی به نسل دیگر کمتر دچار تحول می‌شوند کشف خواهیم نمود؛ و یا این که تحولات ضروری نه در تعارض با فرم دائمی که در چارچوب آن شکل خواهند گرفت.

۸: مأموریت موزه

تمامی آنچه خواهد آمد بدین نکته دلالت دارد که شهر فی نفسه و به عنوان محیطی ذی‌حیات، نباید به خدمت اهداف تخصصی موزه محکوم شود. اگر شهر می‌بایست از توده‌ای از زباله‌ی در هم و برهم خلاصی یابد، نقش حفاظت و انبارداری می باید بر عهده‌ی موزه قرارگیرد. معنای دقیق موزه‌ی هنر و تاریخ اجتماعی این است که موزه قادر است عناصر یادمانی زندگی را از فرهنگی که ابتدا آنرا حمایت می‌کرد، جدا سازد. با محدودساختن وظیفهٔ حفاظت به موزه، مابقی فضای شهر برای مصارف نوظهور زندگی آزاد

۱ . Palace Vendome

می‌شود. هنگامی که اجزاء یک فرهنگ محلی ضرورتاً می‌باید حفظ شود یکی از بهترین ابزارها برای این کار، استفاده از یک بنای تاریخی است که می توان از این موارد به موزه‌ی *تفت*[1] در *سنسیناتی*، *بن هاوس* و *سنت آنه کلوستر* در *لوبک* (بندری در *آلمان*): موزه‌ی *کلونی* در *پاریس* و موزه‌های تاریخی *ادینبورگ* و *لندن* اشاره کرد.

موزه، ابزار مواجهه با گذشته، همچنین تعامل معنی‌دار با ادوار قدیمی و دیگر شیوه‌های زندگی را بدون آن که فعالیت های خود را به الگوهای خلق شده در گذشته محدود نمائیم برای ما فراهم می‌سازد. موزه هنر به عنوان مجال و فرجه‌ی انباشت بقایا و "اشیاء با ارزش" ، همچون گاوصندوقی نیمه ایمن و نمایشگاهی محدود، به تدریج در جریان بسط و توسعه، کارکرد خاص خود را کشف کرده است، بدین ترتیب که به شکل گزینشی عناصر یادمانی فرهنگ را در خود حفظ می‌کند. موزه ، حداقل ابزار صادقی در حفاظت از یادمان است. ما امروزه می‌توانیم آنچه را که قادر به حفظ هستی خود به شکل مادی نیست، اندازه گرفته ، از آن عکس و فیلم تهیه کرده، اصوات را ضبط نمائیم و آنها در کتابها و مقالات جمع‌آوری کنیم. ما می‌توانیم–و می‌بایست–تمامی این عملیات را هنگامی انجام دهیم که حیات هم چنان برقراربوده و بدین ترتیب خواهیم توانست نه تنها بخشی از پوسته‌ی اصلی بلکه دانش کارآمدی از فیزیولوژی ساختمان و یا اثر هنری را برای ارجاعات آتی بایگانی نمائیم.

این رویه تا جایی که به آثار هنری محض مربوط می شود، می‌تواند تمام و کمال صورت پذیرد. آن چه اثر هنری را به مفهوم انسانی خود جاودان می سازد جزئیاتی نیست که از گذشته‌ی مرده انتقال می‌یابد بلکه چیزی است که در زمینۀ تجربه‌ی ما این اثر بدان دلالت می‌نماید. بدین ترتیب در حالی که موزه‌ی تاریخ اجتماعی بالضروره در پی حفظ و

---

[1] . Taft

مصون نگاه‌داشتن زمینه و پیشینه برمی‌آید، موزه‌ی هنر می‌بایست از چنین تلاشی صرف نظر کنند. آدمی برای ارزیابی یک خانه‌ی متعلق به قرون وسطا نیاز به نقاشهای *راجرون* در *ویدن*[۱] یا *بروگل*[۲] ندارد، زیرا حتی در صورتی که خود خانه را نیز داشتیم نمی‌توانستیم نه تصویر و نه خانه را از منظری *قرون وسطایی* به تماشا بنشینیم. برعکس، هرقدر فرایند جداسازی و بایگانی کامل باشد و ما بتوانیم کارآمدتر یک نماد را از معنایی که برای نسلی دیگر دربردارد جداسازیم پاسخ ما صریح و قاطع‌تر خواهدبود.

از بخت بد ماست که گذشته به واسطهٔ تفسیر نادرست آن مجدداً حیات می‌یابد این در حالی است که درک راستین، گذشته را در جایی که اصالتاً بدان تعلق دارد فرومی‌گذارد: گذشته از طریق "غیرت و دگربودگی" است که حال را با اشاره‌ها، پیشنهادها، و معنای که متعلق به روزگار خود نیست، غنی می‌بخشد. در صورتی که اثر هنری ذی‌حیات باشد به شکل واقعیتی معاصر، پدیده‌ای زیباشناختی، واقعیتی مذهبی و فلسفی و نه یک عنصر یادمانی ظاهر خواهد شد. موزه‌ای که به شکلی بایسته و با تجهیزات فراوان برای نگاهداری و حفاظت، مضافاً برای نمایش طراحی شده باشد در راستای گسترش عرصه‌ی تجربه ی معاصر عمل خواهد نمود. با این حال تعامل ما با گذشته گزینشی است و نمی‌تواند جزء این باشد. فرهنگ دایره‌المعارف‌وار متروپلیس تلاش می‌کند تمامی چیزها را حفظ کرده و نمایش دهد؛ فرهنگ متروپلیس زیاده‌خواهی را با لذت و قدردانی ، شناخت مشاهیر و حوادث را با الهامات زیباشناختی، و گرته‌برداری مکانیکی را با تعاملات فرهنگی خلط می‌نماید.

---

[۱] R.Van der Weyden(۱۴۰۰-۱۴۶۴م.) نقاش فلاندری (بلژیک) (م.) -

[۲] Pieter Breughel (۱۵۲۵-۱۵۶۹م.) نقاش فلاندری که صحنه‌های روزمرهٔ زندگی را به تصویر کشیده است. (م.) -

فرهنگ مذکور، موزه را به متروپلیس ثانوی مبدل می‌سازد: موزه در این مفهوم به مثابه یک شهر بزرگ، صرفاً بزرگی و عظمت را هدف خود قرارداده و در نتیجه به احتقان بی هدف و سرگردانی فکری منجر می‌شود. براساس قوانین صرف احتمال، چیز ارزشمندی می‌بایست در آثار برجای مانده از گذشته نهفته باشد. تمامی نسلها در موزه‌هایی که حاصل نوعی فرهنگ متوازن منطقه‌ای و نه الگوی زیاده طلبی باشند فرصت آن را خواهند یافت که در جایگاه مشاهده‌ی گزینشی گذشته قرار گیرند. هر شهر موزه‌ی خاص تاریخ مدنی خود را خواهد داشت: تمامی جوامع در چارچوب نظام شهری بزرگتر نوعی موزه‌ی تاریخ طبیعی و فرهنگ انسانی را خواهند یافت که به طور منسجم و مختصر، زیست محیط واقعی آن را ترسیم می‌نمایند: این محیط واقعی شامل ستاره‌های بی‌نهایت دور تا اجزای بسیار ریز پرتوپلاسم یا انرژی، مکان، کار و مردم در تمامی روابط بوم شناختی‌شان می‌باشد. بخش قابل توجهی از مجموعه‌ها ذیل توزیع مذکور می‌توانند بطور متمرکز ذخیره و انبار شوند به نحوی که چرخش بسیار گسترده و نظام‌مندی از اشیاء امکان‌پذیر گردد: با این حال جولانگاه و محل نمایش نمی‌تواند ساختمانی بیش از اندازه بزرگ و در هم و برهم باشد. امروزه حتی در ساختار ناشیانه و خالی از ظرافت شهرهای بزرگ، گرایشی بدین سمت مشاهده می‌شود. اما کاربرد تمام عیار اصول مذکور در انتظار توسعهٔ هماهنگ واحدهای همسایگی و شهرهای منسجم و یکپارچه می‌باشد.

۱۰: زمینهٔ نامتمایز

طی سه قرن گذشته تحول با اهمیت دیگری نیز رخ نموده است اما به شکل نهایی خود دست نیافته و تبلور آن در معماری به طور کامل مورد ارزیابی قرارنگرفته است. این تحول، انتقال دلبستگی از مفهوم کاست به شخصیت می‌باشد، کنار زدن نقاب اخلاقی ساده لوحانه

و جایگزینی آن با بافت پیچیده‌تر فردیت نتیجهٔ این دگرگونی است. مرگ عنصر یادمانی قرینه ی خود را در ناپدیدشدن هماهنگی و همشکلی یافت.

علیرغم آن که انقلابات *فرانسه* و *انگلستان* نشانه‌های خود را بر تمامیت جامعه ی غربی حک کردند با این حال به طور جزئی و ناقص تواستند بنیانهای قدیمی کاست و پایگاه اجتماعی را محو سازند. فرایند برهم خوردن قشربندی اجتماعی به شکل عام در جهان نو بالاخص در *ایالات متحده* اتفاق افتاد جائی که فشار تصرف سرزمین‌های وسیع و بکر، عادات قدیمی زندگی، مراتب اجتماعی و قید و بندهای قدیمی جای خود را به مفهوم منعطف‌تری از شخصیت واگذار کردند. بدین ترتیب به‌جای آنکه از اشخاص سؤال شود که "از کجا آمده‌اند؟" سؤال می‌باشد که "چه کاری می‌تواند انجام دهند" ؛ و به جای سؤال "موقعیت اجتماعی شما چیست؟" سؤال "شغل شما چیست؟" ارائه می شد.

در لوای آزادی به‌دست آمده ، شق نیرومندی از شخصیت در طی چند نسل ظهور یافت، شخصیتی که به‌وسیله‌ی نویسندگان بزرگی چون *امرسون*[۱]، *تارو*[۲]، *هاثورن* و *ویتمن*[۳] مورد تمجید قرارگرفت. در سرزمینهای جدید، انسان به لحاظ اجتماعی و سیاسی از برابری بهره‌مند بود؛ این بدان معناست که تفاوتها میان آدمیان دیگر نه ریشه‌های تاریخی که بر واقعیتهای روان‌شناختی اتکاء داشتند.

این فرهنگ پیشگام با وجود عقب‌ماندگی و لجام گسیختگی به نوعی ارزیابی عملی از شخصیت دست یافت ک انزجار را به زندگی روزمره تزریق می‌نمود و پیشتر *ویلیام* شکسپیر در جامعه‌ی مبتنی بر کاست بدان نایل آمده بودند. از توده مبتنی بر قشربندی ، انسان فردیت یافته، رها از تعلقات و نشانه‌های جامعه‌ی کاستی با اتکاء بر شایستگی‌هایش

---

۱ Ralf Valdo Emerson.(۱۸۰۳-۱۸۸۲م.) شاعر و مقاله نویس امریکائی. (م.)

۲ Henry David Thoreau.(۱۸۱۷-۱۸۶۲م.) عالم طبیعی و نویسنده‌ی امریکائی. (م.)

۳ . Walter Whitman(۱۸۱۹-۱۸۹۲م.) شاعر امریکائی (مشهور به والت ویتمن). (م.)

سربرآورد، به نحوی که شخصیت وی، وضعیت وی، واحساساتش دیگر مشروط به طبقه اقتصادی او نبود: بدین ترتیب یک کشاورز دست و پا چلفتی در شرایط تربیتی جدید به فرمانده بزرگ نظامی، سوزنبان به دولتمرد؛ دریانورد به تراژدی نویس برجسته، و قلم ساز به فیلسوف مبدل شد. در واقع *امریکائی* پیشگام، برخلاف ساکنان جوامع قدیمی **اروپا**، یک همه کاره بود و در نهایت شیوه‌ی جدیدی از ظهور و بروز انسانی متجلی شد که در آن انسان **امریکائی** دیگر انسان مقید به کاست نبود. اگر آموزه‌های مبارزه‌ی **طبقاتی** به کندی راه خود را **در امریکا** باز کرد بدین دلیل بود که برای *امریکائیان* میان‌حال طبقات اصل نسب‌دار قدیمی [مفهوم مبارزه‌ی طبقاتی] فاقد واقعیت اجتماعی بود. فرصتهای برابر در دسترسی به زمین به معنای عدم تمییز نامحدود طبقاتی بود و فقط به واسطهٔ انسداد مرزها و محدود کردن فرصتها بود که قشربندی اجتماعی به طور کامل ریشه دوانید و ماندگار شد.

گسترش نظام فرصتهای آموزشی طی قرن نوزدهم و وعده‌های رفاه جمعی ناشی از کاربرد ماشین ، فرصتهای پیش پا افتاده‌ی برابری اجتماعی را که به واسطهٔ سرزمین‌های مرزی فراهم شد در سطوح عالی‌تر مجدداً پیش کشید. برای انسان معاصر، کاست دیگر نشانه‌ی دائمی شخصیت نیست، در نتیجه شخصیت به جای این که واحدی غیر پویا و محتوم باشد که جاودان می‌نماید به تابعی از رفتارها و عکس‌العملهای انسان تبدیل می شود که هرآینه محصول و برآیند درهم تنیده‌ی روابط و انجمنهای متعدد بوده که لاجرم پیچیده نیز خواهد شد. نوع اشتغال و سوائق منطقه‌ای می‌تواند شخصیت را با جلوه‌ها و آب و رنگهای محلی انکارناپذیر درهم بیامیزند. مضافاً نوع انسان با طیف وسیعی از گزینه‌ها و فرصتها، ترکیبات و الوان نامحدودی را شکل می‌دهد.

هرجائی که مفهوم معاصر شخصیت انسانی نفوذ کرده باشد یکنواختی ظاهری به استثنای توافقات کارآمد مربوط به اقلیم و کار، ناپدید و در نتیجه یکپارچگی درونی نیز

همزمان محو می شود. از طرفی رفتار آدمی را نمی‌توان به شکل خودکار از الگوی کاستی که فرد به آن تعلق دارد استخراج کرد. همچنان‌که فرد نیز نمی‌تواند مدعی آن شود که قلمرو علائق صرفاً حرفه‌ای می‌تواند نماینده‌ی تمام‌عیار شخصیت وی باشد چه آدمی همچنان جایگاه ذوق ورزی خود را حفظ می‌نمایند. این نگرش در مورد انسان نه فقط از محیط جدید اجتماعی، بلکه درک عمیق‌تر از محرکها و توانائی‌های انسان سرچشمه می‌گیرد؛ اما از آن جائی که ارزیابی روان‌شناختی و کنترل رفتار، مرحله‌ی ابتدایی را خود را می‌گذراند، مفهوم مدرن شخصیت–احتمالاً به استثنای **امریکا** جائی که این مفهوم به عنوان میراث برجای مانده از تجربه ی پیشگامان شکل می‌گیرد–هنوز آشکار و عیان نیست.

در حقیقت بخشی از جهان، امروزه در موقعیتی واپس‌گرایانه گرفتار است، وضعیتی که به واسطهٔ فشارها و اجبارهای ناخودآگاه نظامهای جنگ–سالار در دولتهای فاشیستی ، مجدداً کاست گرایی، جهالت فردی به همراه عدم اعتماد به نفس و زندگی به سبک و سیاق مطلوب حاکمان دولتی را بازآفرینی کرده است: جهانی آکنده از قهرمانها و ضد قهرمانها: جهانی مملو از سیاه جامگان[1]، پیراهن قهوه‌ای‌ها[2] و پیراهن آبی‌ها[3]: جهانی که در آن شخصیت از حفظ هستی و ارزش خود در استبداد هرج و مرج طلبانه‌ی رهبران ــ کوچک مردانی که به‌وسیله‌ی حکومتهای نظامی و هراس عمومی از جبروت ظاهری، بزرگ نمایی می‌شوندــ عاجز می‌ماند.

همشکلی و یکنواختی در هر دو مفهوم استعاری و فیزیکی خود، بهرحال نوعی رجوع به اسلاف، یعنی تلاشی موهن برای چشم‌پوشی از شناخت عمیق‌تر شخصیت و محدودکردن تأثیرات علوم بر رفتار انسانی می باشد. تا زمانی که امکان آن وجود داشت که

(م.) [1] -اعضای حزب فاشیست ایتالیا، که پیراهن سیاه یونیفورم آنها بود.

[2] -اعضای حزب نازی آلمان، که پیراهن قهوه‌ای جزئی از یونیفورم آنها بود.

[3] -لباسهای فرم نیروی دریایی و هوایی امریکا.

انسان به واسطهٔ مرتبه و جایگاهش تشخص یابد، تا زمانی که وی به مفهومی تمام عیار ، یک شوالیه، یا شهرنشین متشخص، سرف، مشرک، **مسیحی**، **پروتستان** یا یک **کاتولیک** بود، تا زمانی که این تمایزات ابتدایی و واضح بودند ویژگیهای پیشینه و گذشته‌ی وی نقش مهمی را در تعریف موقعیت وی در جامعه برعهده داشتند. لباسهایش که غالباً به واسطهٔ قوانین شاهی محدود می شد نوعی پیشینه به شمار می‌رفت؛ و پیشینه‌اش به نوبه‌ی خود نوعی البسه بود. او در اتاق پذیرائی، اتاق غذاخوری، در باغ تلاش می‌کرد شخصیت‌اش را از طریق پیشینه اش تحمیل نماید: او به طور آگاهانه و ناخودآگاهانه ثروت خود را به نمایش می‌گذاشت، اینکه خانواده‌اش از اصل و نسب قدیمی برخوردار است، کاست وی در جامعه چقدر مقتدر بوده است، همه اینها با اهمیت به نظر می‌رسیدند.

در چنین جامعه‌ای کلید معماری تزئینات منطبق بر تمایز طبقاتی بود. شخصیت انسانی تصویری صرف بر روی فرش بود. مثلاً وجود و کیفیت پرده‌ها در خانوارهای طبقه‌ی متوسط ملاک شهرت و حیثیت بود؛ کمیت خرت و پرت‌ها یا ملافه‌ها نیز همین تأثیر را در برداشت؛ هم این طور زندگی در برخی از شهرهای **امریکائی** در یک سمت خط آهن با نوعی تلقی نادرست از آن به منزله طرد ساکنان آن از طرف ساکنان طرف دیگر خط آهن بود. یکی از گناهان نابخشودنی از نقطه نظر کاست اجتماعی، وجود اتاق خالی [از خرت و پرت] بود. زیرا این وضعیت فوراً شأن صاحب خانه در اجتماع را معین نمی‌ساخت؛ عامه پسندشدن فراورده‌های نساجی و پوست، باعث کنار گذاشتن الگوی البسه نیز از قوانین شاهی شد و خطوط تمایز طبقاتی تا حدودی مبهم، و در نتیجه سابقه و پیشینه‌ی خانوادگی اهمیت بیشتری پیدا کرد. از آنجائی‌که شخصیت متکی بر موازین طبقاتی در نبود پیشینه‌ی شایسته و بایسته احساس تزلزل می‌کرد برای غلبه براین وضعیت ویژگی‌های شخصیتی

مرکز ثقل خود را از علائم آشکار املاک، سهام، اوراق قرضه و رهن‌ها که مظاهر علائق و سلایق زیادت طلبانه بودند بر کارآیی انتقال دادند.

تمامی این عادات همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند؛ اما مفهوم جدید از شخصیت به واسطهٔ روانشناسی مدرن با پیچیدگی مسحور کننده و عظیم‌اش برانگیخته شده است. به همان میزانی که نگرش ما نسبت به زمان و مرگ، متفاوت از اعصار گذشته باشد نگرش معاصر به پیش زمینه و پس زمینه نیز تا حدود زیادی متحمل تغییر شده است؛ در واقع ابداع اساسی معماری معاصر حذف پس‌زمینه و تمرکز بر پیش زمینه می‌باشد. دورهٔ نشانه‌های آشکار ثروت، سیر و سفر "مراتب فرهنگی" به سرآمده است؛ امروزه کاغذ دیواری‌های منقش ، طرحهای عجیب برروی قالیچه‌ها و فرش‌ها، اشکال بکاررفته در گلدانها، جام‌ها، میزها، برای تشخص التماس کرده و برای جلب توجه با سایر اشیاء موجود در فضا به رقابت برمی‌خیزند.

طراحی خوب امروزه از الگوهایی که ابتدا در دکوراسیون تئاتر توسط **آدولف آپیا**[۱] بکارگرفته شد تبعیت می‌کند، این الگو توجه خود را بر "عمل و کارکرد" در پیش زمینه متمرکز می‌نماید و اجازه نمی‌دهد محوریت توجه از بازیگران به پس زمینه نمایش منحرف شود. این صورت، صدا، ایما و اشارات، و اندیشه می‌باشد که حکایت صاحب شخصیت را روایت خواهد کرد: بدین ترتیب مجموعه عناصر فوق جایگزین کالاهای مادی ، توهمات و سبک مندرج در تجهیزات مادی در تملک شخصیت موصوف خواهد شد. هرچه پس زمینه عام‌تر باشد، تأثیرات مزاحم و فخرفروشانه‌ی آن کمتر خواهد شد و داستان با روایتی ظریف شکل خواهد گرفت ـــ و حضور واقعی انسان به شکل کارآمدتری در تصویر جلوه خواهد کرد.

---

[۱] طراح و تهیه کننده تئاتر (۱۹۲۸-۱۸۶۲ م.) (م.)Adolphe Appia.

مفهوم معاصر از شخصیت نه تنها مستلزم تأکید مؤکد بر پیش زمینه، بلکه عقب رفتن پس زمینه می‌باشد: در صورتی که پس زمینه مورد تأکید واقع شود، آفریننده [ی تصویر] در مظان ضعف و بی‌مایگی قرارمی‌گیرد. آرزو و خواست جبروت ظاهری، آرزوی تجلی و تجملی فریبنده ــکه چیزی جزء تبلور حقارت روانشناختی نیستــ ناتوانی در بیان مناسبات مطلوب اجتماعی است. درست به مثابه‌ی عاشق و دلباخته ی فاقد جذبه که تلاش می‌کند برای رهایی از این نقیصه ، همسر یا معشوقه‌ی خود را هدیه باران نماید، شخصیت نالایق اجتماعی نیز می‌بایست تلاش کند به پس زمینهٔ مادی پناهنده شود، و برای درامان بودن از مفهوم ناامنی به عتیقه‌جات یا اشتیاق شدید به آخرین حقه‌های مُد متوسل شود.

تلاش برای ارائه‌ی شخصیت با توسل به کاست سنتی، نظیر یک تاجر قرن نوزدهمی یا تصورات رمانتیک پاره‌ای اشکال موهوم معماری، این کوشش در هر صورت به جهت جدایی از محیط واقعی همچنان ناکارآمد باقی خواهد ماند.

مهمترین عنصر نو در باغ شهر، دیواره‌ی کشاورزی یا پارک مانند است که این اجتماعات را در بر گرفته و تعریف می‌نماید. به دنبال ابتکار بخش خصوصی در احداث شهر جدید **رادبرن، "اداره‌ی اسکان ایالات متحده"** در سال ١٩٣٤م. توسط دولت فدرال برای تلفیق مسکن و احداث سکونتگاههای تمام عیار در نواحی مستعد اشتغال صنعتی و تجاری تشکیل شد. این طرحها در قیاس با مسکن اجتماعی یک گام به جلو بوده ، زیرا امکان ایجادگونه‌ی جدیدی از سازمان شهری را به جای پاکسازی زاغه‌ها که معمولاً انباشته از تسهیلات و خیابان های بیشمار، مضافاً بار سنگین قیمت های زیاد زمین بود، قابل پیگیری می دانستند. در همین راستا پروژه های زیادی طراحی شد،اما وقتی که این ابتکار عالی کنار گذاشته شد، فقط سه واحد از این شهرک در دست احداث بود. شهر جدید **گرین بلت** در ایالت **مریلند** اولین آنها بود که به طور ناقص احداث شد. **گرین دال** نزدیک **میلواکی، و گرین هیلز** در حوالی **سنسیناتی** همین اصول را با طح‌های متفاوت به نمایش گذاردند. **بریتانیای کبیر** و دیگر کشورها پس ١٩١٩م. با توجه صرف به ترفیع وضعیت مسکن و عدم بهره‌برداری از فرصت مغتنم برای تمرکز–مجدد صنایع و جمعیت در باغشهرهای متوازن و کامل مرتکب خطا شده بودند. به نظر می رسد **ایالات متحده‌ی امریکا** در غلبه بر این معضل در پروژه‌های احداث مسکن ذیل شهرکهای کمربند سبز که بر منابع دولتی اتکاء داشتند موفق عمل نمود این سیاست روشن بینانه می‌بایست احیاء شود.

[تصویر ردیف اول] طرح کلی **گرین بلت میلواکی.** طرح این شهر از فلات نعل اسبی منطقه تبعیت می‌کرد و از نواحی جنگلی و درختان موجود در زمینه ی طراحی بهره‌برداری کامل صورت گرفت. واحدهای مسکونی با وجود ناهماهنگی در استفاده‌ی بیشینه از نور آفتاب، به‌طور منطقی در چارچوب کلان، بلوکها ــ اقتصاد کلان‌ــ استقرار یافتند. ویژگی

دیگر برنامه‌ریزی مترقی در این شهر انتقال بزرگ راههای اصلی از شهر به پیرامون بود. (عکس از اداره‌ی اسکان)

[تصویر ردیف وسط] الگوی مسکن **در گرین بلت**. طراحی ساده با آجر و بلوکهای سیمانی که دارای چشم‌انداز باز و فضای سبز وسیع می‌باشند. مدارس و فروشگاههای محله‌ای نیز از همین روش تبعیت نمودند. این دستاوردها در مجموع پیشرفتی چشمگیر در قیاس با چشم‌اندازهای دست دوم حومه‌های شهری **امریکائی** تلقی می‌شوند. ظرافت و فراخی- نه سادگی کاذب و شبه تاریخی-کلیدهای نظام جدید طراحی به‌شمار می‌روند. (عکس از اداره‌ی اسکان).

[تصویر ردیف پائین] تصویر هوایی از **گرین بلت**، هنگامی که شهر در دست ساختمان بود. این شهر بسیار فشرده‌تر از حومه‌های پراکنده‌ی قرن نوزدهمی (به عنوان نمونه *استربو*)؛ و بسیار آزادتر و فراختر از انواع سنتی طراحی شهری بود. دستاوردها و ثمرات قابل توجه در اینجا صرفاً از طریق طراحی جامع، برنامه‌ریزی کلان-مقیاس، ارزیابی منطقی نیازها، مالکیت یک کاسه و عملیات ساختمانی کلان مقیاس حاصل شده است. جوامعی نظیر **گرین بلت** که ابتدا توسط *رابرت آوئن* پیش کشیده شد در حال حاضر به شاخص طراحی شهری عصر زیست‌ــ فناوری مبدل شده‌اند. (عکس از اداره‌ی اسکان)

IX : شهر و منطقه [۳۲]فرانکفورت ــــ رومر اشتات: نظام زیست فناوری

یکی از متقدم‌ترین و به احتمال بهترین روشهای برنامه‌ریزی شهری در سال ۱۹۲۶میلادی پاگرفت که ویژگی‌های آن ردیف موازی واحدهای مسکونی در بلوک‌های مطول بدون تلاقی با خیابانهای محلی کم عرض با حاشیه‌های سرسبز برای تمهید خدمات محلی، فضاهای باز وسیع به همراه باغچه‌ها، سطوح چمن‌کاری شده و تراس‌های غذاخوری در پشت خانه‌ها بود. واحد هلالی در وسط عکس هوایی یک بلوک آپارتمانی چهارطبقه و مرکز تجاری خرده فروشی است که به سهولت و به یک میزان از هر دو محله از قابلیت دسترس برخوردار می‌باشد: استفاده از واحدهای بلندمرتبه و کم ارتفاع در این طرح، فرصتهایی را برای ضرب‌آهنگها و نقاط مکث، نظیر آپارتمان‌های دو واحدی که به واسطهٔ دیواره‌های هلالی در تصویر متمایز شده‌اند، فراهم آورد. جهت‌گیری متفاوت واحدهای مسکونی نه تنها به واسطهٔ جهت تابش، بلکه عناصر دیگر ــوضعیت زمین و چشم‌انداز اصلی دره‌ی **نیدا**[۱] که عمدتاً به کاربری‌های کشاورزی اختصاص دارد‌ــ تعیین شده است. گرچه این طرح صرفه‌جوئی‌های سخت‌گیرانه و صورتبندی های قالبی برخی از طرح‌های متأخر *آلمان* را نشان می‌دهد؛ با این حال بیانگر طرح آزادانه‌ی هنرمندان است که در آینده با عطف توجه تولید اقتصادی به غایات اجتماعی هرچه بیشتر امکان پذیر خواهد شد: طراحی مبتنی بر صرفه‌های اقتصادی برای آینده، به معنی قبض دامنه ی عمل به امکانات حقیرانه‌ی امروز نیست بلکه پیش‌بینی معیارهای رفیع زندگی در چارچوب فهم و درک جمعی ما–که خواستار فضا و زیبائی تا صرفه‌های اقتصادی است–می‌باشد. برنامه‌ریزی برای حداقل‌ها، برمبنای استانداردها و فقر پذیرفته‌ی عمومی، برنامه‌ریزی برای شکست

---

۱ . Nidda

است: استانداردهای عالی در مورد فضا بهترین تمهید علیه کهنگی است. قطعه زمین زیردست نرده‌های حفاظ (تصویر بالای صفحه) نشان‌دهنده‌ی باغچه‌های انفرادی همچنین انتظام انبارهای مخصوص ابزارآلات است که به‌صورت مشترک بنا شده‌اند، این باغچه‌ها بخشی از کمربند سبز هستند که از هر دو طرف به این محله خاصی می‌بخشند. ظرافت منظر خیابانی با حال و هوا وتنوع هوشمندانه، بسیار برانگیزنده‌تر از شبه شهرنشینی طرح‌های بسیار متعارف عصر حاضر می‌باشد.

در این شیوه‌ی طراحی نوعی هسته‌های شهری وجود دارد که الزامات تمرکز (مزایای اجتماعی)، نیاز به وسعت و گستردگی(مزایای بهداشتی و زیست‌شناختی) و ضروریات نظم و زیبائی مورد اجماع را برآورده می‌سازد، محیطی که نیازهای متنوع فردی و زندگی مشترک را به شکلی کارآمد آشتی می‌دهد. با این حال **رومر اشتات** مصداق همه شمول به شمار نمی‌آید. برپاساختن چنین واحدهایی مستلزم تحولات ریشه‌ای در صنعت، استانداردهای اقتصادی، ساختار سیاسی و فرهنگ است؛ تحولاتی که برای نیل به آنها، برنامه‌ها و احزاب سیاسی قدیمی صرفاً صورتبندی‌های متعارض و ناقص را در هم آمیخته‌اند. ایجاد جوامعی نو متناسب با نیازهای اجتماعی مستلزم پایه‌های گسترده در تمامی عرصه‌های فرهنگ مبتنی بر مؤلفه‌های عصر زیست فناوری است. این اشکال جدید، پیشگوئی ظهور تمدنی جدیداست؛ تمدنی که شبیه دورۀ جنینی سرمایه‌داری و ماشینیزم در قرن هفدهم می‌باشد. نسل ما با گزینه‌ی حرکت شجاعانه به سوی این تمدن ، یا بازگشت به توحش که مشخصه‌ی آن سرمایه‌داری از هم گسیخته و جایگزینی روان رنجوری یعنی فاشیسم به جای نظمی منسجم می‌باشد ، روبروست...به پیش!

پس‌زمینه نوعی نقاب است و ما پشت نقاب را می‌بینیم ــ درست به همان شکلی که پس پشت همنوائی‌های بچه‌گانه، داربست‌ها و تزئینات مستبدین تمامیت طلب را به چشم عین می بینیم_ اعتراف به ضعف و ناتوانی در رعایت و ملاحظه‌ی واقعیتهای زندگی اجتماعی، در پس زمینه‌های نقاب مشهود است. ما شاهد ترفندها، اعوجاجات و طفره‌رفتن‌ها از واقعیت هستیم. کیش تمایل به عتیقه‌جات در مبلمان و تزئینات، گرایش به پدیده‌های نامتعارف، تلاش برای تصاحب بقایای مقید به زمان ادوار گذشته، این ویرها و هوس‌ها چیزی جز گریزگاههای مسلم ناکجاآبادی، یعنی استقرار جزایر کوچک رویائی در اقیانوس فولادین واقعیت نیستند.

امروز جایگاه فردیت انسانی تغییر یافته است. باغ، گل، مجسمه، نقاشی، البسه‌ی زیبا، جسم و چهره‌ی انسانی، به پیش زمینه (کانون توجه) تعلق دارند، بدین ترتیب که اینها خادمین صدیق شخصیت و نه مظاهر طبقه و وضعیت مالی می‌باشند. هر چه پس‌زمینه به مقدار بیشتری استاندارد شود، به همان میزان نه فقط در مورد یک کاست منفرد بلکه به کل جامعه، نه یک جامعه‌ی منفرد که بر کل تمدن قابلیت تعمیم خواهد یافت و در نتیجه *اراده‌ی معطوف به پیش زمینه* [کانون توجه] *به میزان بیشتری منفرد* خواهد شد. ما در معماری با تمایلی به تلفیق ضروری خصائص فردی و خصوصی که، آنها را در منطقه یافته ایم، در مقابله با عمومی و کلی مواجه می‌باشیم که این دوتای آخری فقط با گسترش فرایندهای فرهنگی بر تمامیت سیاره‌ی زمین به دست خواهد آمد؛ در نتیجه زمینه‌های مشترک، گسترده‌تر خواهد شد. اما سلایق رایج و ارزشیابی روانشناختی با انتقال هرچه بیشتر پیش‌زمینه به کانون توجه ، پالایش خواهد یافت و این به مفهوم رهایی پیش زمینۀ روانشناختی از عیارهای جعلی طبقه‌ی اجتماعی، پول، و مرتبه‌ی اجتماعی می‌باشد. براین

مبنا، و در چارچوب این جایگاه ، گروههای واقعی و شخصیت‌های واقعی ، آزادی ظهور و بروز ، یکپارچه‌شدن، عمل کردن و انحلال مجدد خواهند یافت.

۱۰: فردیت و جامعه پذیری

آن چه ما ذیل مفهوم فرم معماری مورد بحث قرارمی‌دهیم در حقیقت نمونه‌های مشخصی از جامعه‌گرایی و فردگرایی است که هر دو تحت تحولات بنیادی قراردارند. در گذشته هر دو این نگرش‌ها حامی نظریه‌ی جامعی از جامعه بودند : این دو رهیافت به مثابه‌ی فلسفه‌ی سیاسی و اجتماعی حول جزمیات مالکیت خصوصی و آزادی فردی طی قرن نوزدهم که همواره به عنوان بدیل مدنظر قرارمی‌گرفتند ، شکل گرفتند. فردگرایی نظریه‌ای بود که به هستی اتم وار افراد به عنوان واقعیت اولیه معتقد بود. ذیل این نظریه افراد دارای حقوق طبیعی در زمینهٔ مالکیت و بهره‌مندی از حمایت قانونی بودند و هیچ قانونی نمی‌توانست و یا از این اعتبار برخوردار نبود تا آزادی‌های شخصی مبتنی بر مالکیت خصوصی را منسوخ نماید. سوسیالیسم در تمامی اشکال خود، جامعه را واقعیت بنیادی در نظر می‌گرفت و رفاه جامعه را بسیار بااهمیت‌تر از ادعاهای افراد به حمایت [قانونی] یا معاش می‌دانست.

هردوی این اموزه‌ها ، طی قرن نوزده در واقع نشانه‌های شومی را از خود بروز دادند. فردگرایی، با فریب‌کاری ذیل شعائر حقوق انسان که مدعی ادامه‌ی جنگ قدیمی با قدرت مطلقه بود، توانست به عنوان ادعای اقلیتی از افراد ممتاز برای بهره‌کشی از دیگر انسانها با تمایل به ایجاد انحصار کامل یا جزئی بر زمین، سرمایه ، اعتبار، و مکانیزم‌تولید، موقعیت خود را استحکام بخشد. فردگرایی به عوض استبداد شاه، تعدادی از خرده–و شاید هم نه چندان خرده–خودکامه‌ها یعنی صاحبان صنایع، صاحبان بنگاههای مالی و بارون‌های غارتگر را بر مصدر امور گمارد. از طرف دیگر ”سوسیالیسم“ عملاً به معنای قدرت نامحدود

حکومت و نیروهای مسلح به تحمیل فرمانبرداری و همکاری به زیردستان در دوره‌های بروز جنگ منتهی شد و در نهایت از دولت–خدا انگاری فاشیسم و وحدت–جنگ دیکتاتوری سردرآورد. "فردگرایی" بر آموزه‌ی "بازار آزاد" اتکا نمود که در آن قیمتها عملکرد مشیت قدر قدرت الهی را اعمال می‌نمودند: "سوسیالیسم" بر آموزه‌ی مرزهای بسته ابتنا نمود که در آن تمامی فعالیتهای آدمی و حتی اندیشه‌اش در تبعیت از انحصار دولتی شکل می‌گرفت. نابرابریهای فردگرایی و همسانی‌های سوسیالیسم به یکسان جامعه‌ی خوب را مورد تعدی قرارمی دهد.

این دو فلسفه، کج‌اندیشی‌های اسطوره‌شناختی را در خصوص واقعیتهای بنیادی زندگی اجتماعی یعنی فرایند فردیت و جامعه‌پذیری شایع کرده‌اند. در واقع این دو واژه فقط بدیل‌هایی به مثابه شمال و جنوب هستند. آنها مسیرهایی حرکت را بدون ارائه‌ی هرگونه مرجع توصیفی از هدفی که می‌بایست به آن نایل آمد، نشان می دهند. نمی‌توان جامعه‌ای را تصور کرد که هر دو گرایش نقش فعالی را به درجات متفاوت در آنجا برعهده نداشته باشد.

نظریه‌ی اجتماعی تاجائی که به مبادی مربوط می‌شود مقرون به صحت است: جامعه طبیعتاً واقعیتی انکارناپذیر است و بدون همزیستی اساسی هیچ انسانی نمی‌تواند به زندگی خود ادامه دهد. هرچه مراتب هستی نازلتر باشد تأثیر وسوسه‌ها و الزامات حیوانی و نابخردانه در عین حال تابوهای سرکوبگرانه گسترده‌تر خواهد بود. جدایی فرد از جمع واقعیت اجتماعی است که فقط در حیوانات اجتماعی شده که واجد اعضای فراطبیعی توارث می باشند ظهور و بروز می‌یابد. فقط از طریق میراث خاص اجتماعی که با هنر سخن گفتن آغاز می شود ، فردیت می‌تواند نضج یابد. فرد رها شده به حال خود هیچ است، فرد رها شده به حال خود عملاً گرسنگی کشیده و دیوانه خواهد شد.

نظریه‌ی فردیت تا جائی که به پدیده‌های در حال ظهور و تکوین مربوط می شود، یک واقعیت مسلم می‌باشد. زمانی که دستگاه جامعه‌پذیری به وساطت زبان، خط، تقسیم کار و توسعهٔ شهرها تکامل یابند اشکال خاصی در توده‌های همگون و کمتر متمایز ظاهر می‌شود. هرگروه، هرجامعه، هر حرفه و هر آداب و رفتار، موجد الگوهای جدید فردیت شده و از طریق تعامل به وساطت شهر، ترکیبات و جایگشت‌های نامحدودی در اعضای خود دامن می‌زند. محیط مشترک ، موجد وحدت اساسی می گردد. بدین ترتیب که شهر می‌تواند به نماد پیوند این وحدت مبدل شود: با این حال در چارچوب این محیط مشترک، تمامی تمایزات یک فرهنگ واقعی با انبوه الگوهای نامکشوف رخ می‌نماید. میراث زیست‌شناختی به واسطهٔ ترکیب نژادها و نسل‌ها در شهر، در جای خود با واقعیت‌های کاملاً پیچیده‌ی میراث اجتماعی درهم می‌آمیزند. این واقعیتها لحظه به لحظه، به مثابه تجارب شخصی متفرد می‌شوند. آدمی غالباً در رابطه با اهداف عملی، واقعیت تفرد را فراموش می‌کند؛ در عین حال به واسطهٔ تعامل با شخص فردیت زدایی شده که تمامی مواریث انسانی‌اش به لحاظ ایدئولوژیک اخته و سترون شده است، به تفاوت میان وحدت فروخفته‌ی آموزه‌ی کل گرا، کثیرالوجه و با نشاط جامعه‌ای اصیل که در آن بحران‌های اجتماعی و اختلاط فرهنگی نقش فعالی را بر عهده دارند، پی می‌برد.

فردگرایی و اجتماعی شدن، هر دو می بایست در طراحی شهرها و ابنیه‌ی آن مدنظر قرارگیرند. متأسفانه جوامع سرمایه‌داری مدرن در گذشته ذیل اسطوره‌ی کاذب فردیت به "تلاشهای فردی" در حوزه‌هایی که اقدامات استانداردشده و نظارت اجتماعی ضرورت داشت، ارزش قایل شده‌اند. حق مالکیت فردی و استفاده‌ی تمام و کمال از آن در جهت رفاه شخصی ذیل حداقل ترتیبات قانونی ، به مثابه‌ی حکمی بی چون و چرا تلقی شده و بدین ترتیب دستاوردهای مرتبط بریافته‌های علمی و ابداعات فنی نظیر رانت‌های ارضی به

جای اطمینان بخشی به اجتماع در خدمت افراد طماع و ثروتمند قرارگرفت. به همین ترتیب ، اصول بازار آزاد افراد را به طمع برای تصرف موقعیتهای صنعتی، قطعه‌بندی انفرادی زمین، مالکیت فردی و احداث انفرادی ساختمان که اساساً عملکردهای جمعی بوده و بر فردیت واقعی مقدم هستند، ترغیب شدند. در حقیقت ، فرد نمی‌تواند وارد عرصه‌ی فرهنگی شود مگر آن که بخش قابل توجهی از فعالیتها به امور ماشینی و اجتماعی شده تقلیل یابد. تنها با ازدیاد و تکثیر عملکردهای نخاع و خودکار کردن آنها، می‌توان کارکردهای عالی‌تر مغز را نجات داد. این مفهوم، حقیقت بنیادین و اظهارنظرهای ظالمانه‌ی **ارسطو** می باشد مبنی بر این که حکومت خوب می‌بایست بر بردگی اتکا داشته باشد.

ذیل قسمی جامعه‌پذیری اسطوره‌شناختی، گذشته از اینکه جامعه‌پذیری در راستای منافع طبقه‌ی مالی حاکم یا دولت خودکامه به‌کار گرفته شده باشد یا نه ، عکس روند مذکور محقق شده است. این دولت تلاش کرد هم‌شکلی و "جامعه پذیری" را بر آموزش، فرهنگ فکری و داوری سیاسی تحمیل نماید، جائی‌که در چارچوب الگوی مشترک تمدن می‌بایست فردیت تشویق و ترغیب می‌شد. بر خلاف آموزه‌های غالب هیچ گونه اقدام خاصی غیر از فرآیندهای عام کشف و تدوین حقیقت نمی‌بایست برای ریشه‌کنی مذاهب مهجور، آموزه‌های منسوخ علمی و باورها و خصائص فردی غیرمتعارف صورت می‌گرفت، زیرا پاره‌ای مواقع جهش معناداری به‌واسطه‌ای ترکیب‌بندی غیرمنتظره‌ی میراث اجتماعی، یا باز تفسیر غیر ارتدکس باورهای گذشته به وقوع می‌پیوندد. تمایلاتی که همشکلی انسانی را ترغیب می‌نمایند به قدری عمیق و تحمیلی هستند که تنها با زمینه‌سازی بازی آزاد فردیت می‌توان از عادات سترون و کیست‌های خطرناک تمدن گذشته اجتناب کرد.

هر اجتماعی می‌باید تلاش نماید در ساختارهای خود ثبات و تعدیل، استانداردسازی و انعطاف، اجتماعی شدن و فردیت را آشتی دهد . هیچ یک از این خصائص نقطهٔ نهایی یا

هدف به شمار نمی‌آیند. بلکه مسیرهای حرکت و تحول می باشند. برنامه‌ریزی خوب، تلاش برای حفظ تمامیت محیط در وضعیت تعادل پویا می‌باشد که در آن آزادی به معنای صرف آشفتگی، و نظم به مفهوم مرگ و سکوت بی معنا نیست.

حکومتهای اشرافی گذشته بر این امر که کار هزاران سِرف [تسامحاً رعیت] ، انباشت احجام ساختمانی ، با تمامی زمینهای موردنیاز برای پشتیبانی آنها، نبایست گزافتر از هزینه‌ای باشد که صرف تربیت انسانی کاملاً روشن بین و فرهیخته می‌شود، وقوف یافتند؛ زیرا در بلندمدت سود چشمگیری از آن حاصل خواهد شد. اما به دلیل نابرابری اجتماعی و بی‌عدالتی شدید به ندرت توانستند به تربیت **افلاطون‌ها** نایل آیند. امروزه با دسترسی به ظرفیت‌های گسترده و منابع وافر جمعی فرصت اعمال ضوابط اخلاقی مذکور را نه در راستای منافع الیگارشی بلکه در راستای رفاه تک‌تک اعضای جامعه را داریم. اساس این ضوابط می باید عام، متعادل، استانداردشده و اجتماعی ، و حاصل، خاص، غیراستاندارد ، فردی و آریستوکراتیک باشد؛ تا به گروههای انکشاف یافته، افراد انکشاف‌یافته و جوامع شهری و منطقه‌ای انکشاف یافته رهنمون گردد.

۱۱: از اقتصاد پولی به اقتصاد زندگی

در اقتصاد پولی که طی پنج قرن گذشته بسط یافته است فقط یک معیار وجود داشت: سود. به نحوی که اگر سنگ پزی سود بیشتری از پختن نان داشت، سنگ پخته می‌شد حتی اگر مردم از گرسنگی تلف می‌شدند. کمیابی بازار و مازاد، عرضه و تقاضا نه در رابطه با نیازهای واقعی مردم، بلکه در ارتباط با بازار معنا داشت. خواسته‌هایی که نمی‌توانست بنابر معیارهای بازار بیان شود ارضا نشده باقی می‌ماندند، مگر آن که از طریق قسمی زندگی سازمانی که از دیگر ادوار باقی مانده بودند ارضا می‌شدند. پول نماد قدرت و قدرت ارباب انسان بود.

ذیل این اقتصاد ، نیازهایی که براساس تقاضای بازار شکل می‌گرفت به گسترش خود ادامه می‌داد، این فرایند در وهله‌ی نخست با تنوع کالاهای عرضه شده و در وهله‌ی دوم با افزایش حجم کالاهای تولید شده به‌وسیلهٔ ماشین مشخص شد. به منظور تحقق تقسیم کار هرچه تخصصی‌تر در تولید بی‌برنامه و معمولی برای بازار جهانی، افزایش نیازها اجتناب ناپذیر بود. همین طور و در همین راستا مصرف نیز می‌بایست شتاب بگیرد. فقط بدین قرار بود که تولید می‌توانست به هماهنگی دست یافته و سودها افزایش یابد یا حداقل ایمن گردد. در صورتی که تولید به بدیل‌های محصولات متعارف محدود می شد، اشباع بازار می‌توانست به کاهش فرصتها برای تحصیل سود منجر شده و هستی سیاره‌ی در حال انبساط [تمثیلی از گسترش بازار] را در معرض خطر قراردهد: ثبات در مفهوم تحصیل سود، به معنای شکست است، کسادی و رکود نیز به معنای ورشکستگی می باشد.

ذیل اقتصاد پولی، نیازهای مدنی و زندگی بخش عظیمی از جمعیت هرگز از طریق فرایندهای متعارف اقتصاد بازار برآورده نشد. پارچه (چلوار و چیت)، چاقو و ساعت، به موازات ورود آنها به مجاری تجارت بین‌المللی و به شکل متزایدی جایگزینی محصولات بومی به قیمتی که ناکارآمدی بعدی آنها را از نظر دور می‌داشت، ارزانتر می شد؛ اما دستمزدهای ناچیز در ایجاد تقاضای مؤثر برای بازار مسکن و تسهیلات اجتماعی منظم به حیات شهری که همبسته‌ی تولید ارزان بود، دسترسی بخش عمده‌ای از کارگران به این کالاها را محدود ساخت.

این حکم در مورد قرن هیجده و نوزده، با نتایجی که به تفصیل آنها را در فصول قبلی تشریح کردم صادق بود. اما نکته‌ی قابل توجه این است که در حال حاضر نیز صادق است. **بدون شک مانع اصلی بر سر راه تمرکز زدایی شهری این می باشد که واحدی مشتمل بر کارگران، بدون طبقه‌ی متوسط و گروههای ثروتمند موجود در شهرهای بزرگ، قادر**

به تأمین تسهیلات ابتدایی شهری از قبیل جاده‌ها، مجاری فاضلاب ، آتش نشانی، پلیس و مدارس نیست. امروزه تنها با باقی‌ماندن در ناحیه‌ی متروپلین، جائی که مالیات‌های اخذ شده از بخش‌های مرفه را می‌توان در محلات کارگری به کار گرفت، می باشد که کارگران می‌توانند تا حدودی تسهیلات در خور زندگی خوب را به دست آورند.

این مفهوم حقیقتی بود که به وسیله ی برنامه ریزان شهر **رادبرن ان.جی.** در تلاش برای سازماندهی حیات شهری عقلانی کشف شد و متعاقباً به‌وسیلهٔ **کلارنس اشتاین** در مطالعه‌ای که برای **اداره‌ی اسکان** صورت داد، بسط و گسترش یافت. این امر مکرراً به واسطهٔ تلاشهای **شورای کانتی لندن** در تمرکز زدایی شهری–برای مثال بی‌کانتر–با شواهد و قرائن به اثبات رسیده است.

تولید ماشینی، اقتصاد شرکتی، تقسیم تخصصی کار، تمرکز تولید بر بازار کور خریداران چه تأثیری بر تدارکات واحدهای مسکونی برجای گذاشته است؟ همین جاست که می‌توان شاهد ناکفایتی کامل اقتصاد پولی در ارضای نیازهای اجتماعی و زیست‌شناختی جامعه بود. فرصتهای سودآوری به موازات بالارفتن استانداردهای مسکن از طریق فروش یا اجاره کاهش یافته است. در اقتصاد سرمایه‌داری این بدان معناست که تولید راهی مجاری [سودآور] دیگری شده است. نتیجه این که، کمبود کمّی فضای مسکونی در کشورهای شدیداً صنعتی نظیر **لندن** از قرن شانزدهم به پدیده‌ای مزمن تبدیل شده است.

برای آن زمینهٔ ورود به معنای اعم کلمه به این بخش فر اهم شود معیارهای کیفی به شکلی عامدانه زیر ضوابط اخلاقی با احتساب دستاوردهای فنی موجود حفظ شده است. خانه‌ی مسکونی، بسیار فراتر از مزرعه به حیاط خلوت فنون مدرن مبدل شده است. سطوح دستمزد و درآمدها هیچ ارتباطی با تسهیلات مسکن مناسب ندارد. ناتوانی و شکست اقتصاد پولی در این بخش وحشتناک است، زیرا اجاره بها بزرگترین قلم از اقلام بودجه‌ی خانوار

است: این بخش از بودجه‌ی خانوار از ده تا پانزده درصد در مورد کارگران *هلند*، به بیست و پنج تا سی درصد در مورد دیگر کشورها افزایش می‌یابد. اجاره که در مجموع بیش از ۲۵ درصد از کل بودجه‌ی خانوار بالاخص در میان اقشار کم درآمد را می‌بلعد به معنای کاهش و نقصان شدید ضروریات حیاتی در دیگر بخشهای زندگی است.

ناتوانی جذب سرمایه به بخش مسکن از طریق رقابت در بازار، به تلاش گسترده‌ای جهت ترغیب مالکیت خانه در میان کارگران منجر شده است: عناصر حکومتی در لفافه‌ی تأمین امنیت، تلاش کردند ذیل جنبش مالکیت خانه،, مخاطرات اقتصادی را متوجه کارگران نمایند: مخاطراتی که بازگشت مالی آنها برای جذب سرمایه کافی به نظر نمی‌رسد. مالکیت واحد مسکونی در بودجه‌ی اندک کارگران نه تنها معیارهای زندگی‌اش را تحلیل می‌برد بلکه آزادی تحرک وی در مواقع بحرانهای مالی یا تعطیلی کارخانه‌های محلی که غالباً به از دست رفتن تمامی سرمایه‌گذاری وی ــ همچنین سقف بالای سرش ــ منجر شود را کاهش می‌دهد.

پرواضح است مالکیت مسکن جدای از این واقعیت که بنای منفرد به لحاظ فنی فرایندی بسیار مصرفانه می‌باشد، شیوه‌ی برخورد مناسب با معضل مسکن نیست. به استثنای مورد گروههای بالای درآمدی، احداث مسکن در سراسر **دنیای غرب** در تعقیب تحصیل سود فقط به تحقیر طرح منتج شده است و حاصل آن ازدحام نظام‌مند فضاهای شهری،و شلوغی واحد مسکونی بوده است. مادامی که اقتصاد مبتنی بر تحصیل سود همچنان دست بالا را حفظ نماید امیدی به تحول وجود ندارد.

تمامی این واقعیتها بدان دلالت دارند که بخش عمدهٔ فرایند احداث و تجهیزات شهری به هر ترتیب ذیل اقتصاد مبتنی بر کسب سود امکان پذیر نبوده و در این نظام فقط می‌توان با چشم‌پوشی از معیارهای مبتنی بر داده‌های علمی که خاص تمدنهای پیشرفته

هستند به مسکن مناسب دست یافت. این کشف طی قرن نوزدهم به آرامی در ذهن و قلب انسان های صاحب اندیشه جای گرفت و به مجموعه‌ای از استانداردها در قلمرو مسکن و توسعه شهری منجر شد که نمی‌توان آنها را بر حسب نفع شخصی و سودجویی کنار گذارد.

احداث مسکن، در واقع نقطهٔ کانونی در گذار از اقتصاد پولی به اقتصاد زیست فناوری است که به آرامی در سراسر جهان غرب گسترش می‌یابد و تکانه‌ی شدیدی را در دههٔ متعاقب جنگ جهانی اول به وجود آورده است. نظام صنعتی قدیم ، ناکفایتی درآمد در قیاس با معیارهای اصیل زندگی را به واسطهٔ پایین نگاه داشتن دستمزدها و چشم پوشی از معیارهای مفید زندگی برگزید. کالای مسکن، جدای از تقاضای مالک خانه و چیزی که کارگر به عنوان دستمزد به آن دست می‌یابد حتی در دوره‌های رونق نسبی برای کارگران، همچنان جایگاه گزینه ی سوم در هزینه‌هایش را حفظ کرد. *لیندز*[1] در کتاب **میدل تاون** به این نکته پی برد که کارگرانی که دارای خودروهای آخرین مدل هستند همچنان در خانه هایی فاقد حداقل تسهیلات بهداشتی زندگی می‌کنند. حتی کارگران نیز از طریق تبلیغات، شایعات فروش و رقابت از مُد پیروی می‌کنند.

در اقتصاد زیست فناوی این شرایط معکوس خواهد شد. به عوض این که دستمزدها و درآمدها تقاضای بازار را هدایت نمایند، سطح درآمد را تعیین نموده و تولید را به مجاری مفید اقتصادی هدایت خواهد نمود. [برای نیل به این مهم] ابتدا می‌بایست معیارهای زندگی را مستقر سازیم. در رابطه با مسکن، حداقل استانداردها بر مبنای حداقل هوا، نور، آب، حرارت، خلوت و غیرو تعیین، و با اتکاء بر شروط اجتماعی که سنت و بررسی‌های اخیر بر ضرورت آنها در راستای رشد کودکان و تربیت شهروندان مسئول اصرار دارند، تعدیل

---

[1] Robert Staughtin Lyds (۱۸۹۶-۱۹۸۲م.) نویسندگان کتابی با عنوان Hellen Lynd (۱۸۹۲-۱۹۷۰م.) جامعه شناس امریکائی و همسرش
(۱۹۲۹) Middletown : A Study in Contemporary American Culture (م.) .

می‌شود. در هر عصری، در هر منطقه‌ای، این معیارها می‌باید حداقل سطوح دستمزدها را تضمین نماید: صنایعی که نمی‌توانند چنین سطحی از دستمزد را تأمین نمایند می‌بایست تعطیل شوند زیرا به لحاظ اقتصادی ناکارآمد و به لحاظ اجتماعی معیوب هستند و یا در غیر این‌صورت زمام امور آنها به جامعه سپرده شود.

چنین استانداردهایی در عرصه‌ی خانه‌سازی اجتماعی هرکجا که کم و بیش مستقر شود مستلزم وقوع دو پدیده می‌باشد: افزایش درآمدها در بخش صنعت به سطح ضروری و اخذ مالیات از درآمدهای بالا توسط دولت که مستقیماً به یارانه‌ی بخش مسکن تبدیل می شود: بدین ترتیب که دولت با ارائه‌ی وام با نرخ سود کمتر، شکاف میان هزینه‌ی مسکن و توان پرداخت کارگر را با یارانه ی اجاره تعدیل، و یا به کمک های دقیقاً بلاعوض متوسل می‌شود. در طرحهای احداث مسکن دولتی که به طور گسترده در *اروپا* که طبقه‌ی آن پس از نیمه‌ی اول قرن نوزده در *انگلستان* و *بلژیک* شکل گرفت، یک یا هر دوی روشهای فوق به کار گرفته شد. آیا بدین ترتیب سرمایه‌دار راهی را برای تأمین مسکن مناسب برای فقرزدایی یا انسانهای فقیر با نرخ سودی که می‌توانست آن را ارضا نماید کشف کرد؟

در حال حاضر تولید برای فروش و انتفاع بر اقتصاد پولی سیطره دارد: مازاد اقلام مصرفی جدای از هزینه‌های حداقل برای مصارف شخصی یا خدمات عمومی به گسترش تولید ماشینی تزریق می‌شود. مصرف و خدمات در اقتصاد مبتنی بر فناوری زیستی، می‌بایست دست بالا را داشته باشد. تولید می‌بایست به طور گسترده به مجاریی هدایت شود که مازاد انرژی برای مصارف مستقیم زندگی نظیر خانه، شهر، و زیستبوم منطقه‌ای، همچنین ذخیره برای مصارف حیاتی به کار گرفته می‌شود. دستاوردهای تولید ماشینی، صرفه‌های ناشی از تولید سازمان یافته ، جا به جائی نیروی کار و مازاد حاصله از کشاورزی مدرن، همه–اگر متضمن بهره‌مندی انسانی باشند–به معنای آزادسازی انرژی در راستای خدمت به

زندگی است. در حالی که سود در اقتصاد پولی، از طریق نقش گسترش یابنده‌ی ماشین تأمین می شود، اقتصاد عصر فن‌آوری زیستی به واسطهٔ انقباض نقش ماشین و کاهش اهمیت بازار جهانی–که در حال حاضر به جهت وجود مازاد و فراوردهای خاص به عهده‌ی تعویق گذارده شده است–با اقتصادهای متوازن منطقه‌ای مشخص خواهد شد.

مصرف در اقتصاد عصر فناوری زیستی دیگر باری به هر جهت، به هر مقدار و بی هدف نیست. نظام سرمایه‌داری نیازی به تعمق در کیفیت یا غایت مصرف ندارد. در حقیقت حامیان دو آتشه‌ی سرمایه‌داری در دورهٔ صورتبندی دستگاه فکری [این نظام] حتی از تقلب در تولید دارو و مواد غذایی در بازار رقابت، در راستای تدوین معیارهای یکدست که به معنای نادیده گرفتن رقابت آزاد بود، دفاع کردند. مصرف در اقتصاد عصر فناوری زیستی، در راستای حفاظت و ترفیع زندگی و در نتیجه التزام به معیارهای کیفی جهت گیری خواهد نمود. واژه‌ی زندگی بی‌هیچ ابهامی به معنای تولد و رشد کودکان، حمایت از بهداشت و رفاه انسانی، پرورش شخصیت انسانی، و بسط محیط شهری و طبیعی به عنوان صحنه‌ی تمامی این فعالیتهاست. در اینجا اهداف والایی بر مصرف مترتب است که در آموزه‌های تجریدی نیازهای فزاینده، ذیل ابداعات جدید و دستگاههای فزاینده‌ی تولیدی غیرقابل تصور می‌نماید.

اقتصاد عصر زیست فناوری در مقابله با ازدیاد توأم با اسراب تجهیزات ماشینی، بهره‌وری بی‌هدف، گسترش بی‌برنامه‌ی تولید ذیل اصول موفقیت مالی، اهداف عقلانی را مستقر می‌سازد. این اهداف به معنای بهترین محیط ممکن برای رشد و تربیت انسانی، تفوق مصرف‌کننده و فعالیتهای خلاق بر فرایندهای ابزاری، نفی "موفقیتهای" مجسم در تسهیلات مخرب جنگی و افزایش بدهی‌ها که بر سیطره اقتصاد پولی متکی، است می‌باشد. بهنجار کردن مصرف، استقرار معیاری است که هیچ طبقه‌ی منفردی، جدای از هزینه‌هایش،

[امروزه] از آن تبعیت نمی کند. این معیار را نمی‌توان بر حسب مقادیر کمی ، نظیر پیشنهاد *بلامی*[1] که مبلغ پنج هزار دلار در سال بود، وضع کرد زیرا این معیار مستلزم بهره‌گیری از تسهیلات پیچده‌ای شهری است که تملک فردی آن، حتی خاریج از توان افراد ثروتمند قراردارد. بدی ترتیب بیان پولی استانداردهای بالای زندگی به شکل مناسب امکانپذیر نمی‌باشد و این معنا بسیار دور از دسترسش ساز و کار بازار قراردارد. استانداردهای حیاتی را می‌بایست بر حسب آسایش، بهداشت، فعالیت زیست شناختی ، شادی خواری زیباشناختی و فرصتهای اجتماعی بیان نمود بدین ترتیب تولید ماشینی و تمامی فرایندهای جنبی و انحرافی که در خدمت چنین نظام تولیدی قراردارند در چارچوب پیشرفتهای زیست محیطی و کالایی صرفاً نقشی فرعی بر عهده خواهند داشت .

مسکن، مدرسه و شهر در استقرار معیارهای حیاتی غایت مشخص و کاملاً فراگیر تولید کشاورزی و صنعتی محسوب می‌شوند. هدف، تولید کالای بیشتر برای فروش بیشتر نیست بلکه تمهید فرصتهای زیاد برای زندگی است: بدین ترتیب فقط افزایش کالاها به قرار فوق [در راستای تمهید فرصتهای مضاعف برای زندگی] ابزاری برای "بهترین زندگی ممکن" به شمار می‌روند. تحت چنین نظام اقتصادی، انتخاب‌های اجتماعی بسیار مهمتر از انتخابهای فردی قلمداد شده و بخش وسیعی از فعالیتهای مربوط به زندگی شهروندان از قید و بند تحصیل سود خلاصی می یابد.

مادامی که چنین معیارهائی استقرار نیافته باشند تولید برنامه ریزی شده رویایی بیش نیست، و در نتیجه تمامی زمینه‌چینی‌های رایج ، با همهٔ تدابیر مبتکرانه‌ی فنی، نمی‌تواند جامعه را مگر به شکلی ناچیز از دستاوردهای احتمالی خود منتفع سازد. خوشبختانه تمدن

---

۱ Edward Bellamy (۱۸۵۰-۱۸۹۸م.) نویسنده ی امریکائی. (م.)

ما در کل بلحاظ فنی در نقطه‌ای قراردارد که می‌تواند زمینه‌های تربیت و پرورش مطلوب را که تاکنون در اختیار طبقه‌ی اشراف قرارداشت، برای تمامی آحاد جمعیت فراهم آورد.

مفهوم فوق تحولی است که به کندی پس از ربع سوم قرن نوزدهم در تمدن ما شکل می‌گیرد. افزایش فعالیتهای مبتنی بر جمع گرایی، رونق احداث مسکن از سوی شهرداری‌ها و دولت‌ها، گسترش انجمن‌های تعاونی مصرف کنندگان و تولیدکنندگان، امحاء آلونک‌ها و احداث انواع برتر محلات مسکونی برای کارگران، همگی نشانه‌های سمت گیری زیست فناوری هستند. این تحول به قدری عمیق و فراگیر است که در جوامع مبتنی بر تحصیل سود برابر نهاد آن به اوج خود رسیده است. برای مثال، می‌توان بر این باور بود که در بودجه شهر بزرگی چون *نیویورک*، مبالغ بسیار بیشتری از نظافت معابر و حمل و نقل، صرف آموزش می‌شود؛ این معنا را می‌توان در **انگلستان**، جائی که بر خرابه‌های مناطق آلونک‌نشین سکونتگاههای جدیدی استقرار یافته‌اند نیز شاهد بود که بامهای سفالی آن در میان درختان و چمن زارها جای گرفته است. آدمی می‌تواند شاهد مدعی را در مقیاس کلان در *آلمان* در نیم دهۀ پس از ۱۹۲۵ میلادی، پیش از آن که انگیزه‌های زیانبار ایدئولوژی *نازیسم* فراگیر شود، در آغوش کشد؛ همچنین می‌توان در تمامی بخشهای زندگی سایه روشن فرهنگ جدید انسانی را ، مفهوم تمام و کمال از حیات مطلوب که *آلمان* قبل از تسلط *نازیسم* آن را در نوک پیکان تمدن مدرن نشاند، شاهد بود.

در حالی که اقتصاد سودگرا نقش ماشین را گسترش داد، اقتصاد زیست‌فناوری نقش خدمات حرفه‌ای را بسط می‌دهد که در آن سهم عمده‌ای از درآمد و انرژی آزاد صرف پشتیبانی از هنرمندان ، علما، معماران و فن سالاران، معلمان و پزشکان، خوانندگان، موسیقی دانان، و هنرپیشه‌ها می‌شود. این جا به جایی در طی نسل گذشته به سرعت پیش رفته است به نحوی که می‌توان آنرا با اعداد و ارقام مدلل ساخت. اما اهمیت این معنا چندان که شاید

و باید درک نشده زیرا در غیر این‌صورت علائق و تمایلات می‌بایست از هنرها و مهارتهای تبعی ماشینی به هنرهای بی واسطهٔ زندگی منتقل می شد؛ که به همراه آن امکان علی حده‌ای و در حقیقت ضرورت دیگری ظهور می‌یافت؛ که به معنای بازسازی کامل شهرها نه صرفاً به خاطر دستیابی به شرایط بهتر زندگی بلکه خلق هدفمندتر و بهره‌برداری هرچه بیشتر از میراث اجتماعی بود: زندگی‌ای که آدمی بطور اتفاقی جرقه و بارقه‌ای از آن را در *اورشلیم، آتن، فلورانس* یا *کنکورد* تجربه کرده است.

۱۲: احداث مسکن به‌وسیلهٔ جامعه

هم چنان که پیشتر خاطرنشان کردیم، واحد مسکونی کانون اقتصاد زیست‌فناوری است. در حدود نود درصد ساختمانها در تمامی جوامع شهری به مسکن اختصاص دارند؛ بنابراین امروزه از منظر عمل گرایی، بصیرت کافی به وظیفهٔ احداث مسکن امر اساسی در توسعهٔ شهرهاست. تأمین و تدارک اجتماعی مسکن، در واحدهای همسایگی منسجم، بنیان اقتصادی شهر زیست فناوری می‌باشد.

امروزه، حتی زیباترین بخشهای مسکونی قرن نوزدهم، عمدتاً کهنه محسوب می‌شوند. این واحدهای مسکونی بر حسب شیوه‌ای منسوخ و محدود از زندگی شکل گرفته‌اند و تعداد اندکی از آنها حتی با نوسازی بنیادی نیز به سختی می‌توانند تقاضاهای جدید را برآورده سازند. این واحدها برخی مواقع به عنوان پناهگاه صرف مفید فایده هستند اما به عنوان چارچوبی برای زندگی ناکارآمد می‌نمایند. تمامی نیازهای جدید ما–آرزوی ما برای اجتناب از کارهای پست غیرضرور، مراقبت‌های بسیار جدی و کارآمد از کودکان، به رسمیت شناختن سرگرمی و بازی به عنوان بخش انکارناپذیر زندگی از دوران کودکی تا اخر عمر، نیاز به آرامش و خلوت–موجد تقاضا برای قسم متفاوتی از مسکن و فرم شهری

می‌باشند. ما به شیوه‌های مختلف، آستانه‌های عصر جدید را درنوردیده‌ایم، اما واحد مسکونی همچنان عقب مانده و چسبیده به رویاهایی است که دیگر ارضاء نمی‌شود و با نمایشی بیمارگون از سلایق مهجور تلاش می‌کند به شرایطی که دیگر وجود ندارد دست یابد و از بهره‌برداری از شرایط موجود و نوید دستاوردهای انسانی عاجر می‌باشد. حتی بخش عمدهٔ مسکن جدید که به‌وسیلهٔ ارگانهای عمومی و بخش خصوصی ساخته می شوند صرفاً نشان دهنده‌ی نوعی تجددگرایی تزئینی مبتنی بر صُوری مهجور است. رهیافت جدید مسکن به واسطه ی این واقعیت که دیگر واحد مسکونی مطلوب براساس فاکتور یگانه-طراحی خوب، پیشرفت استثنایی در طراحی فنی و نظام شدیداً اجتماعی در بهره‌برداری از زمین-پیگیری نمی‌شود، متمایز می‌گردد. زیرا در واقع مسکن انطباق بسیار بغرنج با مجموعه‌ای از نیازمندی‌هاست. بنابراین غیرمحتمل می‌نماید که راه حلی ساده با اتکاء بر مفاهیم مکانیکی قادر باشد تمامی شرایط ضروری را برآورده سازد. آن چه که در طراحی واحد مسکونی اهمیت دارد ملاحظه‌ی الزامات جغرافیائی، اقتصادی، اجتماعی، فنی و فردی در طرحی یگانه است. دستاوردهای فنی قرن بیستم نمی‌تواند با اقتصاد بازار آزاد و سلایق قرن نوزدهمی جور درآید. اصلاحات و پیشرفتهای به دست آمده می‌بایست تماماً در یک راستا هماهنگ شوند بدین ترتیب چشمگیرترین دستاوردها تا لحظه‌ای که هماهنگ نشوند، پیشرفت محسوب نخواهند شد، تصور خانه‌ای پیش‌ساخته که در خلاء اجتماعی و زیست محیطی طراحی شده است چیزی خام، زیان آور و فاقد کفایت می‌باشد.

مسکن مدرن چیست، خانه‌ی مدرن عمدتاً نهادی زیست شناختی است؛ و ساختاری تخصصی دارد که به تولید مثل، تغذیه و پرورش اختصاص یافته است. اگر این تعریف را اندکی بسط دهیم می‌توان گفت خانه مسکونی ساختمانی است که برای آماده‌سازی و صرف غذا به شکلی سهل و آسان، تمهید بهداشت و نظافت، استراحت و خواب به دور از تشویش

جهان خارج، برقراری رابطه‌ی جنسی در خلوت و با حداقل آشفتگی در تمام طول سال و مراقبت از کودکان تحت شرایط مطلوبی از همراهی و نظارت برپا می‌شود.

لازم به ذکر نیست که هیچ یک از این فعالیتها به خانه محدود نمی‌شود. با این حال خانه با تسهیلات خاص خود به شکلی ویژه برای اجرای تمامی فعالیتهای فوق با همیاری ضروری دیگر اعضای خانوار انطباق داده می‌شود. اگر به این نیازمندی های اولیه‌ی جسمی، تدارک فضا برای تعامل اجتماعی، بازی و مطالعه اضافه شود، تعریف مسکن مدرن کامل می‌شود. برخی از کارکردهای معین که منشاء خانوادگی دارند نیازمند فضای کافی یا تسهیلات خاص هستند؛ این کارکردها بیش از آن چه امروز شاهد آن هستیم نظیر تولد بچه، بیماریهای مسری، مراسم ازدواج و تدفین که نیازمند ابنیه‌ی اجتماعی هستند باید از کارکردهای خانه کنار گذارده شوند.

آن چه باقی می‌ماند دیگر غیرقابل فروکاستن است. بارجعت تفریح به خانه از طریق گرامانون، رادیو و سینما یا سیستم در حال ظهور تلویزیون ـــ خانه‌ی مدرن چیزی را که بسیاری از بخشهای صنایع متکی بر کار خانگی از دست داده بود مجدداً به دست آورده است. مضافاً رادیو و تلفن، خانه را به مرکز ارتباطی نظیر بازار قدیمی مبدل ساخته است. بدین ترتیب اگر برخی از کارکردهای خانه ناپدید شده‌اند در عوض برخی کارکردهای جدید به آن اضافه شده‌اند؛ در عین حال تمرکز فزاینده بر کارکردهای زیست شناختی در مجموع اهمیت این نهاد را در ارتباط با دیگر فعالیتهای رقیب افزایش داده است.

گمان می رود به موازات جایگزینی بیکاری با فراغت و تفریح متوازن در آینده، زمان بیشتری در خانواده‌ی تک هسته‌ای در قیاس با خانواده‌ی گسترده در خانه صرف شود. امروزه بسیار بیش از گذشته طراحی هوشمندانه‌ی محیط خانگی دارای اهمیتی تعیین کننده

می باشد: این طراحی جدید مستلزم داوری بسیار حساس و متوازن در تمییز نیازهای اولیه‌ی و تبعی است.

در حال حاضر برای تأمین عملکردهای زیست شناختی واحد مسکونی می‌بایست الزامات متعارف را بی‌امان کاهش دهیم. می‌بایست نه تنها تمنای مهجور "تزئین" و اسراف فاحش ، بلکه تمنای مدرن تجملی به وسایل متنابه مکانیکی را رها کنیم. همان‌طوری که هنری *رایت* برای اولین بار آشکارا اعلام نمود پی، بام و دیوارهای ساده از مدتها قبل دیگر واقعیت ساختاری خانه‌ی مدرن را تشکیل نمی‌دهند. بخش عمدهٔ چیزهایی که قبل از ۱۷۵۰م. به ساختمان اضافه شد از طریق تزئینات بود. پس از این دوره یکسری تسهیلات مکانیکی از قبیل گرمخانه، آب لوله‌کشی، حمام، اجاق آشپزی و چراغ گازی، مستراح، یخدان و سیستم حرارت مرکزی، چراغ برقی، اجاقهای برقی و گازی، سیستم های خودکار حرارتی سردخانه، آنتن رادیو، پارکینگ خودرو، و در نهایت پیشنهاد اولیه‌ی *پالادیو*[۱] در مورد تهویه‌ی هوا به پدیده‌ی مکانیکی پرهزینه مبدل شده است.

این تسهیلات و ابزارهای مکانیکی ماهیت خانه را به دو طریق دگرگون ساخته‌اند: انزوای خودکفای خانه را در هم شکسته و آن را به واسطهٔ راهها، لوله‌های آب، لوله‌های فاضلاب و گاز، سیم‌های برق، خطوط تلفن به دیگر بخشها متصل ساخته‌اند. خانه به شکل عنصری از واحد گروهی و جمعی درآمده و کارآیی آن به عنوان سلول منفرد اینک به کارآیی و اقتصاد کل مشروط شده است. بدین ترتیب خانه‌های کاملاً مجهز، بدون طرح‌های شهری کاملاً متناسب، فقط می‌توانند به بخش کوچکی از مواعید مکانیکی خود دست یابند.

از طرف دیگر این اصلاحات و ملحقات هزینه‌ی تمام شدهٔ خانه را افزایش داده است؛ در حالی که اسکلت ساختمان در گذشته نود درصد کل هزینه را شامل می‌شد، امروزه این

---

۱. Andrea Palladio(۱۵۰۸-۱۵۸۰م.) معمار ایتالیایی. (م.)

رقم به بیست درصد بالغ می‌شود، و حتی هزینه کل واحد مسکونی کاملاً مجهز به تمامی تجهیزات مکانیکی و تسهیلات خدماتی نشان‌دهنده چهل و پنج تا شصت و پنج درصد کل هزینه‌ی واحد مسکونی است. کاهش دو درصدی نرخ بهره، صرفه‌جویی بسیار تعیین‌کننده‌ای را در مقایسه با دستاوردهای ناخن خشک فناوری یا صرفه‌جوئی‌های ناشی از بکارگیری قطعات از پیش ساخته در هزینه‌ی تمام شدهٔ ساختمان به ارمغان خواهد آورد.

اگر بودجه خانوار را ثابت فرض نمائیم، بدین ترتیب تمامی گروهها درآمدی سهم بیشتری از درآمد خود را در سال ۱۹۴۰م. در قیاس با ۱۷۴۰م. صرف مسکن نموده‌اند، یا به عبارتی دیگر اگر نسبت هزینه‌ها را میان مسکن، پوشاک، غذا، و دیگر اقلام زندگی ثابت فرض نمائیم بنابراین کل درآمد خانوار می‌بایست به مقدار قابل توجهی برای خنثی کردن افزایش هزینه‌ها افزایش یابد. بدیل افزایش درآمد ، نقصان در تسهیلات، یعنی فقدان فضا و تجهیزات می باشد: جوامع معاصر تا حال حاضر برای بخش عمدهٔ جمعیت، با نوعی ناکارآمدی تسهیلات کنار آمده‌اند.

هنوز اصلاحات و پیشرفتهای مکانیکی زیادی در راه است و روی هم رفته، تجهیزات داخلی واحد مسکونی تاکنون به صورت علمی سازماندهی نشده است. هماهنگی تمامی تسهیلات مکانیکی در یک محور که توسط *وزیر مختار فولر*[۱] پیشنهاد شد اینک به‌وسیلهٔ کارخانه‌های تولیدکننده‌ی واحدهای پیش ساخته در *امریکا* اقتباس شده است؛ شکی نیست که این روند گسترش خواهد یافت که این نیز به معنی پیشرفت اقتصادی مضافاً کارآمدی تجهیزات مکانیکی است، گرچه می‌بایست تمامی دستاوردها را غنیمت شمرد با این حال خردگرایی نمی‌تواند معضل افزایش هزینه ناشی از خدمات و تسهیلات را رفع رجوع نماید؛ مضافاً این مسئله را نمی‌توان از طریق کاهش هزینه‌ی دیوارها، بام‌ها و کف‌های

---

۱ . Buckminster Fuller

پیش‌ساخته حل کرد هر چند هریک از این ها به نوبه‌ی خود اصلاحات تعیین‌کننده‌ای به شمار می‌رود. دلیل این امر بسیار ساده می‌باشد زیرا در حال حاضر، دیوارهای خارجی خانه کوچکترین بخش از هزینه‌ی تمام شدۀ واحد مسکونی را به خود اختصاص می‌دهد، بدین ترتیب تأثیر کاهش هزینه دیوار به شکل تعیین کننده بدون کاهش هزینه‌ی زمین، تجهیزات ، اصلاحات ، هزینه‌ها تأمین مالی و خود ساختمان، بسیار ناچیز خواهد بود. توجیه استفاده از قطعات پیش‌ساخته مطلوبیت آنها در مقایسه با دیوارهای حجیم بنایی است. واحدهای پیش‌ساخته از ویژگی‌های خاصی در زمینۀ گسترش ، نوسازی و تعدیل برخوردارند که قدیمی‌ترین اشکال ساختمانی فاقد آن هستند.

بخش عمدۀ دستاوردهای مکانیکی در روند معاصر سازی واحد مسکونی طی قرن گذشته ناقص باقی مانده‌اند. از این رو آن چه که در زمینه آسایش داخلی ساختمان- اتاق‌های گرم در زمستان، آب لوله‌کشی، کاهش تقاضا در زمینۀ خدمات خانگی-حاصل آمده است از طریق قربانی کردن وسعت خانه هرز رفته است. هر راه حلی در زمینۀ معضل مسکن که از مواجهه با این واقعیت‌ها اجتناب نماید همچنان که پیشتر به تفصیل توضیح داده‌ام فریبنده می باشد. خانه‌ی معاصر نمی تواند خانه‌ای ارزان قیمت باشد، تشبیه صرفه‌جوئی‌های احداث خانه به تولید خودرو به واسطۀ تولید انبوه بی‌نهایت گمراه کننده است. مضافاً ساخت کاراوان‌های مسکونی که اخیراً در *ایالات متحده* متداول شده است تمام و کمال این معنا را اثبات کرده است. ساختن خانه‌ای کوچک که هماهنگی روان‌شناختی زندگی قربانی اقتصاد فضا نشود راه حلی دروغین است. اقتصادی کردن احداث خانه با حذف سردابه با علم به این که انبار چه در زیرزمین یا در طبقات با هزینه‌ای یکسان عنصری ضروری برای زندگی خانوادگی است، راه حل دروغین است زیرا ذخیره و پس انداز در تمامی فرایندهای اقتصادی دارای نقش اساسی است. برای کاستن از هزینه، زیر

ساخت و ساز بردن بخش عمده‌ای از زمین نیز راه حلی مناسب نیست زیرا هزینه‌ی آن زیاد و مضافاً باعث حذف فضای باز و نور آفتاب می شود. تأمین تمامی تسهیلات مکانیکی زندگی مدرن و عجز از تأمین فضای قابل استفاده با کیفیت مطلوب، درست به مثابه دیوارهای لخت و خالی قرن نوزدهمی، و عدم تجهیز آن با دستاوردهای مکانیکی نیز دروغی بیش نیست : خانه‌ای که به این شکل احداث می‌شود ارزان خواهد بود. اما نیازهای زندگی شهری معاصر را برآوده نخواهد ساخت.

در نهایت پیشنهاد *فولر* و دیگران در توسل به نوع بسیار متحرک واحد مسکونی در حل معظلات مسکن نیز راه حل فریبنده‌ای است. فرض پیشنهاد فوق این است که می‌توان از هزینه‌های اجتماعی نظیر مدارس، خدمات، بیمارستان، کتابخانه، حکومت و جاده‌ها به شکل دائمی با اجتناب از ورود به نواحی که این خدمات عرضه می شود شانه خالی کرد، یا به هنگام درخواست سهم نگهداری این تسهیلات جابه جا شد. بازگشت به زندگی کولی‌وار و حرکت از نقطه‌ای به نقطه دیگر برای تفریح، با خانه‌ی متحرک یا کاراوان، می‌تواند برای آنهایی که اشتیاق به زندگی در خانه‌ی قایقی، یعنی بدیل آبی خانه‌ی متحرک دارند، دلچسب باشد. اما چنین خانه‌ای رابطه‌ی انگلی با نزدیکترین جوامع همسایه داشته یا می‌بایست فاقد ضمائم فرهنگی و اجتماعی ضروری باشد که بدون آنها آدمی به سطح یک قایقران نزول می‌کند: پیشنهادی که به تعبیر احمقانه براین باور اتکا دارد که "ساختمان خودکفا" قادر به تأمین زندگی "خودکفا" است. این قضاوت حتی در مورد بهداشت نیز صدق نمی‌کند.

راه حل فوق نیز نوعی تخطی مضاعف به شمار می‌آید زیرا تلاش می کند خانه را غیراجتماعی کرده و تمامی موارد زندگی مبتنی بر همکاری و تعاون را نابود سازد، این در حالی است که عمیق‌ترین نیاز زندگی معاصر انسجام مجدد ارگان‌های همیاری با تشکیل واحدهای جدید اجتماعی است. مخلص کلام این که طفره از زندگی اجتماعی با اتکاء بر

ماشین که بر کاراوان و اردوگاهها مبتنی است یکی از مضحک‌ترین اختلاط‌های ایدئولوژیک می‌باشد که دنیای مدرن، مملو از آن یعنی فرزندان روان رنجور، رمانتیسیسم و مکانیسیسم می‌باشد: بدین ترتیب معضل مسکن با تقلیل آن به سرپناه و خداحافظی از مناسبات اجتماعی که تنها از طریق همکاری نزدیک و اسکان دائم نضج می‌یابد رفع و رجوع می‌شود.

دلیل عقب ماندگی فرم مسکن در سرتاسر دنیای متمدن این است که هیچ گونه تحول بنیادی مگر از طریق باز توزیع درآمد اجتماعی امکان پذیر نیست. آلونک تبلور فقر فیزیکی است. تخریب آلونک می‌بایست با امحای فقر همراه باشد در غیر این صورت هیچ نیست. همین طور، احداث خانه‌های مناسب با پرورش انسانی، به تولید و توزیعی بستگی دارد که به طور مستقیم تابع استانداردهای زیست فناوری در عرصه‌ی مصرف باشد و در دسترس همگان قرارگیرد. هرگونه تلاشی برای تأمین مسکن مناسب می باید این معضل محوری اقتصاد را مورد هجوم قراردهد.

بنابراین احداث مسکن اجتماعی مستلزم جنبش‌های فعال اتحادیه‌ای و تعاونی است که در وهله نخست دستمزدها را افزایش داده و مدعی سهم بیشتری از محصول کل گردد و به تقاضای و درخواست‌های سیاسی کارآمد برای احداث مسکن با کمک‌های دولتی منجر شود : در وهله‌ی دوم این جنبش‌ها می‌بایست سازماندهی و مدیریت احداث واحدهایی را مد نظر قراردهد که بر تفسیر و محوریت نیاز مصرف‌کننده متکی باشد و به عنوان واسطه‌ای میان ارگان‌های رسمی، مؤسسات خدمات حرفه‌ای و ساکنان آتی عمل نماید: و رد پاره‌ای موارد می‌بایست خود این جنبش ها نظیر **فرانکفورت** قبل از تسلط **نازیسم** رأساً وارد عمل شوند. خدمات آموزشی نهادهای مذکور کم‌اهمیت‌تر از عملکرد سیاسی آنها نیست.

۱۳: مدرسه به عنوان هسته‌ی اجتماعی

با معناترین واقعیت دربارهٔ زندگی جمعی معاصر، همه شمولی ماشین از طریق ابزارهای مکانیکی برای تکثیر، ضبط و انتقال علائم و نمادها نیست: بلکه این نکته از اهمیت شایان توجهی برخوردار است که مواریث پس از انتقال به شکل متزایدی بی معنا و بی حاصل می شوند مگر آن که با وقوف مجدد بر زندگی هدفمند جمعی، همراهی شوند. زیرا یک شهر، در ایفای نقش خود، عرصه‌ای برای تعامل "قدرتهای دنیوی و معنوی" است، همچنانکه *اگوست کنت* گفته است، شهر محیط اجتماعی متمرکزی است که مدیران و انسانهای پرشور و شوق، همچون گرته‌برداران و مبدعین می‌توانند در قلمروی مشترک نسبت به یکدیگر واکنش نشان دهند. جامعه‌ای که نتواند ساختارهای لازم برای زندگی مشترک را طراحی و احداث نماید همواره زیربار باقی مانده و با نقاط ضعف دست و پا خواهد زد: در این جامعه، ساختمانهایش سینه به سینه‌ی آسمان می‌سایند اما ظرفیت اجتماعی اش براساس دستاوردهای کارآمد، حقیرتر از یک شهرک روستایی است.

کلیسا هسته‌ی اصلی شهر *قرون وسطایی* بود و تمامی نهادهای همجوار در سلطه‌ی آن قرارداشتند: آدمی در هیچ نقطه‌ای از زندگی روزمره نمی‌توانست اهداف کلیسا را فراموش کند یا از خدماتش دوری گزیند. در شهر دورهٔ *باروک*، کاخ هسته‌ای مشابه کلیسای *قرون وسطا* بود، تئاتر و تالار موسیقی و گالری هنر بخشی از چشم‌انداز آن به شمار می‌رفتند؛ و میدان خرید و فروش، و میدان مشق تابعی از سبک و سیاق حیات کاخ بودند: صنعت نیز به منظور برخورداری از مزایا، همچنین حمایت و پشت‌گرمی به کاخ وابسته بودند. در اقتصاد *پارینه‌فنی*، کارخانه همان نقش کاخ رابر عهده می‌گیرد؛ حال آن که در متروپلیس ، بازار در تمامی اشکالش از نوار مغازه‌ها در حاشیه شریان‌های حمل و نقل تا بانکها و بورس اوراق بهادار و دفاتر حق العمل کاری، نقش تعیین کننده‌ای را در طراحی شهر یا نبود طرح

بازی می‌کند و تمامی خصائص جدید در الگویی نو با تنش‌های متفاوت، تأملات متفاوت در تمامی نهادهای شهر مجدداً متبلور می شوند.

خصائص جدید اقتصاد زیست فناوری چیست؟ مشاهده‌ی این خصائص چندان دشوار نیست: خانه و مدرسه، به همراه تمامی عملکردهای اجتماعی تخصصی‌شان، هسته‌ی اصلی جامعه‌ی جدید را شکل می‌دهند. همان‌طور که منطقه‌ی جدید، شهر به مفهوم دقیق می‌باشد–حکمی که صرفاً یک استعاره نیست–می‌توانیم در منطقه‌ای کاملاً سازمان یافته نهادهای متناظر آن را مشاهده کنیم که دیگر نه در خدمت یک طبقه یا اقلیت، بلکه به مثابه ارگانهای تمام عیار یک جامعه عمل می‌نمایند.

در شهرهای قدیمی، حتی محلات داخل شهر که برروی روستاهای قدیمی شکل می‌گرفتند فاقد هویت فیزیکی بودند. این بخشها علی الظاهر و فقط نام خود را از ناحیه‌ی شهری که با آن ادغام شده بودند، جدا می‌کردند. در حقیقت حومه‌های شهری، حیات و هستی خود را با علائم مشهود وحدت و جدائی آغاز کردند؛ اما به استثنای حومه‌های دوردست و خوش شانس، درو اقع مابقی به واسطهٔ گسترش شهر بلعیده می شدند. در شهرهای جدید، هر واحد همسایگی دارای حدود مشخصی است. اندازهٔ این واحدها بر مبنای دسترسی آسان کودکان از دورترین واحد مسکونی به مدرسه و زمین بازی که بیشترین فعالیتها در آنجا متمرکز است، تعیین می‌شود. الگوی طراحی این واحدها نیز براساس ضرورت انفکاک مدارس و منازل از سروصدای آمد و شد و مخاطرات آن ناشی می‌گیرد. بنابراین شریان‌های اصلی آمد و شد از میان واحدهای همسایگی عبور داده نمی‌شوند. این شریان‌ها می‌توانند در مرز واحدهای همسایگی به جهت ایمنی و رفاه به واسطهٔ بیشه راهها از این واحدهای فضایی منفک شوند: جدای از این که صافی‌های آمد و شد در واحدهای همسایگی می بایست در این راستا [انفکاک فضایی آمد و شد شریانی از

واحدهای همسایگی] عمل نمایند، ضرب‌آهنگ حرکت می‌بایست با رعایت پیاده‌ها تنظیم شود. امروزه حتی روستاهای دورافتاده نیز از عنصر ایمنی و فراغت از این دلواپسی مصون نیستند.

در عین حالی که مدرسه به نهاد عمومی و نماد عمدهٔ فرایند آموزش مبدل شده است، ابزارهای آموزش مدرن همواره به خود زندگی متصل باقی مانده‌اند. هیچ بنایی به تنهایی نمی‌تواند تمامی این ابزارها را در خود گرد آورد و این اندیشه که با احداث ساختمان‌های بزرگ با گنجایش ۱۵۰۰ تا ۳۰۰۰ دانش‌آموز و توسعهٔ مقیاس واحدهای همسایگی به نحوی که قادر باشند دانش‌آموزان لازم برای این نهاد را تدارک کنند میتوان به عنوان تحریفی خاص نظام مگالوپلتین کنار گذارد. واحد همسایگی می‌باید در حوزه‌ی فهم علاقه‌ی یک نوجوان سامان گیرد، به نحوی که زندگی روزانه، وحدت و معنای واحد اجتماعی بزرگتر را در نزد وی تداعی کند؛ همین طور می‌باید تلاش کرد صنایع سبکی را که مستقیماً در خدمت این واحد فضایی هستند در طراحی آن دخالت داد. واحد همسایگی می بایست واجد ناحیه‌ای فشرده و به قاعده‌ی صنعتی نه تنها شامل پارکینگ، پمپ بنزین، بلکه لباسشویی و نانوایی نیز باشد حتی این ناحیه می‌تواند دارای کارگاههای کوچک برقی نظیر نجاری و تولید پوشاک باشد، مثالها و نمونه‌هایی از فرایندهای مختلف صنعتی که کودک نه تنها می‌بایست در مدرسه با آنها آشنا شود بلکه به مثابه تجربه‌ی آموزشی در آنها مشارکت نمایند. بی شک مشاهده‌ی بی‌واسطه ی تمامی انواع پیشه‌ها در کارگاههای **آتن**، دقت بصری و فهم هوشمندانه‌ی فرایندهای هستی که لازمه ی پرورش اذهان توانا می‌باشد را برای *افلاطون* و همشهریانش، که از سه هزار نفر تجاوز نمی‌کرد، فراهم ساخت. در صورتی که واحد همسایگی، زمینهٔ استقرار انواع دیگری از فعالیتها–نظیر مهدکودک و یا کارگاه نقاشی– را فراهم آورد، ارزش آموزشی لوازم و تجهیزات مستقر در آن شدیداً افزایش خواهد یافت.

آموزش طبقاتی اعصار گذشته، همچنین آموزش‌های حرفه‌ای کوته بینانه‌ی نظام‌های گذشته ، هردو با مفهوم زیست فناوری آموزش که بر بسط، پالایش و انسجام تجربه‌ی انسانی در وجوه متکثر آن متکی است در تناقض هستند. پرورش وتربیت بواسطهٔ کشفیات حسی و بصری محیط پیرامون ، تعمیق پالایش مشترک و جمعی احساسات در فعالیت های گروهی ورزشی، در تئاتر، جائی که ناظر و بازیگر نقش‌های خود را مبادله می‌کنند، همچنین در جشنهای اجتماعی و آئین‌های مذهبی و بالاتر از همهٔ اینها در روابط دوستانه، عشق، آمیزش جنسی. که مشغله‌های اصلی زندگی بشمار می‌آیند. و مابقی امور چیزی جز زمینه سازی و شالوده‌ی تجارب آموزشی نیست. روند کنشگرانه و عملکر با قاعده‌ی کارگاه، کارخانه، مزرعه و اداره، یاور عمدهٔ نظام آموزشی بشمار می‌آیند: و بسیار فراتر از آموزش صرف در جهت تمهیدات لازم برای تقبل مسئولیت‌های اقتصادی، بلوغ دانش‌آموزان، برای انتظام صنایع نیز دارای اهمیت می باشد. سؤال واقعی در هر مرحلهٔ[از زندگی] این نیست که آدمی به چه کاری مشغول است بلکه این است که آدمی درصدد برآوردن چه آمالی است؟ مناسبات و روابط اقتصادی روزمره هنگامی بامعنا می‌شوند که به قاعده‌مند ساختن هرچه مطلوبتر زندگی کمک نمایند؛ بدین ترتیب با گذار از نظام تخصص‌گرایی به اقتصاد متوازن شخصی و صنعتی می‌بایست تلاش بیشتری را در جهت بسط شخصیت منعطف و چند وجهی آماتورها، در قیاس با توانائی‌های حرفه‌ای متخصصین به عمل آوریم.

در *آمریکا*، بخشی به واسطهٔ به لرزه درآمدن نظام کاستی و بخشی به جهت پذیرش چالش نواحی مرزی، توانستیم به نوعی آموزش سرزنده، قبل از هجوم کامل ماشین دست یابیم: ما در حال حاضر می‌بایست آن را در جهانی که هم به ماشین و هم به انتظام عالی علوم نیازمند است، باز یابیم. اما انسجام جدید، صرفاً با کمک رویه‌های نهادی تخصصی قابل حصول نمی‌تواند باشد. بهترین مدارس در پاره‌ای از مقدمات ، حتی از فقیرترین

شهرها، فقیر باقی می‌مانند. شهر مجدداً همچون گذشته ذیل نظام اقتصاد زیست‌فناوری به ابزار اصلی آموزش یعنی مدرسه‌ی جامع برای نوجوانان و دانشگاه برای بزرگسالان مبدل می شود، در حالی که کارخانه، تالار شهر، کمیته‌ی سیاسی و انجمنهای علمی، به مثابه گذشته به ضمائم مدرسه تبدیل می شوند. تحت چنین شرایطی دستاوردهای بسیار با اهمیت، غیرقابل اجتناب خواهد شد و آن اینکه فرایندها و فعالیتهای مدرسه در مجموع در جهت تمهید قالبی برای فرایندهای اجتماعی تمایل پیدا خواهند نمود.

آموزش جوانان، مشغله‌ی اصلی تمامی جوامع می باشد؛ و مدرسه یکی از نخستین نهادهای انکشاف یافته در شهر است. با این حال در فرهنگهای متقدم، الگوی ثابت و امکانات محدود بزرگسالی پدیده‌ای موجود تلقی می‌شد و فرایند آموزش اساساً ، فرایند تزریق زندگی به قالبهای از پیش تعیین شده به شمار می‌آمد. پس از قرن هیجدهم این قالبها شکسته شدند؛ بدین ترتیب دورهٔ آموزش و دورهٔ تجربه به عوض آنکه به جوانی محدود گردند به تمامیت زندگی تسری یافت. این فقط مرگ بود که نقطهٔ پایانی تلقی می شد. از قرن هیجدهم به بعد تحت تکانه‌های روانشناختی و رؤیاهای انقلابی سیاسی، مدرسه جایگاه تعیین‌کننده‌ای را در کل نظام سیاسی کسب کرد : از *روسو و فیخته* تا *جان دیوئی و کروچه*، تعلیم و سیاست، دست در دست یکدیگر حرکت کرده‌اند و دلواپسی اصلی آموزش عمومی به ثمرنشاندن جامعه‌ی سیاسی مطلوبتر از طریق فرایندها و ابزارهای جمعی بوده است.

به واسطهٔ رشد صنایع تخصصی ماشینی ، فرصت‌های آموزشی در محیط‌هایی غیر از مدرسه در شهرهای آشفته و بی‌قاعده که این رژیم به وجود آورد، بسیار محدود شده است. فن‌آوری نظام‌مند کارخانه یا اداره‌ی مدرن در عین حالی که خود فرایند را عقلانی‌تر می‌ساخت همزمان از آنهایی که در مصادر امور بودند خردزدایی-یعنی ترویج اتوماسیون و

اندیشه‌زدایی-می‌کرد. در اقتصاد جهان چه روی داد که هم ارز آن در جهان نمایش نیز بوقوع پیوست؛ شنونده‌ی رادیو، ناظر تصاویر متحرک (سینما و تلویزیون) بدان تمایل داشتند که منفعل و مشروط به ماشین عمل نمایند. نتایج این جریان، رشد رفتار غیرعقلانی در بحبوحه‌ی استقرار نظام بسیار دقیق ماشینی و تحلیل چیزی که *مانهایم* آنرا عقلانیت محتوایی نامید، بود.

برای جلوگیری از گسترش این گسست، می‌بایست عناصر خردگرایی و انسانگرایی در رفتار انسانی به شکل وافی و کافی در سازمان مدرسه و شهر درج شود و همزمان فرایندهای اجباری و خودکار که درکارخانه و اداره همچون میدان مشق نظامی سیطره داشت، کاهش یافته و ضعیفتر شدند. این مفهوم در میان عوامل عدیده‌ی دیگر، به معنای استفاده از واحدهای کوچک، که برمبنای مشارکت و فعالیت مستقیم قالب‌زده می‌شود در تمامی مراحل سازماندهی بود: غول پیکرگرایی می‌بایست به چالش طلبیده می‌شد و غیرقابل هضم بودن آن نه تنها به لحاظ مکانیکی، بلکه به جهت انسانی نیز اثبات می‌شد.

ما در هر بخش از شهر، نیازمند واحدهایی هستیم که رفتار مبتنی بر همکاری و هوشمندی را جایگزین مقررات توده‌ای، تصمیمات توده‌ای و اعمال توده‌ای که از طریق مدیران و رهبران برج عاج‌نشین تحمیل می‌شود، نماید. گروههای کوچک، طبقات اجتماعی کوچک، محلات کوچک و....نهادهایی که بر اساس مقیاس انسانی قالب زده می‌شوند برای رفتار هدفمند جامعه‌ی مدرن ضروری هستند. ما به شکل احمقانه‌ای شیوه‌هایی را که واحدهای بزرگ می‌توانند تمامی فرصت‌ها را محدود نمایندمورد چشم‌پوشی قرار دادیم . این غفلت نه تنها در عرصه‌ی اصطکاک فیزیکی، فضا، یا هزینه‌های بالاسری مدیریتی و ماشین‌وارگی، بلکه تحلیل فرصت‌ها برای افراد دارای استعداد خاص نیز روی داد. بدین ترتیب *سر ریموند آنوین* بر این نکته پای فشرد که بیست شهر با جمعیتی معادل پنجاه هزار

نفر نه تنها به شکلی مناسب در قیاس با یک شهر یک میلیونی می‌تواند اداره شود بلکه فرصت‌های مضاعفی را برای شهرداران یا مدیران شهری در قیاس با شهرداران مراکز بزرگ فراهم می‌آورد. این حکم در مورد تمامی بخش‌های جامعه نیز صادق است. ما از تعداد انگشت‌شماری از افراد در زمینهٔ مدیریت و خدمات تخصصی انتظار امور غیرممکن را داشته و از تقاضای امور عملی و ممکن از کسانی که به‌قدر کافی برای کنترل و مدیریت وظایف کوچک تبحر دارند عاجزیم. با وجود نهادها و شهرهای بیش از اندازه بزرگ، دانشکده‌ها و شرکت‌ها تعجبی ندارد که به آسانی قربانی دستگاه تبلیغات، روزمرگی‌ها و مستبدین مطلق عنان می‌شویم.

از قرن نوزدهم، معیار زندگی به مدرسه نفوذ کرد و مدرسه به ابزاری اساسی در جهت‌گیری مؤثر جامعه به طرف غایاتی به رغم تصور اعضا و طبقات حاکمه مبدل شد. پیشرفته‌ترین مدرسه‌ی اوایل قرن نوزدهم *باغ کودکان* نامیده می‌شد که در قرن بیستم مهد کودک نام گرفت. هر دو این مدارس از شیوه‌ی مهجور، که کودکان را بزرگسالان کوچک تصور می‌کردند دور بودند. بدین ترتیب، مدرسه در مفهوم نوین آن را می‌توان محیطی برای رشد زیست‌شناختی و اجتماعی تعریف کرد: محیطی که به شکل خاص به رشد مرتبط بوده و فرآیندهای رشد را دیگر تخطی تصادفی از الگوی آرمانی تلقی نمی‌نماید.

مدرسه ذیل رژیم پارینه‌فنی و متروپلیتن، وظیفهٔ ترغیب مردم به سوی مطبوعات (به مفهوم عام)، کسب مهارت در حساب و مطیع محرکهای بیرونی را بر عهده داشت. امروزه مدرسه وظیفهٔ تبدیل جامعه به واحدی که قادر به کنترل سرنوشت خود، همچنین توانایی تنظیم و تغییر تمامی جنبه‌های فعالیتی، عملی و ابزاری، شخصی و اجتماعی را داشته باشد، برعهده دارد. دورهٔ معاصر در تعقیب نظم فزاینده، مدرسه را در موقعیت مرکزی قرار داده که در *قرون وسطا* به کلیسا تعلق داشت

گذار مدرسه از موقعیت مربوط به دورۀ *پارینه‌فنی* به دوره نوین را می‌توان در گذار از مدرسه‌ی مشق به مدرسه‌ی ارگانیک، از مدرسه‌ی کودکان به مدرسه‌ی کودک-بزرگسال، از محیطی خشک به محیطی سرزنده، و از مباحث ابتر و القائات مکانیکی به پیمایش آزاد و نظم مبتنی بر همیاری به مثابه فرایند بهنجار زندگی، به عنوان جزئی از این تغییر و تبدل مشاهده کرد. مراحل آموزش مدرن را می‌توان به واسطۀ گذاراز مدرسه نیمه وقت که به یک ساختمان محدود می‌شد به مدرسه‌ی تمام وقت که کلیت زندگی واحد همسایگی، شهر و منطقه را ارزیابی نموده و در آن مشارکت می‌کند، گذار از نظام آموزشی که بخش عمده‌ی حقایق وموازین ارزشی آن به وسیله‌ی محیط واقعی وعمل اجتماعی نفی می‌شد به آموزشی که با تقاضا و امکانات زندگی عجین شده و دیگر نیازی به تحریف واقعیتها برای انطباق با اهداف و آرمان نیست، تشبیه کرد.

امروزه شکافی عمیق نو را از کهنه جدا می‌سازد به نحوی که هیچ جامعه‌ای تا کنون نتوانسته است بر آن فائق آید؛ زیرا این شکاف صرفاً موضوع برنامه‌ی جدید، گونه‌ی جدید ساختمان ونگرشی نو از سوی دانش‌آموزان، معلمان و والدین نیست: بلکه فائق آمدن بر این شکاف به معنای هماهنگی مجدد نیازهای عملی وآموزشی جامعه از طریق بازسازی آشکار ساختار کلی است. در صورتی که مدرسه‌ی جدید را هسته‌ی اساسی اجتماع تلقی کنیم که حامل میراث اجتماعی است، همین سلول محاط، شکل ساختار و عناصر ویژه آن، در فرایند توسعه از اهمیت چشمگیر برخوردار خواهند بود.

مؤسسات وابسته به مدرسه عبارت از کتابخانه‌ی عمومی، سالن مطالعه، کارگاه‌های‌عمومی استودیوها، آزمایشگاهها، تالارعمومی رقص و سالن‌های تئاتر هستند. در

آمریکا، مدرسه و *مرکز خدمات رفاهی*[1] نشان داده‌اند که چگونه میتوان فعالیت‌های متفاوت را به طور کار آمد تجمیع نمود به نحوی که در یک ساختمان واحد برای تمامی سطوح سنی امکان ارائه‌ی خدمات وجود داشته باشد. دراینجا نیز آنچه جامعه‌ی *زیست فناور* را متمایز می‌سازد به کارگیری مؤسسات جدید نیست بلکه سازمان و انسجام مطلوب به عنوان بخش ضروری و اولیه‌ی کلّ می‌باشد. اغلب واحدهای همسایگی، حتی در نقاطی که مسکن اجتماعی قرین موفقیت بوده است، فاقد چیزهایی فراتر ار ابتدائی‌ترین تسهیلات فیزیکی برای زندگی خوب اجتماعی می‌باشند.

نقد این پیشنهادها بدین معنا نیست که آنها و هر توقعی در مقیاسی مشابه ورای منابع مالی جوامع موجود قرار دارند. این حکم در مورد مسکن خوب نیز صادق است: هر دو نکته[یعنی سازمان و انسجام کافی] را می‌توان به صورت کامل پذیرفت. در نظام صنعتی که صرفاً به تولید کالاهای قابل فروش در بازار معطوف است چیزی نظیر مازاد ضروری برای مصرف متوازن و فعالیت‌های خلاق، تولید نکرده‌ایم که واقعیت غیرقابل انکار نظام اقتصادی موجود است. غفلت، بیماری، جنایت، کالاهای بی‌ارزش به طرق مختلف علائم کاستی‌های محیطی و کم خونی اقتصادی است.

تا اینجا درباره‌ی هسته‌های اصلی مدنی واحدهای همسایگی سخن رانده‌ایم. این نهادها می‌بایست به‌قدری بسط یابند تا تمامی پهنه‌ی شهر را در بر گیرند؛ این هسته‌های مدنی می‌بایست ساختمان‌ها و سازمان‌هایی را در مقیاس منطقه‌ای در خود جای دهند. گر چه صعود به منطقه[در سلسه مراتب فضایی] مستلزم تفاوت‌هایی در مقیاس، اندازه، تخصص و فرصت می‌باشد، با این حال واقعیت این است که تمامی تسهیلات مورد نیاز در

---

[1] Settlement house. مرکز واحد همسایگی برای ارائه خدمات به محلات، که توسط مدد کاران اداره می‌شود. اولین این مراکز توسط ساموئل ای. برنت در سال ۱۸۸۴ م . با نام تالار توین بی راه اندازی شد. (م.)

چارچوب گسترده‌ی [منطقه‌ای] می‌بایست به مثابه عناصر فعّال در حیات کوچکترین و ساده‌ترین واحدها نیزموجود باشد. بدین ترتیب دانشگاههای بزرگ، موزه‌ها و آزمایشگاه‌ها که درخدمت نخبگان سراسر جهان می‌باشند بدیل خود را در جوامع محلی کوچک خواهند یافت. توزیع همزمان موسسات بیش از اندازه بزرگ متروپلیتن به واسطه تکثیر واحدهای محلی –نظیر موزه‌ی متروپلین و کالج‌های شهر *نیویورک*–گام لازم به سمت انسجام شهری است.

در اینجا مهمترین نکته پذیرش ماهیّت هسته‌های مدنی و ضرورت اقتصاد اجتماعی است. صنعت می‌بایست نیازهای اجتماعی و خانگی را سر لوحه‌ی برنامه‌ریزی خود قرار دهد و شرکت‌های صنعتی به مجاریی هدایت شوند که مازاد لازم برای تجهیزات و ساختارها ــ تجهیزات کارآمد و ساختارهای زیبا ــ که لازمه‌ی حیات شهری هستند از آن ها ظهور و بروز یابند. اقتصادی که به شکل کارآمد مدیریت شود شمار کارگران یدی و روبوت‌ها را کاهش داده، شرکت‌های مبتنی بر فروش و تبلیغات رقابتی را کوچکتر،و وقفه‌ها و اتلاف‌های مصرفانه را حذف و در نهایت شمار پزشکان، معلمین، مدیران، هنرمندان، دانشمندان و محققین را چند برابر خواهد کرد.

اقتصاد مبتنی بر *زیست فناوری* مستلزم آن است که علائق و فعالیت‌هایی که مستقیماً در خدمت زندگی قرار دارند، در سرلوحه‌ی امور و آن‌هایی که در مرتبه‌ی ابزاری قرار دارند، نظیر استخراج مواد خام، آماده‌سازی و فرآوری مواد غذایی، تبدیل مواد خام به اشکال مفید بیشمار در مرتبه‌ی دوّم اهمیت قرار گیرند. کمیّت، جهت و جریان فعالیت‌های ابزاری می‌بایست نه بر اساس معیارهای بازار که نیازهای انسانی تعیین شود که سال به سال و از نسلی به نسل دیگر بواسطه آرزوهای اکثریت و انسان‌های با کفایت تأیید می‌شوند.*"کمیته‌ی ملی منابع"* در *گزارش خود پیرامون شهرها* (۱۹۳۷ م.) این نکته را تأیید

نمود که "تفریح، آموزش، رفاه و بهداشت سریع‌ترین رشد را در بین خدمات عمومی شهری دارا هستند". به موازات آن که شهرها به طور گسترده محمل برنامه‌ریزی و طراحی قرار می‌گیرند، این فعالیت‌ها سهم متزایدی از کل منابع مالی جوامع را به خود اختصاص خواهند داد: تبلور و ظهور کارآمد این فعالیت‌ها وظیفهٔ مهم معماران، شهرسازان و مدیران خواهد بود.

١٤: مفهوم اجتماعی شهر

برنامه ریزی شهری و احداث مسکن در دورهٔ اخیر دارای کاستی‌های بسیاری بوده است زیرا آنانی که این امور را بر عهده داشتند فاقد نگرش روشن از کارکردهای اجتماعی شهر بودند. آن‌ها تلاش کردند این کارکردها را از طریق پیمایش سطحی فعالیت‌ها و جاذبه‌های عرصه‌های معاصر شهری استخراج نمایند، و علی‌الظاهر به این نکته پی نبردند که کاستی‌های فاحش، تلاش‌های ناصواب و هزینه‌های نابجایی وجود دارد که نمی‌توان آن‌ها را به صرف احداث تأسیسات بهداشتی یا تعریض معابر کم‌عرض رتق فتق کرد.

شهر به عنوان واقعیت فیزیکی صرف موضوع پژوهش‌های زیادی بوده‌است. بااین‌همه، مفهوم شهر به عنوان نهاد اجتماعی چیست؟ پاسخ‌های اولیه‌ی به این سؤال از سوی **افلاطون**، **ارسطو**و نویسندگان ناکجاآباد باور از *سرتوماس مور* تا *رابرت آوئن* روی‌هم‌رفته قانع‌کننده‌تر از پاسخ‌های مدون جامعه‌شناسان بوده‌است؛ غالب رسائل معاصردر خصوص*"جامعه‌شناسی شهری"* در *آمریکا* دستاورد مهمی در باره‌ی این مسئله به همراه نداشته است.

یکی از عمیق‌ترین تعاریف شهر توسط *جان استو*[1] از ناظرین صدیق **لندن** عصر *الیزابتی*[2] چارچوب‌بندی شد:"انسان‌ها در شهرها و کشورها به منظور درستکاری و سودجوئی گردهم می‌آیند، مختصر این که این دو کالاهایی بودند که با شهرها، توده‌های مردم و انجمن‌ها ظهور یافتند. بدین ترتیب انسان در وحله‌ی نخست به واسطهٔ گفتگوی صمیمانه از توحش و اجبار به ملایمت در رفتار، انسانیت و عدالت رهنمون شد در نتیجه آنها به داد و ستد دقیق و درست با زیردستان و هم‌شأنان خود رضایت دادند همچنین فرمانبری و اطاعت از رؤسا و مافوقان را آموختند. همچنین اعتقاد به خدا به شکل مناسبی عرضه شد، و مقررات خداباوری بسیار مناسبتر از نواحی خارج از شهردر شهرهای پرجمعیت، به واسطهٔ قابلیت همگانی و گردهمائی‌ها به اجراء گذاشته می‌شد؛ نتیجه این که ساکنان شهرها به نحو مطلوبی در تبعیت از نظم هدایت شدند و به نحو مطلوبی به لحاظ بهره‌برداری از خودآموزش یافتند.... هنوز هم رفتار مبادی آداب، *اوربانیتاس*[3] خوانده می‌شود زیرا این مفهوم درشهر به منصه‌ی ظهور رسید. مخلص کلام این که انسان به واسطهٔ استماع مکرر، به نحو مطلوبتری در مقابل آموزه‌های دین مجاب می‌شود و از آن جائی که آن‌ها در چشم و نظر دیگران زندگی می‌کنند با اقتداء به الگو و سرمشق به سهولت به عدالت خو کرده و به واسطهٔ ننگ و سرافکندگی از آسیب [رساندن به دیگران] باز داشته می‌شوند.

"کشورها و حکومت‌ها نمی‌توانند بنیان مطمئنی جز عشق و خوش‌قلبی–البته پس ازخداباوری–داشته‌باشند که این‌ها نیز در شهرها پرورش یافته و حفظ می‌شوند، جائی که

---

[1] . John Stow

[2] . سالهای ۱۶۰۳- ۱۵۵۸ میلادی. دورهٔ سلطنت ملکه الیزابت اوّل در انگلستان (م.)

[3] . Urbanitas

انسان‌ها با اتکاء بر معاشرت دو جانبه و مصاحبت با یکدیگر به مشترکات، تعاون و پیوند رونق بخشیدند.“

بی‌هیچ امیدی به بسط و گسترش بصیرت بنیادی که درتوصیف فوق موج می‌زند . مفهوم جامعه‌شناختی شهر را به قرار زیر جمع‌بندی کرده‌ام:

شهر مجموعه به هم پیوسته‌ای از گروههای اولیه و انجمن‌های هدفمند است: گروههای اولیه نظیرخانواده و واحد همسایگی از وجوه مشترک تمامی جوامع شمار می‌آیند، حال آنکه انجمن‌ها، خاص حیات شهری می‌باشند. این گروههای متنوع که از طریق سازمان‌های اقتصادی پشتیبانی می‌شوند دارای ویژگی کم و بیش جمعی توده‌ای و یا حداقل تحت کنترل عمومی قراردارند که همهٔ آن‌ها در ساختمان‌هایی نسبتاً محدود مستقر می‌شوند. تأسیسات اصلی فیزیکی شهر، موقعیتی ثابت، پناهگاه دائمی تسهیلات پایدار برای تجمع، تعامل و ذخیره‌سازی است؛ ابزار اساسی اجتماعی حیات شهر، تقسیم کار اجتماعی است که نه تنها به زندگی اقتصادی بلکه به فرایندهای فرهنگی خدمت می‌کند.

شهر در مفهومی کامل‌تر خود، شبکه‌ی جغرافیایی، سازمان اقتصادی، فرایند نهادی و تئاتری برای عمل اجتماعی و نماد زیباشناختی وحدت جمعی است. شهر از یک طرف چارچوب فیزیکی برای فعالیتهای اقتصادی و معمولی خانگی و از طرف دیگر جایگاه سنجیده‌ای برای با معناترین اعمال و اشتیاق‌های پالایش یافته‌ی فرهنگ انسانی است. شهر مروج هنر و [خود] هنراست؛ شهر موجد تئاتر و خود تئاتر است. در شهر به عنوان تئاتر است که هدفمندترین فعالیت‌های آدمی صورت‌بندی شده و از طریق شخصیت‌های متعارض و همیار، حوادث و گروهها به اوج خود دست می‌یابد.

بدون نمایش و درام اجتماعی که از طریق تمرکز و تشدید فعالیت‌های گروهی ظهور و بروز می‌یابد فعالیت منفردی وجود ندارد که در شهر به اجراء گذاشته شده‌باشد که نتوان

آن را در نواحی روستایی به اجراء گذارد ــ و در واقع به اجراء گذاشته‌نشده‌است .سازمان فیزیکی شهر می‌تواند این نمایش را خدشه‌دار ساخته و یا آن‌را عقیم نماید؛ یا می‌تواند از طریق تلاش‌های سنجیده‌ی هنری، سیاسی و آموزشی آن‌را بسیار غنی بخشیده و در تنظیم صحنه و طراحی، ایماء و اشاره‌ی بازیگران، عمل نمایش راتقویت کرده و مورد تأکید قرار دهد. بیخود نیست که آدمی زیبایی‌ها وزشتی‌های شهر را به جان خریده است: این نشانه‌ها[زشتی‌ها وزیبایی‌ها] هستند که فعالیت اجتماعی انسان را مشروط می‌نمایند. و اگر بی‌میلی عمیق ازسوی ساکنان شهر برای ترک محلات بسیارخفه کننده به سمت محیط بسیار مطبوع حومه–حتی یک حومۀشبه‌باغ!–وجود دارد این تمایل تا حدودی توجیه‌پذیر است:زیرا شهر درحیات متنوع وکثیرالوجه‌خود، در فرصت‌های زیادی که برای ناهماهنگی وتعارض اجتماعی فراهم می‌کنند،خالق درام است، که حومه‌ها فاقد آن می‌باشند.

می‌توان شهر را از جنبه‌ی اجتماعی، به عنوان چارچوب خاصی در راستای خلق فرصت‌های متمایز برای زندگی مشترک و درام جمعی با معنا توصیف کرد. به واسطۀ اشکال غیرمستقیم پیوند و معاشرت باکمک علایم، نمادها وسازمان‌های تخصصی، تدارک تعامل رو در رو، شخصیت شهروندان کثیرالوجه می‌شود؛ این وجوه حلقه‌های خاص، استعدادهای اکیداً پرورش یافته، گزینه‌ها و سلایق ظریفشان را بازتاب می‌نماید، این شخصیت دیگر چهره‌ی کم وبیش سنتی رام نشده و چموش را به واقعیت به عنوان کلّ عرضه نمی‌کند. در اینجاست که امکان ظهور ازهم گسیختگی شخصی نهفته است، و در همین جاست که نیاز برای انسجام مجدد ازطریق مشارکت گسترده در کل انضمامی و قابل مشاهده جمعی رخ می‌نماید. آنچه را آدمی نمی‌تواندبه عنوان جامعه‌ی آشفته و گنگ در تصور و خیال خود بگنجاند می‌تواند به عنوان شهروند یک شهر تحمل و تجربه نماید. ساختمان‌ها وطرح‌های یکپارچه‌ی شهروندان به نماد وابستگی اجتماعی تبدیل می‌شود،

هنگامی که محیط فیزیکی انسجام و انتظام خود را از دست داد کارکردهای اجتماعی مستقردرآن به سختی تبلور وتظاهر می‌یابند.

انسان اجتماعی قبل از آن که به طور تام و تمام به شخصیت انسانی خود دست یابد، می‌بایست به هزاران جزء تجزیه شود: به نحوی که تمامی استعدادهایش، تمامی‌گرایشات عقلی، تمامی‌تعلقات و وابستگی‌هایش، به واسطهٔ آمیزش با دیگر استعدادها، گرایشات و بافت‌های همان ذات و طبیعت متلون شود. پیوندهای جمعی یکپارچه جوامع ابتدایی به‌وسیلهٔ این روابط تخصصی تضعیف می‌شود، امّا زنجیره‌ی تمدن با گذار از پیچ وتاب چندگانه به لایه‌های رنگارنگ وبسیار پیچیده پررنگ‌تر می‌شود. از آگاهی ساده‌ی انسان درقبیله یا خانواده آگاهی بسط یافته همراه با پیوندها، روابط خاص و گروههای انکشاف یافته ظاهر می‌شود: گذار از عادت به انتخاب: از قالبی ثابت به تعادل پویای نیروها، از هر آنچه پیش آید خوش‌آید به درک وطراحی مجدد زندگی، تماماً نشان دهنده‌ی سیر بسط وتکامل اجتماعی وانسانی هستند. انتقال و گذر از تاکید بر همگونی‌ها و پذیرش جمعی گروههای اولیه به گزینه‌های انتقادی، همکاری‌های هدفمند و نمایان و نتیجهٔ عقلانی گروههای ثانوی، یکی از کارکردهای عمدهٔ شهر می‌باشد. شهر در حقیقت حد اعلا و پیچیده‌ترین فرم فیزیکی انواع زندگی جمعی می‌باشد.

یک نتیجه با معنا از مفهومی که برای شهر قایل شدیم نشأت می‌گیرد: بدین معنا که واقعیت‌های اجتماعی ، فی‌نفسه امور اصلی و اساسی هستند و سازمان فیزیکی شهر، صنایع و بازارهایش، خطوط ارتباطی و آمد و شد آن می‌بایست در خدمت نیازهای اجتماعی قرارگیرند. این در حالی است که در توسعهٔ شهرها طی قرن نوزدهم، ما کالبد شهر را به شکل متزایدی گسترش دادیم و هسته‌های اجتماعی، ارگان‌های حکومتی، آموزشی و خدمات اجتماعی را به عهده‌ی تعویق نهادیم، امروزه می‌باید هسته‌های اجتماعی را عناصر

اصلی در طراحی شهرهای معتبر و با ارزش تلقی نمائیم. لکه‌گذاری و بهم‌پیوستگی مدارس، کتابخانه‌ها، تئاترها، مراکز اجتماعی، اولین وظیفه در تعریف و تحدید واحد همسایگی و طراحی خطوط اصلی شهر یکپارچه می‌باشند.

اگر آن چه در بالا رفت تفسیر دقیقی از ماهیت شهر باشد، بخش عمده‌ای از آنچه ذیل برنامه‌ریزی شهری صورت گرفته است می‌بایست نادیده گرفته شده و بی‌اعتبار تلقی شود. بدین ترتیب برنامه‌ریزی شهری چیزی فراتر از کار پرده‌دار و جمعدار تئاتر در تکوین درام *هملت* با کارکردهای اساسی زندگی در شهرها انجام نداده است. البته این نه به معنی نفی برنامه‌ریزی شهری بلکه به معنای تردید در کارآمدی آن است. برنامه‌ریزی شهرها به وسیله کسانی که تاکنون خود را شهرساز می‌دانستند شبیه آن است که جمعدار تئاتر خود به نوشتن نمایش‌نامه پرداخته یا کارگردانی با بازیگری خلط شود.

گر چه برداشت ما از ساختار فیزیکی شهرها طی قرن نوزدهم حتی با اتکاء بر مفاهیم صرف فیزیکی، یعنی جا به جائی مردم و خدمات صنایع، ناکافی بوده است، برداشت مردم از ساختار اجتماعی و فعالیت‌های اجتماعی شهرها نیز نابجا بوده است. حتی آنهائی‌که مشتاقانه درجهت پیشرفت کوشیده‌اند باتوجه به دیدگاهایشان در خصوص تحولات مادی که از قضا بسیار بااهمیت نیز هستند، به ساختن ابنیه‌ای صرف راضی شدند. امّا ساختمان‌ها شهر را بوجود نمی‌آورند؛ طراحی مناسب و مطلوب ساختمان‌ها، فقط بخشی از برنامه‌ی ضروری اجتماعی به شمار می‌آید.

از منظر طراحی شهری، نظریه‌ی جامعه شناختی گروهها دارای تأثیر مستقیم بر طرح شهر می‌باشد. یکی از معضلات بر سر راه پیوندهای سیاسی این است که ما تشکیلات فیزیکی لازم برای آن را تدارک ندیده‌ایم. ما در تدارک مکان‌های لازم، ساختمان‌های ضروری، تالارها، اتاق‌ها و محل گردهمائی‌ها شکست خورده‌ایم. از این رو در شهرهای

بزرگ سالن‌ها و ادارات مرکزی کهنه که فقط به روی اعضای بسیار سخت‌کوش حزب باز هستند، مورد توجه قرار گرفته‌اند. این معنا در مورد صنایع نیز صادق است، فرصت‌های سیاسی برای ارتباط و معاشرت حتی ناچیزتر بوده‌است. در چند بخش صنعتی می‌توان شاهد تالارهای مجهز با وسعت کافی برای گردهمایی کارگران بود؟

در اینجا به نقل قولی از *وب(ها)*[1] اشاره می‌کنم که می‌نویسند"تصور نمی‌کنیم میان کارآمدی نظام سندیکایی و ترفیع آن به تراز سازمان خدمات اجتماعی، صرفاً با تدارک ساختمانی نظیر وزارتخانه‌های دولتی که بتوان در آن تمامی اتحادیه‌ها را با هر گرایشی در کنار یکدیگر به نحو شایسته مستقر کرد ارتباط چندانی وجود داشته باشد".

گردهمائی‌های شهری نظام سیاسی *نیوانگلند* از آن جایی که واجد ابعاد و اندام‌های لازم بود واقعیتی انکارناپذر می‌باشد. شهروندان در ساختمانی مخصوص یعنی تالار شهر رو در رو با یکدیگر ملاقات می‌کردند. آن‌ها همشهریان خود را از نزدیک ملاقات می‌نمودند وبه سخنانشان گوش فرا می‌دادند و مسایل مربوط به واحدهای بلافصل خود را که در معرض فهم و دید قرار داشت به بحث می‌گذاشتند. با این حال دنیای غرب در پی زیستن ذیل نظام دوکراتیک مرموز و تجریدی بود که به واحدهای محلی به چشم باجه‌های رأی‌گیری نگاه می‌کرد. ما تاکنون فاقد اراده یا بصیرت تدارک تالارهای گردهمایی، فضاهایی مخصوص کمیسیون‌ها و دفاتر دائمی بوده‌ایم. به همین دلیل می‌بایست واحدهای همسایگی و سازمان‌های گروهی را به مثابه اهداف سیاسی جامعه که مهمترین کارکردها را داشته باشند سازماندهی نمائیم. تعجبی ندارد در توده‌های درهم و برهمی که شهر می‌نامیم، زندگی سیاسی به عنوان اِعمال مشخص وظایف و اهدف، راه را برای انواع انحرافات و

---

[1] بئاتریس وب (B.Webb) (۱۸۵۸- ۱۹۴۳) و شوهرش سیدنی وب (۱۸۵۹- ۱۹۴۷) که اولین بارون ناحیه پسفیلد بود. اقتصاددان، مصلح، نویسنده و سوسیالیست انگلیسی. (م.)

زندگی انگلی زیرکانه باز کرده‌است. برعکس در جوامع جدید که به عنوان یک واحد اجتماعی، با انسجام مشهود در معماری، با تعداد کافی از سالن‌های گردهمائی محلی برای فعالیت‌های گروهی، نظیر *سانی‌سایدگاردنز. ال. آی*.، طراحی شده‌اند زندگی ناب سیاسی، به همراه عمل جمعی کارآمد و مفهوم احیاء شدهٔ مسئولیت به آرامی رشد کرده‌است.

نتیجه اخلاقی حاصله بسیار ساده است و آن اینکه می‌بایست واحدهای اجتماعی تام و تمام طراحی نمود. می‌بایست *شهرها* را طراحی کنیم: در طراحی و آرایش نهادهای اجتماعی، تدارک مناسب و سرویس‌دهی مطلوب آن‌ها، کلید راهنمایی برای مابقی ساختار شهر نهفته است. در عرصه‌ی خدمات صرفاً فیزیکی می‌باید صرفه‌جویی‌های اکید و حتی امساک را اِعمال نموده و در عرصه‌ی خدمات آموزشی و سیاسی می‌بایست با گشاده دستی هزینه نمائیم. این به معنای نظم نوین در طراحی و گونه‌ی متفاوت طراح می‌باشد. بدین ترتیب که می‌بایست تأکید و کانون توجه خود را به شکل متزایدی از تنظیم صحنه به نمایش (درام) معطوف کنیم نتیجه این که ضبط و ربط همبستگی‌ها و فعالیت‌های اجتماعی توجه کامل شهرساز را به خود جلب خواهد نمود و این روند به نوبه‌ی خود باعث تحلیل مهارت‌های ابزاری برنامه‌ریزی شهری به امور تقریباً ثابت شده و در عین حال انرژی قابل توجه و حمایت اقتصادی را برای هنرهای معنادار و عاطفی از قبیل نقاشی و پیکرتراشی، نمایش و موسیقی آزاد خواهد ساخت و این هنرها مجدداً اهمیت بیشتری را از بهداشت و فاضلاب و شیوه‌های دقیق مربوط به گندزدایی کسب خواهند کرد.

بدین ترتیب، واحد اولیه‌ی برنامه‌ریزی، دیگر نه خانه و نه بلوک‌های مسکونی، که خود شهر است، زیرا فقط بر حسب این شکل‌بندی پیچیده‌تر اجتماعی است که هر فعالیت یا ساختمان خاص معنا می‌یابد. هدف اینگونه برنامه‌ریزی، کارآمدی فی‌نفسه‌ی صنعت، تقلیل بیماری‌ها، یا گسترش فی‌نفسه‌ی فرهنگ نیست. هدف، برجسته‌ترساختن زندگی

@memargold

جمعی است. هدف، گسترش قلمرو مفهوم انسان است به نحوی که در نهایت هیچ عمل، هیچ برنامه و هیچ حرکتی از ارزش‌های انسانی تهی نباشد و یا در کمک متقابل به شهروند و جامعه دچار کاستی نگردد. هنگانی که این درام (نمایش) شدیداً مورد توجه قرار گیرد و به شکل مطلوب به صحنه آید تمامی بخش‌ها واجزاء زندگی، خیزشی از انرژی اجتماعی را در زمینهٔ تغذیه، کار، جفت‌گیری، و خواب احساس خواهد کرد که نه کمتر از گذشته بلکه بسیار بیشتر از آن خواهد شد و بدین ترتیب زندگی علی‌رغم گسست‌های لحظه‌ای، متانت و یگانگی یک اثر هنری جمعی را باز خواهد یافت. خلق این زمینه، نیل به این بصیرت، احیاء توانائی‌های فردی از طربق پیوند یک کل برانگیزنده‌ی زیباشناختی و قابل فهم، ماهیت هنر برنامه‌ریزی شهری است . و کمتر از این، به هیچ وجه وافی مقصود نخواهد بود.

۱۵: ساختار تألیفی

در اینجا به نکته‌ی مهم دیگری در مورد ماهیت اجتماعی شهر خواهیم پرداخت. مصلحین و هواداران نوسازی اجتماع، که کارشان یادآور برخی شکست‌های ناخوشایند در نظام اجتماعی است، به ساده‌سازی در جهت معکوس تحریک می‌شوند. آن‌ها در پی چنان هماهنگی مطلقی هستند که ترجمان آن در زندگی واقعی هدف آنان را خنثی و عقیم خواهد گذارد. محققین که به پژوهش در زمینهٔ تحقق مدینه‌ی فاضله پرداخته‌اند به نقاط ضعف کمال‌گرایی آگاهند. زیرا این نقاط ضعف اینک در دولت‌های تمامیت‌خواه جدید متبلور شده‌است، جائی که رویاهای *افلاطون*، *اتین کابه* و *ادوارد بلامی* در مراحل متفاوت محقق شده است. آنچه که در این رویاها ناپیداست مفهوم و معنای تحقق آن‌ها نیست بلکه تحقق نیازهای اساسی انسان برای ناهماهنگی و تعارض است عناصری که پذیرش و رفع و رجوع آن لازمه‌ی رشد روانشناختی است.

زمانی که در پی انتظامی مبتنی بر حس همکاری در طراحی شهرها هستیم، لاجرم در پی نظمی گام خواهیم برداشت که انواع عمیق‌تر تعارض، اقسام محرکهای فکری و پیچیده‌ای از ناهماهنگی بتوانند به منصه‌ی ظهور برسند. مخلص کلام این که، ما در پی نظم تألیفی هستیم. از این‌رو به طرح‌ها و بناهایی نیاز داریم که در برابر هجوم امواج تحول و رقابت ایده‌های نو متحجر باقی نمانند. برای نمونه می‌توان شیوه‌ی جدیدی از زندگی خانوادگی را تصور نمود که در مواجهه با فاجعه‌ای مخرب رخ نموده و بازنگری سریعی را در طراحی مسکن و توسعهٔ شهری را ضروری می‌سازد: اشتیاق شدید به تولید مثل می‌تواند با دیدگاهی محتاط در خصوص حفظ تعادل که به سختی به دست آمده از تناقض و رویاروئی در آید. چنین تعارضاتی را می‌توان درتمامی سطوح شاهد بود؛ چالشی که این تعارضات در پی دارند از اهمیتی همسان برای تشریک مساعی هم دلانه در جهت نیل به زندگی مطلوب برخوردار می‌باشند. تمامی این مطالب نیاز قاطع و سازنده به تنوع در زندگی شهری است، تنوعی در عرصه‌ی گروههای[اجتماعی] ، شخصیت‌های متفاوت و فعالیت‌های متنوع.

جوامع بسیار کوچک که می‌بایست تفاوت‌های اساسی میان مردم و گروهها را مسامحتاً در آنها مورد چشم‌پوشی قرار داد، تا جوامعی بسیار بزرگ که نمی‌توانند بدون بی‌نظمی حاد اختلاط یافته و یا از در مخالفت با یکدیگر در آیند، از تدارک محیط مطلوب برای رشد شخصیت انسانی عاجزند. همدلی خوب است و *آقا و خانم لیندا*[1] در اسناد آن به عنوان نشانه‌ای از *میدل تاون*[2] موفق عمل کردند: نشانه‌ای برجسته، مشخصه‌ی تمامی بخش‌های جهان به استثنای شهرهای کوچک بخش‌های میانی آمریکا. با این حال همدلی

[1] ـ Robert Staughto lynd. (۱۸۹۲ــ۱۹۷۰) وهمسرش Helen Merrell(م.) جامعه‌شناسان آمریکائی (۱۸۹۷ــ۱۹۸۲)

[2] حداقل پنج شهر به همین نام در آمریکا وجوددارد. شاید هم در اینجا منظور از میدل تاون شهر متوسط باشد. (م.) .

خوب تمامیت وظیفهٔ انسان اجتماعی نیست، بسیاری از دستاوردهای والای معنوی نه از خشنودی‌های ناچیز، بلکه حاصل شکست‌های بزرگ، آشتی‌ناپذیری، دلسردی و ناخشنودی بدست آمده‌است: *کتاب جامعه‌ی حضرت سلیمان* در *عهد عتیق*، *اشعیای نبی*، *اورفیدوس*،شکسپیر، *دانته* و *ماکیاولی* شواهد و قراینی دال بر ناهماهنگی در *اورشلیم*، *آتن*، *فلورانس* و *لندن* می‌باشند. رشد روانشناختی بسیار بامعناتر از اقناع جسمانی است؛ ما در طراحی شهرها می‌بایست محیطی به اندازهٔ کافی بزرگ و غنی تدارک نمائیم که به "جامعه‌ی مدل" تنزل نیابد.

شاید درک *پاتریک گدس* از چالش حیات‌بخش ناسازی و تنافر بود که او را به سمت نوسازی مراکز تاریخی و نه احداث باغ شهرهای مدل رهنمون کرد؛ علی‌رغم معضلات مبتلابه، غلبه بر گرایش صاحبان منافع در مخالفت با نوسازی مراکز شهری موجود، شاید درست در همین جاست که ما می‌توانیم انگیزه‌های لازم برای خلق بهترین طراحی را پیدا کنیم: در این خصوص می‌توان به **آمستردام** و دستاوردهای عظیم *فرانکفورت* و *برلین* قبل از تسلط *نازی‌ها* اشاره کرد. اگر قرار است شهر به‌طور کارآمد عمل نماید نبایست آن‌را به شکل محیطی جدامانده مد نظر قرار داد: شهری با یک طبقه‌ی اجتماعی، یک قشر اجتماعی، با یک نوع خاص از فعالیت صنعتی، امکانات کمتری را برای اشکال والای دستاوردهای انسانی در مقایسه با محیط شهری کثیرالوجه فراهم می‌سازد. (این حکم در مورد منطقه نیز صادق است.) اگر بخش‌های متروپلیتن طی نسل گذشته به هزینه‌ی شهرهای کوچکتر رشد کردند این امر تا حدودی بدان جهت بود که تحت اقتصاد متروپلیتن، کثیرالوجهی فقط در نواحی متروپلیتن امکان رشد یافت.

١٦: مبانی نظم شهری

آدمی می‌تواند در پاسخ جامعه شناختی به سوأل شهر چیست؟ تعدادی سوالات با اهمیت دیگری را پیش بکشد. مهمتر اینکه می‌توان سؤالی در باره‌ی اندازۀ مطلوب شهر عرضه کرد ــ یا این که آیا یک شهر می‌تواند به رشد خود تا جائی ادامه دهد که یک منطقه‌ی شهری منفرد، مثلاً نیمی از قاره‌ی *آمریکا* را بپوشاند وبقیه جهان را به خراج‌گزار خود تبدیل نماید؟ از منظر سازمان فیزیکی خدمات شهری–که برنامه‌ریزی متروپلیتن در گذشته فقط به آن توجه می‌کرد–این فرایند می‌تواند بی‌نهایت پیش برود. امّا اگر شهری صحنه‌ی فعالیت اجتماعی است و در صورتی که نیازهایش به واسطۀ فرصت‌های عرضه شده به گروهها ی اجتماعی متمایز تعریف می‌شود که از طریق هسته‌های خاص انجمن‌ها و نهادهای مدنی عمل می‌نمایند، تعریف محدوده‌های شهری می‌بایست از این واقعیت تبعیت نماید. بدون این محدوده‌ها جامعه فاقد کانون‌های اجتماعی خواهد بود.

افلاطون اندازۀ مطلوب شهر را پذیرش پنج هزار نفر جمعیت می‌دانست. این رقم نشان‌دهنده‌ی تعدادی جمعیتی بود که می‌توانستند صدای سخنران را بشنوند و درزندگی سیاسی عصر او مشارکت فعّال داشته‌باشند. در عصر ما، تسهیلات فنی نوین، بسیاری ازکارکردهای اجتماعی را دگرگون ساخته است: امّا اصل محدودیت همچنان الزام‌آور می‌نماید. *لوکوربوزیه* در یکی از طرح‌های اولیه‌ی خود، عدد سه میلیون نفر را برای سکنی در شهر برگزید، رقمی که به سادگی بیانگر جمعیت شهری **پاریس** بود، امّا به‌سختی می‌توان آنرا به عنوان هنجاری عقلانی از توسعۀ شهری پذیرفت. اگر اندازۀ واحد شهری، تابعی از سازمان تولیدی و فرصت‌های فرهنگی و تعامل فعال اجتماعی باشد اطلاعات قطعی معینی برای تعیین نسبت جمعیت به خدماتی که شهر می‌باید ارائه نماید به دست خواهد آمد. بدین ترتیب با سطح کنونی از فرهنگ در **آمریکا**، برای احدث دانشگاه در یک شهر یک

میلیون جمعیت لازم خواهد بود. بسیاری از عناصر، به شرط آن که ملحوظ شوند، میزان پذیرش دانشگاه و جمعیت پایه را تغییر خواهند داد؛ به این ترتیب هرگز نمی‌توان ادعا کرد که اگر یک میلیون نفر جمعیت برای تأسیس یک دانشگاه لازم باشد، دو برابر شدن جمعیت به معنای احداث دو باب دانشگاه خواهد بود. همچنین می‌توان ادعا کرد که به فرض ثبات سایر چیزها، پنج میلیون نفر جمعیت نمی‌تواند دانشگاهی کارآمدتر از واحدی که یک میلیون نفر جمعیت آن‌را تدارک می‌کند به‌وجود آورد. بدیل دیگر در شناخت این نسبت‌ها ادامه‌ی فعالیت تعداد قلیلی از مؤسسات موجود بسیار پر از ازدحام و بیش از اندازه بزرگ می‌باشد که تسهیلات اصیل آموزشی خود را نه گسترش که محدود خواهند نمود.

آن چه که در این رابطه اهمیت دارد رقم مطلق جمعیت یا مساحت نیست: گرچه در جنبه‌های مشخصی از زندگی، نظیر اندازۀ شهر که قادر است از طریق بارآوری طبیعی خود را باز تولید نماید می‌توان چنین محدوده‌هایی را تعیین کرد. آن چه که با معناست تبعیّت اندازه از روابط اجتماعی مورد نظر است. با وجود این اندازۀ جمعیتی بهینه‌ای وجود دارد که هرگونه افزایش ورای آن موجد معضلاتی نامتناست با بهره‌های آن است . همچنین اندازۀ بهینه‌ای برای گسترش سطوح شهر وجود دارد که فراتر از آن رشد شهری روابط بامعنای اجتماعی را فلج می‌سازد. وسائط سریع حمل ونقل، به عرصه‌ی منطقه‌ای باشعاع شصت و پنج تا صدوشصت کیلومتر وحدتی بخشیدند که **لندن** و **همپستید** پیش از ورود راه‌آهن زیر زمینی واجد آن بودند. با این حال هنوز فعالیت کودکان به مسافت قابل پیاده‌روی در حدود چهارصدمتر محدود می‌باشد؛ این حدّ برای گردهمایی آزادانه و مکرراً مردان در واحدهای همسایگی تقریباً بی‌معناست، گرچه می‌توان آن را به طور اخص حوزه‌ی نفوذ یک دانشگاه بری اقلیت خاص، یا کتابخانه‌ی مرکزی مرجع، یا بیمارستانی کاملاً مجهز تعریف نمود.

عرصه‌ی سکونت‌گاههای شهری بالقوه به واسطهٔ استفاده از خودرو و هواپیما اکیداً افزایش یافته است؛ در عین حال ضرورت رشد پیوسته‌ی شهر ی برای تعامل، به نوبه‌ی خود به واسطهٔ استفاده از تلفن و رادیو کاهش یافته است. در *قرون وسطا* فاصله‌ی هشتصد متری از مرکز شهر، حدّ بیرونی شهر قلمداد می‌شد. رشد بلوک به بلوک شهر بزرگ به موازات خیابان‌های کریدوری‌اش، از جمیع جهات نفی و انکار انواع بهینه‌ی مجتمع‌های شهری است که اختراعات و ابداعات جدید ما بدان نایل شده‌اند. برای تمامی اقسام معاشرت‌های تصادفی، منطقه واحد زندگی اجتماعی محسوب می‌شود: اما در صورتی که تمامی سطح ناحیه مملو از سکنه گردد منطقه به مثابه واحدی خوش بافت قادر نخواهد بود به طور کارآمد عمل نماید زیرا ازدحام بیش از اندازه، شریان‌های آمد و شد آن را بند آورده و تسهیلات اجتماعی‌اش را ناکارآمد خواهد ساخت.

محدودیت در اندازهٔ جمعیت، تراکم و وسعت ضرورت اجتناب‌ناپذیر برای معاشرت کارآمد اجتماعی است؛ و این محدودیت‌ها مهم‌ترین ابزارهای برنامه‌ریزی اجتماعی ــ اقتصادی عقلایی به‌شمار می‌آیند. ناخشنودی از استقرار این محدودیت‌ها در گذشته عمدتاً حامل دو عامل بوده است: نخست این که تمامی تحولات در افزایش حجم، نشانه‌ی پیشرفت و به طور خودکار "مطلوب برای تجارت" تلقی می‌شد؛ ثانیاً این باور وجود داشت که این محدودیت‌ها اساساً ارادی هستند که به معنای "کاهش فرصت‌های اقتصادی" می‌باشند ــ یعنی انقباض فرصت‌های کسب سود از ازدحام و تراکم ــ که به توقف جریان غیرقابل اجتناب تحول رهنمون خواهد شد. هر دو این گزاره‌ها خرافه‌ای بیش نیستند.

محدودیت در ارتفاع، امروزه در تمامی شهرهای *آمریکا* متداول است و محدودیت آشکار در زمینهٔ تراکم به قاعده‌ای در تمامی مستغلات مسکونی شهری در *انگلستان* مبدل شده است: بدین ترتیب چیزی که قبلاً محال به نظر می‌رسید امروزه جامه‌ی عمل پوشیده

است. چنین محدودیت‌هایی به‌طور ملموس شمار جمعیت را محدود نمی‌کند بلکه صرفاً فرصتی در دست برنامه‌ریزان و مدیران است تا شمار مراکزی را که جمعیت در آن‌ها اسکان می‌یابند افزایش دهند و مانع از آن شوند که مراکز موجود بر پایه‌ی الگوی انحصارگرا گسترش یابند.

محدودیت‌های مذکور برای تجزیه‌ی لکه‌های بدون کارکرد و بیش از اندازه بزرگ شهرهای گذشته ضروری به شمار می‌آیند. ذیل این شیوه‌ی طراحی، شهرساز فرصت می‌یابد همان گونه که پرفسور *وارن تامپسون* اظهار نظر کرد"شهرتک هسته‌ای" رابه "شهرکثیرالمرکز" تبدیل نماید که در آن مجموعه‌ای از محلات، که به شکل مناسب فاصله‌گذاری و محدود شده‌اند، از پس وظایف خود برای شهری که به شکل نامناست سازمان یافته‌است، برآیند. بیست پارچه شهر، در منطقه‌ای که زیست محیط و منابع‌اش به‌طور مناسب برنامه‌ریزی شود، تمامی مزایای متروپلیسی با جمعیت یک میلیون نفر را بدون مسایل مبتلابه آن ــ سرمایه‌هایش در تسهیلات زیان‌آور به هدر می‌رود و قیمت زمین‌هایش در سطحی تثبیت شده که مانع از انطباق آن‌ها با نیازهای نو می‌شود ــ در برخواهد داشت.

همین تحول امروزه نیز به چشم می‌خورد. منابع *نو فناوری* از انرژی، حمل ونقل و ارتباطات، دیگر از بزرگراههای قدیمی تبعیت نمی‌کنند. امروزه انرژی الکتریسیته با چشم‌پوشی از محدودیت خودروهای چرخدار بر روی کوهها به پرواز در می‌آید؛ هواپیما با رهایی بیشتر، بر روی مرداب‌ها و کوهها به پرواز در آمده و سفر خود را نه در یک جاده که دریک دشت به پایان می‌برد. حتی بزرگراههای جدید، نظیر *بزرگراه نیوجرسی* و *وست‌چستر* که عملکرد محلی دارد، کم و بیش برسامانه‌ای متکی است که توسط *بنتون*

مک‌کی[1] در مقالات مختلفش پیرامون "بزرگراههای بدون شهر" صورتبندی شد. کامل‌ترین طرح شبکه‌ی مستقل بزرگراهی، هم از نواحی روستایی و هم از شهرهایی که آن‌ها را دور می‌زند، منفک است. و بدین ترتیب از تجاوز و تعدی، نظیر سامانه‌ی خط‌آهن محفوظ می‌ماند. در چنین سامانه‌ی حمل ونقل،هیچ مرکز منفردی، نظیر متروپلیس دوران گذشته، نمی‌تواند به نقطه کانونی تمامی امتیازات و مزایای منطقه‌ای مبدل شود؛ برعکس کل منطقه برای اسکان آمادگی می‌یابد.

حتی بدون نظارت هوشمندانه‌ی بخش عمومی احتمال می‌رود که طی نسل آینده پراکنش و تمرکززدایی تسهیلات شدت بیشتری یابد. "بزرگراه بدون شهر" به "شهربدون بزرگراه" منجر می‌شود جائی که در آن معاشرت پیوسته و صمیمی انسانی در تمامی سطوح دست بالا را دارد. این درست طرح اولیه‌ی ماشین محور *رودتاین*[2] می‌باشد که به‌وسیلهٔ *ادگار* چمبلس[3]و طراح *اسپانیایی* شهر خطی (*سوریا ای ماتا*) به تصویر کشیده‌شد، زیرا "شهربدون بزرگراه" بر نگرش منطقه‌بندی کارآمد کارکردها از طریق طراحی تمام و کمال اولیه و نه مقررات قانونی کورابتناء دارد. "شهربدون بزرگراه" شهری است که بخش‌های عملکردی متنوع آن به واسطهٔ عوارض زمین به مثابه مناطق شهری از یکدیگر منفک شده و به شکل مناست برای مصارف خاص طراحی می‌شود: بدین ترتیب که هیچ‌گونه تلاشی برای تدوین طرحی یکنواخت از الگویی واحد برای بخش‌های صنعتی، تجاری، مسکونی و اجتماعی صورت نمی‌پذیرد.

اولین طرح مدون از این نوع شهر، ابتداً توسط *رایت* و *اشتاین* درطرح *رادبرن* به سال ۱۹۲۹ میلادی آماده شد؛ گونه‌ی جدیدی از طراحی که درمقیاس محدود ـــ با استقلال کامل

---

[1] بنتون مک‌کی (؟ ـــ ۱۸۷۹) جنگلبان، زمین‌شناس و برنامه‌ریز منطقه‌ای . آثار عمدهٔ وی : The New Exploration (1928) . Town less Highway (1930)(م.)

[2] . Road town

[3] . Edgar CHambless

از الگوی پیشنهادی *رایت* و *اشتاین*–همزمان در *کلن* و *هامبورگ* تکرار شد. به جهت محدودیت‌های اعمال شده بر طرح در سنخیت با الگوی رایج خانه‌های ییلاقی و فرم‌های مهجور معماری، الزامات شیوه‌ی جدید برنامه‌ریزی چندان که باید در *طرح رادبرن* بکارگرفته نشد. با این حال خطوط کلی همبستگی‌ها و روابط الگوی جدید مشهود می‌باشد: جدایی آمد و شد پیاده از حمل و نقل موتوری به شکلی تمام عیار، جدایی محلات مسکونی از جاده‌های عبوری، الگوی ناپیوسته‌ی خیابانی؛ و تبلور و قطبش حیات اجتماعی در هسته‌های اجتماعی ویژه، که از واحد همسایگی با مدرسه، زمین بازی و استخر شنا آغاز می‌شد، از نشانه‌های نگرش نو بود.

به واسطهٔ همزمانی این تلاش‌ها بود که اصول و مبانی شهرهای چند هسته‌ای آن‌طور که شاید و باید مستقر شد. این طرح‌ها به طور قطع و یقین به فرصت‌های کامل برای گروههای اولیه با تمامی مشخصات الگوهای رفتاری در ملاقات‌های مکرر مستقیم و معاشرت رو در رو منتهی شد. این طرح‌ها همچنین می‌بایست به الگوهای پیچیده‌تر و جامع‌تر برای حیات منطقه رهنمون می‌شد زیرا، برای اولین‌بار این پهنه‌ی جغرافیایی (منطقه) اینک به عنوان کلیتّی بلافصل برای تمامی کارکردهای هستی اجتماعی در نظر گرفته می‌شد. اینک زمان آن رسیده بود که به جای اتکاء بر انبوه صرف جمعیت برای نیل به تمرکز ضرور اجتماعی و درام اجتماعی، به برنامه‌ریزی سنجیده‌ی شهری و ارتباطات نزدیکتر منطقه‌ای متوسل شویم. کلمات چندان روشن و واضح نیستند، با این‌حال اهمیت و جایگاهشان نبایست مورد غفلت قرارگیرد.

می‌توان این روش نوین طراحی شهر و منطقه در مشارکت کارآمد را *"قاعده‌ی اتحاد"* با اتکا بر تسهیم تا اتحاد متکی بر تمرکز نام نهاد: اتحاد متکی بر تمرکز به معنای بسط و کنترل از مرکزی مقتدر است حال آنکه *" اتحاد متکی بر تسهیم"* به معنای لکه‌گذاری

کارکردی است. هرکدام از اجزای چنین مجتمعی می‌تواند در رابطه با هدفی خاص به مرکز منطقه تبدیل شود. بدین ترتیب این جزء به عوض آن که فقط یک واحد تخصصی باشد، هم بخشی از یک واحد کوچکتر یعنی اجتماع محلی یا *"شهر"* در معنای قدیمی‌ای کلمه، و هم یک‌واحد بزرگتر یعنی منطقه خواهد بود و در نهایت حتی می‌تواند مشمول گروهبندی بزرگتر با انشعابات گسترده‌تر، یعنی سطوح ایالتی و بین منطقه‌ای گردد.

کتابخانه‌ی کارآمد در تمامی واحدهای همسایگی برای تمامی کسانی که قادربه استفاده از آن است، می‌بایست مجموع تمامی کتابخانه‌های مجزا باشد: این اصل همواره به شکل منطقی در توسعهٔ نظام فرعی کتابخانه‌ای در *آمریکا* و حتی در ارتباط با کتابخانه‌های بزرگتر که درخدمت جامعه‌ی علمی کتابخانه‌ی کنگره هستند نفوذ کرده است. پس در ارتباط با دیگر اقلام تسهیلات، تمامی خدمات به طور صعودی بر اساس ویژگی‌های کارکردی و توپوگرافیک از کوچکترین مرحله‌ی مسکونی تا سطح سیاره‌ای که خانه‌ی انسان تلقی می‌شود، سطح‌بندی می‌شود.

آن چه که ذیل مفهوم در حال ظهور از سطح‌بندی مهم می‌نماید در ایده‌ی شهرهای اقماری، حتی باغ شهرهای اقماری نیز عرضه نشده‌است. زیرا ، همان گونه که از واژه‌ی سطح بندی برمی‌آید فرض مسلم آن است که یک شهر خاص مقیاس جهانی را حفظ خواهد کرد؛ حال آن که از نقطه نظر نسبیت اجتماعی و انسجام اجتماعی، می‌بایست به شکلی آشکار ساختار درونی خود، مضافاً نواحی پیرامونش را بر مبنایی واحد بازسازی نماید. بدین ترتیب در رابطه با عملکرد خاص، بزرگترین شهر یک گروه تابع واحد کوچکتر می‌باشد، آنچه اهمبت دارد شمار ساکنان نیست بل کیفیت خدمات است.

امکانات جدید در حیات شهری نه تنها از طریق سازماندهی مطلوب فنی بلکه از طریق درک دقیق جامعه‌شناختی در دسترس ما قرار می‌گیرند. عینیت بخشیدن به این

امکانات در طرح‌ها و برنامه‌ها و برجسته کردن خود این اقدامات درساختارهای مناسب شهری و فردی وظیفه نسل آتی را شکل می‌دهد.

آدمی در توصیف جامعه‌ی مدرن می‌بایست به شکل تفصیلی ظرفیت‌های زندگی را برای انسان مدرن آشکار نماید. مخلص کلام این که، دغدغه و دلواپسی کسانی که تلاش‌ها و طرح‌هایشان ساختار مستحکم حیات اجتماعی راخلق می‌کند می‌بایست وحدت فرهنگی در تمامی وجوه آن باشد: فرهنگ به معنای دلواپسی برای کره‌ی خاکی، فرهنگ به معنای به چنگ‌آوردن و بهره‌برداری نظام‌مند انرژی در راستای ارضای اقتصادی نیازهای انسانی، فرهنگ به معنای پرورش جسم، فرهنگ به مفهوم تولید و تربیت کودکان، فرهنگ به مفهوم تعهدات بروز تمامی ظرفیت‌های انسانی به مثابه‌ی موجودی ذی‌شعور، حساس، صاحب‌اندیشه و عامل، فرهنگ به معنای تبدیل قدرت به سیاست، تجربه به علم و فلسفه، زندگی به وحدت و معنای هنر، و تبدیل کلّ به چنان بافت ارزشی ، که آدمی حاضر است بخاطر آن بمیرد تا قسم دروغ بخورد، فرهنگ شهرها در نهایت فرهنگ زندگی دروالاترین تجلیات اجتماعی است. ادامه‌ی این مطالعه و تبعیت از مفاهیم ضمنی آن در زمینهٔ شخصیت و جامعه، مستلزم کتاب دیگری است. با این حال مطمئنم که خطوط اصلی آن هم اینک بسیار مشهود و سهل‌الوصول می‌باشد.

چرخه‌ی ماشین به سرانجام خود نزدیک می‌شود. انسان چیزهای زیادی را از انتظام خشک و سلطه‌ی زیرکانه و تزلزل‌ناپذیر امکانات عملی که ماشین طی سه قرن اخیر فراهم کرده، آموخته است: با این حال دیگر نمی‌توان به زندگی در دنیای ماشین ، بیش از زندگی موفقیت آمیز در سطح لم‌یزرع ماه دل بست. کمینه این که، انسان در وضعیتی است که از ماشین فراتر رفته و محیط اجتماعی و زیست شناختی جدیدی را خلق نماید که در آن

والاترین امکانات هستی انسانی، نه برای انسان‌های صاحب قدرت و ثروت، بلکه برای تمامی جوامع، انجمن و گروههای همیار و همدرد محقق گردد.

ارسطو می‌گفت "انسان‌ها برای زندگی کردن در شهرها گردهم آمده‌اند: آن‌ها برای زندگی بهتر در کنار هم باقی خواهند ماند." فقط بخش‌های ناچیزی از این هدف در جهان معاصر محقق شده‌است؛ با این حال الگوی جدیدی از زندگی، بخشی به جهت فشارهای درونی و بخشی به جهت واکنش بر علیه محیط مغشوش، اهداف غیر انسانی و شرارت‌بار، و توحش قبیحی که هنوز به طور گسترده بر جهان سیطره دارد، در حال ظهور می‌باشد.

تا همین جا نیز می‌توان شاهد آن بود که نظم و دانشی که ماشین فراهم‌آورده است در معماری و طراحی جوامع جدید به دستاوردهای پر شور و نقطۀ اوج وصال انسانی مبدل شده است . تا همین جا نیز، در خیال و در عمل، محدودیت‌های شرارت‌بار محیط موجود متروپلیتن را در نوردیده‌ایم. ما چیزهای زیادی می‌باید تخریب نمائیم و امّا چیزهای بسیار زیادتری را نیز می‌بایست بسازیم که مبانی آن حاضرو آماده می‌باشد. ماشین‌ها در جای خود قرار گرفته و ابزارها براق و برنده شده‌اند و معماران، مهندسین و کارگران گردهم می‌آیند . هیچ یک از ما به اندازه‌ای زنده نخواهیم ماند که بنای کامل را ببینیم، وشاید هم در ذات پدیده‌ها هرگز کامل شدن وجود ندارد: بااین حال برخی از ما شاهد پرچم یا صنوبری که کارگران بر فراز مناسک عتیق برمی‌افرازند آن هنگام که بساط آخرین حکایت را بر می‌چینند خواهیم بود.

واژه نامه

واژه‌های معینی که در ابتدا توسط *پاتریک گدس* یک نسل قبل رایج شد مکرراً در این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است. برای کسانی که کتاب "فنون و تمدن" را نخوانده‌اند تعاریف زیر ارائه می‌شود:

ائو تکنیک(Eotechnic). این واژه به عصر طلوع فنآوری مدرن مربوط می‌شود؛ اقتصاد این دوره بر استفاده از باد، آب و چوب به عنوان منبع انرژی و چوب به مثابه‌ی ماده‌ی اصلی ساخت و ساز متکی بود. این نظام اقتصادی از قرن دهم تا نوزدهم بر اروپای غربی حاکم بود. مرحله‌ی نخست این دوره با پیشرفت های حاصله در دریانوردی، شیشه‌سازی و نساجی از قرن سیزدهم به بعد، و مرحلۀمتأخر آن با رواج ساخت آبراهه‌ها و بهره‌گیری از انرژی و دستگاههایی که با استفاده از انرژی [باد و آب و ...] کار می‌کردند مشخص می‌شود.

پارینه‌فنی (Paleotechnic) این واژه به اقتصاد زغال سنگ و آهن اشاره دارد که جهشی در دورۀ ائوتکنیک (استفاده ازکوره‌ی بلند وخطآهن ابتدایی)بود اما در واقع در قرن نوزدهم و برای جایگزینی مجتمع ائوتکنیک ظهور نمود و بر سالهای۱۸۵۰ الی ۱۸۹۰ میلادی سیطره داشت. ابداعات کلیدی این دوره عبارتنداز: موتوربخار، راه‌آهن، کشتی‌بخار، کوره‌ی مبدل بسمر(Bessemer)، وسایل مختلف خودکار در ریسندگی و بافندگی. اقتصاد ائوتکنیک تا ربع آخر قرن نوزدهم به شکل نهفته پا برجا بود.

نوفنی(Neotechnic) این واژه به اقتصاد نوین اشاره دارد که در دهۀ هشتاد قرن نوزدهم، با اتکاء بر بهره‌برداری از برق، فلزات سبک نظیرآلومونیوم ومس، و فلزاتی نظیر تنگستن، پلاتینیوم، توریوم وغیرو به منصه‌ی ظهوررسید. اوج دستاوردهای این دوره

درزمینهٔ بهره‌گیری از انرژی،توربین‌های آبی بود. تلخیص مهلک زغال‌سنگ که به استفاده کامل از خرده‌ریزها و فرآورده‌های فرعی آن منجر شد. از نشانه‌های دیگر این دوره تکامل فزاینده و خودکاری در تمامی ابزار و دستگاهها بود. اختراعات کلیدی این دوره عبارت بودند از : مبدل الکتریکی ، موتور برقی، چراغ برقی ، ارتباطات الکتریکی با استفاده از تلگراف و تلفن و رادیو، همین طور موتور احتراقی ولاستیک ولکانیده. در حال حاضر اقتصاد ائوتکنیک به میراث، اقتصاد پارینه‌فنی به نظامی نهفته و اقتصاد *نو فنی* به عنصر مسلط مبدل شده است.

زیست فناوری(Biotechnic) به اقتصاد در حال ظهور اشاره دارد که مشخصاً از نظام (صرفاًماشینی) نو فنی نشأت می‌گیرد و به تمدنی اشاره دارد که علوم زیست‌شناختی به شکل گسترده در فناوری مورد استفاده قرار گرفته و فرهنگ زندگی به هدف فناوری مبدل خواهد شد. اختراعات کلیدی این دوره (درعرصه مکانیک) هواپیما، گرامافون، سینما و ابزارهای جلوگیری از آبستن می‌باشد که تماماً به طور مستقیم از مطالعهٔ موجودات زنده گرته‌برداری شده است. کاربرد باکتری‌شناسی در پزشکی و بهداشت، فیزیولوژی در علم تغذیه و رژیم روزانه، دیگر نشانه‌های این عصر به شمار می‌آیند: کاربرد هم ارز این دستاوردها درروانشناسی به منظور تنظیم رفتار انسانی در تمامی عرصه‌ها نیز می‌تواند مورد اشاره قرار گیرد. در نظام زیست فناوری؛ زیست‌شناسی و مهارتهای اجتماعی ویژه‌گی مسلط می‌یابید: بدین ترتیب کشاورزی، پزشکی، و آموزش بر مهندسی سبقت می‌جویند. پیشرفتها و دستاوردهای بشری، به جای آن که صرفاً بر تبادلات مکانیکی مواد و انرژی متکی باشند بر به‌کارگیری ارگانیک تمامی زیست محیط، در پاسخ به نیازهای موجودات و گروهها با تمامی روابط متکثرشان یعنی فیزیکی، زیستی، اجتماعی، اقتصادی، زیباشناسی و روانشناختی، ابتناء خواهند نمود.

۱: مقدمه

کتاب شناسی عمدتاً شامل دو قسم است: قسمی که خواننده را قادر خواهد ساخت دانش خویش را در رابطه با موضوع فرهنگ شهرها عمیق‌تر و گسترده‌تر سازد، گرچه به طور اخص حوزه‌ی کتاب حاضر را نپوشانده و به منظور خاصی مستندسازی شده است.

بخش عمدهٔ مآخذ اصلی ذیل عنوان دوم آمده‌است؛ بااین حال، به موازات استفاده و بهره‌برداری از این مآخذ، همچنان بر این قاعده پای‌بند بوده‌ام که یک اثر تألیفی [منظورکتاب فرهنگ شهرها است] می‌بایست عمدتاً بر یافته‌هایی ابتناء یابد که به‌وسیله متخصصین مربوطه گردآوری شده و سپس به طور انتقادی هضم و جذب شده‌باشد: به عبارت دیگر این مفهوم از دیدگاه یک محقق ذیل مآخذ ثانوی تمایز می‌یابد. کسانی که نسبت به این رویه بدگمان هستند از خود نوعی بی‌میلی نسبت به کارکرد تفسیر تا بی‌اطمینانی منطقاً مستحکم به این رویه نشان می‌دهند. تمامی دیدگاههای کلی، البته می‌توانند در معرض حک و اصلاح قرار گیرند و این امر هم در مورد امور واقع و هم تفسیر صادق است، و من خالصانه از چنین کمکی استقبال می‌کنم.

نقطهٔ ضعف اصلی موضوعات و مصالحی که دراین کتاب به‌کار رفته است اتکاء جزئی آن به منابع ثانوی نیست بلکه فقدان تک نگاری‌ها دررابطه با بسیاری از موضوعات می‌باشد. این مطلب نشان‌دهنده‌ی نقص و عیب در دلبستگی خودجوش یا سمت‌گیری نظام‌مند در بسیاری از حوزه‌هایی است که در قلمرو این کتاب قرار می‌گیرند. برای مثال، تاریخ مقایسه‌ای مدیریت‌ها و حکومت‌های شهری آن‌طور که شاید و باید، و تا جائی که من اطلاع دارم، وجودندارد؛ همچنین ظاهراً کسی به نگارش تاریخ مؤسسات شهری، که امکان

پیگیری نقش و سازمان هر عنصر مجزا در میراث مدنی را فراهم سازد، دست نیازیده است. تدوین چنین کتابی علی‌الظاهر در انتظار به نگارش در آمدن تک نگاری‌های مقدماتی دربارهٔ بسط تاریخی شورای شهر، تأمین آب، بهداشت، گردهمائی‌های عمومی، نهادهای مدنی، و الی‌آخر، در مقیاس قابل مقایسه‌ای با بررسی‌های حاضر، مثلاً، در موردموزه می‌باشد: نبود شناخت تفصیلی از جایگاه و وظایف نخستین تظاهرات "معمار شهر" ، بیانگر یکی از دهها حوزه‌ای است که می‌باید مورد کاوش قرار گیرد. نبود تحلیل‌های انتقادی تفصیلی از آمار و ارقام خام مربوط به بیماری‌ها، بهداشت و مرگ ومیر در شهر و حومه شرم‌آور است: واحدهای غیر قابل مقایسه‌ی بی‌معنا، نظیر ملت‌ها، برای چنین داده‌هایی مورد استفاده قرار میگیرند که امکان رهیافت مشخص به امور مهم مربوط به محیط را ناممکن می‌سازد. بررسی‌های جامعه‌شناختی در تناظر با مطالعات زیست‌شناختی ، در باره‌ی جنین‌شناسی، ریخت‌شناسی و فیزیولوژی شهرها در انتظار گروههای جدیدی از محققین است: بررسی‌های تاریخی و جغرافیایی موجود هنوز به مقدار وسیعی در مرحله‌ی کشف حقیقت بوده و برای تحلیل نارسا می‌باشند. یک سری از مطالعات تفسیری شهرهای مهّم، بسیار مدون‌تر از نظامی که بررسی یادمانی *پوته*[1] از پاریس بنیان نهاد، شدیداً مورد نیاز می‌باشد. غالب تواریخ، حتی تاریخ شهرها، پیش جامعه‌شناختی و پیش مدنی هستند.

متأسفانه، عمده‌ترین منابع اولیه برای مطالعات شهری، اسناد مکتوب نیستند: خود شهرها می‌بایست آثار مکتوب به مفهوم عام کلمه، کلیدها و پاسخ‌هایی را برای مسایل مبتلابه مطالعات میدانی از محیط شهری فراهم نمایند. هیچ راهی برای کوتاه کردن این گونه اکتشاف دست اول از محیط و تجربه‌ی دست اوّلی که از زندگی و کارکردن در شهرها

---

[1] . Poete

به‌دست می‌آید وجود ندارد: در حقیقت شاید به سبب نبود چنین اکتشاف و تجربه‌ای است که اغلب تحلیل‌های جامعه‌شناختی از شهر تاکنون ارضا کننده نبوده‌اند.

در حالی که بررسی مطالعهٔ شهرهای خاص از طریق کتاب‌ها و اسناد، مضافاً پیمایش‌های شخصی برای دانشجویان ساعی وکوشا غیر قابل اجتناب است، با این حال در چارچوب کتابشناسی موجود این امر در مورد تعداد قلیلی از کتاب‌های ارائه شده، از جمله*"فلورانس"* نوشته‌ی *دیویدسون* و ***"پاریس"*** نوشته‌ی *پوته* صادق است. واقعیت این است که فهرست کتاب‌هایی که با یک شهرک کوچک سروکار دارد غالباً وسیعتر از کتاب‌شناسی حاضر می‌باشد. هر دانشجویی می‌بایست کتاب‌شناسی مخصوص خود را برای شهری که در آنجا زندگی می‌کند یا مکانی که مورد علاقه وی می‌باشد گردآوری نماید.

۲: زمینهٔ منطقه‌ای وشهری

تا کنون تعداد قلیلی رساله دربارهٔ شهرها به زبان‌های مختلف به رشته‌ی تحریر درآمده است: درحقیقت نبود بررسی‌های جامعه‌شناسی وتاریخی چشمگیر دربارهٔ شهرها مشابه غفلت از کشاورزی و زراعت درنواحی پیرامونی بود. این حوزه‌ها خارج از عرصه‌ی علقه‌های تحقیقاتی وعملی قرون متاخر قرار گرفته بودند که دراثنای آن دانش پژوهی تمامی همّ خود را صرف فعالیت‌هایی کرده بود که به سهولت در انزوا ویا آرشیوها تعقیب می‌شد.

به جهت سنت شهری دیرپا که تقریباً دست نخورده از *قرون وسطا* به ارث رسیده بود نقاط ضعف مورد اشاره، در ادبیات آلمان در قیاس با سایر کشورها چندان برجسته نبود.از *نیچه* و *ویلدا*[۱] *مائورر*[۲] و *ریل*[۳] تا *بی‌لو*[۴] و *باخر*[۱] و نویسندگان دو دههٔ اخیر، تفسیری

۱ - Wilda
۲ . Maurer
۳ . Riehl
۴ . Below

@memargold

بالنسبه تمام عیاری از "شهر آلمانی" ارائه شده است: مطالعه‌ای که نقطه ضعف‌اش ، هر چند تحسین‌برانگیز، تمرکز بر تعصبات محلی [روحیه‌ی شهرستانی] است.

هرچند که تفاسیر جامعه‌شناختی معاصر که توسط *سومبارت*، *وبر* و *فردیناند تونیس* ارائه شده است ازمنظر شهری کاملاً وافی مقصود نیست با این حال مفهوم شهر را حتی در اثنای تمرکزگرایی و منطقه زدایی متعاقب جنگ *فرانسه- پروس* و برتری کامل *برلین*، زنده نگاه داشتند: درحقیقت سنت *آلمانی* از وحدت بنیادی و تابع بالفعل بودن *ناسیونال سوسیالیسم* احتمالاً جان سالم بدر خواهد برد. ابتکارات اجتماعی شهرداران بزرگ *اولم* و *فرانکفورت* طی نیمه‌ی دومّ قرن نوزدهم،همچنین احیای معماری، احتمالاً انگیزه‌های مضاعفی را در خصوص دلبستگی تحقیقی به گذشته همچنین کمک مستقیم به کار بازسازی شهری موجب شده است. گرچه شهرهای **آلمانی** نشان دهنده‌ی برخی از بدترین نمونه‌های بهره برداری سرمایه‌دارانه از زمین هستند، با این‌حال پایه‌ی جنبش نوسازی عظیم شهری که تحت نظام *جمهوری* طی سالهای ۱۹۲٤تا۱۹۳۲ شکل گرفت، بسیار مستحکم پایه‌گذاری شد.

درصورتی که *آلمان* پیشگام تحقیقات تاریخی شهر به شمار می‌رود، *فرانسه* اعتبار خود را مدیون بهترین کارها درخصوص مبادی جغرافیایی شهرهاست. گرچه *لاپله* با مشغله‌های روستایی و ابتدایی‌اش، تحلیل خود را هرگز به شهرگسترش نداد–و به خانواده به عنوان واحد بنیادی اجتماع رضایت داد- آثار *اگوست‌کنت* و *رکله ولاپله* به همراه مکتب متاخر جغرافیایی به سرکردگی *ویدال دولابلاش* و *برونه*، مبنای علمی جنبش منطقه‌گرایی را فراهم آورد و به شناسایی وجوه منحصر به فرد شهرها و مناطق کمک کرد.آثاربه یاد ماندنی

---

۱ . Bucher

لاودان و *پوته* در درجه‌ی اولّ اهمیت قرار دارند و هیچ محقق جدی درقلمرو مطا لعات شهری نمی‌تواند ازآن چشم پوشی نماید.

۳: ابتکارات‌انگلیسی

آدمی در ادبیات *انگلیسی* شکافی صدساله میان *آدام‌اسمیت*، احتمالاً آخرین اقتصاددان کلاسیک که کارکرد اجتماعی شهر ونقش اقتصادی کارکردهای سیاسی را دریافته بود وچهره‌ی اولّ اقتصاددانان جدید به نمایندگی **اشلی** را مشاهده می‌نماید. شهر منهای قلمرو صرف سیاسی جایگاهی در سنت اقتصادی اصالت فایده نداشته است؛ اقبال مجدد به شهر از سوی هنر به منصه‌ی ظهور رسید. بر خلاف رمانتیست‌های *آلمانی*، مکتب *انگلیسی رومانتیسم*، ضد شهر یا حداقل نسبت به آن بی‌تفاوت بود، گرچه یکی از اصیل‌ترین غزلیات *وود ورث* از منظره‌ی *پل وست‌مینستر* الهام گرفت. اماّ عشق به معماری گوتیگ درنهایت به حواشی شهری نفوذ کرد؛ و در نوشته‌های *راسکین*، بالاخص در "سنگ‌های ونیز"، شهر به عنوان موجود اجتماعی مورد اولین تجزیه و تحلیل‌های گذشته‌گرا و در عین حال واقع‌گرایانه قرار گرفت. روش بررسی وی دقیق و پراکنده و تمرکز تحلیل معماری نه بر الگوی کلّ که بر اجزاء استوار بود. امّا *راسکین* ، که غالباً به شکلی تحقیرآمیز به عنوان هنرشناس دروغین شناخته می‌شود، یکی از نخستین کسانی بود که بازگشت به مبانی در طراحی شهرها را موعظه کرد: او در **مونرا** *پل‌ووریس*[۱] و هر جای دیگر درخواست هوای تمیز و آب ناآلوده را به عنوان پیش‌شرط‌های هنر شهری مطرح کرد.

---

۱. Munera Pulueris

در دهۀ هشتاد قرن نوزدهم *چارلز بوث*[1] ،بدنبال‌بررسیهای ژورنالیستی *میهو*[2]، مطالعۀ تاریخی خود از *لندن* را آغاز کرد: طی همان دهه، *پاتریک‌گدس* که به عنوان زیست‌شناس وارد عرصه شده بود در پی تألیف سنن ناهمخوان جامعه‌شناختی *اگوست* ، *کنت* و *لاپله* برآمد: آثار این دو در تدارک شیوه‌ی بررسی و تشخیص جامع در برنامه‌ریزی و توسعه نقش تعیین کننده‌ای داشت. *گدس* نه تنها به تألیف جوانب جغرافیایی و تاریخی مطالعات شهری همت گماشت، بل بسیار عمیق‌تر، او دلبستگی‌های مجزای پژوهشگران پهنه‌های شهری و اهداف عملی بهداشت‌کاران، مصلحین امر مسکن، متخصصین تأسیسات شهری و برنامه‌ریزان شهری، که در پی خلق تحولات تدریجی در محیط‌های شهری، بدون فهم کلیت اجتماعی و ساختاری آن بودند را به یکدیگر نزدیک ساخت. علاقه‌ی *گدس* به شهر، به عنوان یک زیست‌شناس، جامعه‌شناس و فیلسوف و علقه‌های عملی وی به عنوان سازمان‌دهنده‌ی نمایشات تاریخی شهری و نمایشگاههای شهری، که کمتر از تمایلات شهری وی به عنوان یک برنامه‌ریز نبود، بدون شک یگانه عنصر تجدید گرایشات منطقه‌ای و شهری در گستره‌ی کشورهای مشترک‌المنافع *انگلستان*، شامل سرزمین‌های دورافتاده‌ای چون *هند* بود که *گدس* طی سال‌های ۱۹۱٤ و۱۹۲٤ میلادی در آنجا حدود پنجاه شهر را طراحی کرد. همچنین نباید ابتکارات صنعتگران بزرگ *انگلیسی* چون *سالت* ، *کدبوری*، *لور*[3] و *رانتری*[4]، اثر پیشگامانه‌ی معماران با اهمیتی چون *وب* ؛ *بیلی اسکات* ، *مکین‌تاش* ،*پارکر*، *آنوین*، دولتمردانی چون *جان بارنز* و کمک تعیین کننده‌ی *ابنزر هاوارد* را فراموش کرد.

هیچ بخش از اندیشه‌های *گدس* دربارۀ شهرها، آن‌طور که باید و شاید در تک‌نگاری‌ها و یا به صورت کتاب تدوین نشد. کتاب وی تحت عنوان "تطور شهرها" باارزشترین اثر وی

---

۱ . G.Bouth

۲ . Mayhew

۳ . Leuer

۴ . Rowntree

در این حوزه به شمارمی‌رود، در حالیکه *"گزارش ایندور"* ، در دو مجلد، کاملترین تجسم روش، دیدگاه و نگرش جامعه‌شناختی وی می‌باشد. برخی از سخنرانی‌های وی به همان صورت تندنویسی‌شده، و ماشین‌شده، به ابتکار همکارش آقای *جان راس* در *آوتلوک‌تاور*[1] شهر *ادینبورگ* نگه‌داری می‌شود. کار *گرس* و همکار برجسته‌ی وی *ویکتوربرانفورد* ، هر چند پیروان قابل توجهی نداشته است با این‌حال تأثیر چشمگیری را بر جای گذاشته است:کار *هربرستون* دربارۀ جغرافیای منطقه‌ای یکی از این ثمرات است: همچنین بررسی‌های بیشمار منطقه‌ای تحسین‌برانگیز از بررسی *دونکاستر* به بعد نیز متاثر از کارهای آنان بوده است.

٤: مکتب امریکائی: رهیافتی جامعه‌شناختی

در *آمریکا*، فاصله‌ی زمانی زیادی میان *هنری‌کاری*[2] و مکتب جامعه‌شناسی شهری *شیکاگو*، که عمدتاً با *چارلز زوبلین*[3] شروع می‌شود، وجود دارد، *زوبلین* به نوبه‌ی خود عمیقاً تحت تأثیر اثر *گدس* در *آوتلوک تاور* شهر *ادینبورگ* قرار گرفته بود. خط واسط میان این دو احتمالاً کارهای *چارلز هورتون کولی*[4] در تحلیل نظری از گروهها و جوامع، و کارهای *آلمستد* و *چارلز مالفورد رابینسون* به لحاظ عملی، بالاخص در *میدل وست* که بخش عمدۀ کارهایش در آن جا انجام شد، می‌باشد. این فرایند طی دهۀ گذشته به بارنشسته است. گره خوردن جامعه‌شناسی شهری با گرایش مقدماتی زیست‌شناسی از بوم‌شناسی، در این راستا مفید فایده بوده است: همچنین در این خصوص می‌بایست به تأثیر چشمگیر مطالعات زیست –جامعه‌شناختی *ویلر* اشاره کرد. جامعه شناسان *امریکائی* در کّل، شهر و همین‌طور

---

[1] . Outlook Tower
[2] . H. Carey
[3] . C. Zublin
[4] . C. H. Cooley

@memargold

روستا را به حال خود رها کرده‌اند: حتی قوم شناسان در مطالعات میدانی خود، الگوهای خاص رفتاری را مورد غفلت قرار داده‌اند و صرفاً به اشیاء مادی نظیر قایق‌ها، سلاح‌ها یا روش‌های روشن کردن آتش پرداخته و به اردوگاه یا روستا همچنین سایر اقسام مصنوعات جمعی بی‌توجهی کردند.

یکی از گناهان نابخشودنی جامعه شناسی شهری *امریکا*، جدای از استفاده نامعقول از داده‌های نامربوط آماری، ناتوانی در استفاده از دانش جغرافیا بوده است : این امر به شکلی آشکار و به‌عبارتی در مطالعهٔ تحسین‌برانگیز *میدل‌تاون* ، و به شکلی خفیفتر در *"جامعه‌شناسی زندگی شهری"* اثر *کارپنتر* هویداست. مسئله‌ی دیگر فقدان مطالعات تطبیقی شهرها در زمان و مکان است: این روند به محدود کردن مطالعات شهری به *شهر آمریکائی*، به شهر *معاصرآمریکائی* و ــــ در نهایت به تعصبات محلی ــــ به فرم *متروپلیتن* معاصر، که در مفهوم جامعه‌شناختی فرم نهایی تلقی می‌شد، منجر شد، و این به نوبه‌ی خود به ناتوانی از تقویت پیش زمینهٔ مدیریتی و برنامه‌ریزی راه برد. دیگر نقطهٔ ضعف جامعه‌شناسی *آمریکائی* که تا حدودی با دیگر کشورها در آن سهیم می‌باشد ناتوانی مزمن در چنگ‌زدن به تمایز پایه‌ای *ارسطوئی* میان شرایط زندگی شهری، اهداف آن و تظاهراتش است که با کمال تأسف به ناتوانی هر چه بیشتر در تدوین پرسش‌های جالب توجه در باره‌ی نشانه‌های خاص انسانی و فرهنگی شهرها راه می‌برد، که برآیند آن تمایل به آمارهای جمعیتی، مقررات انتظامی و روش‌های دفع فاضلاب می‌باشد و این نیز به نوبه‌ی خود به ناتوانی جدّی در برخورد تمام عیار یا با کفایت با نهادها، معضلات اجتماعی، ساختارهای اجتماعی–زیباشناختی بر حسب معنا و کارکردشان به عنوان اجزای لاینفک زیست بوم شهری منجر می‌گردد.

کارهای با ارزشی توسط *پارک* ، *برجس* ، *ویرث* ، *اگبورن* و دیگران انجام شده است: با این‌حال در صورتی که جامعه‌شناسی از تغییرات اساسی در چارچوب مرجع اجتناب نماید کوشش‌های آن دچار مشکل خواهدشد. بوم‌شناسی فرهنگی نبایست صرفاً از روش‌های بوم‌شناسی حیوانی یا گیاهی گرته‌برداری نماید: بلکه می‌باید به واسطهٔ بررسی کنش و واکنش محیط فیزیکی و کارکردهای مشروط زندگی از یک طرف و محیط اجتماعی و کارکردهای نامشروط–که در آنجا انتخاب ، آرزو، خیال و هدف دارای نقش می باشند– از طرف دیگر، راه خود را بگشاید.

۵: آرمانشهر گرایان

بعضی از مهمترین کارها در باره‌ی شهرها درخارج از دوره‌ای قرار دارند که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است، یا به لحاظ روش و میدان بررسی به طور بنیادی از رسائل مدونی که تا اینجا مورد بررسی قرار گرفته‌اند متفاوت می‌باشند. *افلاطون* و *ارسطو* در ادبیات غربی، همچنان‌که انتظار می‌رود کلام اوّل و آخر را در مورد *آرمان‌شهر* گفته‌اند؛ همچنان‌که تحقیق و تفحص در خصوص نگرش اسطوره شناختی از نقش تقسیم کاردر جامعه‌ی انسانی–همین طور کاربرد نادرستش– در قیاس با آنچه در گفتگوی آغازین جمهوری *افلاطون* آمده است؛ بیهوده خواهد بود، امّا کتاب سیاست *ارسطو* هنوز نیز مفید فایده می‌باشد: زیرا مفهوم آینده نزد وی به مثابه استعداد و ظرفیت بالقوه، از مفهوم بسیار خارجی آماری از حوادث آینده که امروزه بسیار متداول می‌باشد در مورد موجودات زنده و گروهها معتبرتر می‌نماید: این حکم در مورد قلمرو ویژه‌ی آرمانشهرها در فلسفه‌ی سیاسی وی نیز صادق است.

@memargold

این سنت بزرگ به‌وسیله‌ی نویسنده‌ی آرمان‌شهری ، یعنی *توماس مور* مجدداً به عرصه بازگشت؛ به اعتباری تمامی آرمانشهرگرایان از *مور* و *آندره‌آ* گرفته تا *فوریه*، *بلامی* و *هرشل* درمقایسه با اندیشمندان بسیار متنفذ آرمانگرا چون *ماکیاولی* و *اسپنسر*، ازبهترین جامعه‌شناسان بوده‌اند زیرا آن‌ها در طرح خود جایگاهی را برای شهر به عنوان تجسم انضمامی جامعه تخصیص داده بودند. در میان نویسندگان دورهٔ پیش جامعه‌شناختی می‌بایست یادی نیز از *رالیه*[۱]، *بوترو*[۲] و بالاتر از همه *استو* کرد.

٦: ادبیات تخیلی

یک طیف کامل از کتاب‌ها که از اهمیّت چندان کمی هم برخوردار نیستند، تقریباً در فهرست کتاب شناسی معرفی نشده‌اند این کتاب‌ها آثار تخیلی می‌باشند . بر خلاف مورخین قدیمی، من این آثار تخیلی را به جهت آن که تصور خیالی آن‌ها سند و مدرک نیستند و یا به واقعیت‌های بیرونی اتکاء ندارند مورد چشم‌پوشی قرار نداده‌ام ، زیرا واقعیت‌های خیال به همان اندازهٔ تکه چوب و سنگ به جهان واقعی تعلق دارند. در حقیقت راهنمایی بهتراز آنچه مردم می‌بینند، احساس می‌کنند و انجام می‌دهند که درنهایت راه خود را به اشعار، نمایشنامه‌ها و داستان‌ها باز می‌کنند وجود ندارد: آنها از صداقتی برخودارند که اسناد دادگاهها، گزارشات و روزنامه‌ها فاقد آن هستند: زیرا آن‌ها به بهترین وجه، انسان، گوشت وپوست و استخوان و بخش عمدهٔ محیط زندگی وی را همان‌گونه که او به آن عکس‌العمل نشان داده و بیان می‌نماید در خود نهفته دارند.

---

[۱] Sir Walter Raleigh.(۱۶۱۸-۱۵۵۲ م.) مکتشف و نویسنده‌ی انگلیسی عصر الیزابتی (م.)

[۲] . Boetero

نه؛ واقعیتی که در اینجا نهفته است، هم‌چنان که در هنرهای تجسمی و گرافیکی، این است که آدمی صرفاً در برابر غنای مستندات سر تعظیم فرو می‌آورد. در صورتی‌که خواننده‌ی کتاب حاضر ، اگر حداقل آثار *بوکاچیو*[۱] و *چاسر*[۲] را نخوانده باشد قادر به شناخت شهر *قرون وسطا* نخواهد بود؛ اگر او کتاب *بادن بروک توماس مان* یا کتاب *کامبری مارسل پروست* را نخوانده باشد قادر به شناسایی بقایای شهر *قرون وسطایی* در قرن نوزدهم نخواهد بود. برای مستندسازی شهر *پارینه‌فنی نیکلاس نیکلبی* و کتاب "روزگار سخت" *[چارلز دیکنز]* به همان میزان تقریرات *فردریک انگلس* و *چادویک* اهمیت دارند: همچنین *امیل زولا* و *آرنولد بنت* نیز جایگاه و اهمیت خود را دارند؛ هم چنان که برای درک گسترده و تفصیلی شهرمدرن *بالزاک* چهره‌ای بلامنازع به شمار می‌رود.

چشم پوشی از این منابع غنی با این توجیه که با روشی دقیق و علمی، این واقعیت آشکار می‌شود که تمامی دانش و متافیزیک نهفته در این منابع به قرن هفدهم تعلق دارد چندان موجه نیست. من بسیار فراتر رفته و می‌گویم کسی که نمایشنامه‌ها و رمان‌هایی که به‌وسیلۀ کسانی که در این شهرها زندگی کرده و هستی ساکنان آن‌ها را به تصویر کشیده‌اند نخوانده‌است قادر به شناخت حیات شهرها به عنوان واقعیت اجتماعی نیست، و این قاعده بالاخص پس از قرن هفدهم که رمان اجتماعی به عنوان پیش درآمد ذهنی جامعه‌شناسی مدون ظهور کرد، صدق می‌نماید. *لندن دانیل دفو*، *فیلدینگ*، *تاکری*[۳] ، دیکنز، مردیت و *ولز* بالاخص *تونو-بان‌وی* و *نیو ماکیاولی* [احتمالاً از نوشته‌های *اورسن ولز* هستند] ، شهرک‌های کلیسائی *آنتونی ترولپ*[۴] ، *سنت‌پترزبورگ* و مسکو *تولستوی* شهرهای *فرانسوی استاندال*، *بالزاک*، هوگو، *شیکاگو درایزر* و شهرهای *سینکلیر لوئیز*، و *بستن ونیویورک ویلیام*

---

۱. Sir Walter Raleigh (م.) مکتشف و نویسنده‌ی انگلیسی عصر الیزابتی (۱۶۱۸-۱۵۵۲ م.)

۲. Geoffrey Chahcer (م.) شاعر انگلیسی (۱۴۰۰-۱۳۴۰ م.)

۳. W. Thackeray(م.) رمان‌نویس انگلیسی متولد هند. (۱۸۸۳ــ ۱۸۱۱ م.)

۴. A. Trollope(م.) نویسنده‌ی انگلیسی. (۱۸۸۲ــ۱۸۱۵ م.)

@memargold

دین هاولز تماماً آثار خیال‌برانگیزی هستند که تجارب محققین مسایل شهری را غنا می‌بخشند. و اگر قرار باشد من اثرِخیال‌برانگیز معاصر، که به شکلی سنجیده و فوق‌العاده تمامی صحنه‌های زندگی شهری را به کمند قلم رام نموده است را معرفی نمایم اثر سترگ آقای *جولز رومایـن*[۱] یعنی "انسان خیرخواه" را توصیه خواهم کرد.

۷: تفسیرفرهنگی

در میان مفسرین فرهنگی که با شهرها سروکار داشته‌اند، آثار دو نفر دارای ارتباط خاصی با این کتاب می‌باشد. نخستین آن‌ها *دبلیو. اچ. ریل*با کتاب کلاسیک‌اش *"تاریخ طبیعی مردم آلمان"* می‌باشد که در اواسط قرن نوزدهم منتشر شد ـــ نه چندان مطرح زیرا در عین حال که بسیار دیر منتشر شد بسیار " پیشگام" نیز بود–که حتی در میان *آلمانی‌ها* نیز به شکل عجیبی مورد غفلت قرار گرفته است. دینی که من به *ریل* دارم و در کتاب *"تکه چوب‌ها و تکه سنگ‌ها"* که در سال ۱۹۲٤ م. منتشر شد به آن اذعان کرده‌ام، دینی است که مایلم بسیاری دیگر در آن سهیم شوند. نویسنده‌ی دیگر، *اسوالد اشپنگلر* و کتاب سترگ او *" افول غرب"* است، با مزخرفاتی از عقاید بَدوی (ابتدائی) و بینش‌های جالب، لجاجت‌های احساسی و ذکاوت حکیمانه‌ی شهودی ، یکی از اولین تفاسیر تاریخی بود که شهر را در مرکز و کانون توجه قرار داد.

۸: نظریه و عمل در عرصه‌ی برنامه‌ریزی

در باره‌ی منطقه‌گرایی و توسعهٔ منطقه‌ای ،شامل دیدگاه حفاظت از زیست محیط، مجموعه‌ای از مطالعات کلاسیک موجود می‌باشد، که گرچه در نگاه نخست غیر محسوس

---

[۱] . J. Romain

است با این حال از اهمیّت شایانی برخوردار هستند که در میان آن‌ها می‌توان به کتاب *"انسان و طبیعت"* جی. پی. مارش، کتاب *"انسان و زمین"* ان. اس. شالر، کتاب *"حفاظت از منابع طبیعی"* ون‌هیز ، و *"اکتشاف جدید"* بنتون و مک کی اشاره کرد.

یکی از تفاسیر برجسته‌ی تحولات بالقوه در مناسبات انسان با کشاورزی و صنعت ،کتاب *"مزارع، کارخانه‌ها و کارگاهها"*ی پترکروپتکین می‌باشد، اثر دانشمندی که جایگاهش به عنوان متفکری متنفذ، نه صرفاً شخصیت انسانی در حال فزونی است. در حالی که ایدئولوژی *مارکس* عمدتاً متعلق به عصر پارینه‌فنی بود، *کروپکتین* دراواخر قرن نوزدهم از کلیشه‌ی تنگ به مفهوم اقتصاد–حیات عصر نو–فنی دست یافت: *کمونیسم*هرج و مرج‌گرای او، که اینک فقط در *اسپانیا* رواج دارد، می‌تواند عامل اصلاح‌کننده‌ی دیوانسالاری سترونی که *مارکسیسم* به سهولت آموزه‌هایش را ذیل نگرش‌های **استالینی** و **تروتسکیستی** به قربانگاه فرستاد.

پیشنهادهای مؤثری را می‌توان در نوشته‌های **گدس** و **برانفورد** یافت؛ امّا جدای از مکتب **فرانسوی** که پیشتر ذکر شد، مهم‌ترین اثری که تاکنون شکل گرفته است در دو سند عمومی قابل پیگیری است: گزارش **هنری رایت** در مورد **" برنامه‌ی ایالت نیویورک"** که در سال ۱۹۲٦ میلادی تحت مدیریت **" کمیسیون مسکن و برنامه‌ریزی منطقه‌ای"** به ریاست **کلارنس اس. اشتاین** انتشار یافت؛ و دومی گزارش **پروفسور جان گاس**[۱] **و** همکارانش برای **" دفتر منابع ملی"** در خصوص **" مؤلفه‌های منطقه‌ای در برنامه‌ریزی ملی"** بود. هر دو گزارش رهیافت‌هایی را برای تحدیدو بسط زیست بوم انسانی ـــ اکتشاف قلمرو جدید ـــ ارائه می‌نمایند. کتاب **" هستی ملّی"** اثر جورج *راسل* در معنا و دیدگاه به آموزه‌های

۱ . Proffessor John Gans

محوری منطقه‌گرایی ، بسیار نزدیکتر از رسائلی است که‌آزادانه و بی‌هیچ قید و بند از عنوان منطقه‌گرایی استفاده می‌کنند

مکتب جدید منطقه‌گرایی **آمریکایی** که اساساً در جنوب [**امریکا**] ریشه گرفت ــ که مایلم در اینجا به طور اخص به آثار *اودوم مور*، و ونس اشاره نمایم ــ تفسیر توصیفی *ترنر* از فرقه‌گرایی در زندگی **آمریکائی** را به نوعی آموزه‌ی پویا از توسعهٔ اجتماعی دگرگون ساخته است. کتاب *"منطقه‌گرایی امریکایی"* نوشته‌ی **اودوم** و **مور** که من دست نوشته‌ی آن را خوانده‌ام، تلاش چشمگیری در هماهنگ سازی رهیافت‌های متفاوت به عمل آورده است.

۹: برنامه‌ریزی و توسعه

تا اینجا من عمدتاً با ادبیات جامعه‌شناختی و تاریخی سروکار داشته‌ام در اینجا وقت آن رسیده است که سخنی نیز در باره‌ی حوزه‌ی برنامه‌ریزی و جوانب متنوع آن بگویم. ادبیات مربوط به توسعهٔ شهری به عصر *هیپوداموس* بازمی‌گردد که بنابر نوشته‌های وی، *ارسطو* نیز آرمان‌شهری را طراحی کرد؛ در حقیقت همبستگی پایداری میان شهر واقعی زندگی روزانه و آرمان‌شهر وجود داشته‌است: از **آلبرتی** تا **رابرت آوئن**، و از **اوئن** تا **هوارد** و **لوکوربوزیه**، طرح های انگاره‌ای یک نسل در نسل بعدی محقق شده است.

پیرامون برنامه‌ریزی واقعی شهرها، مدت‌های مدید تأکیدات زیباشناختی، بسیار برجسته بوده است: در این حوزه می‌توان به کتاب‌های **کامیلوسیت**، **برینکمن و زوکر** اشاره کرد. کتاب *"تاریخ برنامه‌ریزی شهری"* اثر **لاودان** و **" مقدمه‌ای بر برنامه‌ریزی شهری "** اثر **پوته** ، از کارهای برجسته به شمار می‌روند. تهترین مدخل تطبیقی خلاصه‌ی دو جلدی **ورنر هایمن** در باره‌ی نمایشگاههای بین‌المللی شهرهای **برلین** و **دوسلدورف** در سال‌های

۱۹۱۲ــ ۱۹۱۰ می‌باشد. بررسی اخیر **بورنوشوآن** در این حوزه، اثری مفید است که با بی‌علاقه به آن پرداخته شده است. اثر **آنوین** تحت عنوان **" برنامه‌ریزی شهری در عمل"** از بالاترین اهمیت در زمان انتشارش برخوردار بود؛ امّا تجدید چاپ آن در سال ۱۹۳۲ میلادی بدون تلاش کافی برای مواجهه با نظریه‌ها و تکامل متأخر حوزه‌ی نظری برنامه‌ریزی، آنرا به کتاب تاریخی تقلیل داد. بررسی فرم‌های شهری، معماری و چشم‌انداز توسط *شولتز نامبورگ*[۱] در اثر سترگش " **Kulturarbeiten** " کم وبیش به گذشته نظر دارد: با این حال الگویی است که می‌بایست برای هر منطقه به عنوان سرمشق قرار گیرد: برای زمینه‌های تصویری بیشتر به آلبوم عالی *گروتزبورگ*[۲] تحت عنوان (Kulturlandschajten der Erde) مراجعه کنید.

پیشرفت‌های فنی زیادی طی نسل گذشته در برنامه‌ریزی شهری به منصه‌ی ظهور رسیده است. یکی از این دستاوردهای مهم در مقاله‌ی کوچک **آنوین** تحت عنوان **" ازدحام هیچ حاصلی ندارد"** تجسم یافت که گزافه بودن تلاشهای صورت گرفته در خصوص تراکم وتمرکز جمعیت در گذشته را نشان داده است که به اتلاف فاحش زمین بواسطهٔ احداث خیابان‌های پر هزینه منجر شد. من هیچ کتابی را نمیشناسم که تحلیل انتقادی کارآمدی را از تمامی این تحولات و پیشرفت‌ها از جمله: جهت‌گیری، ردیف‌سازی[۳] بن‌بست‌ها ، ساختمان‌های بلند و کوتاه رابدون درک واقع‌گرایانه انتقادی بپذیرد و یا مورد هجوم قرار دهد: تا اینجا این امر فقط تا حدودی در مورد اثر حاشیه‌ای **" بازساماندهی شهری در امریکا" هنری رایت** صادق است. کتاب **" باغ‌شهر"ابنزر هوارد** تاکنون مهمترین کتاب در زمینهٔ ارائه‌ی مفهومی جدید از شهر بوده است که اوّل بار در سال ۱۸۹۸ م. تحت

---

۱ . Schultze-Naumburg
۲ . Gnetzburg
۳ . Zeilenbau

عنوان " **فردا** " منتشر شد. کتاب " **شهرفردا** " اثر **لوکوربوزیه** به لحاظ اقتصادی تقریباً کتابی بی‌ضرر و نظیر پرخاشجویی کودکانه' معماران آسمانخراش‌های **نیویورک** در دهۀ بیست قرن بیستم ماشین محور می‌باشد: امّا کتاب بعدی وی " **شهر درخشان**" نشان دهنده‌ی یک گام به جلو می‌باشد . می‌توان " **شهر در حال ناپدید شدن** " **فرانک لوید رایت** را درتضاد صوری با **لوکوربوزیه** دید، که در آن جا امکان حداکثری تمرکززدایی ذیل شرایط فناوری مدرن به نمایش در می‌آید. بسیاری از کتابهای فنی دربارۀ برنامه‌ریزی شهری که در حال حاضر انتشار می‌یابد، تلاشهایی در جهت رازورانه ساختن اقدامات گذشته و انطباق ناچیز با ضرورت‌های جدید می‌باشد: نسخه‌های این نوشته‌ها را می‌بایست معکوس به کاربرد: "خوب فقط برای همین امروز".

۱۰: مسکن و معماری

در واحدهای کوچکتر، در املاک مسکونی و واحدهای همسایگی، فرصت بیشتری برای اقدام یکاسه با شهر به عنوان یک کّل نهفته است. در این خصوص به کار تحسین‌برانگیز "**مسکن مدرن**" **کاترین بوئر** که بالاخص در زمینۀ تحلیل زیباشناختی مطلوب است، مراجعه نمائید که طرح‌ها و عکسهای متنابهی را از ساخت و سازهای واقعی نشان می‌دهد. مرور موشکافانه‌ی " **سازماندهی دورباره‌ی شهری در امریکا**" اثر **هنری رایت** احتمالاً مهمترین مدخل ممکن از منظر طراحی است. از آن جایی که اندیشۀ انسجام و معاصر بودن، البته از دیدگاه کتاب حاضر ، نقش ویژه‌ای در طراحی معاصر داشته‌اند اجازه بدهید در این خصوص توجه شما را به دوکتاب که مستقیماً با مسئله‌ی زیباشناختی و اجتماعی فرم سروکار داشته‌اند یعنی کتاب " **معماری مدرن**" **اچ.آر. هیچکاک** و کتاب " **ساختمان**

مدرن" والتر کورت برندت[1] جلب نمایم . تک‌نگاری‌های مربوط به **اف. ال. رایت، گروپیوس، اود، لوکوربوزیه** و دیگران، قطعاً مشاوران امینی در راستا می‌باشند.

۱۱: اهمیت پیمایش

اسناد عمده دربارهٔ شهرها در قیاس با خود شهرها در مرتبه‌ی دوّم اهمیت قرار می‌گیرند. سندسازی عمدتاً مرهون *راسکین* می‌باشد، هر چند که درهمین اثنا، باستان‌شناسان بعد از *شلمان*[2] نشان داده‌اند که چه مقدار از گذشته را می‌توان بدون استفاده از اسناد مکتوب بازیافت. حتی چشم‌انداز و طرح اولیه‌ی شهر می‌تواند در سنگها حفظ شده‌باشد ــ نظیر نهرهای **لندن** ــ و با این که از مدت‌ها قبل زیر خروارها خاک قرار گرفته‌اند اما همچنان در معابر یا اسامی مکان‌ها تداوم می‌یابند. محقق مشتاق به محض آن که وارد شهر می‌شود از زمین‌شناسی و اقلیم آن اطلاع حاصل می‌کند: موقعیت شهر، ترکیب معابر، وضعیت بازشوها، خانه‌های برجای مانده، خرابه‌ها، همگی سرگذشت خودرا روایت می‌کنند: زیرا این در حالی است که آمد و شد خیابان‌ها، رودخانه، بندر، حرکت و ایماء و اشاره‌های ساکنان، داستان خود را به سِند عمومی اضافه می‌کنند.

بررسی اولیه‌ی شهر می‌بایست تصادفی و اجمالی باشد: این بررسی به آن چه دیده می‌شود و بی هیچ نظم خاصی اتفاق می‌افتاد، بی‌هیچ تمایلی برای پیش‌بینی و مسیرهای از پیش تعیین شده یا "میان‌برهایی" که در واقع می‌توانند امکانات تجربه‌ی نو را بی‌اثر سازند محدود می‌شود. آدمی می‌باید به شکلی کنش‌پذیر در دریای دریافت‌های حسّی غرق شود. هنگامی که نخستین مرحلهٔبه سرانجام رسید، می‌باید به دنبال فرصت تبدیل شدن به بخشی

---

[1]. W. Curt Behrendt

[2]. Schleman

از شهر، حتی به اندازه‌ای ناچیز را غنیمت شمرد: این فرصت‌ها را می‌توان در خرید از فروشگاهها و بازارها، بازدید از خانه‌ها (اگر امکان‌پذیر باشد) و بالاتر از همه انجام برخی کارهای مشخص (اگرامکان آن فراهم‌گردد) خلاصه کرد. فقط پس از شناور شدن کامل در صحنه‌ی شهری است که می‌باید تلاش نمود آن‌را به شکلی مدون از مرکز به پیرامون در حومه و سپس بالعکس از آنجا به هسته‌ی اصلی مورد شناسایی قرارداد. در این مرحلۀاستفاده از دوربین، دفترچه‌های یادداشت و شستی طراحی مفید فایده خواهد بود. در این مرحلۀاست که می‌توان به کتابچه‌ی راهنما یا تاریخچه‌ی محلی مراجعه نمود، آن هم نه به شکل یک نقشه که در جیب جای‌گیرد، بلکه این امر به صورت مشورت بعد یا قبل از مسافرت یا پیاده‌روی صورت می‌پذیرد. با این حال حکم و دستود **وودورث** را می‌بایست بخاطر داشت زیرا برخلاف فعالیت هدفمند فکری و مفهوم عمل‌گرایانه‌ی مرسوم ما می‌باشد: "تصور کنید . . . هیچ چیز به خودی خود آشکار نخواهد شد، اما می‌بایست همچنان به جستجوی خود ادامه دهیم" تسلیم منطقی [به معنای آمادگی دریافت] قرینه‌ی مهمی برای فعالیت عمیق است: تحقیق را هرگز نمی‌توان به جهت ضرورت تأمل و تفکر کنارگذارد.

۱۲: موزه‌ها و کتابچه‌های راهنما

شناخت تفصیلی حداقل یک شهر برای دانشجویان علوم شهری الزامی است: شناختی تفصیلی و کثیرالوجه، تقویت شده و متداوم طی چندسال از مشخصات این روند شناسایی است. در تاکید بر مطالعات شخصی، برای این که این بررسی‌ها به پایه‌ای برای مطالعۀ بصری و تجربه‌ی دست اوّل تبدیل شوند، محقق می‌بایست به دیدار موزه‌ها برود. من در موزه‌های *لندن*، *هامبورگ*، *اولم*، *اگسبورگ*، *ادینبورو*، و *پاریس* چیزهای ارزشمند زیادی

یافته‌ام؛ با این حال می‌توان نظیر آن‌ها را در شهرهای دیگر، از جمله *نیویورک*، *بالتیمور*، *سلم*[1] در *آمریکا* با مصالح و موضوعات غنی یافت. متأسفانه بسیاری از موزه‌های شهری به نحو نامطلوبی طبقه‌بندی شده و از دیدگاه شهری بی‌معناهستند: بدین ترتیب که انباشته از چیزهای عجیب و غریب و عتیقه‌جات می‌باشند. حتی هنگامی که این موزه‌ها از مدل‌ها و نقشه‌ها استفاده می‌کنند، اشیاء معمولاً توسط کسانی تنظیم و ترکیب می‌شوند که در آن‌ها حسّ عتیقه‌شناسی بر علقه‌ی اجتماعی و فرهنگی موجود در فرایندهای حیات شهری سیطره دارد. کارهای زیادی هنوز می‌باید در زمینهٔ طبقه‌بندی مجدد و گزینش مجدد در مجموعه‌های موزه‌ای مربوط به شهر صورت پذیرد: بی شک در آینده با ورود افرادی توانا به هیأت مدیره‌ی موزه‌ها و متصدیان آن تحولات بیشتری صورت خواهد پذیرفت: موزه‌ی شهری مناست، بخشی لاینفک از برنامه‌ریزی شهری هوشمندانه به شمار می‌رود.

در رابطه با کتاب‌های راهنما، بررسی‌های مبتنی بر واقعیات *بدکر*[2]، *میورهد*[3]، *گریبن*[4] و دیگران، البته غیرقابل چشم‌پوشی هستند: در *امریکا* سری جدید کتابچه‌های راهنما به‌وسیلهٔ *فدرال رایترز پراجکت*[5] زیرنظر *ورکس پروگرس ادمینستریشن*[6] [*اداره‌ی پیشرفت کار*] عرضه شده است که به نحو زیبائی تصویرپردازی شده و بر انواع قدیمی کتابچه‌های راهنما به لحاظ غنای تاریخی و جامعه شناختی و تلاش برای شرح و بسط منطقه‌ای رجحان دارد: این حکم در مورد کتابچه‌های راهنمای *نیوانگلند* که تاکنون منتشر شده است نیز صادق می‌باشد. نقطه ضعف این کتابچه‌ها فقدان نقشه‌های شهری در آن‌هاست. امّا در رابطه با نمایه‌های شهری، کارهای جدید حتی از نوع *اروپایی* آن جای کار بسیاری دارد: نقشه‌های

---

۱ . Salem
۲ . Baedeker
۳ . Murhead
۴ . Grieben
۵ . Federal Writers Projects
۶ . Work Progress Administration

شهری به قدری کوچک هستند که به استثنای طرح کلی و موقعیت بناهای مهم، چندان برای دانشجویان کارآمد نیستند. هر شهری می‌باید نقشه‌هایی نظیر نقشه‌های *بریتیش اردوانس سورروی* [۱] در مقیاس یک فوت[حدود سی‌سانت] برای هر مایل[حدود۱۶۰۰متر] باشد به نحوی که بتوان به تفصیل ، کاربری زمین را با کمک گرفتن از تصاویر هوایی مورد بررسی قرارداد. تصویربرداری هوایی به تنهایی این کار را امکانپذیر می‌سازد و بازبینی ده‌ساله و تجدید نظرها و ضبط تغییرات شهری می‌بایست بخشی از امور روزمره باشد. جایی که چنین نقشه‌هایی موجود باشد، دانشجویان استفاده بهتری از آن‌ها به عمل خواهندآورد. در دایره‌المعارف‌ها هر دو شهر *بروک‌هاوس* و **میر**،دارای نقشه‌های کوچک مقیاس زیبایی هستند

۱۳: عکس‌ها و تصاویر متحرک

در راستای شناخت شهرها می‌باید به ابزاری دیگر، یعنی تصاویر متحرک اشاره کرد. فیلم‌های خبری هر چند کوتاه، امّا چشم‌اندازهایی مجمل از شهر را در هر گوشه از جهان نشان می‌دهند؛ هراز گاهی در تصاویری قابل توجه، حال و هوای یک شهر به تصویر کشیده می‌شود. بدین ترتیب *لاکرمس هروی* [۲] دارای سابقه و پیشینه‌ی فوق‌العاده عالی بود که با صداقت کامل شهر قرون وسطایی *لاولندز* [۳] را به تصویر کشید گرچه نمایشنامه مضحکه‌ای بیش نیست، بااین حال واقعیت نهفته‌ای وجود دارد که فراتر از البسه‌ی [هنرپیشگان] قرار می‌گیرد. درام سینمائی تحت عنوان *کامرادشافت* [۴] اثر *پابس* [۵] دربارهٔ معدنچیان *آلمان* و

---

۱ . British Ordance Survey
۲ . Lakermess Heroigue
۳ . Law Lands
۴ . Kameradschaft
۵ . Pabst

فرانسه، تمامی ابعاد محیط وحشتناک *پارینه‌فنی* را در خود نهفته دارد؛ هیچ‌کس قادر نیست بندر **اودسا** را که در فیلم مشهور **اس. اس. پوتمکین** دیده است فراموش نماید، این امر در مورد چهره قهرمان **مادرید** پس از آن که فاشیست‌ها آن را تخریب کردند درفیلم *ژوریس ایون*[۱] نیز صادق است. این‌ها نمونه‌هایی بیش نیستند: هنر تکامل یافته‌تر تصاویر متحرک، بدون توسل به سفرنامه‌های سطحی و کسل‌کننده؛ بی‌شک دستاوردهای بسیار پرباری را در این حوزه به همراه خواهد آورد.

شهرهایی که دارای مجموعه‌های تصویری هستند، مورد توجه چشمگیر بخش عمومی و خصوصی می‌باشند. مستندسازی **پاریس** توسط **آگه**[۲] و **نیویورک** توسط *آلفرد استیلیتز*[۳] این خصوص از نمونه‌های شاخص به شمار می‌روند؛ در عین حال ضمائم تصویری روزنامه‌ها به طور روزمره این طرح‌ها را–با چاپ درخورتوجه–پشتیبانی می‌نمایند. در **آمریکا فدرال آرت پروجکتز** وابسته به **ورکس پروگرس ادمینستریشن**(W.P.A) گنجینه‌ای از تصاویر با اهمیت را تدارک دیده‌است. مجموعه‌های متعلق به عکاسان خصوصی نیز ، بالاخص در اسناد و مدارم نسل حاضر، مفید فایده می‌باشد. در دوره‌های قبلی، تصاویر چاپی، گراورسازی و حکاکی، که من در اینجا [کتاب فرهنگ شهرها] بی‌هیچ محدودیتی از آن‌ها استفاده کرده‌ام، به لحاظ جزئیات تاریخی بسیار غنی هستند: برخی از این کتاب‌های مهم که از نمونه‌های چاپی استفاده کرده‌اند در فهرست کتاب‌شناسی آمده است که از جالب‌ترین بخش‌های کتاب‌شناسی است. فهرست کتاب‌شناسی گرچه به صورت گزیده آمده است تا حد مطلوب موضوع را پوشش می‌دهد. به هر حال تا جائی که امکان داشت از درج نشریات ادواری چشم‌پوشی کرده‌ام: خواننده، مآخذ ضروری را در

---

۱ . Joris Iven

۲ . Atget

۳ . A. Sties glitz

کتاب‌شناسی‌های ویژه که من در اینجا به آن‌ها اشاره کرده‌ام، از جمله در *"فهرست مجلات ادواری"* خواهد یافت.

معمار گلد

@memargold